تاریخ قرن هیجدهم،

انقلاب کبیر فرانسه

وامپراطوری ناپلئون

تألیف: آلبرماله - ژول ایزاک

ترجمه: رشید یاسمی





تاریخ قرن هیجدهم

و

انقلاب کبیر فرانسه

و

امپراطوری ناپلئون

تالیف :

آلبر ماله - ژول ایزاک

ترجمه :

رشید یاسمی

چاپ پنجم



تهران، ۱۳۶۲



ماله، آلبر
ایزاک، ژول
تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه
ترجمهٔ: رشید یاسمی
چاپ سوم: ۱۳۴۵ کتابخانهٔ ابن‌سینا
چاپ چهارم: ۱۳۵۷
چاپ پنجم، ۱۳۶۲
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

تعداد: ۱۱۰۰۰ نسخه

صفحه	فهرست مندرجات
۲	**فصل اول**
	پادشاهی لوی پانزدهم درفرانسه
	نیابت سلطنت . مجالس شوری . اموردینی . مشکلات مالی
۳	تشکیلات نیابت سلطنت
٤	نایب‌السلطنه
٥	رُنود
٦	وقایع مهمهٔ دورهٔ نیابت سلطنت مجالس متعدده
۹	اوضاع مالیه
۱۰	تدابیرمالی
۱۲	لاس نقشهٔ لاس بانك
۱۳	ایجاد بانك
۱٤	شرکت‌های تجارتی
۱٥	سقوط تشکیلات لاس
۱٦	نتیجهٔ کارهای لاس
۱۸	رشد وبلوغ لوی پانزدهم وزارت دوك‌دوبوربون ، عروسی لوی پانزدهم
۱۹	صدارت فلوری
۲۰	لوی پانزدهم
۲۳	محبوبه‌های پادشاه ، دوشس دوشاتورو مارکیزدو پمپادور
۲٤	کُنتس دوباری
۲٥	وزرا
۲۸	طرزحکومت اموردینی ژان‌سنیسم
۲۹	ژان سنیستم یافرقهٔ مخالف ومعترض مشاجرات
۳۱	مسئلهٔ اوراق اعترافیه جنگ بافرقهٔ ژزُویت
۳٤	مشکلات مالی
۳٥	سعی دراصلاح مالیه ، ماشو

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
۱۵۳	اتّحاد هانور
۱۵٤	اتّحاد دول ثلاث وترتیب توارث تاج وتخت اسپانیا
۱۵٦	آلبیرونی
۱۵۷	عزل آلبیرونی
۱۵۸	صلحنامهٔ وین اتّفاق فرانسه واسپانیا وراثت سلطنت لهستان
۱۵۹	مداخلهٔ فرانسه
۱٦۰	جنگ با امیراطور
۱٦۱	صلح وین
۱٦۲	نتایج جنگ وراثت لهستان
۱٦۲	II خصومت پروس واطریش وفرانسه وانگلستان با یکدیگر
۱٦۲	امیراطوروجنگ با عثمانیان
۱٦۳	وراثت سلطنت اطریش علل جنگ
۱٦۵	دشمنان ودوستان ماری ترز
۱٦٦	فردریك درسیلزی
۱٦۷	دخالت فرانسه
۱٦۸	ماری ترز واهالی هنگری
۱٦۹	خروج ساردنی وپروس ازصف محاربین جنگ فرانسه
۱۷۰	جنگ دوّم سیلزی
۱۷۱	جنگ هلاند فونتنوا
۱۷۵	فتوحات دیگر صلح اِکس لاشاپل
۱۷٦	صلح مسلّح
۱۷۷	تهیهٔ جنگ درفرانسه
۱۷۸	تجهیزات جنگی درپروس
۱۷۹	تدارکات جنگی اطریش
۱۸۰	انعکاس اتّحادها همعهدی فرانسه و اطریش

فهرست مندرجات	صفحه
	۲۱۱

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
دوّمین تقسیم لهستان	۲۶۴
سوّمین تقسیم لهستان / نتایج تقسیم لهستان	۲۶۶
فصل دهم	۲۶۷
صفات عامّهٔ قرن هیجدهم	
جامعهٔ فرانسه ـ محافل ـ مصادر امورمالیه ـ صنایع ـ علوم ادبیّات ـ افکارفلسفی واقتصادی «استبداد منّور» ادارهٔ نظّار	
۱	۲۶۷
اوضاع اجتماعی فرانسه ـ محافل ـ عمّال مالیات ـ صنایع ـ علوم	
وضع دهقانان	۲۶۷
زراعت	۲۶۹
شهرها	۲۷۰
پاریس	۲۷۱
نویسندگان / متصدیان امورمالی	۲۷۳
عمّال بزرگ مالیه	۲۷٤
کلوب آنتروسول	۲۷٦
محافل	۲۷۷
آداب ورفتار	۲۷۹
صنعت معماری	۲۸۰
تزیینات واثاث البیت	۲۸۲
نقّاشی وحجّاری	۲۸۳
نقّاشان	۲۸٤
حجّاران	۲۸۷
صنعت دراروپا	۲۸۸
فنّ موسیقی	۲۸۹
علوم	۲۹۰
فیزیك	۲۹۲
بخار / برق	۲۹۳

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه	فهرست مندرجات

صفحه	فهرست مندرجات
٤٠٨	III
	مجلس مقنّن ـ مقاومت شاه ـ تشکیل حزب جمهوری طلب سقوط سلطنت
٤٠٩	مجلس احزاب فویانها زیروندنها . . . .
٤١٠	ژاکوبن‌ها . . . .
٤١٢	کوردلیه . . . .
٤١٣	علّت اختلاف شاه با ملّت دسایس شاه وملکه . . . .
٤١٥	مهاجرین قرارداد پیل نیتز . . . .
٤١٦	احکام . . . .
٤١٧	جنگ . . . .
٤١٨	بیستم ژون . . . .
٤١٩	وطن در خطر . . . .
٤٢٠	اعلان برونسویك . . . .
٤٢١	مقدمهٔ شورش دهم‌اوت . . . .
٤٢٣	تعلیق شاه حکومت بلدی . . . .
٤٢٤	توقیف مظنونین . . . .
٤٢٥	قتل‌عام سپتامبر . . . .
٤٢٧	**فصل چهاردهم**
	جمهوری
٤٢٧	I
	مجلس کنوانسیون ـ احزاب ـ شورشها ـ حکومت انقلابی ارتجاع‌ماه ترمیدور ـ قانون اساسی‌سال سوّم ـ کارهای کنوانسیون
٤٢٨	کنوانسیون احزاب . . . .

فهرست مندرجات	صفحه
	۴۵۴

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
ا	۴۷۴
فتوحات	

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
فصل هفدهم	۵۷۰
سیاست خارجی ناپلئون	
نزاع با انگلستان ـ جنگها تا معاهدهٔ تیل سیت ـ اوسترلیتز ـ ینا	
فریدلند ـ قرق و محاصرهٔ برّی ـ مقاومت ملل ـ اسپانیا ـ اطریش	
I	۵۷۲
مخاصمه با انگلستان	
علل عمدهٔ جنگهای عهد امپراطوری	۵۷۲
علّت قطع روابط با انگلستان / مسائل تجاری	۵۷۳
مسئلهٔ جزیرهٔ مالت	۵۷۵
قطع روابط	۵۷۶
اعمال بحری وسفاین‌جنگی‌انگلیس / قوای فرانسه	۵۷۷
نتایج جنگ ترافالگار	۵۸۱
II	۵۸۲
جنگهائی که بمعاهدهٔ تیل‌سیت منتهی گردیده اند	
اوسترلیتز ، ینا ، فریدلند	
منشأ اتّحاد ثالث اروپا	۵۸۲
تشکیل اتّحاد دول / مکر وخدعهٔ اطریش	۵۸۳
سپاه بزرگ	۵۸۴
جنگ اولم	۵۸۶
جنگ اوستر لیتز / اوستر لیتز	۵۸۷
مصالحهٔ پرسبورگ / امپراطور غرب	۵۹۱
تغییر مملکت آلمان / اتّحاد رن	۵۹۲
انجام امپراطوری مقدّس / مذاکرات ناپلئون باروسها وانگلیسها درپاریس	۵۹۳
سیاست پروس ، فردریك گیوم ثالث	۵۹٤

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	صفحه
قطع روابط	٦٤٩
اتّحاد سادس لشکرکشی بروسیه ، قشونها	٦٥٠
حمله	٦٥١
مسکو	٦٥٣
حریق مسکو	٦٥٤
بازگشت	٦٥٥
دسیسهٔ ژنرال ماله	٦٥٧
III	٦٥٨
اتّحاد عام ـ لشکرکشی بآلمان	
نهضت ملّی در پروس ، اتّحاد هفتم	٦٥٨
لشکرکشی ۱۸۱۳	٦٥٩
لوتْزَنْ وبوتْزَنْ	٦٦٠
کنگرهٔ پراگ	٦٦٢
درِسْدْ ، لیپزیك	٦٦٣
لیپزیك هانو	٦٦٤
از دست رفتن اسپانیا	٦٦٥
IV	٦٦٦
مهاجمه ـ تجدید سلطنت بوربون دفعهٔ اوّل	
هجوم	٦٦٦
محاربه در فرانسه جنگ فوریه	٦٦٨
جنگ در ماه مارس	٦٦٩
ملّت وجنگ	٦٧١
دسایس سلطنت طلبان	٦٧٣
انقراض امپراطوری	٦٧٤
استعفای ناپلئون	٦٧٥
اوّلین معاهدهٔ پاریس	٦٧٦
صلح و افکار عامّه خطای بوربونها	٦٧٧

صفحه	فهرست مندرجات

فهرست گراورها ونقشه‌ها	صفحه

فهرست گراورها و نقشه‌ها	صفحه
فصل هشتم	
شورش مستعمرات انگلیس	
فصل نهم	
سیاست شرقی	
فصل دهم	
صفات عامّهٔ قرن هیجدهم	
فصل یازدهم	
لوی شانزدهم	
فصل سیزدهم	
سلطنت درزمان انقلاب	
فصل چهاردهم	
جمهوری	
فصل پانزدهم	
جنگ با اروپا	

فهرست گراورها ونقشه‌ها	صفحه
توپ کوهستانی قشون فرانسه در ۱۸۰۰	۵۱۴
نمونهٔ تفنگ دراواخرقرن هیجدهم	۵۲۰
فصل شانزدهم	
حکومت قنسولی وامپراطوری	
ناپلئون بناپارت درزمان قنسولی	۵۳۴
قالب سر و روی ناپلئون کبیر	۵۵۳
پاپ پی هفتم	۵۶۵
فصل هفدهم	
سیاست خارجی ناپلئون	
نِلسون امیرالبحر انگلیس	۵۷۸
فرانسوای اوّل	۵۸۴
لانْ ازسرداران معروف ناپلئون	۶۰۷
آلکساندراوّل تسارروسیه	۶۱۲
ژواشیم‌مورا ازسرداران ناپلئون	۶۱۸
نقشهٔ میدان جنگ سپاه ناپلئون دراسپانیا وپرتغال	۶۲۱
آرشیدوك شارل اطریش	۶۲۷
نقشهٔ امپراطوری فرانسه درسنهٔ ۱۸۱۰	۶۳۷
فصل هیجدهم	
انجام امپراطوری	
اشتین وزیراعظم پروس	۶۴۳
نقشهٔ میدان جنگ ناپلئون درروسیه ۱۸۱۲	۶۵۲
بلوخرسرداربزرگ پروس درمیدان جنگ واترلو	۶۶۱
ولینگتون سرداربزرگ انگلیس درمیدان جنگ واترلو	۶۸۷
پرنس دوتالیران وزیرخارجهٔ ناپلئون	۷۰۱

تاریخ
قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه
و امپراطوری ناپلئون

فصل اول

پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه

نیابت سلطنت . مجالس شوری . امور دینی . مشکلات مالی

سلطنت لوی پانزدهم پس از عهد پادشاهی لوی چهاردهم طولانی‌ترین ادوار سلطنتی تاریخ فرانسه است . مدّت آن ۵۹ سال بود (از اوّل سپتامبر ۱۷۱۵ تا ۱۰ مه ۱۷۷٤) و بدو دوره تقسیم میگردد : اوّل از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۳ که زمان صغر لوی پانزدهم و نیابت سلطنت دوك دورلئان (۱) است ، دوّم از ۱۷۲۳ الی آخر که عهد سلطنت شخصی لوی پانزدهم است .

این پادشاه در دورهٔ سلطنت شخصی خود زمام امور را ابتدا در کف کاردینال دوفلوری (۲) ، سپس در دست محبوبه های خود از قبیل مادام دوپمپادور (۳) نهاد بقسمی که وزرا بفرمان آنها معزول و منصوب میگردیدند . در داخلهٔ مملکت این پادشاه از قدرت مطلقه که میراث لوی چهاردهم بود سوء استفاده کرد و بسبب اسراف وتبذیر دراموال دولتی مشکلات عظیمه درامور مالیه تولید نمود وباینجهت کراراً مورد اعتراض پارلمان گردید و مفاسد سلطنت مطلقه برعموم مردم ظاهر و ثابت شد ، در روابط خارجی هیچ زمانی باین درجه برای مملکت فرانسه مشئوم وبد عاقبت نبود . در این زمان بزرگترین و عالی‌ترین اراضی مستعمره مثل مملکت کانادا در امریکا و هندوستان در آسیا از دست فرانسه خارج شد و نسبت بمقام سلطنت هم این دوره بسیار بدنتیجه و مشئوم بود زیرا که مقدّمات انقلاب کبیر و بر باد رفتن دستگاه سلطنت را فراهم آورد .

---

(۱) - duc d' Orléans (۲) - Cardinal de Fleury (۳) - Mme de Pompadour

تشکیلات نیابت سلطنت

پس از لوی چهاردهم نوادهٔ او که پسر منحصر بفرد دوک - دوبورگونی(۱) بود وبیش از پنجسال نداشت بنام لوی پانزدهم بسلطنت رسید ، پدرش دراینوقت درحیات نبود.

لوی چهاردهم قبل ازوفات وصیّت نامهٔ رسمی درتعیین نایب السّلطنه ترتیب داده وبپارلمان پاریس سپرد وتقلّدمهام نیابت سلطنت رابانجمنی وا گذاشت که خودقبلاً اعضاء آنرا معیّن کرده بود ، ریاست این انجمن را برعهده نزدیکترخویشان یعنی داماد خود دوک فیلیپ دورلئان گذاشت . ریاست دوک دورلئان بر انجمن مزبور بکلّی افتخاری بود واکثریّت انجمن صاحب قدرت حقیقی بشمار میرفت . دراین مجمع بنابروصیّت لوی چهاردهم دوتن ازفرزندان نامشروع اوموسوم بهکنت دوتولوز و دوک دومن (۲) عضو بودند ، این دوفرزندرالوی چهاردهم ازمادام دومونتسپان(۳) داشت وآنان را لقب پرنسی تفویض کرده بود . دوک دومن فی الحقیقه شخص اوّل انجمن محسوب میگشت چه بنابر وصیّت لوی چهاردهم نظارت در تربیت پادشاه جدید باو محوّل بود و در واقع سمت اتابیکی داشت ، همچنین فرماندهی لشکر نیز باو متعلّق بود .

باوجود این پیش بینی هائی که لوی چهاردهم کرد کار بر وفق خواهش او صورت نگرفت ونخستین واقعهٔ تاریخی دورهٔ نیابت سلطنت کودتائی بود که کارها را واژگون ساخت . وصیّت لوی چهاردهم نیز مثل وصایای پدرش لوی سیزدهم ملغی شد ، یکروز پس از فوت لوی چهاردهم (۲ سپتامبر ۱۷۱۵) بنا بر تقاضای دوک دورلئان پارلمان پاریس وصیّت را نقض و نایب السّلطنه را مجاز کرد که بمیل خود انجمن را تشکیل دهد وفرماندهی لشکر را از دوک دومن منتزع سازد .

دخالت پارلمان در امور سلطنت پادشاه صغیر یکی از وقایعی است که نتایج بزرگ داشته است ، میدانیم که سه ربع قرن پیش از این تاریخ درزمان صغرلوی چهاردهم پارلمان پاریس چه ادّعاهای مالایطاقی مینمود و در دورهٔ فروند (٤) چه

---

(۱) - duc de Bourgogne (۲) - Comte de Toulouse و duc du Maine

(۳) - Mme de Montespan (٤) - Frondes

اغتشاشاتی از آن بروز کرد . لوی چهاردهم چون بحدّ رشد رسید پارلمان را باین طریق تنبیه نمود که حقّ اعتراض را از او سلب کرد (۲۴ فوریه ۱۶۷۳) متجاوز از ۴۰ سال پارلمان پاریس جز بموضوعات قضائی بکاری نمیتوانست دست بزند .

در سال ۱۷۱۵ نایب السّلطنه درمقابل همراهی وهمدستی که پارلمان باو کرد حقّ اعتراض را مجدّداً باو تفویض نمود : وازاینوقت پارلمان خود را قادر یافت که درامور سیاسی دخالت کند واین حال تا پایان سلطنت لوی پانزدهم برقرار بود .

نایب السّلطنه

فیلیپ دورلئان که مطلقاً بنایب السّلطنه مشهور است پدرش موسیوبرادر لوی چهاردهم ومادرش یکی ازخانمهای آلمانی موسوم بهپالاتین(۱) بود . این خانم درذکاوت فطری وعفّت وخشونت ذاتی وصدق و صراحت جبلّی معروف است ، روزی در حضور گروهی از درباریان پسر خود را سیلی زد چرا که میخواست مادموازل دوبلوا(۲) یکی ازدختران لوی چهاردهم و مادام دومونتسپان را بزنی بگیرد . نایب السّلطنه هنگامی که بزمامداری رسید چهل و دوسال داشت وصاحب صفات عالیه بود ، هوش تند وسرشارش بر معضلات امور احاطه مییافت و مسائل مشکله را بسهولت حلّ و عقد مینمود ، طبعاً کریم و سخی و مؤدّب و خوش مشرب و بسیار دلیر بود و این صفت اخیر را از هانری چهارم ارث برده بود .

نخستین بار شجاعت خویشرا درسنّ هیجدهسالگی هنگام جنگ اُگسبورگ(۳) بمنصّهٔ بروز رسانید و در اشتین کِرك (۴) درسنهٔ ۱۶۹۲ جراحتی یافت . سال بعد فرمانده چند ستون لشکر بود و پنج بار بقریه نِروینِدن(۵) حملات مردانه کرد ، در جنگ جانشینی سلطنت اسپانی در ظاهر تورن (۶) بار دیگر مجروح شد .

بدبختانه صفات حمیده‌اش مقهور اخلاق رذیله بود ، مادرش میگفت : « پسرم هر هنری را داراست مگر هنر استفاده و بکار بردن هنر های خود » . مردی

---

(۱) _ Palatine (۲) _ Mlle de Blois (۳) _ Augsbourg (۴) _ Steinkerque
(۵) _ Neerwinden (۶) _ Turin

لاابالی بود، در هیچ کار قوهٔ مداومت و ممارست نداشت حتّی باور نمیکرد که کسی دارای پشتکار باشد. تنبل وهوس ران و عشرت طلب‌هم بود. این جوان هوشیار پسر عموی خود رئیس بزرگ کلیسای واندُم(۱) را بحدّی دوست میداشت که قریب بستایش وپرستش بود و سبب این محبّت فوق‌العاده را این میگفت که مشارٌ الیه چهل سال است هیچ شبی خالی از مستی سر بر بالین خواب ننهاده است، چون بنیابت سلطنت نایل آمد در همین قبیل لذّات پست فرو رفت چنانکه هیچ روزی بی می و مطرب بسر نمیبرد و شبی بی محفل بزم بروز نمیآورد، میگساران ومهمانان مجلس اوهر شب چنان سرمست میشدند که هنگام خروج باستعانت ملازمان بخانه‌های خود بازمیگشتند.



فیلیپ دورلئان نایب‌السّلطنه

(۱۶۷۴-۱۷۲۳)

رنود

سرمشقی که نایب‌السّلطنه بمردم‌داد بزودی پیروی شد، دربار شاهی ناگهان برخلاف رسوم دورهٔ سابق قیام کرد، درسی سال آخر سلطنت لوی‌چهاردهم ازحسن‌ادارهٔ مادام دومنتنن(۲) وضع دربار ورسای در کمال اُبهّت و انتظام وموافق وقار وشرافت بود، پادشاه اظهارقدس وتقوی‌میکرد و اهل دربار نیز متابع شهریار خود بودند که گفته‌اند: النّاس علی دین ملوکهم. لا بروییر(۳) که یکی‌ازنویسندگان بزرگ‌فرانسه است گوید: پرهیزکار کسی‌است که اگر پادشاهش کافر و خدا نشناس باشد او نیز کفر و خدای نشناسی را شعار

(۱) - Vendôme (۲) - Mme de Maintenon (۳) - La Bruyere

خود قرار دهد.» باری لوی چهاردهم اگرچه برای ظاهرسازی هم بود اظهار کمال پرهیزکاری میکرد . امّا در عهد نیابت سلطنت بجای درباریان مقدّس مآب مردمان بی‌عقیده و متظاهر بفسق تقرّب یافتند و خود دوك دورلئان نایب السلطنه هم این مقلّدین عشرت رانی و شاگردان هوسبازی خود را رنود(۱) نام نهاده بود .

وقایع مهمّهٔ دورهٔ نیابت سلطنت

این تبدیل آداب و رسوم نخستین واقعهٔ اساسی بود که در زمان نیابت سلطنت وقوع یافت ، این تغییرات از دربار شروع شد و در میان مردم خاصّه طبقهٔ منوّره شیوع گرفت بحدّی که تمام قرن هیجدهم تاریخ فرانسه از آن متأثّر شد واز این جهت در قرن مزبور بیش از سایر قرون جدیده بیدینی و تظاهر بضدیّت مذهب رواج گرفت .

دو حادثهٔ دیگر نیز در عهد نیابت سلطنت رخ داد که از مختصّات این زمان محسوب میشود یکی ارتجاع طبقهٔ عالیه برضدّ حکومت مطلقه که لوی چهاردهم تأسیس کرده بود بنحوی که دولت مجبور شد طرز دیگر از حکومت قائم کند و متشبّث بطرز پلی‌زی نودی(۲) بشود (۱۷۱۵ـ۱۷۱۸) ، دیگر مشکلات مالی که محض دفع آنها دولت بوسایل خطرناك متوسّل گردید و تشکیلات لاس(۳) را معمول و مجری داشت (۱۷۱۶ـ۱۷۲۰) .

مجالس متعدّده

چنانکه دیدیم لوی چهاردهم تدریجاً دست اعیان و متنفّذین را از امور دولتی کوتاه نمود و فقط پنج نفر از توانگران را بکار گماشت : یکی از آنان مفتّش کل مالیه شد و چهارتن دیگر شغل وزارت یافتند . این پنج نفر هر چند در نظر پادشاه آلات کار و ملازمان فرمانبرداری

---

(۱) Roués وجه این تسمیه آن است که ظرفا در حقّ فسّاق و فجّار مزبور میگفتند :.

این مردم برای نیل بهر مقامی و دخالت در هر مهمّی لایقند خاصّه برای بالا رفتن برماشین سیاست و چون چرخی که مقصّرین را با آن سیاست میکردند رو Roue نام داشت نایب السّلطنه از تسمیهٔ این اشخاص به روه قصدش این بود که بارها بر چرخ سیاست نشسته‌اند و سالم فرود آمده‌اند ، فی الحقیقه معنی این کلمه باصطلاح عوام « گرگ باران دیده یا شخص بخوبر و یاردم سائیده » است و از این رو لفظ رنود که در صورت و معنی شباهت باروه داشت در ترجمه اختیار شد مترجم

(۲) ـ Polysynodie (۳) ـ Law

پیش نبودند لکن در چشم مردم مقامی بس ارجمند داشتند چرا کـه مجری ارادهٔ پادشاهی بشمارمیرفتند . یـکی از نویسندگان موسوم به دوك دوسن‌سیمون(۱) که با این پنج تن خصومت داشت در کـتاب خود آنانرا « پنج سلطان فرانسه » نام نهاده است . همچنین پوشیده نیست که در سی سال آخر عهد لوی چهاردهم افراط در استبداد و ناکامیابی هائی کـه در سیاست خارجی نصیب آن پادشاه شد مردم خاصه نجبای درجهٔ اوّل را بانتقاد و عیب‌جوئی واداشت و جمعی کثیر بر آن شدند که حـکومت مطلقه نتایج ناگوار دارد واصلاح اموردولتی درنهایت لزوم است .

فنلون(۲) وقتیـکه درکتاب تلماك(۳) شرح تشـکیلات فرضیّه شهرسالنت(٤) را میداد درواقع غرضش این بود که در پردهٔ نیّات اصلاح طلبان فرانسه را بیان کند، مخصوصاً حزبی‌که‌اشخاص‌عالیمقام دراوعضویّت داشتندماننددوك‌دوبویلیه(٥) و دوك دو شوْلن (٦) و دوك دوسن سیمون . این حزب اصلاح طلب به دوك دو بورگونی نوهٔ لوی‌چهاردهم امید داشتندکه فنلون سابق‌الذّکر مربّی‌مخصوص او بود ، در نوامبر سنهٔ ۱۷۱۱ که مردم حدس میزدند دوك دوبورگونی بسلطنت برسد فنلون طرحی از کلّیّات اصلاحاتی که باید صورت انجام بپذیرد بنـگارش در آورد ، اساس این طرح اصلاحی آن بود که ازشدّت و قدرت حـکومت مطلقهٔ پادشاه کاسته و بر نفوذ و قوّت نجبا و اعیان افزوده شود . لکن دوك دو بورگونی پس‌از سه ماه از این مقـدّمه جهان را وداع گفت و نقشهٔ اصلاح طلبان ناگهان محو ومنهدم گردید (فوریه ۱۷۱۲) .

امّا دوك دورلئان از اصول این طرح اصلاحی آگاهی یافت و بمحض وصول بمقام نیابت سلطنت خودرا طرفدار آن معرّفی کرد و در ۱۵ سپتامبر در پارلمان پاریس فرمانی قرائت نمود که بموجب آن مشاغل مفتّش کل مالیه وچهار وزیر سابق‌الذّکر محذوف‌گردید وبجای آنها مجالسی چند تأسیس گشت وازقول پادشاه

(۱) _ duc de Saint-Simon (۲) _ Fénelon (۳) _ Télémaque
(٤) _ Salente (٥) _ duc de Beauvilliers (٦) _ duc de Chaulnes

فرانسه بوکلای مجلس اخطار شد که« این ترتیب جدید را شاه ماضی پیش بینی و توصیه فرموده بود و چون مرگ او را مجال نداد اینک ما بموقع اجرا میگذاریم ».

عدهٔ این مجالس در ابتدا شش بود از اینقرار: مجلس وجدانیات مخصوص رتق و فتق امور دینیّه، مجلس مهام خارجه، مجلس حرب، مجلس بحریّه، مجلس مالیه و مجلس داخله. پس از چندی مجلس دیگر نیز بآنها الحاق شد که آنرا مجلس تجارت نام نهادند.

هریك ازاین مجالس ده عضوداشت وبا کثریّت رئیس خودرا انتخاب میکرد. اعضاء مجالس را از طبقات عالیه و نجبا اختیارنمودند و طرفداران اصلاح نخستین مقام را در آنها احراز کردند، نایب السّلطنه که دشمن بسیار داشت باینطریق دارای هواخواهان و دوستان فراوان شد. این طرز حکومت را که زمام امورش درکف مجالس متعدّد بود پولی زی نودی نام نهادند که مرکّب ازّ دو کلمهٔ یونانی است وترجمهٔ تحت اللّفظش کثیرالمجالس میشود و باید دانست که این قسم حکومت تازگی نداشته وازمخترعات آن عهد نیست. دراسپانیا از قرن شانزدهم متداول بود و دولت اسپانی جزتعویق کارها وسستی جریانات نتیجه‌ای از آن نبرد، درفرانسه هم بهتر ازاسپانیا نتیجه نداد. یکی ازاهل آن زمان موسوم به مارکی دارژانسون(۱) گفته است که این مجالس متعدّد: « فی الحقیقه مراکز اغتشاش گشتند، اعضا مباحثات ومذاکرات بسیار میکردند، ولی هیچوقت توافق نظری حاصل نمیشد و نتیجه‌ای جز هرج و مرج و اغتشاش بدست نمیآمد، مینشستند و میگفتند و برمیخاستند.» لکن محض تکمیل تجربه تاسه سال این طرز را دوام دادند، بعد منسوخ شد. درآخر قرن هیجدهم و زمان انقلاب کبیر نیز همین طرز بنام کمیته متداول گردید. باری در ۲٤ سپتامبر ۱۷۱۸ مجالس مذکور منحل گشتند و بجای آنها مجدداً « پنج سلطان(۲) » را برقرار کردند.

---

(۱) ـ marquis d' Argenson

(۲) ـ مقصود مفتش کلّ مالیه وچهار وزیر است.

اوضاع مالیّه

از مجالسی که نایب السّلطنه تشکیل داد هیچیك کارش بدشواری مجلس مالیّه نبود زیرا که وضع مالیّه در عهد لوی چهاردهم بسبب اسراف پادشاه ومصارف سی سال لشگر کشی بحدّی دچار اغتشاش گردیده بود که فرانسه کمتر چنان وضعی‌را بخود دیده است. دوك‌دورلئان درماه دسامبر ۱۷۱۵ خود بپارلمان حاضر شد و اوضاع مالیّه را چنین تشریح کرد: «دیناری وجه نقد در خزاین سلطنتی و صندوقهای عایدات نداریم که لازمترین مصارف را بتوان پرداخت، چون بامور مالی رسیدگی میکنم می‌بینم خالصجات دولتی فروخته شده، عواید دولتی تقریباً معدوم گردیده وعایدات عادی نیز مساعدتاً بمصرف رسیده وانواع واقسام اسناد دولتی دردست مردم است که بمبالغ هنگفت بالغ شده وحتّی محاسبه وتعیین میزان آن نیز از امکان خارج است.»

در این بیان بهیچوجه مبالغه‌ای نیست در روز وفات لوی چهاردهم صندوقهای سلطنتی محتوی ۸۰۰،۰۰۰ لیره بود ولی قروض بسه میلیارد بالغ میشد ــ تخمیناً مطابق قرضی است که دولت فرانسه در سنهٔ ۱۹۱٤ داشت ــ از این مبلغ تقریباً دومیلیارد و نود میلیون قرض منفعتی وثابت بود که طلبکاران حق نداشتند از دولت تأدیه آنرا تقاضا نمایند و فقط سالیانه مبلغ هشتادو شش میلیون ربح آنرا دریافت میکردند(۱). امّا قریب هشتصد میلیون دیگر قرض عندالمطالبه بود زیرا که این قسمت از وجوه را دولت یا بمصرف خرید لوازم جنگی رسانیده یا مدّت نزدیکی برای پرداخت تعیین نموده یا محض تأدیه قیمت بلیت‌هائی که در ایّام جنگ جانشینی سلطنت اسپانی رواج داده و بجای وجه نقد بکار برده بود (چنانکه پیش از این دیدیم). سند این قرض اوراقی بود موسوم به بلیت دولتی که طلبکاران در دست داشتند و از فرط احتیاج دست بدست میگرداندند و وسیلهٔ معامله قرار میدادند

(۱) ـ وضع کنونی مالیّه فرانسه که نتیجهٔ جنگ عمومی است علی الظّاهر وخیم تر از آن زمان است زیرا که قرض ملّی بمبلغی عجیب و فوق العاده یعنی دویست و هفتادو پنج میلیارد بالغ میشود که هشت برابر قرض فرانسه است در سنهٔ ۱۷۱۵. معذلك اگر این دین‌را با مبلغ کلّ ثروت فرانسه مقایسه کنیم خطر در نظر کوچکتر و متناسب‌تر میشود چه قبل از جنگ عمومی ثروت مجموعی فرانسه‌را قریب سیصد میلیارد تخمین کردند ولی درسال ۱۷۱۵ محققاً بچهل میلیارد نمیرسیده است.

لکن دارندهٔ آنها ضررهای هنگفت میدید زیرا که بواسطهٔ عدم اطمینان بدولت مردم بسهولت وبدون کسر بلیت را قبول نمیکردند.

از طرف دیگر عایدات خالص دولت سالیانه مبلغ ۷۵،۰۰۰،۰۰۰ بود و این حتّی برای پرداخت ربح قروض نیز کفایت نمیکرد(۱) مخارج عمومی بانضمام ربح قروض بمبلغ صدو چهل میلیون میرسید ازاینقرار کسر سالیانه شصت وپنج میلیون بود ولی در نفس الامر بایستی کسر سال ۱۷۱۶ را صد و چهل میلیون محسوب داشت یعنی درست معادل میزان مخارج زیرا که عوایدآن سال را قبلاً بمصرف رسانیده بودند(۲) و چیزی در محل نبود و بهمین جهت در سنهٔ ۱۷۱۷ نیز کسر را بایستی از همین قرار محسوب کرد.

تدابیر مالی

برای تخلیص دولت بعضی اشخاص بفکر اعلان ورشکست افتادند امّا بنا بر قول سن سیمون «کسی حاضر نشد که قدم پیش گذارد و همه از عظمت ظلم و جوری که نتیجهٔ این امر میشد بوحشت افتادند» هیئت مالیّه که ریاستش بادوک دونوای(۳) بود بنا برمشورت برادران پاری چاره‌ای

(۱) ـ عایدات واقعی ۱۶۶ میلیون بودلکن بیش ازنصف این مبلغ ۸۴ میلیون دردست متصدّیان مالیات غیر مستقیم میماند.

(۲) ـ جدول ذیل خلاصه ارقام مالی است که درابتدای جلوس لوی پانزدهم معیّن شده ودر ستون دیگر میزان هررقم به فرانك تعیین گردیده واین مطابق تسعیری است که اخیراً از لیرهٔ آنزمان نموده اند.

نقد	۸۰۰،۰۰۰	لیره تقریباً	۹،۶۰۰،۰۰۰	فرانك
دین ربحی Dette Consolidée .	۲،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰	«	۲۴،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰	«
قرض عندالمطالبه	۷۸۱،۰۰۰،۰۰۰	«	۹،۳۷۲،۰۰۰،۰۰۰	«
دین متحرّك	۱۳۷،۰۰۰،۰۰۰	«	۱،۷۳۴،۰۰۰،۰۰۰	«
جمع کل قروض	۲،۹۱۸،۰۰۰،۰۰۰	«	۳۵،۱۰۶،۰۰۰،۰۰۰	«
منافع دین Intérêts be, La Consolidée	۸۶،۰۰۰،۰۰۰	«	۱،۰۳۲،۰۰۰،۰۰۰	«
عایدات خالص سالیانه	۷۵،۰۰۰،۰۰۰	«	۹۰۰،۰۰۰،۰۰۰	«
جمع کل مخارج سالیانه	۱۴۰،۰۰۰،۰۰۰	«	۱،۶۸۰،۰۰۰،۰۰۰	«
کسر سالیانه	۶۵،۰۰۰،۰۰۰	«	۷۸۰،۰۰۰،۰۰۰	«

(۳) ـ duc de Noailles

اندیشید که درمملکت سابقه داشت وبیشرافتی آن نیز چندان ظاهر وبارز نبود وآن‌چاره عبارت بود ازمعاینه وتجدید ضرب مسکوکات وتحقیق درمنشأ عایدات وثروت توانگران چنانکه در ادوار انقلاب معمول است.

معاینه نوعی ازورشکست شدن بود یعنی ورشکستگی ناقص، دارندگان بلیت دولتی بایستی اوراق خود را برای ملاحظه و معاینه ارائه بدهند، ششصد میلیون بلیت محض معاینه بدولت تسلیم شد امّا دولت فقط دویست میلیون ازآنرا تصدیق کرده و اوراق جدید بصاحبانش داد، درواقع باین‌ترتیب طلبکاران ازدوثلث طلب خود محروم ماندند و بجبران این محرومیت دولت بآنها وعده داد که تا موقع پرداخت سالیانه ازقرار صدی چهار تنزیل خواهد پرداخت.

این ورشکست و توقیف دو ثلث از اسناد قروض هرچند مبلغ کلّ دیون عندالمطالبه را تنزّل میدادلکن وجه نقدی بخزانهٔ‌خالی‌واردنمیساخت. ناچاردولت محض‌تحصیل پول‌نقدبتجدید ضرب‌مسکوکات‌تمسّك‌جست واین‌اقدام‌نیزجز اختلال امور تجارتی نتیجه نبخشید، از طرفی دولت اشخاصی را که از مال دولت متموّل شده بودند تعقیب کرد. درمارس ۱۷۱۶ محکمهٔ قضائی‌تشکیل گردید بنام‌محکمهٔ مشتعله(۱) سی نفر ازمشاورین پارلمان درآن عضویّت‌داشتند باین قصد که بسابقهٔ اشخاصیکه لوازم‌جنگی‌بدولت فروخته بودند رسیدگی کنند و دراحوال آنان که وُبان(۲) به‌لوی‌چهاردهم‌معرّفی‌کرده وآنهارا «زالوهای‌دولت» مینامید ومستوجب «اعمال شاقّه» میدانست‌تحقیق‌نمایند. مقصود تحصیلداران وصاحبان ابوابجمعی مالیات غیر مستقیم بود که بیش از نصف مالیاتی که مودّیان بایستی بپردازند در دست آنها میماند. محکمهٔ مشتعله دامنهٔ تحقیقات را تا سنهٔ ۱۶۸۹ که ابتدای جنگ اتّحاد اوگسبورك باشد توسعه داد یعنی شروع تحقیق را از آن سال نمود. محض رهائی از تفتیش بعضی از صرّافان و مالداران مبلغی نقد تقدیم کردند مثلاً کروزا(۳)هفت‌میلیون‌وشموئیل‌برنار(٤) نه میلیون‌تأدیه نمود. تقریباً پانزده هزار

(۱)ـ Chambre ardente (۲)ـ Vauban (۳)ـ Crozat (٤)ـ Samuel Bernard

نفر متّهم باختلاس وخیانت در اموال دولتی شدند ومبلغی که باید از آنها مسترد گردد بدویست میلیون بالغ میگشت امّامحکومین بیش ازهفتاد میلیون نپرداختند واز این مبلغ هم بیش از پانزده میلیون بخزانه عاید نگردید .

لاس(۱)

چون بتجربه ثابت شد که تکرار تدابیر سابقین برای اصلاح مالیّه فایده ندارد یکنفر از اهالی اسکاتلند موسوم به لاس پیشنهادی بنایب السّلطنه تقدیم کرد که فوراً و کاملاً نقایص مالیّه را رفع نماید .

لاس پسر صرّافی بود از اهل ادنبورگ که زرگری نیز میکرد پس ازبرانداختن قسمت اعظم میراث پدری در ممالك اروپا سفر کرد و در بلاد عظیمه و مراکز تجارت وصرّافی ازقبیل آمستردام وژن و فلورانس و ونیز چندی توقّف مینمود و بوسیلهٔ قمار درصدد جبران خسارات خود برمیآمد . درسال ۱۷۰۰ نخستین بار بفکر این نقشه افتاد و خیال خودرا در اسکاتلند ابراز نمود و در فرانسه به لوی چهاردهم نیز همان پیشنهاد را تقدیم داشت لکن مؤثر نیفتاد و در سنهٔ ۱۷۱۵ نیز عین همان طرح اصلاح مالیّه را بانجمن نیابت سلطنت تقدیم کرد و چندان وقعی بآن نگذاشتند امّا لاس دوك دورلئان را بافکر خود همراه نمود ودرنهان مقدّمات اجرای آنرا ازطرق غیر مستقیم فراهم ساخت .

نقشهٔ لاس

بانك

یکی ازفروع نقشه وی این بود که شیوهٔ معامله مختصّه بتجّار را تعمیم بدهد . میدانیم که تجّار همیشه قیمت مال التّجارهٔ دریافتی خودرا نقداً نمیپردازند غالباً در مواردیکه خریدار معتبر باشد پرداخت قیمت را بوعده قرار میدهند مثلاً قید میکنند که پس ازسه ماه « کارسازی » خواهد شد . در این مورد خریدار سندی بفروشنده میدهد که روز انقضای وعده را درآن قید کرده است . این سند که حاکی ازقبول پرداخت وجه است بلیت نام دارد . اگر بایع در این ضمن معامله ای بکند سند فوق را بطلبکارمیدهد واو نیز بدیگری تسلیم مینماید وبهمین ترتیب سند بگردش میافتد تا روز وعده برسد و درواقع حکم وجه نقد پیدا میکند . برحسب اعتبار امضای

(۱) ـ تلفظ صحیح این کلمه لا است ولی چون در فرانسه از قرن هیجدهم تاکنون بغلط لاس تلفظ میشود دراین ترجمه متابعت از استعمال شد (مترجم) .

صاحب سند دفعتاً این ورقه کاغذ بمثابه مسکوك واقعی میشود.

چیزی که هست این طرز معامله فقط میان اشخاصی صورت میگیرد که باحوال یکدیگر معرفت داشته باشند. برای اینکه سند مذکور را همه کس بجای وجه نقد بپذیرد بایستی امضای کسی را داشته باشد که نزد عموم معروف و معتبر است.

لاس بفکر تشکیل مؤسسه‌ای افتاد موسوم ببانك مرکب از جمعی مردمان توانگر که اهل مملکت در ثروتمندی و اعتبار آنان تردیدی نداشته باشند و بامضای آنان اعتماد کنند و این بانك پس از دریافت مختصر تنزیلی قبوض و اسناد تجار را خریده و تا انقضای مدّت نگاه بدارد. در عوض اوراقی بدارندگان قبوض بدهد بامضای مدیر بانك که بجای وجه نقد دست بدست بگردانند و محض مزید اعتماد عمومی قید بشود که وجه این اوراق نقداً پرداخته میگردد برخلاف حواله تجار که مدّت داشت. این طرز معمول بانك دوفرانس است و همین ترتیب در بانك انگلستان نیز از بیست سال قبل (۱۶۹٤) معمول بود.

لاس درنظر داشت پس از آنکه بنا بر اطمینان عمومی بلیت بانك قایمقام وجوه نقد شد و عیناً مثل مسکوکات بجریان افتاد قروض دولت را باهمان اوراق بپردازد.

ایجاد بانك

بانك در ماه مه ۱۷۱٦ با شش میلیون سرمایه تشکیل یافت این وجه عبارت بود از دوازده هزار سهام پانصد لیره‌ای که یکربع نقد و سه ربع بلیت بانك محسوب میشد. ابتدا این مؤسسه صورت خصوصی داشت و دولت در آن دخالتی ظاهر نمیساخت. فقط دولت متعهّد بود که امتیاز بانك را تا بیست سال محفوظ داشته و از رقابت رقبا مصون نماید. مردم بزودی دریافتند که بلیت بانك از حیث سبکی و سهولت انتقال بر مسکوکات سنگین فلزّی رجحان دارد. بنا بر پیشنهاد لاس از طرف نایب السّلطنه مقرّر شد که دوایر دولتی بلیت بانك را بجای وجوه مالیات بپذیرند (اکتبر ۱۷۱٦) و در هر مورد که شخصی بلیت بانك را بیکی از صندوقهای خزانه ببرد فوراً تبدیل بوجه نقد بکنند (آوریل ۱۷۱۹) از این تاریخ دیگر مردم جز بلیت بانك چیزی نخواستند. پس از دوسال که از

عمل بانك گذشت وجریان معاملاتش بدورهٔ تعالی و ترقی رسید در ٤ دسامبر ۱۷۱۸ اسم آنرا بانك شاهی نهادند و کاملاً منتسب بدولت شد. در ژانویه ۱۷۱۵ لاس بسمت مفتش کل مالیه معرفی گردید.

شرکت‌های تجارتی

بانك یکی از فروع نقشه‌ای بود که لاس برای اصلاح مالیه در نظر داشت. محض توسعهٔ تجارت و احیای صناعت و رفع قروض پیشنهاد کرد که شرکت هائی ایجاد شود با حق انحصار در امور مختلفه خاصه در حق تصرّف و تفحّص اراضی مستعمره. در سنهٔ ۱۷۱۷ لاس شرکتی بنام شرکت غرب و میسی‌سی‌پی (۱) تشکیل داد ـ که بعدها بکمپانی هند غربی موسوم گشت ـ این شرکت حق انحصاری مستعمرهٔ جدیدی را که در زمان لوی چهاردهم در امریکای شمالی کشف شده بود و لویزیان (۲) نام داشت همچنین حق مالکیت جمیع اراضی که در اطراف شط عظیم میسی‌سی‌پی بعد ها کشف بشود از دولت گرفت. همین شرکت در سنهٔ ۱۷۱۹ صاحب امتیاز تجارت هندوستان و چین شد وپس از چندی انحصار ضرب سکّه وفروش تنباکو ونمك و وصول مالیات مستقیم نیز باو تعلّق گرفت.

سرمایهٔ این شرکتهای مختلف بسهامی تقسیم شده بود که هرکس میخواست از آن میخرید وشریك منافع کمپانی میشد. لاس این سهام را هریك ۵۰۰ لیره بفروش میرسانید ومثل سهام بانك یکربع نقد وسه ربع بلیت بانك قبول میکرد واین قبول بلیت بجای وجه نقد متضمّن دوخدمت بدولت بودهم براعتبار اوراق بانك میافزود وهم ازمیزان قروض دولت میکاست.

ازآنجائیکه منافع کثیره بمردم نوید میدادند واز معادن طلا وجبال احجار کریمه درمستعمرهٔ لویزیان سخن بمیان میآوردند همه‌کس طالب خرید سهام شد. ازولایات فرانسه حتّی از ممالك خارجه مثل آلمان و هلاند وانگلستان مشتریان بپاریس روی نهادند. میگویند درظرف دو ماه سی هزار نفر وارد پاریس گردید

(۱) ـ Mississipi (۲) ـ Louisiane

کالسکه های چاپاری که ازولایات بپاریس آمد وشد داشتند هفت الی هشت هفته قبلاً کرایه میشدند. لاس با کمال مهارت شرکتهای مختلف را باهم متّحد ومخلوط میکرد ولی حقّ ابتیاع سهام کمپانی هندوستان وشرکت تنبا کورا که منافع حتمی وقطعی داشتند باشخاصی میداد که دارای سهامی ازشرکت میسی سی پی باشند. هرکس چهار سهم از شرکت میسی سی پی داشت یك سهم از شرکت هندوستان باو داده میشد یا بنا بر تعبیر آن زمان « هرکس چهار مادر داشت یك دختر باو تفویض میگردید » . دلاّلان از اطراف ببازار ریخته و چنان همهمه در انداختند که نرخ سهام بزودی ترقّی فاحش کرد . در ماه سپتامبر ۱۷۱۹ لاس شروع بامر خطیری کرد وبوسیلهٔ کمپانیهای مختلف مبلغ هزاروششصد میلیون استقراض نمود که بااین وجه دولت قروض خود را بپردازد ومردم بجای دولت از کمپانی‌ها طلبکار باشند. درمقابل دولت سروکارش فقط با کمپانی ها بوده وتنزیل این مبلغ هنگفت را از قرارصدی سه بکمپانیها بپردازد درصورتیکه بطلبکاران مختلف سابق ازقرارصدی پنج وصدی شش تنزیل داده میشد . این عمل را امروزما تبدیل میگوئیم وفایده‌اش آن بود که تنزیل سالیانهٔ قروض دولت را از ۸۶ میلیون به ۴۸ میلیون تنزّل میداد.

سقوط تشکیلات لاس

چند هفته بعد قیمت هریك سهم کمپانی به بیست هزارلیره که چهل برابر قیمت اصل است بالغ گردید اشخاصیکه سهام را بااین مبلغ ابتیاع کردند وقتیکه منافع حاصله تقسیم شد (۳۰ دسامبر ۱۷۱۹) دیدند که صدی یك بیشتر عاید نگردیده است . پس ناگهان بهمان حرارت وسرعتی که سهم خریده بودند شروع بفروش کردند قیمت سهام تنزّل نمود واعتماد از شرکتها حتّی ازبانك هم سلب گردید . جمعی ازمعامله گران محتاط که سهام شرکت را فروخته و درمقابل بلیت بانك گرفته بودند مشغول تبدیل بلیت بمسکوك شدند . درفوریهٔ ۱۷۲۰ خبری شایع شد که یکی ازشاهزادگان بلافصل موسوم به دوك دوبوربون(۱) یکدفعه مبلغ شصت میلیون طلا از بانك خارج کرده

(۱) ـ Duc de Bourbon

و در سه‌کاری بخانه برده است . وحشت برهمه غالب شد و هر کس محض تبدیل بلیت بنقد روی بجانب بانك نهاد .

بانك سه‌میلیارد بلیت صادر کرده بود و در مقابل وجه نقد کافی نداشت زیرا که تمام مسکوکات مملکت فرانسه بنا بر حسابی که پانزده‌سال قبل وُبان کرده بود بقرب ٤٨٠،٠٠٠،٠٠٠ یعنی کمتر از نیم میلیارد میرسید. پس ادای وجه بلیت‌ها برای بانك غیر ممکن شد . در نتیجه علی‌رغم مساعی و تبلیغات دولت دیگر کسی بلیت نمیپذیرفت حکم عمومی دولت‌هم که مردم‌را مجبور بقبول بلیت‌بانك میکرد مؤثر نیفتاد واینکه هیچکس حق ندارد بیش‌ازمبلغ پانصدلیره طلایانقره نگاهدارد همچنین بیفایده شد . دولت محض مشمئز کردن و دلسردنمودن عامّه ازمسکوکات دستور داد که در ظرف یکسال چهارده دفعه عیار مسکوك را در ضرّابخانه تغییر بدهند لکن این هم تأثیری نبخشید ومردم را ببلیت بانك متوجّه نساخت . درماه دسامبر ١٧٢٠ قیمت بلیت نود در صد تنزّل کرد یعنی بلیت صد لیره‌ای‌را بده لیره قبول‌میکردند. نرخ‌سهام نیزازپانصدلیره بدویست‌رسید. نقشهٔ لاس منجربورشکست شد وخودش مجبور بفرار ازفرانسه گردید (دسامبر ١٧٢٠) هنگام ورود بفرانسه چندین‌میلیون ثروت داشت وچون بیرون‌رفت بکلّی خراب وفقیرشده بود وعاقبت در شهر ونیز در کمال فلاکت زندگانی را وداع گفت .

نتیجهٔ کارهای لاس

تصفیهٔ مطالبات و قروض بانك و کمپانیها وختم دعاوی مردم برآنها ببرادران پاری محوّل شد که از دشمنان ومخالفان لاس بودند. نقشهٔ لاس با اینکه منجر بورشکست گردید بالمآل نتایج خوب بخشید . اوّلاً ازدیون دولت قریب ٣٥٠،٠٠٠،٠٠٠ تأدیه شدو تنزیلی که دولت میپرداخت بنصف رسید و در سال ١٧١٧ دولت موفّق شد که مالیات عشریّه را ملغی سازد واین آخرین تحمیلی بود که درزمان لوی چهاردهم بمردم شده بود . علاوه براینها لاس چندقسم عوارض مالیاتی دیگر را هم که هیچ فایده دربقای آنها نبود حذف کرد و ازجمع کلّ حقوق ومستمرّی که دولت میپرداخت

مبلغی کاست . امّا خدمت بزرگش ایجاد کمپانیها بود که موجب احیاء صنعت و ترقّی تجارت گردید . اراضی لویزیان در امریکا آباد شد و بنادر فرانسه از قبیل بُردو و نانت وهاوْر بحدّی آبادان ومعمور گشتند که حتّی دربهترین ایّام وزارت کُلبر(۱) نیز بآن درجه نرسیده بودند .

در مقابل این فوایدی که گفته شد مضرّاتی چند عاید گردید منجمله رواج سهام معاملات را شبیه ببرد وباخت قمار نمود و چنان سهولتی در خرید و فروش و ترقّی وتنزّل ثروت ایجاد کرد که مال وملك اشخاص بسرعت فوق‌العاده ازدستی بدستی منتقل میشد . بقول سن‌سیمون یکی ازنتایج مهمّهٔ تشکیلات لاس این بود «که مال عمرو را درجیب زید داخل کند» . جای بانك در کوچه‌ای بود موسوم به کنکامپوا(۲) که ازفرط باریکی دربعضی نقاط یك کالسکه هم بزحمت میتوانست عبور کند . این کوچه شبیه ببورس امروز شده بود و طبقات عماراتش از فرش تا بسقف منزل دلاّلان ومعامله گران بود . درهمین کوچه باندك مدّتی منافع بیشمار وثروتهای محیّرالعقول کسب شد . گویند شخصی که شغل سابقش خرّازی فروشی بود پس از چند هفته دارای میلیونها گردید و مرد نوکربابی درظرف هشت روز ده میلیون بچنگ آورد و عطّاری صاحب یکصد و ده میلیون گردید . مکنت و ثروتی که باین سهولت وباین سرعت دست بدست میگشت در نفوس مردم آنزمان همان تأثیر ناپسندی را بخشید که امروز شرط بندی ها و مسابقه ها در اهل این زمان میبخشد . هرکسی میل کرد که توانگر بشود نه بکدّ یمین وعرق جبین بلکه از طریق قمار واین پیش آمد لطمهٔ سختی برشرافتمندی وعزّت نفس عمومی زد . از طرفی نو دولتان هم جز صرف گنج باد آورد خود آرزوئی نداشتند و برای اقناع شهوات واطفای هوسهای زشت خود مثل ریگ پول پاشیدند وعامل مؤثر فساد اخلاق شدند .

---

(۱) ـ Colbert (۲) ـ Quincampoix

رشد و بلوغ لوی پانزدهم

خلاصه حوادث دورهٔ نیابت سلطنت درداخله تشکیل هیئتهای متعدّده و اجرای نقشه لاس بود ودرمناسبات خارجه واژگون شدن ترتیبات سیاسی سابق وعقد اتّحاد با انگلستان وهلاند (۱۷۱۷) و قطع روابط با اسپانیا (۱۷۱۹) چنانکه بعد از این خواهیم دید. چون در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۷۲۳ لوی پانزدهم بسنّ سیزده سالگی رسید و رشد اواعلام شد علی‌القاعده اختیارات نایب‌السّلطنه پس از هفت سال خاتمه یافت لکن باز هم چند ماهی در واقع دوك دورلئان دورهٔ فرمانروائی خود را دوام داد. باین ترتیب که صدراعظمی انتخاب نمود وموسوم به کاردینال دوبوا[1] که فی‌الحقیقه کار ها را بامر او انجام میداد و چون کاردینال وفات کرد خودش صدارت یافت ومستقیماً حکمرانی نمود. امّا مرگ اورا مجال نداد بسبب افراط درفسق وفجور مزاجش علیل گردید و در سنّ ۴۹ سالگی بسکته بدرود جهان گفت (۲ دسامبر ۱۷۲۳).

وزارت دوك‌دوبوربون

لوی پانزدهم آموزگاری داشت موسوم به فلوری[2] که کشیش فرژوس[3] بود. پس از فوت دوك دورلئان پادشاه را واداشت که‌دوك‌دوبوربون‌رابصدارت برداردا‌ین‌شخص‌مقدّم‌شاهزادگان بلافصل و نوهٔ کُنده بزرگ[4] بود. بسبب معاملات بزرگی که در خرید و فروش سهام کرده بود ثروتی هنگفت داشت و از این جهت میان مردم نیکنام نبود. قریب سه سال صدارت را تکفّل کرد یکی از کارهایش این بود که محض پیدا شدن وارثی برای تاج وتخت لوی پانزدهم را درسن پانزده سالگی با ماری‌لکزینسکا[5] دختر استانیسلاس[6] پادشاه مخلوع لهستان که هفت سال از داماد بزرگتر بود وادار بمزاوجت نمود. این پادشاه مخلوع در ویسمبورگ[7] از بلاد آلزاس مسکن داشت و از خزانهٔ شاه فرانسه شهریه برایش فرستاده میشد

عروسی لوی پانزدهم

(۱) _ Cardinal Dubois (۲) _ Fleury (۳) _ Fréjus (۴) _ Condé
(۵) _ Marie Leczinska (۶) _ Stanislas (۷) _ Wissembourg

کسی آنوقت از نتیجهٔ این ازدواج مستحضر نبود لکن بعدها منجر بالحاق ایالت لورن بفرانسه شد.

صدارت فلوری

ده ماه پس از مزاوجت پادشاه غفلتاً دوك دوبوربون تبعید شد (۱۱ ژوئن ۱۷۲۶) علت این بود که مشارالیه میخواست فلوری را که نفوذ قوی داشت ازپادشاه دور کند. امّا قضیّه معکوس شد لوی پانزدهم اورا تبعید کرد و فلوری را بجایش بصدارت نشانید و مقارن همانوقت وی را برتبهٔ کاردینالی ارتقا داد.

فلوری بواسطهٔ ملایمت وسادگی که داشت عقل شاگرد خودرا فریفته وقلب او را مفتون خویش ساخته بود. او از جمله عدّهٔ قلیلی بود که لوی پانزدهم نسبت بآنها محبّت صمیمانه داشت و او را تا زمان مرگ (ژانویه ۱۷۴۳) بشغل وزارت باقی گذاشت. در مدّت ۱۷ سال پادشاه حقیقی او بود لکن لوی پانزدهم درظاهر بنا براشاره وتعلیمات استاد خود «ارادهٔ سنیه» خویش را در تمشیت امور ظاهر میساخت وعلناً میگفت ما مطابق سرمشقی که ازجدّ بزرگوار خود لوی چهاردهم یافته‌ایم جهانداری میکنیم. فلوری که طبعی محتاط وسلیم داشت وتجربهٔ ۷۳ساله نیز وی را محتاط تر کرده بود غالباً میگفت: «من دعوی ندارم که زمان صدارتم عهدی تاریخی بشود» در امور کشور باقتصاد تمام رفتار میکرد و حتّی از تبذیر واسراف پادشاه نیزجلوگیری مینمود وبکمك اوری(۱) که محاسبی دانا ومدیری امین بود و از ۱۷۳۰ ببعد شغل مفتشی کل داشت دراصلاح وتنظیم مالیه بذل‌جهد کرد. در سال ۱۷۳۸ صدر اعظم موقتاً بمقصود خود نایل گشت زیرا که در این سال بودجه تعادل یافت ونظیر این امر را از سال ۱۶۷۲ و دورهٔ وزارت کلبر ببعد کسی بخاطر نداشت و از آن پس هم تا قرن نوزدهم و عهد ناپلئون اوّل تکرار نشد. دردورهٔ صدارت فلوری اگرچه فرانسه واردجنگ جانشینی سلطنت لهستان گردید لکن اوضاع طوری شد که این مملکت نفسی باستراحت کشید و چنانکه

---

(۱) - Orry

شاتوبریان(۱) نویسندهٔ معروف گفته است « آسایش این دوره فرانسه را مجال داد که بقوّت بنیهٔ نیرومندی خویش دفع کسالت و رفع ضعف از خود نماید » .

لوی پانزدهم

چون فلوری در هشتاد و نه سالگی وفات یافت مردم غالباً گمان میکردند که لوی پانزدهم عاقبت زمام امور را بدست خویش خواهد گرفت معروف شد که چون خبر فوت کاردینال را باو دادند گفته است : « بسیار خوب آقایان اینك صدارت بمن رسید . »

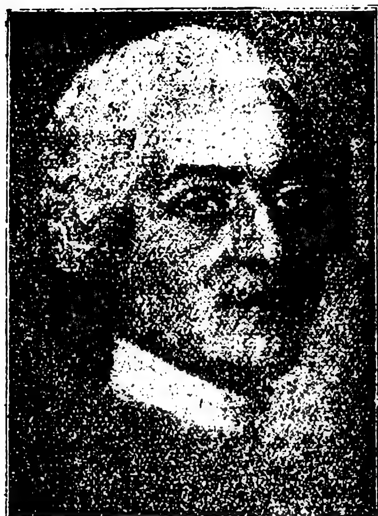
لوی پانزدهم سی و سه سال داشت وبسیار جمیل بود بنا برقول یکی از وزرای او موسوم بمارکی دارژان سون «وقتیکه اورا حسب‌المرسوم برای مسح وتدهین برهنه کردند بسیار شباهت برب‌النّوع عشق داشت» عموم رعیّت محبّت وعشقی مفرط باو داشتند در ۱۷۴٤ که در متز(۲) مبتلا بمرضی سخت گردید مردان و زنان فرانسه در همه جا بکلیسا شتافتند. اهل پاریس فقط در کلیسای نوتردام ۶۰۰۰ مجلس دعا برای سلامتی پادشاه نذر کردند . در همین اوقات بود کـه شاه لوی محبوب لقب یافت .

هیچ پادشاهی برای چنان علاقه ومحبّت عامی بقدر او نالایق وناسزاوار نبوده است . طرز تربیت لوی پانزدهم بسیار ناپسند بود . از بدبختی در سن پنجسالگی بپادشاهی رسید وپدر نیز نداشت . دراطرافش درباریانی بودند که ازهمان سن قلیل هم میخواستند خودرا مطبوع شاه نمایند . ازحرکات وکلمات این متملّقان حسّ خودخواهی ونخوت در او انبساط یافت . روزی مارشال دوویل‌روا(۳) که لَلهٔ او بود از روی ایوان عمارت اهل پاریس را که بدیدن شاه آمده بودند باو نموده و گفت : « قربان ، این مردم همه مال و مملوك اعلیحضرت هستند » .

کسی آن قدرت نداشت که دررفع معایب اخلاقی‌او قدمی پیش‌بگذارد علاوه برنقص تربیت طبعاً نیز شریر وموذی بود . دردوازده‌سالگی هوس کردکه شخصاً بُز کوهی رام وخانگی را بکشد تیرانداخت و بُزمجروح شد آن‌حیوان دوان‌دوان

(۱) - Châteaubriand (۲) - Metz (۳) - Maréchal de Villeroy

نزد او آمد ودستش را شروع کرد بلیسیدن لوی درهمان حال کارش را تمام کرد .
مدّت العمر سنگدل و مستهزء باقی ماند یکی ازوزرا موسوم به شوازل (۲)چند
سال قبل از وفات در وصف شاه میگفت : «مردی بی عاطفه و بی عقل است مانند



لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه
در سی و پنجسالگی
(۱۷۱۰ - ۱۷۷٤)

اطفال که از آزار جانوران لذّت
میبرند او نیز ازارتکاب شنایع تفریح
میکند گوئی تمام عیوب و نقایص
پست ترین مردمان و نادان ترین
خلایق در او جمع است » .
هوشیار ولی تنبل بود و بایستی
فی الحقیقه بجای لوی محبوب لوی
تنبل لقب مییافت مادام دوتانسن (۲)
از قول برادرش کاردینال که عضو
هیئت بود در سال ۱۷٤٤ راجع
بپادشاه چنین مینویسد « که طبع
جامدش او را بطرفی که مشکلات
کمترباشدمیکشاند اگرچه آنراه
بدترین راه ها باشد . » این کمال
بدبختی فرانسه بود که چنین پادشاهی
بروی حکمروا باشد . درزمانی که
جمیع سلاطین ممالك اروپا از بذل جان ومال درطریق تعالی ملك ورعیّت حدود مضایقه
نداشتند مانند فردریك دوّم در پروس و ماری تزر (۳) و ژوزف دوّم در اطریش
و کاترین دوّم در روسیه . تقصیر پادشاه فرانسه در این بود که برأی العین حدوث
خطرات عظیمه را میدید و میگفت « این چرخهای محکم تا ما زنده ایم برقرار

(۱) - Choiseul (۲) - Mme de Tencin (۳) - Marie Thérèse

خواهند ماند! » و همینقدر که برای شخص او خطری متصوّر نباشد بباقی کارها کاری نداشت و زمام امور را به محبوبه ها و وزرا خود وا میگذاشت و وزرا هم بنابر قول مادر کی دارژانسون درظرف هفته نیمساعت بزحمت میتوانستند بحضور شاه رسیده و در مهام مملکت سخن برانند. نادر اتّفاق میافتاد که بر شورای دولتی ریاست کند « بانهایت لاقیدی » هرچه نزد او میآوردند امضا میکرد و چنانکه مادام دونانسن مینویسد « مثل شاگرد مدرسه‌ای است که عجله دارد زودتر تکلیف خودرا انجام داده و راحت شود.»

شاه وقت خودرا بچند چیز صرف میکرد: شکار و صحبت محبوبان و صرف قهوه در عمارت دختران و تماشای بافتن قالی و مطالعهٔ اخبار جزئی و راپرتهای نالایقی که از ادارهٔ پلیس باو داده میشد وقرائت مراسلات مخصوص که باو خطاب میگردید این مکاتیب را نخست دفتر خاص او که کابینهٔ سیاه نام داشت باز میکرد وبعد بنظر او میرسید. خلاصهٔ کلام این شاه فرانسه عادات واخلاق ملازمان فرومایه و نوکران خیانت پیشه را داشت. بعداز سنهٔ ۱۷۵۰ لوی پانزدهم در منجلاب زشت نامی فرو رفت دیگر ملّت نسبت باو جز تنفر و کینه و تحقیر چیزی ابراز نمیداشت. درماه مه ۱۷۵۰ چهارروز درپاریس انقلابی بزرگ شد بقسمی که پلیس ازجلوگیری عاجز ماند و نظامیان مجبور بدخالت شدند اهل پاریس میخواستند بقصر ورسای هجوم برده و عمارات سلطنتی را بسوزانند. ازاین تاریخ آتش کینهٔ مردم دائماً رو بتزاید نهاد و شاه دیگر جرئت نکرد بپاریس بیاید و چون در ۱۰ ماه مه ۱۷۷٤ بمرض آبله وداع زندگانی گفت ممکن نشد که تابوت او را از معابر پاریس عبور داده بمقبرهٔ سلطانی سن‌دنیس(۱) برسانند ناچار شبانه ازپشت حصار جسد اورا گذرانیدند. دروقتی که کالسکه‌بتاخت تابوت را ازجنگل بولونی(۲) عبور میداد در کنار جادّه تماشائیان فریاد میزدند تایو! تایو! واین بانگ مخصوص صیّادان است در موقعیکه سگ را ازپی‌شکار میاندازند.

---

(۱) _ Saint-Denis (۲) _ Boulogne

محبوبه های پادشاه

دوشِس دوشاتورو(۱)

از سالی که فلوری صدر اعظم فوت شد تا آخر سلطنت لوی پانزدهم یعنی مدت سی و یکسال از ۱۷۴۳ تا ۱۷۷٤ چند تن ازمحبوبه‌های شاه بجای او فرمانروائی‌میکردند . وزرا عموماً دست نشانده و آلت اجرای مقاصد آنان بودند . نخستین‌محبوبه‌ای که‌نفوذ کامل یافت دوشِس‌دوشاتورو نام داشت . این‌زن میخواست قدرت‌خودرا درمصالح و فواید فرانسه صرف کند مشاور او شخصی بود موسوم به دوك دو ریشلیو(۲) که نمونهٔ کامل‌ظرافت فاسقانه وفساداخلاق و بی‌اعتقادی آن‌زمان بشمار میرود . مادام دوتانسن‌هم ازتحریك کنندگان اوبود ومیگفت: « نمیدانم‌چطورممکن‌است مردی که میتواند در عالم چیزی باشد خودرا عمداً هیچ کند. » مقصودش لوی پانزدهم‌بود . دوشس دوشاتورو محبوبه شاه هم میخواست کاری‌بکند که‌پادشاه‌بکار سلطنت‌بپردازدوشغل‌خسروی‌را انجام بدهد . دراینوقت‌جنگ‌جانشینی‌اطریش‌در کمال اشتداد واشتغال بود و کاردولت فرانسه روبخرابی‌داشت . دوشس‌مذکورشاه راوادار کرد که‌شخصاً ریاست قشون اعزامی به‌هلاند وبلژیك‌را عهده دارشود. امّا حملهٔ ناگهانی اطریشی ها بایالت‌آلزاس شاه رامجبورنمودکه روبجانب مِتزگذارد. این عشق وشوق بدفاع مملکت درمردی که تاآنوقت‌خودرا بهرچیز لاقید ولاابالی نشان داده بود محبّت‌سرشار ملّت را تحریك کرد بحدّی که چون شاه‌درشهر مِتز مریض‌ومشرف‌بموت شدمردم عموماً نمایشهای‌شاه‌پرستانه دادند چنانکه سبق‌ذکر یافت . مقارن این‌حال‌مردم دوشِس‌دوشاتوروراهوکردند و ازدربار دورساختند و ملکه را از قصر ورسای با جلال تمام بپاریس وارد کردند(ماه اوت ۱۷٤٤) محبوبهٔ شاه‌چهارماه بعدمجدداً قدرت‌کامل یافت لکن بمرگ ناگهانی‌درگذشت (دسامبر ۱۷٤٤) .

مارکیز

دوپمپادور

بعد از دوشِس دوشاتوروژان پواسُن(۳) که زنی بیست و چهار ساله‌ازطبقهٔ متوسّطین بود وهوش وجمال و هنروکمالی داشت ودرآتش‌جاه‌طلبی میسوخت فرمانروای حقیقی‌فرانسه

(۱) _ Duchesse de Chateauroux (۲) _ duc de Richelieu (۳) _ Jeanne Poisson

شد . شوهرش یکی ازصاحبان ابوابجمعی جزء مالیات موسوم به لونورمان دتیول(۱) بود . لوی پانزدهم این زن را ملقّب به مارکیز دوپمپادور ساخت . فردیك دوّم از روی استهزاء اورا « علیا حضرت کوتیون سوّم » مینامید . دردربار فرانسه نیز این رفتار پادشاه موجب غوغاو آشوب شد معذلك شاه اورا علناً « مترس رسمی » خود معرّفی کرد و درقصر ورسای عمارتی باو تخصیص داد . این زن تاوفات یافت سلطان حقیقی مملکت بود و دورهٔ قدرتش قریب بیست سال طول کشید از ۱۷٤۵ تا ۱۷٦٤ . وزرا را عزل و نصب میکرد و هر وزیری پیش از هرکار بایستی از وی کسب اجازه نماید . فرماندهی لشکررانیز بمیل خود باین وآن میداد. از جملهٔ کارهای مهمّ این زن در داخله فرانسه انحلال حزب دینی ژزویت بود . در امورخارجه نیز اقداماتی کرد مثلاً شاه را واداشت که با اطریش هم عهد شود و درنتیجه فرانسه را وارد جنگ مشئوم هفت ساله نمود . ارباب صنایع وهنرمندان را بسیارمینواخت خود نیزدرحکاکی وگراورسازی مهارت داشت . نویسندگان را هم ازقبیل ولتر(۲) ومخصوصاً مؤلّفین دایرة المعارف بسیار اکرام میکرد و ازاین جهت درمجامع ادبا شهرت وخوشنامی تحصیل نمود وادبا در باب دقّت فکر و لطف ذوق او غلو کردند . امّا ملّت او را مسبّب مغلوبیّتهای فرانسه در سیاست خارجی میدانست و از وی متنفّر بود .

کُنتس دوباری(۳) آخرین محبوبهٔ پادشاه ژان بکو(٤) نام داشت که شغلش تهیّه و اختراع کلاه ولباس زنانه بطرز وسلیقهٔ جدید بود عاقبت به دربار شاهی راهی یافت . محض اینکه شاه بتواند مطابق رسوم جاریه این زن را علناً بدربارراه بدهد اورا بایکی ازنجبا گیوم دوباری نام که ازحلیهٔ غیرت وشرافت عاری بود عقد بست سپس وی را لقب کنتس داد (۱۷٦۹) و بعد از آنکه شوهرش وفات یافت گویند قصد داشت او را بعقد خود درآورد (۱۷۷۲) این زن برخلاف مادام دوپمپادور چندان دخالتی در سیاست نمیکرد ومیل مفرطی

(۱) ـ Le Normand d' Étioles (۲)ـ Voltaire (۳)ـ La comtesse du Barry (٤)ـ Jeanne Bécu

باین قبیل مسائل نداشت معذلك بی تأثیر هم نبود . هر چند معروف است که عزل و نصب آخرین وزراءِ لوی پانزدهم باختیار او بوده ولی چنین نیست همینقدر میتوان گفت که در عزل و نصب آنها دستی داشته ودر حفظ وزیران اعمال نفوذی میکرده است . این زن تـا زمان انقلاب کبیر حیات داشت و بوسیله گیوتین(۱) سیاست شد .

وزرا

بعضی از وزراء لوی پانزدهم مردان لایقی بودند مانند کنت دارژان سون و ماشو(۲) و دوك دوشواُزل و موپو(۳) .

کنت دارژان سون چهـارده سال وزارت جنگ داشت (۱۷۴۳ ـ ۱۷۵۷) و در مدّت جنگ جانشینی اطریش لوازم ووسایل لشکری را بخوبی فراهم آورد و قبل از جنگ هفت ساله اصلاحات مفیده در قشون نمود .

ماشو دارنوویل مردی عفیف و سختگیر بود او را « آهنین سر » میگفتند مفتش کل مالیه (۱۷٤٥) و مهـردار (۱۷۵۰) و وزیر بحریـه (۱۷٥٤) شد و مدّت دوازده سال (از ۱۷٤٥ الی ۱۷۵۷) خدمت کرد باهتمام اودولت فرانسه دارای بحریه‌ای گردید که بسیار محتاج آن بود . امّا خدمت مهم اوچنانکه خواهیم دید در امور مالیه بود که افکار مبتکر و عاقلانه از خویش ظاهر ساخت .

اتفاقاً شبی از شبهای ماه ژانویه سنهٔ ۱۷۵۷ در ورسای شاه میخواست بکالسکه بنشیند دامین(٤) نام پیشخدمت که معروف بخفّت عقل بود بضرب کارد شاه را مجروح نمود قصد کشتن نداشت میخواست « شاه را بتکالیف خود متوجّه سازد » . دامین را قطعه قطعه کردند و بکیفر خراشی که بر پهلوی شاه وارد کرد بیچاره یکساعت و نیم بسخت ترین عذابها گرفتار بود تـا جان داد . در این حیص و بیص که شورش در دربار افتاده بود ماشو بر آن شد که مادام دو پُمپادور را از میان بردارد و تبعید کند . چون غوغا فرو نشست کار معکوس شد مادام دو پُمپادور شاه را واداشت که ماشور و دارژان سون را که او نیز نسبت بمادام ابراز خصومت مینمود معزول کند.

(۱) ـ Guillotine (۲) ـ Machault (۳) ـ Maupeou (٤) ـ Damiens

چون این دو وزیر از کار خارج شدند مادام دو پمپادور یکی از طرفداران مطیع خودرا موسوم به دوك دوشوازُل بوزارت منصوب کرد . شوازُل از اهل ولایت لورن



لامارکیز دو پمپادور (۱۷۲۱ - ۱۷٦٤) در سن سی و یك سالگی

بود و در قشون پادشاه فرانسه خدمت مینمود . ابتدا او را کنت داوستن ویل (۱) می نامیدند، دختر کروزا (۲) ازمدیران مالیه را بزنی گرفت و از این راه بثروت هنگفت

(۱) ـ comte de Stainville (۲) ـ Crozat

رسید و فرمانده لشکر شد اتفاقاً روزی اطلاع یافت که جمعی میخواهند شاه را معدوم نموده یکی ازخویشان اورا بر تخت بنشانند او این‌خبررا بمادام دو پمپادور رسانید و از اینجا همای سعادت بدام او افتاد. از شغل نظام بامور سیاسی پرداخت و مکرّر بسفارت رفت نخست در دربار پاپ (۱۷۵۳-۱۷۵۷) پس از آن در دربار ماری تر ز ملکهٔ اطریش (۱۷۵۷-۱۷۵۸) عاقبت درسنهٔ اخیر وزیر امورخارجه شد و معاهدهٔ خانوادگی‌را میان سلاطین اروپا که از دودمان بوربون بودند درسنهٔ ۱۷۶۱ او منعقد ساخت وهم او بود که از سوء حظ قرارداد پاریس‌را با انگلیس‌ها امضا نمود و جنگ نامبارك هفت ساله‌را در سنهٔ ۱۷۶۳ خاتمه داد.

بعداز این عهدنامه شواز‌ل دائم بفکر انتقام بود و با اینکه وزارت امورخارجه داشت وزارت جنگ و بحریّه‌را نیز بدست آورد لشکررا مجدّداً تنظیم بخشید و بحریّه‌را ترمیم نمود و کمر بجنگ انگلیس بست. لکن چون شاه مخالف این تصمیم بود اصرار شواز‌ل در اجرای خیال خود موجب عزل او گردید (۱۷۷۰) این عزل وخانه نشینی شواز‌ل‌را در انظار عامّه بزرگ کرد بحدّی که بیش از اندازهٔ لیاقت ذاتی شهرت یافت و در ردیف مردان بزرگ سیاست قرار گرفت.

پس از شواز‌ل قدرت کامل به موپو رسید که از سنهٔ ۱۷۶۸ منصب مهردار سلطنتی و ریاست کلّ هیئت های دولتی را داشت. موپو بشرکت دو نفر دیگر: آبه‌ترّی(۱) و دوك دگویون(۲) وزارتی تشکیل داد که معروف بحکومت وزراء ثلاث است(۳) از وزرای لوی پانزدهم هیچیك بجسارت وقوّت عزم و اراده او نبودند چنانکه بعد ذکرخواهد شد. موپو درصدد برآمد که تشکیلات عدلیّه‌را زیرورو و اصلاح نماید و بهمین نظر پارلمان‌هارا منحل ساخت و خرید و فروش مناصب و مشاغل عدلیّه‌را موقوف نمود (۱۷۷۱) لکن مرگ لوی پانزدهم او را از کار انداخت و اصلاحاتش بی‌نتیجه و ناقص ماند.

---

(۱) - l'abbé Terray (۲) - duc d' Aiguillon (۳) - Triumvirat

طرز حکومت

اسباب حکمرانی درعهدلوی پانزدهم بعینه مثل زمان‌لوی چهاردهم عبارت بوداز وزرا و مجالس‌وحکّام و نظّار همچنین تصوّرات‌لوی پانزدهم نسبت بمنشأ قدرت‌ومبنای سلطنت باتصوّرات‌لوی چهاردهم تفاوتی‌نداشت‌یعنی‌اوهم‌خود راآمر مطلق وفرمانروای‌یگانه درمملکت‌میدانست ودر پارلمان‌میگفت: « این تاج را خداوند بما عطا فرموده حقّ قانونگذاری منحصر بماست ودراین‌حق‌تابع وشریك هیچکس نیستیم » (۱۷۷۱) میخواست این‌قدرت مطلقه را بمیل‌خود ومحض‌اقناع هوسهای خویش بکار ببرد وتا امکان داشت همین قسم رفتار میکرد.

امور دینی

ژان سنیسم

لکن این‌خود رائی وخودکامی بی‌عایق ومانع نبود دونوع اشکال درداخله‌داشت‌که سرتاسر تاریخ‌سلطنت‌اورافرا گرفت اوّل مسائل مذهبی دنباله کار ژان سنیست‌ها و دفع حزب ژزویت. دوّم مسائل‌مالی. این دو موضوع موجب مخالفت‌ها وجدال‌هائی شدکه پارلمانهای پاریس و ولایات مراکز آن محسوب میگشتند.

مشکلات دینی که پیش‌آمد دنبالهٔ جدالی‌بود که‌دراواسط قرن‌هفدهم‌ژزویت‌ها که طرفداران‌تفویض واختیار بودند برخلاف طایفهٔ‌ژان‌سنیست‌وعقیدهٔ ضالهٔ‌جبر وقسمت ازلی برپا کردند.

در سال‌۱۷۱۳ فتوائی از پاپ صادر گردید معروف به‌بول اونی‌ژنی‌توس(۱) که‌مدلول‌آن ردّ وتکفیریکی‌از کشیشان فرقهٔ اوراتوار(۲)موسوم‌به‌پر کنل(۳) مؤلف کتاب تفکّرات اخلاقی بود واین‌فتوی ضربتی دیگر برفرقه ژان‌سنیست واردآورد. لوی چهاردهم با این‌نظر موافقت کرد ودوهزار مکتوب سربمهر نیز در تأئید فتوای پاپ از نقاط مختلفه واصل شد.

چون لوی چهاردهم وفات کرد در زمان نیابت سلطنت محبوسین رها شدند وطریقه‌ژان‌سنیسم‌رواج‌گرفت.چندین‌مدرسه‌علوم‌دینیّه‌وعلمای‌مدرسه‌سوربون(٤)

(۱) _ Bulle Unigenitus (۲) _ Oratoire (۳) _ Père Quesnel (٤) _ Sorbonne

و کشیشان معتبر مثل کاردینال دونوای مطران پاریس موافقت خود را نسبت بفرمان پاپ نقض کردند و مساعدتاً نسبت بتصمیمات انجمن بزرگ روحانی که یقیناً بر ضدّ آنها رأی میداد استیناف دادند . این دسته از معترضین را بهمین مناسبت مستأنفان نام نهادند و در مقابل فرقه‌ای که نسبت بامر پاپ وفادار و راضی بودند راضیان نام یافتند .

ژان سنیسم یا فرقهٔ مخالف و معترض

این واقعه ابتدای جدالی بود که قریب نیم قرن یعنی تا اواخر عهد لوی پانزدهم دوام یافت و مملکت را سخت منقلب ساخت. پارلمانها نیز بحکم اعتقاد مذهبی در این کار مداخله کردند لکن علّت اصلی دخالت آنها دو چیز بود یکی میل باستقلال کلیسای گالیکان(۱) (هیئت مذهبی فرانسویان) و دیگر ضدّیت با اعتقادات ماوراء الجبل یعنی دستگاه پاپ که نسبت بخاك فرانسه در ماوراءِ جبل آلپ واقع است و چون ژزویت‌ها درفرانسه نمایندگان حقیقی پاپ بودند و پارلمانها در دفع آنان همرأی شدند ملّت هم خاصّه اهل پاریس با پارلمانها همراه بودند . یکی از وکلای دعاوی موسوم به باربیه(۲) که خود شاهد واقعه بوده مینویسد : « جمیع اهل پاریس از مردان و زنان و کودکان خردسال تابع پارلمانند اگرچه نمیدانند مطلب چیست.» همچنین یکی از مقاصد پارلمان این بود که شکستی بدولت بدهد زیرا که دولت با ژان سنیست ها دشمن بود و تقویت فرقهٔ ژان سنیست تضعیف دولت محسوب میگشت که گفته اند « نباشد دشمن دشمن مگر دوست » . این جدال گاهی بسیار سخت میشد . نویسندهٔ سابق الذّکر میگوید «این جمعیّت چنان دیوانه‌وار حرکت میکنند که گوئی شیطان در پوست دارند زنان محترم و نسوان طبقه پست حتّی خدمتکاران منازل چنان گرم جدالند که از قطعه‌قطعه شدن باك ندارند . »

مشاجرات

یکی ازوقایع برجستهٔ این جدال درفاصلهٔ ۱۷۲۶ الی ۱۷۳۲ واقع شد . از آنجائیکه نایب السّلطنه طالب صلح و امنیّت

---

(۱) _ Gallicane (۲) _ Barbier

مذهبی بود بوسیلهٔ وزیر خود دوبوا وسیلهٔ آشتی دو فرقهٔ مستأنفان و راضیان را فراهم آورد که اصول عقاید خود را در یك مجموعه توفیق داده و رفع گفتگو بکنند. عموم کشیشان با این نظر موافقت کردند. امّا درسال ۱۷۲۶ سونن (۱) نام کشیش سنز (۲) که یکی از قصبات آلپ سفلی است ومعروف بتقوی و پرهیز بودعهدموافقت خودرا نقض کرد. این کشیش را در مجمع ملّی امور مذهبی که در امبرون (۳) تشکیل یافت وریاست آن با کاردینال تانسن بود محاکمه و محروم از جمیع مناصب خود کردند (۱۷۲۷). تمام فرقهٔ مستأنفان بریاست کاردینال دونوای مطران پاریس بحمایت محکوم برخاستند و نمایندگانی بپارلمان پاریس فرستادند وبرعدم انتظام و نامشروعیّت مجمع محاکمه اعتراض کردند.

دراین اثنا شمّاس پاریس که ازروحانیّون متموّل وبسیار کریم بودودرمیان فرقهٔ ژان سنیست مقام قدس داشت بدرود زندگانی گفت. کمی بعد در پاریس ولوله پیچید که در سر مزار کشیش متوفی واقعه در سن مدار (٤) کرامات و خوارق عادتی مشهود میگردد. دستهٔ مستأنفان فوج فوج بمقبره رفتند وعدّهٔ کثیری بحال غش وصرع افتادنداین حال تنفرانگیز کم کم مثل امراض مسریه درتمام پاریس سرایت کرد چنانکه دولت محض سدّ منبع فساد مجبور شد درسنهٔ ۱۷۳۲ بوسیلهٔ قوای قهریّه در مقبره را ببندد.

دراین بین نوای و علمای مدرسهٔ بزرگ علوم دینیّهٔ پاریس که از این غش و ضعف ها منزجر شده بودند مجدّداً داخل اتّحاد اصول دو فرقهٔ سابق الـذکر شدند. چند تن از روحانیّون که متّهم باعتقاد ژان سنیسم بودند از مشاغل خود محروم گشتندوشاه بوسیلهٔ اخطار عمومی جمیع روحانیّون را ملزم نمود که بلاشرط فرمان پاپ را اطاعت کنند (مارس ۱۷۳۰) لکن پارلمان اعتراض کرد وبکشیشانی که ازشغل دینی خود محروم گردیده بودند اجازه داد که بکار مشغول شوند. این رفتار پارلمان دخالت درامری بود که بهیچوجه جزء وظایفش شمرده نمیشد. چند

(۱) _ Soanen (۲) _ Senez (۳) _ Embrun (٤) _ Saint - Médard

تن از اعضاء انجمن ها محبوس و بعضی نفی بلدشدند (۱۷۳۲) . پس از آن شاه عفو عمومی داد وکم کم صلح وسلام برقرار شد وعلی‌الظاهر رفع نگرانی گردید .

مسئلهٔ اوراق اعترافیه

هفده‌سال‌بعد درسنهٔ ۱۷٤۹ بازجدال تجدید شد واین‌بار بکمال سختی رسید مطران پاریس که آنوقت کریستف دوبومون(۱) نام‌داشت بکشیشان تابع‌خود امر دادکه اعمال مذهبی‌رانسبت باشخاصیکه ورقه اعترافیه در دست ندارند بجا نیاورند حتّی ازتلقین وذکراسرار مذهبی باموانی که دارای آن ورقه نباشند خودداری کنند این ورقه‌ها کی‌بوداز اظهار اطاعت کامل بفتوای پاپ (موسوم به‌بول‌اونی ژنی توس) . درآنزمان بنا بر رسم عمومی هر مرده‌ای که این اسراررا بشکل تلقین باونمیگفتند ازدفن شدن‌در خاك ممالك نصارا ممنوع بود . پارلمان این مطلب رابهانه‌کرد وبااینکه‌مسئله‌بکلّی روحانی و از حیطهٔ وظایف او خارج بود در قدرت خود اسراف نمود . در مارس ۱۷۵۲ کشیش سنت اتین دومون(۲) از تلقین گفتن بر جنازهٔ یکی از روحانیان فرقهٔ مستأنفه خودداری کرد پارلمان امر بتوقیف شخص و اموال او داد . سپس حکم نمود که مال و منابع دخل مطران بزرگ را نیز توقیف کنند.امّاشاه‌احکام پارلمان را نقض کرد و اکثر اهل‌پاریس بمدد پارلمان‌برخاستند . پارلمانهای‌بلاد تولوز و اِکس هم تأسّی بپارلمان پاریس کردند این زد و خورد چهار سال طول کشیدو هزاران حادثه‌دراین ضمن اتّفاق افتاد . پارلمان درصدوراحکام‌واعتراضات اصرار نمود و پادشاه گاهی‌اعضاء پارلمان وگاهی مطران پاریس‌رانفی بلد میکرد . این بحران داخلی تا ۱۷۵٦ باقی بود در این سال پاپ از روی کمال عقل ونهایت ملایمت واسطه شد وگفتگو را ختم نمود .

جنگ با فرقهٔ ژزویت

دوام این مناقشات موجب انزجار خاطر اعضاء پارلمان از طایفهٔ ژزویت شد زیرا که این فرقه رامحرّك مطران‌پاریس و دامن زنندهٔ جنگ ضدّ ژان سنیست میدانستند.درفرانسه

---

(۱) ـ Christophe de Beaumont (۲) ـ Saint - Étienne - du - Mont

بلکه در تمام اروپا ژزویت‌ها دشمن بسیار داشتند. یکی از اعداء آنها فرقهٔ ژان سنیست بود که مدّعی بودند در ظرف سی و هشت سال (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۵۳) طایفهٔ ژزویت ۴۵٬۰۰۰ مکتوب سر بمهر برخلاف آنها تهیّه دیده است. دیگر از دشمنان ژزویت فرقهٔ گالیکان را باید شمرد که طرفدار استقلال روحانیّت فرانسه و عدم تبعیّت از پاپ بودند و ژزویتها جدّاً با این عقیده مخالفت میورزیدند. دیگر از مخالفین آنان عبارت بود از مردمان بیدین و بی اعتقاد و همچنین اشخاصی که بفیلسوف و انسیکلوپدیست[۱] (یعنی اتباع مؤلفین دایرة المعارف) شهرت داشتند پیشرو این حکما ولتر بود که در تخریب بنیان دین بجان میکوشید. دشمنان ژزویت باهم متّحد شدند و بدفع آن فرقه بوسایل مختلفه همّت گماشتند از جمله بوسیلهٔ رسالاتی که بپول اتّحادیهٔ ضدّ ژزویت طبع و نشر میشد.

در سنهٔ ۱۷۶۰ چهار سال بعد از ختم مناقشاتی که در باب اوراق اعترافیه وقوع یافت هر دو طرف دست از کینه کشی و انتقام جوئی برداشتند. امّا دولت پرتغال اوّلین سرمشق را در سر کوبی ژزویت ها داد: در نتیجهٔ کشف سوء قصدی که نسبت بشاه پرتغال شده بود دولت امر باخراج عموم ژزویت ها صادر کرد (۱۷۵۹). یکی از ژزویتهای فرانسه هم که درجزایر آنتیل[۲] تجارت مینمود در جنگ فرانسه و انگلیس ورشکست و سه میلیون مطالبات مردم سوخت شد ۱۷۵۵. چون مقام روحانی پاپ همواره کشیشان را از آلایش بتجارت وسوداگری منع مینمود و اخیراً پاپ موسوم به بنوای چهاردهم[۳] نیز این حکم را تجدید کرده بود ورشکستن ژزویت مزبور از دو لحاظ لیاقت تعقیب و توبیخ داشت هم مالی و هم دینی. تجّار مارسی که ضربت این ورشکست مستقیماً بآنان وارد شده بود برخلاف فرقهٔ ژزویت قیام کردند و عموم فرقه را مسئول قروض آن کشیش شمردند (۱۷۵۶). چون درشهر مارسی فرقهٔ ژزویت محکوم و موهون شد بپارلمان پاریس التجا برد و محض اثبات اینکه عموم فرقه دخالتی در تجارت پرلاوالت[۴]

(۱) ـ Encyclopédiste (۲) ـ Antilles (۳) ـ Benoît XIV (۴) ـ père La Valette

نداشته‌اند وورشکستن او امری شخصی است نه مذهبی اساسنامهٔ خودرا بپارلمان عرضه داشتند . امّا پارلمان پاریس اعتنائی نکرد و فرقه را محکوم بتأدیه قروض نمود (۱۷۶۱) . بعلاوه نسخهٔ اساسنامهٔ فرقه را تحت مطالعه قرار داد و اخطار کرد که این اصول مخالف قوانین مملکتی است زیرا که مطابق این اساسنامه طایفهٔ ژزویت جز پاپ هیچ مرکزمطاعی را برسمیّت نمیشناسند . در نتیجهٔ این اخطار پارلمان عموم فرانسویان را ممنوع کرد که من بعد داخل فرقه ژزویت بشوند و ژزویتها را هم از تدریس و تعلیم در خاك فرانس باز داشت (ماه اوت ۱۷۶۱) پارلمانهای ایالات وولایات نیز دراساسنامه مطالعات لازمه نموده وبپارلمان پاریس تأسّی جستند .

پادشاه فرانسه به رُم رجوع کرد که اصلاحات لازمه دراساسنامهٔ حزب ژزویت بعمل آورند لکن ژنرال ژزویتها جواب داد : « یا همین است که هست یاهیچ نخواهد بود . » چون این پاسخ بپارلمانها واصل شد فرقهٔ ژزویت را درسرتاسرخاك فرانسه ممنوع و موقوف ساختند . از آنجائیکه ژزویتها از مسح و تدهین مذهبی مادام دوپمپادور خودداری مینمودند و از این جهت مادام نسبت بآنها کینه داشت همچنین شوازل وزیر نظر بدوستی با فلاسفه مخالف این فرقه بود این دو نفر گویا کوشش بسیار نمودند تا لوی پانزدهم پس از دو سال تردید فرمانی برطبق حکم پارلمان صادر کرد(فوریهٔ ۱۷۶۳). معذلك ژزویتها مجازشدند که درفرانسه بعنوان شخصی و مثل کشیشان عادی مسکن نمایند .

ازاین پیش آمد دوطایفهٔ ضدّ ژزویت که گالیکان و ژانسنیست باشد شادمانی بسیار نمودند از فرط مستی ظفر وشوق کامیابی و کوری از حس کینه خواهی از این نکته غافل بودند که در حقیقت بدشمنان و مخالفان اساسی دین خود خدمت کرده‌اند وچنانکه دالامبر(۱) به وُلتر مینویسد : « طایفهٔ ژانسنیست مجری اوامر عادلانهٔ حکمت وفلسفه هستند وبدون اینکه‌بدانند ازاحکام حکمت اطاعت میکنند

(۱) ـ d' Alembert

باین معنی که هرقدر فرق دینی ضعیف گردند علم وحکمت قوّت می‌یابد ومخالفت این فرقه ها موجب پیشرفت طرفداران حکمت و دشمنان دین خواهد شد .

مشکلات مالی

در وقتیکه مشاجرات مذهبی در کار بود و شاه و محبوبه های او بخود رائی وهوسبازی حکمرانی میکردند مالیّه نیزدچار مشکلات بسیار سخت گردید . یکی‌از آفات مالی کثرت مخارج بنّائی‌را باید شمرد در ظرف سی و شش سال ۳۵۰ میلیون لیره صرف ساختمان قصور و جشن های با شکوه و مواجب درباریان شد و این مبلغ با آنچه در سه جنگ بزرگ خارجی یعنی جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اطریش وجنگ هفت‌ساله خرج شد مالیهٔ مملکت را بسرعت تمام دچار اختلال و فلاکت کامل ساخت .

هرگز خزانهٔ هیچ مملکتی باینقسم بباد یغما نرفته است یکی از وزراء‌آن‌عهد موسوم به برنیس(۱) مینویسد :«ما پول گزافی‌خرج میکنیم و کسی‌نمیداند بچه مصرف میرسد و هیچگاه نتیجهٔ مفیدی از این مصارف بدست نمیآید مگر تأیید آسمانی‌بطور خارق‌العاده مارا ازاین‌گرداب بیرون بکشد» نه تنها بی‌حساب خرج میکردند بلکه بنا برترتیبی‌که لوی پانزدهم داده بود در مقابل مختصری وجه نقد مفاصاحساب کلّی ببدهکاران‌میدادند وباین‌ترتیب دیگر رسیدگی بحساب پرداخت خزانه هم مفید فایده‌ای نبود . اینقسم پرداخت فقط در سال ۱۷٤۵ بالغ به ۲۱۰ میلیون لیره شد. درخانهٔ پادشاه‌آنزمان مثل سرای سلطان عثمانی درسنوات اخیره هرسال بهترین و نقدترین عایدات مملکت که عبارت بود از ٦۸ الی ۷۰ میلیون بمصرف میرسید در صورتیکه جمع کل عایدات از ۱٤۷ میلیون تجاوز نمینمود . شاه محض رفع دلتنگی و بیکاری علاج ناپذیر خود که نتیجه تنبلی ذاتی او بود دائم بتغییر مکان ونقل و انتقال امر میداد . دربعضی‌سنوات دوماهم درقصر ورسای نمیماند. مصارف انتقال دستگاه شاهی‌بطورخیلی‌ساده از ورسای به‌عمارت تریانون که درسمت دیگر باغ بود بصدهزار لیره بالغ میگردید . دارژان‌سون مینویسد:

(۱) ـ Bernis

« هر وقت با اعلیحضرت از اقتصاد و صرفه جوئی و حذف مخارج دربار گفتگو میشود شاه پشت به وزیری که مشغول صحبت است میکند» وهمین شخص در سنهٔ ۱۷۵۱ مینویسد: «این دربار دخمهٔ ملّت است» مادام دوپمپادور درظرف ۱۹ سال سی و شش میلیون گرفت و مادام دوباری در مدّت سه سال ۱۸ میلیون دریافت کرد. پرنس دوکنده سالیانه مبلغ پانصد هزارلیره مستمرّی میگرفت ودفعتاً هم یك میلیون و نیم لیره برای تأدیهٔ قروض خود اخذ نمود. دوك دوشارتر پسر دوك دورلئان سالی ۹۰۰،۰۰۰ لیره مأخوذ میداشت. در یك جشن که مادام دوپمپادور گرفت فقط قیمت تزئینات ظروف چینی آن دویست هزار لیره شد ودو میلیون بمصرف یك شب آتش بازی رسید (۱۷۵۱).

درنتیجه حتّی درموقع صلح نیزوجهی برای پرداخت حقوق و جیرهٔ نظامیان نداشتند همانطور که دیروزدرعثمانی اتّفاق افتاد صاحبمنصبان وافراد لشکروبحریه چند ماه در انتظار حقوق بسرمیبردند. مارکی دارژان سون در اکتبر سال ۱۷۵۳ مینویسد: « هشت ماه است ببحریه چیزی پرداخته نشده نه بصاحبمنصبان و نه بافراد ونه بملاّحان. امّا دومیلیون کنارگذاشته‌اند که دروقت تفرّج فونتن‌بلو(۱) بمصرف جشن برسانند» حتّی مستخدمین سلطنتی هم‌گاهی سه سال حقوقشان عقب میافتاد و در ماه دسامبر ۱۷۵۳ عیالات مهتران اصطبل شاهی را دیدند که مثل زمان قحطی بزرگ ۱۷۰۹ در کوچه های ورسای گدائی میکنند. کسر ونقصان عایدات دائمی بود معذلك عواید سنوات آتیه را پیش خور میکردند. در نوامبر ۱۷۵۳ عوایذ مالیاتی دوسال بعد یعنی مالیات ژانویه ۱۷۵۵ را «خورده بودند».

سعی در اصلاح مالیّه ماشو

یکی ازمصلحین ماشو بود که دراصلاح امور مالیّه بذل جهد نمود. در سال ۱۷٤۵ مقارن جنگ جانشینی اطریش ماشو سعی کرد که تزاید وترقّی قروض را جلوگرفته وبارسنگین تنزیل سالیانهٔ دیون را تخفیف بدهد پس متشبّث بوسیلهٔ

(۱) ـ Fontainebleau

استهلاك یعنی پرداخت تدریجی و منظّم دیون گردید . محض حصول این مقصود مالیاتی وضع کرد که بروضیع وشریف وعالی و دانی ازطبقات سه گانه روحانیّون و اعیان و رعایا تحمیل شود . این مالیات عبارت بود از نیم عشر عایدات هر کس (ماه مه ۱۷٤۹) . امّا اشخاصی که سابقاً مالیات نمیدادند بمخالفت برخاستند و پارلمان ازثبت وقانونی‌کردن این طرح مالیاتی خودداری نمود اهالی ایالت برتانی شورش‌کردندوانجمن دینی روحانیّون اعتراض شدید نمودند . لوی پانزدهم تسلیم شد و روحانیّون را معاف کرد و ترتیب آبونمان را قبول نمود این طرز عبارت بود از پرداخت مبلغ معیّنی وجه نقد که از میزان مالیات بمراتب کمتر میشد . نتیجهٔ این حوادث این شد که مالیات نیم عشربالتّمام بررعایا تحمیل گردید و دو طبقهٔ نجبا و روحانیّون معاف گشتند .

تزّی وافلاس

چیزی نگذشت که مالیات نیم عشر مضاعف شد وحتّی درسنهٔ ۱۷۵۹ سه برابر گردید عوایدی که از این محلّ بدست آمد و بنا بود فقط بمصرف استهلاك قروض برسد کم کم جزء عواید عمومی مملکت و داخل مجرای مخارج سابق‌الذّکر گردید .

آبه‌دوبرنیس وزیر امور خارجه نوشته است : « چنانکه شبنم از هوا توقّع دارند همانطور هم انتظار پول میکشند . » در سال ۱۷۵۹ کسر به ۲۱۸ میلیون رسید . در آخر عهد لوی پانزدهم آبه‌تزّی که مردی وقیح و مفتضح بود متصدّی امور مالی گردید و بزودی معروف بکیسه‌بر شد زیرا که دراغلب موارد دولت را بادّعای افلاس وامیداشت و هرجا وجهی سراغ میکرد دست روی آن میانداخت حتّی وجوهی را که اشخاص متفرّقه درخزانه امانت میگذاردند ضبط میکرد ودر مقابل وعده میداد که منفعتی از قرار سالی چهار در صد بآنها خواهد پرداخت هر وقت او را از این اعمال شبیه بدزدی ملامت میکردند جواب میداد : « شاه صاحب اختیار همه است و الضّرورات تبیح المحذورات . » درباب اوضاع مالیّه با کمال وقاحت بشاه چنین میگفت : « طریق منحصر بفرد پرداخت دیون اظهار

افلاس است و بس.»

مخالفت پارلمانها

سلطنت زشت لوی پانزدهم موجب وباعث حوادثی شد که در عهدلوی چهاردهم هرگز کسی بفکر آن نمیافتاد. افرادملّت بسختی باشاه مخالف شدند وحتّی بعدازسنهٔ ۱۷۵۰ سعی بلیغ کردند که در مقابل ارادهٔ شاهی مقاومت کامل بخرج بدهند. مثل یکقرن پیش درعهد مازارَن(۱) وزیر مرکز مخالفت در پارلمان بود امّا درسال ۱٦٤٨ پارلمان پاریس بتنهائی علم ضدّیت را برداشته بود لکن در این وقت دوازده پارلمان ایالات فرانسه‌هم با پارلمان مرکز متّحد شدند و گفتند پارلمانهای ولایات شعب مختلفهٔ پارلمان‌پاریس هستند وجدائی ندارند ودراعتراضات ماه‌آوریل ۱۷۵٦ اظهارداشتند که تمام پارلمانهای خاك فرانسه «بمنزله یك پیکر متّحد و متّفقند دارای روح واحد وپیرو اصل واحد وجویای مقصد واحد.» این‌مقصد بنابراظهارات پارلمان پاریس عبارت بود از «اجرای کلّیه قوانین ونظامات ملکی وتطبیق سیاست وروش دولت باقوانین موضوعه.» و بنا بر این اظهارات قدرت شخص پادشاه هم مشمول نظارت پارلمان واقع میشد. دریکی‌ازاعتراضنامه های پارلمانی بشاه چنین خطاب شده بود: «اعلیحضرتا شما ازجانب قانون پادشاه هستید وجزمطابق‌قانون نمیتوانید حکمرانی کنید.» پارلمان که ایجادش برای رسیدگی باموور قضائی بود کم کم مدّعی حقّ دخالت در سیاسیات شد و «علاوه برحقّ اساسی او که عبارت باشد از رسیدگی وتفتیش قوانین موضوعه قبل‌ازاجرا» حقّ تفتیش وتحقیق اعمال دولت را نیز ادّعا میکرد بنابراین اصل نظری پارلمان پاریس وپارلمان روان(۲) درسال ۱۷٦۳ با کمال جسارت از شاه تقاضا کردند که «صورت مقایسهٔ عایدات وقروض مملکت را بپارلمان بفرستند تا علاج وچاره‌ای بیندیشند.»

پارلمانها ابتدا متمسّك بوسایل مخالفتی شدند که از قدیم الایّام مرسوم بود یعنی ازثبت فرمان‌های مالی واحکام مربوطه باموورمذهبی دردفتر قوانین خودداری

(۱) _ Mazarin (۲) _ Rouen

کردند و درموارد بسیار با شجاعتی روز افزون تا سه‌دفعه اعتراض خود را تکرار نمودند و در اعتراضاتی که در سال ۱۷۶۳ کردند نهایت دلسوزی را نسبت بحفظ اموال عمومی و صیانت حدود منافع شاه و مملکت اظهار داشتند شاه از ترتیب معموله تجاوز کرد و بنا بر مرسوم خود درپارلمان حضور یافته بر سریری که در مواقع رسمی مخصوص بسلطان است جلوس مینمود و امر میداد در حضورخودش احکام صادره‌را دردفترپارلمانی به ثبت‌برسانند . این سریررا کرسی‌عدالت‌میگفتند چون‌پارلمان ازاینکارهم‌حاصلی نبرد محض اعتراض بحضورپادشاه وترتیب « کرسی عدالت » متمسّك باعتصاب گردید . اعضاءِ پارلمان متّفق‌الکلمه از قضاوت در امور خودداری کرده و با هم استعفا دادند . این نوع اعتصاب از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۷۰ پنج مرتبه در پاریس و روان و رن اتّفاق افتاد . ابتدا شاه بخشم‌آمده مستعفیان را نفی بلد کردلکن هر دفعه از ترس ناخشنودی ملّت مجبور میشد تبعیدشدگان را بوطن مراجعت بدهد .

قضیه دِگویون ولاشالوته(۱)

امّا در سال ۱۷۷۱ مشاجره‌ای میان شاه و ملّت اتفاق افتاد که بطرزدیگرخاتمه‌گرفت.علّت این‌مناقشه رقابت‌وجاه‌طلبی دوك دگویون‌حاکم‌موقتی‌ایالت‌برتانی‌ولاشالوته‌مدّعی‌العموم پارلمان رن بود که مخالفتهای مسلکی هم بآن افزوده شده بود .حاکم‌مزبور بجرم عدم لیاقت پسر لاشالوته را از انتخاب شدن بجای پدرش منع کرد . از طرفی هنگام جدال پارلمان بافرقهٔ ژزویت‌لاشالوته شکایتنامه‌ای برخلاف ژزویتها فراهم آورد که درمیان دشمنان این طایفه انعکاس و شهرت عجیبی نمود . بالعکس‌دوك دگویون با ژزویت ها موافقت داشت . دیگر از علل مخالفت آنکه پایهٔ‌جاه طلبی لاشالوته بآنجارسیدکه‌کبّاده‌وزارت میکشیدوحاکم مذکوررارقیب‌خودمیدانست ازقضا نظربسنگینی‌مالیاتی‌که‌بدون رضایت مردم وضع شده بود رعایای‌ایالت‌برتانی بهیجان آمدند و پارلمان رِن هم با آنها همراهی‌کرد ۱۷۶۵ . مکاتیب سراپادشنام

---

(۱) ـ d' Aiguillon . La Chalotais

به وزرا نوشتند این تحریکات را به لاشالوته نسبت دادند و چون ثابت گردید که مشارٌالیه و کلا را بمقاومت واداشته است(۱۷۶۶) اورا محبوس ساختند. اگرچه دگویون والی ایالت برتانی دخالتی دراین امر نداشت لکن لاشالوته بکمك فلاسفه و وُلتر چنان وانمود کرد که فدای ظلم دولت وحقدو کینهٔ ژزویت ها شده است.
ازطرفی هم پارلمان رِن مدّعی بود که دگویون ازقدرت حکومتی خود سوء استفاده کرده و وسایل زهر دادن به لاشالوته را فراهم ساخته است (۱۷۶۹) دگویون مستدعی محاکمه وتحقیق قانونی شد. چون مشارٌالیه لقب دوکی ومنصب عضویت دائمی مجلس وسمت امارت داشت شاه فرمان داد که پارلمان پاریس باین امر رسیدگی نماید(آوریل ۱۷۷۰). اتّفاقاً بدون هیچ مقدّمه وباوجود بیمیلی خود دوك دگویون شاه محاکمه را تعطیل کرد و بپارلمان امر نمود که بهیچوجه این قضیه را تعقیب نکند (ژوئن ۱۷۷۰) پارلمان برشدّت عمل افزود.

مو پو

در اینوقت صدراعظم موپو بود که سابقاً ریاست پارلمان پاریس را داشت واو خوب میدانست که اعضاء پارلمان با اینددخالتهائی که در امور سیاسی میکنند قدرت شاه را بچه پایه از ضعف خواهند رسانید و او در این باب نوشته است که « این اقدامات پارلمان یك موضوع اداری نبود بلکه قوانین اساسی مملکت و تاج و تخت شاه را در خطر میانداخت مقاومت و مخالفت عجیب پارلمانی بجائی رسید که شخص ازخود سؤال میکرد آیا فرانسه یك پادشاه دارد یا دوازده حکمران ؟ »

الغای پارلمانها

در ماه دسامبر ۱۷۷۰ شاه فرمانی صادر کرد که بموجب آن پارلمانهای ایالات ومرکز حق نداشتند بایکدیگر مکاتبه کنند وجریان قضاوت را بهیچ تأویل قطع نمایند شاه این فرمان را شخصاً بپارلمان برد و در کرسی عدالت جلوس نمود امر داد آنرا در دفترقوانین بثبت رسانند. پارلمان اعتصاب کرد وشواز ُل وزیر که متمایل بحفظ پارلمان بود مغضوب ومعزول گردید (۲۴ دسامبر ۱۷۷۰). شاه امر داد که پارلمان بکار خود مشغول شود لکن عموم

اعضاء رسماً فرمان را رد کردند آنگاه شاه در شبهای ۱۹ و ۲۰ ژانویه ۱۷۷۱ دسته‌ای از تفنگداران را مأمور نمود که دوّمین‌بار جواب قطعی از اعضاء پارلمان بگیرند وحکم داد که باید « بدون تعلّل و ابهام صریحاً اظهار بدارند که اطاعت میکنند یا نه » بازعموماً رد کردند وشب بعد همگی تبعید شدند. موپو بجای این پارلمان شش هیئت عالیه تشکیل داد که عهده‌دار رتق وفتق آمور باشند. خریدو فروش مشاغل و مناصب در این هیئت ها لغو شد. اعضا را شاه معیّن میکرد و هیچیك حق نداشتند بهیچ اسم ورسم ازعارض ومعروض وجهی بگیرند (۲۳فوریه ۱۷۷۱).

نسبت به پارلمان‌های ایالتی‌هم که با پارلمان پاریس اتّحاد داشتند همین معامله شد وحتّی پارلمانهای روان و دوه(۱) بکلّی ملغی گشتند. این اصلاحات بد نبود لکن چون بدست وزیری اجرا میگردید که پادشاهش منفور عامّه بود حس انزجار عمومی را تحریك کرد. افکار عامّه طرفدار پارلمانها شد زیرا که با کمال دلیری مقاومت کرده بودند. در ابتدا مشکلاتی درتشکیل محاکم رخ داد طرفین دعوی و وکلای مرافعه هم خیال داشتند بمتابعت قضات پارلمانی اعتصاب کنند. حملات شدید بموپو شد وشاهزادگان بلافصل اورا دشمن منافع عمومی خواندند لکن مشارٌالیه ازجا بدر نرفت ومیکوشید تا درسال ۱۷۷۱ تمام مخالفین را مقهور کرد وتشکیلات قضائی جدید بخوبی در جریان افتاد.

امّا خشم عمومی نسبت بشاه ووزراءِ سه گانه همانطور روبافزایش بود اهل پاریس ازغضب میلرزیدند وفردای آنروزیکه شوازُل وزیر معزول شد اعلانی بااین مضمون انتشار دادند « نان دوشاهی. صدراعظم بدار آویخته یاشورش درپاریس » وچنانکه برنیس نوشته‌است مملکت درباتلاقی دهشتناك فرو رفته ودست‌وپا میزد وتشکیلات جدیده ازهرطرف گسیخته میشد ومردم کمابیش ازحقیقت اوضاع اطّلاع‌داشتند اشخاصیکه در اواخر دورهٔ سلطنت فرانسه بیاد داشتهای دارژان سون که بدست

(۱) ـ Douai

وچهار سال قبل نوشته بود رجوع مینمودند البتّه با کمال حیرت میدیدند که این وزیر از آنوقت وقایع را پیش بینی کرده و افکار عمومی را خوانده بوده است مثلاً در یادداشت ماه سپتامبر ۱۷۵۲ چنین میخواندند : « رفتار ناهنجار حکومت مطلقهٔ ما بالاخره تمام فرانسه واروپارا معترف میکند که بدترین طرز حکومت است.... همه چیز بجانب فنای ملّی رهسپاراست . همه‌چیز علی‌الدوام قطعه قطعه‌ویرا کنده میشود . . . . . فقط افکار عامه است که رو بقوّت واعتلا نهاده و عاقبت ممکن است بیك انقلاب عمومی منجرّ شود . »

سیاست خارجی

درزمان سلطنت لوی پانزدهم فرانسه داخل سه جنگ بزرگ شد : جنگ جانشینی لهستان ، جنگ جانشینی اطریش وجنگ هفت ساله . در این نزاع اخیر که میدانش اروپا و امریکا وآسیا بود تمام مستعمرات وسیعهٔ فرانسه از دستش رفت .

لکن دراواخر دورهٔ سلطنت این پادشاه زمانی که شوازُل وزارت داشت ایالت لورن و جزیرهٔ کُرس بفرانسه ملحق گردید . الحاق لورن مطابق قرار دادی بود که ۲۸ سال قبل در موقع ختم جنگ جانشینی اسپانیا منعقدگردیده بود امّاضمّ جزیرهٔ کُرس بطریق ذیل بعمل آمد : این جزیره اگرچه اصولاً باهالی ژن تعلّق داشت لکن عملاً همواره در شورش بود واگر یکی از ممالك صاحب بحریه نیرومندبآن جزیره دست مییافت سواحل خاك فرانسه در خطر عظیم میافتاد . چون دولت لوی پانزدهم مطّلع شد که انگلیسها خیالی دارند در سال ۱۷۳۷ با اهل ژن قراردادی بست که ببهانهٔ کمك در دفع شورشیان جزیرهٔ کرس دولت فرانسه حق وارد کردن قشون پیدا کرد . در ابتدای جنگ هفتساله موافق قرارداد جدیدی فرانسه مجاز شد که در قلاع ساحلی آن جزیره ساخلو بگذارد . درماه مه ۱۷۶۸ مطابق عهدنامهٔ دیگرچنین مقرر شدکه قلاع مزبور وثیقهٔ مخارجی باشدکه پادشاه فرانسه برای دفع شورشیان جزیره خواهد کرد باین ترتیب تدریجاً فرانسه صاحب آن جزیره گردید . امّا این تصاحب بسهولت انجام نگرفت قریب یکسال قشون فرانسه

با پاولی(۱) که رئیس شورشیان جزیره بود و انگلیسها او را تحریك میکردند جنگ کرد . فتح جزیره در وقتی خاتمه یافت که ناپلئون بناپارت در آژاکسیو(۲) قدم بدنیا مینهاد (۱۵ اوت ۱۷۶۹) .

(۱) ـ Paoli (۲) ـ Ajaccio

فصل دوم

انگلستان در قرن هیجدهم

تشکیل حکومت پارلمانی ، بحران مشروطیت

ارتجاع حزب توری (۱۷۶۰-۱۷۸۳)

قرن هیجدهم قرن بزرگ تاریخ انگلستان است . وقوع سه واقعهٔ اساسی موجب امتیاز آن از سایر قرون گردیده است .

درخارج انگلیسیان بفتح ممالك هندوستان و کانادا که بنیان مستعمرات وسیعهٔ انگلستان محسوب میگردد موفق شدند .

درداخل حکومت پارلمانی (یعنی فرمانروائی ملت بوسیلهٔ نمایندگان) تشکیل شد . این تأسیس حکومت پارلمانی نتیجهٔ صحیحهٔ انقلاب ۱۶۸۸ بود که بموجب تشدید مبانی حکومت ملّی وبتخت نشستن خانوادهٔ جدید سلاطین انگلیس موسوم بخاندان هانور(۱) گردید . دوپادشاه اوّل این خاندان تقریباً درانگلستان بیگانه بودند سوّمین موسوم به ژرژ سوّم(۲) بر آن شد که قدرت پادشاهی را در مملکت بیفزاید: وهمین اقدام باعث بحرانی درحکومت مشروطه شد که متجاوز از بیست سال طول کشید (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳) ولی بالاخره نتیجهٔ آن استحکام طرز حکومت پارلمانی شد .

در قرن هیجدهم ترقی صنعتی انگلستان آغاز گشت بطوریکه در قرن بعد نخستین دولت اقتصادی عالم گردید .

مبادی حکومت پارلمانی

انقلاب ۱۶۸۸ عملاً ثابت کرد که ملّت انگلیس حکمران حقیقی است . ملّت خاندان سلطنتی را تغییر داد ، ماری(۳) وگیوم دورانژ(٤) را ملکه و پادشاه ساخت . قبل از انتخاب

(۱) - Hanovre (۲) - George III (۳) - Marie (٤) - Guillaume d' Orange

ملکه وشاه را مجبور نمود که سوگند یاد نمایند همواره حافظ حقوق ملّت باشند و شرایط و مقدّمات این قسم را در اعلامیّه رسمی ثبت نمود بنابر این سوگند



پادشاه نمیتوانست بدون تصویب پارلمان مانع اجرای قانونی بشود یادرموقع صلح بتجهیز وترتیب قشون دائمی بپردازد یا مالیاتی جدید وضع نماید. انتخابات و مذاکرات پارلمانی بایستی بکلّی آزادباشد ومحض رفع مناقشات واصلاح وتقویت قوانین موضوعه بایستی پارلمان اغلب اوقات انتخاب و تشکیل گردد.

کلیّةً اصول پارلمانی در همین اعلامیه منطوی بود و پادشاهان انگلیس نهایت احترام رانسبت بآن مرعی میداشتند. درابتدای‌قرن هیجدهم سلاطین مزبورناچار بودند این احترام را بجا بیاورند زیرا که خاندان‌جدید هانور ریشه ای درمملکت انگلیس نداشت و دودمان پادشاهان سابق موسوم به استوارتها (۱) هنوز دارای هواخواهان بسیار بود.

جلوس سلاطین خاندان هانور

چون ملکهٔ انگلیس که‌آن(۲) نام داشت‌ناگهان وفات یافت ونتوانست جاك سوّم(۳) برادر خودرا که مدّعی سلطنت بود بجانشینی اعلام نماید انتخاب کنند؛ ایالت هانور که‌ازطرف مادر نوادهٔ جاك اوّل بود مطابق فرمان استقرار(٤) بپادشاهی انگلستان دعوت‌شد و ژرژ اوّل نام یافت (ماه اوت ۱۷۱٤).

قیام جاکوبیت‌ها

هوا خواهان جاك سوّم در ولایات شمالی قیام کردند و در مملکت اکوس(۵) قسمتی‌ازرعایای کوهستانی‌قریب‌۶۰۰۰ نفر به ادنبورگ حمله ور شدند. امّا جاکوبیت ها شجاعت و چالاکی از خود بروز ندادند وخود جاك سوّم هم که مدعی تخت وتاج بود بسیار دیروارد اکوس شد وبمحض ورود امر ببازگشت لشکر داد وخود بشتاب هرچه تمامترفرار اختیار کرد (سپتامبر ۱۷۱۵ ـ مارس ۱۷۱۶).

معذلك اهالی‌اکوس‌دست ازدودمان‌استوارت برنداشتندبطوریکه‌سی‌سال‌بعد درسپتامبر ۱۷٤۵ هنگامیکه دولت انگلیس مشغول‌جنگ جانشینی‌اطریش‌بود شورشی عظیم در اکوس رخ داد رئیس انقلاب شارل ادوارد(۶) پسر جاك بود. پس از فتح ادمبورك بمملکت انگلیس روی آور شدند امّا بی نظمی شورشیان مانع پیشرفت شد چون به ۱۲۰ کیلومتری لندن رسیدند دیگر جلو نرفتند و همین‌وقفه باعث‌شد که در کولودن(۷) شکستی‌عظیم بآنها واردگردید(۲۷ آوریل

(۱) ـ Stuarts (۲) ـ Anne (۳) ـ Jacques III (٤) ـ L'acte d'Établissement
(۵) ـ Écosse (۶) ـ Charles-Édouard (۷) ـ Culloden (رجوع‌شودبه‌جلد قبل)

۱۷٤٦) . فاتحین چنان کشتاری کردند که دوك دو کمبرلند[۱] پسر ثانی ژرژ دوّم درنتیجهٔ همین قتل عام قصاب اکوس لقب یافت . پس از شکست کولودن حقّ استوارت‌ها بکلّی پامال وفراموش شد .

این شورش‌های بی‌ثمر درواقع نتایج عمده بخشید زیرا که خانوادهٔ سلاطین جدید ازاین وقایع درس عبرت گرفتند ودانستند که نباید باافکار وعواطف ملّت مصادمه نمود ولازم است که سیاست خودرا باآمال ومقاصد ملّی وفق بدهند همین نظر که سلاطین داشتند بعلاوهٔ خصوصیّات دورهٔ سلطنت هریك از آنها موجب شد که حکومت پارلمانی باکمال سهولت استقرار بپذیرد .

ژرژهای نخستین پادشاهان خاندان هانور همه ژرژ نام داشتند . سه تن از آنها در قرن هیجدهم سلطنت کردند . پادشاهی ژرژ اوّل از (۱۷۱٤ الی ۱۷۲۷) و سلطنت ژرژ دوّم از (۱۷۲۷ تا ۱۷٦۰) و ژرژ سوّم از (۱۷٦۰ تا ۱۸۲۰) بود .

ژرژ اوّل چون بپادشاهی رسید ٥٤ سال داشت مردی عامی ودرشت بود که دراطرافش همیشه جمعی پیرزن که محبوبه‌های ایّام جوانی اوبودند اجتماع داشتند تقریباً هرشب مست لایعقل میافتاد و عاقبت بسبب خوردن خربوزه نارس مبتلا بسوء هضم گردید ووفات یافت . ژرژ اوّل آلمانی محض بود ویك کلمه انگلیسی نمیدانست وهروقت بایستی باوزرا مذاکره کندبزبان لاتین متوسّل میشد . پسرش ژرژ دوّم انگلیسی میفهمید لکن نمیتوانست حرف بزند این پسر وپدرچون پس ازعروج بر تخت سلطنت انگلستان هنوزسمت قدیم خودرا که عبارت بوداز انتخاب کنندگی هانور داشتندبحوزهٔ انتخابیّه خود بیش ازمملکت انگلیس توجّه میکردند وچنانکه پیت[۲] وزیر ژرژ دوّم گفته است درنظراین دوپادشاه مملکت انگلیس یکی ازمضافات ایالت فقیرهانور محسوب میگردید . ازآنجائیکه ژرژ اوّل ودوّم سخن وزرا را نمی‌فهمیدند ومقاصد خودرا هم چنانکه شاید وباید نمیتوانستند بآنها بفهمانند وچندان ذوقی‌هم درمسائل مربوطه به انگلستان نداشتند بلکه همّ خود

---

(۱) ـ duc de Cumberland (۲) ـ Pitt

را مصروف حوزهٔ انتخابیّه هانور مینمودند در هیئت وزرا حضور بهم نمیرسانیدند ودرمذا کرات شرکت نمیکردندوزرا مطلق العنان بکارحکومت اشتغال میورزیدند وچون این دوری و پرهیز شاه از دخالت در امور مملکت قریب سی و شش سال دوام یافت بالطبع این قول حقیقت پیدا کرد که گفته‌اند درانگلستان «شاه سلطان است لکن سلطنت نمیکند.»

احزاب

پس قدرت بدست رؤسای احزاب قویّهٔ مملکت که درپارلمان اکثریّت داشتند افتاد. بطوریکه گفته شد در زمان جاك دوّم دوحزب معتبر تشکیل گردید: حزب ویگ(۱) و حزب توری(۲).

حزب ویگ بهمراهی گیوم دوراثر موجب انقلاب سال ۱۶۸۸ شد. این حزب مرکّب بود ازچند خانوادهٔ اشراف و متموّلین بلاد و سرمایه داران بنادر و تجّار وصنعتگران. امّا طبقهٔ صنعتگر دراوایل قرن هیجدهم چندان وسیع نبود. درتمام ممالك متّحده انگلستان فقط یك کارخانهٔ پارچه‌بافی در شهر نورث ویچ(۳) وجود داشت. دیگر ازطرفداران حزب ویگ عبارت بودنداز مخالفین مذهب رسمی از قبیل فرقهٔ پوریتن(٤) و فرقهٔ مستقلّه و پیروان کالون(٥) که از فرانسه بخاك انگلیس پناه آورده بودند و تمام این فرق در ضدّیت با کاتولیکها و آنگلیکانها(٦) متّفق الکلمه بودند. ازآنجائیکه رواج صنعت وتجارت منوط بامنیّت داخلی است طرفداران حزب ویگ نفع خودرادر آزادی ملّت و مصونیّت از تعدّیات مستبدّانهٔ سلاطین میشناختند. بعبارت‌اخری حزب ویگ مدافع اقتدار ملت بودوبنام حفظ منافع وتشدید قدرت ملّی میخواست اقتدار پادشاه را محدود سازد.

حزب توری مرکّب بود ازملاّکین، اشراف و عموم اشخاصیکه صاحب اراضی بودند همچنین نجبای ده نشین و پیروان مذهب آنگلیکان. حزب توری مدافع و محافظ قدرت پادشاه وطالب تشکیل سلطنتی بودکه با کمال قوّت درسرتاسر مملکت فعّال مایشاء باشد.

---

(۱) - Whig (۲) - tory (۳) - Northwich (٤) - puritains
(٥) - calvinistes (٦) - Les anglicans

علی‌القاعده سلاطین انگلیس بایستی حزب توری راپیش کشیده وطرفدارخود میساختند امّا ازافراد این حزب بعضی بهواداری سرّی استوارت ها یعنی سلسلهٔ سلاطین مخلوع متّهم بودندواستوارتهارا وارث تاج و تخت میدانستندبشرط آنکه مذهب کاتولیکی را رفض و انکار نمایند. پس سلاطین جدید ناچار افراد حزب ویگ را بکار گماشتند وباین ترتیب قدرت شخص سلطنت را فدای حفظ تاج و تخت‌خویش کردند. بعبارت‌اخری راضی‌شدند که سلطهٔ پادشاه‌انگلستان ازبین‌رفته قدرت بدست ملّت بیفتد بشرط آنکه کسی‌مزاحم عنوان سلطنتی آنها نگردد.

وزرای حزب ویگ

استان هوپ (۱)

حزب ویگ قریب نیم قرن بلاانقطاع حکمرانی کردنداز ۱۷۱٤ الی ۱۷٦۰ که سال جلوس ژرژ سوّم است. وزرای مشهوری که از این حزب برخاست استان هوپ، روبرت والپول(۲) و ویلیام پیت(۳) بودند.

استان‌هوپ‌درجنگ جانشینی اسپانی‌بثبوت‌رسانیدکه‌یکی‌ازسرداران‌بزرگ قشون انگلیس است. چون ژرژاوّل اورا بوزارت برداشت در امورخارجه نهایت سلامت روی وصلح طلبی بخرج داد. ازکارهای او الغای عهدنامهٔ ودادیّه فیمابین فرانسه و انگلیس بود (۱۷۱۷). در داخلهٔ انگلستان کار عمدهٔ او عبارت بود از پیشنهاد (قانون هفت سال) که بموجب‌آن مدّت دورهٔ اجلاسیّه مجالس از سه سال بهفت سال رسید وپارلمان هم آنرا تصویب نمود، نتیجهٔ‌این‌قانون‌آن‌شد که فرقه‌ای که‌اکثریت‌راحائزبودیعنی‌حزب ویگ‌مدّت‌مدیدی‌افرادش‌درکرسی نمایندگی میماندند. چون‌استان‌هوپ‌درسال۱۷۲۱ وفات یافت وزارت به والپول رسید ونظر بهمین‌اکثریّتی که حزب ویگ درمجلس داشت مدّت‌مدیدی‌درمسند وزارت باقی ماند.

والپول

این وزیر ۲۱ سال وزارت کرد. (از ۱۷۲۱ تا ۱۷٤۲). اصلاً ازنجبای‌ده نشین و بالطبع جزء حزب توری بود لکن

---

(۱) ـ Stanhope (۲) ـ Robert Walpole (۳) ـ William Pitt

مرام حزب ویگ را پذیرفته وازافراد مبرّز آن فرقه شد. هوشی متوسّط ومعلوماتی قلیل داشت لکن دماغ نیرومند ومتفکّر ومهارت عملی او جبران قلّت معلوماتش را میکرد. چون خود اراضی بسیار داشت سیاستش هم از نوع سیاست ملاّکین و سرمایه داران بود. جدّ بلیغ کرد که انگلستان را بجلب ثروت وجمع سرمایه نایل سازد. برای اجرای این مقصود کمال مسالمت را درسیاست بخرج داد. بافرانسه عهد اتّفاق بست و درداخله صنعت نوزاد راقوّت وتوسعه بخشید. افکار اقتصادی او نسبت بآن زمان بسیار فوق العاده ودلیرانه بود. دردوره‌ای که تمام ممالك بواسطه وضع تعرفهٔ گمرکی تجارت خودرا در چهار دیوار محبوس نموده بودند و صادرات و واردات را منع میکردند ومستعمرات سایر ممالك حق نداشتند جز با مرکز خود یعنی مملکتی که آنجارا استعمار کرده است وارد تجارت شوند والپول ابواب تجارت را برروی همه بازکرد وطرفدار آزادی مبادلات گردید ومستعمرات را ازنعمت آزادی تجارتی برخوردار گردانید. تجار داخله را اجازه داد که هرقدر بخواهند مواد اولیّه را که برای صنایع لازم است وارد کنند و سهولت هائی برای صدور اشیاء مصنوعهٔ کارخانه‌های انگلیس ایجاد نمود. توفیقی که در این راه نصیب او شد صحّت نظر او را ثابت کرد. بلاد بریستول(۱) و لیور پول (۲) و منچستر(۳) و بیرمنگام(٤) که امروز مرکز صناعت و تجارت انگلستان هستند بهمّت این وزیر آباد شدند. از ابتدا تا انتهای وزارت او صادرات انگلستان مضاعف شد یعنی از شش میلیون به دوازده میلیون رسید و بهمین جهت قیمت املاك سه برابر شد.

امّا این وزیر درحینی که مردم انگلیس را متموّل میساخت در افساد آنان هم میکوشید. در مواقع مشکله رای وکلا را میخرید. مدّعی بود که هروجدانی قابل ابتیاع است تفاوتی که هست درقیمت وجدان‌هاست. همچنین ادّعا میکرد که نرخ وجدان جمیع وکلارا میداند.

عاقبت مردم حتّی آنان که درظلّ سیاست والپول غنی شده بودند سیاست این

---

(۱) ـ Bristol (۲) ـ Liverpool (۳) ـ Manchester (٤) ـ Birmingham

وزیررا خطرناك یافتند چه دیدند طریقهٔ مسالمت والپول همانقدر که اسباب استفادهٔ مملکت انگلیس است سایر دول نیز از آن فایده میبرند. چنانکه دیدیم تشکیلات لاس‌فعالیّت جدیدی درتجارت فرانسه ایجاد کرده بود. درهندوستان و امریکای شمالی مؤسسات تجارتی فرانسه توسعه یافته و حسّ رقابت وحسد انگلیسهارا تحریك مینمود. دولت اسپانیا بهمّت وزیران کاردان مثل آلبرونی (۱) و ژوزه پاتینو(۲) ازفلاکت اقتصادی بیرون میآمد چنانکه میخواست انگلستان‌را مجبور کند که کاملاً مطابق مقرّرات عهدنامهٔ اوترك(۳) رفتار نماید و چون انگلیس‌ها موافق عهدنامه مجاز بودند که فقط سالی یکدفعه کشتی موسوم به رخصت را در مقابل بنادر مستعمرات اسپانیا نگاهداشته و امور تجارتی خود را فیصله بدهند لکن کشتی مزبور علی‌الدّوام در مقابل بنادر مزبور لنگر انداخته وبقاچاق امتعه مشغول بود دولت اسپانی میخواست از این کار خلاف عهدنامه جلوگیری کند. امّا تجارت نامشروع یعنی قاچاق در مستعمرات اسپانیا واقع در امریکا یکی از منابع استفاده وشعب ترقی اقتصادی انگلستان محسوب میشد. خلاصه همانطور که کلبر وزیر فرانسه میخواست منع و جلوگیری هلندیها را که از تجارت فرانسه میکردند « بضرب گلوله توپ درهم بشکنند » همانطورهم در انگلستان قسمتی از حزب ویگ که معروف بوطن‌خواهان بودند بنام منافع تجارتی انگلستان طالب جنگ شدند و بالاخره موفق گشتند نخست در سال ۱۷۳۹ با اسپانیا و سپس در سنهٔ ۱۷٤۲ انگلستان‌را بجنگ عمومی وارد کردند.

در اینوقت والپول از وزارت افتاد علّت سقوط او حملات وطن‌خواهان بود که حزب توری‌هم با آنها مساعدت کرد. وزیر مزبور یك دسته دشمن‌جدیدهم داشت موسوم به ول‌گردها که رئیس آنها ویلیام پیت نام داشت و مخالف طریقهٔ افساد و ارتشاء و « وجدان‌خری » والپول بودند.

بحران در انگلستان

هنگام سقوط والپول چندین‌سال بود که بحران مذهبی و اخلاقی درمملکت انگلیس حکمفرمائی میکرد وازاین جهت

(۱) _ Alberoni (۲) _ José Patino (۳) _ Utrecht

خیلی شباهت بفرانسه داشت درزمان نیابت‌سلطنت. یکی از هنرمندان بزرگ انگلیس هوگارث (۱) نام (۱۶۹۷ - ۱۷۶٤) که در نقّاشی و حکّاکی بی نظیر بود در آثار خود موسوم بــه احوالات یکنفر فاسق بیدین (۱۷۳۵) و عروسی معمول این زمان (۱۷٤۵) همچنین یکی از نویسندگان ارجمند انگلیس بنام سویفت (۲) (۱۶۶۷ - ۱۷٤۵) درافسانهٔ عجیب وغریب و خیالی خود موسوم‌به سر گذشت گولیور (۳) شرح کاملی ازاین پستی اخلاق وفساد دیانت انگلیس ها بیادگار گذاشته‌اند که هیچوقت گرد فراموشی بر آن نخواهد نشست.

مونتسکیو (٤) فیلسوف فرانسوی گوید: «هر کس در زمان اقامت خود در لندن ازدین سخن بمیان‌آورد تمام‌حضّار باو میخندند» هم‌او مینویسد: «اینجا نه‌تنها شرف وتقوی وجودخارجی ندارد بلکه‌وجود ذهنی‌را هم درانهان مردم فاقد است» مستی یکی ازعیوب عمومی‌شده بود. طبقهٔ اشراف شراب‌های گرانبها از مملکت‌پرتغال واردمیکردند وعوام‌النّاس بادهشاهی هرشب مقداری جین که‌نوعی ازعرق حبوبات‌است میخریدند. دراین ملّت که مبتلا بامراض مزمنهٔ قمار وفسق و فجور بود گوئی تصوّر وطن پرستی هم زوال پذیرفته بود. بیکی ازانگلیس ها گفتند ممکن است قشون فرانسه بمملکت شما حمله بیاورد درجواب گفت: «من حاضرم پول بدهم امّا اگر بخواهند مرا بمیدان جنگ‌بفرستند هرگز هرگز!»

یکی ازسیاسیّون موسوم به لردچسترفیلد (۵) که دوست وُلتر و مونتسکیو بود بااندوه وحزن فراوان مینویسد «گذشت! مادیگر ملّتی‌محسوب نمیشویم!» اگر فرانسه غیر ازلوی پانزدهم پادشاهی داشت انگلستان در قرن هیجدهم دچار بدترین مشکلات و عظیم ترین مخاطرات میگردید.

بیداری حس دیانت وملّی

چون ناقابلی لوی‌پانزدهم خطری متوجّه‌انگلستان ننمود و آن مملکت‌بحال‌خودباقی‌ماندتدریجاً انقلابی‌دراحوال مردمش پدید آمد و حسّ دیانت و وطن پرستی از خواب گران سر بر آورد وچیزی نگذشت که نظر بهمین بیداری انگلیسها

(۱)- Hogarth (۲) - Swift (۳)- Gulliver (٤)- Montesquieu (۵)- Chesterfield

گوی سبقت وفاتحیّت را درجنگ هفت ساله درربودند .

ابتدا حسّ دیانت بیدارشد. جمعی ازطلاب مدرسهٔ اکسفورد (۱) مثل ولگردهای سابق الذّکر از سیاست افساد و خرید و فروش وجدان و آرا و عقاید اظهار انزجار کردند. این طلاّب ابتدا بکشیشهای آنگلیکان که مخصوص مملکت انگلیس است حمله‌ور شدند و آنان را از تحمل فساد و بی‌اعتنائی نسبت بامور دینی ملامت نمودند و گفتند کشیش های آنگلیکان بالنّسبه بکشیشان سایر ممالك درامر دین غافل تر و در رفتار و اخلاق سهل انگار ترند. رئیس این دسته طلاّب که در ۱۷۳۰ تشکیل شد کشیش بیست ساله ای بود موسوم به وسلی (۲) (۱۷۰۳ ـ ۱۷۹۱) این دسته متشبّث بمذهب پروتستان بودند لکن ریاضات مذهبی کاتولیکها را میکشیدند و در امور معاش ومعادسختگیری فوق العاده میکردندچنانکه آنان را از فرط زهد و رعایت دقایق احکام دینی متودیست (۳) نامیدند. این طایفه در سال ۱۷۳۸ بلندن آمدندو چون نمیتوانستند در کلیساها وعظ کنند در کوچه بموعظه‌پرداختند چنانکه‌امروز وعّاظ «سپاه‌رستگاری» درمعابر بموعظه‌مشغولند تدریجاً در تمام انگلستان منتشر شدند. درمزارع‌برای برزگران ودرمعادن‌برای عملجات ذغال‌سنگ وعظ میکردند ودراحوال ملّت‌انگلیس تأثیری عظیم‌نمودند. اهمیّت این‌طایفه درکثرت عدد نبود زیرا که هرچند امروز بچند میلیون میرسند در وقت وفات وسلی پنجاه سال بعد از تأسیس (۱۷۹۱) عدّهٔ آنان از صد هزار نفر تجاوز نمیکرد. اهمیّت آنان در حس تقلید و رقابتی بود که در سایر فرق مذهب پروتستان تولید کردند و طوایف دیگر را نیز بتبعیّت خود در امر دین جاهد و ساعی ساختند. براثر مجاهدات این فرقه تعطیل روز یکشنبه که‌یکی از خصوصیّات انگلستان است در نهایت سختی تعمیم یافت و حسّ احسان و انفاق چنان‌رواج گرفت که‌اکنون بنام‌نهضت« نوع‌پرستی »معروف‌است. مریضخانه های بسیار با موقوفات معیّنه ساخته شد و محبس‌ها مرمّت و اصلاح گردید. امّا کار عمدهٔ آنها مخالفت بابرده‌فروشی بود که بالاخره در اواخر قرن هیجدهم وابتدای قرن نوزدهم منجر بمنع تجارت سیاهان افریقائی گردید که مقدّمهٔ منع عمومی

---

(۱) ـ Oxford (۲) ـ Wesley (۳) ـ méthodistes

برده فروشی محسوب میشود و نیز از نتایج اقدامات این فرقه تجدید خصومت و عناد با مذهب کاتولیك بود که در اثر تعقیب و بغض این طایفه کاتولیکها در غالب امور بیگانه و مستثنی شمرده‌شدند و این حال تا سال ۱۸۳۹ در انگلستان باقی بود .



پیت اوّل (۱۷۰۸ - ۱۷۷۸)

ویلیام پیت

امّا بیداری حسّ وطن - پرستی بوسیله ویلیام پیت صورت گرفت (۱۷۰۸ - ۱۷۷۸) . پیت هم مثل والپول از نجبا وملاّکین ده نشین محسوب میشد . ابتدا صاحبمنصب سواره نظام بود ولی در ۲۶ سالگی مبتلا بنقرس شد و ناچار خدمت قشون‌را ترك گفته وارد سیاست گردید و ازطرف قصبهٔ اُلدسارم (۱) بعضویّت مجلس عوام انتخاب گردید (۱۷۳٤) .

پیت‌درعزّت‌نفس و شرافتمندی و بی طمعی سر آمد اقران شمرده میشد چنانکه مدّت ده سال صندوق دار قشون بود (۱۷٤٦ - ۱۷۵۵) و برخلاف دیگران دیناری ثروت نیندوخت و قناعت ذاتی که‌داشت‌اورا ازهرخیانتی‌بیزار وبی‌نیازمیساخت . چون نماینده‌مجلس‌عوام‌شد کمربدشمنی‌والپول‌بربست وبشیوهٔ‌ارتشا و فساداخلاق که‌آن‌وزیرپیش گرفته‌بود حملات شدیده نمود. دراین‌وقت دستهٔ‌ولگردان‌سابق‌الذّکراورابریاست‌خود قبول کردند. نظربحسن‌بیان وفصاحت گفتارمعروف «بوکیل‌بزرگ» شد و درمیان‌عامّه

(۱) - Old - Sarum

شهرتی فوق‌العاده یافت . حس وطن پرستی شدید و تعصب آمیزی درقلب او زبانه میکشید. کافی نمیدانست که وطنش فاتح باشد بلکه آرزو داشت دشمنان انگلیس خاصه فرانسه بکلی معدوم الاثر شوند . غرور پیت بدرجهٔ وطن‌پرستی اومیرسید . متکبرانه میگفت: « میدانم که رهائی وطن فقط بدست من است و جز من کسی از عهدهٔ این امر بر نخواهدآمد . » فعالیت و عشق او بکار چنان بود که در حال نزع امرداد او را بمجلس اشراف ببرند تا درمذاکرات شرکت بجوید. مذاکرات این جلسه راجع به پیشنهاد ترک جنگ با مستعمراتی بود که شورش کرده بودند وپیت آن پیشنهاد را برای انگلیس مضر ومشئوم میدانست. بعد ازاین جلسه چهار روز بیشتر درحیات نبود . اقدامات پیت نیروئی جدید بانگلستان بخشید . از کلمات اوست که گوید : « شما هم ملتی بشوید، هرچیزرا فراموش کنیدجز سودعمومی را . »

مردم قول او را در گوش گرفتند . در سال ۱۷۵۷ با اینکه ژرژ دوم او را دوست نداشت ومایل بوزارتش نبود وزارت یافت مقارن این احوال قشون فرانسه دردریای مدیترانه و کانادا وخاک آلمان شکستهای بزرگ بقوای انگلیس داده و درحال پیشرفت بود چنانکه بعضی لشکر فرانسه‌را دردروازه لندن‌میدیدندیعنی در دشت « سالیسبوری (۱) » ولی پس از چهار سال (اکتبر ۱۷٦۱) که پیت دورهٔ وزارت خود را ختم کرد و مستعفی شد انگلیسها کانادا وهندوستان وتقریباً باقی مستعمرات را از چنگ فرانسویان خارج کرده بودند .

حکومت انگلیس

روزی که پیت از کار کناره جست یکسال از وفات ژرژ دوم گذشته و سلطنت بنوهٔ او ژرژ سوم رسیده بود (۱۷٦۰) . ژرژ سوم خیلی با اسلافش اختلاف داشت میخواست طرز حکومتی را که سابقین مستقر ساخته بودند از میان بردارد از وقتی که سلاطین خاندان هانور برسر برپادشاهی انگلستان نشستندقانون‌اساسی جدیدی برمجموعه‌قوانین اساسی انگلستان که یادگار قرون ماضیه بود افزوده نگردید . این مجموعه‌عبارت بود از شارت بزرگ که ژان سان‌تر (۲) در (۱۲۱۵) عطا کرد و قانون موسوم به

(۱) ـ Salisbury (۲) ـ Jean sans Terre

درخواست حقوق که یادگار عهد شارل اوّل است (۱۶۲۸) و قانون مسمّی به اعلام حقوق که درسال (۱۶۸۸) وضع گردید. امّا علاوه بر این قوانین اساسی بمرورزمان رسوم و آدابی مستحکم شده بود که فقط بحکم سابقه منزلت قوانین موضوعه داشتند و بنابراین سوابق تاریخی قوای دولتی انگلیس مشترك میان‌شاه و وزرا و پارلمان بود.

شاه

شاه وزرا و عمّال درجهٔ اوّل دولت و صاحبمنصبان ارشد و غیره را اختیار و بکار منصوب میکرد. بنا بر تصویب وزرا قوانین موضوعهٔ پارلمان‌را صحّه میگذاشت وقوّت قانونی میبخشید. عبارتیکه‌شاه درروی قوانین مینوشت این جملهٔ فرانسه بود که ازقرن سیزدهم و زمان سلاطین نورمان(۱) بیادگار مانده‌وامروزهم‌متداول‌است: «شاه‌تصویب‌میکند»وعبارتی که بالاختصاص روی قوانین مالی مینوشت این جملهٔ فرانسه بود که اکنون نیز مرسوم است: «شاه از رعای صدیق خود متشکر و حسن نیّت آنانرا پذیرفتار است و این قانون را تصویب میکند.» چون از سال ۱۷۰۷ ببعد سلاطین کلّیهٔ قوانین را بلا استثنا صحّه گذاشته و هیچیك را ردّ نمیکردند رسم براین جاری شده بود که گویا صحّه گذاشتن‌برای شاه اجباری است وحقّ ردّ قوانین را ندارد. شاه را اصولاً جایزالخطا نمیدانستند اگردولت خطائی میکرد البته ازناحیهٔ وزرا بود نه شخص پادشاه بنا براین شاه انگلیس هیچ نوع مسئولیتی نداشت.

کابینهٔ وزرا

شاه وزرا را از میان نمایندگان انتخاب میکرد چرا که حضور وزرا در موقع مذاکرات و رأی‌گرفتن در باب وضع مالیات و سایر قوانین لازم بود و جز وکیل کسی حقّ حضور در پارلمان نداشت بنابراین وزیربایستی‌سمت نمایندگی‌هم داشته باشد تا بتواند در موقع رأی‌حاضر شود. طبعاً وزرا از دستهٔ صاحب اکثریت‌انتخاب میشدند و تا زمانیکه‌اکثریت مذکور بآنها اعتماد و همراهی داشت در مقام خود ثابت میماندند. وزرا هیئتی

(۱) ـ Normands

تشکیل میدادند که بکابینه موسوم شده و یکی از آنان بعنوان رئیس‌الوزرا یـا شخص اوّل بر آن ریاست میکرد. غالباً رئیس‌الوزرا لیدروقائد اکثریت پارلمان نیز بود. چون ژرژ اوّل و ژرژ دوّم هیچوقت درهیئت وزرا حضوربهم نمیرساندند سابقه بر این جاری شده بود که باید کابینهٔ وزرا دوراز حضورپادشاه تشکیل بیابد. رئیس‌الوزرا نتیجهٔ مـذاکرات را از طرف وزرا دیگر بعرض میرسانید وزرا مسئولیّت مشترکی داشتند یعنی همه مسئول اعمال یکدیگر بودند. اگر رأی عدم اعتماد نسبت بیکی از آنها داده میشد وزرا بالاجماع بایستی استعفا بدهند. اگر وزیری متّهم بتقصیری میشد مجلس عوام میتوانست اقامهٔ دعوی نماید و مجلس اشراف بایستی محاکمه کرده حکم صادر کند. در مقابل این حق که مجالس داشتند وزرا هم میتوانستند پارلمانهارا منحل نموده و تجدید انتخاب بعمل آورند. دراینصورت اگر وکلائی انتخاب میشدند که نسبت بوزرا حسن نظر نداشتند هیئت دولت بایستی از کار کناره کنند این طرز حکومت که وزرا از میان اکثریّت پارلمان انتخاب شده و زمامداری نمایند موسوم است بحکومت پارلمانی و عبارت است از حکومت مملکت بوسیلهٔ نمایندگان اکثریّت اهل مملکت.

پارلمان

پارلمان درقصر وست مینستر(۱) لندن مقام داشت. مذاکرات وکلا تا اواسط قرن هیجدهم سرّی بود لکن بعدها منتشر گردید. تماشائیان که در اثنای مباحثات و مذاکرات در مقام خود جای داشتند چون نوبت برأی دادن میرسید بایستی ازمجلس خارج شوند و تا سال ۱۷۷۱ جراید ممنوع بودند که شرح مذاکرات پارلمان را چاپ کنند.

پارلمان مرکب بود از مجلس اشراف (لُردها) و مجلس عوام. انتخاب لردها با شاه بود وهرقدر اراده میکرد میتوانست منصب لُردی عطا نماید. درسال ۱۷۱٤ عدّهٔ نمایندگان اشراف ۲۰۸ نفر بود و ژرژ اوّل و دوّم نیز صدوپنجاه لُرد جدید ایجاد کردند. منصب و لقب لُردی موروثاً انتقال مییافت.

---

(۱) ـ Westminster

مجلس عوام تشکیل میشد از دو صنف وکیل . وکلای ایالات و نمایندگان بلاد و قصبات . جمعاً عدهٔ آنها به ۵۵۸ نفر میرسید بعد از قانونی که استانهوپ وزیر وضع کرد مدت وکالت آنها هفت سال شد هر ایالت یا شهر یا قصبه‌ای دو نفر وکیل انتخاب مینمود.

طرز انتخابات

مجلس عوام با این طرز انتخاب کاملاً نمایندهٔ ملت انگلیس محسوب نمیشد . اولاً در خارج شهر تنها ملاک و متصرفان خالصهٔ انتقالی و در شهر وقصبات فقط اعضاء اتحادیه‌ها و شهرنشینان معاف از مالیات حق انتخاب وکیل داشتند .درخارج شهر عدهٔ متصرفان خالصه انتقالی روز بروز کم میشد زیرا که صنعتگران متمول که حق انتخاب در شهر نداشتند اراضی دهات را بقیمت گزاف خریده جزء ملاک معتبر محسوب میشدند و باینوسیله حق انتخاب میبافتند. نقص دیگر این بود که صورت قصبات وحوزه‌های انتخابیه درقرون وسطی مرتب شده و یادگار زمان شارت بزرگ محسوب میگردید و آخرین اصلاحی که در آن کرده بودند در ۱۶۷۳ بود . بنابر این بلاد عظیمه مانند لیورپول و منچستر و غیره که درقرن هیجدهم بعمران و آبادی نایل گشتند در آنصورت منظور نبودند ونماینده نمیدادند . بالعکس بعضی ازقصبات معمور و پرجمعیت قرون وسطی درقرن هیجدهم رو بخرابی نهاده وسکنهٔ آن به پنج خانوار رسیده بود .بقسمیکه در تمام ده جز یکنفر که حائز شرایط انتخاب کنندگی باشد وجود نداشت وهمان یکنفر هم بحکم قانون دو وکیل انتخاب مینمود . مثلاً قصبه یا قریهٔ السارم که پیت اول از آنجا انتخاب شد همین حال را داشت .

این قصبات خالی السکنه را قصبات فاسده میگفتند وغالباً ملک اشراف درجهٔ اول بودند. یکی از اشراف موسوم به دوک دونیوکاسل (۱) بقدری از این قصبات فاسده داشت که ثلث نمایندگان مخصوص قصبات را او انتخاب میکرد . طبعاً کار بخرید و فروش میرسید . علناً بازار بیع و شری دایر میگردید و هرکس بیشتر میداد نمایندگی مال او میشد . قیمت هر کرسی گاهی بچهار هزار لیره بالغ میگشت .رو بهمرفته از هشت میلیون جمعیت فقط صد و شصت هزار نفر حق انتخاب کردن داشتند و باقی مردم

(۱) ـ Duc de Newcastle

محروم بودند. در زمان پیت دوّم سی قریه که جمعاً ۳۷۵ نفر انتخاب کننده داشتند شصت نفر نماینده بمجلس میفرستادند. چنین طرز انتخاباتی البته بایستی اصلاح بشود. اکثر مردم با این اصلاح موافقت داشتند معذلك پیشنهادی که پیت در سنهٔ ۱۷۸۵ ترتیب داد بتصویب نرسید وتا سنهٔ ۱۸۳۲ بموقع اجرا در نیامد.

طرز عمل مجلس عوام

تشکیلات داخلی مجلس عوام و ترتیب اداری آن از اینقرار بوده وهنوز هم هست: مجلس یکنفر ناطق برای ادارهٔ جلسه وریاست انتخاب میکرد. این شخص نمایندهٔ تمام وکلا وخطیب عمومی بود. هروقت نطقی لازم میشد او بایستی حرف بزند وسایر ناطقین هم که شروع بکلام میکردند. روی سخن باو داشتند. این ناطقین فقط در محل خود ایستاده وصحبت میکردند. منبر نطق خاصی در میان نبود. مجلس دستور اعمال ومذاکرات را خود تهیه میکرد. مسائل مهمّه مخصوصاً طرح قوانین مربوطه بمالیه وتجارت قبل از مطرح شدن در مجلس در کمیسیونها تحت مطالعه قرار میگرفت وپس از ختم تحقیقات خبر آن بمجلس عمومی تقدیم میگردید. اخذ رأی بوسیلهٔ بلند کردن دست صورت میگرفت واگر اشتباهی رخ میداد تمام نمایندگان از مجلس خارج شده ومجدداً باز میگشتند. موافقین ازیك در و مخالفین از در دیگر وهنگام دخول شمارهٔ هر دسته را یادداشت میکردند. اگر مطلبی فوریّت نداشت مجلس بزودی در آن رای نمیداد بلکه معمولاً طرحها و پیشنهادها را سه مرتبه تحت شور قرار داده و درسه جلسه بفاصله چند روز سه بار اخذ رأی میکرد. پس از اخذ رأی در مجلس عوام قانون بمجلس اشراف فرستاده میشد وعاقبت بعد از توشیح بصحه همایونی قوّت قانونی وقابلیّت اجرا میبافت.

ژرژ سوّم وسیاست شخصی او

شرایط انتخاب وکلا بطوریکه ذکر شد کار ژرژ سوّم را که از سال ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۳ در صدد تأسیس حکومت مطلقهٔ شخصی وتغییر حکومت پارلمانی بود آسان میکرد. ژرژ سوّم خیلی با اسلاف خود اختلاف داشت. تولّد وتربیتش در انگلستان صورت گرفته واز این جهت یکنفر انگلیسی واقعی بشمار میآمد. این پادشاه بیست و دوساله

بسیار ساده بود و بهمان سادگی باقی ماند. اورا بنجبای صحرانشین تشبیه میکردند. شرافتمند ودارای رفتار پسندیده بود واز این لحاظ کاملاً با نیاکان خود اختلاف داشت هوش وفکرش محدود وخیره‌سری واستبدادش بکمال بود.



ژرژ سوم (۱۷۳۸-۱۸۲۰)
۶۰ سال در انگلستان پادشاهی راند
در سنه ۱۸۱۰ مجنون شد

مادرش که زنی جاه طلب از اهالی آلمان بود شخصاً در تربیت فرزند مراقبت کرد تا زنده بود براو تسلط کامل داشت و این فکر را در مغز پسرش جای داد که باید « پادشاه واقعی » بشود چند لحظه قبل از وفات پسر را گفت: « سعی کن که در پادشاهی لایق این عنوان باشی » قصد مادرش آن بود که ژرژ برخلاف اجدادش عملاً در سیاست دخالت کند و خود را بالاتر از احزاب ووزرا قرار بدهد یا بنابر قول گرین(۱) مورخ شاه رئیس ـ الوزراءِ مملکت بشود. معنی این اقدام تبدیل حکومت پارلمانی بسلطنت مطلقهٔ شخصیّه بود وژرژ نهایت کوشش در نیل باین آرزو مینمود.

ژرژ سوم وحزب توری

افساد وارتشا

حزب توری دراین مقصود با شاه مساعدت کرد زیرا که چون درسنهٔ ۱۷۴۵ جاکوبیت‌ها یعنی طرفداران جاك سوّم مدّعی سلطنت بکلّی مغلوب و معدوم شدند امید حزب توری در

(۱) ـ Green

اعادهٔ سلطنت استوار تها مقطوع شد و مجبور گشتند که بسلسلهٔ هانوری یعنی سلطان حاضر مملکت متوسّل و متوجّه شوند. جز اینهم وسیله‌ای نداشتند تا باردیگر زمام امور حکومت را در دست بگیرند زیرا که متجاوز از هفتاد سال دستشان از هر منصب و مقام مهمّی بریده بود. علاوه براین چون مرام آنها عبارت بود ازطرفداری قدرت ممتازهٔ پادشاه، در این مورد از مساعدت بشهریاری که درصدد توسعهٔ اقتدار خویش است و بعنوان خشك وخالی اکتفا نداشته طالب سلطنت حقیقی است نقضی درمرام آنها رخ نمیداد سهل است مادّهٔ اساسی مرام بموقع اجرا وعمل گذاشته میشد.

پس ژرژ سوّم ازطرفی حزب توری را بحکم مرام خودشان بیاری خود آورد و از طرف دیگر چند نفر از حزب و یگ را نیز با خود مساعد گردانید باین طریق که طرز سیاست والپول را پیش کشید و دست بدامن ارتشا یا « خرید وجدان » زد. محض اینکه جمیع وکلا با او همداستان باشند شاه عموم منتخبین را ابتیاع کرد تا صمیمانه با او یار وفادار باشند و این را « حمایت مقام سلطنت » مینامند. شاه شخصاً هرروزبنا بررأئی که وکلا درمجلس میدادند صورت اسامی نمایندگانی که بایستی پاداش داد یا تنبیه نمود مرتّب میکرد. مناصبی که مورد دخل بود بوکلای موافق عطا میشد و دیگران ازآن مقامات محروم بودند. کار وقاحت بجائی رسید که در روزهای مهمّ قبلاً آراء را بوجه نقد میخریدند. بعضی جلسات مجلس باین ترتیب بیست وپنجهزار لیره استرلینك برای شاه تمام میشد.

نتایج سیاست شخصی شاه

این طرز حکومت تقریباً از ابتدای سلطنت ژرژ سوّم شروع شد ودراین وقت پیت ازوزارت افتاد ومقام او به لُرد بیوت(۱) مربی سابق پادشاه تفویض شد. معذلك نه سال طول کشید تا شاه هیئت وزرائی کامل عیار و مطابق دلخواه و آلت دست و مطیع ارادهٔ خویش بدست آورد. این کابینه که ریاستش با لرد نورث بود ۱۲ سال دوام یافت (۱۷۷۰-۱۷۸۲).

(۱) - Bute

درسیاست خارجی این حکومت شخصی نتایج وخیمه داد وموجب عدم رضایت و اعتراض امریکای شمالی(۱) که آنوقت مستعمرهٔ انگلستان بودگردید (۱۷۶۵ ـ ۱۷۷۴) وکار بجائی رسید کــه آن مستعمره دم از استقلال زد و بکمك فرانسه مستقل شده بممالك متّحدهٔ امریکای شمالی موسوم گردید (۱۷۷۴ـ۱۷۸۳) .

در داخله هــم این سیاست شاه باعث مناقشات ملّت و سلطنت شد و یکی از مواردی که کاملاً امیال ملّت ومدّعیات پادشاه باهم مقابله کردند قضیّه ویلکس(۲) است که هفت سال تقریباً طول کشید (۱۷۶۳ـ۱۷۶۹) ودو نتیجه از آن بدست آمد : یکی توسعهٔ مطبوعات ، دیگر اثبات لزوم تغییر طرز انتخابات .

قضیهٔ ویلکس

ویلکس نمایندهٔ مجلس عوام کــه مردی زشت اخلاق بود از رئیس الوزراء موسوم به بیوت تقاضا کرد کــه او را سفارتی بدهد وچون مقبول نیفتادبرای ضدّیت بارئیس الوزرا جریده‌ای بنام نورث برایتون(۳) تأسیس کرد . این جریده اهمیّت و مقبولیّت تمام یافت . در آوریل سال ۱۷۶۳ ویلکس نطق پادشاه را انتقاد کرد بعباراتی که در نظر پادشاه توهین آمیز بود . هیئت وزرا مشارالیــه را توقیف نمود لکن چون توقیف موافق نظامات جاریه صورت نگرفت قضات محبوس را رها کردند ووزرا و مأمورین مربوطه را بپرداخت جریمهٔ سنگینی محکوم ساختند . مردم شهرلندن را چراغان کردند نه محض خصوصیّت و محبّت به ویلکس بلکه برای اینکه میدیدند در این قضیّه حقّ آزادی انتقاد و حرّیت مطبوعات در خطر زوال و حقوق آنها دستخوش استبداد است . دولت هم بسختی مشغول تعقیب قضیّه شد واین بار نکات قانونی را کاملاً رعایت نمود . ویلکس که دراین اثنا بفرانسه گریخته بود محکوم بمنع حضور گردید (فوریه ۱۷۶۴).

مشارالیه درموقع انتخابات ۱۷۶۸ به انگلستان مراجعت کرد وازطرف یکی ازمهمترین ایالات موسوم به میدل سکس(۴) بعضویّت مجلس عوام انتخاب شد .

---

(۱) ـ بفصل هشتم رجوع شود .　(۳) ـ North - Briton　(۲) ـ Wilkes

(۴) ـ Middlesex

شاه طرد و اخراج اورا از مجلس خواست و پذیرفته شد و در حینی که ویلکس شخصاً بمحکمه رفته و سعی میکرد که خود را از محکومیّت سابق‌الذّکر مبرّا سازد مجلس اورا محکوم کرد وبحبس انداخت آنگاه انتخاب کنندگان بر ضدّ مجلس قیام کردند و آتش جدال بالا گرفت .

در مدّتی کمتر از سه ماه (ازفوریه تا آوریل۱۷۶۹) سه مرتبه مجلس ویلکس را اخراج کرد ومحرومیّت اورا از انتخاب اعلام نمود معذلك سه مرتبه از طرف انتخاب کنندگان بر گزیده شد و هر دفعه دارای اکثریّتی بیش از پیش بود . عاقبت مجلس تهوّر بخرج داد ونمایندگی رقیب اورا تصویب نمود .

ملّت انگلیس با دقّت و شوق تمام مراقب این جدال بود . اجتماعات عظیمه درهوای‌آزادبرای دفاع ویلکس‌تشکیل یافت زیرا که اهل‌انگلیس‌قضیّه‌ویلکس را مربوط بهیئت جامعه و متعلّق بآزادی و حقوق اساسی ملّت میدانستند . دفعهٔ اوّل کمکی که مردم باو کردند محض صیانت آزادی مطبوعات بود لکن این بار دفاع ملّت برای حفظ حقّ انتخاب طبقهٔ انتخاب کننده بود که مجلس میخواست حقّ انحصاری بر گزیدن وکیل را ازآنها سلب نماید . پیت که تازه بمنصب‌عضو دائمی مجلس اشراف رسیده بود ولقب لردچتام(۱) داشت مجلس عوام را در این رفتارش غاصب حقوق ملّت و پامال‌کنندهٔ قانون معرّفی نمود وگفت « این مجلس نمایندهٔ حقیقی ملّت نیست » و با این انتقادات فکرتغییر واصلاح قانون‌انتخابات را در مردم ایجادکرد . اهالی لندن ویلکس را بسمت مشاور بلدیّه انتخاب‌کردند ودرسال۱۷۷۴به بلندترین مقامات بلدی بالا برده ملقّب به لرد مئیر(۲) شیخ‌البلد ساختند سال بعد ویلکس وارد مجلس عوام شد و ملّت عاقبت الامر بر پادشاه غلبه نمود .

توسعهٔ مطبوعات

هیجانی که از قضیّه ویلکس در انگلستان رخ داد موجب توسعه و تقویت مطبوعات‌گردید . در حینی‌که‌آتش جدال‌از

---

(۱) ـ Lord Chatham (۲) ـ Lord Maire

دوطرف مشتعل بود مطبوعات استفادهٔ عظیمی کردند و آن حقّ درج مذاکرات پارلمانی بود که تا آن زمان حقّ انتشارش را نداشتند و فقط گاهی مختصراً نتیجهٔ مذاکرات مجلس را درج مینمودند آنهم ازبیم اعتراضات درهزار پرده و بعنوان اخبارواصله ازپارلمان ممالك موهومه مثلاً مذاکرات مجلس اشراف لی‌لی‌پوت(۱) .

در ۱۷۷۱ مجلس عوام که‌گاهی ازحدود خودتجاوزکرده بکارهائیکه درحیّز تکالیف اونبود دست میزد یکی‌ازمدیران مطابع را بجرم‌انتشار مذاکرات‌پارلمانی حبس نمود .قضات‌لندن مداخله نمودند ومحبوس را رهائی بخشیده درمقابل‌مأمور پارلمان را که برخلاف ترتیب بتوقیف اقدام کرده بود حبس نمودند . این واقعه موجب هیجان وشوق عمومی شد وچون مجلس درجهٔ حرارت و اضطراب عمومی را ملاحظه کرد دست از تعقیب برداشت و اجباراً خاموشی گزید . از این تاریخ ببعد ملّت انگلیس روز بروز مراقب سیرحوادث بود واز تصمیمات مجلس و دولت آگاهی یافته فوراً بقضاوت میپرداخت وبا ابراز میل واظهار ارادهٔ خویش‌پارلمان را مجبور میساخت که بخواهش او رفتار نماید. جراید مهمّه که در آنزمان تأسیس یافت عبارت بودند از : نورث برایتون و مخبر عمومی(۲) در این جریدهٔ اخیره بامضای مجعول جونیوس(۳) مقالات آتش باری بر ضدّ شاه و وزرا انتشار یافت که امروز جزءِ اسناد مهم ادبی محسوبند و تاحال کسی کشف نکرده است که اسم حقیقی نویسنده چیست . بعضی از روزنامهای بزرگ امروز انگلستان‌هم یادگار آن دوره هستند از قبیل تایمز ، مورنینك پست ، مورنینك کرونیکل و مورنینك هرالد(٤) .

سقوط نورث وانتصاب پیت دوّم

در ایّام جنگ امریکا (۱۷۷٤ ـ ۱۷۸۳) نظر بحوادث جنگی و تأثیر سلطنت شخصی پادشاه درانگلستان احزاب بدسته‌های معیّن تقسیم‌شدند. بعضی‌ازافرادفرقهٔ ویگ‌بحزب

---

(۱) ـ Lilliput (۲) ـ Public Advertiser (۳) ـ Junius

(٤) ـ Times, Morning Post, Morning Chronicle, Morning Herald.

توری ملحق گشتند و همچنین جمعی از ویگ و توری باهم اتحاد کردند ودستهٔ جدیدی تشکیل دادند .

یکی ازجماعات متّحده مرکّب از ویگ وتوری که عدهٔ ویگ ها در آن بیشتر بودنورث را ازصدارت ساقط ساخت(۱۷۸۲). متّحدین مزبور پیشنهادی تهیّه دیدند راجع بکمپانی هندوستان که آن کمپانیرا کاملاً تابع وزارت خانه قرارمیداد واین پیشنهاد موجب شدکه تمام تجار برضد متّحدین قیام کردند .



پیت دوّم (۱۷۵۹-۱۸۰۶)
درسن ۲۱ سالگی نمایندهٔ پارلمان ودر ۲۴ سالگی صدراعظم انگلستان شدقریب ۲۰ سال سلطان حقیقی آن مملکت ودشمن بزرگ فرانسه بشمار میآمد

شاه این ناخشنودی تجار رابهانه کردووزرا راباستعفا مجبور نمود و پسر لرد چثام را که به پیت دوّم معروف است و آنوقت بیست و چهار سال داشت (دسامبر ۱۷۸۳) بوزارت اختیار کرد . این انتخاب پادشاه قاعدتاً بایستی موجب خرسندی عمومی بشود زیرا که پیت درطیّ سه سال نمایندگی با فصاحت بیان عامّه را کاملاً فریفته وبخودمتمایل ساخته بود و آثار صحت عمل واراده وعزم

راسخ از جبین او ظهور کامل داشت. امّا برخلاف این واقع شد اعضاءِ مجلس عوام اظهار خصومت شدید کردند و درظرف سه ماه شانزده مرتبه آن وزیرجوان را در اقلیّت گذاشتند.

معذلك علی‌رغم رسوم جاریه پیت استعفا نداد زیرا که میدانست افکارعامّه باأو همراه است تدریجاً مخالفت نمایندگان را محو و باطل ساخت و چون یقین حاصل کرد که غلبه محقّق است بانحلال پارلمان مبادرت نمود. درانتخابات جدید دشمنان پیت ۱۶۰ کرسی پارلمانی را ازدست دادند وعدّهٔ آنها بسیار قلیل شد و اکثریت مجلس عوام هواخواه وفدائی پیت گشت (۱۷۸٤). پس‌ازاین تاریخ ویلیام پیت که هم طرف توجــه شاه و هم مورد اعتماد ملّت بود تقریباً حکمران حقیقی مملکت انگلیس گردید و بیست سال برآن مسند باقی ماند. دراین مدّت انگلستان وارد جنگهای خونین برضدّ فرانسه وتشکیلات انقلابی آن مملکت شد.

حرّیت در انگلستان

باری بحران مشروطهٔ انگلستان کــه از سال ۱۷۶۰ شروع شد واقداماتی که ژرژسوّم برای تأسیس سلطنت‌شخصی کرد عاقبت‌پس‌از بیست‌وچهارسال کشمکش بغلبهٔ حکومت‌پارلمانی خاتمه یافت. باید دانست که درسخت‌ترین وقت بحران‌که پارلمان درنهایت‌ضعف وشاه در کمال قوّت بود بازدولت انگلیس را اگرباسایر دول آنزمان مقایسه‌کنیم خواهیم دید که بیش ازسایر ممالك حکم قانون نافذ وهوس مستبدانه شاه بی تأثیر بوده‌است، برخلاف دول دیگر در انگلستان صورت خرج سالیانه را نمایندگان تعیین و ترتیب میدادند. اهالی از نعمت نظامات مدنی برخوردار و در ادارهٔ امور مملکت سهیم و شریك و مال و عرض و حرّیت آنها در حمایت قانون از دست برد امنای دولت محفوظ بوده است. مثلاً در قضیّهٔ ویلکس دیدیم کــه چون پارلمان اورا برخلاف قانون توقیف کرده بود بیدرنگ رهائی یافت ووزرائی کــه بچنین توقیف غیرقانونی‌حکم‌داده بودند ازطرف‌قاضی بتأدیهٔ‌جریمهٔ بسیارسنگینی‌محکوم گشتند درصورتیکه امروز هم حتّی فرانسویان چنین مصونیّت قانونی ندارند.

مقارن آن احوال در فرانسه یکی از نجبا وُلتر را بچوب بست و چون او تقاضا نمود که ازطریق عدالت یابقوهٔ قهریّه چوب زننده را مجازات کنندخودشرا بزندان افکندند. اتباع خارجه خاصّه فرانسویانی که درانگلستان‌اقامت داشتند براستحکام‌تشکیلات‌وانتظام امورواین‌مملکت‌غبطه میخوردند. مونتسکیومینویسد: «هر فردی ازافراد این کشور خودرا سلطانی تصوّر میکند» آزادی‌نطق‌وتحریر وطبع و حقّ تجمّع و شرکت برقرار بود این دوحق اخیر را مثلاً فرانسویان در اواخرقرن نوزدهم توانستند بدست بیاورند. مشاهدهٔ حریّت ومساوات انگلستان موجب شد که فرانسویان حکومت استبدادی پادشاه خودرا کمتر تحمّل‌نمایند.

دارژان‌سون‌وزیر درسال ۱۷۵۱ مینویسد: «از کشور انگلستان‌نسیمی‌بجانب ما میوزدکه آمیخته بحکمت ونوید حکومت‌آزادومبشّرختم‌دورهٔ استبداداست.»

آزادی‌اسباب‌آبادی عمومی‌انگلستان‌شد. غنای‌اقتصادی‌فوق‌العادهٔ‌اینمملکت از قرن هیجدهم خاصه از سال ۱۷۶۰ شروع گردید. کم کم این مملکت زراعتی مبدّل بکشوری صنعتی شد. یکی از علل نیرومندی او ازدیاد نفوس بود که از ۱۷۰۰ تا ۱۷۸۰ مضاعف گردید. مخترعین طریقی یافتند که فلزات را در عوض آتش هیزم بوسیلهٔ ذغال سنگ ذوب نمایند وچون انگلستان صاحب معادن‌وافر ذغال‌سنگ است این طریقه بزودی رواج یافت ومملکت انگلیس را درصنعت فلز سازی بدرجه‌ای رسانید که مدّتهای مدید هیچ‌دولتی رقیب اونمیشد. بعدازسال ۱۷۶۷ مجرای رودخانه ها را اصلاح و جداول بسیار حفر کردند و جدولی عظیم فیمابین شهرلیورپول ومنچستر ساختند. باین‌ترتیب انگلستان دارای‌طرق‌ومعابر کامل گردیده وسایل ارتباطیه بنحو اتم فراهم شد و مصالح بنائی و مواد و اشیاء ثقیله که سابقاً‌حمل‌آنها بعلّت گرانی ونبودن وسایط نقلیّه بسیاردشواربود بآسانی حمل‌ونقل‌گردید. درهمین‌اوقات‌چندین‌ماشین‌پنبه زنی‌ازجمله ماشین نخ‌تابی معروف به میول جنی(۱) (۱۷۶٤ ـ ۱۷۷۶) اختراع شد. وات(۲) نیز با تکمیل ماشین

(۱) - Mule-Jenny (۲) - Watt

بخار وسیلهٔ تحریك آلات و اسباب سابق الذکر را فراهم آورد (۱۷۶۹-۱۷۷۹) . بهمّت این دانشمند ماشین بخار که تا آنزمان بازیچه‌ای بیش نبود و از اطاقهای امتحان علما خارج نمیشد در دسترس عموم افتاد و سرچشمهٔ جاویدان تولید قوی وتحریك آلات گردید . با این اختراع وات مثل این بود که چندین میلیون کارگر توانا تقدیم ملّت انگلیس کرده است . باین ترتیب مردم انگلستان در تولید قوای صنعتی ترقی عجیب و فوق العاده نمودند و از این حیث بر جمیع ملل عالم برتری یافتند.

فصل سوم

امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم

اصلاحات پطر کبیر

سلطنت کاترین دوم

درقرن هیجدهم نقشهٔ سیاسی و توازن دول اروپای شمالی و شرقی کاملاً دیگرگون گردید و کمتر میتوان در تاریخ واقعه‌ای نشان داد که ازحیث اهمیّت وعظمت با این وقایع برابری کند. دو دولت یعنی روسیه وپروس قدم درمدارج ترقی نهادند و دو دولت دیگر یعنی سوئد وترکیه روی بنقص وانحطاط گذاشتند. سوئد که در اواسط قرن هفدهم برممالك اطراف بحر بالتیك تسلّط یافته و قریب پنجاه سال بزحمت بسیار این سلطه و اقتدار را حفظ کرده بود دراین قرن قدرت مکتسبه را از دست داد. عثمانی‌هم که از اواخر قرن پانزدهم ببعد چشم اروپا را ترسانیده و برای ملل مسیحی خطری عظیم محسوب میشد با آنکه دویست‌سال تفوّق خود را نگاهداشت در این قرن روبضعف و انحطاط گذاشت. سوّمین مملکتی که در این عصر ضربت مهلك یافت لهستان بود که همسایگانش پروس و روس واطریش آنرا تجزیه و تقسیم کردند.

روسیه که قبل ازقرن هیجدهم در ردیف دول آسیائی محسوب میگشت درعهد سلطنت خاندان رومانف درصدد وصول بتمدّن اروپای غربی برآمد و در این قرن همدوش دول معظمه گردید. آن دولت پس‌ازطی دو مرحله بسرمنزل مقصود نایل شد: ابتدا بشمشیر پطر کبیر رشتهٔ اقتدار سوئد را در سواحل بحر بالتیك از هم گسیخت، سپس بتدبیر کاترین‌دوّم(۱) دولت لهستان‌را ازصفحهٔ سیاست محو کرد.

پطرکبیر درحینی‌که روسیّه را ازحیث سیاست قرین دول اروپائی مینمود جدّ

(۱) _ Catherine II

بلیغ داشت که رسوم و اخلاق ملّت را کاملاً تغییر بدهد و تمدّن اروپائی را بر اهل روسیّه تحمیل کند. کاترین دوّم کارهای پطر را تعقیب نموده باتمام رسانید.

طفولیّت پطر اوّل

تسار فئودور (۱) سوّمین پادشاه سلسلهٔ رومانوف در سال ۱۶۸۲ بلا عقب فوت شد. برادری داشت پانزده ساله ایوان نام که عاجز و علیل و تقریباً ابله و احمق بود. امّا برادر صلبی او پطر که طفل نه ساله از بطن زن دوّم تسار آلکسیس (۲) بود مغزی هوشیار و دلی بیدار داشت. تسار متوّفی غیر از این دو برادر چندین خواهر نیز داشت از جمله صوفی که دختری ۲۶ ساله و بسیار جاه طلب بود. بوئیاردها (۳) چنین مصلحت دیدند که پادشاهی از آن پطر باشد و تا بسنّ رشد نرسیده است مادرش زمام امور را در دست بگیرد. امّا صوفی سترلتسی (٤) ها را بشورش تحریك نمود و ایوان را در عنوان سلطنت با پطر شرکت داده خود نیابت سلطنت یافت و هفت سال در آن مقام باقی ماند.

این کودتائی که صوفی کرد بنفع پطر تمام شد و باب سعادت را بر روی او بگشود پس از این واقعه پطر از قصر سلطنتی کرملین (٥) که بمنزلهٔ سیاه چال اولاد تسار بود و یکی از مورّخین روسیّه آنرا «قصر و زندان» نام نهاده است رهائی یافت و از تربیت و تعلیمی که اولاد تسار در این قصر میبافتند و در نتیجه خوی حیوانات و درایت احمقان میگرفتند معاف شد. خواهرش او را به پرِاُب- راجنسکوی (٦) که قریه‌ای بود درمقابل دروازهٔ شهر و تقریباً مجاور بامحلّه خارجیان مسکو فرستاد. این محلّه اسلوبودا (۷) نام داشت و اتباع خارجه مجبور بودند فقط در این محلّه مسکن اختیار کنند. سکنهٔ این محلّه بسیار مختلف و مختلط بود. اتباع آلمان و اکوس و هلند بیش از سایر ممالك در آن‌جا مقام داشتند. سیاسیّون وسرمایه‌داران معتبر و معماران و صاحبمنصبان نظامی که منتظر شغل بودند

(۱) ـ Le tsar Féodor (۲) ـ tsar Alexis (۳) ـ Boïards (٤) ـ Streltsi
(٥) ـ Kremlin (٦) ـ Préobrajenskoié (۷) ـ Sloboda

وپیشه‌وران وعدّهٔ کثیری ازمردمان فرومایه ودربدر درپهلوی‌هم منزل گرفته‌بودند.

پطر باچندتن از خارجیان آشنا شد . ابتدا دو نفر هلندی را شناخت یکی معماری موسوم‌به‌تیمرمن (۱) که‌مختصری ازمبادی علوم باو آموخت . دیگر نجّاری براند (۲) نام که محض تفریح خاطر پطر کشتی کوچك شراعی ساخته و در آب مردابی افکند واین اوّلین سفینه‌ای بود که‌تزاری ازتزاران‌روس درآن‌مینشست .

امّا پطر سربازی‌رابیش‌ازملاّحی دوست داشت . بامهتران‌اصطبل امپراطوری (که سه‌هزار اسب درآن بود) وبا شاگرد آشپزها واطفال همسال خود و عدّه‌ای از جوانان خارجی فوجی بعنوان بازی ترتیب داد (۱۶۸۲) . این فوج تدریجاً رو بازدیاد گذاشت تا اینکه هفت سال بعد لشکری آراسته شد دارای پیاده و سواره نظام‌وتوپخانه‌ودرواقع اوّلین‌هستهٔ سپاه کنونی روسیه گردید. روزی محض امتحان یکی از قلاع‌واقعه درقریه حمله بردند وآنرافتح کردند . بازی این اطفال‌جدّی بود پس از هر جنگی که واقع میشد چندین مجروح وگاهی مقتول در میدان جنگ میماند چون خبربصوفی خواهرپطر میرسیدمیگفت «طفل‌است‌بازی‌میکند.»

جلوس پطر اوّل

در ماه اوت ۱۶۸۹ که آن طفل جوانی هفده ساله شده بود باو خبر دادند که خواهرش صوفی پس ازآنکه خودراملکه روسیه خوانده عزم جزم کرده است که مادام العمر سلطنت را دردست‌خویش نگاهدارد . پطربکمك همبازی‌هایش ازحقوق خود دفاع‌نمود. استرلتسی‌ها که‌حامی صوفی بودند خود را کنار کشیدند واورا بی‌یاور گذاشتند . پطر خواهر را دریکی ازصوامع محبوس کرد وخود زمام امور را در دست گرفت (سپتامبر ۱۶۸۹) . این مصادف بود باسالی که گیوم دوراتژ انگلستان‌را منقلب ساخت ولوی‌چهاردهم جنگ معروف بهلیگ‌دوگسبورگ (۳) را شروع نمود .

پطر بمحض اینکه مالك‌الرّقاب روسیه شد بیش ازپیش بمحلّهٔ اسلو بوداآمد

---

(۱) ـ Timmerman (۲) ـ Brandt (۳) ـ Ligue d'Augsbourg

و رفت کرد و رابطهٔ مستحکم بابعضی از خارجیان ساکن آن جابست مخصوصاً باگوردون(۱) ولوفور(۲). گوردون ازنجبای قدیم اکوس وازسرهنگان قشون اطریش بود که سی‌سال اخیررا درمسکو بسرمیبرد. چون روسها اورا مردجنگ میدانستند صوفی‌او را دریکی‌ازجنگها سرداری لشکرداد. لوفور پسردوافروشی بود ازاهل سویس که برای تحصیل معاش بروسیه آمده و پانزده سال مانده بود او نیزمثل گوردون درقشون‌خدمت میکرد وچون‌ثروتی‌هنگفت‌داشت مهمانیهای بزرگ بخارجیان هم محلّهٔ خود میداد وپطر هم هفتهٔ چند روز خود را بخانه او دعوت میکرد ودرآنجا نخستین بارمنظره‌ای ازتمدّن وعیش وعشرت اروپائیان را مشاهده کرد و تفاوت آنرا با زندگانی اهل روسیه دریافت.

ارتباط پطربااروپائیان مقیم مسکواساسی‌ترین‌وقایع دورهٔ جوانی ومهمترین حادثهٔ تغییر دهنده زندگانی اومحسوب میشود. ازاین‌اروپائیان کمی‌لغت‌آلمانی وهلاندی وقدری ازمبادی حساب وهندسه وسایرعلوم را آموخت واین‌معلومات دریچه‌ای‌ازتمدّن مغربی بر روی اوبازکردند بقسمیکه مغز جوان او فریفته شده درهمان اوقات با خود عهد کرد که حتی الامکان بهتر باآن تمدّن درخشان آشنا شود وملت نیمه‌آسیائی خود را هم طوعاً و کرهاً همرنگ اروپائیان سازد.

مقاصد پطر محض‌حصول باینمقصود بایستی‌روسیه بسهولت وآزادی کامل بتواند بامغرب زمین مرتبط گردد. لکن دولت سوئد ایالات لیونی واستونی وانگری وکارلی و فنلاند را در تصرّف داشت ومیان روسیه وبحر بالتیك حائل بود. دولت عثمانی نیز مصب رود دنیپر ورود دون را متصرّف بود و مانع از ورود کشتی روسیه ببحر سیاه میشد. لهستان هم روسیه را از اروپای مرکزی جدا میساخت. پطر کبیر میگفت از میان یکی از این سه دیواریکه سوئد وعثمانی ولهستان بین ما واروپا کشیده‌اند بایستی «پنجره‌ای باز کنیم».

پس‌انجام دو کارلازم بود: تبدیل کیفیّات‌داخلی وتغییراوضاع خارجی‌روسیه

---

(۱) ـ Gordon (۲) ـ Lefort

و پطر در مدت سی و شش سال سلطنت (۱۶۸۹ ـ ۱۷۲۵) همّ خود را مصروف نمود که این دو مقصود را با هم پیش ببرد وهردو را یکدفعه قرین انجام سازد .

شخص و اخلاق پطر

پطر ازمردانی است که میتوان گفت از وجود آنان تغییری درروی کره زمین حاصل شده‌است . پس لیاقت دارد که‌احوال اورا قدری مفصلتر بنگاریم .

پطرمردی عظیم‌الجثه بود قامتش بدومتر وچهارسانتیمتر میرسید . حرکاتی چست وچالاك و پشتی مختصر خمیده داشت . قوّت او مثل پهلوانان افسانه بود . در مهمانی‌اگوست درساکس‌پادشاه لهستان بشقاب نقرهٔ مقابل‌خودرا برداشته وچون موم بدور انگشتان پیچید . تحمّل او در خستگی خواه از زحمت وخواه از افراط در شرب وغیره بحدّی است که بتصوّرنمی گنجد . گاهی‌اتّفاق میافتاد که‌یك شبانه روز حتّی چهل و هشت ساعت بلاانقطاع درمیخانه ای بشرب شراب باوُدکا (عرق روسی) مشغول میشد و چون بیرون میآمد سه‌چهارساعت بیشتراستراحت‌نمیکرد وهمین‌مقدار راحتی‌برای رفع کسالت وتجدید نشاط او کافی‌بود. بنیه‌ای داشت که ازهیچ صدمه‌ای بستوه نمیآمد قوّت وفعالیّت ازسرتاپای او ظاهر بودکاروکوشش برای او همانقدر لزوم داشت که تنفّس برای دیگران لازم است و غالباً اعمال او مثل عمل تنفس انجام میگرفت یعنی بی‌تفکّر وتأمّل لحظه ای نمیتوانست بیکار بنشیند دائم درحرکت بود واز این سرحد بسرحدّ دیگر مملکت سیر مینمود یا فرمان صادر میکرد یالشکرعرض میداد یا کشتیرانی‌مینمود یا نقشهٔ شهرمیکشید یادرکارخانه‌های ساحلی‌تیشه ورنده برداشته نجاری میکرد . درکاربنّائی عمارات مداخله داشت با علما بتشریح اجساد ، با سلمانیها بتراشیدن ریش ، با خیّاطان ببریدن لباس اشتغال میورزید بدست خود ریش ولباس روسهای کهنه پرست را کوتاه میکرد که شبیه باروپائیان شوند هنگام لزوم در میرغضب خانه بشکنجه محبوسین و بریدن سرمقصرین بوسیله‌آلات مختلفه سیاست. مشغول بود .

پطر قریحه و رفتار وحشیان داشت ناگهان چنان بخشم میآمد که هرکس راحتی سفرای خارجه که در مقابل خود میدید میزد. یکروز سفیر هلاند را بباد مشت گرفت و ملازمی را که بسرعت کلاهش را بر نداشته بود بضرب عصا هلاك کرد. از مسخرگیهای بسیار پست و بازیهای مضحك عامیانه که گاهی بجا های ناپسند و زشت میرسید خوشش میآمد، در سفر اروپا عماراتی را که میزبانان منزل او قرار میدادند بباد غارت میداد، پنجره را خراب میکرد، مبل و اثاثیه را میشکست، تابلوهای نقّاشی را میدرید



پطر کبیر در سن ۲۶ سالگی
(۱۶۷۲ - ۱۷۲۵)

واشیائی را که میپسندید برمیداشت واگر کسی مانع میشد آنها را ضایع وخراب مینمود. این کارچنان بالا گرفت که پادشاهان اروپا که اموال خودرا دوست داشتند مثل فردریك گیوم اوّل پادشاه پروس چون ازمسافرت پطر درسنهٔ ۱۷۱۸ خبردار شدند عماراتی را که برای پذیرائی او مهیّا کردند قبلاً امر دادند که آنچه اشیاءِ تجمّلی درآن است بمحلّ دیگر انتقال بدهند که ازدستبرد پطر مصون باشد.

هوش تند پطر کبیر شبیه بهوش مخصوص وحشیان بود که بسوق طبیعی مفید را از غیر مفید فوراً تمیز میدهند وقیمت عملی هر چیز را بسرعت ادراك میکنند لکن نمیتوانست از ظواهر باعماق مسائل فرو رود و باین جهت چیزهای جدیدی را که بر مملکت خود وارد وبرمردم تحمیل کرد نتوانست با اوضاع خاص روسیه وفق بدهد و مناسب احوال روسها در اخذ آثار تمدّن انتخابی بعمل آورد فقط

تقلید میکرد و غالباً تقلید هایش سطحی بود . بقول والیس زوسکی (۱) نویسندهٔ روسی کار های پطر « مثل منبّت کاری وظاهرسازی » از ابتکار خالی وعاری بود وفی الحقیقه چون کار اصلاحات بانجام رسید روسیه دارای قشونی آلمانی وجهازاتی هلندی وادارانی سوئدی گردید . بازار آثار توحش که در پطر دیده میشد فقدان نظم و ترتیب وعجله درمبادرت بهمه‌چیز و بی‌صبری درانمام همه کار بود .

معذلك این مرد وحشی از بزرگان عالم بود از علائم بزرگی او بقای عزم و کوشش متمادی ومستمر درانجام مقاصدرا بایدشمرد . نه از شکست خارجی نومید میشد ، نه ازتوطئه داخلی میترسید ، نه ازتنبلی وسستی زیردستان خسته ودلسرد میگردید . همیشه بمحض شکست خوردن قوّه سعی ومجاهدت او تجدید وتحریك میشد اصرار در کار ونیروی طبیعی بالاخره جمیع موانع را ازپیش پایش برداشتند . برای اینکه کاملاً بدانیم که ابرام و اصرار او در کار بچه پایه و چه اندازه بود لازم است باین‌عبارت دقّت نمائیم که ازقول پطر نقل میکنند که بعد از یکی از سخت ترین مغلوبیّت‌های خود بر زبان رانده است : « سوئدی ها دیرزمانی ما را شکست‌خواهند داد لکن عاقبت ازبس ما را شکست میدهند طریق شکست‌دادن را بما میآموزند . »

دیگر ازعلامات بزرگواری اواین بود که میزان وظایف پادشاهی‌را احساس میکردودرامر مملکت‌داری‌خودرا زیربارمسئولیّتی گران میدانست وحتّی‌المقدور این نظر بلند را باعمل توافق میداد . پطر نیز مثل لوی چهاردهم خود را صاحب اختیار مطلق و مالك مال و جان رعایای خویش دانسته و مانند او « هر چیز را ازلحاظ نفع مملکت ملاحظه میکرد » امّا ازاین حیث پطر ازآن سلطان بزرگ فرانسه بالاتر بود که خود را اوّلین خادم مملکت میشمرد و کلّیّهٔ قوی و وسایل و جمیع فکر و هوش و تمام نیروی کار وحیات خویش را وقف خدمت مملکت ساخته بود و فقط شخصی که از حیث عظمت فکر و بلندی همّت در آن عصر باو میرسید

(۱) _ Waliszewski

فردریك گیوم صاحب پروس وبراندبورگ بود . بمحض اینکه صوفی درصومعه بزندان افتاد و زمام اختیار بدست پطر درآمد نخستین کارش این بود که میراث پدری‌را به مملکت بخشید. این بخشش عبارت بود از پنجاه هزارخانوار ودویست هزار روبل عایدی سالیانه که بحساب امروز به سه میلیون فرانك بالغ میشود. فقط مزرعه ای دارای هشتصد نفر رعیّت برای خود نگهداشت که از عواید آن و مواجبی که دولت در عوض خدماتش‌میداد معاش میکرد واین مواجب ازاینقرار بود: چندوقت ۲۶۶ روبل میگرفت بنام استاد نجّار یعنی بعنوان خدماتی که در نجّارخانهٔ دولتی انجام میدادو ٤٠ روبل بنام پطر میخالویچ از صندوق نظام باو میرسید وپس ازآنکه درقشون بدرجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت (سنه۱۷۰۷) این حقوق بمبلغ ٤٦٠ روبل بالغ شد. نظر باین قلّت عایدات تسارلباس ژنده‌ای دربر میکرد وبه قبائی‌ازماهوت‌مندرس‌ساده وچکمهٔ پاره پاره وجورابی‌خاکستری‌رنگ پرازوصله وپینه اکتفا میکرد وبازبسبب همین‌فقرمالی‌اشخاصی‌را که میخواست ملاقات‌نمایدنزدخودنمیخواندبلکه بخانهٔ خدمتگزاران عزیزخویش‌دعوت‌میکرد ازقبیل‌منچیکوف(۱) که سابقاً شاگرد شیرینی پز بود ولوفوروگوردون وغیره ومصارف مهمانی را صاحب خانه میپرداخت. پطر یك دینار از وجوه مملکتی را جز در راه مملکت بمصرف‌نمیرسانیدویکشاهی برای کسب‌لذّات وارضای‌هوسهای خویش خرج نمیکرد. درشب تاجگذاری بعضی از زینتهای نقره‌ای که موقّتاً بلباس رسمی او دوخته بودند بزمین افتاد پطر بخشم تمام فریاد برآورد: «آه که در وقت‌جاروب کردن اینهارا با خاك بدورخواهند ریخت درصورتیکه بااین نقره ممکن بود مواجب یکی‌ازنظامیان خودرا بپردازم!» بااین‌صرفه‌جوئی‌وخرده‌بینی که موجب خنده سیاستمداران‌آن عهد اروپا میشد روسیّه تدریجاً صاحب قشون برّی وبحری گردید و دو وسیله مؤثّر ترقّی خویش را بدست‌آورد.

(۱) _ Menchikoff

جنگ با عثمانیان

پنج سال اوّل سلطنت پطر ایّام خوشگذرانی بود که از جمله عرض لشکر ومانور ومشق نظامی را باید شمرد در این‌زمان میل مسافرت به اروپا و مطالعه اوضاع آن سامان در پطر پیدا شد. امّا قبل‌از مبادرت بسفر لازم دید که کاری بزرگ و درخشان بکند تا در اروپا معرّف او باشد از این رو در سنهٔ ۱۶۹۵ نظری بسیاست خارجی انداخته و سعی کرد که از سمتی به اروپا راهی باز کند و این منظور جز با گرفتن یکی ازبنادر متعلّقه بسوئد در بحر بالتیك یا از متصرّفات عثمانی در سواحل بحرسیاه صورت انجام نمیپذیرفت.

پطر بدوجهت حمله بعثمانی را مقدّم داشت نخست آنکه عثمانیان را ضعیف تر از سوئدی ها میدانست زیرا که سلطان عثمانی با اطریش و ونیز جنگ داشت دوّم آنکه عثمانیان مسلمان بودندو کینه آن دولت‌اسلامی که شهر قسطنطنیّه‌یعنی مرکز مذهبی‌ارتدوکس‌هارادر تصرّف داشت عمیق‌ترین کینه‌های ملّی‌اهالی روسیّه مخصوصاً پیروان مذهب ارتدوکس محسوب شده وهنوزهم میشود. بنابراین‌جنگ با عثمانی مقبول عامّه وبمثابهٔ جهاد بود.

فتح آزوف

پطر بر آن شد که بندرآزوف را درمصبّ رود دون بچنگ آورد. درنخستین جنگ‌که لشکر روسیّه فقط ازراه‌خشکی حمله بردند مجبور بعقب نشینی گشتند (۱۶۹۵). تسار سفاین چند تهیّه دید وسال بعد از طریق آب نیزقلعهٔ آزوف را در محاصره افکند و در (ژوئیه ۱۶۹۶) مفتوح ساخت.

فتح آزوف درسر تاسر اروپا مشهور گردید. دراین‌لشکر کشی گوردون‌ولوفور فرماندهی داشتند وپطر که‌آنوقت ۲۳ ساله بود دریکی ازچهارفوج طرزاروپائی خود سمت توپچی‌ساده‌ای‌داشت. پطر تاآخر سلطنت همین‌سادگی واحتیاط وفروتنی را حفظ کرد مثلاً درترقیّات نظامی درجه بدرجه مطابق قواعد معموله بالا رفت تا برتبهٔ سرهنگی نایل شد و در هیچ جنگی شخصاً فرمان نمیداد.

جنگ با دولت سوئد

تسخیر آزوف باوجود تمام اهمیّتش روسیّه را بطور خیلی ناقص به اروپا متّصل میساخت. قلعهٔ آزوف در پشت دو بندر مسدود و محصور بود یکی دریای آزوف، دیگر بحر سیاه که عثمانیان در قسطنطنیّه گذرگاه آنرا در اختیار خود داشتند بعلاوه جمیع سواحل بحر سیاه در تصرّف عثمانیان بود و بالعکس بحر بالتیك فیمابین آلمان و لهستان و سوئد و دانمارك مشترك بود وجنبهٔ بین‌المللی داشت وبنابراین رسیدن ببالتیك در نظر پطر خیلی مفیدتر از بحر سیاه میآمد. پس چهارسال بعداز آنکه دیوار عثمانیان را از جانب دریای سیاه سوراخ کرد روی بجانب بالتیك آورد که درحصار سوئدی‌ها نیز رخنه‌ای بکند. جنگی که دراین طرف شروع شد بیست ویکسال دوام یافت از سال (۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱).

دولت سوئد

گوستاو آدُلف (۱) پادشاه سوئد درقرن هفدهم آرزو داشت که بحر بالتیك دریاچهٔ سوئدی باشد یعنی تمام سواحلش بتصرّف سوئد درآید وآن دولت تقریباً آرزوی پادشاه سابق خود را برآورده وبرآن دریا مسلّط شده بود. درساحل شرقی فنلاند وانگری (۲) وکارلی (۳) را ازدولت مسکوی (یعنی روس) گرفت وایالات لیونی (٤) واستونی (٥) را ازلهستان دربود. درساحل جنوبی یعنی درخاك آلمان مصبّ رود اُدِر (٦) واسترال سوند (۷) و پُمرانی (۸) شرقی را مسخّر ساخت وناحیهٔ اسکانی (۹) یعنی منتهی‌الیه جنوبی شبه جزیره اسکاندیناو را درمقابل تنگه‌ای که بحر بالتیك را باوقیانوس اطلس متّصل میسازد بعلاوه چند جزیره ازقبیل گوتلاند (۱۰) وداگو (۱۱) واوسل (۱۲) از دولت دانمارك گرفت.

اتّحاد برضد سوئد

دولی که ایالات ونواحی مذکوره را از دست داده و مغلوب سوئد شده بودند طبعاً کینهٔ دولت غالب را دردل گرفته درپی فرصت میگشتند و این فرصت در اواخر قرن هفدهم بدست آمد چه در این وقت (۱۶۹۹) شارل دوازدهم پادشاه سوئد بیش از هفده سال نداشت و طفل محسوب

---

(۱) ـ Gustave Adolphe (۲) ـ Ingrie (۳) ـ Carélie (٤) ـ Livonie
(٥) ـ Esthonie (٦) ـ Oder (۷) ـ Stralsund (۸) ـ Poméranie
(۹) ـ Scanie (۱۰) ـ Gottland (۱۱) ـ Dago (۱۲) ـ Œsel

میشد. پس پطر اوّل تسار روسیّه و اگوست دوّم پادشاه لهستان که انتخاب کنندهٔ ساکس نیز بود و فردریك چهارم پادشاه دانمارك عزیمت بر آن نهادند که باشارل دوازدهم پنجه در انداخته و مشترکاً آن جوان را ازمیان بردارند پس سه پادشاه سابق الذکر برای حمله بسوئد سه عهد نامه در کپنهاك و مسکو بستند (۱۶۹۸- ۱۷۰۰) و در سنهٔ ۱۷۰۰



شارل دوازدهم (۱۶۸۲ - ۱۷۱۸)

خصومت آغاز نهادند. پطر لشکر به لیونی کشیده شهر ناروا(۱) را محاصره کرد.

(۱) - Narva

نار وا

امّا از قضا پادشاه هفده‌سالهٔ سوئد جوانی تیز هوش و دلاوری ذاتاً سلحشور و بی باك بود. بواسطهٔ سرعت حرکت و شدّت حمله تمام دشمنان را بیچاره کرد. درماه مه ۱۷۰۰ ناگهان لشکر بپای حصار کپنهاك آورد ودانمارکی‌هارا بعقدقرارداد تراوندال(۱) مجبورکرد ودرماه نوامبر باستخلاص شهرمحصور ناروا شتافت وبا کمتر از نه‌هزار نفر که دوروز بدون‌راحتی‌طی‌مسافت کرده بودند بصفوف خصم حمله برد وچون برف ومه نیز از طرفی کاررا بر دشمن تنگ کرده بودچهل هزار قشون روس را که قسمت عمدهٔ آن هنوز بترتیب نظام اروپائی آشنائی نداشتند درظرف نیمساعت درهم‌شکست.

نخستین فتوحات روس

اگر شارل پس از این فتح نمایان بروسیه روی میآورد پطر درخطر عظیم میافتاد امّا پادشاه سوئد بجنگ لهستان شتافت و در مدّت شش سال از ۱۷۰۱ الی ۱۷۰۶ بتعاقب پادشاه آن‌مملکت پرداخت. نخست او را ازلهستان آواره کرد واستانیسلاس لکزینسکی رادر (ژوئیه ۱۷۰٤) بجای او سلطنت داد سپس پادشاه فراری لهستان را در ایالت ساکس که حوزه انتخاب او بود تعقیب کرد و اورا مجبور نمود که استانیسلاس‌را بپادشاهی لهستان بشناسد (سپتامبر ۱۷۰۶).

پطر ازاین شش‌سال فرصت‌استفاده کامل کرد. شکست ناروا بهیچوجه‌اسباب دلسردی او نشده بود و چون میدانست که شارل دوازدهم در اینموقع چه اوقات گرانبهائی را ضایع وتلف میسازد لاینقطع موجبات گرفتاری اورا فراهم میآورد و هر قدر اگوست پادشاه لهستان شکست میخورد پطر مجدّداً او را بمال و لشکر مدد میکرد و خود بتقویت و ترقی قشون همّت میگماشت و محض آسانی اخذ نفرات لشکری خدمت نظام اجباری‌را مرسوم کردو برای تهیّهٔ توپ باوجودهمهمه و ممانعت روحانیّون ناقوسهای کلیسا را ذوب نمود و بلادرنگ لشکر بجانب بحر بالتیك رانده ایالات انگری ولیونی واستونی را مسخّر ساخت (۱۷۰۱ ــ ۱۷۰٤).

(۱) ـ Travenda

دراین اوقات شارل باصرار وجهد هرچه تمامتر درصدد خلع پادشاه لهستان بودو از دشمن بزرگ خود غفلت داشت . پطر در ۱٦ مه ۱۷۰۳ در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود یعنی درساحل رود نوا (۱) و منتهی الیه خلیج فنلاند شالوده و اساس پایتخت جدیدخود موسوم به سن‌پطرزبورگ وقلعه‌کرنشتاد (۲)را میریخت و در عین حال چون میدانست که شارل دوازدهم او را آسوده نخواهد گذاشت به تحکیم قلاع جنگی آن نواحی میپرداخت .

حمله بروسیه پولتاوا (۳)

این حمله در ژانویه ۱۷۰۸ شروع شد. شارل با ۳۳ هزار نفر روی بروسیّه نهاد پطر درخواست صلح کرد ومتعهّد شد که تمام ایالات مفتوحه‌را به‌شارل پس بدهد مشروط براینکه بندری از بنادر بالتیك را باو واگذارد. امّا شارل در پاسخ گفت : « در مسکو قراری خواهیم داد . »

پس پطر همان خدعه ای را که چندی بعد در (۱۸۱۲) اخلافش نسبت به‌ناپلئون‌کردندپیش گرفت‌یعنی ازجنگ روی‌بر گردانده بداخلهٔروسیّه‌گریخت ودر راه هرچه‌آذوقه که حملش مقدور نبود ضایع کرد وچیزی ازپس خود بجای نگذاشت . لشکر سوئد بی‌آذوقه وبی‌منزلگاه مراحل دراز میپیمودند ودرمانده ومفلوك‌میشدند . شارل‌بجای‌اینکه‌مستقیماً بسمت مسکوبراند روی‌بجانب‌جنوب و ایالت اوکرانی نهاد چه یکی از رؤسای طایفه قزاق موسوم به مازپا (٤) او را دعوت کرده بود وشارل امید داشت که تمام‌طوایف قزاق را بمدد خود آماده سازد لکن مازپا بیش‌ازسه‌هزارسوار بیاری‌او نیاورد . لشکری که‌بریاست یکی‌ازبهترین صاحبمنصبان شارل دوازدهم موسوم به لوون هویت (٥) بمدد میآمد در کنار رود دنیپر شکست خورد وتمام لوازم وآذوقه جنگی خودرا از دست داد (نهم اکتبر ۱۷۰۸) . زمستان معروف ۱۷۰۹ درروسیّه بسختی هرچه تمامتر شروع گردید . هزاران نفر از لشکر سوئد تلف و تمام اسبان قشون هلاك شد و توپ‌ها در صحرا

(۱) ـ Néva (۲) ـ Kronstadt (۳) ـ Poltava (٤) ـ Mazeppa (٥) ـ Lœvenhaupt

ماند بجز چهار عدد که هر قسم بود با خود میبردند. وقتی که این لشکر درمانده و خسته بپای قلعه کوچك پولتاوا رسید بیش از ۱۹۰۰۰ تن از آن باقی نبود (مه ۱۷۰۹) پطر با شصت هزار نفر و ۷۲ توپ در رسید و روز هشتم ژوئیه ۱۷۰۹ جنگی خونین و صعب روی داد. تسار شخصاً ریاست فوج پیاده را داشت و جانبازی میکرد. لشکریان سوئد که باروتشان تمام شده بود بجنگ تن بتن وسر نیزه و شمشیر پرداختند و در اندك وقتی همه یا کشته و یا اسیر گشتند. خود شارل در این جنگ شرکت نداشت چرا که ده روز قبل گلوله پاشنه پایش را شکسته بود و نمیتوانست سوار شود. از بیم گرفتاری جمعی از سپاهیان اورا بر چهارچوبی نهاده بنزدیکترین سرحدّات خاك عثمانی که (بندر) نام داشت رسانیدند. شارل پنج سال در این مکان توقّف نمود (۱۷۰۹ـ۱۷۱٤).

کمتر جنگی چنین نتایج مهمّه داشته است. بیك ضربت شوکت وقدرت سوئد بخاك افتاد ودیگر بر نخاست و روسیّه نخستین دولت اروپای شمالی وخطرناکهانی ممالك اروپا گشت. آلفرد رامبو(۱) مبالغه نکرده است در این کلام که گوید: جنگ پولتاوا در تاریخ عمومی مبدأ جدیدی محسوب میشود.

تجدید جنگ با عثمانی

معذلك نزدیك بود که دو سال بعد نتایج فتح پولتاوا در یك روز بر باد برود. عثمانیها بتحریك شارل دوازدهم و تأیید و مساعدت سفیر فرانسه بروسیّه اعلان جنگ دادند (نوامبر ۱۷۱۰). پطر بشتاب تمام حمله ور شد و چون تصوّر میکرد که جمع کثیری از مسیحیان خاك عثمانی بمدد او قیام خواهند کرد متهوّرانه بایالت مولداوی(۲) داخل شد و تا ساحل رود پروث(۳) پیش راند. در آنجا قشونش که قسمتی از قحط آذوقه تلف شده بود دچار لشکری پنج برابر افزونتر شد. پطر هلاکت و شکست را در برابر میدید تاگاه بخاطرش آمد که از فساد اخلاق و رشوه خواری ترکها استفاده کند زنش کاترین هم با او مساعدت کرد. این کاترین ابتدا پرستار اطفال

---

(۱) ـ Alfred Rambaud (۲) ـ Moldavie (۳) ـ Pruth

وچندی «مترس» وشش ماه‌قبل زن پطر شده بود . دراین گیرودار هرچه الماس باخود داشت به‌تسارداد ونیز هرقدر طلا دراردو بود گرفته بر آن افزود وبفرمانده اردوی ترك که وزیراعظم محمّد بلتجی‌بود تقدیم داشت . این هدیه‌یا « بخشش» دویست هزار روبل وزیر اعظم را بمذا کره وآشتی مجبور نمودوعهدنامهٔ معروف به‌پروث منعقدشد باین ترتیب پطر و لشکریانش از خطر جستند و بندر آزوف مجدّداً جزء ممالك سلطان عثمانی شد (۲۳ ژوئیه ۱۷۱۱) .

انهدام امپراطوری سوئد

پطرقوای‌خود را بجانب بالتیك متوجه ساخت . بمحض ختم جنگ پولتاوا متحدّین سنهٔ ۱۷۰۰ تجدید اتحاد کردند . امپراطور و فردریك گیوم اوّل پادشاه پروس نیز بسلاطین سابق‌الذّکر ضمیمه شدند ودندان برای دریدن شکار خود یعنی مملکت سوئد تیز کردند . تسار جزایر آلاند(۱)را گرفته وتسخیرایالت لیونی وفنلاند را انجام‌داد . اگوست دوسا کس‌پادشاه فراری لهستان‌هم وارد مملکت خود شده واستانیسلاس-لکزینسکی دست نشاندهٔ شارل دوازدهم را بیرون نمود (۱۷۰۹) و شاه دانمارك تهیّه سفاین میدید که بخاك سوئد لشکر پیاده کندو شاه‌پروس ایالت پومرانی(۲) غربی را بتصرّف درآورد .

با این تفاصیل شارل دوازدهم ازعثمانی‌بیرون نمیآمد وسعی‌داشت که سلطان را بتجدید اعلان‌جنگ وادارد و چون مجلس سنای سوئد از او درخواست کرد که یاخودبوطن‌باز گردد یا اجازهٔ نصب‌نایب‌السّلطنه بدهد جواب‌داد که‌عنقریب موزهٔ پای‌خودرا خواهم فرستادکه شمارا اداره کند . در نوامبر سال ۱۷۱٤ شارل از عثمانی مأیوس شد و فرار اختیار نمود لکن در این موقع از متصرّفات سوئد در جنوب بالتیك جز قلعهٔ استرال سوند(۳) چیزی باقی نمانده بود و شارل این قلعه راهم که بقیّةالسّیف امپراطوری‌بزرگ سوئد محسوب میشد نتوانست‌نجات بیخشدونگاهدارد.شاه‌پروس آنجارامحاصره کردودردسامبر۱۷۱۵مسخّرگردانید.

(۱) - Aladn (۲) - Poméranie (۳) - Stralsund

وفات شارل دوازدهم صلح نیشتاد(۱)

شارل دوازدهم در استرداد ایالات از کف رفته کوشش نکرد وبسمت دیگر یعنی جانب اوقیانوس اطلس متوجّـه شده با دولت اسپانی پیمانی بست وبر آن شد که مملکت نوروژ را از تصرّف دانمارك خارج سازد امّا بمحض شروع جنگ درخندق مقابل قلعهٔ فردریك شارل بقتل رسید (۱۱دسامبر ۱۷۱۸) خواهرش اولریك ـ الئاونور(۲) که بجای اوسلطنت یافت باسلاطین لهستان وپروس ودانمارك عهددوستی بست و اراضی را که دوپادشاه اخیر گرفته بودند بآنها واگذاشت وپس ازچندی درسنهٔ ۱۷۲۱ که قشون روس درنواحی استکهلم پیاده‌شدسوئدی‌ها بتوسّط دولت فرانسه عهدنامه نیشتاد را با روس منعقد ساخته ایالات لیونی واستونی و انگری وکارلی وقسمتی ازفنلاند را به پطر کبیرواگذار نمودند (۳۰ اوت ۱۷۲۱) .

خلاصه این جنگ ۲۱ ساله بفتح درخشان پطر خاتمه یافت وخیلی بیش از آنچه در ابتدا آرزو داشت نصیب اوشد . اوّل میخواست پنجره‌ای بسمت دریای بالتیك بگشاید عاقبت صاحب جلوخانی بطول چندین صد کیلومتر گردید .

سفرهای پطر

پطر مقارن اوقاتی که بفتح ممالك همسایه اشتغال داشت اصلاحات وتغییرات داخلی روسیه را ازنظر نمیگذاشت . چند ماه بعد از تسخیر آزوف تسار محض دیدن تمدّن اروپای غربی و رفع نقایص مملکت خود سفری بممالك اروپا کرد و این عبارت را شعار خود قرار داده بود : « من محصّلم وبه استادان محتاج » آوریل ۱۶۹۷ . بنام پطر میکائیلویچ قسمتی از خاك آلمان را سیاحت‌نمود ، چهار ماه درهلاند ماندوازاین مدّت فقط هشت روز در ساردم(۳) توقّف کرد لکن ولتر و غیره مدّت ماندن او را در آنجا یکسال نوشته اند واین روایت مجعوله در میان مردم شیوع تامّ دارد . چون پطر میل مخصوصی بدیدن کارخانهای کشتی سازی داشت و شنید که انگلیس‌ها بر خلاف هلندی‌ها طریق علمی در ساختن سفاین دارند بانگلستان سفر کرد و سه ماه متوقّف شد و چون

---

(۱) ـ Nystadt (۲) ـ Ulrique ـ Èléonore (۳) ـ Saardam

لوی چهاردهم بتدابیر مؤدبانه اورا ازورود بفرانسه منع کرد بجانب وین رهسپار گردید.
چنانکه سن سیمون بعد از سفر ۱۷۱۷ پطر به پاریس نوشته است حس کنجکاوی او « بهمه‌جا میرسید واز دانستن هیچ چیز رو گردان نبود » و در هر موضوعی ازپی فایدهٔ عملی میگشت . باحرارتی که مخصوص سن بیست و پنجسالگی او بود بکارخانهای بحری و کارگاههای صنعتی وموزه‌ها ومجموعه های آثار علمی سر کشی میکرد . بعنوان نجّار در نجّارخانه وبسمت کارگر در کارخانه کاغذسازی مشغول‌خدمت میشد . مجموعهٔ قوانین وابزار وادوات صنعتی ونمونه ونقشهٔ کشتی وماشین‌های مختلف و غیره را میخرید . از خریدن یك پوست تمساح پر کاه معلوم میشود که پطر در ضمن کنجکاوی های با فایدهٔ خودقدری بوالهوسی نیز داشته است . چندین مهندس ومعمار وصاحبمنصب وطبیب وملاّح واستاد فنّ طبع حتّی سرعمله و عمله‌های مختلف استخدام نمود . عدّه اشخاصی که فقط در هلاند اجیر کرد بپانصدنفر میرسید ودر واقع چنانکه دراین عصرمعمول است که برای آبادی و اعمار ممالك جدیده هیئتی از مراکز متمدّنه استخدام واعزام میدارند پطر نیز برای تعلیم ملت روس گروهی عظیم از معلمین واستادان مختلف باخود برد .
دوّمین سفرپطر پس ازبیست سال درسنهٔ ۱۷۱۶ شروع گردید . ممالك آلمان و دانمارك وهلاند راسیاحت‌نموده دوماه درپاریس اقامت گزید (مه وژوئن ۱۷۱۷). چون در این اوقات پطر نام و شهرتی بسزا داشت رسماً سفر میکردو در فرانسه بیشتر برای انجام مقاصد سیاسی متوقّف‌شد شاید باnایب‌السّلطنهٔ فرانسه عهدنامه‌ای ببندد که دولتین درحمله ودفاع پشتیبان ومددکار یکدیگر باشند امّا جز بعقدیك معاهدهٔ تجارتی که مواداش سابقاً در امستردام بامضا رسیده بود موفّق نگشت (اوت ۱۷۱۷). در اثنای عقد این قرارداد پطر در پاریس نیز مشغول مطالعه و کنجکاوی اوضاع کلی و جزئی بود و بقول سن‌سیمون « تفحصات پطر در امور مربوطه بطرز حکومت و مسائل تجارت و تعلیم و تربیت و انتظامات بلدی » بعبارت اخری درمجموع وسایل حسن تشکیلات مملکتی بود .

تبدیل روسیه

پطر کبیر اقداماتی را که برای تغییر اوضاع داخله میکرد «تبدیل روسیّه» میخواند و بنا برقول یکی ازمورّخین روسی این تبدیلات نتیجهٔ اقدامات کثیره‌ای بودکه بدون نظم و ترتیب انجام میگرفت وجز احتیاجات متفرقه و هوس نا مرتّب یا خیالات اتّفاقی تسار مقیاسی نمیتوان برای آن فرض نمود. لکن محض سهولت ضبط و اظر بهدف این خیالات میتوان اقدامات پطر را در تحت سه عنوان کلّی جمع کرد.

برخی از کار های پطر متوجّه تغییر رسوم جاریه و اخلاق موروثی روسها بود، تسار میگفت میخواهم: «کلّهٔ حیوانات خودرا بلباس انسان درآورم» یعنی بجای لباس نیمه آسیائی که ازلحاظ سختی سرما بی تناسب هم نبودمیخواست جامهٔ اروپائی متداول کند. فرمان مورّخ ۱۶۹۹ داشتن ریش وزلف بلند وقبای بلندرا ممنوع میداشت و پنجسال مهلت میداد که دراینمدّت جمیع اهالی روسیه شکل ولباس خود را مناسب میل تسار قرار بدهند امّا تسارتا انقضای مدّت صبر نکرد. قبل از وقت مکرّر مأمورین و عمّال دولتی رابجرم تهاون دراجرای اوامر شلاّق وچوب فراوان زد. از سنهٔ ۱۷۰۵ ببعد سلمانیان و خیاطان موظّف در دروازهٔ شهر ها منتظر وارد و صادر بودند. ریش وزلفهای بلند را کوتاه میکردند و قبا ها رااندازهٔ لباس معمول اروپائیان میبریدند. بامر تسار حجاب نسوان ممنوع شد و مقرّر گردید که زنان از حرمخانه ها بدرآمده با مردان معاشرت کنند (۱۷۱۸). هرکس درحضور تسار مخالف رسوم جدید رفتار میکرد فوراً بمجازات میرسید. گاهی تسار متخلّفین را شخصاً چوب میزد و گاهی آنان را مجبور میساخت که لاجرعه مقداری کثیر عرق بنوشند و این اندازه مشروب غالباً اشخاص را مست لایعقل و قریب بهلاکت میساخت.

اقدامات اقتصادی ازقبیل تشویق زراعت، استکشاف واستخراج معادن و تأسیس قریب دویست کارخانه و حفر جداول بسیار وغیره بفرمان پطر انجام پذیرفت و باین ترتیب روسیه آباد و ثروت خیز گشت و تجارتش رو بترقی نهاد. تسارمنافع حاصله

ازاین اقدامات‌را درکار جنگ وسیاست خارجی بمصرف میرسانید . پطر در امور تعلیمات هم از همین قسم مساعی مبذول داشت اگرچه تعلیمات‌ابتدائی و متوسطه رواجی نیافت وفقط دستور تشکیلات آن برشتهٔ تحریر درآمد لکن مدارس عملی چند مثل مدرسهٔ بحریه ومدرسهٔ جرّاحی ومدرسهٔ مهندسین تأسیس شد . ازاین مدارس هم چندان سودی حاصل نگردید چراکه شاگردان اطّلاعات ابتدائی نداشتند و بعضی از واردین بمدرسه حتّی الفبا هم نمیدانستند .

مساعی جمیله و مهمّهٔ پطر در امور سیاسی و اداری و مذهبی صورت گرفت . مقصود از این مساعی آن بود که روسیه دارای تشکیلاتی بشود نظیرممالك معظمهٔ اروپا و در نتیجهٔ قدرت ونفوذ شخص‌تسار روی بازدیاد بگذارد . غالب‌تأسیساتیکه پطرکبیر در این سه رشته کرد تا عصرحاضر یعنی تاسقوط سلطنت‌تسارهای‌روسیه در ۱۹۱۷ باقی بود . مهمترین آنها از اینقرار است :

مؤسسات سیاسی و اداری و مذهبی پطر حکومت مرکزی و حکومت ایالات و ولایات‌رامتمایز ساخت ، حکومت مرکزی مرکب بود از سنا که‌درحقیقت منزلت شورای دولتی داشت و وظیفهٔ او مطالعهٔ امور و تهیّهٔ پیشنهاد ها و تدارك نقشهٔ تصمیمات لازمه بود ودر غیاب‌تسار بحلّ و عقد امور میپرداخت . بعد از سنا ده کلژ یا کمیته بجای وزارتخانه های معمول دایربود . حکومت ایالات‌بولات و حکّام سپرده‌میشد ، در زمان‌پطردوازده ایالت تعیین گردید که هریك بچندین ولایت وناحیه تقسیم میگشت ، عموم‌عمّال بشدّت هرچه تمامتر مربوط بحکومت مرکزی بودند .

پطرکبیر محض تهیّهٔ مستخدم امرداد که کلّیّهٔ نجبا موظّفند از سیزده‌سالگی تا آخرعمربه تسارخدمت نمایند . هرکس برای‌گریزازخدمت تشبّثی‌میکردخائن محسوب‌میشد وفوراً دارائی اوتوقیف وخودش‌ازازدواج محروم میگردید.بالعکس هرکس بخدمت تسار درمیآمد سمت نجابت میبافت ونیزفرمان داد که‌عموم‌عمّال را اعم از اصیل‌النّجابه یا جدیدالنّجابه بموجب اهمیّت شغلی کـه دارند بدوازده

درجه قسمت کنند که هردرجه را به روسی یك «چین» میگفتند.

برای توسعهٔ نفوذ و بسط اطلاع وتشیید مبانی حکومت پطرپلیس نیرومندی تأسیس کرد وتشکیلات قدیمهٔ روحانیّت روس‌را تغییرداد. ادارهٔ اصلی‌پلیس عبارت بود از شانسلری سرّی که ادارهٔ تحقیق و تفتیش دولتی محسوب میشد. این ادارهٔ پلیس که‌وظایفش مافوق قوانین جاریه بود از آن زمان تا کنون رکن‌اعظم استبداد وحکومت‌مطلقهٔ روسیّه بشمار میرود.

ریاست روحانیّون روسیّه با بطریق(۱) بزرگ بود که ازجانب طبقهٔ کشیش‌ها انتخاب میگردید. پطر مقام بطریقی را حذف کرده بجای آن مجمعی موسوم به سن‌سینود(۲) مرکّب ازاساقفه مستقر گردانید که یکنفر مدّعی‌العموم بوکالت از جانب تسار درآنجا حضور مییافت.

باین طریق پطر روحانیّون را که در قلوب رعایا نفوذ داشتند باختیار آورده وسیلهٔ اجرای مقاصد خویش‌گردانید. لکن پطراقدام بانقلاب‌مذهبی شبیه باقدام هانری هشتم درانگلستان ننمود وهیچ عنوان مذهبی اختیارنکرد وبرخلاف آنچه معروف بود و روز بروز در اذهان راسخ تر میشود نه پطر کبیر و نه جانشینان او هیچیك ریاست کلّ مذهبی روسیّه را عهده‌دار نشدند.

قشون برّی و بحری

قشون روسیّه تدریجاً من‌البدو الی‌الختم تغییر یافت و بتقلید سپاه آلمان تشکیل وتربیت شد. درآخرسلطنت پطر قشون روس باستثناءِ قزّاق‌های چریکی بقریب صدهزاربالغ گردید که ازاین‌عدد پنجاه‌و هشت هزارنفرپیاده‌نظام بود وبچهل‌فوج تقسیم‌میشد وسی‌و شش‌هزار سواره‌نظام که بسی‌وسه فوج توزیع میگردید. مبالغ هنگفت در تهیّهٔ سفاین بحری بمصرف رسید وعدّهٔ کشتیهای کوچك و بزرگی‌را که ازهرنوع و هر قسم در زمان پطر کبیر ساخته اند متجاوز از هزار میشمارند. امّا اکثر این جهازات که باشرایط نامناسب و وسایل نادرست میساختند بزودی ضایع وبیفایده

(۱) ـ Patriarche (۲) ـ Saint - Synode

میگردید. در پایان شهریاری پطر دولت روس فقط یازده سفینهٔ بزرگ و دوازده کشتی کوچك و کم‌ظرفیّت در بحر بالتیك داشت.

بنای سن پطرزبورگ

یکی از یادگارهای پطر شهر سن پطرزبورگ است که بتنهائی حکایت از عزم راسخ و ارادهٔ قوی و میل عمران و مقاومت با حوادث و ناملایمات طبیعی و سیاسی این تسار بزرگ میکند و اگر بدیده عبرت در آن پایتخت جدید بنگرند خلاصه‌ایست از تمام کارهای پطر کبیر.

محلّی که پطر برای بنای شهر جدید معیّن کرد عبارت بود از زمینی در ساحل دریای بالتیك وسر راه اروپا و در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود روی جزایری پست و فرورفته که شعب پراکنده رود نوا در آنجا بدریا میریخت. در آن مکان و اطرافش جز مرداب وچند قطعه جنگل و اراضی لم‌یزرع دیده نمیشد همه چیز را بایستی در آنجا حاضر بلکه ایجاد کرد. کارگران حتّی ابزار و وسایل حفر هم نداشتند، با چوب زمین‌را میکندند و با چنگ ومشت خاك را بیرون کشیده و در دامن قبا بدور میریختند. عمله‌های نخستین که عبارت بودند از چهل‌هزار رعیّت که بجبر از دهات گرفته بودند شب بی‌غذا درزیر آسمان میخوابیدند و یکهزار یکهزار تلف میشدند ودائم مأمورین بجای آنها رعیّت تازه‌نفس بکار وامیداشتند. ساختمان شهر درسنهٔ ۱۷۰۳ شروع شد و تا آخر عهد پطر کبیر دوام داشت چنانکه گفته‌اند این شهر « بزور حکم و صدور فرمان » از خاك بالا آمد. عمارات این پایتخت ابتدا همه ازچوب بود وتساریکخانهٔ چوبین بطرز ابنیهٔ هلاندی برای‌خود ساخت امّا چیزی نگذشت که فرمان صادر شد هرکس درغیر شهر سن پطرزبورگ بنائی ازسنگ بسازد محکوم بتبعیدخواهدشد. هریك‌ازملاکین بایستی درآنجاعمارتی دوطبقه بنا گذارند. هیچ کشتی‌را بآن حدود راه‌نمیدادند مگر اینکه مقداری‌سنگ بنا آورده تحویل نماید. تسار خودش‌هم دو قصر دستور داد بسازند و یکنفر معمار فرانسوی باحقوق‌سنگین استخدام شد که شهرجدیدرا ازهرحیث باشکوه‌وعظمت نماید. تسار که با ارادهٔ آهنین خود مراقب کارها بود واغلب وجود خویش را هم

بخطر میافکند برهرمانعی غالب آمد. اگر برفرض درمدّت سلطنت پطرجزبنای سن پطرزبورگ کاری انجام نمیگرفت بازاین مرد توانا سزاوار لقب کبیر بود که ملّت روسیه یکروز پس از انعقاد عهدنامهٔ صلح بادولت سوئد باو داد.

مقاومت طایفهٔ استرلتسی

پطر کبیر درمقابل خیره سری ومقاومت روسهای کهنه پرست که با تبدیلات او مخالفت میورزیدند سیاستهائی میکرد که واقعاً سزاوار لقب «پطر قسی‌القلب» میشد.

مقهوریّت آنها

اوامر پطر کبیر راجع بترك عادات قدیمه واخلاق موروثه به تنبلی و کهنه پرستی روسها گران میآمد متعجّبانه ازخود میپرسیدند «این تسار کیست که هیچ چیز را مقدّس نمیشمارد و آنچه قرنهای متمادی اساس اعتقادات و حیات ممالك مقدّسهٔ روس بود در چشم او ارزش و مقامی ندارد؟» این تسار کیست که سیگار میکشد ودر دریا کشتی میراند و «خوراك قورباغه صرف میکند!» آیا اصلاً عثمانی است یا آلمانی است یا دجّال است؟

در ۱۶۹۷ که پطرکبیر بسیاحت اروپا رفته بود طایفهٔ استرلتسی که ازتشکیل افواج جدیده ونظامات مقرّره رضایت نداشتند وگویا صوفی خواهر پطرهم آنانرا تحریك میکرد سربطغیان برداشتند. چون پطر بازگشت هرچند مدّتی ازخاموش شدن آتش عصیان گذشته بود معذلك دست بکشتار وقصّابی قوم استرلتسی برآورد. چهارده سیاستگاه دایرشد وپانصدتن ازآنطایفه بانواع شکنجه وعذابهای جانگداز گرفتار گشتند. آنگاه تسار فرمان داد که محکومین را در میدان سرخ مسکو سرببرند و خود نیز چند سر ازتن جدا نمود ومقرّبین درگاه را جبراً واداشت که بااین عمل زشت مبادرت ورزند. دویست تن ازآن قوم را درزیر پنجره‌های صومعه‌ای که صوفی درآن محبوس بود بدار آویختند. آنگاه حکم قتل عام استرلتسی صادر گردید وتا چند ماه هزارهزار ازآنها بهلاکت رسیدند وسالها کلّه‌ها بر سر نیزه و اجساد از دار آویخته ماند. خشم تسار بخانوادهٔ محکومین هم سرایت کرد، زنان و فرزندانشان را ازمسکو خارج نمودند وامر شد کسی کاری بآنان رجوع نکنند ولقمه نانی بدستشان ندهد.

پطر و پسرش

پس از این قتل عام مخالفتها صورت سرّی گرفت، کهنه‌پرستان روس امید در پسر و ولیعهد پطر موسوم به آلکسیس بستند. مشارٌ الیه بواسطهٔ قلّت اطّلاع وتنبلی وکودنی فطری وبسبب سختیها و بدرفتاریهائی که از پدر میدید با افکار تسار مخالفت داشت وگاهی هنگام سرمستی از بادهٔ ناب میگفت که پس از وفات پطر « جهازات جنگی طعمهٔ آتش خواهند شد و سن پطرزبورگ درقعر مرداب فرو خواهد رفت » تسار از کندی و کودنی پسر سخت غضبناك بود ودر سال ۱۷۱۵ باو نوشت « میبینی که من بر جان خود و برحیات هیچیك از تبعه و رعیّتم رحم نمیکنم، گمان‌مدار که درحقّ تو استثنائی قائل‌شوم، باید خودرا اصلاح کنی و برای مملکت مفیدسازی وگرنه از وراثت تاج وتخت محروم خواهی شد ».

در ۱۷۱۶ که آلکسیس بسن بیست و شش رسید اقـداماتی برای منزوی ساختن او در یکی از صوامع بعمل آوردند. آلکسیس فرار کرد و بامپراطور شارل ششم پناهنده گشت. لکن مأمورین پدرش در ناپل باو رسیدند و بمسکو مراجعتش دادند (ژانویه ۱۷۱۸). پطر پس از آنکه وی را مجبور ساخت که از وراثت تاج وتخت استعفا بدهد در سن پطرزبورگ محکمهٔ عالی‌تشکیل داده واورا تحت محاکمه آورد وبدون دلیل متقن و مدرك محکمی اورا بارتباط با خارجیان و آرزو کردن مرگ پدر و اندیشهٔ انهدام تشکیلات و اصلاحات جدیده متّهم و محکوم باعدام ساختند. آلکسیس درقلعه محبوس شد ودرظرف پنجروز پیش‌چشم پدر پنجدفعه اورا شکنجه کردند وعاقبت در روزیکه بنابود اورا سیاست نمایند در زیر آلت شکنجه موسوم به کنوت(۱) که تازیانه است برسر آن سرب آویخته جان داد (۲۶ ژوئن ۱۷۱۸). پس‌فردای آنروز جشن بزرگی بمناسبت آب‌انداختن جهاز بزرگی گرفته شد و بنابر یادداشت منچیکوف که از مقرّبان حضرت تسار بود پطر دراین جشن حاضر شد و شادمانی و تفرّج بسیار نمود.

(۱) _ Knout

نتایج

آلات شکنجه مثل کنوت وتبر و دار و دولاب و غیره دردست پطر کبیراسباب ترقّی وتعالی روسیه محسوب‌میشد . فردریك اوّل درست میگوید که پطر دراحوال رعایای خود همان تأثیر را کرده است که « تیزاب درآهن » میکند واین تأثیر ازلحاظ سیاست بسیار عمیق بود . روسیه‌در آخر عهد پطر در ردیف دول معظّمهٔ اروپا قرار گرفت ، امّا تأثیر اقداماتیکه در تبدیل‌اوضاع تمدّنی‌روسیه‌کرد بالعکس‌چندان عمقی‌پیدانمود ، صورت ظاهر تغییر یافت وتصویری سطحی‌ازتمدّن نمایان‌گشت ، لکن بنا برقول‌کونت‌دوسگورسفیر فرانسه درزیر این‌قشرنازك روح وقلب وملکات ملّت بحال سابق برقرارماند ، قبای بلند بلباس کوتاه مبدّل گشت امّا روس جدید همان مسکوی پیش بود .

جانشینان پطر

پطر در۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ درسن پنجاه وسه بمرض ذات‌الریه وفات یافت و علّت مرض آن بود که در عین زمستان برای کمك‌درنجات‌قایقی‌که‌مشرف‌بغرق‌بودخودرابرودنوا افکند.

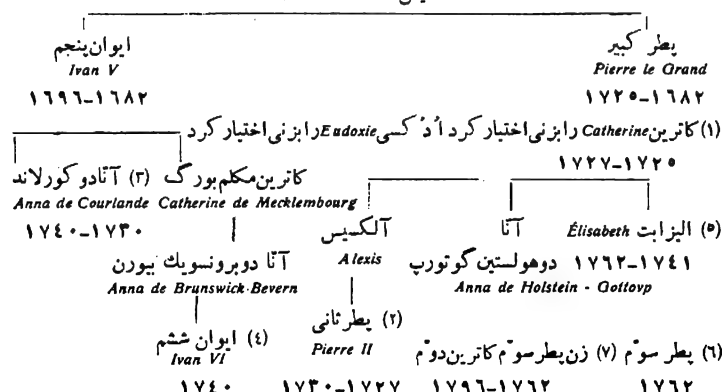
پطر کبیر برای‌اینکه مبادا پسرفرزند مقتولش‌آلکسیس وارث سلطنت‌بشود در سال ۱۷۲۱ اصول و رسوم مربوطه بوراثت تاج و تخت را ملغی کرده اعلام نمود که من بعد تعیین ولیعهد بمیل خود تسار است و در این انتخاب تابع هیچ سابقه ورسمی نخواهد بود ، لکن مرگ مجال‌نداد که جانشین خودرا معیّن کند . زنش کاترین بمدد منچیکوف که سابقاً کاترین رخت شوی خانهٔ او بود بهریك از افراد قراولان خاصه سی روبل رشوه داده و بکمك آنها امپراطریس یا ملکهٔ روسیه شد ، تا سال ۱۷٦۲ تقریباً هر وقت تغییری در سلطنت رخ میداد بهمین روش بود و تا ۲۷ سال قانون جانشینی تسار و وراثت تخت و تاج عبارت بود از زور و رشوه و در وصف این احوال یکی از سفرای فرانسه مقیم روسیه چه درست گفته است که : « اینجا مالك‌الرّقاب کسی است که یاسرنیزه یا زرّ ناب یا انباری پر از عرق دارد . »

دورهٔ فرمانروائی کاترین شش‌ماه بود ، پس ازاو تاج سلطنت به‌پسر آلکسیس

موسوم به پطر ثانی رسید (۱۷۲۷ ـ ۱۷۳۰) که دوازده سال بیش نداشت و منچیکوف میخواست اورا داماد خودسازد امّامنچیکوف مغضوب وبه سیبریه تبعید گردید وپطر ثانی در سنّ پانزده سالگی جهان را بدرود گفت. پس از آن جمعی از بویاردها محض شکست قدرت خانوادهٔ پطر تخت وتاج را به یکی ازاعقاب ایوان برادر پطر کبیر دادند. دختر ایوان که آنّا دوشس دو کورلاند (۱) نام داشت از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ پادشاهی کرد و نوادهٔ ایوان موسوم به ایوان ششم که طفلی دو ساله بود از ۱۷٤۰ تا ۱۷٤۱ سلطنت نمود جمعاً دوازده سال امپراطوری در خانوادهٔ ایوان باقی ماند(۲) آنّا همان اشخاص راکه در رسیدن او بقدرت مساعدت نموده بودند از دم تیغ آبدار گذرانید چنانکه روسها وی را آنّای خونخوار لقب داده‌اند. دراین اقدامات همدست ومساعد آنا مردی بیرن(۳) نام بود که سابقاً مهتر اسبان و پس از چندی مقرّب درگاه و محرم اسرار آنا شده و جمعی مسلّح

(۱) ـ Anna duchesse de Courlande

(۲) ـ ذیلاً سلسله نسب تسار های روسیه را در قرن هیجدهم مینگاریم، اشخاصی که بسلطنت رسیده اند در کنار اسم آنها عددی گذاشته میشود که هم از اشخاصی که سلطنت نیافته‌اند ممتاز باشند وهم ترتیب پادشاهی آنها پس از پطر کبیر معلوم گردد.



(۳) ـ Biren

از اهل آلمان در اختیار خود آورده و اشغال مهمّه مملکتی را بخود و هواداران آلمانیش اختصاص داده بود. نفوذ آلمانیها چنان بالا گرفت که این دوره تاریخ روسیّه را عهد سلطهٔ آلمانی نام داده اند ورسوم وآداب آلمان دراین برهه اززمان در روسیّه سخت جایگیر و مؤثر شد.

الیزابت (۱)

امّا این اقتدار اتباع آلمان دوامی نیافت. روسها انتقام سخت کشیدند ودختر دوّم پطر کبیر و کاترین را که الیزابت نام داشت بتخت نشانیدند. الیزابت در میان نظامیان قبول عامّ داشت چرا که باصاحبمنصبان برفاقت وصمیمیّت معاشرت میکرد و محفل شرب و عیش میآراست و افراد لشکر اورا روس حقیقی میگفتند. پس بااین زمینهٔ مساعد الیزابت برای عروج برسریر سلطنت مصادف با مشکلاتی نشد. بنا بر قول سفیر فرانسه مشارالیها همینقدر که بسربازخانه رفت وخود را معرّفی کرده مبلغ قلیلی طلا ومقدارکثیری عرق توزیع نمود بالاتّفاق او را بپادشاهی برداشتند. امّا این تبدیل سلطنت مستلزم سختگیری وسیاستی نسبت بمخالفین نگردید. الیزابت برخلاف پدرش پطرکبیر شخصی ملایم ورحیم بود ودر تمام مدّت دولتش یکنفر را بجرم سیاسی مجازات نکرد. این امپراطریس هوشی متوسّط ودانشی قلیل داشت واوقات را صرف آرایش صورت ولباس خویش میکرد. گویند روزی چهار پنج مرتبه جامه و زینت خود را عوض میکرد وپس از وفاتش هزار و پانصد دست لباس در صندوقخانهٔ او یافتند. در زمانی که پطر بفرانسه رفته بود خیال داشت الیزابت را بحباله نکاح لوی پانزدهم درآورد و کاترین اوّل هم دردورهٔ سلطنتش چون فرانسه پادشاه نداشت میخواست دخترش را بیکی از شاهزادگان درجه اوّل فرانسه موسوم به دوک دوشارتر پسر نایب السّلطنه بدهد. امّا چون فرانسویان از سابقه و مبدأ و منشأ کاترین اطّلاع داشتند به پیشنهاد او وقعی نگذاشتند. الیزابت نظر باین پیشنهادها وخیالاتی که پدر و مادرش داشتند بالطبع تمایلی بفرانسه پیدا کرد و چون زمام امور بدستش افتاد (از ۶ دسامبر

---

(۱) - Élisabeth

۱۷٤۱–۵ ژانویه ۱۷٦۲) نفوذ فرانسه بجای سلطهٔ آلمان درروسیّه مستقر گردیدو درپطرزبورگ ومسکو زبان فرانسه زبان رایج محافل عالیه ومجالس ظریفه گردید. اگرچه این امپراطریس شخصی متوسّط وعادی بود لکن سیاست روس در عهد او بالا گرفت وروسها درامورخارجه مداخلات مؤثّره کردند. لشکرروس باتفاق سپاه اطریش درجنگ هفت‌ساله کارهای مهم انجام داد چنانکه پس ازاین خواهیم دید.

پطر سوّم

الیزابت پطر سوّم راکه پسر خواهرش آنا بود جانشین خود قرار داد. پدر پطر پرنس هولستین گوتورپ(۱)نام داشت که ازمردم آلمان بود. این پطر که نوهٔ پطرکبیرمحسوب میشد جوانی دایم‌الخمروکم عقل وخیره سر بود. به نسب آلمانی خود بیش از نژاد امپراطوری روسیّه افتخار میکرد و روسها را بچشم حقارت مینگریست و فردریك دوّم را ستایش مینمود وبدون هیچ پرده‌پوشی دعا میکرد که فردریك درجنگ مظفّرشود. هنگامی که آتش قتال میان لشکر روس و فردریك اشتعال داشت در خفیه نقشهٔ جنگی روس را نزد فردریك میفرستاد. امپراطریس چون از این وقایع آگاهی یافت پطر را ازحضوردرجلسات شورای نظامی منع نمود، چون نوبت امپراطوری به پطرسوّم رسید نخستین کار او صلح با فردریك و واگذاشتن قوای جنگی روسیّه بود در اختیار مشارالیه که مطابق نظام پروس بترتیب و تنظیم آنان همّت گماشت.

جلوس کاترین دوّم

پطر سوّم شش ماه پادشاهی کرد، زنی داشت بنام کاترین که بر حسب عدم تجانس فطری و بعلّت برتری فکر و هوشش پطر او را دوست نمیداشت و اهانت و خواری بسیار بر او وارد میکرد و در ملاء عام او را نافهم و بی شعور خطاب میکرد و میگفت روزی کاترین را از نزد خود رانده ومحبوبهٔ روسی خویش را بمقام اوارتقاء خواهم داد ویکی ازسفرای فرانسه راجع بمحبوبهٔ مذکوره‌نوشته است‌که «این زن بیکی‌ازخدمتکاران مهمانخانه‌های پست شباهت دارد.» کاترین با چند تن از صاحبمنصبان مخصوصاً سه برادر موسوم به اُرلُف(۲) همدست شده روز ۹ژوئیه ۱۷٦۲ صبح بسیار زودی که پطر از

(۱) - Holstein - Gottorp
(۲) - Orloff

پطرزبورگ خارج ودر یکی ازقصوراطراف ساکن بود افواج گارد را حرکت داد و بنیروی آنها خودرا امپراطریس خواند.

پطر که ناگهان چنین ضربت هولناکی خورد بکلّی خودرا باخته ومقاومت چندانی نکرد ازجائی‌که بود در کشتی نشسته روبشهر سن‌پطرزبورگ نهاد چون میخواست قدم بخشکی گـذارده وارد ارك شود قراولی فریاد بر آورد « سیاهی کیستی؟ » پطر جواب داد « امپراطوراست » قراول گفت : « امپراطوری در کار نیست بدریا بر گرد! » پطر اطاعت نمود. پس از آن به کاترین پیشنهاد کرد که سلطنت روسیّه را تقسیم کنند، کاترین جوابی نداد و پطر مجبور شد استعفا بدهد یا بقول فردریك دوّم « مثل طفلی‌که اورا بخوابگاه میفرستند » سربزیرافکنده رو ببستر نهد، چهار روز بعد خبر مرگش منتشر شد و علّت آن را « قسمی از قولنج بواسیری که عوارض آن متوجّه دماغ گردیده » ذکر کردند ودر حقیقت اعوان کاترین اورا زهر داده بودند.

کاترین دوّم

کاترین دوّم در سی وسه سالگی بپادشاهی رسید و سی و سه سال هم سلطنت راند (۹ ژوئیه ۱۷۶۲ـ۱۷ نوامبر۱۷۹۶).

هوشی سرشار وجسارت وعزمی بکمال وحرص وجاه طلبی فوق‌العاده داشت. در اوقاتی که ملکه الیزابت حیات داشت و کاترین زن ولیعهد بود بخیال سلطنت افتاد و بسفیر انگلستان چنین میگفت : « من مصمّم شده ام یا بمیرم یا بسلطنت برسم» پس جدّ بلیغ میکرد که نسب آلمانیش‌را مستورداشته خودرا محبوب‌القلوب روس‌ها کند. عاقبت بمقصود نایل شد واین زن آلمانی از تمام ملکه های روسیّه روسی تر گردید.

کاترین درزندگانی بسیارساده بود، غالباً محض اینکه زن‌خدمتکار راصبح‌زود ازخواب بیدار نکند خود چراغ را روشن میساخت و هیچوقت از خاطر نمی‌برد که هنگام دخول بروسیّه ازخانم های درجهٔ ادنی و مبتلا بفقر و فاقه بوده است واظهارخضوع وفروتنی کامل میکرد ازاین جهت ملازمانی‌که درخدمتش محرمیّت

داشتند بشوق هرچه تمامتر باو خدمت میکردند وفدائی او محسوب میشدند. کاترین معلومات کافیه داشت چون یکنفر زن فرانسوی بنام مادموازل کاردِل (۱) او را



کاترین دوّم ملکهٔ روسیّه (۱۷۲۹ - ۱۷۹۶)

تربیت کرده بود باادبیّات فرانسه مأنوس وبنویسندگان فرانسه عاشق بود. درلیاقت حکمرانی هم از هیچیك از معاصرین خود مثل فردریك دوّم و ماری ترز و

(۱) - Mlle Cardel

ژوزف دوّم عقب نمی‌ماند . گاهی درروز پانزده ساعت کار میکرد و در تمام مدّت سلطنتش بقول یکی ازشعرای روسیّه «دیده‌بانی بود که هیچوقت عوض نمی‌شد» یعنی در کار ها چنان مراقبت داشت که لمحه‌ای فارغ از دیده بانی نمی گردید . در عزم و ثبات نظیر پطر کبیربود و بعلاوه در خویشتن داری و وقار بحدّی مهارت وقدرت داشت که زیردستان را نیزباحترام اوامر وتقلید حفاظ و وقار خود وادار میکرد . نومیدی و یأس در او راه نمی‌یافت و حتّی در مقابل عظیمترین مخاطرات وسخت‌ترین شکست ها چنان ثبات وامیدی نشان میداد که اتباع مردّد خودرا هم دلیر و مصمّم ساخته نایل بفتح و فیروزی میکرد .

فن تبلیغ و کسب شهرت

کاترین مثل بازیگران تئاتر در نمایش کارهای خود مهارت داشت . مثلاً محض آنکه صیت قدرت و عظمت خود را در اقصای ممالك فرنگستان منتشرسازدپانزده سال مرتباً با وُلتر مکاتبه مینمود (۱۷۶۳ ـ ۱۷۷۸) واز این نویسندهٔ معروف تمجید فراوان میکرد و قیمت رسالاتی که در حقّ او مینوشت باضعاف میپرداخت و چون خبر یافت که دیدرو(۱)ازنویسندگان فرانسه تنگدست شده است محض مساعدت باو کتابخانه‌اش را خریداری کرد مشروط براینکه کتب مزبور در پاریس بماند و دیدرو کماکان مستحفظ آن بوده وازطرف امپراطریس وظیفهٔ کتابداری را منظّماً دریافت بدارد و دالامبر(۲) نویسندهٔ فرانسوی را نیز مربّی پسر خود پول اوّل(۳) قرار داده وباینوسیله تمام فلاسفهٔ فرانسه راکه آنوقت مجرای نشر شهرت و تبلیغات محسوب میشدند طرفدار خویش ساخت و واقعاً فلاسفهٔ مزبور نیز اجر کاترین را ضایع نکردند و بخوبی او را پاداش دادند .

کاترین در سالهای اوّل سلطنت خود (۱۷۶۷) هیئتی مرکّب از ششصد نفر نمایندهٔ جمیع طبقات و اصناف روسیّه فراهم آورد و تشکیل این هیئت را اهمیّت بسیارداده درعالم مشهورنمود . دستوراین هیئت تهیّهٔ قانونی مبتنی براصول آزادی

---

(۱) ـ Diderot　　(۲) ـ d'Alembert　　(۳) ـ Paul I

و حریت مذهبی ومساوات اجتماعی بود که فلاسفه ومؤلفین دایرةالمعارف فرانسه مبلّغ و ناشر آن محسوب میشدند. کاترین شخصاً مقدمه‌ای بر این‌قانون نوشته بود بنام «دستور» که مطالبش مأخوذ از کلمات مونتسکیو فرانسوی و بکاریا (۱) ایطالیائی بود مثلاً این‌عبارت «ملّت برای سلطان‌نیست بلکه سلطان برای خدمت او است، مساوات افراد ملّت یعنی مطیع بودن بقانون واحد.»

یکی از روسهائی که طرفدار حکومت قدیمه بود میگفت: «این عبارت حصارهای بلند را از پای میافکند!» درفرانسه انتشار «دستور» کاترین‌ممنوع شد.

این هیئت دو سال دوام یافت و چون متن دستور امپراطریس را در مجلس قرائت کردند همگی از فرط رقّت و شوق بگریه افتادند. آن انجمن دویست بار جلسهٔ رسمی تشکیل داد و درهرباب مباحثات طویل کرد لکن تصمیمی نگرفت. سفرای فرانسه وانگلستان بدون اینکه صراحتاً برزبان‌بیاورند این‌هیئت‌را فیمابین خود انجمن بازیگران و مجمع شوخی و تقلید مینامیدند. لکن وُلتر و مؤلفین دایرة المعارف فرانسه که ظاهر امور را میدیدند کاترین را ستایش نموده ویرا سمیرامیس‌شمال(۲) وشهریار آزادی‌خواه بزرگوار میخواندند.

رعایا وشورش پوگاچف(۳)

امّا در نفس الامر عهد سلطنت کاترین برای رعیّت موجب مزید بدبختی وسنگینی بار اسارت شد وکار رعیّت بنبدگی وبردگی کشید. مثلاً دهقانان‌را ازحقّ تظلّم مستقیم بپادشاه محروم داشتند یعنی‌مردم دهات حقّ‌نداشتند درمقابل ظلم وجور ارباب وملاّکین خود شکایتی بپادشاه بکنند و مالکین را حقّ دادند که بلاشرط و بلاحدّ هرقسم سخره‌و بیگاری‌که بخواهند از رعیّت بگیرند وآنان را مثل حیوانات بفروشند و از زمین وزراعت خود دورسازند وبموجب فرمانهای کاترین خرید و فروش رعیّت چنان مرسوم شد که در جراید اعلان میکردند. مثلاً در ۱۷۹۸ روزنامهٔ سن پطرزبورگ این اعلان را منتشر ساخت:

---

(۱) - Beccaria (۲) - Sémiramis du Nord (۳) - Pougatchef

« یکنفر سامانی ویك رأس گاو اصیل بفروش میرسد . »

شورش رعایا که از سنه ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۳ بالا گرفت و مشرق روسیّه را برهم زد ونزدیك بودمنجر بانقلاب عمومی بشودودر نتیجهٔ فقر و بدبختی طبقه موجیك (۱) بظهور پیوست . دامن‌زن این اغتشاش یکی‌ازقزاقهای فراری بود پوگاچف نام که میگفت من پطر سوّم هستم که ازچنك جلاّد رها شده وباین‌نواحی آمده ام .

پوگاچف ازناحیهٔ‌اورال طلوع کرد ودر اطراف رود وُلگا قریب پنج سال باسپاه روس مقاومت نمود . رعیّت‌آن نواحی با او یار شدند وبمدد او برخاستند . پوگاچف قسمتی از قشون دولت را مغلوب ساخت و شهر قازان (۲) را متصرّف شده بباد غارت داد وملاّکین‌را بدار آویخت وهرجا گذشت حکومت‌ملّی تأسیس نمود . وقتی چنان قوّت گرفت که میترسیدند بمسکو حمله بیاوردو بنابرحسابی که کرده بودند اگر پوگاچف بآن حدود میآمد صدهزار رعیّت بمدداو برمیخاست عاقبت همراهان‌پوگاچف خیانت کردند واو را تسلیم نمودند . مأمورین دولت او را به سن پطرزبورگ آورده بمجازات رسانیدند .

حکومت داخلی

مهمترین کار کاترین تنظیم‌ادارات کشوری وقضائی بود.مملکت را به پنجاه ایالت تقسیم کرد واین تقسیم تا زمان ما برقرار ماند . در روسیّه مثل انگلستان امور قضائی واداری مخلوط ومشتبه بود . کاترین وظایف هرقسمت را جدا ومعین کرد وبمأمورین‌مخصوص سپرد (۱۷۷۵) .

کاترین در مورد تشکیلات قضائی اصول‌مساوات وعدالتی را که اظهارمیکرد فراموش نمود وبرای هرطبقه ازطبقات مردم محاکم خاصّی تشکیل دادمثلاً نجبا وتوانگران ورعایای آزاد هریك محکمهٔ ممتاز و مخصوص داشتند امّا برای رعایای زرخرید بهیچوجه محکمه‌ای تعیین‌نشد .

استعمار

از کارهای‌درخشان وپرفایدهٔ کاترین مسکون کردن ولایات خالی‌السّکنهٔ روسیه‌بود، کاترین‌نیزبشیوهٔ امرای پروس اتباع

---

(۱) ـ moujiks (۲) ـ Kasan

ممالك خارجه را بمملكت خود دعوت نموده ودر ايالات جنوبى مثل اوكرن (۱) و وُلگا(۲)جاى ميداد . مأمورين موظف دائمى ازطرف كاترين درآلمان بدعوت مردم اشتغال داشتند و هزار هزار مردمان زارع و صنعت پيشه را بروسيه كوچ ميدادند . اين مهاجرين كه بخرج دولت مسافرت كرده وارد خاك روسيه ميشدند هريك خانه و باغى و دوابى چند و اسباب وابزار كشت‌وزرع ميبافتند . پس از ده سال توقف خانه و باغ ملك طلق آنها ميشد و در سال اوّل ورود كمك خرج روزانه‌اى كه معاش آنها را تأمين كند از دولت دريافت ميكردند . باين ترتيب قريب دويست شهر وقصبه در جنوب روسيه آباد شد .

مدير امور مربوط بمهاجرت پوتامكين(۳) نام داشت كه ازمحارم ومحبوبان كاترين محسوب ميشدوبعد ازپوتامكين مقرّبان ومحارم ملكه سمت رسميّت يافتند واشغال رسمى‌مملكتى بعهدهٔ آنان محوّل شد . چنانكه در دربارلوى پانزدهم‌زنان مقرّب ومحبوب پادشاه زمامدار امور گشتند . پوتامكين كه ازدودمانى نجيب بود در موقع طلوع انقلاب ۱۷۶۲ در فوج گارد درجهٔ صاحبمنصبى جزء داشت . كاترين اورا ابتدا برتبهٔ كنت سپس بمقام پرنسى رسانيد و در اسرار خود محرم ساخت . افكارپوتامكين‌متشتت‌وبى‌انتظام بودلكن‌هوشى‌تندوقوّهٔ ابتكار واختراعى فوق‌العاده داشت . پوتامكين قورخانه خرسون(٤) را در كنار رود دِنيپر ساخت وشهر سباستوپول(٥) را درشبه‌جزيرهٔ كريمه بنا نهاد . وقتيكه پوتامكين شروع بجلب مهاجرين كرد درتمام اراضى جنوبى روسيه دويست هزار نفر سكنه بود و چون او درسال ۱۷۹۱ وفات نمود جمعيّت آن نواحى بهشتصدهزار نفر رسيد .

سياست خارجه

اهميّت‌وعظمت‌دورهٔ سلطنت كاترين درسياست‌خارجهٔ اوست . كاترين‌بمتابعت پطر كبير همّت برآن گماشت كه روسيه را باروپاى غربى نزديك كند . عثمانى‌ولهستان راكه چون سدّى سديد ميان روسيه واروپا حايل بودند از ميان برداشته ومملكت را ازطرف جنوب بدرياى مديترانه

(۱) - Ukraine (۲) - Volga (۳) - Potemkin (٤) - Kherson (٥) - Sébastopol

واز جانب مغرب باطریش و آلمان برساندهمانطور که غلبه برسوئد بطر کبیر را دارای «جلوخانی» مشرف بربحر بالتیك ساخت در زمان کاترین دوّم هم روسیه دارای «جلوخان» دیگر شد و پس از تجزیهٔ دولت لهستان که میان پروس واطریش و روس تقسیم گردید (۱۷۷۲ - ۱۷۹۵) کاملاً بـا اروپای مرکزی ارتباط و اتّصال یافت .

امّادرمقابل اقدامات کاترین در سمت جنوب و سرحدّات عثمانی به نتیجهٔ مهمّی نرسید . میخواست عثمانی راهم مثل لهستان تجزیه کند و در اسلامبول دولتی یونانی تشکیل بدهد که سلطنتش بانوهٔ دوّم او باشد . لکن موفّق نشد چرا که دول معظمه که از سرعت ترقی و تـوسعهٔ روس بیمناك بودند بالاتّفاق در صدد جلو گیری او برآمدند . عاقبت کاترین دوجنگ بزرگ باعثمانیان کرد یکی (ازسال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷٤) و دیگر (از سال ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۲) واگرچه نتوانست راهی بدریـای مدیترانه باز کند امّا شبه‌جزیرهٔ کریمه وتمام سواحل شمالی بحر سیاه را ازقفقاز الی رود دِنیپر بتصّرف درآورد .

کاترین درسن ۶۷ سالگی سکته کرد . ومرگ اومصادف شد با ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ که ناپلئون بناپارت بفتح معروف آرکول(۱) نایل آمد . درعهد سلطنت این ملکه روسیه ازسمت جنوب ومغرب مالك اراضی وسیعی شد که جمعاً وسعت آن با خاك فرانسه برابر وجمعیّتش قریب هفت میلیون بود .

---

(۱)ـ Arcole

فصل چهارم

دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم

منتخب بزرك

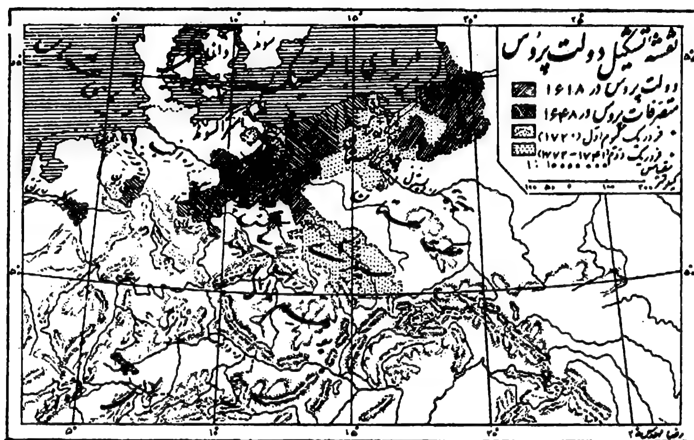
فردريك گيوم اول و فردريك دوم

دخول پروس در صف دول معظمه یکی از حوادثی است که مانند ورود روسیّه در ردیف ملل قوی اروپائی در تاریخ قرن هیجدهم نخستین درجهٔ اهمیّت را حائز است .

پروس مملکتی نیست که مهندس طبیعت حدود و ثغور آنرا معین کرده باشد بلکه نتیجهٔ خیال و اندیشهٔ یکی از خانوادههای بزرك است که بقوّت عزم و نیروی لشکر جرّار خویش آن اندیشه را از قوّه بفعل رسانیده و مملکت پروس را ایجاد کردهاند . رؤسای این خاندان که موسوم به هوهن زولّرن(۱) است مثل سلسلهٔ سلاطین کاپهسین(۲) فرانسه در قرون‌وسطی همّ‌خویش را مصروف بترقّی وتوسعهٔ ملك نمودند و هریك از آنها که زمامدار امور شدکار سلف خود را تعقیب کرد و نقشهٔ پیشینیان را اجرا نمود بقسمی که‌تمام رؤساءِ خاندان هوهن زولّرن‌مقصد و منظور واحد داشتند وبلا انقطاع در وصول بآن میکوشیدند . این مقصدعبارت بود از توحید ایّالات متفرّقه که درتصرّف آنان‌بود مثل دوك نشین‌کلو(۳) وحوزه انتخابیّه براندبورگ(٤) و دوك نشین پروس و غیره که درچهارگوشهٔ مملکت‌وسیعهٔ آلمان ازسواحل رود رن تا کنارشطّ ویستول وازکوهستان مرکزی اروپاتاساحل دریای شمال و بحر بالتیك متفرّق بودند . اقدامی که خانواده هوهن زولّرن در

(۱) ـ Hohenzollern (۲) ـ Capétiens (۳) ـ Clèves (٤) ـ Brandebourg

توحید و مزج این ولایات پرا کنده کردند در قرن هفدهم بدست فردریك گیّوم منتخب کبیر(۱) شروع گردید (۱٦٤۰-۱٦٤۸) ودرقرن هیجدهم فردریك گیّوم اوّل ملقّب بشاه سلحشور(۲) (۱۷۱۳-۱۷٤۰) و فردریك دوّم (۱۷٤۰-۱۷۸٦) آنرا تعقیب کردند لکن اتّحاد و ارتباطی که درنظر داشتند بعمل نیامد و تاسنهٔ ۱۸٦٦ صورت انجام نگرفت .



این پادشاه اخیر که آلمان ها او را فردریك بیهمال لقب داده‌اند ولایت سیلزی را متصرّف شد و پروس را بعظمت نایل کرده از رتبهٔ دولت درجهٔ دوّم بدرجهٔ اولی رسانید . اسباب این ترقّی سپاه بود که خاندان هوهن زولّرن آنرا « اصل وغایت هرچیز میدانستند » ووسیلهٔ این‌عظمت جنگ بودکه « حرفهٔملّی قوم پروس محسوب میشود . »

اجزاء دولت پروس

ایالت براندبورگ

اجزاءِاولیّه‌ای‌که دولت پروس بعدهااز آن تشکیل یافت بترتیب زمانی که بتصرّف خانوادهٔ هوهن زولّرن درآمدندعبارتنداز حوزهٔانتخابیّه براندبورگ ودوك نشین‌پروس و دوك نشین کلو براندبورك‌دراصل‌یکی‌ازاراضی جنگی وقطعات‌سرحدّی

(۱) - Frédéric - Guillaume, le Grand Électeur (۲) - Le roi Sergent

بود (مارش) که ظاهراً در عهد شارلمانی برای جلوگیری از قوم اسلاو تأسیس شده بود و آنرا (مارش کهن) میگفتند . در قرن دهم زمان هانری لوازلور(۱) (۹۱۹ ـ ۹۳۶) و پسرش موسوم به اوتون کبیر (۲) (۹۳۶ ـ ۹۷۳) . مهاجین اسلاو(۳) موسوم به وانده(٤) اراضی ماوراء رود اِلب را تا ساحل شط اودر(٥) بتصرّف آوردند . این اراضی دنبالهٔ (مارش کهن) شد و (مارش میانه) نام یافت . لکن قوم وانده در اواخر قرن دهم سر از اطاعت آلمان ها باز زدند (۹۸۳) . آلمان نتوانست کاملاً آن قوم را مقهور سازد مگر صد و پنجاه سال بعد در زمان فردریك باربروس(٦) که آلبر لورس(۷) از سلسلهٔ آسکانین(۸) مارش کهن و قلعهٔ برانیبور(۹) را که اکنون براندبورگ نام دارد بتصرّف آورد و این قلعه از استحکامات معتبرهٔ قوم وانده بشمار میآمد (۱۱۵۷) آن پادشاه فاتح ساحل یمین رود اودر را نیز ضمیمهٔ متصرّفات خویش ساخته آنرا (مارش نو) نام نهاد . در ابتدای قرن سیزدهم این سه مارش را منضم ساخته ایالت براندبورگ را تشکیل دادند (۱۲۰۳) . صدوبیست سال بعد از این تاریخ ایالت مذکور بفرمان امپراطورلوی دوباویر(۱۰) مبدّل بحوزهٔ انتخاب شدو چون دراواسط قرن چهاردهم امپراطور شارل چهارم فرمان موسوم بهفرمان زرّین(۱۱) راصادر کرد و تقسیمات رسمی مملکت خود را معیّن ساخت ایالت براندبورگ کاملاً وبطوردائم ازحوزه‌های انتخابیّه شمرده شد .

ایالت براندبورگ یکی از فقیرترین نواحی دشت آلمان بود . فردریك دوّم آنجا را « ریگزار آلمان » میخواندسرتاسر آن اراضی غیرقابل زرع و سکونت وپوشیده از خار و نیزار بود . مرداب وباتلاق بسیار با آبهای راکد ومتعفّن سطح آن ایالت را فرا گرفته بود . در بعضی نقاط درختان کم قوّت ونزاری بنظر میرسد . درعوض این اوضاع نایسند طبیعی ایالت براندبورگ موقعی بسیار مناسب داشت که از

(۱) ـ Henri l'Oiseleur (۲)ـ Otton lé Grand (۳)ـ slaves (٤) ـ Wendes
(٥) ـ Oder (٦)ـ Frédéric Barberousse (۷)ـ Albert l'Ours (۸)ـ Ascanienne
(۹) ـ Branibor (۱۰)ـ Louis de Bavière (۱۱) ـ Bulle d'Or

حیث مکان جغرافیائی کمتر زمینی بآن اهمیّت تواند بود . در دو جانب این ایالت دو شطّ بزرگ الب واودر که طرق طبیعی ارتباطیهٔ آلمان درسمت شمال هستند در جریانند . درواقع این ایالت مرکز طبیعی مملکت آلمان محسوب میشود و جمیع طرقی که ازشرق بغرب و از شمال بجنوب اراضی رن رابرود ویستول وکوهستان مرکزی اروپا را بدریای شمالی مربوط میسازد ازاین ایالت میگذرند .

ایالت پروس

ایالت پروس ناحیه ایست مستور از جنگل انبوه و باتلاقهای وسیع و آن هم مثل ایالت براندبورگ ابتدا مارش یعنی ناحیهٔ سرحدّی بود که محض جلوگیری از قوم بوروس (۱) که جزء طوایف اسلاو بودند تأسیس یافته بود . مؤسّسین این ناحیهٔ سرحدّی که درماوراءِ اراضی آلمان ولهستان جای داشت دو فرقهٔ جنگجوی مذهبی بودند موسوم به شوالیه های پورت گلو (۲) وشوالیه های توتونیك (۳) که درقرن سیزدهم میلادی ناحیهٔ مذکوره را بتصرّف آوردند . فرقهٔ اوّل که ازاهل محل بودند در نواحی پرگل (٤) مسکن اختیار کردند (۱۲۰۱) وفرقهٔ دوّم یعنی شوالیه‌های توتونیك درایّام جنگهای صلیبی درفلسطین بودند وچون ازمسلمانان شکست خوردند باروپا آمده در کنار رود ویستول منزل گزیدند (۱۲۳۰) . این دو فرقه در سنهٔ ۱۲۳۷ متّحد و مخلوط شده بجهاد پرداختند وسواحل بحربالتیك را ازمصبّ شطّ ویستول تامصبّ رودنیمن (۵) مسخّر کردند. قلاع مهمّهٔ این مجاهدین یکی کونیگسبرگ (٦) بود درمصبّ پرگل (۱۲٥٤) ودیگر مارین بورگ (۷) در روی رود ویستول (۱۲۸۰) . این طایفه با دولت لهستان مدّتی مدید زد و خورد کردند و عاقبت در نیمهٔ دوّم قرن پانزدهم فرقهٔ توتونیك مغلوب گشته وبموجب عهدنامهٔ تورن (۸) (۱٤٦٦) تابع و رعیّت دولت لهستان محسوب شدند. درقرن شانزدهم رئیس کلّ این طایفه موسوم به آلبر دو براندبورگ که ازخاندان هوهن زولرن بود بمذهب لوتر (۹) گروید . دارائی واملاك شوالیه‌ها

(۱)_Borusses (۲)_les Chevaliers Porte-Glaives (۳)_les Chevaliers Teutoniques
(٤)_Pregel (۵) _ Niémen (٦) _ Kœnigsberg (۷) _ Marienbourg
(۸)_Thorn (۹) _ Luthéranisme

را از توقیف شرعی خارج کرده و ملك شخص خود ساخت. این اراضی وسیعه دوك نشین پروس نام یافت وکماکان‌در تحت سلطهٔ‌دولت لهستان‌باقی ماند(۱۵۲۵).

دوك نشین کلو

دوك نشین کلو از نواحی غربیّهٔ آلمان ودر دوجانب رود رن در مجاورت کلونی(۱) و جمهوری ایالات متّحده واقع بود. وسعت بسیار نداشت لکن بر خلاف پروس و براندبورگ زمینش حاصلخیز بود و از حیث قدمت تمدّن باممالك مغرب اروپا برابری‌میکرد

ایالات مکتسبه

خانوادهٔ هوهن زولّرن این ایالات را که نام بردیم از قرن پانزدهم تا هفدهم متدرجاً بتصرّف درآوردند.

دودمان هوهن زولّرن

دومان هوهن زولّرن که تا دیروز مالك الرّقاب امپراطوری آلمان بودند در ابتدا امرای کوچك و حقیری در جنوب آلمان بشمار می آمدند. قلعهٔ آنها در مکانی مرتفع از روه آلپ (۲) در ولایات سواب (۳) درست در میان نکار (٤) و دانوب واقع بود. این قلعهٔ قدیم را در زمان ما تعمیر و تجدید کرده اند. در تاریخ ۱۲۷۳ یکی از افراد خانوادهٔ هوهن زولّرن موسوم به فردریك ثالث هنگامیکه موقع انتخاب امپراطور شد خدمات‌نمایان کرد وچون رودلف دوهابسبورگ(۵) بامپراطوری‌آلمان رسید(٦) ایالت نورمبرگ(۷) را باو بخشید ومالکیّت‌آنرا در دودمانش‌موروثی نمود. افراد خانوادهٔ هوهن زولّرن باینطریق صاحب ملکی وسیع وحاصلخیز شدند وچون طبعاً صرفه جو بودند کم کم مالی فراوان اندوختند. یکی از آنان که فردریك ششم نام داشت مبلغی خطیر بامپراطور آلمان سیگیسموند(۸) (۱٤۱۱–۱٤۳۸) که پول لازم داشت قرض‌داد. این امپراطور همان شخصی بود که در جنگ هوسیت‌ها(۹) از اونام بردیم(۱۰) و برای تأمین دین خود حوزهٔ انتخابیّهٔ براندبورگ را درابتداءِ قرن پانزدهم بطلبکار خود تفویض کرد(۱٤۱۵).

---

(۱) - Cologne (۲) - Rouhe Alp (۳) - Souabe (٤) - Neckar
(۵) - Rodolphe de Habsbourg (٦) - رجوع شود به مجلّد قبل
(۷)-Nuremberg (۸)-Sigismond (۹)-Hussites (۱۰) - رجوع شود بمجلّد قبل

وپیش ازاین گفتیم که چگونه درقرن شانزدهم یکی ازهوهن زولرن‌ها دوك نشین پروس را تهیّه دید و ملك خود گردانید . در آغاز قرن هفدهم (۱۶۰۹) خاندان مزبور بواسطهٔ وصلت وازطریق ارث مالك ولایت کلوشدند و ده سال بعد یکی از آنان موسوم به ژان سیگیسموند ایالت پروس را هم بارث برد (۱۶۰۸ ـ ۱۶۱۸) و در این سنهٔ اخیره ایالات براندبورگ و پروس و کلو در تحت سلطهٔ مالك واحد در آمدند .

مقارن این احوال جنگ سی ساله شروع شد وژان سیگیسموند سابق‌الذکر وفات یافته حکومت به ژرژگیوم[1] رسید (۱۶۱۸ ـ ۱۶۴۰) فردریك کبیر که نوهٔ ژرژگیوم است صفات جدّ خود را چنین میشمارد : «ضعیف‌النّفس ، قابل ترحم ، تنبل ، کم هوش ، دائم‌الخمر ، مردّد و بی جُربزه » از بدبختی ژرژ گیوم بیش از ۲۳۰ سرباز نداشت درصورتیکه ایالتش در قلب آلمان واقع ومعبر منحصر بفرد اقوام جنگی وملل محارب بود خاصّه درعهد گوستاو آدُلف[2] وورودلشکر سوئد . دراین جنگ ایالت براندبورگ ویران شد ونصف جمعیتش بهلاکت رسید . یعنی از سیصد وسی هزار نفر یکصد وچهل هزار تلف شد و بنا بر روایت فردریك دوّم بعد ازختم جنگ ایالت براندبورگ « بیابانی دهشتناك شده بود که بزحمت کسی میتوانست آثار آبادیهای سابق را کشف کند و از سکنهٔ نقاط مختلفه نمونه‌ای بدست آورد .

در سال ۱۶۴۸ که معاهدات وِستفالی[3] منعقد گردید جانشین ژرژ گیوم فردریك گیوم در مقابل ضررهائی که عاید او شده بود ولایت کامن[4] و پومرانی شرقی را در ساحل یسار رود اوِدر و ایالت اسقف نشین ماگدبورگ و ولایت هالبرشتاد[5] را در کنار رود اِلب و اسقف نشین مین‌دِن[6] را در ساحل وزر[7] متصرّف شد . این نواحی که ازمشرق ومغرب بقلمروخاندان هوهن زولرن افزوده

---

(۱) ـ Georges - Guillaume　(۲) ـ Custave Adolphe　(۳) ـ Westphalie
(٤) ـ Camin　(٥) ـ Halberstadt　(٦) ـ Minden　(۷) ـ Weser

گردید اهمیّت فوق‌العاده درسرنوشت دودمان مزبور داشت . فی‌الحقیقه این‌ولایات بمنزلهٔ مراحلی بودند که میان ایالت مرکزی یعنی براندبورك وسایرایالات متعلّقه بآنان مثل پروس و کلو واقع شده و بیش‌ازپیش ایالات پراکنده‌را باتّصال وارتباط نوید میدادند . خانوادهٔ هوهن زولّرن بعد از این اضافات مصمّم شدند که هرطور هست نقاط دیگررا هم بتصرّف آورند که مملکتشان یك‌پارچه ومتّصل بشود . همان

کیفیّت ایالات هوهن زولّرن

اختلافی‌که ازحیث وضع‌جغرافیائی میان ایالات براندبورگ و پروس و کلو و پومرانی و غیره بنظر میرسید دراواسط قرن هفدهم ازلحاظ سیاست نیز فیمابین آنها مشهود بود. این‌ایالات مملکتی واحد محسوب‌نمیشدند بلکه ممالکی ممتاز وتابع دول‌مختلفه بودند . مثلاً براندبورگ و کلو جزء امپراطوری آلمان و پروس ضمیمهٔ دولت لهستان بود . میان این ایالات متفرّقه جز پادشاه مابه الاشتراکی دیده نمیشد و از این جهت هوهن زولّرن‌ها خیلی بخانوادهٔ هابسبورگ شباهت داشتند .

این ایالات با وجود اختلافات مذکوره اوضاع متشابهی‌هم دارا بودند. چون استقلال داخلی وتشکیلات اداری خاص داشتند هر ایالتی بجدّوشوق تمام مایل بحفظ استقلال خود بود و ابداً نمیخواست با ایالت دیگر در ترتیب اداری شریك باشد بلکه میخواست بوسیلهٔ هموطنان خود اداره بشود . مایل بشناختن احوال یکدیگر و اختلاط و ارتباط نبودند . اهالی ایالت کلو که درسال ١٦٤٨ درخطر مهاجمات دشمن‌افتادند اظهارکردند که در موقع لزوم دست بدامان هلندیها میزنند ولی هیچ مساعدتی از اهل براندبورگ نخواهند پذیرفت و در سنه ١٦٧٣ که ایالت پومرانی مضرب خیام دشمن شد اهل براندبورگ وپروس از مددفرستادن خود داری نمودند .

پادشاه در هر ایالتی چند هیئت از نمایندگان اهالی درمقابل خود میدید، که هرهیئتی را یك اشتاند(١) میگفتند ومثل مجالس دیت(٢) اطریش کارشان نظارت

---

(١) - Stânde (٢) - Diètes

در امور مالی بود . بفرمان این انجمنها مالیات وصول و ایصال و توزیع و خرج میشد . تا دینار آخر نظارت میکردند که وجوه مالیاتی فقط بمصرف احتیاجات ولایت خودشان برسد . دست پادشاه ازاین پولها کوتاه بود وبایستی فقط ازعواید املاك شخصی خود امرار معاش نماید . چنانکه امراءِ قرون‌وسطی نیز بهمین‌طریق زندگی میکردند .

هیچیك ازاین ایالات سرحدّ طبیعی نداشتند . چون همه دردشت واقع بودند هیچ سدّی آنها را ازهجوم همسایگان حفظ نمیکرد امّا ازآن طرف‌هم هیچ‌سدّی همسایگان را از هجوم اینها محفوظ نمیداشت بمقتضای قوّت وضعف نظامی ایالات گاهی کوچك و گاهی بزرگ میشدند .

باستثناءِ دوك نشین کلو باقی ایالات فقیر و کم جمعیّت بودند . در هریك اراضی وسیعه غیرمسکون دیده میشد که یکی از سلاطین آنجا موسوم بفردریك گیوم اول آنجاها را « مناطق لم یزرع و بیابان » میخواند .

از جمله وجوه مشابهت آنها این بود که هیچکدام استقلال تام نداشتند بلکه تابع مملکتی بزرگتر از خود بودند . انتخاب کنندهٔ براندبورگ و دوك کلو درتحت اوامر امپراطور وملتزم بخدمتگزاری او بودند ودوك پروس رعیّت پادشاه لهستان وخادم مطیع اومحسوب‌میشد . فی‌الحقیقه سلاطین هوهن‌زولّرن درهیچیك ازایالات خود نمیتوانستند خودرا پادشاه مستقل شمرده و بعد ازخدا مالك‌الرّقاب رعیّت بدانند .

نقشهٔ هوهن‌زولّرن‌ها

سلاطین‌هوهن‌زولّرن دراواسط قرن‌هفدهم چون‌نظری‌بقلمرو خویش افکنده و از حقیقت اوضاعی که برشمردیم مستحضر گشتند بالطّبع نقشهٔ عاقلانه‌ای برای اعمال خود کشیدند . میخواستند قلمرو خود را از هجوم همسایگان محفوظ داشته حتّی الامکان توسعه بدهند پس‌بایستی لشکری نیرومند تدارك کنند. میخواستندکه سپاهی بسیارفراهم آورند پس بایستی مناطق غیر مسکونه را مسکون ساخته باستعمار بپردازند .

میخواستند که در این لشکر وحدت نظم و نسق باشد پس بایستی ایالات خود را متّحد و دارای تشکیلات واحده کنند. این وحدت تشکیلات مقدّمهٔ وحدت خاك وارتباط اراضی بیکدیگر شد. مقصوداصلی ازجمیع این‌اقدامات آن بودکه استقلال وقدرت کامل یافته ومثل امپراطور آلمان جز خدا کسی‌را بالاتر ازخود نبینند.

خلاصه اصول این دستور و نقشه عبارت بود از لزوم قشون‌بعبارت‌اخری‌آغاز همه‌چیز را از سپاه و انجام هر کار را ازسپاه میدانستند. سلاطین خانواده هوهن‌زولرن که از سنه ۱٦٤۸ تا ۱۷۸٦ بلاانقطاع باعزم راسخ و رأی وزین در صدد اجرای این نقشه و انجام این دستور بزرگ برآمدند از قرار ذیلند:

منتخب کبیر فردریك گیوم (۱٦٤۰ - ۱٦۸۸).

فردریك اوّل (۱٦۸۸ - ۱۷۱۳).

فردریك گیوم ملقّب بشاه سلحشور (۱۷۱۳ - ۱۷٤۰).

فردریك دوّم ملقّب بکبیر (۱۷٤۰ - ۱۷۸٦).

منتخب کبیر فردریك گیوم معاصر لوی چهاردهم مؤسّس سلطنت پروس و سزاوار لقب منتخب کبیر است. امیری ساده و بی پیرایه، متجسّس و مایل بکسب دانش. متکبّر و مغرور و درحفظ استقلال خویش بسیار ساعی بود و چون پیش از هر کار خود را موظّف بصیانت استقلال دولت و توسعهٔ مملکت میدانست و همسایگان قوی پنجه داشت ناچار بوسایل مختلف دست میزد وغالباً بغدر و خیانت مجبور میشد. باندك ناملایمی بخشم میآمد لکن چنان‌نبود که زمام اختیار از دستش بدر رود و آرزو را از حیّز امکان تجاوز بدهد و بکاری دست بزند که از قوّه او خارج باشد.

بیست ساله بود که بسلطنت رسید و در چهل و هشت‌سالی که پادشاهی کرد (۱٦٤۰ - ۱٦۸۸) به بسی کارهای مفید دست زد و همواره جنبهٔ نفع و فایده را در کارها منظور داشت ولی مفید ترین و اساسی‌ترین کارهایش دوچیز بود: یکی توحید و دیگر استعمار.

توحید ایالت پروس

فردریك گیوم برای توحید تشکیلات اداری مملکت خود بیست وسه سال با اهالی ایالات زد و خورد کرد (۱۶۶۰–۱۶۸۳). بقوّت عزم ثابت عاقبت همه را مجبور بقبول تشکیلات واحد نمود وبقول خودش با ایالات متفرّقه فهمانید که «همه اعضاء پیکری واحد هستند» وحقّ وصول مالیاتهای درجهٔ اوّل را از آنها سلب کرد. مثلاً مالیات آب جو و مالیات مستقیم که بتناسب جریب از اراضی اخذ میشد. این مالیاتها ابتداء بطور موقّت وبعنوان تأدیهٔ قروض شخصی پادشاه پرداخته میشد. بعدها بعنوان نگاهداری قشون دائمی بمالیات دائمی تبدیل یافتند. این لشکر دائم السّلاح را اهالی دوست نداشتند و آنرا اسباب اجرای مقاصد استبدادی پادشاه بشمار میآوردند. پدر فردریك گیوم ۲۳۰ نفر بیشتر سرباز نداشت. خودش یك لشکر بیست وچهار هزار نفری ترتیب داد، هیچیك از امراءِ مملکت آلمان چنان قشونی نداشتند.

استعمار

فردریك گیوم همّ خویشرا مصروف بعمران نواحی خالی السّکنه کرد وبنحوی که امروز در مستعمرات افریقا یا در ممالك وسیعهٔ امریکای شمالی و جنوبی مثل برزیل و آرژانتین و کانادا معمول است از خارجه مهاجرین بسیار جلب نمود و بوسیله اعطای امتیاز و تفویض اراضی و معافیّت از مالیات وحتّی مساعدهٔ نقدی جمعی کثیر ازخارجه بداخله آورد وایالت براندبورگ را مأمن و ملجاءِ فراریان و مقصّران ممالك همجوار قرارداد.

از هلند واز سایر نقاط آلمان و از فرانسه مردم بآنجا روی نهادند. یکسال قبل از نقض فرمان نانت(۱) (۱۸ اکتبر ۱۶۸۵) و فرمان پوتسدام(۲) (۲۹ اکتبر ۱۶۸۴) اعلانی چاپ کرده درفرانسه منتشر ساخت خطاب به پروتستانها که لوی چهاردهم در صدد آزار و تبعید آنان بود باین مضمون که: منتخب براندبورگ ابواب مملکت خود را گشاده است و خرج سفر مهاجرین را میدهد و تا ده سال آنانرا ازهرعوارضی معاف میکند وخانه وزمین وشغل به آنان عطا مینماید. بزودی

(۱) ـ Nantes (۲) ـ Potsdam



فردریك گیّوم ملقب به منتخِب کبیر

(١٦٤٠-١٦٨٨)

براندبورگ که دارای بیست هزار رعیّت مهاجر شد که ولایت را آباد کردند و در پایتخت برلن تغییرات مهمّه دادند. پنج فوج سرباز باختیار فردریك گذاشتند و اوّلین کارخانه های صنعتی را در پروس دایر کردند. از خیالات فردریك گیوم یکی این بود که درخارج ازقارهٔ اروپا هم مستعمراتی بدست آورد پس ابتدا سعی کرد که دردریای شمال بحریّه ای تشکیل بدهد و برای اکتشافات و تجارت در سواحل گینهٔ افریقا شرکت تجارتی واستعماری تأسیس نمود.

سیاست خارجه و استقلال پروس فردریك گیوم همانقدر که درعمران داخلی مهارت وقوّت عزم بخرج داد درمهام خارجه نیز لیاقت ظاهر ساخته ونتایج معتدبهی تحصیل کرد. چون دراین هنگام دولت سوئد ودولت لهستان باهم جنگ داشتند وقلمرو فردریك گیوم درمیان آن دوخصم واقع بود شیوهٔ دو روئی پیشگرفت و بدون هیچ ندامت وشرمی گاه با شاه سوئد شارل دهم گوستاو و زمانی با پادشاه لهستان ژان کازیمیر(۱) عقد اتّحاد بست ودر ظرف یکسال از دوستی آن بموافقت این منتقل شد (۲۰ نوامبر ۱۶۵۶ - ۶ نوامبر ۱۶۵۷) ومزد حمایت و همدستی خودرا ازاین واز آن گرفت. مثلاً دولت لهستان درمقابل یاریهای فردریك گیوم اورا ازتابعیّت لهستان معاف داشته ریاست وامارت مطلقهٔ اورا بر ایالت پروس رسماً شناخت. پس از آنکه صلح اولیوا(۲) (۱۶۶۰) منعقد شد این استقلال خانوادهٔ هوهن زولّرن هم رسمی شد.

فردریك گیوم ولوی چهاردهم پس از این وقایع منتخب کبیر محض حفظ استقلال خویش بمناسبت اینکه والـی ایالت کلو بود وارد سیاست عمومی اروپای غربی شد وچنان مهارت بخرج داد که با وجود حقارت قلمروش تعادل سیاسی دول معظمه اروپا را درمقابل فرمانروائی مطلق لوی چهاردهم باختیارخود آورد. بمحض اینکه جنگ هلند شروع شد وهلندیها مشغول دفاع گشتند فردریك گیوم اوّل شخصی بودکه بحمایت آنان برخاست وبقدری کوشید که

(۱) - Jean - Casimir (۲) - Oliva

تمام دول اروپا را باستثنای سوئد برضدّ لوی چهاردهم متّحد و متّفق ساخت . در سنهٔ ۱٦۷٤ در هجومی که بایالت آلزاس شد شرکت کرد و در پایان مصاف های مشهور تورن(۱) درتورخیم(۲) مغلوب شد (٥ ژانویه ۱٦۷٥) .

فهربلین(۳)

شش ماه بعد از این واقعه منتخب کبیر متوجّه سوئدی ها شد و در محلّ فهربلین درپنجاه کیلومتری برلن فتحی نمایان کرد (۲۸ ژوئن ۱٦۷٥) . این فتح پروس و شکست سوئد همان نتایج مهمّه را داد که ظفر یافتن لشکر فرانسه بر سپاه اسپانیا در محلّ روکروا(٤) داد و پس از این واقعه تفوّق و برتری آلمان چنان بر سوئد ثابت شد که من بعد هیچوقت معکوس نگردید .

در ظرف دو سال (۱٦۷٦ ـ ۱٦۷۸) ایالت پومرانی متعلّقه بسوئد بدست فردریك گیوم افتاد امّا بعد از صلح نیمگ(٥) لوی چهاردهم محض رعایت دولت سوئد که نسبت باو وفاداری کرده بود فردریك گیوم را مجبور نمود که بموجب معاهدهٔ سن ژرمن اراضی متصرّفه را بدولت سوئد مسترد دارد (۱۰ اوت ۱٦۷۸) . نتیجه‌ای که از این فتوحات برای منتخب کبیر باقی ماند همان عنوان معنوی و شهرت بزرگی بود که درسرتاسر امپراطوری آلمان کسب کرد .

تحصیل سلطنت

نظر باین اقدامات عاقلانه و تدابیر و دوراندیشی که منتخب کبیر نمود پس ازبیست سال در اوایل قرن هیجدهم پسرش فردریك اوّل توانست که دولت پروس را همدوش ممالك معظمه قرار دهد (۱٦۸۸ ـ ۱۷۱۳) یا بنا بر قول فردریك کبیر « پروس را بر تخت شهریاران مستقر سازد . » فردریك اوّل فکری محدود داشت و برخلاف اسلاف نه درجمع مال و نه درتجهیز سپاه کوشش ننمود . عاشق تجمّلات وسرمست ازعجب و پندار بود بمحض وصول بامارت با امپراطور لئوپولد(٦) مشغول مذاکره شد که اجازه بدهد عنوان پادشاهی برخود بگذارد . لکن بااینکه درجنك امپراطور باعثمانیان

---

(۱) ـ Turenne (۲) ـ Turckeim (۳) ـ Fehrbellin (٤) ـ Rocroy
(٥) ـ Nimègue (٦) ـ Léopold

مبالغ هنگفتی تقدیم داشت امپراطور تاسال ۱۷۰۰ عنوان پادشاهی را باو تفویض نکرد . در این تاریخ جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا شروع میشد و امپراطور برای تفوّق یافتن بر رقیب خود لوی چهاردهم بیش ازپیش محتاج به مال و لشکر بود و فردریك اوّل که لشکری جرّار ومالی بسیار ازپدر خود منتخب کبیر ارث برده بود ده هزار سرباز و شش میلیون تالر که معادل شصت میلیون فرانك است بامپراطور لئوپولد تقدیم کرد ودرعوض این مدد معتدبه امپراطور بموجب قرارداد موسوم بتاج (۱۶ نوامبر ۱۷۰۰) بفردریك اجازه داد که خود را پادشاه پروس بخواند .

پس فردریك در ۱۸ ژانویه ۱۷۰۱ در کونیگسبرگ جشنی عظیم ترتیب داد که چندین میلیون بمصرف آن رسید ، لباس ارغوانی مرصّع بالماس پوشیده ودر حالتیکه صدتن پیشخدمت وخدمتکار اطراف او را داشتند تاج سلطنت را بدست خود برسر نهاد . دول معظمه در اوترك این پادشاه جدید را برسمیّت شناخته (۱۷۱۳) بااینکه خاندان هوهن‌زولّرن شهربرلن را که کرسی ایالت براندبورگ محسوب میشد پایتخت قرار دادند مملکت آنانرا دولت پروس میگویند .

شاه سلحشور

فردریك اوّل کمی قبل از ختم قرار داد اوترك (در ۲۷ فوریه ۱۷۱۳) زندگی را وداع گفت و پسر بیست و پنج سالهٔ او فردریك گیوم اوّل بجای او نشست و همانروز اوّل از صد نفر پیشخدمت خاصّ سلطنت نودوشش تن را منفصل نمود ودرجشن تاجگذاری بیش از ۲۵۴۷ تالر قریب سی هزار فرانك خرج نکرد . اسبان سلطنتی و کالسکه‌های تجمّلی واحجار کریمه واشیاءِ مرصعه را بمزایده گذاشت وقسمتی ازظروف زرین وسیمین پدرش را نوب کرده بمصرف ضرب مسکوکات رسانید امّاهنوز دوماه از جلوسش نگذشته دو فوج بمب انداز برلشکر پروس افزود .

فردریك گیوم فرد کامل خانواده هوهن زولّرن و معرّف حقیقی جمیع صفات اعضاءِ آن دودمان است . ذاتاًوطبعاً سرباز بودوهرقدربدیگران سختگیری میکرد

بخود نیز صعوبت میداد بقول خودش میخواست او را فرمانفرمای مطلق بدانند و درمقابل امرش کسی استدلال واحتجاج نکند، میخواست فرمانش چون کوهی آهنین استوار وبی‌تغییر باشد، در کارها طالب فواید عملی وحقایق محسوسه بودودر حفظ مال وصرفه جوئی کارش بخسّت ولئامت میکشید، ازعهدطفولیت حساب پول خود را بدقت هرچه تمامتر نگاهمیداشت و هرچه بدست میآورد بمرابحه میداد وبقول خودش همّش مصروف بودکه بچه تدبیر دیناری بردینارهای خود بیفزاید.

درسالیکه اگوست‌دوستاکس پادشاه لهستان‌ببرلن آمد فردریك‌ازوی‌پذیرائی کرده ودراین باب مینویسد: «چون شاه لهستان از برلن باز گشت امر دادم که کمافی‌السابق نهایت صرفه‌جوئی‌را درمخارج منظوربدارند. مقرر کرده‌ام‌که‌روزی ۹۳ تالر (۳۴۰ فرانك) بیشتر بمصرف نرسانند ونظرم این است که ازاین‌مبلغ‌هم حتّی‌الامکان چیزی بکاهم. وقتیکه علیاحضرت ملکه‌هم اینجا بیایند این مبلغ را به پنجاه وپنج تالر (۲۰۰ فرانك) میرسانیم.»

فردریك رفتار واحوالی شبیه باوساط النّاس وذوقی چون روستائیان داشت. جز کشیدن سیگار تفریحی نمیشناخت، شبها درمحفلی موسوم بمحفل‌تنبا کوحضّار بسلامتی اوچپق‌میکشیدند وحتّی‌المقدور برای صرفه‌جوئی‌درشرب‌آب‌جو امساك میکردند. این‌پادشاه هم‌مثل‌لوی‌چهاردهم نسبت بوظایف سلطنتی‌خویش‌تصوّراتی عالی داشت ومیگفت «خداوند پادشاهان را سلطنت نمیدهد که درتحصیل لذات وقت‌بگذرانند، تفویض‌قدرت‌بآنان‌برای‌تمشیت‌اموراست، پادشاهان‌برای کارکردن خلق میشوند واگرطالبند که شرافتمندانه سلطنت‌برانند بایدشخصاً کارهای‌خود را اداره کنند.» این فکر در دماغ او و جانشینانش راسخ شده بود که «رئیس کل قوی و وزیر مالیه و نخستین خدمتکار پادشاه پروس هستند» بعبارت‌اخری افرادخاندان هوهن زولرن یك سلطان خیالی تصوّر میکردند که بر ملك پروس حکمفرماست وبر خود واجب میدانستند که مانند مطیع ترین خدمتکاران باین سلطان‌خیالی‌خدمت‌کنند، درواقع سلطان‌پروس‌خدمتگزارسلطنت پروس محسوب

هیشد، وزرا ومستشاران درساعت هفت صبح بایستی سر کار حاضر باشند وتاوظیفهٔ خودرا بانجام نمیرسانیدند حقّ خروج ازاداره نداشتند، ازدیر باداره آمدن یازود



فردریك گیوم اوّل ملقّب به شاه سلحشور

(۱۶۸۸ ـ ۱۷٤۰)

رفتن جریمه میشدند، اگر وزیری ازیك جلسه هیئت وزرا غائب میشد شش ماه حقوق اورا توقیف میکردند، و در صورت تکرار از خدمت منفصلش میساختند.

اداره و استعمار

فردریك گیوم نیز مثل اسلاف خود هیچ چیز ازوسایل ترقّی وآبادی پروس را از نظر دور نمیداشت . در طرز تشکیلات مملکتی تغییراتی داد وجمیع شعب را تحت اختیار هیئتی در آورد موسوم به هیئت عالیه مالیه وجنگ وخالصه که خود غالباً ریاست آنرا عهده دار میشد . نواحی کم جمعیّت را بوسیلهٔ جلب مهاجران وفراریان ممالك اطراف آباد کرد . از ایالت سالزبورگ(۱) یکدفعه بیست و پنجهزار مهاجر به پروس کوچ نمود وفردریك این مهاجرت را « نعمت خدائی » نام نهاد . اعلانی بزبان آلمانی وفرانسه چاپ و در اطراف و اکناف اروپا منتشر کرد که هر کس مایل بمهاجرت بخاك پادشاه پروس باشد کرایه و توشهٔ راه او پرداخته میشود و بمحض ورود وجهی بعنوان مساعده و زمین وابزار کار و دواب وبذر کافی مجّاناً باو داده خواهد شد . فردریك گیوم باین تدبیر توانست ۳۳۲ قریه و یازده شهر فقط در پروس آباد کنند و جمعیّت آن ایالت را از ۴۴۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰ برساند . کارخانه ها را توسعه و ترقّی داد خاصه دستگاه های ماهوت بافی که بزودی رفع احتیاج لشکر را از اجناس خارجی کرد و فردریك با کمال تکبّر و افتخار میگفت امروز سپاه ما بماهوت وطنی ملبّس میشود وسالی ۴۴۰۰۰ توپ پارچه هم بخارجه میتوانیم بفروشیم، باین تدابیر عایدات خودرا باضعاف بالابرد ، سالی هفت میلیون ونیم تالر (متجاوز از صد میلیون فرانك) بدست میآورد و بواسطه صرفه جوئی دقیقی که داشت در خزانهٔ قشون نیز همین مقدار ذخیره میکرد .

لشکر پروس

کار عمدهٔ فردریك گیوم ترقّی لشکر بود وبهمین جهت اورا شاه سلحشور لقب داده‌اند . از روزگار کودکی شوق سربازی در او پیدا شده بود و مثل پطر کبیر که در قریهٔ پرِ اُب راجنسکوی فوجی از کودکان را نظام خود ساخت فردریك گیوم هم دسته‌ای از اطفال را فراهم آورد چون بتخت شاهی نشست چنانکه دیدیم هیچ هوس بتجمّلات سلطنتی نداشت مگر یك هوس که در راه آن دوازده میلیون تالر (متجاوز از ۱۲۰ میلیون فرانك)

---

(۱) – salzbourg

بمصرف رسانید و آن عبارت بود از جمع آوردن فوجی مردان قوی بنیه و درشت اندام که فوج قراولان و بمب اندازان او باشند. بعضی از این غولان را با صرف سیصد هزار فرانك بدست آورد.

فردریك گیوم میخواست لشکر را بسیار نیرومند کند چرا که سپاه را اساس هر امنیّت و پایهٔ هر اطمینانی میدانست و در دستوری که راجع بطرز تربیت ولیعهد خود موسوم به فردریك ثانی نوشته است این عبارت دیده میشود: « عشق حقیقی حرفهٔ سربازی را در دل فرزند من جای بدهید و او را معتقد سازید که درعالم هیچ چیز پادشاهان را بافتخار وظفر نایل نمیسازد مگر شمشیر - پادشاهی که این تیغ آبدار را دوست ندارد وافتخار بی نظیررا درسایهٔ شمشیر وبوسیلهٔ شمشیر نجوید حقیرترین و پست ترین مخلوقات روی زمین است، عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد. » چون میخواست که پروس وسعت بیابد روزبروز درتقویت سپاه میکوشید ومیگفت: « باقلم جهان گیری نتوان کرد، پادشاهان فتح ممالك وضبط مسالك باستعانت شمشیر کنند. »

سکنهٔ قلمرو فردریك گیوم بهدومیلیون ونیم میرسید، عدّهٔ قشون که در ۱۷۱۳ ۴۵۰۰۰ نفر بیشتر نبود بهمّت این پادشاه در سنهٔ ۱۷۴۰ بهشتاد و سه هزار بالغ شد درصورتیکه خانوادهٔ سلاطین اطریش باداشتن بیست وچهار میلیون رعیّت صد هزار نفر سرباز نداشتند.

این سپاه جرّار مثل سایر قوای نظامی آن زمان بوسیلهٔ منادیان مخصوص جمع آوری میشد، این منادیان در آلمان وممالك همجوار خاصه ایالات شرقی فرانسه گردش کرده داوطلب میگرفتند یا نظامیان دول دیگر را بفرار ازخدمت وهجرت به پروس وامیداشتند. امّا اخذ نفرات درخارجه گران تمام میشد و گاهی تولید مشکلات سیاسی میکرد. ازاین راه نتیجهٔ کافی بدست نیامد وفقط چهل هزار نفر سرهم رفته داوطلب گرفته شد. پس فردریك گیوم برآن شد که ازخود پروس سرباز بگیرد واین اصل را وضع نمود که « جمیع افراد مملکت موظّف بخدمت درنظام هستند. »

این فرمان درقرن هیجدهم مطلب تازه‌ای بود . امّا امروز اساس تجهیز نظام ملّی وتشکیلات لشکری ما محسوب میشود . لکن درعمل تمام اهل پروس مشمول نظام نمیشدند ، اکثر اهالی بلاد وارباب حرف وصنایع را معاف کردند و تقریباً فقط ازدهقانان سرباز میگرفتند . از لحاظ سربازگیری مملکترا بچندین ناحیه تقسیم نمودند ؛ هرفوجی بیك یاچند ناحیه اختصاص داشت وهرساله بقدرلزوم ازاهل آن نواحی سرباز میگرفتند ، اشخاصی که باین طرز وارد قشون میشدند اصولاً دورهٔ خدمتشان بیست سال بود لکن درعمل بعد ازیکسال خدمت غالب آنانرا مرخصی میدادند و در مقابل افراد داوطلب که هسته و مغز لشکر محسوب میشدند مدّت خدمتشان انتهائی نداشت ، چنانکه در زمان فردریك دوّم افراد پنجاه ساله در لشکر پروس بسیار دیده میشد .

این سپاه نیمه ملّی که افرادش تقریباً ازملّت گرفته میشد درنفس الامر لشکر اشرافی بودچرا که فردریك گیوم جزنجبا واشراف هیچکس را برتبهٔ صاحبمنصبی نمیرسانید . مایل نبود که سربازان عادی هرقدر هم لایق وشجاع باشند از درجهٔ صاحبمنصب جز تجاوز کرده بدرجات عالیه ارتقا بیابند و این ترتیب هنوز هم بدقّت کامل درنظام آلمان محفوظ ومنظور است . فردریك گیوم لازم میدانست که صاحبمنصبان عالم باشند ازاین جهت مدارس چند برای تعلیمات نظامی تأسیس نمود.

بزورتمرین ومشق که هزاران بار تکرار میشد فردریك گیوم سربازان خود را مثل آلات بیروح ومتحرّکین بلااراده کرد تا بحدّی که چندین هزارنفر هنگام مشق چنان باتوافق وانتظام اعمال نظامی رااجرامیکردندکه گوئی نفس واحد هستند. درباب چابکی وچالاکی لشکریان ودقّت آنان درحرکات وسکنات و پر کردن تفنگ وتیراندازی مورّخین راه مبالغه واغراق پیموده‌اند ، آنچه مسلّم است پیش ازآن زمان هیچ سپاهی بآن پایه از حسن انتظام نرسیده بود وپیشرفت پروس در جنگهای اواسط قرن هیجدهم بیشترمبتنی براین کار آزمودگی وپختگی نظامیان بود و دول اروپا طرز تعلیم وتربیت لشکر پروس را در نظام خود تقلید کردند .

فردریك گیّوم اوّل

و

سیاست خارجی

فردریك گیوم سپاهی را کـه با آن عشق مفرط درمدّت سی سال سلطنت خود تدارك دیده بود داخل هیچ نوع جنگ سختی نکرد و آنرا ازاتلاف قوی محفوظ داشت. مثلاً اگر با دولت سوئد وارد جنگ شد ازآن‌جهت بود که لشکرسوئد در میدان پولتاوا (روسیه) مضمحل شده وشارل دوازدهم در عثمانی متواری بود وفردریك گیوم مانعی برای حمله به ایالت پومرانی نمیدید پس قلعه استرالسوند را (در دسامبر ۱۷۱۵) محاصره و فتح کرد و بموجب عهدنامهٔ استکهلم در سنهٔ ۱۷۲۰ بطور قطع مالك آن شد. در حقیقت این‌لشکر کشی را از آن جهت کرد که خطری تصوّرنمیشد و ازاین‌رو درحقّ او گفته‌اند که «تصوّرجنگ را دوست میداشت لکن از حقیقت آن گریزان و محترز بود.» همّ خود را فقط مصروف تدارك سپاه و فراهم‌آوردن وسایل نیرومندی پروس کرد واستعمال آن وسایل را بفرزند خود فردریك ثانی واگذاشت.

باوجود این کار فردریك گیوم خالی ازاهمیّت نبود وفردریك ثانی درحقّ پدر خود از روی انصاف چنین میگفت: «آن پادشاه کارهای بزرگ کرد تاآب وخاك پروس را بقائی هست آثار تدابیر حسنهٔ او برملّت پروس باقی خواهد ماند».

عهد جوانی

فردریك ثانی

فردریك ثانی معاصرلوی پانزدهم ولوی شانزدهم چهل‌وشش سال پادشاهی راند (۱۷۴۰-۱۷۸۶) وی از مردانی است که صفحهٔ اروپا را تغییر داده ودولت کوچك پروس را بسلطنتی عظیم مبدّل ساخته است.

فردریك ثانی ایّام کودکی را درسختی گذرانید زیرا که خلق و ذوق وطرز فکر وجنس خیالات او موافق میل پدرش نبود. فردریك گیوم نمیخواست کـه پسرش بهرچه او مایل نیست متمایل باشد و از هرچه او میخواهد بگریزد. آن پادشاه سلحشور ازلطایف و ظرایف متنفّر وازعلوم وفنون بی‌بهره وگریزان‌بود، جز بحسن ترتیب امور و انشاء ساده اداری بچیزی توجّه نداشت، فلسفه را حقیر

میشمرد و جزءِ « بادهوا » میدانست. امّا هیچ چیز برای ولیعهد مطبوع تر از شعر وفلسفه نبود وازهمان روزگار کودکی باوجود منع وتهدید پدرشبهادرنهان کتاب میخواند ونورچراغ رادرزیر روپوش بخاری مستورمیداشت، ولیعهدبیشتر بکتب فرانسه مایل بود یکی بواسطه ذوق فطری، دیگر بسبب آنکه دایه اش مادموازل راکول (۱) ولله اش دوهان دوژان دون(۲) پسر یکی ازمنشیان تورن هردوفرانسوی بودند. فردریك دوّم از استعمال دود و مهمانیهای مفصّل و مجالس شرب و بزم وشکار تنفّر داشت، خسیس وصرفه جو نبود وعشقی مفرط بامور نظامی نداشت ومعلوم است که هریك ازاین اخلاق وافعال درچشم پدرش خطائی منکر و جرمی عظیم مینمود وپسررا از روی تحقیر وتوهین «مارکی کوچك» یعنی آقازاده خطاب میکرد و میگفت توکارهای مرا بر باد خرابی خواهی داد و محض اینکه عادات واخلاق فرانسویان راترك کند پسررا درملاءِ عام بامشت وعصا کتك میزد و گاهی اورا بزمین افکنده ومجبور ببوسیدن پای خود میکرد.

این رفتارخیلی بر ولیعهد گران آمد، درسنّ ۱۸ سالگی عازم فرار بانگلستان شد وبا یکی ازدوستانش که صاحبمنصب ژاندارمهای گارد وپسر یکی ازسرداران کهنسال فردریك گیوم بود و کات نام داشت رخت سفر بر بست (اوت ۱۷۳۰). امّا هردو گرفتار وبعنوان فراری قشون بمحکمهٔ نظامی جلب شدند. محکمه ازدادن رأی مضایقه و ازخود سلب صلاحیّت نمود، پس شاه شخصاً مبادرت بصدور حکم کرد و پسر را ازخدمات نظامی خارج و درقلعهٔ کوسترین(۳) محبوس نمود. در موضوع کات محکمه حکم بحبس ابدی داد امّا پادشاه حکم محکمه را باعدام مبدّل ساخت، فرمان داد محکوم را بپای قلعهٔ کوسترین برده پیش چشم ولیعهد سر بریدند (نوامبر ۱۷۳۶).

تربیت ولیعهد چندی بعد حبس قلعه را مبدّل بتوقیف درشهر نمود ویکسال تقریباً ولیعهد را بشغل مستشار خالصه منصوب کرد. دراین

(۱) ـ Rocoul (۲) ـ Duhan de Jandun (۳) ـ Custrin

مدّت ولیعهد یکی از اعضاء مالیّه و سرپرست املاك پدری بود. صورت محاسبات را نزد او میآوردند واو تفتیش ورسیدگی میکرد و ترتیب زراعت مزارع را کاملاً میآموخت وعملاً ازرشتههای مختلف امور ملکی پروس استحضار یافت. پس از آن مجدّداً وی را بادرجهٔ سرهنگی واردقشون کردند وریاست فوج ساخلوی نیوروپین(۱) را که از بلاد صغیرهٔ ایالت براندبورگ است بوی سپردند. فردریك دوّم در این محل چون رئیس یکدسته ازنظامیان بود ازجزئیّات امورلشکری وقوف یافت و بحقایق امور مطلع شد. پدرش میگفت قصدم این است که بدانی: «کفش نظامیان چطور است و در خارج چقدر دوام دارد.» فردریك شخصاً در اخذ نفرات و توزیع اسلحه و مهمّات وتقسیم غذای افراد و مشق وتعلیم و سان قشون حضور داشت. یکی ازعلل خفیّه لیاقت فردریك همین تربیت عملی بود برخلاف ولیعهدهای فرانسه که در کنج خانه تعلیمات میگرفتند. بعداز آنکه کاملاً لیاقت خود را نشان داد وبکمال رسید پدر اورا اجازه داد که چندی بمیل خودزندگی کند و او هم دور ازشهر برلن ودور ازپدر قلعهٔ رینس برگ(۲) را مقام خویش قرار داد.

ایّام توقّف ولیعهد در رینس برگ

فردریك دراین محل درضمن رسیدگی بامورفوج خود که نمونهٔ عالی افواج پروس محسوب میشد ودر عین مراقبت بکار املاك خالصه و رسیدگی باجاره و استجاره مزارع قوای جوانی و سنّ بیست وسه سالگی خویش را وقف آموختن علوم وفنون وحکمت و ادب کرد «بیش از یکنفر راهب» کتاب میخواند و ازاین وقت با مطالب معقول خو گرفت چنانکه بعدها درعین جنگ ولشکرکشی هم روزی یکی دوساعت وقت خودرا صرف مذاکرات ادبی و محاورات فلسفی میکرد و بصدای بلند تئاترهای کرنی(۳) و راسین(٤) شعرای فرانسه را که محبوب او بودند میخواند و تفسیر و تأویل مینمود ولغت فرانسه را هم مثل زبان مادری آموخت وازآن پس چون بپادشاهی رسید غالباً بآن زبان صحبت میکرد و گاهی احکامی

(۱) - Neu - Ruppin (۲) - Reinsberg (۳) - Corneille (٤) - Racine

هم بفرانسه صادر مینمود . شعر میساخت ، نی میزد و قطعات موسیقی ترکیب میکرد با ولتر مرتباً مکاتبه داشت ولی در عین جستجوی لذات و خوشگذرانی بفکر فایدهٔ مملکت بود ، یکشاهی خرج تجملات نمیکرد و دیناری به بهای تابلو نقاشی و مجسمه نمیداد ، حتی وقتی شروع به بنای پوتسدام وقلعهٔ سان سوسی(۱) نمود که مبلغ وجوه پس انداز خودش کفایت آن مصارف را میکرد ، آنگاه محض افزایش جلال و شکوه مملکت دست بساختمان آن عمارت زد . تفرج و تفریح در عمارت رینس برگ او را از توجه بامور سیاسی باز نمیداشت ، بدقت تمام احوال مللرا مطالعه مینمود واز منابع ثروت ومراکز قوای آنان استخبار میکرد واز نقشه‌های مخفی دول استکشاف مینمود ، بقوهٔ توجه و تفکر در این قبیل امور خودرا حاضر میساخت تا چون پدرش چشم بهم گذارد و سلطنت باو برسد عاری و بیگانه از عمل نباشد .

سلطنت فردریك دوم

واقعه‌ای که ولیعهد انتظار داشت واقع شد وپدرش در سی و یکم ماه مه ۱۷۴۰ مملکترا باو گذاشت و رفت . سه هفته بعد فردریك دوم در کاغذی که به ولتر نوشته چنین مینگارد: « من از یکطرف ۱۶ « گروهان » و ۶ اسکادرون سوار و یك اسکادرون گارد بقوای خود افزوده‌ام و از طرف دیگر شالودهٔ آکادمی جدیدرا ریخته‌ام . » تمام شخصیت فردریك از این دو کار او معلوم میشود .

در این وقت ۲۸ سال داشت ، فکرش در روشنی و طلاقت نظیر فرانسویان بود و مسیو لاویس در حق او گفته است : « هیچ فرانسوی ساکن در مملکت فرانسه هم باندازهٔ او دارای روح فرانسوی و صاحب ذوق در ادبیات قدیمهٔ فرانسه نبوده است . » قوای دماغ او برسرعت تصور و تصمیم و عمل بی‌نظیر بود ودرغالب مباحث نیشی و کنایه‌ای بکار میبرد ، ابداً وفا ومهر وعاطفه‌را نمیشناخت ، هیچوقت در مسائل سیاسی تصور عزت نفس و منع وجدانی ومقتضای شرافتمندی‌رابخاطر

(۱) - Sans - Souci

خطور نمیداد، تاپای نفعش درمیان بود بعهد خود وفامیکرد وچون کار اندکی از سود اومنحرف میشد پیمانرا میشکست. فردریك دوّم تابع این عقیدهٔ خلاف اخلاق



فردریك دوّم ملقّب به کبیر درسن ۲۸ سالگی
(۱۷۱۲ـ۱۷۸۶)

بود که ظفر وغلبه حق شکنی وظلم را پامال ومحومیسازد ومیگفت: «درمسائل ملك و ملّت شخص باید هر وقت فرصت مییابد بهره بردارد، فقط وقتی مردم اورا مقصّر وخطاکار خواهندگفت که مجبورشود هرچه گرفته است مسترد بدارد.»

فردریك محیل و دسیسه کار بود، در تحریك حسد و رقابت و بسط دایرهٔ سوءِ ظن وعدم اعتماد دستی قوی داشت، بمناسبت جلوس خود سفیری بانگلستان وسفیری‌بفرانسه فرستاد، نخستین‌موسوم به تروچس (۱) و دوّم موسوم به سرهنگ کاماس (۲) بود. در دستوری که بسفیر انگلیس نوشت این عبارت دیده میشد:

«هروقت بمردم فرانسه میرسی نسبت بانگلیسها خیلی‌اظهار دوستی بکن اگرچه عدّهٔ فرانسویان بسیارقلیل‌هم باشد، مخصوصاً اعزام سرهنگ کاماس‌را خیلی‌اهمیّت بده و از روی حسد و رقابت بگوکه سرهنگ مزبور طرف توجّه ومحل اطمینان پادشاه است ومأموریتش بفرانسه بسیار اهمیّت دارد.»

و همچنین بسفیر فرانسه دستور میداد که «چون بفرانسه رسیدی بکاردینال فلوری احترام کامل بجا بیاور، اگر تعارف و الفاظ میان تهی بخرج تو دادند تو نیز مقابله بمثل بکن واگر دم از راستی زدند دم ازصداقت بزن، مخصوصاً آتش رقابت میان فرانسه وانگلیس را دامن زده وتحریك کن.»

پیشهٔ سلطنت

فردریك دوّم هم باندازهٔ پدرش مقتصد و صرفه‌جو شد وحتّی دراواخر عمر کار حرص‌اوبدنائت ولئامت‌کشید. خزانهٔ دولت را بمنزلهٔ تابوت‌العهد بنی‌اسرائیل محسوب میداشت که «لایمسّهُ الّاالمطهرون.»

خزانهٔ شخصی خود را گنجی میدانست که هیچوقت نبایستی دیناری از آن خرج شود مگر «محض دفاع مملکت و رفع آلام ملّت». فردریك دوّم هم مثل پدرش خودرا خدمتگزار پادشاه ذهنی وخیالی‌پروس معرّفی‌میکرد ومیگفت «من اوّلین خادم رعیّت خود هستم.»

این شهریار بسیار کارمیکرد، فصل تابستان ساعت سه بعدازنصف شب وفصل زمستان ساعت‌چهار برمیخاست ومراسلات چاپاری را شخصاً بازمیکردومیخواند و چهار نفر منشی را که در پر کاری مثل سیاهان افریقا بودند برای صدور جواب خسته و درمانده میکرد. چون هر چیز را خود رسیدگی مینمود و در هر کاری

---

(۱) - Truchess (۲) - Camas

شخصاً تصمیم میگرفت اورا «وزیر واحد ووزیر عام» مملکت گفته اند. یکروز هم در مدّت عمر از این پر کاری و کوشش خسته نشد، این طرز تمرکز امور در دست شخص واحد وفلج کردن سایر مراکز مهمّات نتایج بسیار بد عاید مملکت پروس ساخت، تادستی قوی چون دست فردریك چرخ کارهارا میگردانید همه‌چیز منظّم بود، لکن بمحض رفتن اوچرخ از کار بازماند وفنرها گسیخته شد بطوری که بیست سال‌بعداز وفات فردریك دوّم دولت پروس‌بیك ضربت ناپلئون درمحل ینا(۱) مضمحل گردید (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶).

کشور گیری

فردریك دوّم با گرفتن ایالت سیلزی از دولت اطریش و تجزیهٔ پروس لهستان از دولت لهستان مملکت‌خود را وسعت کافی بخشید.

مناقشات مربوطه بالحاق ایالت سیلزی در بیست و سه سال اوّل سلطنت فردریك دوام داشت وموجب سه‌جنگ شد که موسوم بجنگهای سیلزی هستند (۱۷۴۰-۱۷۶۳). دو جنگ اوّل مصادف با منازعات بر سر وراثت تاج و تخت اطریش وسوّم معروف بجنگ هفت‌ساله بود. دراین‌زدوخورد اخیر دولت پروس با ممالك متّحدهٔ اروپا (اطریش، فرانسه و روسیه) مواجه شد و اگرچه فاتح بیرون آمد لکن قوایش ضعیف و توانائیش مبدّل بناتوانی گردید.(۲)

امّا تصرّف پروس لهستان تا این درجه موجب دردسر برای فردریك نشد، مدّتی مدید بمذاکرات سیاسی و ارسال رسل صرف شد و جنگی اتّفاق نیفتاد، الحاق‌این‌ایالت چون اسباب اتّصال براندبورگ به‌پروس‌شد در واقع آمال‌خانوادهٔ هوهن زولرن راکه عبارت بود از توحید قلمرو خویش بانجام رسانید.

امور داخله

بیست‌وسه سال‌آخرعهدفردریك‌دوّم بجبران خسارات جنگ هفت ساله و آبادی و استخراج منابع ثروت داخلهٔ مملکت گذشت. ابتدا فردریك دوّم خزانهٔ خالی قشون را معمور ساخت وقورخانه‌ها و

---

(۱) - Iéna

(۲) - برای اطلاع ازتفصیل این جنگها بفصل ششم این کتاب رجوع‌شود

انبارهای جدید برای مهمّات جنگی تهیّه دید آنگاه بتبعیّت اجداد خود شروع باستعمار کرد. دومأمور دائمی درشهرهامبورگ وفرانکفورت قرارداد که کارشان جلب مهاجرین بود وباین ترتیب سیصدهزار مهاجر بداخلهٔ مملکت آورد و نهصد قریه آباد کرد. فقط در ایالت سیلزی که در جنگ هفت ساله خرابی بسیار دیده بود شصت‌هزارنفرجای داد ومالکین‌معتبررا مجبور نمود که دراراضی خودهریك قریه‌ای بسازند. گاهی کار استعمار و جلب مهاجرین بغارت و ترکتاز منجر میشد، مثلاً در ابتدای سال ۱۷۷۱ که قشون پروس قسمتی از اراضی لهستان را بتصرّف درآورد فردریك فرمان‌داد که هفت هزار دختر از لهستان گرفته بایالت پومرانی برده وآنجا بشوهر بدهند. اولیای‌دختران مجبور بودند برسم‌جهیزیك گاو ودوخوك ویك تختخواب وسه دوکا (مسکوك طلا) بصبیّه خود بدهند.

فردریك سعی بلیغ داشت که جنس مزروعات را خوب کند و تا ممکن است باراضی زراعتی‌بیفزاید، ازاین‌جهت‌باطلاقهای وسیعی‌را خشك کرد وقریب پانصد کیلومترمربّع براراضی قابل زرع افزود. صنایع را هم ترویج مینمود و بوسیلهٔ ازدیاد ثروت ملّی عواید دولتی‌را هم تکثیر میبخشید. همچنین فردریك جدّ وافی درتعلیم وتربیت ملّت‌بخرج میداد و این کار او درآن‌عهد کمترنظیرداشت. مدارس بسیار باز کرد واگرچه کاملاً‌عملی‌نشد تعلیمات را اجباری‌نمود. ژزویت‌هائیکه از ممالك مغربی اروپا نفی‌بلد میشدند به‌پروس پناه‌آورده در مدارس‌بتعلیم مشغول میگشتند. فردریك محض‌تکمیل‌وحدت ایالات خود مقرّر داشت که‌قوانین‌مختلفه ومختصهٔ محلّی را منسوخ داشته وقانون واحد بجای آنها وضع ومجری نمایند.

اگر بدقّت دراعمال‌این‌پادشاه حکیم بنگریم می‌بینیم‌که اصلاح‌اساسی‌نکرده وتغییری‌عمیق دراوضاع اجتماعی سابق نداده است. ترتیب طبقات ممتازه واصناف مختلفه را کمافی‌السّابق محفوظ داشت بقسمی که هیچکس ازطبقهٔ‌خودنمیتوانست تجاوز کند. رعیّت بطبقهٔ (بورژوا) کسبه وتوانگران شهری نمیرسید وآنان هم برتبهٔ نجبا نایل نمیشدند. در واقع پروس مثل قرون وسطی بحال خان خانی باقی

ماند و مهمترین طبقات اهالی آن نجبا یا یونکرس بودند و اراضی واملاك مملکت بشاه و دولت و این طبقه تعلق داشت . تمام صاحبمنصبان وعمّال درجه اوّل کما کان از این طبقه استخدام میشدند و سایر مردم (تودهٔ رعایا) که اکثریت هم داشتند در حال عبودیّت و رقیّت ماندند کارشان بیگار وسخره بود وبا مزارع بمعرض بیع و شری درآمده و اباً عن جدٍ توقف در قرای معیّنه بآنها ارث میرسید هیچوقت حقّ تبدیل مکان و مهاجرت نداشتند مگر باجازه مالك که اختیار تغییر محل ونفی و مصادره با او بود . امّا طبقهٔ بورژوا که کسبه و توانگران مقیم شهرباشنددرهیچ یك از نقاط مملکت حتّی در ولایات مشرقی هم اهمیّت سیاسی و اجتماعی نداشتند زیرا که مملکت اساساً فلاحتی بود .

نتایج سلطنت فردریك

از زحمات فوق العادهٔ فردریك دوّم درمدّت چهل و شش سال سلطنت او نتایج ذیل بدست آمد : جمعیّت مملکت سه برابر و وسعت خاك دو برابر شد ' در سال ۱۷۴۰ که فردریك دوّم بتخت نشست مساحت مملکت ۱۲۰،۰۰۰ کیلو متر مربّع بود و در سال وفاتش (۱۷اوت ۱۷۸۶) بدویست هزار بالغ شد . همچنین عدد سکنه از دومیلیون و نیم بسه میلیون رسید . لشکر از هشتاد هزار بصد و شصت هزار نفر بالا رفت وچون جنود متّحدهٔ ممالك اطریش و فرانسه وروسیّه را درهم شکست نخستین مقام اهمیّت را در اروپا احراز نمود . در خزانهٔ قشون ۵۵ میلیون تالرذخیره شد که بحساب امروز ۱۷۰۰ میلیون فرانك میشود . در موقع تنظیم مسائل بین المللی شاه پروس را در ردیف سلاطین فرانسه و انگلستان و اطریش و روسیه قرار میدادند . عجب این است که چنین ترقّی وافزایش قدرتی درکمتر ازنیم قرن حاصل شدپس رعایای فردریك حق داشتند که او را فردریك بیهمال نام بدهند .

فصل پنجم

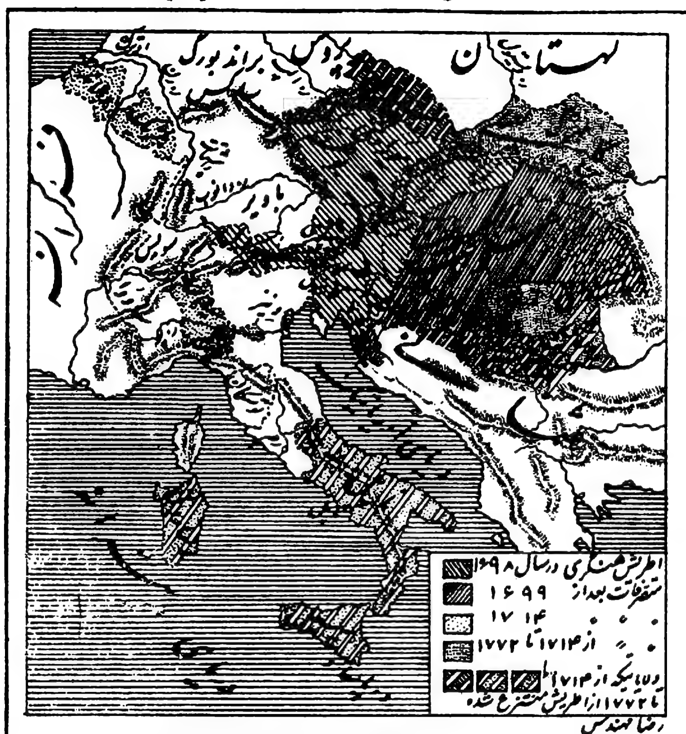
دولت اطریش در قرن هیجدهم
وصیت و فرمان پرا گماتیك . ماری ترز
اصلاحات ژوزف دوم

در قرن هیجدهم عادت بر آن جاری شد که مجموع ایالات و ممالك متعلّقه بخانوادهٔ هابسبورك را دولت اطریش بگویند در صورتیکه اطریش یکی از جمله ممالك کثیره‌ای بود که این خانواده بر آن فرمانروائی داشتند . دولت اطریش در آغاز قرن هیجدهم هنگام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا وسعت فوق‌العاده یافت لکن در اواسط همین قرن بنا بر منافشاتی که راجع بوراثت سلطنت اطریش فیمابین دول معظمه برخاست این مملکت میدان تاخت و تاز دول و مرکز سیاست اروپا گردید . در سنوات (۱۷۴۱ ــ ۱۷۴۸) پروس و فرانسه و اسپانیا و امراءِ آلمان برای اضمحلال اطریش متّحد شدند و اگر ثبات قدم و نیروی ارادهٔ ماری ترز نمی‌بود اطریش بکلّی تجزیه میشد . امّا فقط ایالت سیلزی را از دست داد و در جنگ هفت ساله کوششهائی که برای استرداد آن کرد مفید واقع نگردید (۱۷۵۶ـ۱۷۶۳) در سال (۱۷۷۲) دولت اطریش قسمتی از مملکت لهستان را ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخته فقدان ایالت سیلزی را جبران نمود .

پس از ختم آن جنگهای طولانی دو نفر از پادشاهان اطریش یکی ملکه ماری ترز و دیگر ژوزف دوّم (۱۷۸۰ ــ ۱۷۹۰) دست بآبادی و اصلاح مملکت خویش نهادند و همانطور که خانوادهٔ هوهن زولّرن در پروس موفّق باصلاحاتی شده بودند اینان نیز در کارهای خویش کامیاب گشتند . مقصود عمدهٔ سلاطین اطریش هم مثل پادشاهان پروس ایجاد تشکیلات واحده و مزج ایالات مختلف و متشتّت بیك مملکت متّحد بود و این خیال را صد و پنجاه سال قبل هنگام جنگهای سی ساله فردیناند دوّم نیز در مخیّله خطور میداد .

قلمرو دولت اطریش

در آغاز قرن هیجدهم دولت اطریش مرکب بود اوّلاً از ایالات موروثه یعنی ایالت اطریش و دوک نشینهای استی ری (۱) و کارنتی (۲) و کارنیول (۳) و کنت نشین تیرول (٤). ثانیاً مملکت



دولت اطریش در قرن هیجدهم

بوهم (٥) ومملکت هنگری (٦) . در آخر قرن هفدهم بموجب عهدنامه کارلوتسی (۷) (۱٦۹۹) مقداری از اراضی عثمانی هم باین مملکت اخیر الحاق شده بود .

(۱) ـ Styrie (۲) ـ Carinthie (۳) ـ Carniole (٤) ـ Tyrol (٥) ـ Bohême
(٦) ـ Hongrie (۷) ـ Carlovtsi

همچنین ولایت میلان و ایالت ناپل و ساردنی در ایطالیا وهلاند هم بموجب عهدنامهٔ اوترك و راشتات جزء قلمرو اطریش محسوب میشد و در واقع سهمی بود که از حقّ وراثت سلطنت اسپانیا باطریش رسید.

در عهد شارل ششم این تقسیمات اراضی کراراً تغییر یافت (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۴۰). خانوادهٔ اطریش در سنهٔ ۱۷۲۰ بموجب قرار داد مادرید برای ختم مناقشات جدیده که با دولت اسپانیا پیش آمد (۱۷۱۷ ـ ۱۷۲۰) ساردنی را در ایطالیا با سیسیل معاوضه کرد. سپس نظر بدخالتی که اطریش در نزاع وراثت تاج و تخت لهستان کرد بموجب عهدنامهٔ وین (۱۷۳۵) سیسیل و ناپل را از دست داد امّا در مقابل دوك نشین پارم(۱) را در جوار میلان ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخت.

اطریش در جنگ جدیدی که باعثمانیان کرد (۱۷۱۵ ـ ۱۷۱۸) پس از فتح پرنس اوژن (۲) در ظاهر شهر بلگراد (۱۶ او ۱۷۱۷) بنابرمقررات عهد نامهٔ پوجاروات (۳) مجبور شد که ولایت سرحدّی تمسوار (٤) را که جزءِ مملکت هنگری است به عثمانیان واگذارد.

عهدنامه‌ای که حدود قطعی متصرّفات عثمانی را ساحل جنوبی رود دانوب قرار داد قسمتی از ایالت والاشی(۵) تا حدود آلوتا(٦) و ساحل یمین دانوب را ازاونا (۷) تا تیموك(۸) بعبارت اخری قسمتی از بوسنی(۹) و بلگراد و تقریباً تمام صربستان کنونی را بدولت اطریش ملحق ساخت.

امّا در نتیجهٔ جنگ دیگر که باعثمانیان پیش آمد (۱۷۳۷ـ۱۷۳۹) بموجب عهد نامهٔ بلگراد (۱۷۳۹) این قسمت اخیر از اراضی ملحقه از تصرّف دولت اطریش خارج شد.

خصایص دولت اطریش

پس از این تغییرات، مملکت اطریش دارای ۲٤ میلیون جمعیّت وششصد هزار کیلومتر مربع مساحت شد در آن زمان جمعیّت فرانسه از نوزده میلیون تجاوز نمیکرد امّا چنانکه دیدیم

---

(۱)_Parme (۲)_prince Eugène (۳)_ Pojarevats (٤)_ Temesvar
(۵)_Valachie (٦)_Aluta (۷)_Una (۸)_ Timok (۹)_ Bosnie

امتیاز عمدهٔ دولت اطریش فقدان کامل وحدت بود. قطعات قلمرو اطریش درسر تاسر اروپا پراکنده بود از پادو کاله(۱) تا ابتدای دشت روسیه و از دشت آلمان شمالی تا ولایت پو(۲) در ایطالیا. حتّی بعضی از قطعاتش مثل هلاند و میلان درمیان ممالك خارجه جای داشت. ناپل(۳) با سایر قسمت های مملکت اطریش جز از طریق بحری ارتباط مستقیم نمی یافت. سکنهٔ امپراطوری اطریش دارای السنهٔ مختلفه و نژادهای متباین بودند مانند فرانسوی و فلامان و ایطالیائی و آلمانی و چك و مجارستانی و صربی و رومانی وغیره. در واقع دولت اطریش بسبب ترکّب از اینهمه نژادهای مختلف نمونه کوچکی از تمام قارّهٔ اروپا محسوب میشد.

هریك از این قطعات پایتخت خاص و دولت و مجلس مخصوص داشتند، امپراطور کاملاً محتاج مساعدت مجالس مختلفه ایالات بود چه در تجهیز سپاه و چه در وضع مالیات و چه دراجرای قوانین. مملکت بوهم وهنگری تشکیلات مستقلّی داشتند مثلاً درهنگری دومجلس بود: مجلس بزرگان ومجلس نجبا(٤) دولت اجباراً بایستی نمایندگان این مجالس را سالی یکبار انتخاب کند و حتّی گاهی دفعتاً هم مجلس بطورفوق‌العاده تأسیس میبافت. مادهٔ ۳۱ ازفرمان زرّین مخصوصاً باهل هنگری حق میداد که اگر امپراطور برخلاف قوانین موضوعه رفتاری بکند قیام مسلّح نمایند.

ایالات وقطعات دولت اطریش هیچ مابه‌الاشتراکی نداشتند جز وحدت امپراطور که صاحب تاج و تخت چندین مملکت بود. ولی در حقیقت همانطور که قطعات خاك پراکنده ومختلف بود فرمانفرمای واحدی درسرتاسر اطریش دیده نمیشد، هرولایتی فرماندهی داشت. درواقع مملکت اطریش مرکب میشد از قطعات پراکنده‌ای که یك هیئت مرکزی مرکب از شاهزادگان وسلاطین بر آن فرمانروائی داشت. امپراطور علاوه بر تاج سلطنت ممالك سابق‌الذّکر افسر شاهنشاهی آلمان را نیز دارا بود و این افسر را در مدّت سه قرن انتخاب کنندگان ایالات آلمان مرتّباً بافراد خانواده هابسبورگ تقدیم میکردند. بعبارت اخری بنا بر انتخاب امراء منتخب

---

(۱) ـ Pas de Calais (۲) ـ Pô (۳) ـ Naples (٤) ـ Nonces

آلمان از تاریخ (۱۴۳۸) ببعد یکی از اعضاءِ خانواده هابسبورگ عنوان شاهنشاهی آلمان را مییافت .

سرحدّات قلمرو اطریش بدولت عثمانی و لهستان وپروس و ساکس و باویر و سویس و فرانسه و هلاند و دوک‌نشین ساووا(۱) وجمهوری ونیز میپیوست و نظر بکثرت همسایه اطریش دوچار مناقشات کثیره بود . پس بحکم احتیاط خانواده سلطنتی هابسبورگ دو منظوررا تعقیب میکردند : یکی تشکیل لشکر نیرومند ودیگر توحید وتنسیق اجزاءِ پراکنده مملکت . امّا لشکر را دونفرازامپراطوران موسوم به لئوپلد و ژوزف اوّل بکمك پرنس اوژن شروع بتجهیز کردند . در ۱۷۱۵ عدد سپاهیان به دویست هزار رسید که از آن جمله نود هزار پیاده بودند . امّا درباب توحید تشکیلات ممالك بنا گذاشتند که درشهروین نمونه‌ای ازادارات مرکزی که میان جمیع ممالك امپراطوری مشترك باشد تشکیل بدهند پس یك مجمع عالی جنگی برای امورحربیّه ویك دیوان برای انجام مسائل‌مالی ویك انجمن برای مهام خارجه‌تأسیس کردند . این تشکیلات درحین‌عمل‌چندان‌عمومیّت‌ونفاذحکمی نداشتند بلکه‌بمنزلهٔبذری بودندکه بایستی‌تدریجاً آبیاری شده‌وروبکمال‌بگذارند.

شارل ششم

امّا شارل ششم باین امر توجّهی نکرد، این امپراطور درموقع جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا بتأیید دول اروپا با فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا مقابله کرد و بعد از آنکه ژوزف اوّل (آوریل ۱۷۱۱) وفات یافت ریاست خانوادهٔ اطریش با او شد . شارل ششم شاهزادهٔ کم خرد و صاحب خیالات واهیه بود ، چون میل داشت بپادشاهی اسپانیا برسد درعالم خیال وآرزو گمان میکرد که بمقصود رسیده و برتخت اسپانیا واقعاً جای دارد و بنابراین در دربارخود هیئتی بنام شورای اسپانیا تشکیل داده بود . مردی لجوج وبی‌اراده بود مثلاً امضای یك عهد نامه را چهار ماه بتأخیر میافکند وابن مدّت ورقه عهد نامه را روی میزخود نهاده مردّد بود که امضا کند یامسترد دارد . تمام حواسش متوجّه تربیت وپرورش دخترش ماری‌ترزبود، شغل شاغل وجنون دائم او که محورسیاست

---

(۱) ـ Savoie

داخلی وخارجی اومحسوب میشد عبارت بود ازفراهم آوردن وسایل جانشین کردن ماری ترزو یافتن طریقی برای شکستن سوگند خود ونقض وصایای سلاطین سلف.

تفصیل آنکه در اطریش قانونی اساسی که بموجب آن بطور حتم ترتیب توارث تاج وتخت وولایت عهد معیّن شده باشد وجود نداشت. هریك ازسلاطین اطریش مختار بودند که بنا بر مقتضیات وقت ورعایت صرفه خانوادگی ترتیب خاصّی در تعیین و اختیار جانشین خود بدهند مگر اینکه قبلاً بموجب قوانین و فرامین یا تعهّدات دیگری این حق را از او سلب کرده باشند. مثلاً امپراطور لئوپلد که میخواست سلطنت باولاد ذکوراو برسد درسال ۱۷۰۳ وصیّتنامه‌ای نوشته وپسران خود ژوزف و شارل را باحترام و رعایت آن سوگند داد. مقرّر آنکه پس از او سلطنت به ژوزف برسد و اگر از او پسری بوجود نیاید پادشاهی ببرادرش شارل منتقل گردد و در صورتیکه شارل هم پسری نداشته باشد امپراطوری بدختران ژوزف برسد برحسب ارشدیّت وبرفرض که ازژوزف دختری بجای نماند سلطنت بدختر شارل داده شود. بنا براین وصیّت در سال ۱۷۱۱ چون ژوزف اوّل بدرود زندگانی گفت شارل امپراطورشد ودختران ژوزف اوّل محروم ماندند وازاینقرار شارل هم بنوبهٔ خود بایستی این مقرّرات را محترم شمرده پادشاهی را پس ازخود بدختران ژوزف برساند.

وصیّت شارل ششم

درسال ۱۷۱۳ شارل ششم سوگند خود را نقض کرد وفرمانی صادرنمود موسوم به‌پراگماتیك سانکسیون(۱) که برخلاف وصیّتنامهٔ پدرش حقّ وراثت برادر زادگان خود (دختران ژوزف) را سلب کرده و تقدّم را بدختر خود میداد.

شارل ششم جمیع قوای خویشرا صرف کرد که این‌وصیّت بعد ازوفاتش محترم شمرده شود. نخست برادرزادگان را سوگند داد که آنحکم «لایتغیّر» را اطاعت کنندوچون دختر بزرگ ژوزف را به اگوست دوساکس پسرپادشاه لهستان شوهر

(۱) ـ Pragmatique Sanction

داد ودختر دوّم را بعقد شارل آلبر(۱) پسر انتخاب کنندهٔ باویر(۲) درآورد شوهران آنها را هم قسم داد که مطیع وصیّت مزبور باشند.

شارل ششم باینطریق فرمان پراگماتیك را دستورالعمل خانوادگی ساخت و برآن شد که آنرا قانون اساسی مملکت نماید. جمیع ممالك قلمرو اطریش از سال ۱۷۲۰ تا ۱۷۲۲ آن وصیّت را برسمیّت شناختند. لکن بعضی از ایالات درمقابل این شناسائی امتیازات وعطیّاتی گرفتند که موجب ضعف امپراطور میگردید مثلاً اهل هنگری در عوض تقاضا کردند که امپراطور آنها را کاملاً مطمئن سازد که من بعد دولت مرکزی دخالتی درامور داخلی ادارات آنها که ریاست آن موروثی بود نداشته باشد.

پس شارل ششم مصمّم شد که از دول معظمه اروپا هم شناسائی وصیّت مزبور را تقاضا نماید و این قرارداد را بین‌المللی سازد و در ظرف ده سال تمام دول اروپا متعهّد حفظ وصیّت او شدند (۱۷۲۵ ـ ۱۷۳۵) . امّا شارل ششم مجبور گشت که در عوض پذیرفتن بعضی دول تعهّداتی‌هم بکند از جمله در مقابل قبول اگوست ـ دوساکس وپادشاه روسیه تعهّداتی نمود که منجربدوجنگ گردید: یکی‌بافرانسه و اسپانیا (از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۸) در مورد تعیین جانشین پادشاه لهستان، دیگر جنگی بادولت عثمانی (۱۷۳۷ـ۱۷۳۹) . نتیجهٔ جنگ‌اوّل چنانکه پیش گفتیم از دست رفتن ولایت ناپل و سیسیل بود و نتیجهٔ جنگ دوّم از دست شدن ایالت والاشی وصربستان . این دو جنگ موجب اختلال عظیم درمالیه ولشکر اطریش گردید. شارل ششم در سن پنجاه و شش سالگی بمرض نقرس و سوء هضمی که از خوردن قارچ عارض شده بود وفات یافت و چندین طومار از معاهدات و اسناد راجعه بشناسائی جانشین امپراطور برای دختر خود ماری ترز بیادگار گذاشت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰) . امّا مدارك واسناد فوق را بایستی قوای نظامی عملی کند یعنی صاحبان امضاء را باحترام امضای خویش ملزم و مجبور سازد و دولت اطریش

---

(۱) ـ Charles - Albert (۲) ـ Bavière

این قوا را فاقد بود یعنی درسرتاسر مملکت هشتاد هزار سرباز ودراعماق خزاین سلطنتی سیصد هزار فرانك موجود نداشت.

ماری تِرِز

از ظواهر احوال چنین مستفاد میشدکه دولت اطریش بااین ضعف لشکر وفقر خزانه در عهد ماری ترز رو بزوال خواهد نهاد. دول پروس و باویر و ساکس و فرانسه واسپانیا متفقاً بجنگ کمر بستند این پیکار معروف بجنگ وراثت امپراطوری اطریش است و از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۸ دوام یافت لکن اطریش جز ایالت سیلزی که فردریك دوّم تصرّف نمود یك ذراع از خاك خود را از دست نداد. علّت بقای دولت این بود که ممالك مختلفه قلمرو امپراطوری اطریش پشت بهم دادند و تفرقه حاصل نکردند و همچنین ماری ترز پشت کار وقدرت فوق‌العاده ازخود بمنصّهٔ ظهور رسانید.

هنگام جلوس ماری‌ترز بیست وسه سال‌داشت و کاملاً مهیّای سلطنت و آگاه ازدقایق امور بود در وقتیکه این ملکه بهیجده سالگی رسید سفیر انگلیس آثار لیاقت درچهرهٔ اویافته وچنین نوشته‌است: «دراین سن‌ماری ترز بدقایق وتفاصیل کارها دخالت واز هرچیز کسب اطّلاع میکند.»

از عهد کودکی ماری‌ترز نسبت بعظمت و شرافت‌خانوادهٔ خود تصوّرات عالیه داشت، مملکت را ودیعهٔ خدائی وخودرا مسئول ترقی آن میدانست، پس‌شخصاً زمام امور را دردست‌گرفته ودر کثرت کار ازجمیع سلاطین زمان درگذشت. شبی که در حال نزع افتاده بود تاصبح باپسرخود ژوزف دوّم راجع بمهام مملکتی سخن میراند وچون پسر التماس میکرد که قدری استراحت کند جواب میداد: «چند ساعت دیگر من در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهم شد باز تو میخواهی که‌آرام باشم وبخوابم!» فکری تند ورائی صائب، عزمی راسخ ودلی قوی داشت، نیروی‌اراده وثبات‌قدم‌اوهیچوقت‌متزلزل‌نشد، حتّی‌درسخت‌ترین واقعات ومعضّل‌ترین‌مشکلات.

این ملکه بسیار خیّر ومنصف و خوش نیّت و مهربان بود، درسادگی بدهقانان و اوساط‌النّاس شباهت داشت. بشوهرش‌نوشته‌است که: «در دوری شمامن سگی‌ضعیف

بیش نیستم .» برای سادگی اطوار و رفتار اوهمینز بس که ولادت نوهٔ خودراشخصاً درتئاتر اعلام نمود یعنی‌ازاطاق خود برخاسته بحضارفریاد زد که «خدا به‌لئوپلد پسری عنایت فرمود .» جمیع خصال حمیده واطوار پسندیده دراین ملکه جمع بود و بنا بر قول بروگلی(۱) «روز بروز همّت شاهانه و نظر و رای خسروانهٔ او در ترقی و تعالی سیر میکرد .» فردریك دوّم که مدّت بیست و سه سال از دشمنان ماری ترز محسوب میشد و طرفین در آرزوی تخریب ملك یکدیگر بودند راجع باین ملکه مینویسد : «زنی بزرگوار است که وجودش موجب شرافت جنس‌او وسعادت تاج وتخت اطریش است .» وهم اومینویسد : «کارهائی از این زن سر میزند که لایق مردان بزرگ عالم است » الفضل ما شهدت به الاعداء . تاریخ هم این اظهارات فردریك دوّم را تصدیق وتأیید کرده است .

چون درسنهٔ ۱۷٤۸ ولایت سیلزی از دست رفت وجنگ وراثت تاج و تخت اطریش خاتمه پذیرفت ماری ترز قوای فوق العادهٔ خود را صرف اصلاح خرابیها وجبران شکستها کرد . مدّت ده سال باقی عهد سلطنت را تمام بکار اصلاح مالیه و لشکر اشتغال ورزید و عدد لشکر را بدویست هزار نفر بالغ نموده در جنگ هفت ساله (۱۷۵٦–۱۷٦۳) پیشرفتهای مهمّ نمود معذلك نتوانست ایالت سیلزی را دوباره بدست آورد .

اصلاحات ماری ترز

آنگاه ماری ترز مصمّم شد که بدون ایجاد انقلاب باصلاح اوضاع داخله بپردازد . بنابراین عناوین ومراسم قدیمه و مؤسسات سالفه را بهمان اسم باقی گذاشت وفقط کارآنهارا عوض نموده تابع اصول جدیده ساخت . این اقدام موجب افزایش قدرت مرکز امپراطوری اطریش شد و مؤسساتی در پایتخت دایر گردید که مملکت را بجانب وحدت میبرد .

مثلاً درایالات موروثه خود ماری ترزمجالس محلّی را وادارکردکه‌قانونی‌راجع بمالیات‌مخصوصه‌بقشون وضع کنندومدّت آنرا برخلاف سابق که یکسال بوده ده‌سال

(٦) ـ Broglie

قرار بدهند . باینطریق ماری‌ترز بدون آنکه حق خاص مجالس محلّی را که عبارت از



ماری‌ترِز در سنّ ۳۵ سالگی

(۱۷۱۷ - ۱۷۸۰)

وضع قوانین مالیاتی و نظارت در جمع و خرج مالیات بود لغو کند حقّ مجالس مزبوره را موقتاً تا ده‌سال خنثی و معلّق ساخت و محض ازدیاد عایدات مقرّر داشت که از املاك

معافی نجبا که تا آنوقت هیچ قسم عوارضی نمی‌پرداختند مالیات گرفته شود ودر مقابل رعایای فقیر و مؤدیان ضعیف را از مالیات معاف دارند. در دورهٔ جنگ وراثت سلطنت اطریش مالیاتی اخذشد که مثل سرشماری فرانسه عمومیّت داشت. از نجبا سری ششصدفلورن (هیجده هزارفرانك) و ازخدمتکاران و پیرزنان سری بیست‌وچهارشاهی مأخوذ میگردید. اجرای این اصلاحات و بهبودی وضع وصول مالیات و افزایش عوارض غیرمستقیم عایدات دولت را ترقی داد چنانکه در موقع جلوس ماری ترز (۱۷٤۰) ششصد میلیون فرانك بود و در وقت وفات او (۱۷۸۰) دوهزار و چهارصد میلیون فرانك شد.

امّا خدماتی که ماری‌ترز در باب توحید ایالات پراکندهٔ اطریش کرد ازاین قرار بود: ابتدا دروین سه‌ادارهٔ مهم دایرنمود، یك دیوان محاسبات که جمیع دخل و خرج ایالات را بایستی رسیدگی وتفتیش کند، یك عدالتخانه که محکمه عالیه امپراطوری بود و یك هیئت مدبره داخلی که مراقب طرز اداره هریك ازقطعات مملکت بود و در هریك از مجالس محلّی شحنه‌ای مستقرگردانید که نمایندهٔ هیئت مدبره داخلی محسوب میشد. درسال ۱۷۷٦ پس از بیست سال زحمت قانونی وضع و در تمام قلمرو اطریش مجری داشته اساس قضاوت را در همه جا یکسان نمود.

باید دانست که اصلاحات ماری‌ترز بهیچوجه نتیجه نقشهٔ منظّم ومرتّبی نبود که قبلاً تهیّه دیده‌باشند بلکه هرطورمقتضیات زمان حکم میکرد با احتیاط تمام در مدّت چهل سال تدریجاً اجرا میشد ودرهمهٔ ایالات هم یکسان ویکدفعه بموقع اجرا نیامد و در ولایات ایطالیا و بلژیك وهلاند و هنگری ابداً معمول نگردید چرا که این‌نقاط خاصّه هنگری علاقه محکم باستقلال و آزادی وبقای مؤسّسات سابقهٔ خود داشتند پس سیاست ماری ترز بمقتضای مکان و زمان تغییر پذیر بود.

ژوزف دوّم

امپراطور ژوزف دوّم پسر ماری ترز در ۲۹ نوامبر ۱۷۸۰ بسن سی‌و پنج سالگی جانشین مادرشد. اگرچه ژوزف از سال ۱۷٦۵ شریك سلطنت مادر محسوب میگردید ولی ماری ترز اورا ازدخالت

درامور داخلی منع مینمود ژوزف فقط بکار سپاه و سیاست خارجه میپرداخت و اقدامات مهم بمنصهٔ ظهور میرسانید. ژوزف درمشاغل خود کاملاً تابع حقایق محسوسه عملی بود واز فلسفه نظری احتراز میکرد بااینکه غالباً تکیه کلام او کلمه «عقل» بود وخود را تابع عقل میشمرد ابداً ازعقل سلیم هم تبعیّت نمیکرد. جز غلبه و کامیابی منظوری نداشت هرچند از جنایت و معاصی بزرگ حاصل شود. ژوزف بود که در ۱۷۷۲ عاقبت ماری ترز را ازتردید بیرون آورده ومصمّم نمود که شریك جرم فردریك ثانی و کاترین دوّم شده دست بچپاول مملکت لهستان و تقسیم وتجزیهٔ آن خوان یغما بگشایند.

ژوزف بسیار فعال و ساده بود و در این صفات از فردریك دوّم تقلید میکرد مادرش اگرچه شخصاً زندگانی سادهای داشت لکن تجمّلات درباری اسلاف را کاملاً حفظ کرده بود. امّا ژوزف بمحض عروج بر تخت سلطنت دربار را مبدّل بار کان حرب کرد وچند نفر نظامی را بجای هزارو دویست تن درباریان عهد لئو پلد بخدمت خود آورد. همواره لباس نظام دربر داشت یکی ازسفرا مینویسد «جامهٔ این پادشاه لباس نظامیان وصندوقخانه او شبیه جامه خانهٔ یکی ازصاحبمنصبان است» تفریحش کار وحیاتش عبارت ازحرکت دائم است.» غالباً تنها بهمراهی یکنفر نظامی سوار شده درسرتاسر مملکت گردش میکرد تا گهان وبیخبر وارد مهمانخانه یاقهوه خانه شده باکمال سادگی منزل میگزید. ژوزف هم مثل مادرش ومانند فردریك و کاترین بانهایت دقّت واز روی عقیده حرفهٔ سلطنت را انجام میداد.

ساعت پنج صبح برمیخاست و تا ظهر کار میکرد بعد از سه ساعت استراحت باز تاپنج بعد ازظهر مشغول کار میشد. ده سال مدّت سلطنتش تماماً وقف ترتیب اصلاحات گردید و عقیده داشت که این اصلاحات موجب سعادت مملکت خواهد شد چرا که ملهم وتلقین کنندهٔ این افکار عقل است (این کلمه را ژوزف غالباً بر زبان میراند) بزرگترین تفاوت این امپراطور بامادرش همین بود که ژوزف موافق نقشهٔ معیّن وازروی نظریّات کلّیه دست باصلاحات میزد و مادرش چنانکه گفتیم

نقشهٔ خاصّی نداشت . چون ژوزف با افکار نویسندگان فرانسه خاصه آنانکه بفلاسفهٔ قرن هیجدهم معروفند آشنائی کامل داشت میخواست که « در فلسفه قانون گذاری حقیقی کشور او باشد . » پس اصول معیّنی را دایر مدار سیاست خود ساخت و همان طورکه دهسال بعد مجلس مؤسسان فرانسه درموقع انقلاب کبیر میخواست از روی اصول منطقی تشکیلات مملکتی را اصلاح نماید ژوزف هم طالب بودکه وضع دولت اطریش را در اندك مدّتی بزور فرامین مکرّر مطابق نقشهٔ نظری و عقلی تغییر بدهد بدون ملاحظه حقایق جاریه و رسوم و عادات سالفه و احساسات و عواطف اقوام مختلفه و بدون توجّه باین قول کاترین که به دیدرو نوشته است « فرق است میان آنچه شخص بر کاغذ مینگارد باتأثیری که واقعاً در روی پوست بدن انسان باید بکنند. » باری اگر نقشهٔ ژوزف کاملاً عملی میشد موجب تقویت حکومت مرکزی وافزایش عایدات وپیشرفت سیاست خارجی میگردید و در واقع فلسفهٔ نظری نتایج عملی میداد . اصلاحات او برسه نوعند : اجتماعی ، سیاسی ، دینی .

اصلاحات اجتماعی

ژوزف ابتدا شروع باصلاحات اجتماعی کرد . در اطریش هم مثل پروس اوضاع ملوك الطوایفی برقرار بود . رعایا عبید مالکین بودند و هفته‌ای سه روز لا اقل بایستی بسخره بروند جز مالك و ارباب خود مرجع تظلّمی نداشتند وحتّی در موقع ازدواج هم بایستی کسب اجازه ازاو بکنند . این مثل که در آنزمان رایج بوده خوب وضع حقارت رعایا را نشان میدهد « دهقان برای گریه خوب است ولی هنگام خنده تنفّرانگیز است » .

ژوزف یك ماه ونیم پس از جلوس بحکم « عقل و انسانیّت » عبودیّت رعایا را لغو نمود « زیرا که منافی حریّت نوع بشر بود » (۱۵ ژانویه ۱۷۸۱) . مقارن این احوال رعایا را مالك اراضی خود ساخت یعنی مزارعی که قرنها محل کشت و زرع رعایا بود وحقّی از آن نداشتند بآنها تعلّق گرفت فقط مقرّر شدکه حقّی بمالکین سابق خود بدهند پس از آن ژوزف تساوی جمیع افراد مملکت را درمقابل قانون اعلام داشت . فردریك دوّم که در پروس جرئت نکرده بود بچنین اصلاح مهمّی دست بزند

میگفت « این کارموجب انتظام و آبادی خزینه و خرسندی دماغ فلسفی ژوزف خواهد شد . »

اصلاحات سیاسی

موضوع اصلاحات سیاسی ژوزف این بود که در ایالات مملکت وحدتی برقرار سازد و قدرت امپراطور را مثل سلاطین فرانسه درتمام قلمرو خود نافذ کندومیگفت « ممالکی که تابع سلطنت اطریش هستند همه اعضای پیکری واحد محسوب میشوند ومن بمنزلهٔ سر آن تن هستم. » پس جز یك تاج ویك پایتخت که شهر وین باشد نمیخواست . قصر سلطنتی پراك(۱) پایتخت بوهم(۲) رامبدّل بمرکز صاحبمنصبان وارکان حرب نمود. تاج سلطنت هنگری را ازبودایست کرسی آن مملکت به وین انتقال داد که جزء مجموعهٔ تاجها قرار گیرد .



ژوزف دوّم
(۱۷۴۱ـ۱۷۹۰)

امپراطور اطریش که از سلاطین منوّرالفکرقرن هیجدهم بشمارمیرود

چون ژوزف عنوان امپراطوری آلمان داشت واکثراهل ایالات موروثی او آلمانی بودندعزم کرد که ولایات خودرا که دارای السنه و نژادمختلف بودند متّحد ساخته ویك امپراطوری آلمانی تشکیل بدهد پس زبان آلمانی را رسمی کرده و برمجارها وکرواتها و صربی ها وایطالیائیها آموختن آن زبان را اجباری نمود . درمقابل اعتراض طوایف مجار ژوزف جواب داد که : « هراعتراضی باید متّکی بدلایل متقنه ومبتنی بربرهان عقلی باشد ... اگرایالات هنگری بزرگترین ومهمترین قسمت ایالات امپراطوری ما بود البته ما بلاشك زبان هنگری را بردیگرولایات تحمیل میکردم . » ژوزف کم کم ازانتخاب مجلسهای ایالات خودداری کرد و تقسیمات

(۱) ـ Prague (۲) ـ Bohême

جدید درسرحد بندی ولایات ونواحی معمول ساخت، مملکترا بسیزده والی‌نشین که هریك بچندین حوزه تقسیم میشد بخش کرد، جمیع عمّال ومأمورین محلّی ازکار بر کنار شدند وشغل آنها بعمّال پادشاهی واگذار گردید.

اصلاحات مذهبی

ژوزف در ۲۰ اکتبر ۱۷۸۱ قریب یکسال پس از جلوس با اینکه پیرو مذهب کاتولیك و دارای اعتقاد وایمان کامل بود فرمان آزادی مذاهب را صادر کرد، خلاصه اینکه مذهب کاتولیك مذهب رسمی مملکت است لکن اتباع سایر مذاهب نیز درمعتقدات واعمال دینی خودآزادند و ممکن‌است بمشاغل دولتی برسند زیرا که «عقل حکم میکند که افکارواعتقادات واعمال مذهبی هر کس را محترم بشماریم.»

امّا این آزادی مطلق نبود وامپراطور بنابرمقتضای «عقل» خود بعضی‌حدود وقیود درآن قائل میشد. چون دربوهم جمعی بودند که خودرا «الهیّون» خوانده وجز بخدا بهیچ چیزاعتقاد نداشتند ژوزف فرمان ذیل را راجع بآنان صادرنمود: «اگرمردی یازنی بخواهد اسم خود را بعنوان فرقهٔ الهی در دفترایالتی ثبت کند باید بلادرنگ ۲۴ شلاق باو زد نه‌ازاین‌جهت که ازفرقهٔ خداپرستان است بلکه چون مدّعای‌خودرا نمیفهمد وطالب مجهول مطلق‌است.» همچنین درهای‌صوامع سلسلهٔ متاملین(۱) را بست باین بهانه که «چون از این فرقه نفعی بنوع نمیرسد البتّه خداوند هم ازآنان راضی وخرسند نیست.»

ازجمله اصلاحات مذهبی مهمترازهمه این بود که قدرت امپراطوررادرهیئت روحانیّون وتشکیلات کلیسا نافذ وجاری سازد. ژوزف میخواست‌همانطور که در فرانسه فرقهٔ گالیکان موجود است وسلسلهٔ آنان مستقل از پاپ شمرده میشود در اطریش هم هیئت روحانی‌مخصوصه‌باطریش‌تشکیل گردد که ازلحاظ اصول‌مذهبی تابع پاپ وازحیث تشکیلات مطیع اراده امپراطوری باشد این‌اصلاح را درتاریخ ژوزفیسم (منسوب به ژوزف) نامیده اند. پس کشیشهای جدید را مجبورنمود که قبل ازسوگند خوردن در خدمت پاپ در حضور او قسم یاد کنند همچنین قدغن

(۱) _ Ordres Contemplatif

کرد که هیچ حکمی ازطرف پاپ درقلمرو او انتشار نیابد مگر آنکه قبلاً بنظر او رسیده باشد وتمام رؤسای صوامع و کنایس را از مکاتبه بامراکز روحانی خارجه ممنوع داشت واز فِرَق مختلفهٔ مذهبی جزفرقه‌ای که کارشان تعلیم و تربیت یاپرستاری مرضی بود بقیه را منحل ساخت. دو هزار صومعه بسته شد وازمجموع اوقاف آن صوامع خالصه مخصوصی مهیّا شد که آنرا (اوقاف مذهبی) نام نهاده مختص بتأسیس مدارس طلاب دینی برای تربیت وتعلیم کشیشان کرد و از این محل قریب ۱۵۰۰ دارالخوری (مسکن کشیشان) در دهات ایجاد نمود.

این اقدامات از سال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۲ انجام گرفت، فردریك دوّم مینویسد که: «برادرم ژوزف سزاوار لقب قیّم کنیسه وناظر کلیسا است.»

پاپ پی ششم ازاین رفتار امپراطور مضطرب وشخصاً در فوریه ۱۷۸۲ بوین آمد مگر شاه را از بعضی تصمیمات خود منصرف سازد. امپراطور وی را باکمال احترام پذیرفت امّا هیچ یك از تصمیمات خود را باطل نکرد.

مقاومت

اصلاحات سریع وعمومی ژوزف دوّم نه تنها پاپ را پریشان کرد بلکه ازخیلی جهات با رسوم وعادات ملل تصادم نمود. هیجان و اغتشاش بسیار تولید کرد که عاقبت منجر بقیام هنگری و شورش اهل هلاند گردید.

مردم هنگری نمیخواستند که زبان آلمانی برآنها تحمیل شود ومملکتشان از استقلال سابق افتاده در هرچیز تابع پایتخت وین باشد که جمعی آلمانی درآنجا زمام امور را در دست گرفته اند. چون مقارن این احوال امپراطور سرگرم جنگ عثمانیان بود اهل هنگری لشکر و آذوقه باو ندادند. ناچار ژوزف مجبورشد که اجرای احکام خود را در هنگری موقوف ساخته (۲۰ ژانویه ۱۷۹۰) و تاج سلطنت را مجدّداً به بوداپست باز گرداند.

علّت شورش هلاند (ژانویه ۱۷۸۹) آن بود که اجرای اصلاحات مذهبی وسیاسی موجب تقیید آزادی بلاد فلاماند و والون میشد درصورتیکه قرنها امور

اداری ومالی آنان دردست خودشان حل وعقد می‌پذیرفت . ژوزف تصمیم گرفت که بهر قیمت باشد مقاومت آنان را درهم شکند این عبارت را او مینویسد که : « باید یکباره بکارهای دینی آن نواحی خاتمه داد ، درچنین اقدامی هرقدر خون ریخته شود قابل اعتنا نیست . » امّا شورشیان برلشکر اطریش غلبه کردند (۲۷ اکتبر ۱۷۸۹) و استقلال خود را اعلان نموده مصمم شدند که ممالك متّحدهٔ بلژیك‌را تشکیل دهند (ژانویه ۱۷۹۰) بالاخره خاتمه شورش باین‌نحو شد که امپراطور لئوپلد برادر و جانشین ژوزف پس از غلبه برشورشیان آزادی قدیم را مجدّداً بآنها تفویض کرد .

نتایج

گویند ژوزف دوّم وصیّت کرد که این عبارت را بر سنگ مزارش بنویسند « اینجاست آن پادشاهی که نیّت‌خالص‌داشت امّا ازسوءِ حظ‌تمام اصلاحاتش عاطل و باطل‌ماند . » لکن‌ژوزف راه مبالغه‌میپیمود اصلاحاتش فقط در دو نقطه هنگری و هلند بهدف کامیابی نرسید ولی در ایالات موروثی ومملکت بوهم (یعنی درنقاطی که تاسال ۱۹۱۸ مملکت اطریش‌را تشکیل میداد) قرین انجام شد این ایالات را که قبل از ماری ترز دارای استقلال بودند وهیچ ارتباطی باهم نداشتند بسعی این ملکه وژوزف دوّم مبدّل بیك امپراطوری آلمانی شدند . این اتّحاد چنان استوار و مستحکم بود که طوایف چك با آنکه یك قرن تمام مجاهدت ورزیدند نتوانستند خود را از سلطهٔ اطریش رهائی بخشند تا اینکه از حسن اتّفاق « متّفقین » درسال ۱۹۱۸ ممالك ژرمانی را درهم شکسته و چك‌ها را آزاد ساختند. بعلاوه ازنتایج اصلاحات مالیاتی و اقتصادی این بود که عایدات دولت چهار برابر گردید وقشونی نیرومند ومجهّز تشکیل یافت این مالیه وقشون جانشینان ژوزف دوّم‌را قادر ساختند که دول اروپا را متّحد ساخته و دو سال بعد از وفات آن امپراطور بسرحدّات فرانسه روی آورده و در اطفای نایرهٔ انقلاب کبیر فرانسه بجان بکوشند .

فصل ششم

سیاست دول در داخلهٔ اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳

سیاست دولت فرانسه ـ خصومت پروس واطریش ـ رقابت فرانسه وانگلستان ـ پلیتیك فرانسه ـ تصفیه نزاع وراثت سلطنت اسپانیا ـ جنگ توارث لهستان ـ رقابت پروس و اطریش وفرانسه وانگلیس

قرن هیجدهم یکی از قرونی‌است که جنگ بسیار درآن واقع شده است، مهمترین آنها گذشته از جنگ وراثت تخت و تاج اسپانی که در آغاز این قرن درگرفت (۱۷۰۱ـ۱۷۱٤) و جنگهای انقلاب فرانسه که در پایان قرن رخ داد (۱۷۹۲ ـ ۱۸۰۲) عبارت بودند از: جنگ توارث سلطنت لهستان (۱۷۳۳ـ۱۷۳۸) جنگ وراثت تاج و تخت اطریش (۱۷٤۱ـ۱۷٤۸) جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ـ۱۷۶۳) جنگ استقلال ممالك متحده امریکای شمالی (۱۷۷۶-۱۷۸۳) و محاربات ترکیّه و لهستان (۱۷۶۸ـ۱۷۷۲) (۱۷۸۷ـ۱۷۹۲).

ابهام و پیچیدگی سیاست اروپا در قرن هیجدهم

تاریخ جنگهای این قرن‌خیلی‌پیچیده تر ازتاریخ‌حروب‌قرن هفدهم است بعلل ذیل: اوّل آنکه در قرن هیجدهم دولت مقتدر و مسلّطی وجود نداشت. در قرن هفدهم زمان لوی چهاردهم فرانسه بر سیاست اروپا مسلّط و مشرف ومحور و مرکز یگانه پلیتیك‌بود. امّا درقرن هیجدهم قوای فرانسه وانگلستان واطریش و روسیه تقریباً تساوی داشت و هریك از این دول از طریقی درفکر پیش بردن مقاصد خود بودند چنانکه در اروپا چهار کانون سیاست دیده میشد.

دوّم آنکه در این قرن عدّه مبارزین افزوده شده بود. درقرن پیش‌بازیگران

معتبر سیاست اروپا فرانسه واطریش و اسپانیا وانگلستان وهلاند بودند ودرقرن هیجدهم روسیه وپروس با آنها ملحق گشتند .

فرق سوّم آنکه میدان جنگ توسعه یافته وحتّی بخارج قارّه اروپا هم رسید درقرن هفدهم بزرگترین محاربات درعرصه اروپای مرکزی وغربی رخ میداد لکن در قرن هیجدهم علاوه براین اراضی مشرق اروپا و امریکای شمالی و جنوب آسیا نیز آوردگاه مبارزین شد .

چهارم رقابتهائی که قبل از قرن هیجدهم میان فرانسه و انگلستان وفرانسه و اطریش وجود داشت در این قرن دنباله آن کشیده شد و مناقشات فرانسه و انگلیس حتّی از اروپا هم تجاوز کرده بجنگ مستعمراتی تبدیل یافت علاوه برخصومت قرون سالفه دشمنی های جدید هم میان ملل بظهور پیوست و مسائل تازه‌ای افکار مردم را متوجّه خویش ساخت : منجمله عداوت پروس و اطریش و مسئله لهستان و عثمانی که میان دول روسیه و اطریش وپروس موضوع مناقشات گردید .

علّت عمده پیچیدگی امور سیاسی در قرن هیجدهم این است که فرانسه و انگلستان اگرچه درخارج اروپا سرگرم جدال بودند دست ازمداخله درسیاست اروپا برنمیداشتند ودر اغلب منازعات دول دخالت میکردند مخصوصاً در مجادلات پروس واطریش . باینجهت مسائل مربوطه بمستعمرات با وقایع داخلی اروپا به یکدیگرمخلوط شدند میتوان جنگ وراثت سلطنت اطریش وجدالهای هفتساله را بمنازعه فیمابین انگلیس و فرانسه و فرانسه واطریش واطریش و پروس تعبیر نمود ومحض تکمیل اشکال وابهام دول اسپانیاوروسیه وامراءِ آلمان وهلاندوخانواده ساووا نیز بعنوان متّحد و یاور در یکی از دوصف مبارزین قرار گرفته بودند . خانواده ساووا درشمال ایطالیاشروع بدست اندازی کرده وهمان بازی را که پروس درشمال آلمان میکرد او درشمال ایطالیا انجام میداد .

صفات کلیهٔ سیاست خارجی فرانسه

اگر از دورهٔ انقلاب فرانسه صرف نظر کنیم این دولت در سیاست اروپا در قرن هیجدهم کامیابی حاصل نکرده و دوره‌های سختی را گذرانده است.

فرانسه در چهار جنگ عظیم دخالت نمود از این قرار: جنگ وراثت سلطنت لهستان (۱۷۳۳ - ۱۷۳۸)، جنگ جانشینی امپراطور اطریش (۱۷۴۱ - ۱۷۴۸)، جنگ هفتساله (۱۷۵۶ - ۱۷۶۳) و جنگ استقلال امریکا (۱۷۷۶ - ۱۷۸۳) در زمان لوی شانزدهم. دراین منازعات فرانسه قوای خود را صرف کرده و جز یك ایالت «لورن» چیزی بدست نیاورد امّا در مقابل خسرانی عظیم یافت و مستعمرات هندوستان و کانادا را از کف داد. درقرن هیجدهم دو سیاست برای فرانسه پیش آمد که زمامداران امور نتوانستند حسن انتخاب بکنند یکی سیاست داخلی اروپا دیگر سیاست مستعمرات.

سیاست داخله اروپا سابقهٔ طولانی داشت و از دوقرن پیش در جریان بود و بدو جمله میتوان آنرا خلاصه نمود یکی «تنزّل دادن خانواده امپراطوری اطریش» این عبارت از قرن شانزدهم ورد زبان سیاسیون فرانسه شده بود. دیگر این جمله که ازریشلیو بیادگار مانده است: «بایدفرانسه‌را بحدودی رسانید که سابقاً دولت گُل بآنجامیرسید.» یعنی فرانسه را چندانباید توسعه‌بخشید که بحدودطبیعی برسد وسه ایالتی‌را که دردست بیگانگان بودیعنی‌لورن وساووا وهلند رابفرانسه ملحق ساخت. این دو منظورسیاسی لوی پانزدهم را در جنگ وراثت اطریش و وراثت لهستان وارد کرده وایالت لورن را نصیب فرانسه کرد.

امّا سیاست مستعمراتی موضوع جدیدی بود هرچند ریشلیو بفکر آن افتاده و کُلبردست بکار استعمار زده بود. مقصود از این سیاست بسط مستملکات فرانسه بخارج اروپا و ماوراء بحار و تصرّف قسمتی از امریکای شمالی (کانادا ولویزیان) وافتتاح راه تجارتی‌در هند بود که بزرگترین بازارهای عالم محسوب میگردید. بنابراین مرام دولت فرانسه درحینی که سرگرم جنگ وراثت‌امپراطوری‌اطریش و جدال هفت ساله بود (۱۷۶۳) با انگلستان هم که رقیب منافع و مانع تعالی

او بشمار میآمد دومرتبه مصاف داد .

درست در وسط قرن هیجدهم (۱۷۴۸ـ۱۷۵۶) که جنگ وراثت اطریش خاتمه پذیرفته وجدال هفت ساله درشرف افتتاح بود دولت فرانسه بایستی از دو سیاست سابق الذکر (پلیتیك داخلی اروپا وپلیتیك استعمار) یکی را اختیار کند. جمعی ازعقلا بر آن شدند که سیاست سابقین که عبارت ازشکستن امپراطوری اطریش باشد موضوعی ندارد چرا که اطریش دیگر برای فرانسه خطر محسوب نمیگردد و هر کوششی که در تنزیل قدرت او بعمل آید مددی است بترقی دولت جدید پروس پس بایستی فرانسه فقط بنظارت و حفظ تعادل سیاسی اروپا اکتفا کرده وهمّ خود را کاملاً مصروف سیاست استعماری ساخته وبدفع انگلستان بپردازد .

بنا برهمین نظر سیاسی یکی از وقایع مشهوره تاریخ آن عهد که معروف به انعکاس اتّحادها(۱) است واقع گردید و دوخصم قدیم مثل فرانسه و اطریش باهم دست اتّحاد داده ودر یك صف بجنگ پرداختند .

امّا چون در رأس دولت فرانسه یك ارادهٔ نیرومند و ثابتی وجود نداشت که بدون فتور مراقب مسائل استعماری باشد وسیاست کهنه سابق الذکرهم هنوز در فرانسه طرفدار بسیار داشت دولت مزبور بی‌اختیار درجنگ بین‌اطریش و پروس مداخله کرد . این جنگ مشهور بهفت ساله است و هم در داخلهٔ اروپا و هم در خارج برای فرانسه گران‌تمام شدومستعمرات کانادا وهند از دست آندولت رفت. ملّت وشاه فرانسه از این‌خسران‌عظیم بینهایت اندوهگین‌وخشمناك شدند وبدولت اطریش که باعث این‌شکست محسوب‌میشد نفرین کردندوانزجارعمومی بجائی‌رسید که اطریش‌را« زالوی‌خونخوار فرانسه» نام دادند ومسئول خسارات خودشمردند و کینهٔ‌دیرین ملّت نسبت بهاطریش‌چنان تحریك شد که عاقبت بقتل‌ملکه ماری‌ـ آنتوانت که ازخاندان اطریش‌بودمنجر گردید.همچنین‌نسبت بانگلیس‌حسّ انتقام فرانسویان بجوش آمده و لوی شانزدهم برای کشیدن انتقام ساکنین مستعمرات انگلیس‌را مدد فرستاده و بشورش واداشت وبجنگ جدیدی که منتهی باستقلال ممالك متّحدهٔ امریکا گردید مبادرت ورزیده وفاتح گردید .

---

(۱) _ renversement des Alliances

اگر فقط ازلحاظ سیاست داخلی اروپا بتاریخ فرانسه بنگریم میبینیم که روز بروز سلطه و اقتدار آن دولت درحیازت وتمشیت سیاست بین‌المللی روی بنقصان گذاشته است . درعهد لوی پانزدهم فرانسه مبادرت بجنگ وراثت تاج و تخت لهستان نمود و در جنگ تعیین جانشین امپراطور اطریش هم بزرگترین عامل اتّحاد دول بود لکن درنفس‌الامر هنگام جنگ هفت‌ساله فقط معاون و یاور اطریش محسوب میگشت و چون نوبت بتجزیهٔ دولت لهستان رسید ابداً فرانسه‌را ببازی نگرفته و هیچ سهمی برای او منظور نداشتند .

یکی از مشخصات سیاست خارجی فرانسه در عهد لوی پانزدهم این بود که درهر پیش‌آمدی و در هرعقد قراردادی روز بروز ضعف دولت فرانسه ظاهر تر ونفوذ سیاسی او ناقص‌ترمیگردید . دراتّحادی که باانگلستان و اسپانیا و اطریش کرد همواره منافع فرانسه در درجه دوّم بود و این کاملاً با جریان قرن هفدهم که منافع فرانسه درهرمورد مقدّم محسوب میگردید مباینت داشت . درحقیقت اتّحاد فرانسه با اسپانیا بجای قوّت مورث ضعف فرانسه گردیدو فشار دشمنان وبارخسارات و تلفات جنگی بیشتر برفرانسه وارد شد مثلاً در پایان جنگ وراثت امپراطوری اطریش که فرانسه مملکت هلاند را بتصرّف آورده بود محض همراهی با اسپانیا در معاهدهٔ اکس‌لاشاپل(۱) (۱۷۴۸) مجبور بترك ولایات مسخّره گردید .

I

سیاست فرانسه ـ تنظیم قطعی طرز توارث سلطنت اسپانیا ـ جنگ وراثت تاج و تخت لهستان

علل دوستی فرانسه و انگلیس

بعد از وفات لوی چهاردهم تا ده سال که فرانسه پادشاهی نداشت و نایب‌السّلطنه برتق و فتق امور میپرداخت(۱۷۱۵ و ۱۷۲۵) تاریخ اروپای غربی درنهایت تیرگی و ابهام‌است . وقایع‌عمدهٔ این‌مدّت اتّحاد فرانسه و انگلستان و قطعی‌شدن

(۱) ـ Aix - la - Chapelle

طرز وراثت خانوادهٔ سلطنتی اسپانیا بود . این دو واقعه کاملاً بیکدیگر ارتباط داشتند و یکی علّت دیگری شمرده میشد یعنی موجب اصلی اتّحـاد فرانسه و انگلستان این بود که بطور قطع ترتیب توارث پادشاهی اسپانیا را معلوم نمایند و نتیجهٔ منظوره هم بدست آمد .

چون صلح اوترك صورت گرفت فرانسه و انگلیس که در جنگ جانشینی اسپانیا دو مبارز عمده بودند دریافتند که احتیاج کامل باستراحت وصلح دارند . چنانکه پیش از این گفتیم درهمین اوقات فرانسه شش میلیارد فرانك مقروض بود و دیون انگلیس هم اگرچه ظاهراً نمایش نداشت درباطن به بیست وچهار میلیارد فرانك میرسید و آندولترا مثل فرانسه درفشار داشت مخصوصاً ازاین لحاظ که انگلستان درآنزمان ثروت وجمعیّتش خیلی از فرانسه کمتر بود . پس عهد نامه های اوترك و راشتات که بنابر تقاضای اکثر دول اروپا طرز انتخاب پادشاه اسپانیا را معیّن میکرد بالطبع ثابت واستوار میماند چرا که دول جنگجو از کارزار خسته شده بودند . امّا دو پادشاه ذی نفع که مدّعی حقیقی بودند یعنی شارل ششم امپراطور اطریش و فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا باین قراردادها رضایت نداشتند . دول اروپا آن دو مدّعی را مجبور بسکوت کردند . ولی میان آنها پیمانی بسته نشد و آشتی صورت نگرفت امپراطور اطریش که در ایطالیا سیسیل را ازدست داده وبجای آن ساردنی را قسمت برده بود رضایت نداشت و بادّعای خود یعنی تقاضای تاج وتخت اسپانیا برقرار بود وچنانکه گفتیم دراطریش وزارتخانه‌ای بنام وزارت اسپانی تشکیل داد . ازطرف دیگر فیلیپ پنجم نمیخواست ولایات ایطالیارا مثل ناپل وسیسیل و ساردنی ومیلان که دول اروپا ازاسپانی منتزع ساخته و به امپراطور اطریش و دوك ساووا داده بودند ازدست بدهد .

یکی دیگر ازمواد عهدنامهٔ اوترك این بود که پادشاه اسپانی من بعد حق ندارد ادّعائی نسبت بتاج و تخت فرانسه بکند . این ماده را قدرت و نفوذ فوق العاده لوی چهاردهم تحمیل کرده وقبولانده بود وچون لوی چهاردهم وفات یافت پادشاه

اسپانی حاضر نمیشد که بمادهٔ مزبور تن بدهد. نایب‌السّلطنهٔ فرانسه دوك دورلئان این مطلب را میدانست و بسیار بیمناك بود چرا که بموجب این‌ماده پس ازوفات لوی پانزدهم سلطنت باو میرسید. پس ابتدا نایب‌السّلطنه روابط حسنه با فیلیپ پنجم مستحکم گردانید ولی هر حسن استقبالی را که نایب‌السّلطنه میکرد پادشاه اسپانیا با سوءِ نیّت تلقّی مینمود مثلاً قلاع سرحدّی اسپانیارا بحال دفاع قرار داد و امتیازات و تسهیلاتی را که سابقاً تجّار فرانسه در قامرو اسپانیا داشتند ملغی ساخت و با انگلستان قرارداد تجارتی که مقدّمهٔ معاهدهٔ سیاسی بود منعقد گردانید (دسامبر ۱۷۱۵).

نایب‌السّلطنه چون اوضاع را باین منوال مشاهده کرد در صدد عقد اتّحاد با انگلستان بر آمد. ژرژ اوّل شاه انگلیس از طرف مادر با نایب‌السّلطنه قرابت داشت و قبل از وفات لوی چهاردهم پیشنهاد بستن قرار دادی باو کرده بود در این وقت حال وموقع ژرژ شباهت تامّی بوضع نایب‌السّلطنه داشت زیرا که دوك دورلئان ازپادشاه اسپانیا میترسید وژرژ ازشورش اهل اِکوس و حملهٔ ژاك استوارت مدّعی سلطنت بیم داشت. پس نظر بشباهت وضع وسنخیّت خطرهای طرفین حاضر شدند که عقد دوستی ببندند.

اتّحاد هانور

اوّل کسی که باین خیال افتاد یکی از محارم دوك دورلئان موسوم به دوبوا بود که سابقاً سمت معلّمی اوراداشت. راجع بشخص دوبوا و احوال وصفات اواهل فرانسه تا مدّتی درازدراشتباه بودندزیرا که او را از روی توصیفات سن سیمون میشناختند. درحقیقت دوبوا مردی بیوجدان و عاری از ندامت اخلاقی بود امّا فکری متین و آرام و رائی صائب و نافذ داشت در این اقدام که کرد هم‌منافع شخصی نایب‌السّلطنه وهم سود عمومی ملّت‌فرانسه را در نظر گرفت. نایب‌السّلطنه دوبوا را که در این وقت شصت سال داشت‌مأمور مذاکره با دولت‌انگلیس نمود واو با لباس مبدّل به‌هلاند رفته و استان‌هوپ‌وزیر انگلیس را ملاقات نمود (ژوئیه ۱۷۱۶) سپس در حوزهٔ انتخابیّهٔ هانور بخدمت

ژرژ رسید (۱۰ اکتبر ۱۷۱٦) . در اینجا قراردادی منعقد گشت که سه ماه بعد مبدّل باتّحاد دول ثلاثه گردید و هلاند هم که تا آنوقت بنا بر قول فردریك دوّم «دنبالهٔ انگلستان محسوب میشد ومثل قایقی ازپی کشتی جنگی روان بود» تشخّصی یافت (٤ ژانویه ۱۷۱۷) .

شرایط عمدهٔ قرارداد ازقرارذیل بود : نایب‌السلطنه متعهّد شدکه ژاك استوارت مدّعی سلطنت انگلستان را مجبور بترك آن مملکت وفراربایطالیا نماید .دول ثلاثه تعهّد نمودند کـه سلطنت انگلیس را در خانوادهٔ هانور موروثی شناخته و وراثت تاج و تخت فرانسه را مطابق مقرّرات عهدنامهٔ اوترك محترم بشمارند . این عهداتّفاق مدّت یکربع قرن (تا ۱۷٤۰) فیمابین انگلستان و فرانسه برقرار ماند .

چون خبر اتّحاد هانور در میان اهالی فرانسه مشهور شد و از دوستی فرانسه با دشمن قدیم و رقیب بزرگش یعنی انگلستان اطّلاع حاصل گردید عموماً این اقدام را خیانت محسوب داشتند و بخطا معروف گردید که دوبوا از انگلیس پول گرفته و مملکت فروشی کرده است امّا حقیقت بعکس این بود اتّحاد هانور بنفع فرانسه بود و پولی که در اینکار بمصرف رسید مبلغی بودکه خود دوبوا بانگلیسها و هلاندیها رشوت داد . امّا نفع شخصی دوبوا این شد که نایب‌السلطنه وی را بعضویّت شورای مهام خارجه انتخاب کرد و چندی بعد بمقام کاردینالی و صدارت عظمی رسید (۱۷۲۲) .

اتّحاد دول ثلاث و ترتیب توارث تاج وتخت اسپانیا

موجب حقیقی اتّحاد هـانور اغراض شخصی و حفظ منافع سلسلهٔ سلاطین بود . امّا از ابتدا دوبوا درنظرداشت که این اتّحاد را وسیله صلح کلّ قرار بدهد و یکماه پس از مبادله عهدنامه‌ها در مکتوبی که به استان هوپ فرستاده مینویسد :

« بهترین ثمرهٔ این اتّحاد آن خواهد بودکه سعی کنیم میان امپراطوروشاه اسپانیا دوستی ثابتی برقرار گردد . »

امّا این دوستی ثابت ظاهراً بمشکلات جدیدی مصادف میشد . در ایطالیا دو

نزاع پی‌درپی راجع بوراثت دوك دوپارم و دوك بزرگ تُسکان (۱) اشتعال یافت. زن فیلیپ پنجم موسوم به الیزابت فارنز (۲) در این دو میراث سلطنتی حقّ ثابت و مشروعی داشت و چون اولاد الیزابت امید وصول بسلطنت اسپانیا را نداشتند چرا که فیلیپ پنجم از زن اوّل خود (ماری لویز دوساووا(۳)) دو پسر داشت و طبعاً جانشین او محسوب میشدند. پس الیزابت میخواست هر قسم هست امارت پارم یا تُسکان را برای اولاد خود متصرّف شود. امّا امارت های مزبور ورّاث و مدّعیان دیگر نیز داشت که امپراطور اطریش محض رقابت با شاه اسپانیا آنها را تقویت میکرد.

پس علی‌الظّاهر این ادّعا های متقابل موجب ازدیاد اشکال و تأخیر مصالحهٔ امپراطور و شاه اسپانیا میشد. لکن دوبوا و استان هوپ مصمّم گشتند که همین وقایع جدید را وسیلهٔ عقد اتّفاق و پیشرفت مقصود قرار دهند. پس دول معاهد مقرّر داشتند که کدورت و نزاع اطریش واسپانی بطریق ذیل تصفیه شود. بپادشاه اسپانیا وعده دادند که مسئلهٔ وراثت امارات پارم و تُسکان‌را بمیل او خاتمه بدهند مشروط براینکه ازمستملکات خود درقطعهٔ ایطالیا بکلّی دست بکشد. بامپراطور اطریش ولایت سیسیل را میدادند بشرط آنکه هیچوقت نسبت بسلطنت اسپانیا ادّعائی نکند وفیلیپ پنجم را رسماً بشهریاری آن مملکت بشناسد. در این میان تمام فشار را بپادشاه ساووا که سیاست دو پهلو و مکر وغدر او تمام دول اروپارا خشمناك کرده بود وارد کردند وایالت حاصلخیز وثروتمند سیسیل‌را از او گرفته سرزمین بی‌حاصل ساردنی را بوی واگذاشتند.

فرانسه بعهده گرفت که فیلیپ پنجم را مجبوربقبول کند وانگلیس ملزم شد که شارل ششم را بپذیرفتن این‌مقررات وادارد. امّا شارل این اقدامات انگلیس را بسردی تمام تلقّی کرد و فیلیپ پنجم مقرّرات پیشنهادی دولت فرانسه‌را اصلاً رد نمود. هریك از طرفین ادّعاهای بزرگتر داشتند.

---

(۱) _ Toscane (۲) _ Élisabeth Farnèse (۳) _ Marie - Louise de Savoie

آلبیرونی

در آنوقت وزیر فیلیپ پنجم مردی ایطالیائی موسوم به آلبیرونی(۱) بود این شخص پسر باغبانی ازاهل پارم بود که فرقهٔ ژزویت او را تربیت و داخل مسلك خود نمودند. درایّام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا بادوك و اندم روابط صمیمانه حاصل کرد و بتوسط او جیره خوار لوی‌چهاردهم گردید وباین وسایل درحوزهٔ خدّام خاص پادشاه اسپانیا درآمد. چون زن فیلیپ پنجم فوت شد آلبیرونی بیش‌ازهرکسی کوشید تا الیزابت فارنزرا بحبالهٔ نکاح او درآورد (۱۷۱٤) و از آنجائیکه این ملکهٔ جدید در پادشاه نفوذ قوی داشت آلبیرونی را بصدارت رسانید. آلبیرونی مردی بسیار فربه و کوچك‌اندام و فوق‌العاده فعّال ومصّروجدّی بود. دراین وقت پنجاه سال داشت میخواست اسپانیا را از رخوت و کسالت بدرآورده مجدّداً همدوش دول معظمه سازد. پس در ظرف دوسال لشکری دارای شصت‌هزارسرباز تدارك دید، توپخانهٔ مفصّل وبحریهٔ نیرومند فراهم آورد و درتشکیلات عمومی ادارات خاصّه مالیّه وفلاحت وصنعت ترقّیات نمایان ظاهر ساخت. چنان مینماید که آلبیرونی بیش از هرچیز حبّ وطن خود ایطالیارا دردل‌داشت میخواست وطنش‌را صورت وحدانی بدهد وازسلطهٔ خارجیان خلاصی‌بخشد پس‌دولت اسپانیارا وسیلهٔ دفع امپراطور اطریش قرارداده میخواست سلطنت ایطالیا را باولاد الیزابت فارنز که ایطالیائی‌نژادند برساند.

از ماه آوریل ۱۷۱۷ آلبیرونی شروع باجرای نقشهٔ خود کرد در موقعیکه امپراطور اطریش با عثمانیها سرگرم جنگ بود ببهانهٔ اینکه اتباع اطریش یکی از روحانیّون اسپانیول را بقتل رسانیده اند نه هزار سرباز بجزیرهٔ ساردنی پیاده کرده وآن نواحی‌را متصرّف شد (۱۲اوت۱۷۱۷). چون‌انگلیس‌وفرانسه‌اعتراض کردندآلبیرونی‌برای مشغول‌کردن آن‌دول وازکارانداختن آنهادسیسهٔغریبی‌نمود.

اوّلاً ژاك استوارت مدّعی سلطنت انگلیس و شارل دوازدهم پادشاه سوئد را

---

(۱) _ Alberoni

از دو طرف بمقابلهٔ دولت انگلیس واداشت . در فرانسه سفیر اسپانی موسوم به سلامار(۱) را مأمور نمود که باتّفاق شاهزاده خانم مِن(۲) اهالی برتانی وپواتو و ناوار را بدولت بشورانند و حتّی در صدد قتل و از میان برداشتن نایب السّلطنه برآیند . علّت مخالفت شاهزاده خانم مذکور با نایب‌السّلطنه این بود که شوهرش را ازعضویّت شورای نیابت سلطنت معزول کرده بود واین پیش‌آمد بحسّ جاه‌طلبی و غرور فوق‌العادهٔ او گران میآمد .

عزل آلبرونی

دراوّل ژوئیه ۱۷۱۸ سی‌هزارنفر اسپانیولی بسیسیل وارد شده پالرم و مِسین را بتصرّف درآوردند .

امّا این آخرین فتح و پیشرفت آلبرونی بود . امپراطور اطریش از جسارت و تهوّر اسپانیولی‌ها بیمناك شده بشرایط متّحدین ثلاثه رضایت داده جزءِ اتّحادیهٔ مذکور گردید . از آن پس آنها را متّحدین اربعه یا اتّحاد دول اربعه خواندند (دوّم اوت ۱۷۱۸) .چندروز بعد دردریای جنوب سیسیل(دماغهٔ پاسارو(۳)) بینگ(٤) امیرالبحر انگلیس ۲۳ کشتی اسپانیولی را غرق یا دستگیر کرد (۱۱ اوت ۱۷۱۸) و از طرفی‌هم عثمانیان شکست یافته وعهدنامهٔ پوجاروات را با امپراطور اطریش امضاء نمودند (۲۱ ژوئیه ۱۷۱۸) شارل دوازدهم نیز در نوروژ بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) .

در فرانسه هم خیانتکاری و دسایس سلامار کشف گردید (۵ دسامبر ۱۷۱۸) و نایب‌السّلطنه بنا بر اصرار و تحریك انگلیس به فیلیپ پنجم اعلان جنگ داد (۲ ژانویه ۱۷۱۹) . قشون فرانسه بخاك اسپانیا وارد شد و لشکری که فیلیپ پنجم بقصد پیاده کردن به اِکوس اعزام داشت بسرنوشت آرمادا(۵) دچار گردیده مغلوب شد پس ناچارشاه اسپانیا درخواست صلح کرد و آلبرونی را که دول‌اربعه متّحده او را مانع صلح وعایق آرامش عمومی میدانستند معزول ساخت (نوامبر ۱۷۱۹) و مقرّرات دول اربعهٔ متّحده را راجع باوضاع ایطالیا پذیرفتار شد (۲۶ ژانویه ۱۷۲۰) .

(۱) ـ Cllamare (۲) ـ Maine (۳) ـ Passaro (٤) ـ Bing (۵) ـ Armada

صلحنامهٔ وین

معذلک کار بکلّی خاتمه نیافته بود بایستی مشکلات درجهٔ دوّم و جزئیّات مصالحه وطرق اجرای آن تصفیه یابد. برای این مقصود هیئتی در کامبره تشکیل دادند. محض تثبیت صلح و دوام آشتی فرانسه واسپانیا مقرّرشد که لوی پانزدهم بادختر کوچك فیلیپ پنجم والیزابت فارنز ازدواج کند پس عروس را که سه سال بیش نداشت برای تربیت و تعلیم بفرانسه بردند. هیئت سابق‌الذّکر بعد ازسه سال مذاکره ومباحثه کارش بجائی نرسید وعاقبت (در ماه فوریه ۱۷۲۵) دوك دوبوربون محض تحصیل اطمینان از امر وراثت تاج و تخت مزاوجت مذکور را بهمزده ودختر فیلیپ را باسپانیا باز گردانید. فیلیپ بخشم آمد ونمایندهٔ خودرا ازپاریس خواسته سفیرفرانسه را اخراج نمود ومستقیماً با امپراطور اطریش عقد اتّحاد بست. این عهد نامه که در وین منعقد شد نسخه بدل قرارداد دول اربعهٔ متّحده بود وجمیع مشکلات درجهٔ دوّم را ازبین برمیداشت (۳۰ آوریل ۱۷۲۵) بموجب این عهد نامه پس از ۲۵ سال جنگ و مذاکرات سیاسی ترتیب وراثت تخت و تاج اسپانیا معلوم و منظّم گردید.

اتّفاق فرانسه و اسپانیا

دوسال میان فرانسه واسپانیا متارکه بود چون فلوری بصدارت رسید چندان کوشید تا فیلیپ پنجم ولوی پانزدهم را آشتی داد (۱۷۲۷) آنگاه دو مملکت نیز بموجب معاهدهٔ سویل اتّفاق کردند (۹ نوامبر ۱۷۲۹). این قرارداد چون حاکی از امر جدیدی نبود و همان مقرّرات دول اربعهٔ متّحده را تکرار و تأیید میکرد پس اصلاً اهمیّتش در درجهٔ دوّم محسوب میشود لکن برای فرانسه نتایج فوق‌العاده عظیم داشت زیرا که اوّلین ظهور اتّفاق و اتّحاد بین فرانسه و اسپانیا بود که نیم قرن یعنی تاآخر سلطنت فرانسه دوام یافت ودرسرتاسرعهد لوی پانزدهم دولت فرانسه فقط محض حفظ منافع معاهده خود (اسپانیا) جنگ میکرد وبادول اروپا زد وخورد مینمود.

وراثت سلطنت لهستان

اگرچه معاهدات وین و سویل علی‌الظّاهر اروپا را بآرامش دائم نوید میداد لکن درحقیقت این صلح دوامی نیافت وبیش از ۸ سال باقی نبود (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۳) سبب عمدهٔ این

صلح موقّت هم دوستی فرانسه و انگلیس و عقل و متانت و صلح طلبی وزراءِ دو مملکت والپول وفلوری‌بود . این شخص که وزارت فرانسه‌را داشت کراراً میگفت « من نمیخواهم دورهٔ وزارتم تاریخی باشد » لکن چون سال ۱۷۳۳ فرا رسید اوضاع چنان شد که صلح طلبی فلوری هم کاری از پیش نبرد و دولت فرانسه در جنگ وراثت تاج و تخت لهستان داخل شد .

تفصیل آنکه پس از وفات اگوست دوّم (فوریه ۱۷۳۳) سلطنت لهستان بی پادشاه ماند ، دونفر نامزد این مقام شدند یکی اگوست سوّم پسر اگوست دوّم که در ولایت ساکس منصب انتخاب کنندگی داشت که از اقربای شارل ششم امپراطور اطریش بود . دیگر استانیسلاس لکزینسکی پدر زن لوی پانزدهم که سی سال قبل شارل دوازدهم چنانکه دیدیم او را برجای اگوست دوّم نصب کرد و پس از جنگ پولتاوا معزول گردید . استانیسلاس بشتاب تمام خود را به ورشو رسانیده وبا کثریّت ۶۰،۰۰۰ رأی منتخب شد . اگوست سوّم فقط چهارهزاررأی داشت (سپتامبر ۱۷۳۳) .

امّا دو دولت قوی مثل روسیّه واطریش طرفدار اگوست سوّم بودند . روسها ازهمین اوقات نسبت به لهستان نظری داشتند ونمیخواستند پادشاهی درآن کشور حکمرانی کند که بدولت فرانسه متّکی است . امّا علّت حمایت امپراطور اطریش این بود که اگوست سوّم بسلطنت لهستان رسیده و از ادّعائی که ممکن بود نسبت بوراثت تاج وتخت امپراطوری بنماید صرفنظر کند ووصیّت پراگماتیك را امضا نماید . قشون روس واطریش وارد خاك لهستان شدند ، استانیسلاس لکزینسکی پس ازمختصرمقاومتی دردانزیك محصورشد وبعد ازشش ماه محاصره بزحمت بسیار توانست راه فرار پیش گیرد وجان از ورطهٔ هلاك برهاند (فوریه تا ژوئیه ۱۷۳٤) .

مداخلهٔ فرانسه

لوی پانزدهم بحمایت پدرزنش برخاست امّا علّت این مداخله فقط عواطف قرابت نبود بلکه علل مهمّهٔ سیاسی در زیرپرده وی را بجنگ وامیداشتند . از قرن شانزدهم جریان سیاست براین بود که دولت

فرانسه همواره همعهد و یاری در اروپای شرقی داشته باشد که در مواقع لازمه از طرف شرق بدولت اطریش حمله کند پس گاهی با عثمانیان و زمانی با سوئدی ها عهد اتّفاق بست . چون عثمانیها عقب نشستند و بموجب معاهدات کارلوتسی (۱٦۹۹) وپوجاروات (۱۷۱۸) ازمتصرّفات خود دست کشیده وبضعف خویش اقرار نمودند و همچنین دولت سوئد مضمحل شد و مستملکات خود را از دست داد (۱۷۲۱) دولت فرانسه درمشرق اروپا بی‌یار و یاورماند و ازطرفی هم امپراطوری اطریش برقوّت سابق افزوده ودولتی‌جدید بنام روسیّه قدم درعرصهٔ سیاست نهاد . پس فرانسه بایستی برای حفظ سوابق سیاسی نفوذ خود را درلهستان بسط بدهد .

جنگ با امپراطور

اعزام قشون به‌لهستان ازراه‌دریا ممکن نمیشد چرا که مستلزم مخارج گزاف و مشکلات مالایطاق بود پس فرانسه مستقیماً بامپراطور حمله برد و در ماه اکتبر ۱۷۳۳ اعلان جنگ داد لکن فرانسه وممالك امپراطوری اطریش در هیچ نقطه سرحدّ مشترك نداشتند مگر از طرف هلاند که اگر لوی پانزدهم بآنجا لشکر میفرستاد موجب اضطراب و نگرانی خیال انگلستان که دولت متّحد فرانسه بود میگردید پس میدان جنگی باقی نمیماند مگر ایالات ایطالیا .

محض تسهیل لشکر کشی بایطالیا لوی پانزدهم ازطرفی با دوك دوساووا که شاه ساردنی بود و از طرف دیگر با پادشاه اسپانیا پیشنهاد عقد معاهده کرد . شاه ساردنی میخواست انتقام ازدست رفتن سیسیل‌را بکشد وایالت میلان‌را بدست‌آرد ولوی پانزدهم بموجب قرارداد تورن متعهّد شد که ولایات مطلوبه را باو تفویض کند بشرط آنکه ولایت ساووا بفرانسه ملحق شود (۲٦ سپتامبر ۱۷۳۳) .

امّا فیلیپ پنجم و الیزابت شاه وملکهٔ اسپانیا هرچند فرزندآنها دون کارلوس از ۱۷۳۱ ببعد پارم و پلزانس را درتصرّف داشت بهیچوجه راضی وخرسند نبودند و میخواستند مملکتی عظیم را به پسر خود بدهند و بموجب قرار داد خانوادگی

اسکوریال (۱) (۷ نوامبر ۱۷۳۳) ناپل و سیسیل نیز به دون کارلوس بایستی تعلّق بگیرد.

این جنگ اگرچه نسبت بمحاربات سابقه بسیار کوتاه بودودوسال بیشترطول نکشید (اکتبر ۱۷۳۳ ـ اکتبر ۱۷۳۵) دراطراف رود رن و در ایطالیا بشدّت هرچه تمامتر اشتعال یافت و باوجود امداد چندین‌فوج لشکرروس شارل ششم در تمام مصاف‌هامغلوب شد. درنواحی رن قشون فرانسه کهل (۲) وفیلیپس بورگ (۳) (ژوئیه۱۷۳٤) را مسخّر کرد. در ایطالیا که مهمترین میدان های جنگ بود آتش‌محاربات‌هم درسمت شمال یعنی‌دشت پو وهم درجنوب یعنی‌شبه‌جزیرهٔ ایطالیا مشتعل بود. درجبههٔ شمالی فرانسویان ولایت میلان را بدست آورده ودرحوالی پارم درگاستالا (٤) (۱۹ سپتامبر ۱۷۳٤) فتحی نمایان کردند. در جنوب لشکر اسپانیا بسهولت ناپل و سیسیل را مسخّر ساخت (از مارس تا سپتامبر ۱۷۳٤) پس در سال ۱۷۳۵ شارل ششم تن بمغلوبیّت داده و مقدّمات صلح را با فرانسه در وین فراهم آورد (۳ اکتبر ۱۷۳۵) امّا صلح قطعی نظر بحسد و رقابت شاه اسپانی و شاه ساردنی تاسه سال بتأخیر افتاد.

صلح وین

این مصالحه که بموجب عهدنامهٔ دوّم وین برقرار شد (۱۸ نوامبر۱۷۳۸) شامل موادذیل‌بود : استانیسلاس لکزینسکی از ادّعای سلطنت دست برداشته وفقط باسم بلارسم پادشاهی‌اکتفا نمود وبجبران تخت وتاج لهستان ولایت نانسی ودوك نشین لورن و کنت نشین بار را باو دادند. این دو محلّ اخیر بدوك فرانسوا دو لورن تعلّق داشت که تازه با ماری ترز دختر امپراطور شارل‌ششم عقدمزاوجت بسته بود ونیزمقرّرشدکه پس‌ازفوت‌استانیسلاس تمام ولایات مفوّضهٔ باو بپادشاه فرانسه تعلّق بپذیرد.

شارل ششم ناپل و سیسیل را به دون کارلوس داد باین طریق مشارالیه پادشاه هر دو سیسیل گردید ولی از ایالات پارم وپلزانس و از حق خود نسبت بامارت

(۱) ـ Escurial (۲) ـ Kehl (۳) ـ Philipsbourg (٤) ـ Guastalla

تسکان صرف نظر نمود . این چند ولایت اخیررا درعوض ولایات مأخوذ به دوك فرانسوا دولورن سپردند .

امپراطور ، نوار(۱) را بشاه ساردنی داد وباین ترتیب سرحدّ شرقی قلمرواین پادشاه بساحل راست رود تسن رسید امّا چون نقاطیکه بایستی بموجب عهدنامهٔ تورن باو تعلّق بیابد نیافت ولایت ساووا را بفرانسه نداد .

دولت فرانسه هم وصیّت (پراکماتیك سانکسیون) امپراطور را بعد از سالها تأخیر ومسامحه پذیرفتار شد و حتّی متعهّد صیانت و حسن اجرای آن گردید .

نتایج جنك وراثت لهستان

در واقع جمیع خسارات جنگ را امپراطور ادا نمود و در ایطالیا بهترین ایالات قلمرو خود را از دست داد . جنگ وراثت تاج و تخت ایطالیا نتایج غیر مترقّبه داد اوّلاً سوّمین شعبهٔ خانواده بوربون در ناپل پادشاهی یافت . ثانیاً دولت فرانسه ازجانب مشرق بسرحدّ طبیعی خود رسید وایالت لورن را ملحق بمملکت ساخت اگر کاردینال دوفلوری صدراعظم فرانسه متابعت از هوس وجاه طلبی خود نکرده ودرعقد مصالحه باامپراطور عجله بخرج نمیداد وقول وقراری را که میان فرانسه و شاه ساردنی رفته بود محض خاطر امپراطور بهم نمیزد ولایت ساووا هم بمملکت فرانسه ملحق میشد تکمیل وتوحید سرحد آن مملکت در سمت مشرق صدسال پیشتر انجام میگرفت. خلاصه اینکه جنگهای جانشینی سلطنت لهستان برای فرانسه منافع کثیره داشت واین واقعه درعهد لوی پانزدهم مستثنی وبی نظیر بود .

II

خصومت پروس واطریش و فرانسه وانگلستان با یکدیگر

امپراطور وجنك با عثمانیان

اگرچه علی‌الظّاهر نتایج وخیمهٔ جنگ وراثت لهستان برای امپراطور اطریش با صلح وین خاتمه یافت لکن در حقیقت باز وخامت آن جنك باقی بود . امپراطور درمقابل مددی که

(۱) - Novar

لشکر روس باو نمود و در ۱۷۳۶ در جنگ بافرانسه ویرا کمك کرد وعده داد که هنگام بروزجنك روس وعثمانی قشون بمدد روسیّه بفرستد. اتّفاقاً در همان سال جنگ شروع شد و روسها وفای وعده را ازامپراطورخواستند اونیز بامیداینکه در بالکان بعضی ولایات را بتصرّف آورده جبران اراضی از دست رفتهٔ ایطالیا را بکند بطیب خاطر پذیرفت. امّا لشکر اطریش بواسطهٔ عدم مهارت و لیاقت سرداران خودخاصه پرنس‌دوهیلدبورقوسن(۱) پی‌درپی‌شکست خوردند وعثمانیان تا پشت دیوار بلگراد رسیدند. چون امپراطور مملکت هنگری را در خطر دید استدعای صلح کرد دولت فرانسه بمیان افتاد و در بلگراد دو دولت را صلح داد امّا با شرایطی که برای امپراطور در نهایت وخامت بود (۲۱ سپتامبر ۱۷۳۹). تمام ولایاتی که بموجب قرارداد پوجاروات بیست سال قبل باطریش تعلّق گرفته بود با والاشی و بلگراد و صربستان از دست رفت. فقط ولایت سرحدی تمسوار باقی ماند آنهم بشرطی که تمام قلاع واستحکامات نظامی آنجا را خراب کنند ودر واقع مملکت هنگری را بلامانع و بی‌حفاظ نمایند. دشوار تر از تجزیـه قطعات ولایات این بود کـه لشکر اطریش پس‌از جنگ عثمانی بکلّی مضمحل و بی پا شده وخزانهٔ سلطنتی در وین کاملاً خالی وفقیر گردیده بود.

وراثت سلطنت اطریش

باوجود این شکست‌ها وخسارات وتلفات شارل ششم خرسند بود که در نتیجهٔ عهدنامهٔ وین جمیع دول اروپا حتّی فرانسه و عثمانی وصیّتنامهٔ رسمی اورا در باب جانشینی دخترش ماری ترز پذیرفته‌اند امّا چون پس از دوسال از عهدنامهٔ وین شارل ششم ناگهان وفات یافت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰) جانشین او ماری ترز دفعتاً مواجه شد با دول متّحده که بالاتّفاق کمر بجنگ او بستند و هشت سال تمام این محاربه را ادامه دادند (دسامبر ۱۷۴۰ ـ اکتبر ۱۷۴۸).

علل جنگ

این منازعه سه علّت عمده داشت: اوّلاً قانون‌اساسی که بموجب آن‌طرز توارث وترتیب جانشینی‌امپراطوران اطریش‌رامعلوم

(۱) ـ le prince de Hildburghausen

کند وجودنداشت بالعکس نظامات خاصی هم قبل‌ازشارل ششم وضع شده بودکه منافی انجام مقصود این‌امپراطور بشمارمیآمد، ثانیاً سابقهٔ قدیمهٔ سیاست‌فرانسه، ثالثاً جاه طلبی وحرص فردریك دوّم.

نظامات خاصی که گفته شد عبارت بود ازیك وصیّت ویك قرار داد.

در قرن شانزدهم امپراطور فردیناند اوّل برادر شارل کن (١٥٢٦ ـ ١٥٦٤) وصیّت کردکه اگردرخاندان سلطنتی اولادذکور نباشد اناث‌باید بپادشاهی برسند ودرقرن هفدهم امپراطور فردیناند دوّم نمایندهٔ شعبه خانوادهٔ هابسبورگ اطریش (١٦١٩ ـ ١٦٣٧) با فیلیپ سوّم نمایندهٔ شعبهٔ هابسبورك اسپانیا (١٥٩٨ ـ ١٦٢١) قراردادی منعقد کردند که بموجب‌آن هرگاه دریکی از دوشعبهٔ مزبور اولاد ذکوری نباشد سلطنت باولاد ذکور شعبهٔ دیگر باید برسد.

درسنهٔ ١٧٤٠ شارل آلبر انتخاب کنندهٔ باویر بموجب وصیّت فردیناند اوّل مدّعی امپراطوری شد زیرا که نسب او بدختر فردیناند می‌پیوست وفیلیپ پنجم از اعقاب فیلیپ سوّم که جانشین شارل دوّم شده بود مطابق قرارداد سابق الذّکر دعوی امپراطوری داشت و نیز بموجب همین « قرار تبدیل میراث » شارل امانول پادشاه ساردنی که از اعقاب فیلیپ دوّم بود مدّعی امپراطوری شد یعنی قرار داد فیلیپ سوّم را معطوف بماسبق کرد.

مرام سیاسی فرانسه از قرن شانزدهم ببعد ضعیف کردن خانوادهٔ اطریش‌بود که حتّی درسال ١٧٤٠ هم این سابقه دوام داشت. مارکی دارژان سون که‌دراین اوقات بوزارت خارجه رسید مینویسد: «برای سیاسیّون این‌نکته درکمال‌اهمیّت است که باید امپراطور اطریش را چنان ضعیف وناتوان کرد که بیش از یکی از امراءِ آلمان نفوذ وقدرت نداشته باشد.»

امّا فردریك دوّم که در این وقت ٢٨ سال داشت میخواست خود را لایق جانشینی نیاکانش نماید وبافتخارات عظیمه نایل گردد «نظر بقوّتی که درلشکر و ثروتی که در خزانه و ضعفی که درکار دشمن خود» میپنداشت مانعی برای

حمله به اطریش نمیدید زیرا که ملکهٔ اطریش « زنی جوان و بی‌تجربه و دوچار مدّعیان بیشمار و گرفتار فقرمالی وضعف نظامی بود . » فردریك بنظیراین عبارت استدلال نموده و خودرا درحملهٔ باطریش محق میشمرد .

دشمنان ودوستان ماری ترز

ماری ترز با دوتن ازمدّعیان سلطنت (یعنی انتخاب کنندهٔ باویر وشاه اسپانیا) وپادشاه فرانسه وسلطان پروس وانتخاب کنندهٔ ساکس و شاه لهستان و چندین امیر از امراءِ آلمان بایستی جنگ کند .

پس برای مقابلهٔ با این همه دشمن درصدد تهیّهٔ معاهدین و متّحدین برآمد و روسیه وانگلستان وهلاند را باخود یارنمود ویکی ازمدّعیان امپراطوری را هم که پادشاه ساردنی باشد بزور رشوه باخود همراه کرد . روسیّه محض آن واردجنگ شد کـه در زمرهٔ دول معظّمه داخل شده و از عوامل مهمّهٔ سیاست اروپا محسوب گردد . انگلیس چون فرانسه را دشمن ماری ترز دیـد با او دم از دوستی زد و همانطور که دیدیم دوستی میان انگلیس وفرانسه که مدّت یك ربع قرن بواسطه مراقبت والپول وفلوری وزراء طرفین ثابت وبرقرار مانده بود بواسطهٔ رقابت‌های اقتصادی ومستعمراتی درشرف تبدّل بدشمنی بود اتّفاقاً مقارن این احوال جنگ وراثت اطریش هم شعله‌ور گردید . دراین وقت یکسال بود کـه انگلیس بدولت اسپانیا دوست ومتّحد فرانسه اعلان جنگ داده بود (اکتبر ۱۷۳۹) و فرانسه هم درنظر داشت که باسپانیا مدد بفرستد . هلاند نیز پس ازقلیل مدّتی نظر باصرار دولت انگلیس جزویاران اطریش گردید زیرا که می ترسید نظر بسابقهٔ تاریخی فرانسه درصدد تصرّف آن برآید .

این محاربه ازجملهٔ پیچیده‌ترین وقایع تاریخی محسوب میشود چرا که دشمنان متّحد اطریش هریك پیرو هوای نفس ومقصود خاص خود بودند . فردریك ایالت سیلزی را میخواست ، فیلیپ پنجم ولایات جدیدی را درایطالیا طلب میکرد ، لوی پانزدهم میخواست درهلاند لطمه‌ای باطریش وانگلیس متّفقاً واردآورد . بنابراین

درنزاع جانشینی اطریش میتوان سه جنگ مجزّی و معیّن تشخیص داد . جنگ اطریش وانگلیس وفرانسه ، جنگ اطریش و پروس وجنگ اطریش واسپانیا .

ازاین حروب سه گانه پیکار اطریش و پروس مهم‌تر ازهمه بود چرا که‌نتیجهٔ اساسی آن که عبارت از الحاق ایالت سیلزی بپروس باشد موجب عظمت وشوکت دولت پروس گردید وتعادل ایالت آلمان‌را برهم زده ومقدّمهٔ جنگ عظیم‌دیگری شد که بجنگ هفت ساله مشهور است .

فردریك در سیلزی

خصومت از جانب فردریك دوّم شروع شد همان روزی که خبرفوت شارل ششم باو رسید با اینکه جانشینی ماری‌ترز را تصدیق داشت فرمان دادکه لشکر بقصد تصرّف ایالت سیلزی حرکت کند .

خانوادهٔ هوهن زولّرن از زمان پیشین حقّی براین ایالت داشتند امّا در موقع معاهدهٔ تاج(۱) فردریك اوّل رسماً از حقوق مزبور صرف‌نظر نمود . چون نوبت شاهی بنوهٔ او فردریك دوّم رسید بهیچوجه اعتنائی باین صرف نظر رسمی نکرد و بوزیر خارجه که بیش از پادشاه مراعات حقّ و عدالت را میکرد نوشته است : « سیاست رانی کار وزرا است ، ما فرمان حرکت بقشون داده‌ایم ، شما هم بکارها رنگ و روی سیاسی داده وسایل مطلاّ سازی را فراهم آورده حبّ های خود را زرنگار بسازید که ظواهر امر آراسته باشد . »

الحاق ایالت سیلزی برای فردریك دوّم بسیار لازم بود زیرا که مقدار کثیری بوسعت خاك وقریب یك میلیون برجمعیّت قلمرو او میافزود واز همه مهمتر دولت پروس را صورت وحدانی میداد زیرا که پروس در سواحل دو رودخانهٔ اودر و کوسترین واقع بود و بایستی بهر قیمت هست قسمت علیای آن دو رودخانه را نیز که عبارت از خاك سیلزی باشد بآن ملحق سازد تا از هر حیث کامل عیار و دور از گزند و دستبرد دولت امپراطوری اطریش باشد .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۱۱۵ رجوع شود .

پس فردریك ناگهان بدون مقدّمه واعلان جنگ در آخرین روزهای سال ۱۷۴۰ (۲۲ دسامبر) لشکر به سیلزی داخل کرد وبه ماری ترز پیشنهاد نمود که اگـر این ایالت را باو واگذارد جزءِ همراهان و یاران او خواهد شد و چنین نوشت : « رجاءِ وائق وافتخار کامل دارم که آن علیاحضرت از اقدامات من کمال رضایت را خواهند داشت واین خدمتگزاری من موجب سرور خاطر ایشان خواهد شد » ماری ترز جواب داد : « مادام که یك تن از نظامیان پروس درخاك آن ایالت باقی است ماهلاکت را بر دوستی وعقد قراردادترجیح میدهیم » پس بزحمت فراوان لشکری فراهم آورد وسه ماه بعدازاین واقعه درمحلّ مولویتز (۱) بهفردریك حمله برد لکن لشکرش مغلوب وفراری شد (٤ آوریل ۱۷۴۱) .

دخالت فرانسه

سیاسیّون فرانسه به این سرعت تصمیم نگرفتند. ابتدا بنابرسیاست حقّه و نظر صائبی که بدان اشاره کردیم لوی پانزدهم دخالت درجنگ را جایز نشمرد و گفت خانوادهٔ اطریش مثل سابق خطری برای فرانسه محسوب نمیشود که ما کمافی السابق درصدد سرکوبی اوبرآئیم. فلوری هم بااین نظر موافقت داشت بدوعلّت : یکی آنکه طبعاً مردی صلح جو بود دیگر اینکه چون دوسال قبل دولت فرانسه وصیّت پراگماتیك را امضا کرد بایستی اگر درحفظ آن کوشش نمیکند لااقل بیطرف بماند. پس به ماری ترز اخطار نمودند که دولت فرانسه برسرقول وپیمان خود خواهد ایستاد .

امّا چنانکه گفتیم در فرانسه طرفداران جنگ باخاندان اطریش وحفظ سابقهٔ خصومت بین دولتین بسیاربودند وفلوری را که طالب صلح بود استهزاء میکردند. قائد طرفداران جنگ با اطریش مارشال دوبل ایل (۲) نوهٔ فوکه (۳) بود که پنجاه وشش سال از عمرش میگذشت ، فعّالیّتی فوق العاده ، هوش سرشار وقوّهٔ تخیّلی تند وتیزداشت . عاقبت فلوری رامتقاعدکردکه بایستی امپراطوری اطریش بانتخاب کنندهٔ باویر داده شود وبرای حصول مقصود لازم است که بافردریك دوّم همدست گردند .

---

(۱) ـ Molwitz (۲) ـ le maréchal de Belle-Isle (۳) ـ Fouquet

پس خود اورا مأموریّت دادند که به آلمان رفته انتخاب کنندگان را ملاقات نموده راضی بانتخاب شارل آلبر بنماید. ازجمله اقدامات این سفیر آن بود که بنا برتوسّط فرانسه در نمفن بورگ(۱) بین شاه اسپانیا و انتخاب کنندهٔ باویر قراردادی منعقد شد (۱۸ مه ۱۷٤۱) ر عهدنامه ای هم میان فرانسه و فردریك دوّم بسته شد (٥ ژوئن ۱۷٤۱) و انتخاب کنندهٔ ساکس هم جزو متّحدین قرار گرفت. بموجب این معاهدات انتخاب کنندهٔ باویر صاحب تاج و تخت امپراطوری و سلطنت مملکت بوهم میگردیدو شاه اسپانیا نیز درایطالیا ولایاتی را متصرّف میشد که سلطنت آنرا به پسر دوّم الیزابت فارنز موسوم به دون فیلیپ میداد وفردریك هم ایالت سیلزی را به مملکت خود ملحق میساخت.

محض اجرای این مقررات دولت فرانسه بدون اینکه اعلان جنگی بمملکهٔ اطریش بدهد یاسفیر خودرا ازپایتخت آن مملکت احضار کند دولشکر وارد آلمان کرد که بمعاهدین او یاری بدهند یکی ازاین دولشکر که مرکّب بود از چهل هزارنفر سپاهی بفرماندهی مارشال دوبل ایل بقشون شارل آلبر ملحق گردید و در اوّل سپتامبر ۱۷٤۱ لنز(۲) واطریش علیا را متصرّف شد امّا بجای اینکه مستقیماً به وین روی آورده و ماری ترز راجبور به مصالحه کند مارشال دوبل ایل بنا بر اصرار شارل آلبر کمر بفتح مملکت بوهم بست. در اواخر نوامبر ۱۷٤۱ شهر پراگ مسخّر شد و عوامل این فتح سرهنگ شور(۳) و موریس دوساکس(٤) بودند که تهوّر فوق العاده بخرج دادند. انتخاب کنندهٔ باویر بسلطنت بوهم معرّفی گردید (۱۹ دسامبر) وچند هفته بعد درفرانك فور امپراطور شد وشارل هفتم نام یافت (۲۷ ژانویه ۱۷٤۳).

ماری ترز واهالی هنگری

علی الظّاهر ماری ترزبکلّی مغلوب ومضمحل شده بود زیرا که سه قسمت بزرگ ازقلمرو امپراطوری مثل سیلزی واطریش علیا و بوهم را دشمنان گرفته و تاج امپراطوری را هم برسر

(۱) – Nymphenbourg (۲) – Linz (۳) – Chevert (٤) – Maurice de Saxe

شارل آلبر نهادندلکن درباطن برخلاف این بود، ارادهٔ قوی وچابکی ملکهٔ اطریش راه نجات را برای او باز گذاشت.

ملکه نخست از رعایای هنگری استمداد کرد و بمجلس ملّی هنگری که در شهرپرسبورگ(۱) تشکیل گردیدچنین خطاب نمود «اکنون که یاران مرا ترك کرده اند پناهی جز وفاداری و دلیری سلحشوران نامدار هنگری ندارم و امید ببازوی توانای آنان بسته‌ام» بنا برحکایتی که ولتر جعل نموده اهل مجلس نجبا وتوانگران ازشنیدن سخنان تضرّع آمیز ملکهٔ جوان ومشاهدهٔ بدبختی اوچنان بهیجان آمدند که بالاتّفاق شمشیر ازنیام بر کشیده و فریاد برآوردند «که‌درراه ملکهٔ خود ماری ترز جان بر کف دست نهاده ایم» امّا حقیقت امر قدری با حکایت مجعولهٔ ولتر اختلاف دارد. سه ماه تمام میان ملکه واهل هنگری ارسال رسل و مکاتبه شد تا اینکه مصمّم گشتندوعبارت مذکور را بر زبان راندند وصد هزار سپاهی بمدد او فرستادندمشروط براینکه مملکت هنگری کاملاً مستقل‌شود و از تحت الشعاع ممالك موروثهٔ امپراطوران اطریش بدرآید.

خروج ساردنی وپروس از صف محاربین

تدبیر دیگر ماری ترز این بود که با بعضی از دشمنان خود مذاکره نموده آنانرا ازصف خصومت خارج ساخت مثلاً شاه ساردنی‌را بدشمنی اسپانیا برانگیخت ووعده داد که قسمتی از میلان را باو واگذارد (فوریه ۱۷۴۲) از طرفی هم با فردریك دوّم در برسلو معاهده ای بست و ایالت سیلزی را باو واگذاشته او را بنقض پیمان با فرانسه وادار کرد (ژوئیه ۱۷۴۲). فردریك دوّم محض حفظ احترام معاهدین خود تفصیل معاهدهٔ برسلو را به‌فلوری صدراعظم فرانسه اطّلاع داد و بدون هیچ شرمی ازشکستن عهد ومیثاق، چنین نوشت: «معذلك‌من بیش از پیش حاضر به مساعدت با شاه فرانسه وحفظ منافع آن مملکت هستم.»

جنگ فرانسه

تمام‌بار جنگ بردوش‌فرانسه افتاد. قشون فرانسه مجبور شد که اطریش علیاوبوهم‌را تخلیه کند. بل ایل فرمانده‌قشون

(۱) - Presbourg

فرانسه درپراك محصور گشت وبزحمت فوق‌العاده با ۱۴۰۰۰ نفر توانست راه گریز را پیش گرفته و هشت روز تمام ازطرق کوهستانی پوشیده از برف و در زیر حملهٔ دائمی لشکر دشمن طی‌طریق نموده عقب‌بنشیند (۱۷ـ۲۵ دسامبر ۱۷۴۲) و این عقب نشینی یکی از مشهورترین و مهمترین اعمال نظامی قرن هیجدهم محسوب میشود. اطریشی‌ها ایالت باویررا گرفته شهر مونیخ‌را اشغال کردند (ژوئن ۱۷۴۳) وتا سواحل رود رن رانده ایالت آلزاس‌را تهدید نمودند.

فردریك ازاین پیشرفت سریع قشون اطریش برخود بیمناك شده در پاریس با فرانسه مجدّداً عهدی بست (ژوئن ۱۷۴۴). لوی پانزدهم با شاه اسپانیا نیز بموجب‌عهد نامهٔ خانوادگی فونتن بلو تجدید مودّت نمود (۲۵ اکتبر ۱۷۴۳) ورسماً با انگلستان متارکه کرد (۱۵ مارس ۱۷۴۴) چرا که سپاهیان این مملکت درآلمان با اعداءِ فرانسه همدستی داشتند و چون تاآنوقت قشون فرانسه بعنوان امداد بدشمنان ملکهٔ اطریش وارد جنگ شده ودولت فرانسه به‌ماری تِرِز رسماً اعلان جنگی نداده بود لوی پانزدهم جنگ رسمی را اعلان کرد و ماری تِرِز را (ملکهٔ هنگری) خطاب نمود. (۲۷ آوریل ۱۷۴۴).

چند ماه بعد از تجدید عهد فرانسه و پروس امپراطور شارل هفتم بدرود زندگانی گفت (۲۰ ژانویه ۱۷۴۵). پسرش که سمت انتخاب کنندگی باویر داشت بشتاب هرچه تمامتر با ماری تِرِز قرارداد بست ازهرادعائی نسبت بوراثت شارل ششم وتاج وتخت امپراطوری صرف‌نظر کرد حتّی درموقع انتخاب فرانسوا دولورن که بنام فرانسوای اوّل بامپراطوری رسید رأی موافق داد (ژوئن ۱۷۴۵). از این تاریخ ببعد جنگ وراثت امپراطوری فی‌الحقیقه خاتمه یافت وجنگهائی که شد برسر تصرّف سیلزی وهلاند متصرّفی اطریش وایطالیا بود.

جنگ دوّم سیلزی

در باب سیلزی دو مرحله باید تشخیص داد: در مرحلهٔ اوّل فردریك بسرعت فوق‌العاده وارد بوهم شده هم‌شهر پراك را بتصرّف آورد وهم‌ایالت الزاس‌را که نزدیك بود بچنگ‌سپاه

اطریش[1] بیفتد نجات داد (سپتامبر ۱۷۴٤) . سال‌بعد فردریك پس از فتح‌نمایانی در فریدبرگ[2] (٤ ژوئن ۱۷٤٥) . ایالت ساکس را کـه امیرش از همدستان ماری ترز بود مسخّر ساخت و پس از فتح جدیدی در ظاهر شهر درسد[3] (در کسّلسدورف[4]) ۱٥ دسامبر ۱۷٤٥ بار دیگر بـا فرانسه نقض عهد کرد و با ملکهٔ اطریش عهد نامهٔ تازه‌ای در درسد بسته و مفاد قـرارداد بـرسلو را تأیید و تجدید نمود (۲٥ دسامبر ۱۷٤٥) .

جنـگ هلاند

در هلاند قوای‌لوی پانزدهم بالشکر اطریش‌وانـگلیس‌وهلاند مقابل شد .

اگرچه فرمانده قوای فرانسه یکی ازجنـگ‌آوران بزرگ موسوم‌بموریس دوساکس بود معذلك چهارسال این جنـگ دوام یافت چراکه برخلاف فردریك دوّم و تعلیمات‌سرداران قدیم‌مثل تورن و ویّار وعلی رغم میل موریس دوساکس که میگفت باید بقلع و قمع سپاه خصم همّت‌گماشت لشکرفرانسه‌محض‌اینکه‌شاه مثل لوی چهاردهم با شکوه و جلال خسروانه در میدان حضور بیابد بمحاصرهٔ قلاع دشمن پرداخت وبتأنّی وطمأنینه‌هرچه تمامترمبادرت بجنـگ‌حصاری‌نمود . و تدریجاً جمیع قلاع هلاند را مسخّر ساخت . منازعات عمده‌عبارت‌بودنداز‌جنـگ فونتنوا[5] (۱۱ مه ۱۷٤٥) و جنـگ روکو[6] (۱۱ اکتبر ۱۷٤٦) و جنـگ لاوفلد[7] (۲ ژوئیه ۱۷٤۷) که بیشتر بقصد تسخیر استحکامات بعمل میـآمد .

فونتنوا

بزرگترین‌این‌فتوحات‌جنـگ‌فونتنواست‌که‌آخرین‌فتح‌نمایان دولت استبدادی فرانسه شمرده میشود . در آخر ماه آوریل ۱۷٤۷ مارشال دوساکس با نود هزار سپاهی بسرعت از رود اسکو گذشته‌تورنه رابمحاصره‌افکند .این‌محل‌یکی ازقلاع کثیره‌ای بودکه‌مجموع آنهارا(سدّ)میناميدند و مقصود از ایجاد آنها حفظ هلاند از تطاول فرانسه بود و از سال ۱۷۱٤ ببعد لشکرهلاندبخرج‌دولت اطریش‌در آن‌قلاع‌مسکن‌داشتند . قلعهٔ‌تورنه‌تسلیم‌گردیده

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۳ رجوع شود (۲) ـ Friedberg

(۳) ـ Dresde (٤) . Kesselsdorf (٥) ـ Fontenoy (٦) ـ Rocoux (۷) ـ Lawfeld

و خندق آن بتصرّف درآمده بود که موریس دوساکس از ورود ۵۱۰۰۰ نفر لشکر انگلیسی وهلاندی آگاهی یافت. این قشون در تحت فرماندهی دوك دو کُمبرلند پسر دوّم ژرژ ثانی کـه بیست و دو سال داشت از فاصلهٔ خطّ سرحدّی و اردوگاه فرانسه یعنی از طریق مونس(۱) پیش آمد.

موریس بدون اینکه دست از محاصره بردارد بـا پنجاه هزار نفر بمقابلهٔ خصم شتافت و سی هزار نفر را در اطراف حصار باقی گذاشته خود دریکفرسنگی شهر تورنه رو بطرف خاك فرانسه بحال دفاع ایستاد. در این محل که دشتی سراشیب بود از طرفی محدود برود اسکو و از سمتی بجنگلی انبوه که لشکر انگلیس بایستی از آنجا گذشته خود را بشهر تورنه برساند.

موریس سپاه خود را صلیب وار قرار داده معبر را مسدود ساخت، یکی از جناح های لشکر او بطور عمودی برودخانهٔ اسکو اتّصال مییافت و میدانی را بطول ۱۶۰۰ متر ازقریهٔ آنتوان تا رود اسکو فرا میگرفت. این قریه برجسته ترین نقطهٔ میدان و بمنزلهٔ مفصل اساسی صفوف فرانسه محسوب میشد. سه برج وسنگر مرتفع ساخته و خانه های فونتنوا را هم بشکل جان پناه کنگره دار کردند بقسمی که آتش توپ و تفنگ سنگرها تقاطع نمایند.

جناح دوّم در میدانی بطول یك کیلومتر بموازات رود اسکو امتداد یافت. منتهی الیه آن جنگلی بود موسوم به (باری) که دوبرج در آنجا ساخته ودرختان جنگلی را از محاذات آن افکنده بودند.

دراین میدان اکثر قوای موریس تجمّع داشت ودرپشت یك برآمدگی مختصری که از جنگل به فونتنوا میرسید صف پیاده نظام بانضمام بریگاد گارد همایونی شاه واقع بود و بمنزلهٔ قلب لشکر بشمار میآمد. پانصد متر پشت سر این صف پیاده دو صف سواره نظام جای داشت که آنها هم پانصد متر از یکدیگر فاصله داشتند. قسمت ذخیره هم بموازات سواران وپیادگان ایستاده و پشت جنگل را حفظ میکردند

(۱) - Mons

این قسمت احتیاطی مرکب بود از افواج پیاده نظام قدیم و اسکادرون خانوادهٔ شاهی و قراولان خاصه و امنیه و بمب اندازان و تفنگداران وزره‌پوشان . درجلو این صف سواره‌نظام محل مرتفعی‌بودکه سیاستگاه‌قریهٔ آنتوان(۱) محسوب‌میشد و ازبالای این محل شخص میتوانست تمامیدان جنگ را که بیش ازدوکیلومتر درازا نداشت بیك نظر به بیند . لوی پانزدهم که خبر مقابلهٔ دولشکررا شنید از قصر ورسای خود را بمیدان جنگ رسانیده و تا آخر زدوخورد برفراز آن‌بلندی قرار داشت .

در ساعت پنج صبح سه‌شنبهٔ ۱۱ مه ۱۸۴۵ نایرهٔ جنگ اشتعال یافت .

هلاندیهابایستی‌جبههٔ جنوبی لشکر فرانسه‌را که قراءِآنتوان و فونتنوا باشد مورد حمله قرار دهند در ساعت ۹ باکندی و سستی هرچه تمامتر روی‌به‌آنتوان نهادند و بزودی از پیشرفت بازایستادند زیرا که از قضا در سر راه آنها ودرکنار رود اسکو توپ بزرگی واقع بود که مهاجمین را در زیر آتش شدید گرفت . پس هلاندیها با حرارت وقوّت فوق‌العاده به فونتنوا حمله‌آوردند وسه‌مرتبه حملاتشان بی‌نتیجه‌ماند آنگاه ازساعت ده تا پایان روزفقط به تیراندازی بیهوده‌اکتفا کردند وکار مهمّی از پیش نبردند .

در این ساعت پیادگان قشون انگلیس که عدّهٔ آنها به‌شانزده‌هزارمیرسید واز وزون(۲) میآمدند بسه ستون تقسیم شده ودرفاصلهٔ جنگل باری و فونتنوا حملهٔ شدیدنمودند. ارتفاعاتی‌که ذکرشدپیاده نظام طرفین‌راازیکدیگرمستورومحجوب میداشت. انگلیس‌هاچون ازآن ارتفاعات گذشتندناگهان دستهٔقراولان‌رادرپنجاه قدمی خود یافته و ایستادند . یکی ازصاحبمنصبان انگلیس ازصف‌جداشده‌وسلام داد صاحبمنصبان فرانسه هم کلاه از سر برداشته باستقبال او رفتند . صاحبمنصب انگلیسی گفت : « آقایان‌بنظامیان خود فرمان‌شلیك بدهید . » فرانسویان‌جواب دادند : « خیر شما بفرمائید . » این‌تعارف خشك وخالی با ادب واحترام‌نظامی

(۱) - Antoing (۲) - Vezon

نبود بلکه تبعیّت از فرمان موریس بود که گفته بود در موقع شلیك عمومی بایستی قسمتی از نظامیان از خالی کردن تفنگ خود داری کنند مبادا که دشمن پس از شلیك باسر نیزه واسلحهٔ غیرآتشی حمله بیاورد وقشون مستأصل و مضطرب گردد. شلیك انگلیسی‌ها قریب نهصد نفر را بخاك هلاك افکند، قراولان رو بفرار نهادند واز محلّی که تخلیه کرده بودند انگلیس‌ها پیش رفتند تا گاه بصف سواره نظام برخوردند از یکطرف تیرباران سواران و از طرفی آتش توپ وتفنگ برج ها باعث شد که جناحین قشون انگلیس عقب نشست و محض مقاومت در مقابل حملات پیاده نظام فرانسوی بشکل مربّع که ضلع پشت سر آن باز بود قرار گرفتند.

افواج فرانسه این مربّع را لاینقطع هدف تیر ساختند وحتّی بعضی دسته‌های قشون تاهشت مرتبه بخالی کردن تفنگ خودموّفق شدند امّا چون میانهٔ ستونهای انگلیس فاصله خالی بود تیرباران فرانسویان بجائی نرسید وفقط پیش آمدن آنها را منع کرد چنانکه انگلیسها در ظرف دوساعت بیش از ۵۰۰ متر جلو نیامدند معذلك چون ساعت یك بعداز ظهر شد از فونتنوا هم تجاوز کردند و اطرافیان لوی پانزدهم زمزمهٔ فرار را شروع نمودند. دلاوری موریس وقوّت قلب پادشاه قشون را نجات داد. مارشال دوساکس که استسقا داشت وتازه از زیر عمل اطبّا برخاسته بود واو را درسبدی نهاده بمیدان آورده بودند دراین موقع براسب نشست وفرمان داد که جمیع قسوا دفعتاً بدشمن حمله کنند و خود فرماندهی عدّهٔ احتیاط را گرفته وامر بشلیك داد. چهار توپ بزاویهٔ ستونهای انگلیس شلیك کردندو آنراسوراخ نمودند مقارن همانوقت ازطرف دیگر سواره نظام روی آور شد پس ازدوساعت ونیم جنگ مربّع انگلیس‌ها آشفته شد وروی بفرار نهادند لکن تا آخر جنگ بازعدّه‌ای از آنها دلاورانه ایستادگی میکردند. تلفات اردوی انگلیس عبارت بود از ۹۰۰۰ نفر مقتول ودو هزار اسیر وچهل عدد توپ، فردای آنروز سه‌هزار نفر دیگر باسارت گرفته شد. امّا از فرانسویان فقط ششهزار تن از کار افتاده بود.

فتوحات دیگر فتح فونتنوا تصرّف قلاع جنوب ومغرب خاك بلژیك را آسان کرد و فتح روکو در شمال لیژ موجب تسخیر حصار های سمت مشرق گردید و فتح لاوفلد باب دخول بداخلهٔ مملکت هلاند را باز کرد. مستحکمترین حصارهای آنجا مائستریك(۱) بود که یکماه محاصرهٔ آن طول کشید (۱۲ آوریل تا ۱۰ مه ۱۷٤۸) و چون مفتوح گردید موجبات ترك جنگ و انعقاد صلح فراهم شد.

صلح إکس لاشاپل مبارزین مدّتی بود که بترك جنگ میل داشتند مخصوصاً دولت انگلیس زیرا که شارل ادوار مدّعی سلطنت آتش جنگ را در جزایر انگلستان روشن کرده(۲) و اهالی مستعمرات علم استقلال طلبی برافراشته بودند وقشون دولت از سرکوبی آنان عجز داشت. باین ملاحظات انگلیس مایل بصلح بود، همچنین ماری تِر زبختم جنگ علاقه داشت چرا که فتوحات اطریش را درخاك ایطالیا نسبت بهلاند که ازدست میرفت بچیزی نمیشمرد.

بنابراین قبل ازسقوط حصار مائستریك هیئتی درشهر إکس لاشاپل تشکیل یافت که در شرایط صلح گفتگو کنند، فرانسه موقع بسیار خوبی داشت زیرا که مملکت هلاند در دست او بود و نفاق در دشمنانش راه یافته هریك میخواست در عقددوستی بافرانسه برسایرین سبقت بجوید، نماینده مختار انگلستان لردسندویچ(۳) و نماینده مختار اطریش کونیتز(٤) بودند و مأمور لوی پانزدهم موسوم به کنت دوسن سورن(٥) محلّ شور طرفین وصاحب نفوذی فوق العاده بود بحدّیکه میتوانست مقاصد خودرا بنمایندگان مختار فوق تحمیل کند امّا نتوانست ازاین حسن موقع استفاده نماید وتااندازه‌ای هم ارادهٔ لوی پانزدهم آزادی را ازاوسلب میکرد واورا وامیداشت که بنابرمیل دولت اسپانیا مسائل را بجریان انداخته وبعجله خاتمه دهد.

این صلح در ۱۸ اکتبر ۱۷٤۸ انجام گرفت و از تمام معاهداتی که فرانسه بادول عالم منعقدساخته شرم آورتر وبی معنی تر است. لوی پانزدهم ازجمیع متصرّفات

---

(۱) ـ Maëstricht
(۲) ـ بصفحهٔ ٤٥ رجوع شود
(۳) ـ lord Sandwich
(٤) ـ Kaunitz
(٥) ـ Saint-Séverin

خود در هلاند و ساووا ونیس و آلات و ادوات جنگی که در قلاع و سنگر ها نصیب قشون فرانسه شده بود صرف‌نظر نمود و متعهّد شد که بنا بر تقاضای دولت انگلیس شارل ادوار مدّعی سلطنت را ازخاك فرانسه طردکند ودر دونکرك بندر نظامی نسازد وسیاست مستعمراتی موافق ترتیب قبل ازجنگ برقرار دارد.

در عوض ولایات پارم و پلزانس از طرف ماری ترز به دون کارلوس پسر دوّم الیزابت فارنز ملکهٔ اسپانیا تفویض شد و فرانسه در مقابل همین تفویض دست از متصرّفات هلاند برداشت. سرحدّات شرقی مملکت شاه ساردنی برود تِسن رسید وفردریك بتملّك قطعی ایالت سیلزی نایل آمد.

چون موادّ این عهد نامه در فرانسه انتشار یافت مردم بخشم آمدند و گفتند: این عهدنامهٔ یك دولت فاتح نیست بلکه دول مغلوبه چنین قرارداد میبندند و بیشتر علّت غضب عامّه این بود که میگفتند شاه فرانسه این همه اموال و نفوس را تلف کردکه پادشاه پروس بمنظورخودنایل شود. درپاریس زنان دربازار بسریکدیگر کوبیده وبجای دشنام یکی بدیگری میگفت «تومثل صلح دولت بی‌معنی وبیشعور هستی.» مارشال دوساکس بپاداش هنگفت فتوحات خود نایل شد لکن چون ازاو کیفیّت جنگ را میپرسیدند باتلخکامی فوق‌العاده وازروی انصاف میگفت: «چنین که فرانسه دست ازتصرّفات وفتوحات خود برمیدارد درواقع باخودبجنگ است، دشمنان فرانسه بهمان قوّت ونیروی سابق باقیند وفرانسه تنها دچارضعف شده است، یك میلیون ازجمعیّتش کم گشته وتقریباً خزانه اش هم تهیٌ شده است.»

صلح مسلّح

این صلح برای امضا کنندگان اصلی و مبارزان درجه اولی بمنزلهٔ تنفّس وتعطیل موقّتی جنگ بود، هیچیك ازمسائل مبتلا به مستعمرات میان فرانسه وانگلیس حل نگردید ونظربجاه طلبی وغیرت ذاتی و علاقه ای که ماری ترز بشئون خانوادگی و شرافت امپراطوری داشت هیچوقت راضی نمیشد که ایالت سیلزی در دست فردریك دوّم بماند، قلباً این عهدنامه را باطل میدانست واز او نقل میکنند که هروقت یکتن ازاهالی سیلزی

را میدید از گریه خودداری نمیکرد وهمانوقت که عهدنامهٔ اکس‌لاشاپل را امضا مینمود در فکر این بود که بچه تدبیر میتواند ایالت سیلزی را از چنگال خصم بیرون آورد ، پس دراینصورت صلح مذکور فقط مهلت کوتاهی بود که درآن مدّت مبارزین بتجدید قوا وتکمیل سلاح خود پرداخته آمادهٔ کارزار جدیدی شوند .

تهیّهٔ جنگ در فرانسه

فرانسه کمتر ازسایر دول درفکر تجهیزات تازه بود زیرا که لوی پانزدهم ومادام دوپمپادور و مقرّبان حضرت عموماً صلح طلب بودند و همه کس در مملکت از تنبلی وبیکارگی پادشاه تنفّر داشت ، لوی پانزدهم تمام همّت خودرا بتهیّهٔ وسایل اقناع شهوات و هوی و هوس خود میگماشت ودر هیچ کاری از کارهای مملکت ثبات قدم وجدّ وجهد دائم نشان نمیداد ، یکی از اعضاءِ شوری موسوم به مارشال دونوای در سال ۱۷۵۶ هنگامی که وقایع جدیده پیش آمد تنبلی شاه را چنین توصیف کرده است : در دربار شاهی « کسی بفکر کاری نیست و اگر یکی باشد که نسبت بمجاری امور تأمّلی کرده واظهاری نماید همه اورا تکذیب میکنند . »

باوجود این‌احوال مساعی جمیله درتوسعهٔ بحریه بکار رفت ، درزمان دوتن از وزراء صاحب فطانت یکی رویه(۱) (۱۷۴۷ ـ ۱۷۵٤) ودیگر ماشو (۱۷۵٤ ـ ۱۷۵۷) قریب پنجاه کشتی ساخته شد . لکن نسبت بکلّیات امور قشون برّی هیچ کاری صورت نگرفت فقط کنت‌دارژان‌سون که آنوقت وزیرجنگ بود بعضی خدمات مفیده انجام داد . مثلاً پیاده نظام را توسعه بخشید و دستهٔ بمب اندازان شاهی را تأسیس نمود و ازافواج چریکی که بنا بر تجارت جنگ جانشینی اطریش عدم‌لیاقت آنها ثابت‌شده‌بود وجز برای بدرقهٔ موکب سلطنتی بکاری‌نمیآمدند گروهی رابرگزیده ودسته منتخبی تشکیل‌داد . افواج پیاده‌نظام‌را دارای‌اسلحهٔ‌متّحدالشّکل کرد وهمه را بیك قسم تفنگ نوع ۱۷۵٤ مسلّح نمود . پیش از این اقدامات در

---

(۱) ـ Rouillé

سنهٔ ۱۷۳۲ مطابق نقشهٔ ژنرال والیر(۱) آلات توپخانه و توپ ها را متّحدالشکل کرده وپنج قسم توپ اختیار نموده بودند که هرچند نسبت باسلحهٔ سابق خفّت و سهولتی داشت لکن بقیاس توپخانهٔ پروس بچیزی شمرده نمیشد. برای تربیت مهندسین نظامی مدرسهٔ مخصوص در میزیر(۲) تأسیس گردید (۱۷۴۹). امّا مدرسهٔ نظام پاریس که از مؤسّسات مخصوصهٔ مادام دوپمپادور بود مدرسهٔ متوسّطهٔ عادی بشمار میآمد وفارغ‌التّحصیل های آن حاضر برای دخول درمدرسه صاحبمنصبی بودند.

در مقابل این کارهای مفید اقدامات بدنتیجه و مضرّی نیزشد. قوای فرانسه که درموقع صلح تقریباً به (۱۸۰٬۰۰۰ نفر) میرسید پراکنده ودر نقاط ساخلوی متلاشی بودند وانتظام سابق را از دست دادند بنابراین رؤسای قشون که اشخاصی متوسّط و کم لیاقت بودند وبنابراستبداد لوی‌پانزدهم یاجانبداری مادام‌دوپمپادور یادسایس درباریان بمقامات عالیهٔ نظامی‌میرسیدند بهیچوجه قشونی را که درتحت فرمان‌داشتند نمیشناختند مثلاً سوبیز(۳) ازصاحبمنصبانی‌بودکه هیچوقت‌فرمانی بلشکر خود نمیداد وطریق سوق‌الجیش را ابداً نمیدانست. ازطرف دیگربتقلید فردریك دوّم و بنابر اصرار وکوشش مارشال دوساکس طرزجدیدی برای جنگ سوار وپیاده نظام اتّخاذ شد ودرحینی‌که مشغول‌آموختن این طریقهٔ جدیده بودند ناگهان جنگ هفت ساله شروع گردید وسپاهیان فرانسه در اثناءِ تحوّل و تبدّل دچارجنگ شدند وبنابرقول ناپلئون دوعلّت عمده برای مغلوبیّت لشکرفرانسه میتوان تصوّر کرد : اوّل بی لیاقتی کامل صاحبمنصبان ، دوّم همین عدم استقرار طرز جدید نظام ونایختگی سپاهیان.

تجهیزات جنگی درپروس

این صلح فردریك دوّم را مجال داد که تدارکات جنگی را کامل‌نموده افرادقشون راکارکشته ومنظّم ساخته اسلحه را باعلی درجه اتّفاق استحکام برساند. مثلاً عدّهٔ قشون بصد و چهل و هفت هزار مرد رسید و ۶۵٬۰۰۰ از آنچه هنگام جلوس فردریك بود

(۱) - Vallière (۲) - Mézières (۳) - Soubise

بیشتر شد. صاحبمنصبان ارشد وصاحبمنصبان جزء قشون پروس از جمیع دول فرنگستان بهتر بودند . در توپخانه طرز جدیدی اتّخاذ نمود، توپ هارا طوری سبك وزن ساخت که توپچی وراننده اسب هم سوارمیشدند، درسایر ممالك توپچی و اشخاص راننده بایستی لگام اسب را گرفته و در پهلوی عرّاده توپ پیاده طی طریق نمایند باین ترتیب توپخانه هم درسرعت بپای سواره نظام میرسید وبتاخت چهارنعل ممکن بود که عرّادهٔ توپ را از یکطرف میدان بجانب دیگر برد و نظر بهمین سرعت که در آن زمان محیّرالعقول بود توپخانهٔ فردریك معروف به توپخانهٔ طیّار گردید و یکی از علل مهمّه فتوحات پروس محسوب شد .

پادشاه پروس برای اینکه نظامیان خودرا به جنگ عادت دهد اردوگاه‌هائی تشکیل دادکه سالی‌چندمرتبه جمیع افرادلشکرباعمال جنگی مبادرت میورزیدند و درواقع قشون پروس همیشه مجهّز و درحال جنگ بود وبنابرقول خود فردریك لشکرش « هرساعت حاضرند که بفرمان او وارد میدان جنگ شوند . »

تدارکات جنگی اطریش

دراطریش بایستی هرچیزرا ازنو تدارك دید . ماری‌ترزبنیروی عزم راسخ و جهد مستمر علی‌رغم تباین نژاد اهالی قلمرو امپراطوری و اختلاف تشکیلات و آداب و رسوم آنها موفّق شد که تمام نقایص را مرتفع سازد ولشکری مرکّب ازصدو سی هزارمردجنگی در سرحدّ پروس متمرکزساخت و توپخانه‌ای بقشون خود داد که ازحیث کمیّت و کثرت نظیرش دراروپا نبود. صاحبمنصبان درمدرسهٔ حربیّه که ازمؤسّسات خود ملکه بود تربیت میشدند و بتقلید فردریك که اردوگاه هائی در ایّام صلح تعیین کرده بود اونیزمیدانهائی برای تعلیمات نظامی معیّن نمودکه رؤساء وافراد قشون در آنجا مشق میکردند وترتیب استفاده از اراضی جنگی‌را میآموختند بقسمی‌که چالاکی وزبردستی آنها در این رشته موجب حیرت وشگفت فردریك شد . افراد نظام را تجدید کردند وجوانان را بکار گماشتند وصاحبمنصبان خارجی را مناصب

عالیه بخشیدند . از جمله لودون (۱) از اهل لیونی و لاسی (۲) از مردم ایرلاند و دون (۳) اطریشی که تربیت یافتهٔ پرنس اوژن بود ازصاحبمنصبان بسیارلایق آن زمان محسوبند.

امّا دولت انگلیس چون اهتمامی درتوسعهٔ قشون برّی بخرج نمیداد همّ خودرا مصروف تقویت قوای بحری نمود و درظرف چهار سال صد وپنجاه کشتی بسفاین خود افزود .

انعکاس اتّحادها

همانطور که اولیاءِ امور حربی در فکر تکمیل قوای جنگ بودند سیاسیّون نیز از پای ننشسته و قبل از اشتعال جنگ هفت ساله ترتیب اتّحاد های سابق را بکلّی بهم زدند .

در سال ۱۷٤۸ کـه صلح اکس لاشاپل واقع شد ترتیب اتّحاد دول بقرار ذیل بود : در یك صف فرانسه و پروس و در صف دیگر اطریش وانگلستان قرار داشتند امّا در سنهٔ ۱۷۵٦ فرانسه با اطریش متّحد شد و پروس دست اتّحاد بانگلستان داد .

این تبدیل اتّحادیه‌های سابق وانعقاداتّفاق فیمابین‌فرانسه‌واطریش که دوقرن بخون هم تشنه بودند موجب حیرت عامّه شدوهمان قسم که درمورد دوستی فرانسه با انگلستان جمعی اظهار تعجّب میکردند دراین موقع نیزمردم بهیجان آمدند و دیری نگذشت که در فرانسه مناقشات و مجادلات قلمی و کینه ورزی شدید راجع بهمعهدی فرانسه و اطریش رخ داد . این اتّحاد هرچند علی‌الظّاهر درمدّت کوتاهی صورت گرفت (از ژانویه تامه ۱۷۵٦) لکن درنفس‌الامر اثرتکامل تدریجی ونتیجهٔ هشت سال گفتگو بود که بطریق ذیل انجام گرفت :

همعهدی فرانسه و اطریش

جمعی‌ازدرباریان ورسای متوجّه این‌مطلب بودند ومیدانستند که اگر فرانسه سیاست مستعمراتی را تعقیب کند دارای چه مقام ارجمندی در عالم خواهد شد و میخواستند بهر نحو

---

(۱) - Loudon (۲) - Lascy (۳) - Daun

هست دولت را منحصراً متوّجه این سیاست کنند. این کار مستلزم صلح در داخلهٔ اروپا بود که انگلیس نتواند اخلالی کرده وفرانسه‌را ازآن سمت مشغول سازد. اگر ممکن میشد که دوستی باپروس را حفظ کرده ودر عین‌حال‌با اطریش نیزعهد اتّفاق ببندند مسئله حلّ ومقصود حاصل میگردید.

درجنب‌آن دسته که طرفدارسیاست مستعمراتی بشمار میرفتند گروهی‌بودند که از ترقّی سریع فردریك اظهار اضطراب کرده ودر وفاداری و ثبات دوستی‌او تردید مینمودند و موافق قول یکی از وزراءِ خارجه بودند که میگفت: « دیر یا زود باید اقداماتی کرد که جلوگیری‌ازخیالات جاه‌طلبانه وحرص وآز فردریك بشود » پس بایستی با اطریش در این باب قراری داد.

از طرفی درباریان ورسای معتقد بودند که برای پیشرفت سیاست استعماری بایداطریش‌را ازانگلستان‌بریدوازطرف‌دیگرماری ِترزْ اندیشه میکردکه برای پس‌گرفتن ایالت سیلزی‌لازم است فرانسه‌را ازدوستی پروس‌برکنارداشت. همچنین ماری‌ترز از انگلیسها خرسند نبود زیرا که‌آن دولت علناً از وجوهی که در ایّام جنگ وارثت امپراطوری باطریش‌قرض‌داده بود سخن‌بمیان‌آورده ومکرّر اهمیّت این‌قرضه را خاطرنشان میکرد و در ایّام جنگ هم ملکهٔ اطریش را مجبور کرده بود که بتقاضای پادشاه پروس سرفرودآورده سیلزی را باو واگذارد. علّت‌دیگر این‌است که ملکهٔ اطریش در مذهب تعصّب فوق‌العاده داشت و قلباً مردّد بود آیا ازلحاظ‌دیانت‌چه‌صورت‌دارد که‌با انگلستان‌پروتستان‌یارشده‌وکمر بخصومت‌فرانسهٔ کاتولیك بسته‌است بنا براین مقدّمات ماری ِترزْ در سال (۱۷۴۹) بنمایندهٔ لوی پانزدهم میگفت: « ازقول من بدربار ورسای بنویس که اوضاع امروزه بادویست سال قبل بکلّی تفاوت کرده وقوای‌طرفین تعادل کامل یافته واگر برخلاف سابق عقد دوستی ببندیم صلح عمومی تأمین خواهد شد. » از دربار ورسای در سنهٔ ۱۷۵۰ چنین جواب آمد که « شاه فرانسه بهیچوجه دارای افکار سابقین نیست ومعتقد است که اگر پای دوستی صمیمانه در میان بیاید اطمینان کافی و مودّت

وافی برقرار خواهد شد. »

با وجود این اظهار میل که طرفین بدوستی میکردند واز ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۵ مکرّر بطور رسمي و منغیر رسم ابراز میداشتند کسی احتمال نمیداد که اتّحاد فرانسه واطریش سربگیرد.دولت پروس‌عایق بزرگ این اتّفاق محسوب میگردید زیرا که‌اصل مقصود ماری تِرِز این بود که‌لوی پانزدهم دست ازفردریك بردارد و پادشاه فرانسه مایل باین امر نبود. ملکه اطریش محض حصول مقصود خویش حاضر بود که مملکت هلاندرا بفرانسه تقدیم ودرماه‌اوت ۱۷۵۵ که فیمابین فرانسه وانگلیس جنگ شروع گردیده بوداین پیشنهادرا بفرانسه کرد امّا لوی پانزدهم عطیّهٔ ملکه اطریش را ردّ کرد.

اتّحاد انگلیس با پروس

فردریك چون بادولت انگلیس متّحد شد فرانسه را واداشت که با اطریش عقد اتّفاق ببندد.

ازآنجائیکه انگلیس‌ها میخواستندبهرقسم‌هست مستعمرات فرانسه را از دستش بگیرند درژوئن ۱۷۵۵ بدون اعلان جنگ خصومت راشروع کردند ودرمستعمرهٔ امریکا بتاخت وتاز مشغول شدند واز بیم اینکه مبادا فرانسه بولایت‌هانور که خالصهٔ شخص ژرژ دوّم پادشاه انگلیس‌ودر چشم او ازسایرقطعات مملکت عزیزتر ومهمتر بودحمله ببردیافردریك‌را بتصرف‌آنجا وادارد ازماری‌تِرِز تقاضا کردند که قشونی‌به‌هلاند بفرستد تاچشم فرانسه را بترساند وازدست‌اندازی به هانور باز دارد و محض اینکه فردریك هم نتواند از محلّ خود حرکتی بکند در صدد عقد اتّحاد با دولت روسیه بر آمدند که از پشت سر فردریك را تهدید نماید. ماری تِرِز از اعزام قشون‌خود داری کرد امّاوزراءِ الیزابت ملکهٔ روسیه در مقابل مبلغی هنگفت که گرفته حاضرشدند که ۵۵۰۰۰ سپاهی‌آمادهٔ همراهی با انگلیس کنند (۳۰ دسامبر ۱۷۵۵).

چون فردریك ازاتّحاد انگلیس و روسیه خبردار شد ازبیم‌حملهٔ‌آن دومملکت واطریش باندیشه افتاد. ازتنبلی وبی‌لیاقتی لوی پانزدهم خشمگین‌بود ومیدانست

همعهدی چنین پادشاهی برای صیانت ملك او کافی نیست باین‌لحاظ درصدد تقرّب بانگلستان بر آمد. مذاکرات بین الدولتین در سال ۱۷۵٦ به معاهدهٔ وایت هال ختم گردید و هر یك از سلاطین معاهدین ملزم شدند که مملکت دیگری را از دستبرد اجانب محفوظ بدارند و مخصوصاً فردریك متقبّل گردید که هانور را از هجوم هرمهاجمی صیانت کند (۱٦ ژانویه ۱۷۵٦).

معاهدهٔ ورسای هرچند ماری ترز قبلاً خبرداده بودکه فردریك باانگلیسها قرارداد بسته‌است لکن‌هنگامیکه فردریك‌شخصاً خبرمعاهدهٔ وایت هال را بفرانسه داد حیرت و وحشت عظیمی دربار را فروگرفت. نوبت ترس بپادشاه فرانسه رسید که ازاتّحاد دول انگلیس و پروس واطریش و روسیّه برضدّ خود بیمناك گردد. در اوّل مه ۱۷۵٦ آبه برنیس (۱) وزیر خارجهٔ فرانسه و استارم برگ (۲) سفیر اطریش اوّلین عهد نامهٔ ورسای را امضا کردند طبعاً در اینموقع فرانسه خود طالب اتّحاد بود برخلاف سابق که اطریش از او استدعای عقد اتّفاق میکرد در اینصورت فرانسه هیچ حقّ و امتیاز خاصّی نمیبرد و جانب او بهیچوجه رعایت نمیشد. فقط ماری ترز متقبّل شد که در جنگ انگلیس و فرانسه بیطرفی اختیار نماید و طرفین متعهد شدند که در حفظ ممالك یکدیگر کوشیده وهنگام لزوم تابیست وچهار هزار قشون بمدد یکدیگر بفرستند.

قراردادی چنین نامتساوی تا آنوقت‌کسی بخاطرنداشت تمام مخاطرات متوجّه فرانسه ومنافع متعلّق باطریش میشدودولت فرانسه درجنگی‌که با انگلیس‌شروع کرده بود هیچ‌استفادهٔ واقعی ازاین معاهده نمیکرد ودرآتیه هم امید سودی‌نداشت زیرا که در داخلهٔ اروپا بیم هیچ حمله‌ای نمیرفت و سروکار او در مستعمرات بود امّا بالعکس اگر میان ماری‌ترز و فردریك جنگ شروع میشد فرانسه بدون هیچ نفعی مجبور بودکه قشونی بداخلهٔ اروپا سوق دهد.

---

(۱) ـ l'abbé de Bernis (۲) ـ Stahremberg

هنوز سه ماه از معاهـدهٔ ورسای نگذشته نزاع پروس و اطریش آغاز نمود (۲۸ اوت۱۷۵٦)وفرانسه قشون مددی را اعزام داشت.فردریك ابتدا ولایت ساکس وشهر درسد را مسخّرساخت چون دخترا گوست سوّم انتخاب کننده وامیرساکس عروس لوی پانزدهم بود ازخبر حملهٔ فردریك به ساکس دربار ورسای بهم برآمد و اغلب بتقلید شوازل گفتندکه : « این دزد تاجدار را (مقصود پادشاه پروس است) باید چنان سر کوبی کرد که من بعد نتواند آسایش عمومی را برهم بزند » جمعی دیگر ازسیاستمداران برآن شدندکه محض دفع انگلستان بهتراستکه به هانور حمله کنند تا درممالك بعیدهٔ کانادا وهندوستان از پی سپاه انگلیس بشتابند . بااین مقدّمات میل جنگ با آلمان در دلها قوّت گرفت و بوسیلهٔ معاهدهٔ دوّم ورسای عهد مودّت را با اطریش مستحکمتر ساختند (اوّل مه ۱۷۵۷) ماری ترز ملتزم شد هرگاه مجدّداً بیاری فرانسه ایالت سیلزی را بدست آورد قسمتی از بلژیك را به فرانسه ملحق سازد و لوی پانزدهم درمقابل متقبّل گردیدکه صدوچهل‌هزار مرد جنگی وسی میلیون لیره درکار جنگ آلمان بمصرف رساند در واقع تمام قوائی راکـه بایستی نگاهداشته و در جنگ مستعمراتی با انگلستان بکار ببرد بدون هیچ استفاده در جنگ آلمان مصرف کرد .

جنگ هفت ساله

ماری ترز باتّحاد فرانسه اکتفا نکرد با اگوست سوّم‌انتخاب کنندهٔ ساکس وشاه‌لهستان واغلب امراءِ آلمان وپادشاه سوئد و ملکهٔ روسیه عقد اتّفاق بست . الیزابت ملکهٔ روسیه که کینهٔ فردریك را در دل داشت و از سخریه و استهزاءِ وی خشمناك بود بمحض استحضار ازدوستی ژرژ دوّم و پادشاه پروس پیمان خودرا بادولت انگلیس شکست و بلادرنگ بدست اندازی و ترکتاز شروع کرد وانتظاری که داشت این بود که قشون اطریش کاملاً حاضر شود آنگاه بجنگ بپردازد .

دراینوقت فردریك بوسیلهٔ یکی ازمنشیان سفیراطریش مقیم برلن که اجری خوار او بود از اتّحاد دول آگاهی یافت ازآن‌جائیکه میدانست اگر دشمنان را

زمان بدهد که تجهیزات خودرا کامل سازند، خرابی وهلاك او حتمی است فوراً به ماری ترز اعتراض نموده خواستارشد که علّت تجمّع قوای اطریش را درمملکت بوهم توضیح بدهد. چون ملکه از جواب دادن مسامحه نمود فردریك بدون اعلام جنگ مبادرت بلشکرکشی کرد (۲۸ اوت ۱۷۵٦) شهر درسد را بچنگ آورد و قشون ساکس را در میدان پیرنا درمدخل درّه‌های کوهستان بوهم محاصره نمود وبمهلت یکماهه آنها را مجبور بتسلیم کرد (۱۵ اکتبر ۱۷۵٦) وبا کمال بی‌انصافی هفده‌هزار تن از مغلوبین را درلشکر پروس وارد نمود.

میدان های جنگ

این محاربه که بنابر تسمیه مورّخین آلمانی سوّمین جنگ سیلزی نام دارد فی‌الحقیقه عبارت بود از دوجنگ متضایف یکی بین پروس وروسیّه، دیگرمیان فرانسه وانگلستان وازاوّل تاآخر هفت سال طول کشید. میدان این صف آرائی و نبرد آلمان غربی واراضی میانهٔ رود رن والب وهمچنین آلمان مرکزی وبوهم وساکس وسیلزی وپروس وغیره بود.

جنگ در آلمان غربی

زد و خورد های مغرب آلمان عبارت از مقابلهٔ قوای فرانسه وانگلیس بود ونتیجهٔ آن فتح ایالت وحوزهٔ انتخابی هانور شد. مهمترین وقایع دراوایل جنگ یعنی درسنهٔ ۱۷۵۷ رخ داد. دوك دوریشلیو بیك حمله سرتاسر هانور را بتصرّف آورد، درآخر ماه او قشون انگلیس بفرماندهی دوك دو کمبرلند درشمال هانور محصور وتسلیم گردید و بموجب قرارداد کلوسترزون(۱) متعهّد شد که تاآخر جنگ پادرمیدان نگذارند. ریشلیو هم پذیرفته و ازخلع سلاح کردن آنها صرف‌نظر نمود لکن بنابردسایس فردریك این قشون انگلیس خلاف عهد کرده مجدّداً وارد جنگ شدند وناگهان لشکر فرانسه را درمیان گرفتند بقسمی که مجبور بتخلیهٔ هانور گردید.

بعداز این واقعه حوادث مهمّه جنگی درفاصله رود رن ومین ووزر رخ داد و از طرق مختلفه قشون فرانسه را از ورود به هانور مانع شدند چند مرتبه قلاع

(۱) ـ Closterzeven

کاس و مین‌دن بدست فرانسه افتاد و باز پس گرفته شد (۱۷۵۸–۱۷۵۹–۱۷۶۰–۱۷۶۲) سردار فرانسه مارشال دوبروگلی وسرکرده فردریك فردینان دوبرونسویك بود که بیاری قشون انگلیس با فرانسه جنگ میکرد، با وجود مجاهدات بسیار قشون لوی پانزدهم دیگرموفق بفتح ایالت هانور نگردید.

جنگ در آلمان مرکزی

مهمترین عرصهٔ جدال آلمان مرکزی یعنی ایالات ساکس و سیلزی بود.

درابتداء بهمان حملهٔ اوّل فردریك به بوهم وارد شده شهر پراگ را در محاصره افکند امّا دون او را در محلّ کولین(۱) شکست داده و مجبور بتخلیهٔ بوهم نمود (۱۸ ژوئن ۱۷۵۷). فردریك چون ازطرف قشون فرانسه در مغرب و لشکر اطریش در ساکس مورد حمله واقع شده بود بسهولت بوهم را تخلیه نمود. قشون روس هم درپروس شرقی یکدسته ازسپاهیان فردریك را شکست داد و شهر برلن را تهدید نمود. امّا از خوشبختی فردریك دشمنانش نتوانستند بالاتّفاق حمله کنند و اقدامات خود را توافق بدهند و فردریك را مجال دادند که گاهی بمقابلهٔ این و گاهی بمقاتلهٔ آن پردازد وفرانسه‌را در روسباخ(۲) واطریش را در لوتن شکست بدهد (۵ دسامبر ۱۷۵۷).

جنگ روسباخ

درآغاز ماه نوامبر قشون فرانسه وآلمانی‌های متّحد او شهر لایپزیك را تهدید نمودند و ۲۲،۰۰۰ لشکریان پروس محض دفاع وحفظ شهرمزبور بسه ستون از رودسال(۳) گذشته درسوّم نوامبر سه ستون مذکور در حوالی قریهٔ روسباخ بهم پیوسته و در مقابل قشون فرانسه صف قتال آراستند. قشون فرانسه مرکّب بود از ۵۵،۰۰۰ فرانسوی که مختصرنقصی درتربیت نظامی داشتند و سی‌هزار آلمانی که عبارت بود ازچندین گروه نامرتّب وبی‌تعلیم که ازسی‌چهل ناحیهٔ آلمان فراهم‌آمده بودند. رئیس کلّ این‌قـوا یکی‌ازپرنسهای آلمانی موسوم به هیلدبورك‌قوسن(٤)بود، فرمانده قشون فرانسه نیز درتحت‌ریاست پرنس‌مزبور بود این‌فرمانده سوبیز(۵) نام‌داشت، ازدرباریان بود وچون‌آجودان

(۱)_ Kollin (۲)_ Rossbach (۳) _ Saale (٤) _ Hildburghausen (۵) _ Soubise

لوی‌پانزدهم محسوب میگشت ریاست قشون باو تفویض گردید. ناپلئون اورا نمونهٔ کامل: « بی‌لیاقتی و بی‌استعدادی » خوانده است.

قشون متّحدین (مقصود فرانسه و امراءِ آلمان است) در بالای تپّه‌ای که در شمال غربی قریهٔ روسباخ واقع شده سنگربندی کامل نمودند. فردریك چون میدانست که موفّق براندن دشمن ازارتفاعات مذکوره نخواهدشد درشب‌چهارم ماه قوای خود را به پشت رودخانه باتلاقی کشید که ازروسباخ بقریهٔ برونسدورف در طرف شمال میرود.

این اظهار ترس و عقب‌نشینی عمدی فردریك متّحدین‌را دلیر کرد و بر آن‌شدند که ازجناح چپ پیش رفته ازپشت سر راه فرار را برلشکر فردریك قطع کنند.

در روز شنبه پنجم نوامبر ساعت ده صبح متّحدین یکدسته ازقشون‌را درمقابل فردریك بجا گذاشته وبقیّه ازمأمن خارج‌شدند وبسه ستون سنگین‌و نامنظّم تقسیم گشتند. سواره‌نظام درجناح یمین وتوپخانه درپیش وپیاده‌نظام درعقب براه افتادند بدون طلایه وپهلودار بشکل نیم‌دایره علناً شروع به پیشرفت کرده اراضی جنوب روسباخ را پیمودند. چون ساعت دو بعدازظهر شد قشون فردریك کاملاً ازنیّات دشمن و خطّ‌سیر آن استحضار یافت و بحرکت آمد.

فردریك فوجی را بسمت روسباخ روانه کرد وبقیّهٔ لشکر را از اردوگاه شب گذشته رو بعقب رانده و درجانب شمال روسباخ بموازات خطّ‌مشی دشمن شروع بطیّ‌طریق نمود و برخلاف متّحدین که آشکار در حرکت بودند پادشاه پروس پیادگان خود را باستتار حرکت مأمور کرد. درآن حوالی تپّه‌ای است موسوم‌به ژانوسبرگ(۱) که دامنهٔ آن بطور ملایم فرود آمده و باندازهٔ بیست‌متر برسطح دشت روسباخ مشرف است. پیاده‌نظام پروس خودرا بآن نقطه رسانیده وفردریك ۵۳ عرّاده توپ درآنجا مستقرگردانید. سواره‌نظام با توپ‌هائی‌که اسبان قوی‌آنها را میکشیدند مقدّمهٔ اردو را تشکیل میدادند و در پناه تپّه‌ها بسمت جنوب غربی رو نهاده و در پناه بعضی نقاط از ستون قوای متّحدین جلو افتادند.

---

(۱) - Janusberg

در ساعت چهار و نیم سواره نظام پروس از زره‌پوش و اسلحه سنگین و غیره شمشیرها از نیام کشیده نا گهان بسواران متّحدین که نزدیك تپّهٔ مذکور آمده‌بودند حمله‌ور گشتند. این سواران بدون اینکه بتوانند آماده جنگ شوند از حملهٔ سواره نظام پروس ترسیده روبعقب نشینی گذاشتند و دوستون پیاده نظام را هم از گریز خود بوحشت انداخته پرا کنده ساختند. از طرفی پیاده نظام پروس جناح چپ و مقدّمهٔ این پیاده نظام را مورد حمله قرار داده و در زیر آتش توپخانه بالای تپّه ژانوسبرگ پیشرفت میکردند، سپس قسمتی از سواران هم بآنجا روی آور شدند. آلمانی ها در اوّلین صدای تفنگ رو بفرار نهاوند وبقول رئیس خودشان مثل گوسفند پا بگریز گذاشتند، فرانسویان با سرنیزه خواستند پیش بروند امّا در چهل متری پیاده نظام پروس متوقّف گشتند و تا شب مقاومت کردند، تمام صاحبمنصبان فرانسوی کشته یا مجروح شدند. در ساعت شش بعد از ظهر که پردهٔ سیاه ظلمت هر لحظه بر تیرگی خود میافزود سواران پروس از پهلو شلیك سختی کردند وصفوف فرانسه پاره شد وهفت هزاراسیر، ۶۳ توپ و۲۷ بیرق نصیب لشکر فردریك گردید واز لشکر پروس نهصد نفرهم صدمه ندید درصورتیکه ازفرانسویان سه هزار تن بر خاك هلاك خفته بودند.

جنگ روسباخ که بطورنا گهان شروع گردید بیش از یکساعت و نیم طول نکشید علّت فتح فردریك حسن سوق‌الجیش اوبود که قسمتی ازقوای خود را از محلّی مستور پیش راند واز جائیکه دشمن ابداً انتظار نمیبرد بر او حمله کرد این سبك جنگ مخصوص فردریك است که اگرچه مخترع آن محسوب نمیشود لکن در تمام جنگهای بزرگ خود آنرا بموقع اجرا گذاشت، این طرز حمله در قرن هیجدهم معروف به « حملهٔ مورّب » شد.

جنگ لوتن (۱) یکماه بعد در سیلزی فردریك با سردار اطریشی موسوم به دون مقابل شد و بهمین طریق حملهٔ روسباخ را تکرار نموده

(۱) - Leuthen

ولشکر خصم را شکستی فاحش داد. این جنگ بنابر قول ناپلئون « شاهکار حرکات جنگی و لشکر کشی و عزم راسخ است و برای ابقای نام فردریك همین یك واقعه کفایت میکند. »

دروقتی که پادشاه پروس از ساکس بازمیگشت قشون اطریش درماه نوامبر در نزدیکی برسلو یکی از سرداران فردریك را شکست داده هشتاد توپ از او گرفته وشهر برسلو را بدست آورده ده هزارتن ساخلوی آنجا را باسارت بردند (۲۲ - ۲٤ نوامبر ۱۷۵۷).

فردریك بقیّةالسّیف این لشکر شکست خورده را جمع آوری کرد و با سی وسه هزار قشون که درفرمان داشت با هفتاد هزارتن اطریشی مقابل شد. دوشنبهٔ پنجم دسامبر ۱۷۵۷ در ساحل یسار رود اودر در پانزده کیلومتری غرب برسلو بدشمن مصادف شد که جناح چپ خود را روی تپّهٔ مرتفعی قرار داده بود که ازنظر نظامی کلید میدان جنگ محسوب میگردید. قلب لشکر اطریش در قریهٔ لوتن و جناح راست دریشت جنگل مستور بود. فردریك تمام سواره نظام خودرا پیش انداخته وازمقابل صفوف خصم عبورداد ووانمود کرد که چون قوّت دشمن واستحکام موقع نظامی اورا دریافته ازمیدان روی برتافته است. دون رئیس کلّ قوای اطریش فریب خورد و گفت: « این آقایان تشریف میبرند، آنها را بحال خود بگذاریم. »

بمحاذات این صف سوار که مثل پردهٔ طولانی درصحرا گسترده بود پیاده نظام ازپشت ارتفاعات زمین وحجاب مه طیّ طریق کرده خودرا بجناح چپ سپاه اطریش نزدیك میساختند تا اینکه از آخر جناح مزبور هم تجاوز کرده و پیچی خورده پس ازیکساعت ناگهان از پهلو حملهور شدند. دون از این حرکت خلاف انتظار حیران شد ولی تمام بعد ازظهررا ایستادگی نمود ومصمّم شد که صف جنگ راتغییر داده قشون را بمحاذات سپاه خصم وادارد یعنی دایره وار بدور مرکز به پیچاند. امّا در هرقدم قشون پروس بر او سبقت میجست، مواقع جنگی او یکی پس از دیگری بدست دشمن افتاد وسپاهیانش بجانب لیزا عقب نشستند وتا ساعت هشت

بعد از ظهر در تیرگی شب روی درفرار نهادند . جنگی که فردای آن روز شد قریب سی هزار اطریشی را از کار انداخت از این عدّه هفت هزار تن مجروح یا مقتول بودند و یکصد و سی توپ و پنجاه بیرق بدست پروس افتاد . ده روز بعد فردریك برسلو را پس گرفت و هفده هزار نفر اسیر بچنگ آورد (۱۶ دسامبر ۱۷۵۷) .

جنگ از ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۳ کونرسدرف

در باقی مدّت جنگ که فردریك ازسمت جنوب دچار حملهٔ اطریش وازجانب شرق گرفتار تاخت و تاز روس بود بحالت دفاع ایستاد، همواره مجبوربود که ازساکس بهسیلزی وازآنجا به براندبورگ بتازد وچنانکه خودش مینویسد نجات اوبسبب « خطای دشمنان وکندی حرکت آنان بود که موجب مزید پیشرفت او میگردید و همچنین بواسطهٔ غفلت خصم بود که هیچوقت از فرصت و مجال مساعد استفاده نمیکرد » مخصوصاً در ۱۷۵۹ که لشکر او نزدیك بهلاکت و مملکت در سرحد فنا بود باز غفلت دشمن موجب رهائی او گردید .

روسها بفرماندهی سولتیکف(۱) بعد از آنکه یکی از سرداران فردریك را در براندبورگ نزدیك رود اودر شکست دادند (۲۳ ژوئیه ۱۷۵۹) بقوای اطریش که تحت ریاست دون پیش میآمد متّصل گردیدند. این دو سپاه باتّفاق شهر فرانکفورت را که درروی رود اودراست وسه روزتا برلن فاصله دارد متصرّف گشتند . فردریك برای استخلاص پایتخت خود بعجله روبدشمن آمد ودرمحل کونرسدرف برلشکر خصم که دارای ۶۳،۰۰۰ سپاهی و دویست و پنجاه توپ بود حمله آورد . در اوایل محاربه همان خدعهٔ جنگی روسباخ و لوتن را تجدید نمود وموفّق شد. امّا قلب سپاه اطریش او را از حرکت بازداشت و پایداری و استقامت سربازان روسی باعث شد که فتح وغلبهٔ فردریك ناتمام ماند وبشکست تبدیل یافت. راجع بمقاومت ولجاج سربازان روسی ناپلئون میگوید « باید آنها را دوبارهلاك کرد » دراین جنگ فردریك سعی بسیار و کوشش مالایطاق نمود و دواسب در زیر او بهلاکت رسید

(۱) ـ Soltykoff

لکن سودی نبخشید و از چهل و هشت هزار لشکریانش بیش از ده هزار نفر در اطراف او باقی نماند نوزده هزارتن کشته و زخمی و گرفتارشدند وباقی روی‌بفرار نهاده یکصدوهفده توپ بجای گذاشتند. فردریك درعصر همان روز بیکی ازوزراء خود چنین مینویسد: «برای من چیزی باقی نمانده وراستی گمان میکنم کارتمام است، من پس از تسخیر وطنم زنده نخواهم ماند، با شما وداع ابدی میگویم.»

پیش‌قراولان روس به برلن رسیدند امّا انبوه لشکربآنجا وارد نگشت وبزودی اطریشی‌ها وروسها ازهم جدا شدند اطریشی‌ها به سیلزی وساکس رفتند ومشغول محاصره وفتح قلاع شدند و روسها بسمت رود ویستول و مملکت لهستان شتافتند. فردریك از این حسن اتّفاق حیران و مبهوت شده آن را «کرامت خاندان براندبورگ نام نهاد» و تدریجاً لشکر خودرا آماده کارزار ساخت. سال بعد نظر بپراکندگی لشکراطریش به سیلزی روی‌آورد ودرلیگنیتز (۱) وتورگو (۲) واقع درساکس باآنان بقتال پرداخت (۲ نوامبر ۱۷۶۰)

صلح هوبرتسبورگ (۳) امّا فتح وظفرهم موجب‌اتلاف‌قوای‌فردریك بود چنانکه درسال ۱۷۶۱ شصت هزارنفرسرباز ازروستائیان‌نیازموده ومشق نادیده بیشتر نداشت وبنابرقول خودش «بزحمت میتوانست خود را بدشمن بنماید» دراین موقع وفات الیزابت ملکهٔ روسیه و جلوس پطرسوّم موجب نجات فردریك شد. پطر سوّم که دلباخته و مجذوب فردریك بود همان افواجی را که تا آنوقت مأمور فتح پروس بودند باختیار فردریك گذاشت. عهد شکنی روسیّه از یك طرف و خستگی دولت فرانسه که مشغول امضای مقدّمات معاهدهٔ فونتن بلو با انگلستان وعقد قرارداد پاریس (۱۰ فوریه ۱۷۶۳) بود ازطرف دیگرماری‌ترز را مجبور بمصالحه کرد. در ۱۵ فوریه ۱۷۶۳ عهدنامه ای در هوبرتسبورگ بامضا رسید و فردریك ایالات سیلزی را کمافی‌السابق درتصرّف خود نگاهداشت.

---

(۱) ـ Liegnitz (۲) ـ Torgau (۳) ـ Hubertsbourg

علل فتح فردریك

دراوایل جنگ هنگامی که لشکر پروس در کولین بوهم مغلوب شد (ژوئن ۱۷۵۷) فردریك بیکی از سفرای خود نوشته است : « شما چه میگوئید درحق این دول متّحده که غرضی جز اضمحلال و شکست امیر براندبورگ ندارند . اگر انتخاب کننده کبیر زنده بود تعجّب میکرد که چگونه نوهٔ او در آن ِ واحد باروس واطریش وتقریباً تمام آلمان وصد هزار قشون امدادی فرانسه مقابله میکند . من نمیدانم در صورت مغلوبیّت باید شرمسار باشم یا نه ، ولی میدانم که شکست دادن من این دول متعدّده را سرافراز ومفتخر نخواهد ساخت . »

دول متّحده هفت سال کوشیدند ونتوانستند فردریك را مغلوب سازند ، این مقاومت اروپارا بحیرت افکند امّا اگر بدقت بنگریم غلبه اخیر فردریك چندان حیرت آور نیست زیرا که علل آن واضح است. نخستین علّت آن هوش ومهارت نظامی او واختراع فنون لشکرکشی وجلادت در راندن قشون بود ، دوّم ثبات قدم وابرام واصرار وشجاعت بادوام او که بقول ناپلئون « در سخت ترین مخاطرات عظمت فردریك را بمنصهٔ بروز رسانیدند » مثلاً هنگام شکست زولیشو(۱) دیدیم که عزم کرد اگر مملکت بدست دشمن بیفتد دست اززندگانی بکشد. در ۱۷۶۰ که باردیگر ازپیشرفت ناامید گردید چنین نوشته است : « هیچوقت آنروزی را نخواهم دید که مجبور بمصالحهٔ بیفایده یا زیان آورباشم ، بلاشك این جنگ را بیکی ازدو نحو بآخر خواهم رسانید یاشاهد مقصود را دربرمیگیرم یا شرافتمندانه هلاك میشوم و برای تحصیل مقصود از تشبّث بهرحشیش وازاقدام بهر کاری باك ندارم . »

همچنین از علل پیشرفت او چنانکه خود قبل از هر کسی گفته است رفتار دشمنانش بود زیرا که اعدای او جز درجنگ زولیشو درسایر محاربات بایکدیگر همدست ومتّفق نمیشدندو کاملاً قوای خودرا بکار نیفکندند. مثلاً صاحبمنصبان روس ازیکطرف میخواستند علی الظّاهر موردتوجّه ملکهٔ الیزابت که دشمن خونی فردریك

---

(۱) ـ Zullichau

بود بشوند و ازطرف دیگروارث الیزابت موسوم به پطر سوّم که دلباخته ومفتون اعمال نظامی فردریك بود میل نداشت که قشون روس به پروس بروند وصاحبمنصبان ازاواحتیاط میکردند وبقول ناپلئون «خودرابگردش مشغول میکردندوزمستانها دردشت پربرف ویخ خودمقام میگزیدند» که حتّی الامکان باقشون فردریك مقابله نکنند. دومرتبه قشون روس وارد برلن شد (۱۷۵۹ ـ ۱۷۶۰) امّا در هیچ دفعه آنجا مسکن نگزید و بجمع سورسات اکتفا کرد.

سرداران اطریش هم مقصودی جز فتح سیلزی ومرمّت قلاع آن وتهیّه وسایل دفع مهاجمات فردریك نداشتند و همّتشان از اینجا تجاوز نمیکرد. حتّی بعد از فتح زولیشو با وجود اصرار سولتی کف دون سردار اطریش بدفع الوقت قائل شده و از حمله به برلن خودداری نمود و سولتی کف در حقّ او گفته است که «بدست دیگران شاه بلوط را از آتش بیرون میآورد و افراد قشون خود را از صدمات محفوظ میدارد.» اطریشی ها بنابرقول فردریك بقدری محتاط بودندکه هیچ وقت جرئت نداشتند ضربت قطعی بخصم وارد آورند و در این صفت به دوك ـ دوبرونسویك (۱) شباهت داشتند که ناپلئون درحقّ او گفته است « برونسویك همیشه درفکر شکست خوردن است وهیچوقت اندیشه غلبه را درخاطر نمیگذارند.»

امّا لشکریان فرانسه باستثناءِ جنگ روسباخ هیچوقت با فردریك مقابله نکردند و درهانور سرگرم جنگ باانگلیسها بودند. علّت اخیرفتوحات فردریك مساعدت ویاری انگلیس است که تا ۱۷۶۰ دقیقه‌ای ازتقدیم کمك خرج و ارسال مال خودداری نکرد.

افکار عامّه در ۱۷۶۳ متوجّه این نشد که علل فتوحات فردریك را باین تفصیل کشف کند فقط بتماشا واستعجاب در اعمال او مشغول بود. خلاصه نتیجهٔ جنگ هفتساله این شد که پروس بطورقطع جزءِ دول معظمه محسوب گردید و لشکرفردریك اوّلین نظام اروپائی بشمار آمد.

(۵) ـ duc de Brunswick

کارهای فرانسه

بنا برقول فردریك «قربانی این جنگ فقط فرانسه بود» هم در اروپا و هم در امریکا و هم درآسیا مغلوب گردید و بقول یکی از اولیاءِ امور آن زمان موسوم به آبه برنیس « کارهای فرانسویان دراین جنگ بوالهوسانه و شرم‌آور بود» ونیزاو گوید که فرانسه«خود را بآخرین قدم اضمحلال خودنزدیك ساخت .» دولت‌خیانتکارفرانسه دراین جنگ‌چندان کوشید که ازملّت قریب نیم میلیاردفرانك‌وصول کرده و رایگان به اطریش تحویل داد و دویست هزار سرباز را درخاك آلمان بخاك هلاك افکند . امّاازاین‌همه فداکاری چیزی عایدنشدزیرا که سپاهیان سردارنداشتند ورؤسای قشون درباریان ومقرّبان پادشاهی بودند که فرماندهی داشتند ونظامیان خوب میدانستند که یامثل سوبیز نالایق و بیکاره هستند یا مثل ریشلیو غارتگر ومختلس زیرا که اینشخص ازمنافع فرماندهی و غارتگری خود مبالغی جمع کرد ودرپاریس‌قصری عالی بنام« کوشك هانور » برافراشت . بنا بر این در قشون فرانسه نظمی موجــود نبود و دزدی در داخلهٔ اردو و چپاول در ممالك مفتوحه رواج یافت .

علاوه براین سرداران با هم رقابت و حسد بلکه خصومت سخت میورزیدند و رفتارآنها تأثیرعجیبی در نظم قشون نمود . کارحسادت وخصومت بجائی کشید که‌آن صاحبمنصبانی که تادرجه‌ای طالب انتظام لشکری بودند خود باعث‌اختلال امورمیشدند ومفهوم وظیفه وشرافت نظامی‌را ازیادمیبردند. مثلاً کنت‌دوسن‌ژرمن که از سرداران خوب محسوب میگردید وتحت فرماندهی مارشال دوبروگلی از صاحبمنصبان مجرّب واقع بود خیمهٔ صاحبمنصب کل را بسربازان خود نشان داده ومیگفت : « دشمن آنجاست . »

معذلك افراد نظام وصاحبمنصبان از حسّ فداکاری و ملکه شجاعت بالکل خالی‌نبودند . ناپلئون راجع بآنها گفته‌است :« سربازان فرانسه درآنزمان‌ازحیث لیاقت وشجاعت چیزی ازقشون دشمن کم نداشتند ، شاهد این مدّعا پیشرفت و کامیابی‌است که درحفظ‌نقاط قراولی وطلایه‌داری برای‌آنهاحاصل گردیده‌است. »

هنوز فرانسویان فتوحات وشجاعتهای سابقین خود را درخاطر داشتند.

در ۱۶ نوامبر ۱۷۶۰ سپیده دم، قشون انگلیس بفرماندهی فردینان دو برونسویك لشکر فرانسه را که بقیادت مارکی دوگاستری[1] مشغول جنگ بود مورد حمله قرار داد.

فوج اِورنی که درمنتهی الیه یکی ازجناحین لشکر فرانسه بود ودر تاریکی شب به تیراندازی اشتغال داشت ناگاه صدائی شنید که دوست است شلیك مکنید آنان هم بگمان اینکه قشون فرانسه است دست از کار بازداشته ودو تن از صاحبمنصبان را پیش فرستادند. چون صاحبمنصبان قدمی چند جلو رفتند لشکر انگلیس آنهارا محصور نموده و گفتند اگر بانگی بزنید شمارا بقتل میرسانیم آنان فریادی بلند برآوردند که «بداد برسید ما فوج اِورنی هستیم ودرچنگ دشمن گرفتاریم!» بواسطه این فریاد لشکریان فرانسه مطلع شده بمدد آمدند.

(۱) ـ Marquis de Gastries

فصل هفتم

سیاست استعماری

مناقشات در امریکا تا سنهٔ ۱۷۶۳ . کمپانی‌های تجارتی هندوستان تشکیل امپراطوری انگلستان

مقارن همان اوقات که اطریش و پروس در اروپا صف قتال میآراستند میان فرانسه وانگلستان نیز ازسال ۱۷۴۲ تا ۱۷۶۳ هم دراروپا وهم درخارج این قطعه نایرهٔ جنگ افروخته بود . این جنگ که بیست سال طول کشید قسمتی ازنزاع ممتد ومستمری است که یکی از نویسندگان انگلیس سیلی (۱) نام آنرا جنگ صدساله دوّم نامیده است وفی‌الحقیقه طول این نزاع ازیکقرن هم تجاوز کرد زیرا که در اواخر قرن هفدهم (۱۶۸۸) و عهد سلطنت لوی چهاردهم شروع و بعد از انجام قرن هیجدهم درسنهٔ ۱۸۱۵ باجنگ ناپلئون در واترلوختم شد .

قسمتی ازاین مدّت خصومت که مقارن عهد لوی پانزدهم است علّت خاصّش همان رقابت اقتصادی واستعماری بود چرا که توسعهٔ تجارت بحری و امپراطوری استعماری فرانسه موجب نگرانی دولت انگلیس میگردید .

میدان‌جنگ این دو دولت دراروپاچنانکه دیدیم دوقسمت‌بود : یکی هنگام نزاع وراثت تاج و تخت اطریش و یکی جنگ هفت ساله که نخستین در هلاند و دوّمین درهانور وسواحل رن درآلمان واقع گردید .

امّادرخارج اروپافرانسه‌وانگلیس‌در کانادا (امریکای‌شمالی) وهندوستان‌مصاف دادند . بواسطهٔ خطای‌حکومت فرانسه درعصر لوی‌پانزدهم که جانفشانی‌مأمورین خود را قدر ندانست و مساعدت لازمه به‌مون کالم (۲) درکانادا و دوپلکس (۳) در

(۱) ـ Seeley (۲) ـ Montcalem (۳) ـ Dupleix

هندوستان نکرد این جنگ دراز بسود انگلیس وبخرابی دولت استعماری فرانسه ومعاهدهٔ خسران آور پاریس منجر شد (فوریهٔ ۱۷۶۳).

انگلستان وعلل عمدهٔ منازعه

منازعاتی که میان فرانسه وانگلیس واقع شد بنا بر میل انگلستان اتّفاق افتاد. این نکته را باید نصب العین قرارداد که سیاست انگلستان تابع وضع جغرافیائی آن است. چون مملکت انگلیس جزیره است طبعاً اهالی آن از هجوم بیگانگان در امانند اگرچه دومرتبه درقرون وسطی مورد حمله واقع ومفتوح گردید لکن عادتاً ازاین خطر بیمی ندارند پس هرگاه مناقشات داخلی اورا ازکار باز ندارد ومنصرف نسازد همّ اساسی انگلستان متوجّه توسعهٔ قدرت و گستردن دامنهٔ مستملکات خود است. درخارج جزایر انگلیس ودراثنائیکه دول دیگر قسمتی از قوای خویش را مصروف حفظ سرحدّات میکنند این دولت تمام وسایل را میتواند دریك طریق که راه استعمار است بکار بیندازد.

درسرتاسر قرن هفدهم طرفیّت شاه باملّت موجب شد که دولت انگلیس ازخارج چشم پوشیده منحصراً بامور داخلی خود بپردازد لکن انقلاب ۱۶۸۸ که ملّت را برشاه تفوّق قطعی داد این نگرانی را ختم کرد. درقرن هیجدهم قوّهٔ استملاك او متوجّهٔ قارهٔ اروپا شد لکن نتوانست از اراضی آنجا بتصرّف بیاورد چرا که محلّ بلامتصدّی وبی صاحب باقی نبود. در قرون وسطی انگلیس ها همّ خویش را بتسخیر فرانسه مصروف کردند که آنجارا جزء مستملکات جزیرهٔ خویش کنند وعاقبت توفیق نیافتند. در قرن هیجدهم چون این قبیل مداخلات امکان نداشت روی خودرا بسمت آسیا وامریکا برگردانیدند چرا که افریقا درآن زمان هم جزء اماکن مدهشه وطلسمات غیرمفتوحه محسوب میشد و کسی بآن سمت توجّهی نداشت پس بالطبع انگلیس هردولتی را که میدید در خیال تأسیس مستعمرات ماوراء بحار است دشمن میداشت وهرملّتی را که دربازار عمومی عالم از حیث تجارت و صناعت وبحریّه دارای نفوذی بود رقیب تجارت وصنعت و بحریّهٔ خود میپنداشت

واین قول مجلس کنوانسیون فرانسه در حقّ آنان مصداقی میبافت که گفته‌اند: «سیاست انگلیسان در دفاتر تجّارشان منطوی است و جنگ و صلح خودرا تابع افزایش و نقصان گمرکات ساخته‌اند.»

در اواسط قرن هیجدهم فرانسه درصدد استملاك بهترین مستعمرات عالم بود و بهترین جزایر آنتیل و امریکای شمالی وهندوستان‌را درتصرّف داشت. امّا در پهلوی متصرّفات فرانسه انگلیس ها هم جای مهری گذاشته بودند. نظر باجرای تشکیلات لاس و سیاست صلح جویانهٔ فلوری حیات اقتصادی فرانسه تجدید یافت و در هیچزمان بنادرساحلی اقیانوس ازقبیل بوردو ونانت‌وسن‌مالوودون‌کرك بآن درجه روی آبادی ندیده بودند. همچنین در اسپانیا که‌دوست فرانسه‌محسوب میشد روح اقتصادی و تجارتی تازه‌ای دمیده بود اگر امروز ملاحظه کنیم که از مشاهدهٔ ترقیات صنایع وبحریهٔ آلمان چگونه انگلیس که نخستین دولت‌اقتصادی است باضطراب و هیجان آمده است معلوم میشود که در قرن هیجدهم‌ازملاحظه وسعت دامنهٔ تجارت و صنعت فرانسه انگلیسها در چه‌حالی بوده‌اند. پس‌انگلیس هم برای وسعت دادن بمستملکات خود و هم برای ذلیل کردن رقیب تجارتی و افزودن مبلغ عواید گمرکی خویش بجنگ مبادرت جست.

آغاز تجارت بحری و استعماری

انگلستان و پس از او فرانسه دراواخرقرن‌شانزدهم و آغاز قرن هفدهم درصدد برآمدند که نفوذ خویش‌راازاروپابآسیا و امریکا بسط دهند. صد سال قبل از این تاریخ انگلستان در عهد هانری تودور(۱) (۱۴۹۷) و فرانسه درزمان فرانسوای اوّل (۱۵۲٤)دست باین کار زده بودند. دونفرایطالیائی ژان وسباستین کابو(۲) بامر پادشاه‌انگلیس به دریانوردی شروع کرده‌درپایان‌قرن‌پانزدهم‌بجزیرهٔ کاپ‌برتن(۳)در مدخل‌سن‌لوران رسیده وآنجارا یکی ازجزایرآسیا پنداشتند. سی‌سال بعدیکی ازاهالی‌فلورانس ورازانو(٤) نام بامر فرانسوای اوّل مصب رود هودسن‌را کشف‌کرده وسواحل‌راتا

---

(۱)- Hanri Tudor (۲)- Jean et Sébastien Cabot (۳)- Cap Breton (٤)- Verazzano

شبه جزیرهٔ آکادی سیاحت نمود. دهسال بعد در موقعی که مناقشات فرانسوای اوّل و شارل کن در نهایت شدّت بود ملاّحی از اهل سن مالوژاك کارتیه(۱) نام در رود سن لوران کشتی رانی کرد (۱۵۳٤) واراضی منکشفه را فرانسهٔ جدیدنام نهادند معذلك درسر تاسر قرن شانزدهم تجارت عمدهٔ دریائی منحصر به پرتغالی ها و اسپانیولیها بود. پرتغالی ها بیشتر در آسیا و جزایر جنوبی آن تجارت میکردند واسپانیولی ها درامریکا مستعمره عظیمی که دنباله و متمّم مملکت اسپانیا محسوب میشد تشکیل دادند.

در عهد الیزابت دولت انگلیس و در زمان هانری چهارم دولت فرانسه شروع بتقلید از اسپانیولی ها و پرتغالی ها کرده درهندوستان تجارت خودرا رواج دادند. و در امریکا بفتح اراضی پرداختند. امّا با این تفاوت که مساعی در ترویج تجارت هند بوسیلهٔ مؤسسات غیردولتی و شرکت های ملّی صورت گرفت و اراضی امریکا را دولت بقوّهٔ قهریه بتصرّف آورد. این اختلاف ابتدائی را باید درنظر گرفت زیرا که منشاء تفاوت فاحشی در طرز منازعات مستملکات گردید یعنی درهند وامریکا کشمکش دول یکسال جریان نیافت.

تشکیل شرکتهای تجارتی

شرکتهای تجارتی فرانسه وانگلیس وهمچنین هلاند دراین زمان اسهامی بود. اشخاص مختلف مخصوصاً تجار بنادر و صرّافان و توانگران گاهی بلدیهٔ شهر ها سرمایه های خود را رویهم میریختند این وجوه برای تجهیز جهازات واستخدام ملاّحان ومأمورین ونمایندگان تجارتی بکار میرفت که یا در اروپا میماندند یا بمستعمرات رفته مشغول تجارت میشدند. کمپانیها بموجب قرارداد ازدولت حقّ انحصاری تجارت درمستعمرهٔ معیّنه و تشکیل پلیس و مستحفظ مسلّح در محل کسب میکردند و در مستملکات هم از پادشاه یا امیر محلّی با تقدیم مالیات یا پیشکش حقّ ساختمان دارالتجاره یابندرگاه را تحصیل میکردند. این مراکز تجارتی در تحت ادارهٔ هیئت و مدیر خاصّی بود و مرکب بود از دکاکین و انبارهای مال التجاره وخانهٔ مسکونی مأمورین که آنرا

(۱) - Jacques Cartier

حصاری مستحکم با برج وباروی استوار احاطه میکردتا درهنگام جنگ وهجوم دشمنان ساکنین بندرگاه مصون از تعرّض بمانند تمام این مؤسّسات و هیئتهای تجارتی در تحت فرمان حاکم عامی بودندکه نمایندهٔ بزرگ کمپانی محسوب میشد. ادارهٔ امور اساسی شرکت با هیئتی بود مرکّب از نمایندگان صاحبان اسهام که در وطن تشکیل شده مراقب جریان امور بود. کار عمدهٔ کمپانیها خرید مال‌التجارهٔ خارجی وفروش دراروپا بود وکمتر بصدور متاع داخلی بخارجه میپرداخت. مهمترین امتعه‌ای که از هندوستان واردمیکردند پارچه‌های پنبه‌ای معروف بجنس هندی و اجناس ابریشمی و چای و برنج وادویه بود. منافع این تجارت‌راهرسال بنسبت سهام میان شرکاء قسمت میکردند وغالباً مبالغ گزافی نصیب میشد. منافع شرکت هلاندی هندوستان غالباً در هر سالی از نصف مبلغ سرمایه میگذشت وگاهی بسه ربع اصل سرمایه هم میرسید.

آغاز شرکتها

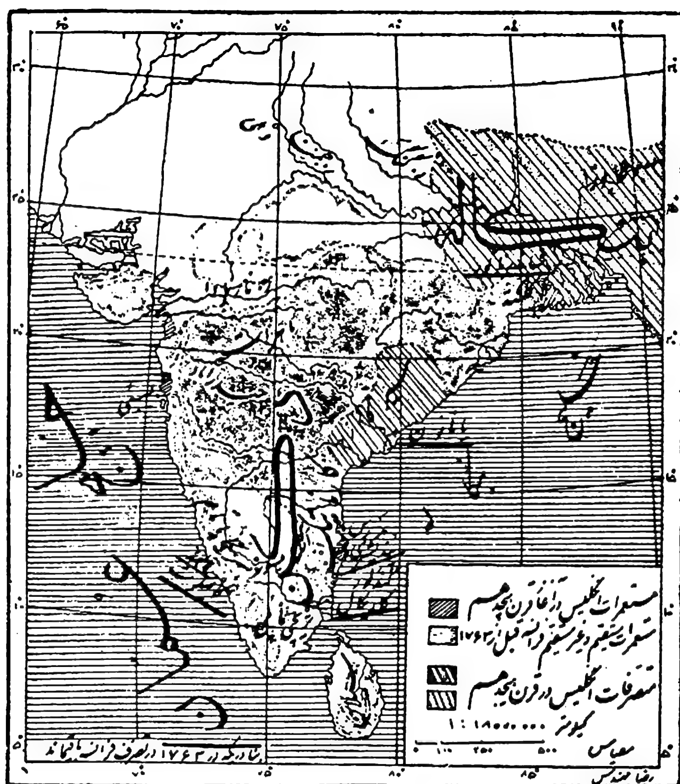
انگلیسان وفرانسویان تقریباً دریک زمان شروع بتجارت کردند. اوّلین شرکت انگلیسی برای تجارت هند شرقی درسنهٔ ۱۵۹۹ در پایان سلطنت الیزابت تشکیل یافت و نخستین کمپانی فرانسه در ۱۶۰۴ درزمان هانری چهارم بوسیلهٔ تجّار سن مالو تأسیس شد.

در ۱۶۳۹ کمپانی انگلیس در ساحل خلیج بنگاله بندر مدرس را بنانهادکه بزودی شهری عظیم و مرکز عمدهٔ تجارت کمپانی شد.

فرانسه ابتداء متوجّه جزایر اقیانوس هند گردید و در ماداگاسکار در عهد ریشلیو بندر «ولیعهد» را ساخته و اراضی مجاور را بنام جزیرهٔ بوربون وجزیرهٔ فرانسه موسوم ساخت که اکنون رِئونیون(۱) و جزیرهٔ موریس نام دارد. کُلبر مجدّداً کمپانی را در سال (۱۶۰۵) تأسیس نمود ومصمّم شدکه تمام ملّت را در آن ذینفع کند و نه فقط تجّار بنادر بلکه عموم اهل فرانسه را در آن سهیم سازد. پس ابتداء شاه وخانوادهٔ سلطنتی‌را باین امرمایل ساخت. یکی ازاعضای اکادمی موسوم

(۱) - Réunion

بمشارپانتیه مأمور شد که رساله‌ای برای تبلیغ و تشویق تهیّه کند و وزیر مزبور متّحد المآلی خطاب به بلدیّه‌ها و مراسلاتی بعنوان توانگران مملکت با آن جزوه الحاق



نقشه متصرفات انگلیس و فرانسه در هندوستان «قرن هجدهم»

کرد و چنین نوشت «آقایان شما باید در افتخارات و منافع اینکار شرکت بجوئید و هر کس بقدر وسع خود در کمپانی سهیم شود. من شخصاً بقدری از فواید این امر مطمئن هستم که برای اطمینان شما حاضرم سوگند یاد نمایم» پس سرمایهٔ ابتدائی را

پانزده میلیون لیره قرار داده از قرار سهمی هزارلیره . شاه سه هزارسهم و خانوادهٔ شاهی و درباریان نیز همین مقدار برعهده گرفتند .

بلدیّهٔ لیون هزارسهم، بلدیّهٔ روان پانصد وبلدیّهٔ بوردو چهارصدسهم پذیرفت. بأین‌ترتیب اساس محکمی در اینکار نهاده‌شد که تاینجاه سال تجارت هند دردست این کمپانی اداره میشد. کمپانی بندری درایالت‌برتانی‌ساخت موسوم به‌لوریان(۱) که امروز ازبنادر جنگی است و از اسم او که بمعنی مشرق است مقصود ازبنای آنرا میتوان دریافت (۱۶۶۶) در این بندر کارخانه‌های کشتی‌سازی و قورخانه و مغازه‌ها و انبارهای تجارتی او تمرکز داشت .

پس از این مقدّمات کمپانی روی بتسخیر بازار های تجارتی هندوستان آورد وبهمّت‌یکی‌ازمأمورین‌خودفرانسوا مارتن‌نام که شاگرد عطّاری‌بود پوندیچری(۲) را متصرّف‌شد . ۲۵ سال‌بعد فرانسوا مارتن پوندیچری‌را مبدّل بشهری‌زیبا ساخت دارای چهارهزار سکنه که مدرس فرانسوی محسوب میشد و کمپانی مرکزشرقی خودرا آنجا قرارداد. دیگر ازمراکزتجارتی‌که بعدها بدست‌آمد شاندرناگور(۳) بود در مصبّ یکی از شعب گنگ .

درسال ۱۷۱۹ لاس‌مجدّداً باصلاح امورکمپانی پرداخت ودورهٔ ترقّی‌فوق‌العاده برای او پیش‌آورد و این‌ترقّی مربوط بدوعلّت‌بود : نخست‌آنکه اتّحاد انگلیس و فرانسه موجب امنیّت طرق بحری شد(۴)، دوّم آنکه اوضاع سیاسی هندوستان بی‌اندازه با دخول خارجیان مساعد وبا توسعهٔ سیاست بیگانگان موافق بود .

هندوستان درقرن هیجدهم

هندوستان‌که هفت‌برابرفرانسه وسعت‌دارد شامل‌فلاتی‌مرتفع موسوم به‌دکن‌ودو درّهٔ‌بزرگ موسوم بدرّهٔ گنگ ودرّهٔ سند است . در قرن شانزدهم و هفدهم سرتاسر هندوستان بدست یك‌سلسله سلاطین مسلمان از نژاد مغول افتاد از این‌جهت پادشاهان هند را مغول کبیرنام داده‌اند . پایتخت‌هند‌دهلی درساحل رودجمنا که یکی‌ازشعب گنگ‌است

---

(۱)ـ Lorient (۲)ـ Pondichéry، (۳)ـ Chandernagor (٤) ـ بصفحه ۱۰٤ رجوع‌شود

واقع و از بنا هـای شاه جهان محسوب است (۱۶۲۷ ـ ۱۶۵۸) . حصار عظیم سرخ رنگ ومساجد ومعابد وقصور عالیه که بعضی دارای هزار ستون مرمر بود بواسطهٔ سبك بنا وعظمت ساختمان مسافرین را بحیرت میافکند . ازجمله عجایب قصورسلطنتی دهلی تالارتختگاه‌بود که‌یکنفر زرگرازاهالی‌بوردوموسوم‌به‌اُستن(۱) سایه‌بانی سیمین وزرین در آن ساخته بود که دوازده ستون ضخیم طلا درزیر آن واقع و جمله بر روی تختی از طلای قطور با پشتی و متکاءِ مرّصع بجواهر و مینا استوار بود ونیز ازعجایب این‌شهر کثرت‌جمعیّت بود که بدو میلیون بالغ میشد .

قدرت و شوکت سلاطین مغول کبیر در اواخر قرن هفدهم زمان پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۶۵۷ـ۱۷۰۷) و پسرش شاه جهان بدورهٔ تعالی‌رسید . این پادشاه که همعصرلوی‌چهاردهم بود مثل‌پادشاه‌فرانسه با کمال غرور خودرا «خداوندگار عالمیان میخواند که جمیع افراد بشر در ظلّ ظلیل‌اوغنوده اند .» پس از فوت او مملکت هند نیز مثل دولت فرانك بعدازعهد شارلمانی رو بتجزیه و انحلال نهاد . عمّال دولت و کارگزاران سلطنت از قبیل نوّاب و راجه ها دم از استقلال زدند وبریختن خون یکدیگر مشغول شدند .

ترقّی کمپانی فرانسه

این اوضاع بعضی‌ازنمایندگان کمپانی‌را واداشت که طرزکار خودرا تغییردهند.نخست‌آنکه‌شرکت‌را ازقیداطاعت وبندگی امپراطور هند برآورده وقلمرونجارتی ومراکز و بنادررا استقلال بخشند، دیگر اینکه درامورداخلی امراءِ هند مداخله کرده‌آتش عناد ولجاج را میان‌آنان‌دامن بزنند ودر مقابل تقویت ازاین وآن بکنند وقشونی که بحمایت آنها میفرستند مبالغ‌هنگفت‌یا اراضی‌وسیعه‌بدست‌آورند.باین‌ترتیب کم کم کمپانی‌صاحب‌اختیار هندوستان شده ومنافع گزاف میبرد ، نه فقط ازمال‌التجاره بلکه از مالیات وباج داخلی هندوستان .

این مقاصد سیاسی‌کمپانی بزودی انجام نگرفت، بلکه‌دراواسط قرن هیجدهم.

(۱) ـ Austin

۱۷۵۲ هنگام اشتعال نایرهٔ جنگ هفت ساله دو پلکس عملاً شروع باین اقدام کرد . سابق براین دوپلکس شخصاً اقدامات جزئی و کوچك دراین باب کرده بود لکن از این تاریخ خیالات خودرا تعمیم داد . فرانسوا مارتن هم در اوایل امر اشاره بفواید سیاست مداخله درامور داخلهٔ هندوستان نمود و حاکم عام موسوم به دوما از سال ۱۷۳۵ تا سنهٔ ۱۷۴۱ شروع بانجام نظریّات سیاسی او کرده و لشکری ازبومیان تجهیز نمود که بطریق نظامی اروپامشق یافته بودند وموسوم به سپاهی شدند وهمین لشکررا بامراءِ محلّی کمك داد ودرمقابل کاریکال و کلکتّه را مالك شد وخود ملقّب بنوّاب گردیده باین ترتیب شخص او و کمپانی ازجملهٔ اعیان و وجوه مملکت هند محسوب شدند .

از طرفی تجارت داخلی هندوستان را نیز کمپانی باداره خود آورد و آنچه از بندری به بندری حمل میشد باختیار او بود .

در این موقع کمپانی انگلیس جزدو نقطه درخلیج بنگال مالك نبود یکی مدرس که قریب صدوپنجاه کیلومتر با پوندیچری فاصله داشت و دیگر کلکتّه که ۲۵ کیلومتر از شاندرناگور دور بود . قرب جوار اسباب اشتداد رقابت بین شرکتها وموجب نزاع بود .

مستعمرات

اوّلین اقدامی که انگلستان و فرانسه برای استعمار کردند مقارن شروع بتجارت بود . انگلیسها بتوسّط والترالی(۱) در عهد الیزابت (۱۵۸٤) مستعمرهٔ ویرژینی را درمرکز سواحل امریکای شمالی بدست آوردند . فرانسویان در عهد هانری چهارم (۱٦۰٤) بوسیلهٔ شامپلن قدری در شمال مستعمرهٔ انگلیس یعنی در مصبّ رود سن لوران وشبه جزیرهٔ آکادی و در پورروایال (که امروزاناپولی نام دارد) درخلیج فوندی اراضی وسیعه متصرّف شدند.

مستعمرات انگلیس

انقلابات داخلی انگلستان درقرن هفدهم موجب تکثیر مهاجرین وتوسعهٔ مستملکات انگلیس درسواحل شرقی امریکای شمالی

---

(۱) _ Walter Raleigh

شد . در زمان جاك اوّل و شارل اوّل مخصوصاً در فاصلهٔ ۱۶۲۷ و ۱۶۳۷ و همچنین در اوان سلطنت شارل دوّم فرقهٔ مذهبی پوری‌تن که از قتل عام فرقهٔ آنگلیکان میگریختند عدّهٔ کثیری مهاجرت کردند و در جنوب آکادی متعلّق بفرانسه پنج مستعمره بنا نهادند که مجموع آنها را انگلستان جدید نام داده‌اند . در جنوب نزدیك ویرژینی سه مستعمرهٔ دیگر بتوسّط نجبای آنگلیکان و کاتولیك که بعد از مغلوبیّت شارل اوّل غالباً فرار اختیار کرده بودند بنا شد . در میان این مستعمرات جنوبی و انگلستان جدید سه قطعه از سواحل واقع بود که سابقاً تعلّق بهلاند داشت و در زمان شارل دوّم بنا بر عهد نامهٔ بردا (۱) جزءِ مستملکات انگلیس شد (۱۶۶۷) و در قرن هفدهم هنگام سلطنت ژرژ دوّم مستعمرهٔ جدیدی نیز بر متصرّفات انگلیسی افزوده شد .

درسنهٔ ۱۷٤۰ انگلیسها در فاصلهٔ کوهستان الگانی و اقیانوس اطلس دارای سیزده مستعمره بودند که مجموع جمعیّت آن بیك میلیون مردمان فعّال و نیرومند میرسید.

این مستعمرات اگرچه هم سرحد بودند لکن از یکدیگر امتیاز داشتند هر یك دارای حکومتی بود ازطرف پادشاه انگلیس و دارای مجلسی که از نمایندگان مهاجرین تشکیل مییافت. شهرهای عمده از قبیل بوستون ، نیویورك و فیلادلفی در آن اراضی بنا شد .

انگلیسها درشمال کانادا اراضی وخلیج هودسن درمشرق جزیرهٔ ترنوو آکادی مالك بودند ، این قسمت اخیر را فرانسه در پایان جنگ وراثت اسپانیا بموجب عهد نامهٔ اوترك بآنها وا گذاشت (۱۷۱۳) و پس از تملّك این محل ورود به سن لوران که بندر بزرگ کانادا بود برای آنها آسان شد .

مستعمرات فرانسه کانادا بمحض آنکه آکادی بدست فرانسویان افتاد بنای سیاحت در داخلهٔ کانادا گذاشته از رود سن لوران بالا رفتند ، این نقاط را ژاك کارتیه در ۱۵۳۵ بفرمان فرانسوای اوّل گردش کرده بود .

(۱) ـ Bréda

در سال ۱۶۰۸ ساموِل شامپلن (۱) در روی مکان مرتفعی مشرف بر رودخانه که دنبالهٔ آن درمصب رود فشرده وباریك میشود قلعه‌ای برای حفظ دکان‌ها وانبار ها ساخته و آنرا بلغت بومیان کبك نامید که معنی آن فشردگی و باریکی است و سرزمینی که باین ترتیب بدست آمد بنابر تسمیهٔ عهد فرانسوای اوّل فرانسهٔ جدید نامیده شد. سرتاسر این خاك پوشیده از جنگل و مرغزار بود که گلّه های گاو وحشی در آن میچریدند ورودخانه‌های پر آب مملوّ ازحیوانات مختلفه از آن میگذشت.

ابتدا جز ماهیگیران وصیّادان وتله گذاران وتجّار پوست یامرسلین مذهبی بآنجا آمد ورفت نمیکردند. معذلك درعهد لوی سیزدهم چون ریشلیو میخواست فرانسه را دولتی بحری نماید اهمیّت بسیار بمستملکات ماوراءِ بحار میداد. مثلاً هنگام محاصرهٔ ثانوی بندر روشل (۲) که انگلیسها فرصت غنیمت شمرده مستعمرهٔ آکادی را تصرّف کردند کاردینال ریشلیو استرداد آنجا را یکی از شروط عمدهٔ صلح ۱۶۳ قرارداد.

استعمارحقیقی با کُلبر شروع شد، او کانادارا نه‌فقط مستعمره بلکه یکی از ایالات فرانسه ساخت ومثل ایالات وطن والی و پیشکاری برای آنجا فرستاد. این وزیر صاحب تدبیر از ۱۶۶۶ تا ۱۶۷۲ چهار هزار دهقان از دهاقین نورمان وبرتانی وآنژو بفرانسهٔ جدید گسیل داشت. فرانسویان بابومیان سرخ‌پوست برخلاف سیاست اسپانیا که قتل عام طوایف بومی امریکای جنوبی بود رفتار کردند و در عیسوی کردن و جلب قلوب آنها جدّ بلیغ مبذول میداشتند و هرکس بدین نصارا در میآمد او را دارای حقوق و شئون فرانسوی میشناختند. این سیاست در دو طایفهٔ بزرگ موسوم به آل‌گون‌کن وهورون (۳) که درسواحل دریاچه‌های بزرگ مسکن داشتند تأثیر خوب بخشید.

اکتشافات

فرانسویان بتوقّف در این سر زمین اکتفا نمیکردند بلکه سیّاحان ومکتشفین دلیر بداخلهٔ ممالك و اقالیم امریکا گسیل

(۱) ـ Samuel Champlain (۲) ـ Rochelle (۳) ـ Algonquins et Hurons

داشته و سواحل دریاچه ها و نواحی اطراف را سیاحت میکردند و با مشکلات وحوادث طاقت فرسا مقاومت میورزیدند ازقبیل اراضی باتلاقی وجنگلهای انبوه و شطوط عظیم و امراض تب و غیره و همچنین دستبرد بومیان سرخ پوست که در دو روئی و غدّاری و دلیری وچالاکی توانا بودند و سورت سرمای سخت زمستان که شبیه باراضی قطبی میشد و حدّت تابستان شدید که هوا چون کورهٔ حدّادی تافته میگشت و بارانهای طوفانی و قس علی ذلك.

باوجوداین مشکلات سیّاحان فرانسه ازقبیل ژولیو، پر مارکت، کاولیه دولاسال (۱) ازپای ننشستند وبقوّت عزم برموانع غالب آمده ومقدارکثیری بروسعت مستملکات فرانسه در امریکا افزودند.

تصوّراتی که محرّك این مکتشفین بود وامیدی که این سیّاحان رابکار وامیداشت عین تصوّروامیدی بود که بعد از کریستف کلمب جمیع سیّاحان اروپائی را بتحمّل مشاق و مقاسات رنج وادار میکرد و عبارت بود از « یافتن راهی از جانب امریکا بسمت ژاپون وچین.» درسال ۱۶۷۲ حاکم کانادا موسوم به کنت‌دوفونتناك (۲) که مردی صاحب ابتکار وبلند همّت بود یکی‌ازتجّار کبك (۳) را باتّفاق یکنفرژزویت موسوم به پر مارکت بسیاحت رودخانهٔ عظیمی گماشت که بنا بقول حاکم مزبور « بومیان آنرود را میسی‌سیپی میخوانند و گمان میرود مصب آن درسمت کالیفرنی باشد » این دومسافر با دوازده نفر دیگر بردوقایق که ازتنهٔ درختان ساخته شده بود نشسته و از جانب دریاچهٔ میشیگان داخل رود میسی‌سیپی شده و مجرای آن شط را تاملتقای رودآرکانزاس (٤) طی نمودند (ژون وسپتامبر ۱۶۷۳). در اینجا بومیان که مسلّح بتفنگهای اسپانیولی ابتیاعی از مکزیك بودند اظهار خصومت کرده ومانع سیرشدند. مسافرین بازگشتند و حاکم را از فواید و منافع تصرّف سواحل این رود و اعزام مهاجرین باین نقاط مستحضر ساختند.

---

(۱) - Jollit, le Père Marquette, Cavelier de la Salle (۲) - le comte de Frontenac
(۳) - Québec (٤) - Arkansas

کاولیه دولاسال و اکتشافات لویزیان

قبل ازسیاحت ژولیو جوانی از توانگران روان موسوم به کاولیه دولاسال (۱۶۴۳–۱۶۸۷) که برای کسب ثروت در کانادا اقامت گزیده بود نواحی اوهیو(۱) را کشف نمود (۱۶۶۹). چون جوان مزبور در نتیجهٔ این اکتشاف بدرجهٔ نجبا نایل شد بعد از مراجعت ژولیو و پرمارکت مصمّم گردید که سرزمین اکتشافی آنان را برای لوی چهاردهم مسخّر سازد. شاه او را تشویق کرد، در ۱۶۸۱ کاولیه دولاسال باتّفاق چهل و یکتن که یکی از آنها نوتر (ثبّات امورشرعی ومحرّر قباله) بود حرکت کرد. مقصود ازبردن ثبّات ومحرّر مزبور آنکه اراضی مفتوحه را بنام شاه فرانسه قباله کند وهیجده نفر ازبومیان را نیزبا خود برد. ما ازتفصیل این مسافرت قصد داریم که نمونه‌ای ازاین قبیل سیاحت‌ها بدست بدهیم. ۷ آوریل ۱۶۸۲ مشارالیه بمصبّ میسی‌سیپی رسیده وارد خلیج مکزیك شد و مملکتی را که از آن گذشته بودند بنام لوی چهاردهم لویزیان نام نهاد. علی‌الظّاهر همه کس اطمینان داشت که از این سفر نتایج مهمّه بدست خواهد آمد. کاولیه دولاسال بفرانسه رفت لوی چهاردهم ووزیر بحریّه سین‌لی(۲) رسماً از اوشکر گزاری کردند وحکومت تمام اراضی مکتشفه باو واگذار گردید و امر شد که در مصبّ میسی‌سیپی بندر گاهی بنا کنند ودرعوض دو کشتی که استدعا نمود شاه چهار کشتی برای حمل عمله و آذوقه باوداد. ازسوءِ حظّ چون کاولیه دولاسال کشتی‌رانی نمیدانست فرماندهی جهازات به کاپیتان دوبوژو(۳) سپرده شد که از صاحبمنصبان طبقهٔ نجبا بود و بر او گران میآمد که تحت فرمان یکی ازاوساط النّاس باشد که تازه بدرجهٔ نجبا رسیده است. دو کشتی ازچهار کشتی مزبور ازدست رفت یکی بسبب نافرمانی بوژو ودیگری بعلّت خیانت یکی از ناخدایان همدست مشارالیه. مسافرین چون بمحاذات محلّ مأموریت رسیدند ازآنجائیکه مصبّ رود میسی‌سیپی ارتفاعی ونشانه ندارد وآنروز ابر ومه غلیظی سواحل رامستور داشت کشتی‌ها ازآنجا رد شدند وهنگامیکه خطای ملاّحان

---

(۱) – Ohio (۲) – Seignelay (۳) – le capitaine de Beaujeu

کشف شد بوژو از مراجعت مضایقه کرد و کاولیه مجبور گردید که خود و ۲۵۰ تن از همراهانش بساحل قدم گذارند (مارس ۱۶۸۵) و بوژو فقط قسمتی از ملزومات و آذوقه‌را با آنها داده بقیّه دریا مراجعت کرد. کاولیه درساحل تِکزاس چهارصد کیلومتر درمغرب میسی‌سیپی‌سرگردان‌ومتحیّرماند وبسی سعی بیحاصل کرد که خود را برود میسی‌سیپی رسانیده با کانادا ارتباط پیدا کند. دوسال‌تمام کوشید وعاقبت بدست یکی ازهمراهان خود که ازطول مدّت توقّف و سوءِ خلق کاولیه بجان آمده بود کشته شد (۱۹ مارس ۱۶۸۷) وتقریباً تمام هیئت اعزامی عرضه هلاك شدند.

ایبِرْویل (۱)
تصرّف‌لویزیان

تصرّف حقیقی دوازده سال بعد صورت گرفت بدست شخصی ایبرویل‌نام که نوهٔ یکنفر مهمانخانه‌چی‌وناخدای کشتی‌بود. در ایّام جنگ اتّحاد اگسبورگ ایبرویل با ۹۰ نفر خلیج هودسُن را که از طرف انگلیس ها استحکامات داشت و ۱۶ توپ در آنجا بود مسخّر نمود. دراین‌واقعه بایك کشتی‌که داشت بسه کشتی‌انگلیسی حمله‌برد یکی را اسیر، دوّمی را غرق و سوّمی را مجبور بفرار نمود (٤ سپتامبر ۱۶۹۷). این شخص معتقد بود که شرط عمدهٔ بقای متصرّفات فرانسه درامریکا تصرّف لویزیان است و مینویسد « اگر نه مستملکات انگلیس چنان توسعه خواهد یافت که در مدّتی کمتر ازصدسال سرتاسر امریکای شمالی را فرا گرفته وانگلیسها ملل‌دیگر را بیرون خواهند راند » پس سه قلعهٔ محکم در سنه ۱۶۹۹ و ۱۷۰۱ بنا نهاده و برمصبّ میسی سیپی مسلّط ومشرف شد. امّا شروع بآبادی لویزیان در زمان‌لاس و دورهٔ نیابت سلطنت بود (۱۷۱۷) که مهاجرین بسیار بآنجا اعزام وشهر نوول اورلئان بنا شد.

امریکای
فرانسوی

از سوءِ اتفاق در مستملکات امریکائی فرانسه مهاجرین بسیار قلیل وپرا کنده بودند. در (۱۷٤۰) درسرتاسر کانادا بیش‌از ۸۰،۰۰۰ فرانسوی که بیشتر زارع بودند بشمار نمیآمد. در

---
(۱) ـ Iberville

کانادا دو شهر مستحکم وجود داشت : کبك و مونتر آل(۱) بعلاوه در مصبّ رود سن‌لوران وجزیرهٔ کاپ بروتن قورخانهٔ دریائی عظیمی موجود بود بنام لویزبورگ که لاس تأسیس نموده وبرای حفظ کانادا از جانب دریا و محض تکیه گاه بحریهٔ فرانسه در استحکام آن اهتمام بخرج داده و در ظرف بیست سال قریب سی‌میلیون لیره بمصرف رسیده بود . این قلعهٔ عظیم که حصار آن ازسنگ تراش بارتفاع ۱۲ متر و خندقش بعرض ۲۵ متر بود و دویست توپ داشت مهمترین مرکز نظامی « ینگی‌دنیا » محسوب میشد .

اگرچه جمعیّت مستعمرات فرانسه کم بود باز بواسطهٔ احاطه وحسن‌موقع بر مستملکات انگلیس تسلّط داشت . در کوهستان آلگانی‌راه را برانگلیس سدّ کرده ازورود باراضی ساحلی منع مینمود . مهاجرین انگلیسی نیزحسن موقع فرانسویان را دانسته وخطررا احساس میکردند پس‌منازعه فیمابین دولتین چه درامریکا وچه در هندوستان حتمی وقطعی بود .

جنگ ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۸

نزاع‌من غیرمستقیم شروع‌شد، ابتدا انگلیسها بااسپانیولی‌ها واردجنگ شدند زیرا که تجارانگلیسی ازوالپول‌صدراعظم خواسته‌بودندکه اعلان‌جنگ‌بشود. تفصیل آنکه بنابرمعاهده میان دولتین انگلیسها حق داشتند یك کشتی در سواحل مستعمرات اسپانیا نگاهدارند و بعنوان این کشتی مجاز در سواحل مستملکات مزبور بقاچاق امتعه پرداخته از حق خود سوءِ استفاده میکردند و تجار اسپانیولی را بصدا در آورده بودند . دولت اسپانیا هم میخواست این قاچاق را خاتمه بدهد . فرانسه که متّحد با اسپانی و دشمن ماری‌ترز بود مجبور شد که با انگلیس وارد جنگ گردد و در ۱۷۴۴ اعلان حرب داد .

تنها واقعهٔ مهمّی که درامریکا رخ داد تصرّف قلعهٔ لویزبورگ بود (آوریل و ژون ۱۷۴۵) که انگلیسها مقارن محاربهٔ فونتنوا آنرا مسخّر ساختند .

---

(۱) – Montréal

قشونی کـه حمله کرد از طرف دولت انگلیس مأموریت نداشت بلکه حاکم انگلیسی در بوستون ونمایندگان ماساچوست (ازایالات امریکا) لشکر فرستادند. مهاجرین انگلیسی چهارهزار مرد وصد جهاز و قایق برای حمل و نقل ومحاصرهٔ قلعه گسیل داشتند. ازاینجا خوب معلوم میشودکه مهاجرین انگلیسی چه نظریات سیاسی دارا بودند وچگونه بمصالح پلیتیکی خودآشنائی داشته‌اند.

دوپلکس مهمترین ضربتهای این زد و خورد بدست دوپلکس و لابوردونه(۱) در هندوستان زده شد.



دوپلکس

(۱۶۹۶ - ۱۷۶۳)

مساعی جمیله‌ای که دراستعمارهندوستان بکار برد وی را مشهور ساخته است

این دونفرکه از مستخدمین کمپانی بودند از مردمان بسیار لایق وکار آمدبشمار میرفتند بماهه دولابوردونه (۱۶۹۹-۱۷۵۵) که حکومت جزیرهٔ فرانسه‌را داشت آنجارا یکی ازغنی ترین ومهمترین مستملکات مراکز تجارتی کمپانی ساخت و با عواید ناچیزخود یك دسته جهازات جنگی ترتیب داد. امّا دوپلکس اصلاً ازاهالی شانل‌رو وپسریکی ازنظّار اداره‌خالصه بود کـه بعـد از مدیران کمپانی هندوستان شد. دوپلکس درسن بیست و پنج سالگی رئیس قشون پوندیچری و بعـد از چندی مدیر مستعمرهٔ

(۱) - La Beurdonnais

شاندرناگور گردید (۱۷۳۰) . مشارالیه این محل را که تاآنوقت بایر و بیمصرف بود مرکز تجارت داخلی هندوستان و یکی ازعمده‌ترین مراکز تجارتی گردانید . دوپلکس دختر یکی ازجرّاحان کمپانی را که ژان آلبر نام داشت ودرهندوستان تولّد یافته بود بحبالهٔ نکاح درآورد . این زن ازآنجائیکه برسوم وآداب وزبان و لهجات هندی‌ها کاملاً آشنا بود وهوشی سرشار و عزمی فوق‌العاده داشت ازیاران و همدستان بسیار مفید دوپلکس بشمار آمد .

دوپلکس در سال (۱۷٤۱) بعداز فوت دوما حکومت کلّ مؤسسات کمپانی را در هندوستان یافت .

فتح مدرس

مدیران کمپانی درپاریس با کمال ساده‌لوحی تصوّرمیکردندکه باوجود جنگ ژرژ دوّم ولوی پانزدهم درهندوستان صلح و صفا کما فی‌السّابق باقی‌مانده ومیان کمپانیهای انگلیس وفرانسه نزاعی‌نخواهد شد وبنابراین خیال واهی به دوپلکس امردادندکه من بعد ازساختن جهازات وصرف وجوه برای استحکامات خودداری نماید (سپتامبر ۱۷٤٦) . امّا دوپلکس چون خودرا مجبور بمدافعه میدید اندیشه‌کردکه تا مدرس را ازانگلیسها نگیردکمپانی فرانسه قادر بتوسعه وترقّی نخواهد شد . برای انجام این مقصودکشتی‌جنگی‌لازم بود پس‌از بوردونّه درخواست‌مساعدت کرد و با ۱۵۰۰ نفر وهفت‌کشتی درظرف چهار روز محاصره بندر مدرس را بتصرّف آورد (۲۱ سپتامبر ۱۷٤٦) . عقیدهٔ دوپلکس بر این بودکه‌آن بندر را باخاك یکسان کند امّا لابوردونّه بعدازآنکه غلبهٔ فرانسویان برانگلیسها مسلّم شد ازتخریب آن بندر صرف‌نظر کرده و باخذ ده‌میلیون غرامت جنگ اکتفا کرد . علّت‌این عدم موافقت‌لابوردونّه بادوپلکس آن بودکه اولاً بسبب نخوت راضی باطاعت دوپلکس‌نمیشد ثانیاً بنابرکشف‌اسناد صحیحه ازمنابع انگلیسی‌نفع‌شخصی لابوردونّه درامان دادن بدشمن بود چراکه

در خفیه یك میلیون باو داده بودند . (۱)

در سنهٔ ۱۷٤۸ انگلیسها بکین خواهی برخاسته وهشت هزارنفر باسی کشتی بریاست امیرالبحر بوسکاون بمحاصرهٔ بندر پوندیچری فرستادند . امّا باوجود دو ماه محاصره و چهل و دو روز جنگ و ۲۲٬۰۰۰ گلوله که دریك روز بحصارپرتاب کردند بردوپلکس فایق نگشتند ومجبوربه عقب‌نشینی شدند . چهار روزبعدازختم محاصره پوندیچری عهدنامه اکس‌لاشاپل امضا شد و بموجب آن مدرس بانگلیسها مسترد گردید و فرانسه مجددا مالك لویزبورگ شد .

فتوحات دوپلکس

چون صلح استقرار یافت دوپلکس بسیاست مداخله که دوما شروع کرده بود مبادرت جست وطرز ونقشهٔ معیّنی برای آن ساخته تاشش سال‌لاینقطع درصدداجرای‌نقشهٔ خویش برآمد

از ۱۷٤۸ تا ۱۷٥٤ .

دراینموقع که منازعه بین‌امرای‌هندوستان مشتعل بود یکی‌نزاع وراثت امارت اناواردی ها که نوّاب کارناتیك بودند و دیگر جانشینی نظام دکن که مقتدرترین امارتهای‌آن شبه جزیره ودارای چهل میلیون جمعیّت بود . دوپلکس‌ازاین فرصت استفاده‌کرد ، دوتن از مدّعیان امارات مزبوره را تقویت نمودوغلبه داد نخستین را درشهر آرکوت کرسی‌ایالت کارناتیك‌ودیگری را درحیدرآباد پایتخت دکن مستقر گردانیددرعوض‌نواب آرکوت‌شاهنشاهی‌کمپانی‌راپذیرفتوامیردکن تحت‌الحمایگی او را قبول کرده و ولایت سیرکار را باو تفویض نمود (۱۷٤۹ـ ۱۷٥۱) اتّحادیه

(۱)ـ لابوردونه را بفرانسه خواسته بجرم خیانت درباستیل‌محبوس‌ساختند(۱۷٤۸)ودرسنهٔ ۱۷٥۱ بسبب کوشش دوستانش که مقدّم برهمه وُلتر بود از حبس رهائی یافت . هنگامی که او در زندان بودطرفدارانش افسانه هائی راجع باو درافواه انداختند که هنوزهم مشهوراست میگویند وی را در سخت ترین سیاه چال ها افکنده و ازدادن وسایل تحریر و مدافعه مضایقه نمودند مشارالیه از سوخته قهوه مرکب ساخت و از یك پول سیاه قلمی تعبیه کرد و دستمالی چند درآب برنج آهار زد وبرآن چیزنوشت امّا این افسانه‌هم مثل سایرروایات مربوطه بباستیل است وحقیقت برخلاف این بوده حاکم باستیل لابوردونه را اجازه دادکه با عدّه‌ای ملاقات کند و وسایل نوشتن باو داد که بنگارش سرگذشت خود بپردازد .

مهرات ها که قصد دخالت در امور دکن را داشتند با دوپلکس مقابل شدند و لشکر شان مغلوب و پراکنده شد و خود تابع کمپانی گشتند.

در سنهٔ ۱۷۵٤ اراضی مستملکهٔ کمپانی و ولایاتی که تحت الحمایگی او را پذیرفته بودند تمام عرض شبه جزیره را از خلیج بنگاله تا عمّان فرو گرفته وسعتش دو برابر خاك فرانسه و جمعیّتش سی میلیون بود. این فتوحات نمایان و نتایج حیرت انگیز باوسایل وعدّهٔ خیلی قلیل انجام گرفت. مجموع قوای دوپلکس عبارت بود از دو هزار اروپائی و چهار هزار سپاهی بومی. معاون دوپلکس موسوم به مارکی دوبوسی (۱) که از جنگ آوران دلیر بود بامعدودی همراهان خویش کارهای محیّر العقول کرد. درجنگ کارنانیك در ظرف ۲٤ ساعت از حصن حصین معروف بجنگی بالا رفت و آن قلعه را که دارای چهاردیوار بود و گرفتن آن درانظار محال مینمود بتصرّف آورد (سپتامبر ۱۷٤۹). ایالت دکن را با یك آتشبار توپخانه و سیصدسرباز فرانسوی و هزاروهشتصد سپاهی مسخّر کرد و باهمین عدّهٔ قلیل صدهزار سوار مهرات هارا شکست داد. لکن سبب عمدهٔ پیشرفت دوپلکس اطّلاعی بود که ازاخلاق هندوها داشت وحسن تدبیری که درهر موردبکارمیبرد. انگلیسها درهر نقطه که خواستند اقدامات وی را باطل کنند مغلوب شدند فقط در یك محل از ایالت کارنانیك موسوم به تری چی نایالی نظر به بی لیاقتی صاحبمنصب فرانسه لاس نام که برادر زادهٔ لاس معروف بود انگلیسها پیشرفت معتنابهی کرده و لشکر فرانسه را شکست دادند (ژوئن ۱۷۵۲).

عزل واحضار دوپلکس

امّا اجرای سیاست دوپلکس مستلزم مخارج گزاف بود و صاحبان سهام را رنجیده خاطر میساخت. مدیران کمپانی میگفتند «ما مستعمراتی میخواهیم که کمتر ازاین درخشان ونمایان بوده قرین آسایش وامنیّت باشد» میخواستند تجارت کنند نه جهانگیری، میخواستند در عوض کشوری پهناور چند مرکز وبندر تجارتی داشته باشند مشروط براینکه

(۱) - Marquis de Bussy

هر سال مبلغی برعایدات آنها افزوده گردد بعبارت اخری زمین را طالب نبودند و پول را اهمیّت میدادند (سپتامبر ۱۷۵۲) . از طرفی هم دولت انگلیس که درحفظ منافع کمپانی ملّت خودکمال وفاداری وجهدبلیغ داشت مکرّر بدربار ورسای شکایت کرده و اظهارمیداشت که روش سیاست دوپلکس عاقبت منجر بتجدیدجنگ بین مملکتین خواهد شد . لوی پانزدهم و وزرای او طالب صلح بودند و درجهٔ عظمت و اهمیّت اعمال دوپلکس را نمیدانستند ولتر با کمال تحقیر این اقدامات را «جنگ تجّار» مینامید . پس همه موافق شدند که دوپلکس را فدای صلح کنند . نظر بشکست تری چی ناپالی و تقاضای کمك و مساعدت مجدّدی که دوپلکس نمود اورا احضار کردند (اوت ۱۷۵٤) .

این مردی که کشوری بزرگتر ازفرانسه را مسخّر ساخته بود چون بفرانسه رسید دچاردعاوی برعلیه کمپانی گردید وچون نتوانست مطالبات هنگفتی را که از کمپانی داشت وصول نماید پس از ده سال در نهایت فقر و فاقه بدرود زندگانی گفت (نوامبر ۱۷٦۳) .

عهد نامهٔ گودهو

کمپانی بجای دوپلکس مردی گودهو(۱) نام را منصوب کرد که ازاحوال هند اطّلاعی نداشت وشخصاً ازمردمان متوسّط بلکه پست تر از متوسّطین هم بود . بمحض ورود با حاکم مستعمرات انگلیس مشغول مذاکره شده مقاولهٔ مدرس یاعهدنامهٔ گودهو رامنعقد ساخت . بموجب این قرارداد کمپانی فرانسه متعهّد شد که ازحقوق خود درامور داخلی ایالات هندوستان دست بردارد . علی الظّاهر این تعهّد خیلی مشروع مینمود لکن بدترین ضربت وسخت ترین فریبی بود که بکمپانی فرانسه وارد آمد . درواقع کمپانی بیك حرکت قلم خودرا از تمام منافع شبه جزیرهٔ هندوستان محروم میساخت امّا کمپانی انگلیسی که درمقابل ازمداخلات صرف نظر کرد ضرر نمیبرد زیرا که حقّی و نفعی نداشت که ترك آن موجب خسرانی شود فقط مراکز و بنادر تجارتی

(۱) Godeheu

را دارا بود که بنا برقرارداد کماکان در دست او میماند (۲۶ دسامبر ۱۷۵۴).

جنگ هفت ساله

از دست رفتن هند

مورخ انگلیسی میل نام که صد سال بعدازاین وقایع تاریخ فتوحات هند را برشتهٔ تحریر آورده مینویسد : « باید اعتراف کرد که کمتر ملتی محض ابقای صلح وعشق بسکونت و آرامش چنین فداکاری بزرگی نموده است » امّا این فداکاری که از تأثیر ضعف نفس وجبن بود موجب دوام صلح نگردید و ششماه بعدازآن جنگ بشدّت تمام شروع شد . انگلیسها بدون اعلان جنگ دست بچپاول نهادند و مبادرت بجنگ کردند. دردهم ژوئن ۱۷۵۵ نزدیك ترنو سه کشتی فرانسه حامل قشون اعزامی بکانادا مورد بمباردمان توپهای انگلیسی شدکه ناگهان بفرمان امیرالبحر بوسکاون(۱) شلیك کردند . چند روز بعد بیش ازسیصد کشتی تجارتی را انگلیسها در بنادر خود توقیف یا در دریا بوسیلهٔ سفاین جنگی خویش دستگیر کردند .

بعد از تردید و تأمّل بسیار دولت فرانسه سه هزار نفر بسرداری لالی ـ تولاندال(۲)(۱۷۵۸) بهندوستان گسیل داشت . لالی مردی دلیرامّا خشن وکم هوش بود ونسبت باعتقادات وعواطف هندوها تحقیر فراوان میکرد و آنان را «سیاهان فرومایه» میخواند . ابتدا پیشرفت مهم کرد و بمحاصره مدرس شتافت (دسامبر ۱۷۵۸) امّا خشونت و سختگیری او تمام اقوامی را که چند سال قبل دوپلکس مطیع و معاهد فرانسه ساخته بود براو بشورانید . از طرف دیگر کمکی هم به لالی تولاندال فرستاده نشد . عاقبت قوای او به ۷۰۰ تن رسید و دشمن با بیست و دو هزار لشکر و چهارده کشتی جنگی اورا در بندر پوندیچری محصور ساخت . بعداز پنج ماه مقاومت ودفاع دلیرانه ناچار تسلیم شد (۱۸ ژانویه ۱۷۶۱) . تسلیم پوندیچری آخرین مرحلهٔ تسلّط فرانسه بر شبه‌جزیرهٔ هندوستان محسوب میشود .

در این وقت اهل فرانسه باهمیّت واقعه برخوردند و افکار عامّه بر ضدّ لالی شد .

---

(۱) ـ Boscawen (۲) ـ Lally Tollendal

اگر چه عمدهٔ تقصیر او عدم لیاقت و بدرفتاری بود معذلك ویرا بزندان افکندند ومحاکمه کردند وپس ازدوسال محکوم بمرگ نمودند و اورا نسبت بحفظ منافع شاه ومملکت وکمپانی خائن محسوب داشتند. وی را در گردونه نهاده بپای دار بردند. چند سال بعد لوی شانزدهم نظر به پیشرفتی که پسر لالی در جنگ کرد و نظر بمساعدت وُلتر خانوادهٔ اورا تبرئه کرده وازوصمت ولکهٔ بیشرفی وخیانت پاك ساخت.

جنگ در امریکا

مهاجرین فرانسه وانگلیس درامریکای شمالی صلح اکس لاشاپل را بمنزلهٔ تنفس موقّت وفرصتی پنداشتند که در آن بتجهیز وسایل جنگ وتکمیل قوای خویش بپردازند زیرا که عهدنامهٔ مزبور بهیچ امری خاتمهٔ قطعی نداده وحتّی خطّ سرحدی کانادا و مستعمرات انگلیس را معیّن نکرده بود.

این مسئله در درّهٔ اوهیو اشتداد خاصی داشت. این درّه را که ابتدا فرانسویان کشف وسیاحت کرده بودند رامستقیم کانادا بهلویزیان محسوب میشد و فرانسویان بالطبع مایل بداشتن آن بودند ومساعی مکررّه در تصرّف آن مبذول داشتند ویکی از حکام آنجا موسوم به لاگالی سونیر (۱) درسرتاسر آن قلاع و برجهای محکم بنا نهاد. امّا انگلیس ها هم میخواستند این درّه را متصرّف شده ودایره‌ای را که فرانسه بواسطهٔ مستملکات خود دور آنها کشیده بود بشکافند و مخرجی بیابند و برای اینکه راهی به اوهیو پیدا کنند مهاجرین ویرژینی در پایان سال ۱۷۵۳ درصدد ساختن قلعهٔ محکمی درساحل رودخانه برآمدند فرانسویان آن محل را محاصره و عملجات را خلع سلاح کردند و کار ناتمام را خود ادامه داده آنجارا قلعهٔ دوکسن (۲) نامیدند.

در سال ۱۷۵٤ یکنفر صاحب منصب فرانسه ژونویل نام با سی نفر بعنوان رسالت بقلعهٔ نسه سیته (۳) رفته و مستحفظین آنجا را دعوت بتسلیم کرد. رئیس ساخلو قلعه ماژور واشنگتون که آنوقت بیست ودوسال بیش نداشت چون از آمدن فرانسویان آگاهی یافت درنهان بسرراه رفته درکمین نشست وهنگامی که ژونویل

(۱) - La Galissonnière (۲) - Duquesne (۳) - Nécessité

موضوع آمدن خودرا که ایلچی گری بود اظهارمیکرد واشنگتون امر بشلیك داد. ژونویل و ده‌تن ازهمراهانش بخاك هلاك افتادند. فرانسویان این‌جنایت‌را بزودی کیفر دادند. دراوّل ماه ژوئیه ششصدنفر کانادائی قلعهٔ نسه سیته را که واشنگتون و پانصد نفر درآن بودند محاصره و مجبور بتسلیم نمود بنابراین در حالیکه دولتین فرانسه وانگلیس بخیال خود درصلح بودند جنگ درامریکا شروع گردید.

دفاع از کانادا

انگلیسها چه درمستعمرات وچه درمرکز سعی‌بلیغ‌و کوشش فوق‌العاده برای‌تصرّف کانادا کردند وپس ازچندسال ۶۰،۰۰۰ لشکری فراهم آوردند. در کانادا فرانسویان‌بایستی‌سرحدّی‌بطول ۱،۵۰۰ کیلومتر را حفظ کنند و بیست قلعه را نگـاه دارند در صورتیکه قوای فرانسه عبارت بود از ۵،۳۰۰ تن نظامی ودوهزارنفر بحریه‌وسه‌هزارچریکی یعنی‌دهقانان‌تحت‌السّلاح جمعاً ده‌هزار وسیصد نفر بودند وچریکی‌ها فقط چندماه ازسال درخدمت‌میماندند وبقیّهٔ سال دهقانان را برای امور زراعتی مرخص میکردند چرا که‌بایستی آذوقهٔ ساکنین کانادا از همانجا تهیّه شود وممکن نمیشد ازجای دیگر حمل کنند. افراد قشون‌فرانسه بی‌کفش‌وبی‌اسلحهٔ کامل‌بودندوبزحمت قوت‌لایموت‌بدست‌میآوردند. کانادادرتمام‌این‌مدّت‌محصوربود، قیمت‌نان‌درآنجاترقّی‌فاحش‌کردوگوشت‌منحصر به‌گوشت اسبان‌شد. حاکم آنجا مارکی‌دوُودروی (۱) دلیر بود امّا لیاقت‌حکمرانی نداشت. ناظر ارزاق عمومی بیگو (۲) نام خیانت‌را باعلی‌درجه رسانید. بجای تهیّهٔ آذوقه‌آتش قحط وغلا را دامن میزد وازقیمت‌آرد مبالغ هنگفت فایده میبرد.

مون کالم

امّا قشون کوچك‌فرانسه دارای سرداری لایق و جنگجوئی ماهر بود موسوم به‌مارکی «مون کالم» که‌اورامقدّم‌سرداران دلیرعهد انقلاب‌باید شمرد. مون کالم مردی‌چهل وچهارساله، صاحب‌نیروی‌خستگی ناپذیر وشجاعت‌بسیار ساده وخلق‌حسن وتدبیر جنگی بود. درفرانسه‌صاحب‌منصبان بزرگ‌اورابه‌لوی‌پانزدهم‌چنین‌معرّفی‌کردندکه‌صاحب‌منصبی بینظیر وقابل‌ترقی‌است.

---

(۱) - Marquis de Vaudreuil (۲) - Bigot

در آن واحد از سه نقطه خطّ دفاعی مورد حملهٔ دشمن شد یعنی از ساحل اوهیو در جنوب غربی و در شمال شرقی در کنار رود سن لوران و در قلب نزدیك دریاچهٔ شامپلن. این سردار نامدار قلّت عدد را با سرعت حرکت و چالاکی در لشکرکشی جبران کرد. تا سه سال (تاسنهٔ ۱۷۵۸) هرجا که بدفاع پرداخت کامیاب و مظفّر باز آمد.

در سنهٔ ۱۷۵۷ بیك حملهٔ مردانه قلعهٔ ویلیام هانری را که در مدخل ایالت ماساچوست واقع بود تسخیر کرده دوهزار و پانصد نفر ساخلوی آنجا را اسیر نمود. درخشان ترین فتوحات او در کنار دریاچهٔ شامپلن در قلعهٔ کاریون اتّفاق افتاد (۸ ژوئیه ۱۷۵۸) در این محل با سه هزار نفر بر بیست و پنج هزار قشون انگلیس غلبه کرد و چهار هزار تن دشمن را از میدان جنگ خارج کرد و این عدد بیش از مجموع قوای خود او بود.

از دست رفتن کانادا

امّا چند هفتهٔ بعد انگلیس‌ها قلعهٔ فرون‌تناك(۱) را در سواحل دریاچهٔ اوهیو بدست آوردند و همچنین قلعهٔ دوکسن را که فرانسویان بواسطهٔ قلّت نفرات خالی گذاشته بودند اشغال کردند باین ترتیب میان کانادا و لویزیان خطّ ارتباط منقطع گشت و همچنین دست فرانسویان از اقیانوس اطلس هم کوتاه شد چرا که قلعهٔ بزرگ لویزبورگ که چندی قبل بدست انگلیسان افتاده و نیمه‌خراب بود در این هنگام از طرف چهارده هزار قشون انگلیسی مجدّداً محصور گردیده و چهل و دو جهاز جنگی آنرا بباد گلولهٔ توپ گرفتند و بعد از دوماه مقاومت دلیرانه مستحفظین آن مجبور بتسلیم شدند (۲۵ ژوئن ۱۷۵۸).

آخرین ضربت را انگلیسها در ۱۷۵۹ زدند وقشون جدیدی بفرماندهی وُلف که سرداری سی و دو ساله و بسیار متهوّر بود اعزام داشتند. وُلف عازم شد که مستقیماً از سن لوران گذشته بشهر کِبك درآید و در آخر ماه ژوئن بظاهر شهر مزبور رسید امّا مون کالم کاملاً مواظب و مراقب بود چنانکه بعد از دوماه حملات

(۱) - Frontenac

پی در پی وُلف خودرا مجبور بباز گشتن میدید که ناگـاه از حسن اتفاق در ۱۳ سپتامبر قشون او پای بساحل رودخانه گذاشته ارتفاعات (ابراهام) مشرف برشهر کِبك را بدست آوردند پس جنگی عظیم افتاد ودوسردار بسختی مجروح گشتند. عاقبت چریکی‌های فرانسه در مقابل حملات لشکر انگلیس تاب مقاومت نیاورده مغلوب شدند وشهر کِبك بدست دشمن افتاد.

باوجود این یکی ازنایبان مون کالم، شوالیه دولویس درمون رِئال یکسال دیگر هم مقاومت کرد ودر دروازهٔ کِبك بفتحی درخشان نایل گردید (آوریل ۱۷۶۰). امّا چون ازجانب دولت فرانسه هیچ امدادی نمیشد وسه قشون انگلیسی مون رِئال را در محاصره افکندند ومحصورین اسلحه و آذوقه و افراد جنگی نداشتند امان آوردند. پس از این واقعهٔ اخیر وُدروی مجبور شد که مملکت کانادا را بانگلیسها واگذار کند (۸ سپتامبر ۱۷۶۰).

جنگ دراروپا
معاهدهٔ پاریس

مقارن اوقاتی که فرانسه وانگلیس درهندوستان وامریکا مصاف میدادند در دریـاهای اروپاهم آتش جنگ مشتعل بود. پس ازفتح درخشانی که بحریّهٔ فرانسه در مدیترانه کردوسفاین لاگالی سونیر درمقابل جزیرهٔ مینورك بر انگلیسها ظفر یافته وقلعهٔ ماهون را که تکیه‌گاه بحری انگلیس درجزایر بالِئار بود بدست آوردند (مه وژوئن ۱۷۵۶). جنگ دریائی نظر بعدم لیاقت امیرالبحرهای فرانسه و کثرت عدد سفاین انگلیسها بمغلوبیّت وشکست پی‌درپی فرانسه خاتمه یافت.

در ۱۷۵۹ فرانسویان بر آن شدند که بجزایر انگلیس حمله بیاورند پس کلّیّهٔ سفاین را خواستند در دریای مانش متمرکز بسازند امّا هنوز قـوای بحری بهم نپیوسته یکان یکان درنقاط مختلفهٔ دریا دچـار حملهٔ جهازات انگلیس گشتند. یك جنگ درلاگوس ساحل اسپانیا (۱۷ اوت ۱۷۵۹) ویك جنگ در بل ایل (۲۰ نوامبر) رخ داد که مجموع تلفات فرانسه به ٦٤ کشتی بالغ شد.

اتلاف بحریّهٔ فرانسه وازدست رفتن کانادا وهندوستان جنگ را خاتمه نداد

بلکه نظر بدخول اسپانیا از نو مجادلات تجدید شد . شوازُل وزیر امور خارجه خانوادهٔ بوربون اسپانیا و ناپل را واداشت که بالوی پانزدهم معاهدهٔ خانوادگی جدیدی منعقد سازند (۱۵ اوت ۱۷۶۱) .

این اتّحاد نتیجه‌ای بجز اتلاف قطعی و کامل مستعمرات فرانسه نداد زیرا که درحین جنگ شبه جزیرهٔ فلورید متعلّق باسپانیا بدست انگلیس افتاد ولوی پانزدهم محض جبران خسارت آن دولت آخرین قطعه و بقیّة السّیف مستعمرات فرانسه یعنی لویزیان را باسپانیا تقدیم نمود چنانکه گفتیم اتّحاد فرانسه واسپانیا در قرن هیجدهم همیشه منجر بنفع اسپانیا وخسارت فرانسه میشد .

مقدّمات این معاهده در ماه نوامبر ۱۷۶۲ در فونتن‌بلو تهیّه شده ودر پاریس بصورت عهد نامهٔ قطعی درآمد (۱۰ فوریه ۱۷۶۳) . لوی پانزدهم تمام کانادا و سواحل یسار میسی سیپی را بانگلیسها واگذاشته و از هر ادّعای سیاسی نسبت بهندوستان صرف نظر نموده فقط پنج شهر که امروز هم در تصرّف فرانسه است (پوندیچری ـ شاندرناگور ـ کاریکال ـ یانائون ـ ماهه) بکمپانی فرانسه مسترد شد مشروط براینکه هیچوقت در آنجا تجدید استحکامات نشود وفرانسه هرگز قوای جنگی در آنجا نگذارد . علاوه براین انگلیسها جزایر آنتیل فرانسه وبنادری را که ریشلیو و کُلبر در سواحل سِنگال افریقا بنا نهاده بودند در سال‌های اخیر جنگ تصرّف کردند .

علل شکست فرانسه

فرانسه که در سال ۱۷۵۳ نزدیك بود دارای بزرگترین و بهترین مستعمرات عالم بشود ده سال بعد ابواب توسعه براو مسدود شد و در تنگنای چهار دیوار اروپا محصور گردید .

عهدنامهٔ پاریس (دهم فوریهٔ ۱۷۶۳) سخت‌ترین وخسران آمیزترین معاهداتی است که فرانسه تاکنون بسته است و مبدأ تغییراتی در تاریخ عمومی محسوب میشود زیراکه این عهدنامه منشأ قدرت جهانگیر انگلستان است .

ازعلل مغلوبیّت فرانسه نخست بی‌لیاقتی اولیای امور را باید شمرد . بر نیس گوید :

« نه حکومت داریم، نه تشکیلات اداری و نه لشکر، هرچه هست درحال انحلال وانقطاع است . » صلح جوئی لوی پانزدهم و عمّال او واین اعتقاد ساده‌لوحانه برای ادامه صلح کافی است که شخص طالب جنگ نباشد پیش‌بینی بلکه غیبگوئی وزرای دل آگاه مثل رویه و ماشو را باطل و بیفایده کرد . تجهیزاتی که میکردند بواسطهٔ عدم استمرار وفقدان اعتبار هیچ دردی را دوا نمینمود . در موقعیکه شاه فرانسه اعلان جنگ داد فرانسه فقط ٤٥ کشتی داشت درصورتیکه انگلیس ٣٤٥ سفینهٔ جنگی دارا بود . قورخانه‌های فرانسه بتجهیز سفاین جدید وفا نمیکرد ناچار توپخانهٔ کمپانی هند را دولت باختیار خود آورد . همچنین درقشون بحری مثل لشکر برّی صاحبمنصب وجود نداشت و در تمام بحریّه یك مرد لایق دریا نورد نشان میدادند که گالی سونیر نام داشت واو نیز درآغاز جنگ پس ازفتح مینورك وفات یافت ، وزیربحریّه هم موجود نبود . درسال ١٧٥٧ پس ازعزل ماشووزارت بحریّه برئیس پلیس بریّه نام مفوّض شد که چندان درکار مستعمرات و بحریّه بی‌علاقگی نشان داد که قسمتی ازذخایر وموادّ قورخانه‌ها وجبّاخانه هارا بفروش رسانید . بالاخره علّت عمدهٔ ضعف فرانسه‌را این بایدشمرد که انگلیسها قبل‌ازاعلان جنگ ناگهان‌سیصد کشتی‌وهزاران‌ملاّح‌فرانسوی راتوقیف‌کردندوتأثیراین‌واقعه درسرتاسرجنگ محسوس‌بود. وسایل‌ارتباط‌بحری‌نیزبکلّی‌مغشوش‌ونامرتّب‌گردید.

بی اعتنائی بمستعمرات

ملّت فرانسه هم‌کمترازدولتش دراین امرمسئول نیست ، تودهٔ مردم نسبت بامور مستعمرات بی علاقه وبی اعتنا بودند ، جز بمحاربات‌وفتوحات اروپا به هیچ چیزاهمیّت نمیدادند ، مثلاً شوازُل‌مینویسد: « یك فرسنگ مربّع‌ازخاك هلاندگرانبهاتر ازیك مستعمره‌است » واین بیان عقیدهٔ عموم ملّت بود. جزمعدودی تجّارکسی‌حاضرنبودکه درهندوستان یا امریکا توطّن اختیار کند ، مردمان منوّر و دانشمند بیش ازسایرین این امر را بی‌فایده میدانستند . دارژان‌سون‌مینویسد« تمام‌مستعمرات پیش‌من‌بقدرسرسوزنی قیمت ندارد » ولُتراظهار تعجّب میکرد که برای تملّك چندجریب برف بادولت

انگلیس باب مجادلات را گشوده اند. مقصود وُلتردرٌ: پرعجایب وسرزمین دلفریب اوهیو بود که ساکنین کانادا آنرا رود زیبا لقب داده وفریفتهٔ حسن مناظر و قوّت خاك و کثرت منافع آن بودند وامروز یکی ازمراکز صنعتی بسیار عظیم ومعتبر روی زمین محسوب است. شوازُل در موقع فتح مون رِئال بدست انگلیس بطور مزاح به وُلترمینویسد: «اگرشماامسال زمستانهم ازماپوست خزوسنجاب توقع دارید اینك اطّلاع میدهم که من‌بعد بایستی از انگلستان بخواهید» بعقیدهٔ همین نویسنده عهد نامهٔ پاریس «کلاهی بود که برسر انگلیسها گذاشته شد.»

بنا براین عقاید مستعمرات را تقریباً بحال خود واگذاشتند. دوپلکس در ۱۷۵۱ که هنوز جنگی در میان نبود شکایت میکرد که فقط سیصد نفر «اطفال و واکس چیان و قطّاع الطّریق» را جمع آورده و بکمك او فرستاده اند و واقعاً همینطورهم‌بود زیرا که اغلب‌را از گدایان ومحبوسین زندان‌بی‌ستر(۱) تحت سلاح میآوردند. درتمام مدّت جنگ فقط ۱۷ نفر بمدد لالی تولاندال فرستادند و۳۲۶ تن بکمك‌مون کالم روانه نمودند. مون کالم بوزیربحریه نوشته‌است «لااقل قدری باروت برای ما بفرستید» بوگن ویل که بعدها ازدریانوردان معروف شد دراین زمان از جانب مون کالم بفرانسه رفت که احتیاج فوق الطّاقهٔ مهاجرین را گوشزد سازد. بریه وزیر بحریّه باو جواب داد: «آقا وقتی‌که کاشانه طعمه حریق باشد کسی‌متوجّه اصطبل نمیشود» مقصود ازحریق‌خانگی‌جنگ آلمان بود که صدها میلیون لیره وصدها هزار مردان جنگی‌را درآن عرصه بیفایده بباد فنا میدادند.

کوشش انگلستان

انگلیس بالعکس با شوق و جدٌ تمام مراقب جنگ ماوراءِ بحار و زد و خورد عرصهٔ دریا بود. از همان ابتدای جنگ صاحبمنصبان انگلیس بتجربه دریافتند که یابایدفتح کنند یا بمیرند. تفصیل آنکه امیر البحر بینگ پس از مغلوبیّت در مینورك دستگیر و تیرباران شد. در ایام جنگ لاینقطع دولت انگلیس برعدهٔ جهازات خود میافزود

(۱) ـ Bicêtre

و در همانوقت سفاین را از ۳۴۵ به ۴۲۲ بالغ ساخت . پیت علی الدّوام بامریکا قشون میفرستاد مثلاً در ۱۷۵۷ بیکدفعه ۲۵،۰۰۰ نفر گسیل داشت و در ۱۷۵۹ قوای جدید روانه کرد .

بر این نظامیان مسلّح و آزموده که از انگلستان میآمدند درمستعمرات عدّهٔ کثیری از مهاجرین چریکی افزوده میشد . این قشون چریك خیلی ازانگلیسها پرهیجان تر وشائق تر بودند وهمین قشون محلّی ازاوایل جنگ وراثت تاج وتخت اطریش شروع بحملهٔ بلویزیان نمودند وقلاع نسه سیته ودوکسن را بنانهادند. علّت این کوشش آن بود که میدانستند حیات ومماتشان بسته به پیشرفت است . فرانکلن که یکی ازاین افراد بود عقیدهٔ عمومی را چنین خلاصه کرده است : « تافرانسه‌ها درامریکا هستند سیزده مستعمرهٔ ما روی آسایش نخواهد دید . » از حیث عدّه هم برتری داشتند . مهاجرین انگلیس ۱،۲۰۰،۰۰۰ و مهاجرین فرانسه ۸۰،۰۰۰ بودند . مون کالم آن سردار دلیر در هیچ میدانی کمتر از پنجاه هزار نفر دربرابر خود نداشت و بیست هزار تن ازاین عدّه همیشه از مهاجرین بودند .

تسلّط انگلیس بر هندوستان

چون کمپانی انگلیس بموجب عهدنامهٔ پاریس ازرقابت کمپانی فرانسه فراغت یافت باستوار کردن بنیان سلطنت خود در هندوستان مشغول شدوچنانکه مالسون(۱) نویسندهٔ انگلیس مینویسد : « انگلیس برای انجام این امر جز طی طریقی که سابقاً هوش و عقل فرانسویان یافته و هموار کرده بود چاره‌ای نداشت » پس انگلیس عین همان روش و دستوری را که دوپلکس پیش گرفته بود سرمشق قرارداد و آن عبارت بود از تهیّهٔ قشون محلّی مطابق نظام اروپائی . دخالت درمنازعات امراءِ هندوستان وامداد بطرفی که بیشتر اراضی بکمپانی وامیگذارد یابیشتر پول میدهد . پس کمپانی در کمتر از پنجاه سال بوسیلهٔ خود هندوها هندوستان را مسخّر کرد و وسیلهٔ پیشرفت او دو مرد توانا بود یکی کلایو(۲) و دیگر وارن هاستینگس(۳) .

---

(۱) ـ Malleson (۲) ـ Clive (۳) ـ Warren Hastings

کلایو
فتح بنگاله

در واقع قبل از مغلوبیّت بحریّه و از دست رفتن مستعمرات فرانسه و در ابتدای جنگ هفت ساله انگلیس‌ها بوسیلهٔ کلایو شروع بفتح هندوستان کردند. کلایو (۱۷۲۵ ـ ۱۷۷٤) در سن ۱۸ سالگی بعنوان منشی وارد خدمت کمپانی شد. چون از دفتر به‌لشکر انتقال یافت در اوّلین محاصرهٔ پوندیچری (۱۷٤۸) لیاقت و دلیری خویش را ظاهر ساخت. در اینوقت ۲۳ سال بیش نداشت بعد چندمرتبه در کارناتیك با تحت‌الحمایه‌های دوپلکس جنگ نموده و پیش برد امّا وقایع لشکرکشی بنگاله باو فرصت دادند که لیاقت عدیم‌النّظیر خویش را بمنصّهٔ بروز وظهور رساند.

در ماه ژوئن ۱۷۵٦ سوباب بنگاله بندر کلکتّه را که مهمترین مرکز کمپانی درمصبّ رود گنگ است بتصرّف آورد و ۱٤٦ نفر در آنجا اسیر گرفت وبدون قصد قتل امر داد شب آنها را درسیاه چالی تنگ و تاریك که هوای خارج فقط ازیك منفذ باریك بآنجا وارد میشد محبوس کنند. چون صبح شد ۱۲۰ نفر بدرود حیات گفته بودند، مستحفظین درهنگام شب گوش بفریاد تضرّع محبوسین نداده و آنها را گذاشتند که تدریجاً خفه شوند.

کلایو مأمور انتقام‌کشیدن آنهاشد، باسه هزارتن که ۹۰۰ نفرآنها انگلیسی بودند روی برزم نهاد و در طیّ طریق شهر شاندرناگور را مسخّر ساخت (مارس ۱۷۵۷) و در خفیه با یکی از سرداران سوباب که میرجعفر نام داشت همداستان شد و ۲۳ ژون ۱۷۵۷ سوباب را با هفتاد و هشت هزار مرد در پلاسی ملاقات نمود. چون اوّلین توپ صدا کرد میرجعفر واتباعش باردوی انگلیس ملحق شدند عاقبت سوباب رو بگریز نهاد و دستگیر شد و بدست میر جعفر سرش از تن جدا گردید. کلایو میر جعفر را بمقام او منصوب داشت و شش میلیون لیره نقد برای کمپانی گرفت و مقرّر داشت که سالی ۷۵۰،۰۰۰ لیره نیز بخود کلایو برسانند. دولت انگلیس بپاداش این خدمت کلایو را ملقّب ببارون دوپلاسی[1] و دارای منصب لردی کرد.

---
(۱) ـ Plassey

بعد ازفتح پلاسی ده سال تمام درایالت گنگ بازار افساد و اغوی رواج داشت وانگلیسها سیاست دو رویه تعقیب میکردند ، گاهی میرجعفر وزمانی داماد او را برمیکشیدند وزمانی با پادشاه مغولی هندوستان همراهی میکردند . کلایو ازسال ۱۷۶۵ حاکم عام شد و دو سال بعد بانگلستان رفت در این وقت خلاصه اوضاع بقرار ذیل بود :

کمپانی اگرچه سوباب رابحال سابق گذاشت لکن پادشاه حقیقی هندوستان او بود ، ادارهٔ امورمالی ووصول مالیات باو تعلّق داشت ، قشونی که بسوباب میداد ظاهراً بعنوان حفظ او و باطناً برای مراقبت و تفتیش احوال و افعال او و اشغال پایتخت مرشدآباد بود . باین ترتیب کمپانی پادشاه همان شخص محسوب میشدکه چندی قبل براو ریاست داشت ، تمام نواحی وسطی و سفلای رود گنگ وایالت سرکارها تحت‌الحمایهٔ او بودند .

کلایو درایّام حکمرانی خودرا فراموش نکرده وثروتی عظیم فراهم آورده بود امّا زیردستانش را جدّاً ازتعدّی وارتشاء منع کرده و وجوهی را که سابقاً بکیسهٔ عمّال کمپانی میرفت قطع کرده بود از اینجهت کینهٔ اشخاص نسبت باو تحریك شده وچون بانگلستان بازگشت اطّلاعاتی ازرفتار واعمال اودادند که منجرّ باقامهٔ دعوی ازجانب مجلس عوام شد (۱۷۷۳) .

استفاده های کلایو باثبات رسید ، امّا خدمات مهمّه ای که کرده بود مانع از محکومیّت او گردید . نظر بتلخکامی که ازاین محاکمات دراوپیدا شد وبیکاری و افراط در کشیدن تریاك عاقبت کارش بانتحار کشید ودر سنّ پنجاه سالگی رشتهٔ حیات خودرا قطع نمود (۱۷۷۴) .

قانون تشکیلات کمپانی

درانثائی که مجلس عوام مشغول تحقیقات وتفتیشات مالی ایّام حکومت کلایو بود ازطرفی هم درصدد برآمدندازطریق قوّهٔ مقنّنه ترتیب متینی درتشکیلات کمپانی هند بدهند .

پس قانون تشکیلاتی وضع کردند که درعین اینکه جمیع شعب ومراکز کمپانی

را در تحت اختیار حکمران عام واحدی قرار میداد هیئتی هم معیّن میکرد که مراقب اعمال حکمران مزبور باشد. شخص حاکم اگرچه خود در این مجلس عضویّت داشت لکن بی تصویب آن مجمع حق اتّخاذ هیچ تصمیمی نداشت علاوه براین در کلکتّه یك عدالتخانه ایجاد نمودند که بکلّی ازحکمران وهیئت مزبور استقلال داشت. علی‌الظّاهر این نظامات بایستی موجب حسن جریان امور اداری وتضمین شرافت سیاسی در هندوستان بشود.

وارِن‌هاستینْگْس • نخستین حکمرانی که بااین ترتیب مأمور شدوارن‌هاستینگس بود (۱۷۳۲ - ۱۸۱۸) او نیز مثل کلایو شروع بخدمت خود را در کمپانی ازمقام منشی کرده بود.

او مردی بسیار هوشمند ودلیر وفعّال وکاردان بود و چنان دراجرای تدابیر سیاسی تخصّص داشت که هندوها او را بیوجدان و بی عاطفه میدانستند. بعمّال خوددستور داده بودکه «کدخدا منشانه حکومت کنند وتامیتوانندپول بفرستند.»

وارن‌هاستینگس حقّ اداری سوباب را در داخلهٔ بنگاله‌داشت وکلایوهمین یك حق راکه برای‌اوباقی گذاشته‌بود سلب کرداما نسبت برعایا فشاری‌واردنیاورد. درسایر نقاط نسبت‌بامراء باکمال‌وقاحت رفتارنمود مثلاً راجهٔ بنارس‌چون‌درخزاین خود چیزی‌نیافت‌که تقدیم کند کمپانی شهررا ازاو منتزع کرد. شاهزاده‌خانمهای عود نیز که صاحب خزاین مشهور بودند بهمین بلامبتلاگشتند. انگلیس‌ها خدام ومقرّبان خدمت آن شاهزاده خانمها را بزندان افکنده وپس‌ازاخذ یك میلیون‌و دویست هزار لیره آزاد نمودند (۱۷۶۲).

این وجوهی که باچنان طرز زشتی بحیطهٔ وصول میآمد میان صاحبان سهام قسمت میشد جنگ مهرات‌ها (۱۷۷۸ - ۱۷۸۱) و منازعه باحیدر علی حکمران میسور و تیپو صاحب، پسر او (۱۷۸۰-۱۷۸۳) نتیجهٔ همین سختگیریهای کمپانی بود. این‌جنگ اخیرمصادف‌شد بادعوی‌استقلال‌امریکا وحیدرعلی بافرانسه‌همعهد شده واز آن دولت مدد گرفت. انگلیسها در اینوقت تقریباً دستشان از کارناتیك

خارج شد و پنج مرتبه هم در جنگ دریائی شکست خوردند لکن صلح ورسای (۱۷۸۳) تعقیب اعمال نظامی را دردکن ممنوع ساخت. تیپو صاحب آنچه گرفته بود بانگلیسها بازداد وانگلیسها نیز هرچه فتح کرده بودند بوی مسترد داشتند. مجدّداً دراوان انقلاب کبیر فرانسه جنگ هند شروع شد وتا ۱۷۹۵ خاتمه نیافت. دراین مدّت دو جنگ سخت وخونین رخ داد، قشون تیپو صاحب بکلّی مغلوب وخودش درمحل سرینگا پاتام محصور ومقتول گردید.

وارن‌هاستینگس رادرسنهٔ ۱۷۸۵ بانگلستان احضار کردند، حزب ویگ بقیادت فوکس تقاضا کردند که حکمران مزبور را نیز محاکمه نموده و درباب رفتار او با راجهٔ بنارس وشاهزاده خانمهای عود تحقیقاتی بکنند، محاکمه درمجلس اعیان ۹ سال طول کشید، درسنهٔ ۱۷۹۵ وارن‌هاستینگس تبرئه شد، چون مخارج محاکمه بکلّی اورا ازپا درآورده وفقیر کرده بود کمپانی هند نظر بخدمات سابقهٔ اومستمری برای او قرار داد.

قانون هندوستان

چون کمپانی انگلیس ازیك مؤسّسهٔ تجارتی مبدّل بیك کانون سیاسی شده بودو برقومی پنج شش برابر ملّت انگلیس حکمرانی میکرد پارلمان انگلیس تصمیم گرفت که در اعمال واحوال او مراقبت و تفتیشی بنماید. پس بنا برپیشنهاد پیت که آنوقت رئیس الوزرا بود پارلمان (قانون هند) را وضع نمود. این قانون اگرچه حقّ انتخاب حاکم هند را برای کمپانی باقی میگذاشت لکن بشاه انگلستان نیزحق میدادکه هروقت لازم بداند او را عزل نماید. از طرفی هیئت تفتیشیّه هم در لندن معیّن کرد که جمیع اعضاء اورا شاه منصوب میساخت. کمپانی بایستی هیئت مزبور را ازتمام مکاتباتی که با عمّال خود مینماید مطّلع سازد. این تشکیلات تاآخرعمر کمپانی یعنی تاسنهٔ ۱۸۵۷ باقی ماند. دراینوقت چند فوج از سپاهیان هندی شورش کردند و نزدیك بود هندوستان ازدست برود ناچار دولت کمپانی را ملغی ساخت.

فصل هشتم

شورش مستعمرات انگلیس

تأسیس دول متحدهٔ امریکا تا سنهٔ ۱۷۸۷

بیست سال بعدازعهدنامهٔ پاریس دولت فرانسه انتقام خودرا گرفته وانگلستان را مغلوب ساخت. موجب غلبهٔ او همان مهاجرین امریکائی بودند که در جنگ هفت ساله وسایل غلبهٔ انگلستان را فراهم ساختند. از آنجا که دولت انگلیس میخواست قسمتی از قروض خود را که در ایّام جنگ پیدا شده بود بر مهاجرین مزبور تحمیل کند سیزده مستعمرهٔ امریکا دست اتّحاد بهم داده و بردولت انگلیس شوریده و بمدد فرانسه پس از هشت سال زد وخورد فاتح شدند. بموجب عهدنامهٔ ورسای ۳ سپتامبر ۱۷۸۳ استقلال آنها اعلام شد و دولت جدیدی که در امریکا تأسیس کرده بودند و نخستین دولت آزاد قارهٔ امریکا محسوب میشود از طرف دولت انگلیس رسماً شناخته گردید.

سیزده مستعمرهٔ امریکا

دیدیم(۱) که ازاواخر قرن شانزدهم تا اواسط قرن هیجدهم بچه ترتیب مستعمرات سیزده‌گانهٔ انگلیس درسواحل شرقی امریکای شمالی تشکیل گردید. قدیمترین آنها عبارت بودند از ایالت ماساچوست و سه مستعمرهٔ انگلستان جدید و پن سیلوانی که بانی آنها فراریان فرقهٔ پوری‌تن وساکنین آن قومی زارع وهیزم شکن وصیّاد بودند که بخشونت آب و هوا و سختی کار عادت داشتند و در حفظ آداب و رسوم خویش نهایت جدّ و تعصّب را نشان میدادند وعاشق مساوات و حرّیّت بودند. تعلیم وتربیت درمیان آنها رواج داشت، بموجب قانون هرپنجاه خانوار بایستی یك باب مدرسه باز کنند و همچنین مدارس عالیه نیز مثل هاروارت و غیره دایر بود که امروز مبدّل به دارالعلوم گردیده‌اند.

---

(۱) - بصفحهٔ ۲۰۴ رجوع شود.

معذلك ثروت عمومی درجهٔ عالی نداشت ، درتمام ماساچوست وپن‌سیلوانی که‌آبادترین ایالات بودند فقط دوشهر بزرك وجود داشت‌که کرسی آن دوایالت محسوب میگردیدند . فیلادلفی در پن‌سیلوانی دارای بیست هزارسکنه وبوستون در ماساچوست صاحب پانزده هزار جمعیّت . این شهراخیر بندر تجارتی وصیّادی مهمّی بود .

امّا مستعمرات جنوبی از هرحیث با قطعات شمالی تفاوت داشتند ، بانی آنها اشراف و نجبای انگلیسان و کاتولیك بودند و محلّ آنها در منطقهٔ گرم و اراضی حاصلیخیز بود . صاحبان املاك در وسط مزارع خویش مقام داشتند و برفاهیّت کامل زندگی میکردند . درقدیمترین مستعمرات جنوبی که ماری‌لاندو ویرژینی باشد بیشتر زراعت تنباکو وذرّت رواج داشت ودر کارولین برنج ونیل میکاشتند . زارعین نه فقط مهاجرین اروپائی بودند بلکه گروهی سیاهان افریقائی را نیز بکمك خود میآوردند . درسال ۱۷۷۵ جمعیّت این مستعمرات دومیلیون و هفتصد هزار نفر برآورد شدکه بیش‌ازیکربع آن یعنی ۶۰۰،۰۰۰ نفرازهمین سیاهان‌بودند.

امّا سه مستعمرهٔ وسط که سابقاً به هلاند تعلّق داشت بیشتر در صدد تجارت برمیآمدند نیویورك که پرجمعیّت ترین بلاد امریکای شمالی بودوبیست وپنج‌هزار سکنه داشت بندر مهمّ این نواحی محسوب میشد و از این نقطه بیشتر صادرات بانگلستان ارسال میگردید .

تشکیلات سیاسی

هریك‌ازاین‌سیزده مستعمره استقلال‌خاصّی‌داشت‌وبموجب فرمانی‌که‌هنگام‌تأسیس مستعمرهٔ‌مزبوره‌ازجانب‌شاه‌انگلیس صادرمیشد دارای حکومت مستقلّی میگردید . اجزاء حکومت این مستعمرات در همه جا یکسان‌وعبارت بود ازحاکم وهیئت دولت ومجلس . در نه مستعمره مرسوم بودکه حاکم واعضای‌هیئت‌ازطرف پادشاه‌انگلیس معلوم‌گردد . درچهارمستملکهٔ دیگر حاکم واعضای هیئت را اهالی یا ارباب انتخاب میکرد (مقصود از ارباب اولاد اوّلین مؤسّس مستعمره است) امّا نمایندگان مجلس در همه جا از طرف

مهاجرین مبعوث میگشتند و از یك تا دوسال وکالت میکردند. از وظایف خاص مجلس وضع مالیات و اجازهٔ مخارج محلّی بود. قضات را نیز مهاجرین انتخاب میکردند. باری از نقطه نظر اداری و سیاسی مستعمرات امریکا تا درجهٔ مهمّی دارای آزادی و استقلال بودند.

اوضاع اقتصادی

امّا از نظر اقتصادی کار براین منوال نمیگذشت، ازاین لحاظ انگلیسها هم مثل فرانسه و اسپانیا با مستملکات خود رفتار میکردند. این دول مهاجرین را مجبور مینمودند که حتماً با بازار مرکزی یعنی با دولت مستملك معامله داشته باشند. تجّار بایستی بمستعمرات رفته وموادی را که انگلستان فاقد است و در کارخانه‌های وطنی بکار میرود خریده حمل کنند از این حیث بزرگترین وزیر انگلستان مثل پیت با کوچکترین وزرای بی لیاقت اسپانیا تفاوتی نداشت ومیگفت: «اگر امریکا بخیال ساختن یك جفت جوراب یا یك میخ نعل بیفتد من تمام قوای نیرومند انگلستان را بر سر او فرود میآورم.»

علّت نهائی نزاع مستعمرات با مرکز خود همین طرزفکر اولیای امور انگلیس بود زیرا که مهاجرین نمیتوانستند خودرا راضی کنند که موادّ فراوان امریکارا باروپا فرستاده وپس ازتبدیل بلوازم زندگانی مجدّداً خریداری نمایند درصورتیکه ساختن آنها در خاك امریکا کاملاً مقرون بصرفه بود. از اواسط قرن هیجدهم تمام مستعمرات یقین کردند که باید باهم متّحد شده و برضدّ انگلستان صف‌آرائی کنند. در ۱۷۵٤ مجلس عمومی نمایندگان مستعمرات درنیویورك تشکیل یافت و در صدد تهیّه نظامنامهٔ اتّحاد عمومی برآمد امّا خطر فرانسه را احساس کرده و در درّهٔ اوهیو بجنگ پرداختند و مذاکرات داخلی قطع شد.

مبداءِ شورش

فتوحاتی که انگلستان درجنگ هفتساله کرد اسباب اختلاف نظر میان آن دولت و مستعمراتش گردید. چون مستعمرات ازخطرهجوم فرانسه رها شدند دیگرموجبی نبود که مراعات جانب انگلستان را بنمایند. جنگ مزبورمبالغ گزافی برقروض انگلستان افزوده ودین آن دولت را

به ۳٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ لیره رسانیده بود . مالیاتهای مختلف بدرجه‌ای بالا رفته بود که دیگر بر آن چیزی نمیتوانستند بیفزایند . ژرژ سوّم و وزیرش گرن‌ویل(۱) بر آن شدندکه بجبران زحماتی که انگلیس‌ها کشیده‌اند تاممکن است ازمستعمرات خود منافع تجارتی بردارند یعنی مستعمرات هم بسهم خود مقداری ازبارانگلستان را تحمّل کرده و مخارج قشون ساخلوی امریکا را که محض حفظ آنان گذاشته شده است بپردازند . پس‌وزرا امر دادندکه‌قوانین‌راجع بانحصارتجارت‌دریائی‌بکشتیهای انگلیس را در کمال دقّت وشدّت مجری بدارند . پارلمان حکم داد که هرحکمی که از عدلیه های مرکز و مستملکات صادر میشود باید در روی کاغذی بـا نشان مخصوص دولتی نوشته شود و قیمت تهیّهٔ آنقسم کاغذ بخزانهٔ دولت عاید گردد . این قانون را مالیات تمبر نامیدند (۱۷٦۵) وموجب مناقشاتی شدکه شانزده سال طول کشید ازاین مدّت هشت سال آن دعوای قضائی وحقوقی بود وبقیّه جنگ سیاسی شده منجر بشورش مستعمرات گردید ۱۷۷٤ و عاقبت پس از هشت سال جنگ منتهی باستقلال امریکا شد .

تمبر و چای

تصمیماتیکه راجع بانحصارتجارت گرفته شد موجب هیجان امریکائیان نشد زیرا که نظر بوسعت خاك و طول سواحل اطمینان داشتند که ازطریق قاچاق جبران تضییقات را خواهند نمود . امّا مالیات تمبررا نتوانستند تحمّل کنند ، نمایندگان ایالات مختلفه درفیلادلفی انجمن کرده وبنام‌آزادی ملّت انگلیس براین قانون اعتراض نمودند(اکتبر۱۷٦۵). میگفتند که مهاجرین اگرچه قدم ازخاك انگلستان بیرون نهاده‌اند ازملّت انگلیس خارج نیستند و در ممالك بعیده نیزحقوق ملّت خویش را دارا هستند ونمایندگان ایالت ماساچوست مخصوصاً این نکته را بیان کردند که اسّ اساس حرّیت ملّت انگلیس که انکار آن مستلزم انکار حقّ آزادی است این است که هیچ مالیاتی بی رضایت مالیات دهندگان یا نمایندهٔ آنها درمجلس عوام نبایستی وضع ووصول شود و چون

(۱) _ Grenville

مهاجرین نماینده بپارلمان انگلیس گسیل نمیدارند نمیتوانند مالیاتی هم برعهده بگیرند.

این نظر درنزد خود انگلیسها نیز مقبول افتاد ودرپارلمان افراد حزب ویگ مخصوصاً پیت طرفدار آن گردیدند. ژرژسوّم که فکر استبدادی او ازاین مقاومت مهاجرین بهیجان آمده بود میخواست هرطور هست قانون‌را اجرا کند امّا درامریکا کسی پیدا نشد که فروش کاغذ تمبردار‌را بعهده بگیرد و پارلمان انگلیس مالیات مزبور‌را نقض کرد (مارس ۱۷۶۶). لکن در اثنای الغای مالیات تمبر پارلمان حقّ وضع مالیات مستعمرات را بخود اختصاص داد و در (ژوئن ۱۷۶۷) تعرفهٔ جدید گمرکی برای اشیاءِ صادره ازانگلستان معیّن کرد مثل آهن و کاغذ وشیشه ورنگ وچای. امریکائیها اتّفاق کردند که اشیائی‌را که مورد مالیات جدید هستند ابتیاع نکنند در نتیجهٔ تجارت صادرات انگلیس یك ثلث نقصان یافت و مخارج اداری وصول مالیات مزبور سه چهار برابر عایدات آن شد.

پس از سه سال زد و خورد دولت مالیات اشیاءِ فوق را نسخ کرد مگر چای که مشروب عمومی ملّت بود (۱۷۷۰) امریکائیها مصمّم شدند که از ورود چای جداً ممانعت کنند. در دسامبر ۱۷۷۳ سه کشتی با ۳۴۰ کیسه چای به‌بوستون رسید امریکائیها با لباس سرخ پوستان ناگهان حمله‌ور شدند و مال‌التجاره را بدریا ریختند (۱۸ دسامبر) ژرژ از اینواقعه بسیار خشمگین شد و در انتظار بهانه ومستمسك نشست ومیگفت «مستملکات یا باید کاملاً مرا مغلوب کنند یاسر اطاعت فرود آورند» پس امر بمحاصرهٔ بندربوستون داد که تاقیمت چای مزبور‌را ندهند بندربکلّی بسته باشد. مقارن اینحال پارلمان انگلیس قانون مربوطه بماساچوست را تغییر داد وحقّ انتخاب قضات واعضای هیئت دولت را ازسکنهٔ آنجا سلب نمود.

اتّحادیهٔ منع واردات

بوستون و ماساچوست از سایر مستملکات مدد خواستند. پس پنجاه نماینده درفیلادلفی جمع شده کنگرهٔ برّی راتشکیل دادند و رسماً از نو قانون اساسی امریکا و حقوق ملّت را اعلام نمودند. لُبّ مطلب در این عبارت مندرج بود: «اساس آزادی اهل انگلیس

و هرملّت آزادی عبارت از حقّ اشتراك آن ملّت است دروضع قوانین خود.» سپس کنگره رسماً مال‌التّجارهٔ انگلیس‌را تحریم نموده اتّحادیهٔ منع وارادت را تأسیس کرد . در هرمستعمره هیئتی مأمور مراقبت اعمال تجّار و اهالی شد وبرای کمك باین هیئتهای تفتیش قشون چریکی گرفته وقورخانه در نقاط مختلفه ساختند .

در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ گروهی از قشون انگلیس که مأمور تصرّف یکی از این‌مراکز اسلحه بودند درلکزینگتون ۱٦ کیلومتری بوستون با قشون چریکی مصادف شدند از دو طرف جمعی بقتل رسید تلفات انگلیس بدویست‌نفر بالغ شد . از این تاریخ جنگ شروع گردید و تا هشت سال دوام یافت (۱۷۷۵ـ۱۷۸۳) .

اعلان استقلال

امریکائیها با اینکه قشونی بریاست واشنگتون ترتیب دادند وبندر بوستون‌را که انگلیسها مرکزقوای خود ساخته بودند ازطرف خشکی محاصره کردند وقشونی بکانادا فرستادند که اهل‌آنجارا بشورش وادار نماید و در حوالی کبك مغلوب گردید (ژانویه ۱۷۷٤) معذلك میگفتند که «ما قصد شورش برضدّ انگلستان وتشکیل سلطنت مستقل نداریم» ژرژ سوّم درجواب این‌اظهارات‌قشون امیر هس کاسل‌را از آلمان استخدام کرده و این‌لشکر را که بپانزده‌هزار میرسید بامریکا گسیل داشت .

در این حیص و بیص مستعمرهٔ ویرژینی استقلال خود را اعلان کرد (مه ـ ۱۷۷٦) سایر مستعمرات‌هم که دیرزمانی در تردید بودند از وی تقلید نمودند و روز چهارم ژوئیه ۱۷۷٦ کنگره در فیلادلفی استقلال عمومی را اعلان کرد .

اعلامیّهٔ مزبورمقدّمه‌ای داشت بقلم یکی‌ازنمایندگان جوان ویرژینی‌موسوم به‌توماس‌ژفرسون وعبارت‌بود ازیك طرح فلسفی‌درباب حقوق‌بشری واصول کلیه‌ای که باید مبنای هرحکومت مشروطه قرار گیرد . دراین‌شرح اظهارنموده بود که جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و « خالق بهر فردی حقوق ثابت و لایتغیّری تفویض فرموده است مثل حقّ‌حیات وحقّ آزادی » وعلّت‌غائی تشکیل‌حکومت‌ها حفظ حقوق مزبوراست وقوّت حکومت ونفوذ کلمهٔ او منوط برضایت ملّت خواهد

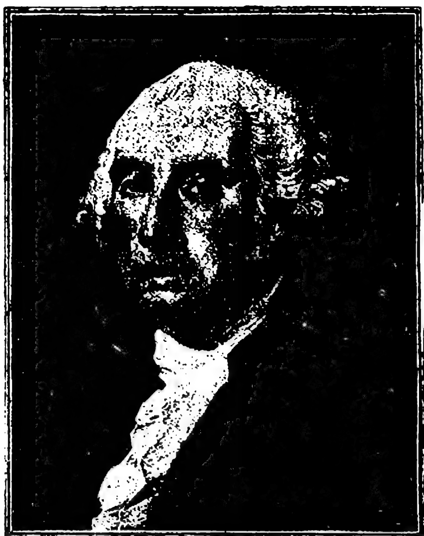
بود « هروقت حکومتی برخلاف اصل و غایت خود رفتار کرد ملّت حقّ تغییر و نسخ آنرا خواهد داشت ومیتواند حکومت جدیدی جایگزین او سازد » درواقع این خلاصهٔ اصول حکومت ملّی واعلام مبادی مساوات وحریّت بود که پانزده سال بعد سرلوحهٔ قانون اساسی فرانسه و دیباچهٔ اعلان حقوق بشری گردید.

جنگ

اگر چه انقلابیّون در ابتدا فایق آمدند و واشنگتون شهر بوستون‌را درمارس۱۷۷٦ تسخیر نمود معذلك جنگ بسختی هرچه تمامتر مدّت‌مدیدی‌دوام یافت ومکرّر کاربجائی رسیدکه هرکسی بمغلوبیّت امریکائیان معتقدمیگردید. درآغاز کارامریکائیها حکومت‌مرکزی نداشتندکنگره فقط بمنزلهٔ رابط بین ایالات بود و نمیتوانست هر سیزده مستعمره را تحت فرمان داشته باشد. بعلاوه جمیع اهالی‌امریکا اعلان‌استقلال‌را تصویب نمیکردند درایالات مرکزی خاصّه شهرنیویورك تجّار و ملاّك درجه اوّل طرفدار حفظ ترتیب قدیم و اطاعت دولت انگلیس بودند. ازطرف دیگر درامریکا اسلحه وآذوقه حتّی کفش و لباس و پول وجود نداشت، اسکناس رواج دادند امّا جز درامریکا مصرف‌نمیشد باری مشکلات عظیمه در تشکیل قشون داشتند. چریکی ها مردمان داوطلبی بودند که با وجود تشویقات و چیدن مرکّبات بسیار بزحمت ۱٦،۰۰۰ نفر آنها راضی بخدمت شدند. مدّت خدمت خیلی کوتاه بود، حدّاکثر از شش‌ماه تجاوز نمیکرد بقسمی که نظامیان در حینی که کارآزموده ولایق انجام خدمت میشدند مدّت کارشان بسرمیآمد. معذلك امریکائیان مظفّرشدند بسه‌علّت: اولاً واشنگتون را داشتند، ثانیاً مملکت در دست آنها بود، ثالثاً فرانسه مساعدت میکرد.

واشنگتون

ژرژ واشنگتون یکی از دهقانان و زارعان متموّل ویرژینی وعضوکنگرهٔ نمایندگان بود. دراین‌موقع سنّش بچهل‌وسه سال میرسید. چنانکه دیدیم در اثنای جنگ کانادا زدوخوردی با قشون فرانسه کرد و درجنگ‌های‌بعد مقامی ارجمندیافت معذلك درهیچ میدانی لیاقت‌فوق‌العاده و بی‌نظیری از خود بمنصّهٔ بروز نیاورد بقسمی که چون کنگره اورا بریاست کلّ



ژرژ واشنگتون در سن ۵۰ سالگی

(۱۷۳۲ ـ ۱۷۹۹)

قوای شورشیان بر گزید جمعی با او رقابت کرده حسدورزیدند و در پیشرفت او اشکال تراشی نمودند. لکن واشنگتون مردی قوی الاراده، محتاط و بیطمع و مخصوصاً مصر و نومیدی ناپذیر بود.

واشنگتون در فنون نظام رتبهٔ عالی نداشت اما بواسطهٔ لیاقت فطری موفق شد که پس از هر شکستی بشتاب تمام قشون جدیدی فراهم آورده باین طریق هسته و مغز یك لشکر ورزیدهٔ نیرومندی را ایجاد کند. واشنگتون نه تنها در جنگ ابراز لیاقت نمود بلکه در مسائل سیاسی نیز قدرت نمائی کرد چنانکه کنگره در موارد بسیار خود را از شنیدن نصایح و پیشنهادات او ناگزیر دید.

تسلیم ساراتوگا(۱)

از علل پیشرفت امریکائیان در دست داشتن سرزمین امریکا بود که در آنوقت طول متصرفات بهشتصد کیلومتر میرسید. در این اراضی جادهٔ خوبی دیده نمیشد، رودخانهٔ بسیار بدون پل و جنگل‌های کثیر بی‌معبر دشمن را از پیش آمدن باز میداشت و محتاج بمصارف گزاف میکرد. امریکائیان نظر بهمین سختی میدان جنگ بعد از دوسال شکست عاقبت در سنهٔ ۱۷۷۷ بفتحی نمایان نایل آمدند.

(۱) ـ Saratoga

علی‌الظاهر این جنگ بایستی ازسایر محاربات بیشتر برای امریکائیان خطرناک باشد، انگلیسها دولشکر یکی درنیویورك ودیگری در کانادا داشتند ومیخواستند مستعمرات منقلبه را از وسط تسخیر کرده وبا تصرّف درهٔ هودسن روابط ایالات شمال‌را ازجنوب منقطع سازند، گروهی ازلشکر انگلیس بفرماندهی ژنرال‌هاو(۱) بوسیلهٔ کشتی بخلیج چساپیك درآمده وشهرفیلادلفی را که کنگره بعجله تخلیه نموده بود بدست‌آورد. واشنگتون دو مرتبه بقصد پس گرفتن شهرحمله کرد و دومرتبه مغلوب شد (۱٦ سپتامبر و ٤ اکتبر).

لکن‌این‌حمله‌بفیلادلفی‌خدعهٔ جنگی‌بود.انگلیسهامیخواستندتوجّه‌انقلابیّون را بسمت جنوب معطوف داشته ونقشهٔ اصلی خود را که تصرّف نواحی هودسن بوسیلهٔ قشون کاناداباشد اجرا نمایند. قشون‌کانادا بفرماندهی ژنرال‌بورگوین‌از سمت دریاچهٔ شامپلن بدرهٔ علیای هودسن وارد شد. در این محل نظر بتلفات و خسارات فوق‌العاده که بواسطهٔ سختی راه وجنگل و باتلاق وطول طریق بلشکر وارد شده وآذوقه به‌آخررسیده بوداجباراً متوقّف شدند وناگهان دچارطوفانی عظیم و بارانی سیل‌آساشدند و درمحلّ‌ساراتوگا نزدیك شهرآلبانی قشون مزبور بمحاصره افتاد چون بیش از سه روز آذوقه نداشت. قحط او را مجبور کرد که بی‌جنگ تسلیم شود (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷). این واقعه پانزده روز بعد از دوّمین شکست واشنگتون در ظاهر شهر فیلادلفی اتّفاق افتاد.

دولت‌فرانسه و شورشیان

تسلیم‌شدن لشکری‌منظّم بیك‌عدّه چریك محلی‌شهرتی عظیم کرد وفتح ساراتوگا موجب نجات شورشیان گردید زیرا که دولت‌فرانسه را بالاخره مصمّم ساخت که باآنها متّحد شود.

ازابتدای شورش دولت فرانسه متوجّه جزئیات حوادث بود. بطوری که مذکور افتاد(۲) بعد از صلح پاریس شوازُل وزیر در صدد تجدید حیات قشون و سفاین برآمد وباین امید که انگلیسها در امریکا سرگرم هستند و مواظبت کافی نسبت

(۱) ـ Howe

(۲) بصفحهٔ ۲۷ رجوع شود

بجزایر خود ندارند بفکر حمله به مملکت مزبور افتاد .

با وجود این مقدّمات لوی شانزدهم چون بجای پدر برتخت نشست سه سال بعد از اعلان استقلال امریکا بتردید گذرانید و علناً با شورشیان اظهار موافقت ننمود . جمعی ازوزرای فرانسه ازجمله تورگو نظر بسوء حال مالیهٔ مملکت جنگ را مصلحت نمیدانستند . چند تن دیگر مثل کنت دوورژن وزیر امور خارجه این عقیدهٔ صواب را چنین اظهارمیکردند که فرانسه هرقسم هست بایدازطریق جنگ ننگی را که درنتیجهٔ انعقاد معاهدهٔ پاریس وهنگام تقسیم لهستان باو رسیده‌است جبران کند .

معذلك فرانسه ابتدا بامداد نهانی شورشیان اکتفا کرد و بوسیلهٔ یکی از نویسندگان هنرمند که مردی فعّال و کارپرداز بود موسوم به بومارشه(۱) و در امریکا موقّتاً تجارتخانه مفتوح ساخته بود دولت فرانسه کمکهای مهمّ بانقلابیّون نمود و از ۱۷۷۶ ببعد دومیلیون وجه نقد و دویست توپ وچهارهزار چادر وسی هزارلباس نظامی‌را از قورخانه ومخازن دولتی بیرون آورده بامریکائیان داد . چند نفرازصاحبمنصبان ودرباریان جوان ونجیب مثل مارکی دولافایت ودوكدولوزون ودوك دونوای داوطلبانه بامریکا رفته خود را باختیار واشنگتون گذاشتند(مارس ۱۷۷۷) .

فرانکلن
اتّحاد بافرانسه

بعدازفتح سارانوگاطرفداران جنگ در دربارورسای‌پیشرفت حاصل کردند . شورشیان نماینده‌ای ازطرف خود بفرانسه فرستادند موسوم به بنیامین فرانکلن.مشارالیه درسال۱۷۰۶در شهربوستون متولّد شده‌ودراین‌اوقات هفتادویکسال‌داشت. پسر پانزدهم یکنفرتاجر شمع ریز وصابون‌ساز بود که بنیروی عزم و پشتکار ترقی نموده و پیش‌خود تعلیم یافته وبدون معلّم فرانسه وایطالیائی واسپانیولی ولاتینی‌راآموخته بود . درواقع اورا نمونهٔ کامل « مردان خود ساخته » یعنی اشخاصیکه پروردهٔ افعال و اعمال

(۱) ـ Beaumarchais

خویش هستند باید شمرد. گاهی چاپچی و زمانی روزنامه نگار و وقتی نمایندهٔ مجلس از طرف ولایت پن سیلوانی و ایّامی مدیر کل پست شد. زحمات او در باب الکتریسته و اختراع برق گیر آوازهٔ دانش و هنر اورا باروپا هم رسانید.

در سالهای اوّل نزاع امریکا و انگلیس دو مرتبه بلندن سفر کرد (۱۷۶۶ - ۱۷۷٤) مگر صلح را میان مرکز و کوچ نشین های امریکا برقرار سازد امّا نتیجه نگرفت. در فیلادلفی او و جفرسون صورت اعلان استقلال را تهیّه کردند. چون بفرانسه رسید مردم او را باعزاز و اکرام تمام تلقّی نمودند و هر کسی طالب ملاقات او شد و مجامع و محافل علما و ظرفا برسر دعوت او با یکدیگر جدال میکردند و چون فرانکلن سابقاً مقالات خود را بامضای مجعول



بنیامین فرانکلن درسن ۷۵ سالگی

(۱۷۰۶-۱۷۹۰)

بون هم ریشار منتشر ساخته بود همه اورا باین اسم میخواندند و از طرز لباس و کلاه پوست و گیسوان بلند و عینک های درشت اوسخن میراندند. مذاکرات فرانکلن با ورژن(۱) وزیر خارجه بزودی منتهی بعقد قرارداد تجارتی و عهد نامهٔ سیاسی گردید (٦ فوریه ۱۷۷۸).

جنگ فرانسه وانگلیس

نزاع امریکا وانگلیس دراین وقت مبدّل بجنگ انگلیس و فرانسه شد و بتدبیر ورژن وزیر خارجه بزودی مبدّل بهجنگ اروپا باانگلیس شد. تفصیل آنکه ورژن ابتدا دولت اسپانیا

(۱) - Vergennes

را با خود همراه کرد (ژوئن ۱۷۷۹) و چون دولت انگلیس بعنوان حق معاینه وتفتیش حمل اسلحه بامریکا در کلّیّهٔ سفاین تفحّصات میکرد وحتی جهازات دول بیطرف را هم معاینه مینمود وازاین رهگذر عموم دول را ازخود ناخشنود کرده بود روزژن بواسطهٔ کاترین دوّم ملکه روسیّه دانمارك و پروس و سوئد و هلاند و پرتغال واطریش را متّحد ساخت ونام آن را اتّحاد بیطرفانهٔ مسلّح نهاد باین ترتیب انگلیس بکلّی تنها ماند (اوت ۱۷۸۱) .

جنگ مدّت پنجسال درایالات متّحدهٔ امریکا ودرجزایر آنتیل ودربحاراروپا دراقیانوس هند دوام یافت .

جنگ در امریکا

فتح یورك تون (۱)

درامریکانتیجهٔ اتّحادفرانسه این شد که شورشیان ازجوش وخروش سابق افتادند بگمان اینکه من بعد دولت فرانسه موظّف بدفاع آنها است . پس قشون انگلیس پیشرفت کرد وایالات جنوب را شروع بتسخیر نموده ایالت ژورژی ویکی از ولایات کارولین را با کرسی آن موسوم به چارلستون بتصرّف آوردند (۱۷۷۹ ـ ۱۷۸۰) .

در سنهٔ ۱۷۸۱ دولت فرانسه ۷،۰۰۰ نفر بریاست روشامبو (۲) و سی و هشت کشتی تحت فرماندهی امیرالبحر گراس اعزام داشت . این قوای جنگی را لوی شانزدهم از روی ادب کاملاً باختیار واشنگتون گذاشت و او نیز در ساحل خلیج چساپیك قلعهٔ یورك تون را که جزء ایالت ویرژینی بود محاصره کرد و ۸،۰۰۰ نفر قشون انگلیس را در تحت فرماندهی کورنوالیس حصاری نمود (۲۹ سپتامبر ۱۷۸۱) . بعداز بیست و پنج روز محاصره که قشون خیال حملهٔ آخر را داشت کورنوالیس امان آورد (۱۹ اکتبر ۱۷۸۱) این فتح کاملاً امریکا را استقلال بخشید .

جنگ بحری

درخارج امریکا محاربات فقط بحری بود ، دراین اوقات بحریّهٔ فرانسه حیات جدیدی یافت زیرا که در عهد وزارت کلبر بدرجهٔ عالی رسید ودرقرن هیجدهم نظر بلطماتی که ازاتّحادبا انگلیس وجنگهای برّی بفرانسه وارد گردید بحریّهٔ او بدرجهٔ صفر رسید. در فاصلهٔ سنوات ۱۷۷۷

(۱) ـ Yorktown (۲) ـ Rochambeau

و ۱۷۸۳ جهازات بسیار ساخته شد (مثلاً در ۱۷۸۳ دولت فرانسه دارای ۳۲۵ کشتی مختلف بود) این بحریهٔ جدید که بشتاب تمام آماده شد وصاحبمنصبان برگزیدهٔ توانا پیدا کرد توانست بابحریهٔ انگلیس که نخستین مقام‌را درعالم‌داشت روبرو شده وبفتوحاتی‌هم نایل گردد .

دریکی از جنگ های اوّل در حوالی برست کشتی فرانسه موسوم به‌بل‌پول سفینهٔ انگلیسی آرتوز نام‌رافراری کرد. این فتح مردم فرانسه‌رابشوق‌آوردو آن‌را مقدّمهٔ رفع بدنامی و شرمساری جنگ هفت ساله شمردند (۱۷ ژوئن ۱۷۷۸) .

ماه بعد امیرالبحر دورویلیه (۱) با ۳۲ کشتی در مقابل بندر کسان فاتح شد (۲۷ ژوئیه ۱۷۷۸) . در دریای مدیترانه دوك دو کرّبون مینورك و پورماهون را گرفت (۱۷۸۲) .

در امریکای‌مرکزی‌مارکی‌دوبویه(۲)وامیرالبحراستنگ(۳)وامیرالبحرگیشن(٤) اغلب جزایر آنتیل‌را که در ۱۷۶۳ ازدست‌فرانسه‌رفته بود مجدداً بتصرف‌آوردند . امّا درخشان‌ترین فتوحات بوسیلهٔ بیلی دوسوفرن(٥) درسواحل هندوستان نصیب بحریهٔ فرانسه شد، در جنگی که هفت ماه دوام یافت (فوریه تا سپتامبر ۱۷۸۲) مشارالیه چهار مرتبه‌قوای بحری انگلیس راشکست‌داد . دراوّلین غلبه که‌درمقابل مدرس نصیب او گردید موفّق شد که بندر پوندیچری را که انگلیس ها در آغاز جنگ اشغال کرده بودند پس بگیرد وپس از آن با حیدرعلی عقد اتّحاد بست . کامل‌ترین فتوحات سوفرن در گودلور(٦) بود (۲۰ ژوئن ۱۷۸۳) وبعد از آن چیزی نگذشت که صلح صورت گرفت .

صلح ورسای

اگرچه یکدسته از سفاین انگلیس بفرماندهی امیرالبحر رودنی(۷)دردریای‌آنتیل قوای امیرالبحر دوگراس(۸) را در جزایر سنت‌درهم‌شکست(۱۲ آوریل۱۷۸۲)واگرچه‌انگلیسهاجبل‌الطارق‌را که‌دو

---

(۱) ـ d'Orvilliers (۲) ـ marquis de Bouillé (۳) ـ Estaing (٤) ـ Guichen
(٥) ـ bailli de Suffren (٦) ـ Gondelour (۷) ـ Rodney (۸) ـ Grasse

سال تمام درتحت محاصرهٔ فرانسه واسپانیابود خلاص نمودند امّا ازآنجا که قروض دولت انگلیس در ظرف هفت سال پنج میلیار افزوده شده بود ناچار در اواخر ۱۷۸۲ پیشنهاد صلح کردند. فرانسه درخواست انگلیس را بحسن قبول تلقّی نمود زیرا که پولی دربساط نمانده‌بود واقدامات کاترین‌دوّم وژوزف ثانی درعثمانی نظر فرانسه را بخود متوجّه میساخت. با اینکه امریکائی‌ها متعهد شده بودند که بدون رضایت فرانسه باانگلیس وارد مصالحه نشوند معذلك فرانکلن و نمایندگان مختار امریکا مقدّمات صلح را امضا کردند (۳۰ نوامبر ۱۷۸۲). امّا صلح تام نهماه بعد در ورسای صورت گرفت (سوّم سپتامبر ۱۷۸۳). انگلیس استقلال امریکارا شناختهواراضی داخلی آنجارا تارودمیسی‌سیپی دراختیار آندولت گذاشت وفرانسه‌را مجازنمود که‌بندر دون‌کرك وبعضی‌ازجزایر آنتیل‌وسنگال‌رامستحکم سازد و جزایر مینورك وفلوریدرا باسپانیا باز داد. فواید بزرگی از این جنگ بفرانسه نرسید ولی چیزی‌که خیلی اهمیّت داشت رفع ننگ وعار عهدنامهٔ پاریس بود که صورت گرفت.

نتایج جنگ امریکا

نتیجهٔ این محاربات نه‌فقط ایجاد دولت‌جدیدی موسوم بدول متّحدهٔامریکاباضعیف‌شدن‌انگلیس‌بااسترداد‌بعضی‌مستعمرات حقیر بدولت فرانسه‌بود بلکه درفرانسه نتایج بسیار سخت داد و سرمشق سیاسی شده اشتعال نایرهٔ انقلاب کبیر را پیش انداخت. فرانسویانی که درامریکا خدمت‌نظامی کرده بودند چون بوطن باز گشتند فکر آزادی و مساوات درسرداشتند، اعلان‌آزادی حقوق‌بشر بوسیلهٔ این‌اشخاص درمیان‌عامّه انتشار یافت وبحسن‌قبول تلقّی شدزیرا که عبارت‌آن اعلان درکمال سادگی وایجاز و اختصار ازافکار فلاسفه و نویسندگان فرانسوی درقرن هیجدهم مثل مونتسکیو، وُلتر و روسو حکایت میکرد وصورت عملی آن‌نظریات فلسفی را نشان میداد. عموم کسبه وتوانگران ازحقوق ملّت وحکومت ملّی دم میزدند.

ازطرف دیگر این جنگ خیلی مخارج برداشت. متجاوز ازیك میلیاردونیم

بمصرف رسید وکسر عایدات را بالا برد و استقراض جدید را ایجاب نمود ورشتهٔ امور مالی را بکلّی گسیخته ساخت و پادشاه را مجبور کرد که دست بدامن ملّت زده وتشکیل انجمن نمایندگان ملّت را تقاضا نماید.

بحران حکومت امریکا

پس‌از استقرار استقلال امریکائیان دچار بحران جدیدی شدند که چهار سال دوام یافت و مکرّر بجائی رسید که وجود آن دولت جوانرا ازصفحهٔ سیاست محو سازد. علّت این بحران گفتگوی طرزحکومتی بود که بایستی در ممالك متّحده مستقر شود.

درامریکا دو حزب مهم موجود بود: یکی جمهوری طلبان که طرفداراستقلال کامل ایالات مختلفه بودند وبا وجوداختلاف ثروت وسکنهٔ ایالات بتساوی مطلق اعتقاد داشتند، حزب دیگر که بعدها فدرالیست یا هوا خواهان اتّحاد تام یافتند میگفتندکه بایالات باید استقلال داخلی داد لکن حکومت مرکزی نیرومندی نیز باید قائم ساخت که این کوچ نشین‌های پراکنده را وحدت بخشیده و در سیاست عالم صاحب مقامی بنماید.

درایّام جنگ جمهوری طلبان پیشرفتند وهمان کنگره‌ای که استقلال را اعلام داشت در صدد تهیّهٔ نظامات حکومتی هم برآمد. این کنگره در ۱۷۷۸ مواد اتّفاق ایالات را تنظیم کرده و برای تصویب بایالات مختلفه ارسال داشت که درسال ۱۷۸۱ قبول عموم یافت. بموجب این مواد کوچ نشین های سیزده گانهٔ امریکای شمالی دولت متّحدی تشکیل میدادند موسوم باتّحادیهٔ دول امریکا. ایالات‌مزبور استقلال مطلق و کامل داشتند و نمایندگانی بکنگرهٔ مرکزی گسیل مینمودند. اختیارات کنگره منحصر باموزنظامی وسیاسی بود ولی هیچ وسیله‌ای برای‌اجرای تصمیمات خود در ایالات نداشت وحتّی ترتیب معیّنی برای اخذ مالیات عمومی داده نشده بود که هنگام احتیاج عمومی بمصرف برسد.

نتیجه این شد که پس‌ازختم جنگ امریکائیان وجهی که کفایت حقوق عقب افتاده قشون را بکند نداشتند و چهل و هشت میلیون قرضی را که در فرانسه و

اسپانیا وهلاند بهم زده بودند نمیتوانستند بپردازند. جمعی از اعضای کنگره معتقد باظهار ورشکست بودند. امّا قشون تهدیدات شدیده کرد وبنا بر اصرار واشنگتون کنگره مصمّم شد که حقوق لشکریان را بپردازد وهمچنین اکثر نمایندگان دریافتند که اگر دولت امریکا دراوّلین قدم ازعهدهٔ تعهّدات خود نسبت بدول اروپائی بر نیاید بی‌اعتبار خواهد شد ولطمهٔ بزرگی تاچند سال بتجارت او وارد خواهدآمد.

پس بر آن شدند که مواد اتّحادیهٔ فوق را تغییر داده و یك حکومت مرکزی ثابتی تشکیل دهند امّا نظر با کثریّت جمهوری طلبان کنگره تاسه سال نتوانست اغراض خاصّهٔ آنان را دفع نموده و کار را بجائی منتهی سازد.

مجلس ۱۷۸۷

استقلال ایالات طوری برقرار مانده بود که هر ایالتی گمرك مخصوصی داشت وتجارت داخلی امریکا چنان درمضیقه افتاده بود کــه بالاخره ایالت ماری لاند در ۱۷۸۷ پیشقدم شده ایالات دیگر را دعوت نمود که اتّحادیّهٔ تجارتی تشکیل شود. انجمن نمایندگان درشهر آناپولیس فراهم آمد (سپتامبر ۱۷۸۷).

بمحض شروع بمذاکرات نمایندگان اتّفاق کردند که اساس اصلاحات تغییر طرزحکومت است پس بتمام ایالات اخطار کردند که نمایندگان خودرا بفیلادلفی بفرستند تاراجع بوسایل تهیّهٔ مقدّمات اصلاح حکومت دول متّحده مذاکرات شود.

ایالات پذیرفتند، در ماه مه ۱۷۸۷ انجمنی مرکّب از ۵۵ تن در فیلادلفی فراهم شد کــه بالاتّفاق واشنگتون را بریاست برگزیدند. قریب پنجماه گفتگو دوام یافت ومحض اینکه افکارعامّه درآراءِ وکلا تأثیر نکند جلسات سرّی تشکیل دادند. بعدازجرّ وبحث بسیارانجمن موفّق شدکه طرح حکومت جدیدی بیندازد و این کامیابی بواسطهٔ اعتدال و نفوذ اخلاقی واشنگتون واقع شد. طرح مزبور در ۱۷۸۸ بامضاءِ جمیع ایالات رسیده طرز قطعی حکومت شدکه امروز هم اساس آن استقرار دارد (۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷).

قانون اساسی ۱۷۸۷

قانون اساسی ۱۷۸۷ حق حکومت واستقلال مخصوص هر ایالت را محترم شمرد ، درمسائلی که مربوط بسیاست عمومی نیست هر ایالتی برحسب قوانین خاصّه خود اداره میشود . هر ایالتی قوّهٔ مجریه وقوّهٔ مقنّنه ومحاکم و قوانین قضائی مخصوص دارد .

قانون اساسی مزبور سه قوّهٔ مجریه و مقنّنه و قضائی تشخیص میدهد که قوّهٔ مجریه دردست رئیس جمهور ومقنّنه متعلّق بکنگره است وقدرت این دوقوه منحصر بامور خارجه وسیاست وقشون ومسائل تجارتی وتعرفهٔ گمرکی است .

مدّت ریاست رئیس الجمهور چهار سال است وممکن است مجدّداً انتخاب شود وانتخاب او بوسیلهٔ مجلسی از نمایندگان ایالات که دوبرابر وکلای عادی کنگره است صورت میگیرد . مسئولیّت کامل بارئیس الجمهوراست ، وزرایی که اوبکارمیگمارد بمنزلهٔ منشیان او هستند که بنا بر میل او عزل و نصب میشوند و کنگره حقّ دخالت ندارد . رئیس قوای برّی وبحری و امضا کنندهٔ معاهدات اوست ولی بایستی بعد بتصویب مجلس سنا هم برسد ، سفرا ومأمورین وغیره را اومأموریّت میدهد . نایب رئیس الجمهور هم باتّفاق او انتخاب میشود که اگر رئیس الجمهور وفات یابد امور مربوطه باورا اداره کند ، ریاست مجلس سنا با نایب رئیس جمهوری است .

کنگره‌ای که قوّهٔ مقنّنه بااوست مرکّب است ازدومجلس سناومجلس مبعوثان ملّت .اعضای مجلس سنا ازطرف قوای مقنّنه خاصّهٔ هرایالتی انتخاب میشوند وبدون ملاحظهٔ کثرت وقلّت جمعیّت هرایالتی دو نفرسناتوربکنگرهٔ مرکزی گسیل مینماید .

مدّت وکالت مبعوثان مجلس ملّی دوسال است وعدّهٔ آنها درهرایالتی بنسبت جمعیّت متفاوت است . کنگره درتاریخ معیّن منعقد میگردد . رئیس الجمهور حقّ انتخاب یاتمدیدمدّت کنگره را ندارد امّا میتواند اجرای قوانین مصوّبه راموقوف نموده تقاضای شور مجدّد کند .

قوّهٔ مقنّنه دردست دیوان عالی مرکّب ازنه قاضی است که رئیس جمهوری آنها را مادام الحیات انتخاب میکند . این دیوان عالی که از مختصّات دولت متّحدهٔ

امریکا است هنگام وقوع اختلاف نظر میان ایالات یا فیمابین رئیس جمهوری و کنگره حکم او قاطع ونافذ است. میتواند هرتصمیم دولتی و هر قانونی را که بنظرش مخالف اساس حکومت باشد بنابرمیل خود یابتقاضای یکی ازافرادمملکت ملغی نموده و موقوف الاجراء سازد.

قانون اساسی ۱۷۸۷ امریکا مثل انگلستان حکومت پارلمانی قائم نساخته بلکه حکومت جمهوری دایر نمود ورئیس الجمهور را قدرت وسلطنتی بدرجات از اقتدار سلاطین ممالك مشروطهٔ اروپا بیشتر تفویض نمود.

ازآغازسال ۱۷۸۹ قانون مزبور اجرا شد، درماه فوریه واشنگتون بلامنازع و باتّفاق آراء ریاست جمهوری یافت.

فصل نهم

سیاست شرقی

تاریخ لهستان و عثمانی تا سال ۱۷۹۵

اروپای‌شرقی در نیمهٔ دوّم قرن‌هیجدهم محلّ ارتکاب بزرگترین جرم بین‌المللی بوده است، جرمی که تاریخ نظیر آنرا نشان نمیدهد. مقصود تجزیه و تخریب دولت لهستان است. نظر بهرج ومرج داخلی این مملکت فردریك دوّم و کاترین دوّمتحد شده باتّفاق‌دولت اطریش نقشهٔ‌ارتکاب این جرم را طرح کردند. نخست درسال ۱۷۷۲ یکبار آن دولت را تجزیه کردند و ازاین عمل خود بشوق آمده در سنهٔ ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ هنگام انقلاب فرانسه آن مملکت را بکلّی تجزیه و میان خود تقسیم نمودند.

مقارن این اوقات عثمانی هم دچار همین مخاطره گردید، در نتیجهٔ شکست فاحشی که از لشکر روس بقوای عثمانی رسید در قینارجی (۱) (۱۷۷٤) مجبور بامضای عهدنامهٔ مشئومی شد که هم قسمتی ازخاك او بروسیّه رسید و هم جمعی از عثمانیان تحت‌الحمایهٔ آن دولت قرار گرفتند.

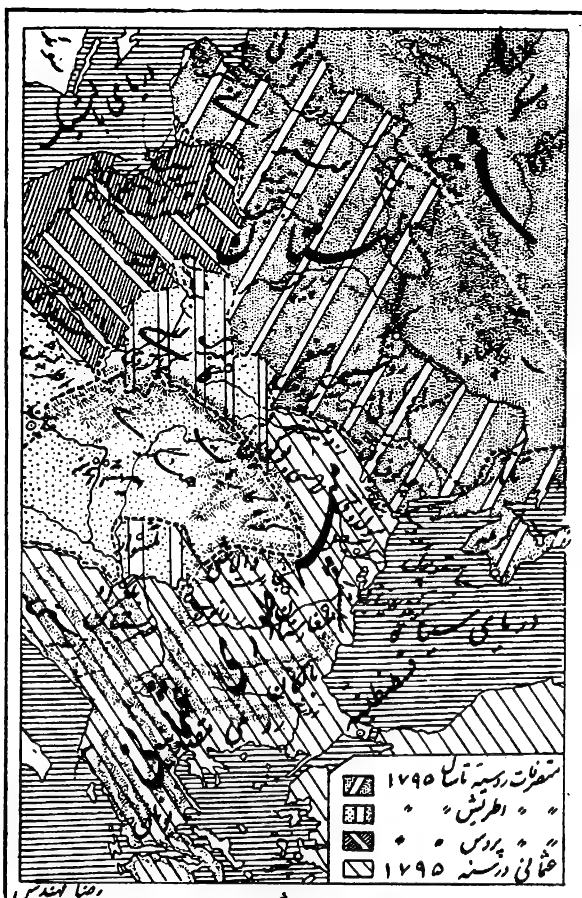
عثمانی بار دیگر باروسیه واطریش بجنگ مشغول شد (۱۷۸۷ ـ ۱۷۹۲) و مجدّداً شکست یافت. از سال ۱۷۸۲ ببعد ژوزف دوّم و کاترین دوّم نقشهٔ تجزیهٔ مملکت عثمانی‌را بتفصیل رسم کرده‌بودند امّانظر بانعطاف توجه عموم دول‌بانقلاب کبیر فرانسه اجرای نقشه مزبور معوّق ماند.

جمهوری لهستان

دولت لهستان درپایان قرن چهاردهم درصحاری شمال شرقی اروپا تشکیل و ازوجه تسمیه پولونی که بلغت اسلاو بمعنی دشت است معلوم میشود که وضع جغرافیائی آن کشور چیست. در ۱۳۸۶

---
(۱) ـ Kaïnardji

ولادیسلاس ـ ژاژلون (۱) مملکت لهستان یعنی اراضی اطراف رود ویستول که کرسی آن ورشو است و اراضی شرقی دوك نشین بزرگ لیتوانی بعبارت اخری ولایت نیمن وپریپت را که شهرعمدهٔ آن ویلناست تحت اقتدارخویش آورد. اگرچه دوك نشین لیتوانی از حیث مساحت بزرگتر از



---- حدود روسیه و اطریش و لهستان و عثمانی در سال ۱۷۰۰

نقشه اروپای شرقی و تغییرات آن در قرن هیجدهم

کشوراصلی پولونی بودمعذلك اسم این قطعهٔ اخیر برجمیع خاك لهستان اطلاق شد. این

---

(۱) ـ Vladislas Jagellon

دولت در قرن شانزدهم بفتوحات پرداخت و در قرن هیجدهم ولایات مفتوحهٔ او بدست سوئدی‌ها و روسها و عثمانیان افتاد معذلك در اواسط قرن هیجدهم حدود لهستان بقرارذیل بود: درشمال بحر بالتیك، درجنوب سلسلهٔ کارپات و روددنیستر که حدّ فاصل این مملکت از هنگری و عثمانی محسوب میشد، از جانب مشرق مسافت بعیدی در داخل روسیهٔ حالیه پیش میرفت واز رودهای دونا ودنیپر گذشته تقریباً باسمولنسك می پیوست. از سمت مغرب در طرف آلمان خط سرحد قراردادی او بمحاذات رود اودر پیش رفته بایالات سیلزی، براندبورگ وپومرانی ملحق میشد. در واقع مملکت پروس درقسمت شمالی لهستان محصور بود.

این مملکت که سرحدّ طبیعی نداشت بمثابهٔ چهارراهی بود که ملل مختلفه در آنجا بیکدیگر تلاقی میکردند، در مرکز لهستانی‌ها و در مغرب (یعنی پروس لهستان) آلمانی‌ها، درمشرق روسها و لیتوانی‌ها اکثریّت داشتند و قوم یهود در تمام نقاط ساکن بودند. مجموع اهل لهستان تقریباً هفده میلیون بود، هر قومی مذهب خاصی داشت، آلمانی‌ها پروتستان، روسها اورتودکس ولهستانی‌ها ولیتوانیها کاتولیك بودند و فقط کاتولیك ها اکثریّت و نفوذ کلمه داشتند. در اوایل قرن هیجدهم ازسال ۱۷۱۹ تا ۱۷۳۳ تصمیماتی گرفته شد که هر چه غیر کاتولیك بود از مشاغل دولتی بلکه ازجمیع حقوق ملّی وسیاسی محروم شدند.

اوضاع جامعهٔ لهستانی دهقانان

جامعهٔ لهستانی مثل ملّت روس دوطبقه بود: نجبا و دهاقین. دهقانان مملوك و مطیع و منقاد نجبا بودند که بقول فردریك دوّم «مثل چهار پایان باآنها رفتارمیکردند» بهرنوع سخره وبیگار که میخواستند رعیّت رامحکوم میکردند، تمامم‌الیاترا بررعایا تحمیل مینمودند وهیچ حقوقی برای آنان قائل نبودند، رعایاهرگز از طبقه وزیِّ خود نمیتوانستند خارج شوند، منزل آنان درکوخ‌های گلی بود، همگی گداو ژنده پوش ودارای کفشی‌از پوست درخت بودندوچنانکه مورّخ انگلیس کوکس (۱)

(۱) - Coxe

نام که درسال ۱۷۷۸ از آن مملکت میگذشت نوشته است : « فقیرتر وستمدیده‌تر وبدبخت‌تر ازاین رعایا درعالم وجود ندارد» وقبل ازاین مورّخ هم فقر وفلاکت آن قوم درامثال سایر شده بود . درسال ۱۶۷۵ یکی ازنظار برّی(۱) درعریضه ای که راجع بفقر اهالی حوزهٔ نظارت خود به‌لوی چهاردهم نوشته میگوید‌این‌مردم « از ممالیك ترکیّه ورعایای لهستان بدبخت ترند . »

نجبا

نجبا مالك اراضی‌وطبقهٔ آزادمملکت محسوب‌میشدند، عدّهٔ آنها بیك میلیون ونیم میرسید ، اگرچه اصولاً نجبا ازیکدیگر امتیازی‌نداشتند لکن درعمل آنان را هم بسه‌دسته تقسیم میکردند : نجبای‌درجهٔ اولی (ماگنا)(۲) ونجبای درجهٔ وسطی ونجبای درجهٔ ادنی .

ماگناها بیشتر در لیتوانی ساکن بودند و عدّهٔ آنها بسیصد دودمان میرسید ازجمله سه‌یاچهارخانواده مثل‌کزارتوریسکی(۳) رادزی‌ویل(٤) که ازنسل‌ژاژلونها بود وپوتوکی ولوبومیرسکی(۵) مالك ایالات وسیعه بودند . رؤسای‌این‌خانواده‌ها صاحب قدرت پادشاهانه ودارای پایتخت وحکومت وعمّال وقشون مخصوص بودند. کزارتوریسکی‌ها مالك‌یازده قلعه وپانزده شهربودند ولوبومیرسکی‌ها بیست‌ودو شهر داشتند ، قشون رادزی ویل بده هزار نفر بالغ میگردید .

نجبای متوسّط ازسی‌هزار خانوار بیش نبودند وهرکدام یك الی دو قریه در تصرّف داشتند امّا نجبای درجهٔ ادنی که شمارهٔ آنان بیك میلیون و سیصد هزار نفر میرسید جز عنوان و امتیاز نجابت ورخصت پوشیدن لباس آبی ونصب مهمیز بچکمهٔ خود چیزی نداشتند ، مایملك آنها منحصر بشمشیری واسبی وچندقطعه مزرعه بودکه بایستی‌خودشان شخصاً کشت وزرع‌نمایند ، گاهی فقرآنهابدرجه‌ای بودکه مهمیزرا روی‌پاشنهٔ برهنه وبی‌کفش می‌بستند . راجع‌بکوچکی‌مزارع این نجبا گفته‌اند که اگر سك آنها درمرکز ملکشان بنشیند دم او در مزرعه همسایه قرارخواهدگرفت . این‌طبقه نجبا نجابتشان بمعرض بیع‌وشری درمیآمد وهرکس

(۱) ـ Berry (۲) ـ Magnats (۳) ـ Czartoryski (٤) ـ Radziwill
(۵) ـ Potocki Lubomirski

وجهی بآنان میداد ومعاش آنها را تأمین میکرد خدمت او را کمر می بستند .

روحانیّون

روحانیّون طبقهٔ خاصی نبودند، کشیشان بزرگ را ازخانوادهای بزرگ انتخاب میکردند امّا عدّهٔ کثیری از کشیشان درجهٔ ادنی بودند که اطاعت از کشیشان بزرگ کرده ودر نهایت سختی میزیستند، درحقیقت نسبت آنان بکشیشان بزرگ نسبت نجبای طبقه ادنی بودبه ماگناها. طبقهٔ توانگران شهری وجود نداشت ، درمملکت لهستان علاوه بر ورشو بیش از دوشهر بزرگ نشان نمیدادند : یکی دانزیك درساحل بحر بالتیك ودیگر کراکوئی درسرحد اطریش. تجارت را بالتمام یهودیها در دست داشتند .

تشکیلات سیاسی شاه

اسم رسمی دولت لهستان جمهوری پولونی بود وپادشاهی براین جمهوری حکمروائی داشت . ابتدا سلطنت موروثی بود امّا در قرن شانزدهم هنگام انقراض سلسلهٔ ژاژلونها (۱۵۷۲) نجبا سلطنت را انتخابی کردند وچنانکه دیدیم نخستین پادشاهی که انتخاب شدیکی ازپرنسهای فرانسه برادرشارل نهم بود که بعدها هانری سوّم شد .

اصولاً طرز انتخاب چنین بود که تمام نجبا مسلحاً و سوار اسب در میدان وُلا(۱) در مجاورت شهر ورشو جمع میشدند ، در وسط میدان خندقی دایرهوار حفر کرده بودند که نمایندگان طبقهٔ ماگنا وسایر نجبا در آنجا حضور می‌یافتند ، این دایره را کولو(۲) میگفتند . درحضور این جمع مرکزی اسم نامزدهای سلطنت قرائت میشد و نجبا که بصفوف منظّم در خارج دایره حاضر بودند بصدای بلند انتخاب خود را اظهار میکردند مثلاً درسال ۱۷۳۳ درمورد انتخاب استانیسلاس-لکزینسکی شصت هزارتن ازنجبا اظهار رأی کردند .

در سال ۱۵۷۲ که دوك دانژو . بسلطنت انتخاب میشد چون عدّهٔ رعایای پروتستان زیاد شده بود واهل لهستان درآنوقت آزادی مذهبی را بیش از زمانهای بعد محترم میشمردند مخصوصاً از دوك دانژو (فرانسوی) تقاضا کردند که تعصّب

(۱) - Wola

(۲) - Kolo

کاتولیکی را بکنار گذاشته و آزادی وجدانی ومذهبی رعایا را محترم شمارد. این نخستین دفعه بود که در انتخاب پادشاه شرطی و قراردادی بسته میشد و بعدها در هر انتخابی منتخبین با منتخب خود شرایطی میکردند واین ترتیب هم برای پادشاه وهم برای مملکت لهستان نتایج وخیمه داد زیرا که درهرمورد پادشاه مجبور بقبول شرایط وقیودی میشدو باین ترتیب روز بروز قدرت پادشاه محدود شد تا پس ازدوقرن بدرجهٔ صفر رسید. پادشاه هیچ حقّی در وضع قوانین واعلان جنگ و امضاءِ صلح وتجهیز قشون ووضع مالیات نداشت وتمام این اختیارات دردست مجلس دیت(۱) بود حتّی پادشاه نفوذی در وزرا وعمّال دولت هم نداشت زیرا که وزراء و عمّال مزبور مادم الحیات انتخاب میشدند. در واقع پادشاه عنوان وزینتی بیش نبود وچنانکه گفته اند پادشاه «تصویر ونقش بیروح وخادم ملّت بود.»

مجلس دیت

در ردیف پادشاه دو مجلس بود یکی سنا دارای ۱٤۰ عضو که پادشاه ازمیان ماگناها ووجوه واعیان بزرگ مملکت انتخاب میکرد، دیگر مجلس نونْس که از وکلای نجبای درجهٔ وسطی ودرجهٔ ادنی تشکیل میشد. اعضای این مجلس که ۱۷۰ نفر بودند هردوسال یکبار درانجمنهای محلّی موسوم به دیه تین(۲) انتخاب میگشتند وهریك اعتبارنامه‌ای در دست داشتند که پس ازانقضای مدّت بایستی خلاصهٔ اعمال وخدمات خود را راپرت بدهند.

مجلس سنا ومجلس نونْس هر دو سال یکبار مدّت شش هفته انجمن کرده و مشترکاً در مهام مملکت شور مینمودند و این اجتماع آنها را دیت مینامیدند. پادشاه بمعاونت یکنفر نایب که ازطرف دیت انتخاب میشد برآنها ریاست میکرد ولی جز تصویب قوانین وآرای صادره حقّی نداشت. جلسات دیت علنی بودو تماشاچیان آزادانه داخل مجلس شده ودر ردیف سناتورها یا نونْس‌ها مینشستند.

در اواسط قرن هفدهم (۱٦۵۲) رسم براین جاری گردید که مصوّبات دیت بایستی باتّفاق آرا باشد. مخالفت یك فرد برای منع یالغوقوانین کافی بود، وقتیکه

---

(۱) ـ Diète

(۲) ـ diettines

یکی از نمایندگان مخالفت خود را اظهار داشته واز حقّ وِتو(۱) استفاده میکرد مجلس پراکنده میگشت ودیگر نمیتوانست کاری بکند، دراینوقت میگفتند که مجلس گسیخته شد. از ۱۶۵۲ تا ۱۷۶۴ از پنجاه و پنج دیت که تشکیل یافت ۴۸ مجلس آن گسیخته گردید وفقط هفت مجلس بانتهای مدّت رسید. با این ترتیب طبعاً حکومت واداره مملکت محال بود. پس قرار گذاشتند که هنگام گسیختگی دیت نجبا انجمن اتّحادیه تشکیل بدهند. در این هیئت حقّ وِتو در کار نبودوا کثریّت نمایندگان کار را قطع میکرد.

لشکر

اصولاً مقرّر بود که مملکت دارای لشکر باشد امّا درعمل از آنجائیکه دیت میترسید که پادشاه لشکری قوی تشکیل داده و تسلّطی بیابد در ۱۷۱۷ مقرّر داشت که قشون مملکت پولونی از ۱۸،۰۰۰ نفر و قشون دوك نشین بزرگ از ۶،۰۰۰ تجاوز نکند، بعلاوه دو نفر فرمانده عالی لشکری موسوم به هتمان(۲) ازطرف دیت مادام العمر انتخاب میشد که بهیچوجه جز مجلس مقامی رامافوق خود نمیشناخت. نجبا فقط همّشان منحصر بصاحبمنصب شدن بود وسعی بسیار دراینطریق میکردند. چنانکه در بعضی افواج بهر سه نفر سربازیکنفر صاحبمنصب میافتاد. مخصوصاً نجبا طالب خدمت سواره نظام بودند ودر نتیجه پیاده نظام عبارت بود ازعدّهٔ قلیلی رعایای فقیر وبینوا یا جمعی از اتباع خارجه که بوسیلهٔ دلّالان و جارچیان ماورای سرحدّات استخدام میشدند. توپخانه بیش از ۱۰۰ نفر عضو نداشت ورئیس این صنف که ارباب بزرگ باو میگفتند جوانی پانزده ساله بود. در قورخانه و جبّاخانه اگر مسافری تفتیش میکرد میدید جز چند توپ کهنهٔ صد سالهٔ زنگ زده موجود نیست که چوب و چرخ آنها را هم مستحفظین بجای هیزم سوزانیده‌اند. امیدلهستان درموقع هجوم دشمن فقط بنهضت عمومی نجبا بود که آنهم خیال باطلی محسوب میگردید.

---

(۱) ـ veto (۲) ـ Hetmanns

لهستان و همسایگانش

با این تشکیلات البتّه لهستان محکوم باضمحلال بود . درقرن هفدهم و ابتدای قرن هیجدهم چهارمرتبه همسایگان اومثل سوئد وپروس واطریش وروسیه تصمیم گرفتند که این دولت ضعیف را تجزیه کنند .

بنابرقول فردریك گیوم پادشاه پروس در ۱۷۲۱ دولی که بیش از همه تقسیم این « نان شیرینی » را تقاضا داشتند روسیه و پروس بودند . روسها محض نزدیك شدن باروپا وپروسی‌ها برای توحید ممالك خود ودوختن پروس لهستانی به پروس و براندبورك که در دوجانب او واقع بودند .

برای امکان تجزیه بایستی لهستان بهمین حال هرج ومرج مانده وهیچ قوّه‌ای در نجات او سعی نکند . امّا در همین اوقات جمعی از ماگناها که احساس خطر کرده بودند بفکر افتادند که تغییری درتشکیلات مملکتی بدهند ووطن را خلاص کنند . کاترین وفردریك چون از این مقصود مستحضر شدند بعد ازوفات اگوست سوّم (اکتبر ۱۷۶۳) با یکدیگر قرار دادی بستند که نگذارند هیچ اصلاحی و تغییری در اوضاع لهستان وارد شود (۱۱ آوریل ۱۷۶٤) . همچنین مقرّر داشتند که تاج سلطنت لهستان رابیکی از نجبای جوان لهستانی که ازمقرّبان کاترین ملکهٔ روسیه و موسوم به استانیسلاس پونیاتوسکی بود تفویض کنند ، ملکه این شخص را خدمتگزار مطیع و آلت سیاسی خوبی میدانست . برای اجرای مقصود کاترین چند فوج بداخلهٔ لهستان راند که تا ورشو پیش رفتند (مه ۱۷٦٤) وباین ترتیب جوان مشارٌالیه بسلطنت انتخاب گردید (۷ سپتامبر ۱۷٦٤) .

روسها در لهستان

استانیسلاس پونیاتوسکی هرچنددست‌نشاندهٔ کاترین بود لکن ازاقربای خانوادهٔ بزرگ کزارتوریسکی محسوب میشد . پس این طبقه نجبای لهستانی را از تعقیب اصلاحاتی که شروع کرده بودند منع نکرد . نخستین اصلاح این بود که حقّ اعتراض یا وِتو را از نمایندگان دیت سلب نموده وعمّال دولت را مسئول پادشاه قرار دهند . امّا حزب

وطنخواهان با این اصلاح مخالفت ورزیدند زیرا که نمیخواستند پادشاه جدیدکه دست نشاندهٔ ملکهٔ روس است صاحب قدرتی بشود. بااینکه دولت اطریش که از عمق قضایا استحضارداشت کوشید که دولت فرانسه را ازحقایق مستحضرسازدلکن وزرای‌این دولت مخصوصاً شوازُل مقصود را نفهمیده فقط بعنوان مخالفت با روسیه حزب وطنخواه لهستان را تقویت و در جلوگیری اصلاحات تشویق کردند، شوازُل جدّبلیغ نمود که محض‌شکست سیاست روسیه طبقات قدیمهٔ لهستان بهمان حال بماند وندانست که این لطمه‌ای‌است بوحدت واستقلال این مملکت. معذلك نجبای لهستان انجمن اتّحاد تشکیل داده و اصول اصلاحات را گذرانیده ومستقر نمودند.

پس کاترین و فردریك دوّم بعنوان حفظ و دفاع ملل متنوّعه لهستان از قبیل ارتودوکس ها وپروتستان ها دخالت کردند و گفتند باید قوانینی که حقوق ملل متنوّعه را پایمال میسازد ملغی گردد ومجدّداً قشون روس وارد لهستان شد وبقول فردریك که وُلتر مینویسد «حجّت وبرهان باتّفاق توپ وسرنیزه وارد آن مملکت شد» در تحت نظر این قشون انتخابات مجلس دیت انجام یافت. سفیر روس کنت رپ نین(۱) که مردی خشن و تند خوی بود وچنان بالهستانی‌ها رفتار میکرد که گوئی رعیّت‌روس هستند. ازجمیع‌و کلای نوُنس طوعاًو کرهاًالتزام گرفت که در موقع تشکیل مجلس کاملاً مطیع ارادهٔ کاترین دوّم باشند.

امّا سولتکی(۲) کشیش بزرگ کراکوئی‌که‌مرکزدینی‌لهستان بود با کمال جرئت برخاست وبمداخلات اجنبی‌اعتراض‌نموده پیشنهاد کرد که تقاضای کاترین وفردریك را رد کنند. سفیرروس اورا باچند وکیل دیگر دستگیرکرده بانظامیان روس تحت الحفظ از لهستان خارج و به سمولنسك تبعید نمود.

جمعی کثیر ازسناتورها و نوُنس ها از دیت خارج شدند. سفیر روس حکم داد که باقی نمایندگان باید قوانین راجعه بملل متنوّعه را ملغی ساخته و اصلاحات

(۱) - Repnine (۲) - Soltyk

اساسی را نقض نموده وحق اعتراض یعنی لیبروم وتو (۱) را مجدداً مستقر سازند. رپ نین سفیر روس این حقّ اعتراض را (پیرایهٔ قانون اساسی) می نامید عاقبت نمایندگان از بیم جان و مال اطاعت کردند (۲٤ فوریه ۱۷٦۸).

اتحادیهٔ بار

وقایع سابق الذّکر ازهر حیث موجب رضایت حزب وطن خواه شد امّا الغای قوانین راجعه بملل غیر کاتولیك و رضایت آمرانهٔ اجنبیان درامور لهستان غرور ملّی را برانگیخت ودرشهر بار قرب سرحدّ اطریش جمعیّتی بنام حفظ دین و آزادی تشکیل شد(اول مارس ۱۷٦۸). مقصود این جمعیّت تجدید وضع قوانین منسوخه و خلع استانیسلاس پونیاتوسکی بود لکن در همان اوقات در ایالت او کراني روسیّه ارتدوکس ها نهضت کردند و میان این دوطایفه جنگ داخلی شدید وخونریزی فوق العاده در گرفت وپنجاه هزار وبقولی دویست هزار نفر عرضهٔ هلاك شد و روسیّه هم بنام حفظ پادشاه و تدمیر شورشیان (مقصود جمعیّت بار بود) قشون به لهستان فرستاد.

جنگ عثمانی و روسیه

در ایّام هجوم قشون روس بجنوب لهستان جمعی از اهالی از سرحد گذشته بشهر بالتا (۲) که در قلمرو عثمانی بود پناه بردند. روسها آنان راتعاقب کردندو گروهی ازمسلمانان را بخاك هلاك افکندند (سپتامبر ۱۷٦۸). از آنجائیکه شوازُل صدر اعظم فرانسه میخواست هرقسم هست دولت عثمانی را هم وارد جنگ کرده و باین وسیله شاید لهستان را نجات ببخشد دراین موقع سفیر فرانسه را دراستامبول که کنت دوورژن نام داشت و بعد ها بوزارت لوی شانزدهم نایل شد واداشت که سلطان عثمانی را بهیجان آورده وادار باعلان جنگ کند (٦ اکتبر ۱۷٦۸).

قشون ترك

ورژن درباب فوایدی که ازدخول عثمانی بجنگ تصوّرمیکرد چندان بخطا نمیرفت امّا امید فتح هم از آنها نداشت چنانکه به شوازُل نوشته است « من عثمانیها را مسلّح میکنم امّاشکست خواهند خورد»

(۱) - Liberum veto (۲) - Balta

سلطان عثمانی مصطفی ثالث که مردی هوشیار و کارآگاه بود واوست که خیال حفر کانال سویز راداشت باوجود کمال سعی وکوشش ازعهدهٔ تنسیق وتنظیم قشون پراکنده و بحریّهٔ از هم گسیختهٔ عثمانی بر نیامد. پیاده نظام ینیچری که درسوابق ایّام محلّ رعب و بیم دول بود در این موقع بیك قشون چریکی مبدّل شده بودکه افراد آن در خانه ها بمیل خود زندگانی کرده و جز در وقت پرداخت حقوق روی سربازخانه را نمیدیدند. بهیچوجه انتظام و اطاعتی در میان نبود، افراد پیاده بنام مساوات اسلام اخطار میکردند که صاحبمنصبان هم باید مثل پیادگان باشند وحقّ سوار بودن ندارند. طرز اسلحه بسیارکهنه بود حتّی سرنیزه هم برسر تفنگ نداشتند. صاحبمنصب فرانسوی بارون دوتوت(۱) که مأمور تنظیم قشون ترك بود دریادداشتهای خود چنین مینویسد: درموقع پاك کردن توپها توپچیان چون دیدند که آلت پاك کردن توپ را از موی خوك ساخته اند نظر بنجاست این حیوان در دین اسلام همگی بهیجان آمده و نزدیك بود شورش بر پا کنند. بیکی از پاشایان گفتند که محلّ آتشبار توپخانه را تغییر بدهد تا دشمن از عبور تنگه منع ودفع شود امّا او توپها را بحال خود گذاشت و گفت «اگر خدا بخواهد در همین حال هم گلولهٔ ما بدشمن خواهد رسید و ازتغییر وضع توپها نتیجه حاصل نخواهدشد» دربحریّه هم نظر بارتفاع جهازات استقراری نبود و بسهولت سفاین غرق میشدند همه کس علّت را میدانست و لااقل میتوانستند که در جهازات جدید این عیب را رفع کنند امّا این اصلاح ممکن نشد زیرا که عملجات میگفتند اگر کشتی را کوتاه بسازیم باید از بزرگی و بلندی عمّامه هم کاسته شود تا شخص بسهولت عبور ومرور کند و این امکان پذیر نیست و برخلاف رسم قدیم است فردریك راجع بعثمانیان گوید «کوری چند از جمعی احول شکست خوردند.»

جنگ شوازُل برای انجام مقاصد خود و حفظ متّحدین لهستانی گروهی ازصاحبمنصبان فرانسه را بریاست دوموریه(۲) اعزام

(۱) - Baron be Tott (۲) - Dumouriez

داشت (۱۷۷۱) روسها با جلادت هرچه تمامتر مقام حمله گرفتند و ازخشکی ودریا بعثمانی روی آورشدند درخشکی قشون کاترین آزوف وینکی قلعه وشبه جزیرهٔ کریمه را متصرف گردیده و بایالات رومن وارد شده تا بخارست پیش رانده پس از تسخیر اسمعیل از رود دانوب گذشتند (۱۸ ژوئیه ۱۸۷۰) .

در دریا سفاین روس ازبحر بالتیك گذشته درانگلستان تجدید آذوقه جنگی کرده وارد دریای مدیترانه شد رئیس این سفاین الکسیس اورلوف(۱) مینویسد : « اگر حریف غیرعثمانیان بود کارماخیلی طول نمیکشید » لکن عثمانیها هیچ قدمی برای جلوگیری برنداشتند چنانکه قشون بحری روس بساحل یونان رسید وچون بیشتر اهل پلوپونز یونان را روسها تحریك کرده بودند در این موقع شوریدند، این نخستین جنبش ملل عیسوی قلمرودولت عثمانی بودکه درقرن نوزدهم منجر بتجزیهٔ آن دولت بزرگ شد . امّا شورش یونانیان بزودی خاموش گردید، اورلوف روسی نتوانست ازشورشیان حمایت کافی بنماید ، عثمانیان بسختی وقساوت هرچه تمامتر با انقلابیّون رفتارکردند ، سفاین روس ببحریّهٔ عثمانی درسواحل آسیای صغیر مصادف شد و در حوالی ازمیر (خلیج چشمه) جنگی سخت افتاد .

جنگ چشمه اگرچه بحریّهٔ عثمانی ۵۰ کشتی جنگی وبحریّهٔ روس مرکب از ۲۰ جهاز بیشتر نبود معذلك عثمانیها باقصی نقطهٔ خلیج گریختند . در شب هفتم تا هشتم ژوئیه ۱۷۷۰ ساعت دوبعد ازنصف شب روس‌ها دو کشتی نفت انداز پرازمواد محترقه تهیّه دیدند ، این قبیل کشتی درآن عصرکه جهازات را از چوب میساختند حکم نوربیل اندازهای امروز را داشت ، توپخانهٔ روس هم مشغول باریدن گلوله و بمب شدند چیزی نگذشت که بحریّهٔ عثمانی مثل تنوری گداخته شدکه سفاین یکی پس از دیگری درآن مشتعل میگشتندو چون سفاین عثمانی تنگ بهم چسبیده بودند تا صبح از ۵۰ کشتی ده عدد برروی آب باقی ماند. قریب نه هزار نفر هلاك شد ، بعدازاین واقعه ممکن بود که روسهابقسطنطنیّه حمله

(۱) - Alexis Orloff

ببرند امّا اورلوف باوجود اصرار امیرالبحر انگلیسی الفینستون(۱) مدّتی بتردید گذرانید، دراین مدّت نوت(۲) مجال یافته سواحل بوسفور را مستحکم ساخت و حملهٔ باسلامبول را محال نمود.

فردریك و تقسیم لهستان

شکست پی‌درپی عثمانی که بفاصلهٔ ده روز درچشمه واسمعیل مغلوب گشتند دول را برای تجزیهٔ لهستان مصمّم ساخت. غلبهٔ قشون روس و تسلّط برایالات رومانی (مولداوی و والاشی) ماری ترز و پسرش ژوزف دوّم را سخت باضطراب آورد. ژوزف میخواست تمام سواحل رود دانوب جزو اطریش باشد وسرحدّ امپراطوری ببحرسیاه برسد و تسلّط روسها بر رومانی مانع انجام مقصود او بود.

پس ماری ترز وژوزف دوّم خودرا بعثمانی نزدیك کرده وطرح عهدنامه ریختند که روس را اگرچه بجنگ هم باشد مجبور بتخلیهٔ ممالك متصرّفه نمایند (ژوئیه ۱۷۷۱).

این نزدیکی اطریش بعثمانی فردریك دوّم را بسیار بوحشت انداخت زیرا که بی‌اندازه مایل بصلح بود و میترسید بواسطهٔ عهدی که با کاترین دوّم در ۱۷۶۴ بسته است مجبورشود وارد جنگ بزرگی گردد.

اضطراب دیگر فردریك ازاین راه بود که مبادا روسها واطریشیها باهم ساخته وعثمانی را میان خود قسمت کنند وقوای همسایگان پروس بدرجات افزوده شود و پروس بهمان حال بماند ورشتهٔ تعادل دول بضرر او گسیخته گردد. تنها راه دفع این خطر آن بود که روسیّه واطریش خسارت جنگ خودرا ازطریق تقسیم لهستان بدست بیاورند وباین ترتیب نظر بهمسایگی پروس بالهستان سهمی هم باو برسد.

فردریك این پیشنهادرا اوّل بوسیلهٔ برادرخود هانری دوپروس بملکهٔ روسیّه کرد و بعد جهد بسیار نمود که ماری ترزرا هم بقبول آن وادارد. چون این کلام بگوش ماری ترز رسید حس شرافت وغیرت ذاتی او بهیجان آمد و گفت من حاضر نیستم «شریك جنایت آن دو عفریت شوم» و مینویسد: «من این سیاست را نمی‌فهمم که چون دودولت بحکم زورمندی خود درصدد خفه کردن دولت بدبخت

(۱) - Elphinstone (۲) - Tott

بیگناهی بر آمدند دولت ثالثی هم بنام احتیاط آتیه ورعایت شئون حالیهٔ خود از آن دو دولت ظالم تقلید نموده مرتکب همان ظلم شود » ومکرّر میگفت من مصمّم هستم که شرافت خود و « احترامات اروپا » را بر باد ندهم.

لکن ژوزف دوّم طرفدار پیشنهاد فردریك شد، ژوزف که باندازهٔ مادر خود ندامت وجدانی و شرم و عزّت نفس نداشت میخواست تا میتواند نفع ببرد، کیسه را پر کند، پس رفته رفته مادر را موافق کرد. نخست با اصل تقسیم لهستان اورا همراه نمود و گفت ممکن است دراین حیص و بیص ایالت سیلزی هم بما برگردد زیرا که پادشاه پروس هر گاه دولت اطریش مانع تجزیهٔ لهستان نشود حاضر خواهد بود که سیلزی را پس بدهد پس این پیشنهاد را بفردریك هم عرضه کردند، چون فردریك از سفیر اطریش این کلام را شنید جستنی کرد و گفت: « خیر آقا من قبول ندارم پایم مبتلا بنقرس است اگر مغزم هم نقرس میداشت شاید این پیشنهادات در من تأثیری میکرد. من در باب لهستان صحبت میکنم و شما از ممالك خود من سخن بمیان میآورید! »

پس از تردید بسیار و « نوحه سرائی » بیشمار عاقبت در ۱۹ فوریه ۱۷۷۲ ماری ترز مصمّم شد وچنین گفت: « باید تدبیر وحسن عمل بخرج داد وبرای سود مختصر نام نیك را نباید برباد داد ودرپیشگاه عدل الهی و انسانیّت خویشتن را نباید شرمسار و محکوم کرد » مقصودش از این عبارت خوش ظاهر این بود که نام نیك وعدالت را نباید برای سود جزئی از دست داد مگر اینکه فایدهٔ هنگفتی عاید شود آن وقت جایز است.

معذلك قلباً هم ماری ترز از شرکت در این امر نادم بود و میگفت « شرم دارم که بعد از این واقعه روی خودرا بمردم بنمایم. » وبه پسر خود نوشته است: « دراین مسئله که حقّانیّت اظهر من الشّمس است من بقدری نادم و مضطربم که هیچگاه در عمر نظیر آنرا ندیده‌ام.... آیا درمعامله‌ای که شرافت خود را در مقابل مقداری خاك لهستان برباد میدهیم چه سرمشقی بآیندگان خواهیم داد! » امّا فردریك دوّم

بهیچوجه نظیر این دغدغه و اضطراب خاطررا احساس ننمود و به پرنس هانری از روی استهزا چنین نوشت : « این اقدام موجب اتّحاد مذاهب سه گانه کاتولیك وارتودوکس و کالوینیست خواهد شدزیرا که آن مذاهب مختلفه درسرزمین لهستان تلاقی نموده وتوحید می یابند واین اتّحاد مذهبی ونصایح عمومی اگر اسباب نجات روح ما نشود البتّه منجر بخیر وسعادت ممالك ما خواهد گردید . »

اوّلین قرارداد تقسیم

قرارداد تقسیم در سن پطرزبورگ بتاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۷۷۲ بامضا رسید ، تقسیم کنندگان « بنام مقدّس اقانیم ثلاثه . . . و محض حفظ مملکت لهستان از فساد وانحلال کلّی » بترتیب ذیل کشور لهستان را میان خود بخش نمودند : ماری ترز کنت نشین زیپس و گالیسیرا با ۲،۶۰۰،۰۰۰ سکنه وفردریك دوّم پروس لهستان راباستثنای دانزیك وتورن با ۷۰۰،۰۰۰ جمعیّت و کاترین دوّم قسمتی ازلیتوانی واقع درساحل رود دونا و دنیپر را با ۱،۶۰۰،۰۰۰ سکنه تصرّف کردند .

متّحدین دیت لهستان را مجبور بتصویب این قرارداد نمودند ، مجلس مزبور یکسال مقاومت کرد ، عاقبت قشون روس و پروس و اطریش جمیع ایالات را فرو گرفت ومجلس را در ورشو بمحاصره افکند . شاه و دیت ناچار قراردادرا امضا کردند ومتعهّد شدند که طرزحکومت وتشکیلات سیاسی لهستان را کماکان باقی گذارند بموجب همین مادّهٔ اخیر بیست سال بعد دول متّحده بهانه پیدا کرده جنایت را کاملاً بانجام رسانیده ولهستان را بالقطع تقسیم نمودند .

صلح قینارجی

چون کار لهستان باین منوال خاتمه یافت بعثمانی عطف توجّه کردند ، قشون روس ازدانوب گذشته ودرخاك بلغار ترکتازی مینمود . اطریش در این موقع بعنوان میانجی وارد عرصه شد ، روس وعثمانی در شهر کوچك قینارجی درحوالی سیلیستری (بلغارستان) صلح کردند (۲۱ ژوئیه ۱۷۷٤) . روسیّه ازجمیع اراضی متصرّفی خود صرف نظر نمود باستثنای آزوف . شبه جزیرهٔ کریمه از امپراطوری عثمانی مجزّی و مستقل گردید و سلطان متعهّد

شد که همواره درحفظ عیسویان و صیانت کلیساها بذل مساعدت نماید و اقدامات دولت روسیّه را که در حقّ سکنهٔ ارتودوکس ایالات رومانی یا درباره کلیسای یونانی بعمل میآورد بحسن قبول استقبال کند. این مقررات اخیره که تحت مادّه ۷و۸ مندرج شد اهمیّت فوق العاده در سیاست اروپای شرقی داشت. در نظر اقوام مسیحی خاك عثمانی که ازقرن شانزدهم ببعد مملوك مسلمانان محسوب میشدند دولت روسیّه حامی طبیعی ومنجی آینده بشمار آمد. همگی روی نیاز بسمت روسیّه کردند وامید بآن دولت بستند. بموجب قراردادقینارجی روسیّه مکرّر درسیاست عثمانی دخالت کرد وازاین تاریخ نفوذآن دولت دربالکان شروع شد ودرقرن نوزدهم آثار غریب ازآن ظاهر گردید.

امّا اطریش حقّ میانجیگری خود را بطریق ذیل از سلطان عثمانی دریافت کرد و ناحیهٔ بوکوین را که جزو ایالت رومانی و درجنوب گالیسی واقع است متصرّف شد وبدون انداختن یك توپ بیش از سایر دول باو رسید.

طرح ریزی تجزیهٔ عثمانی

بعقیدهٔ کاترین دوّم قرارداد قینارجی بمنزلهٔ تنفّس و توقّفی بود که روسیّه درسیرخود بجانب دریای‌سیاه وبسفورمینمود. باعتقاد ژوزف دوّم موضوع ناحیهٔ بوکوین چون درمتن‌قرارداد قینارجی‌قیدنشده وباصطلاح درضمن‌عقدخارجی‌صورت‌گرفته عثمانیان‌حتّی‌الامکان درعمل آنرا باطریش واگذارنخواهند کرد واین تعلّل عثمانیان رامیخواست‌بهانه ساخته «بلگراد وقسمتی ازایالت بوسنی‌را درجیب خودجای دهد.» این اشتراك منافع کاترین وژوزف را بهم نزدیك کرد.

پس از ملاقات در سن پطرزبورگ ۱۷۸۰ سلاطین مذکور در آوریل و مه ۱۷۸۱ عقد اتّحاد بسته و بنا بر اصطلاح خودشان «قرارداد بزرگ یونانی» یعنی‌طرح تجزیهٔ عثمانی‌را منعقد ساختند. بنابراین قرارداد متصرّفات عثمانی در ساحل دِنیستر بروسیّه تعلّق‌میگرفت بعلاوه یکی‌دوجزیره در دریای‌مجمع‌الجزایر واطریش هم تمام ممالکی که شصت سال‌قبل بموجب عهد نامهٔ پوجاروات (۱۷۱۸)

باو متعلّق شده بود بتصرف میآورد یعنی قسمتی ازوالاشی تاآلوتا در ساحل ایمن روددانوب ـ بلگرادوشمال صربستان‌وبوسنی ـ ونیزمقرّر شد که‌مولداوی‌ووالاشی را مملکت خاصّی قرار داده و تحت حمایت اطریش بگذارند (این مملکت جدید درست مطابق خاك رومانی در ۱۹۱٤ بود) باقی ممالك عثمانی از قبیل بلغارستان و روملی ومقدونیّه ویونان مملکتی میشد که‌پایتختش اسلامبول بود وتحت‌الحمایهٔ روسیّه میگردید وقرار گذاشتند که دول فرانسه وانگلیس و اسپانیا هم هر قسم بخواهند متصرّفات عثمانی را در آسیا وافریقا فیمابین خودمنقسم سازند و ظاهراً بنا بود مصر نصیب فرانسه شود .

این طرح بمقام عمل نیامد ، ورژن بر بعضی ازین مقررات استحضار یافت و وزیر لوی شانزدهم را واداشت که در مصالحهٔ با انگلستان شتاب نمایند تا هرچه زودتر فرانسه از جنگ امریکا آسوده شده و در صورت لزوم بتواند امپراطوری عثمانی را در مقابل تطاول روس و اطریش حفظ کند . معذلك کاترین از خیال خود منصرف نمیشد ، درسال ۱۷۸۷ شبه‌جزیرهٔ کریمه‌را بروسیّه ملحقّ ساخت . در مسافرت پرهیاهو وپرغوغائی کاترین‌بایالات جنوبی روسیّه کردو تاسباستوپول پیش آمد طاق نصرت هائی که در معبر او بر افراشتند که در روی آنها عبارت «طریق مملکت بیزانس» نقش شده بود (اشاره‌بدولت قدیم بیزانس است‌که‌روسیّه میخواست مجدداً درعثمانی‌قائم ساخته وخودسرپرست‌آن گردد) کاترین‌دراین‌سفر مجدداً باژوزف دوّم ملاقات کرد .

جنگ دوّم عثمانی

عثمانیهادرمقابل این تظاهرات خشم‌انگیز اعلان‌جنگ‌دادند (۱٦ اوت ۱۷۸۷) . ابتدا در چند محل بر قشون اطریش غالب شدند خاصه در ظاهر شهر بلگراد و ترکها از دانوب عبور کرده در ایالت تمسوار ترکتازی نمودند(اوت ـ سپتامبر۱۷۸۸) لکن روسها درمصبّ رودبوگ دردریای سیاه بحریهٔ‌عثمانی را درهم‌شکسته وبحمله‌حصن‌حصین اوتچاکُف را تسخیر نمودند (۱۷ دسامبر ۱۷۸۸) . بعد از چندی اطریشی ها

انتقام خود را گرفته بلگراد را متصرّف شدند (اکتبر ۱۷۹۰). روسها بوکارست و سوورُف(۱) را مسخّرساخته بیك حمله شهراسمعیل را گرفته بیست و شش هزار نفر از قشون عثمانی‌را کشته و معبر رود دانوب‌را باختیار خود آوردند.

این فتوحات برای روس و اطریش چندان مفید نیفتاد زیرا که انگلستان و پروس را بهم نزدیك کرد. پروس مثل همیشه از توسعه و ترقّی ممالك همجوار بیم داشت بلکه برهمسایگان حسد میبرد. این دودولت پادشاه سوئد گوستاو سوّم را تحریك کردندکه بایالت فنلاند روسیّه هجوم‌کرد و نزدیك شد که سن پطرزبورك را بجنگ آورد(ژوئیه ۱۷۸۸) وپروس هم ملّیون لهستان را برضدّ روسیّه بهیجان آورد و حسّ ملّی آنان را تحریك نمود.

امّا انقلاب فرانسه که در این هنگام مشتعل شد تمام نقشه ها وقرارداد ها را بهم‌زد. گوستاو سوّم برای اینکه ازجنگ فارغ‌شده وبتواند بکمك لوی‌شانزدهم بیاید باروسیّه صلح کرد (او۱۷۹۰). اطریش هم که ازرفتاردولت پروس وشورش رعایای بلژیك بیمناك شده بود باعثمانی درسیستووا(۲) صلح نمود(۱٤اوت۱۷۹۱) علّت هیجان اهالی بلژیك تغییرات وبدعتهائی که ژوزف دوّم درآن مملکت معمول داشت(۳). کاترین هم در ژاسّی باعثمانی مصالحه نمود (۹ ژانویه۱۷۹۲) وبتصرّف قلعۀاوچاکف اکتفا کرده تمام همّت خودرا بجانب اوضاع لهستان معطوف ساخت و در نتیجه اراضی و نواحی وسیعه نصیب او گردید.

دوّمین تقسیم لهستان

تجزیۀ سال ۱۷۷۲ اکثر نجبای لهستان را آگاه ساخت که باید تشکیلات مملکت عوض شود و مجلس دیت محض اجرای این قبیل تغییرات اساسی در سنۀ ۱۷۸۸ خود را مجلس مؤسّسان معرّفی کرد. فردریك گیوم ثانی جانشین فردریك دوّم هم این منظور را تقویت نمود و دیت را نوید داد که اگر لازم باشد قشون پروس را برای حفظ اصلاح طلبان بلهستان خواهد فرستاد. بعد از دو سال کوشش دیت در ۱۷۹۱

---

(۱) - Souvorof (۲) - Sistova

(۳) - بصفحۀ ۱٤٥ رجوع شود

قانون اساسی‌را بانجام رسانید ودولت لهستان‌را حکومت مطلقه موروثی ومتمرکز ساخت وعلّت‌العلل ضعف وناتوانی را که حق اعتراض یا لیبروم ِوتوی ِ نمایندگان بود ملغی ساخته و مقدّمات تدارك شصت هزار لشکر را فراهم گردانید.

کاترین معترض شد و بموجب قرارداد ۱۷۷۲ بخاك لهستان لشکر کشید، چون اهل لهستان بفردریك گیوم متوسّل شدند پادشاه پروس با کاترین اظهار موافقت نمود زیرا که ازاهل لهستان رشوه وتقدیمی که انتظارداشت دریافت نکرده بود. مقصودش ازابرازهمراهی ومساعدت درسابق این بودکه مجّاناً صاحب اراضی مصبّ رود ویستول و قلعهٔ دانزیك شود امّا دیت تقاضای او را رسماً رد کرد (۲۳ مه ۱۷۹۱).

لهستانی ها ازدوجانب باقشون روس وپروس مواجه شدند وجمعی از هموطنانشان که ازروی جهالت خودرا طرفدار آزادی مشئوم وبی‌اساس سابق معرفی میکردند بمهاجمین کمك کرده و برای احیای‌طرز حکومت قدیم اتّحادیهٔ تارگوویتز (۱) را تشکیل دادند (مه ۱۷۹۲). درنتیجه چون سال ۱۷۹۳ فرا رسید باردیگر لهستان میان روس و پروس تقسیم شد، تورن و دانزیك بپروس رسید وقسمت اعظم ایالت لیتوانی نصیب روسیّه گردید.

برای اینکه تقسیم دوّم را نیز صورت قانونی بدهند روسیّه وپروس اتّحادیهٔ تارگوویتز را مجبور بتصدیق و امضای تقسیم نامه کردند و مجلس دیت مرکب از نمایندگان این‌فرقه تشکیل شد. نمایندگان از این تکلیف مالایطاق بدهشت افتادند، سربازان روس مجلس‌را محاصره کردند وتوپها را بجانب محل جلسه استوار نمودند معذلك نمایندگان بیست روز تمام مقاومت ورزیدند. محاصرین راه آنوقه را بر وکلا بسته و آنهارا درفشار گرسنگی افکندند، عاقبت درشب ۱۳ ژوئیه بمب‌اندازان روس بمجلس هجوم‌آوردند ویکی ازصاحبمنصبان فریاد زد: «آیا دیت قراردادرا امضا میکند یانه؟» هیچکس جواب نداد. روسها این‌سکوت‌را موجب رضا شمردند.

---

(۱) _ Torgovitz

سوّمین تقسیم لهستان

چند ماه بعد وطنخواهان در کراکوی شورش کرده واسلحه برداشتند (۲٤ مارس ۱۷۹٤)، در این دفعه دهقانان بحمایت اشراف ونجبا برخاستند وداسهای زراعتی را برداشته بدشمن روی آوردند. رئیس شورشیان کوسیوسکو(۱)بود از صاحبمنصبانی که در امریکا باتّفاق لافایت فرانسوی داد شجاعت داده و شهرت بزرگ یافته بود. سه لشکر از روسیّه وپروس واطریش برلهستان هجوم آورد. جنگ سه ماه دوام یافت وعاقبت کوسیوسکو در ماسیجویتز(۲) شکست سختی خورد (۱۰ اکتبر ۱۸۹٤) چون روسها بسرداری سووروف قصبهٔ پراکارا درنزدیکی ورشوبحمله گرفتند ودوازده هزار نفر را بقتل رسانیدند جنگ خاموش شد(٤ نوامبر ۱۷۹٤).

در اینوقت بار سوّم لهستان تجزیه شد و سرتاسر آن مملکت میان سه دولت مزبور تقسیم گردید، پروس شهر ورشو را بخاك خود ملحق ساخت و روسیّه بقیّةالسّیف ولایت لیتوانی را گرفته و اطریش کراکوی را ضمیمهٔ مملکت خود نمود (۲٤ اکتبر ۱۷۹۵ـ ۳ ژانویه).

نتایج تقسیم لهستان

بطوری که بعدخواهیم دید(۳)تجزیهٔ لهستان از لحاظ سیاست فرانسه اهمیّتی زایدالوصف داشت زیرا که سه دولت بزرگ شمالی مشغول و سرگرم این تقسیم شده و مجال دادند که انقلاب کبیر فرانسه قوّت یافته و در اروپا منتشر گردد. نتیجهٔ دیگر این بود که دول روسیّه وپروس واطریش که شرکای جرم بودند بایکدیگرمتّحد شده واتّحادیهٔ دول ثلاثه‌را تشکیل دادند. این اتّحادیه درمدت امپراطوری ناپلئون سخت‌ترین دشمن فرانسه محسوب میشد و چون در سنهٔ ۱۸۱۵ ناپلئون مغلوب گردید این اتّحادیه بر اروپا تسلّط کامل یافت. بعد از آن تاریخ اتّحاد مزبور کراراً منحل و باز پیوسته گردید تا سنهٔ ۱۸۷۸ که بکلّی منحل گردید.

---

(۱) ـ Kosciusko (۲) ـ Meciejovitz

(۳) ـ بفصل پانزدهم کتاب رجوع شود

فصل دهم

صفات عامهٔ قرن هیجدهم

جامعهٔ فرانسه - محافل - مصادر امور مالیه - صنایع - علوم ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی «استبداد منور» ادارهٔ نظار

جامعهٔ فرانسه در قرن هیجدهم با قرن هفدهم تفاوتی نداشت و بسه طبقه تقسیم میشد : دو طبقه ممتازه یعنی روحانیّون و نجبا و یکی غیر ممتازه یعنی رعایا و سنگینی بار بالتّمام بر این طبقه سوّم وارد میشد. در عهد لوی پانزدهم بهیچوجه تغییری در این طبقه بندی رخ نداد فقط باید گفت که بعد از مساعی لاس در اصلاح امور مالیّه صنف جدیدی در پاریس روی کار آمد که آنان را ارباب مالیات یا مستوفیان باید نامید و این صنف تشکیل میشد از تحصیلداران بزرگ مالیات غیر مستقیم و مستأجرین جزء و کلّ مالیاتهای مختلف و صرّافان. این صنف در پاریس اهمیّت خاصّی یافت.

اگرچه در خارج اوضاع اجتماعی بهیچوجه تغییری نکرد معذلك طرز فکر مردم تبدّل و تحوّل عمیقی یافت. حکما وعلمای اقتصاد مثل مونتسکیو، ولتر، روسو و مؤلّفین دایرةالمعارف از قبیل دالامبر و دیدرو مفاهیم جدیده آزادی و عدم تعصّب دینی و مساوات را منتشر ساخته و اصولاً عیوب و نقایص حکومت مطلقه را اثبات نمودند و وقایع واعمال حکومت مزبور هم مؤیّد نظر فلاسفه بود. آثار این نویسندگان و افعال ادارات تابعهٔ پادشاه مقدّمات انقلاب ۱۷۸۹ را فراهم میساخت

I

اوضاع اجتماعی فرانسه - محافل - عمال مالیات - صنایع - علوم

وضع دهقانان

اکثر ملّت فرانسه قریب هفت هشتم اهالی در خارج شهر میزیستند، راجع بوضع زندگانی سکنه و دهات و مزارع فرانسه در قرن

هیجدهم نمیتوان نظر جامع و دقیقی اظهار داشت زیرا که جهت جامعه‌که بتوان انتزاع کلیّت از آن نمود در بین نبود ، در هر ناحیه قسمی و درهر بلوك طوری بود، مثلاً در ایالات فلاندر وارتوا و نورماندی و آلزاس و روسیون و دشت لیمانی در اُورنی زراعت کامل میشد وروستائیان تا اندازه‌ای در خصب نعمت میزیستند. امّا بقیّهٔ ایالت اُورنی ولیموزن و پریگور و گاسکونی و برتانی وغیره‌عبارت بود از اراضی لم یزرع و بایر که سکنهٔ آنها در کمال فقر زندگی کرده‌وجز شاه‌بلوط یا چغندر یا یونجه و گندم سیاه غذائی نداشتند ودربعضی نقاط این قوت لایموت هم همیشه بدست نمیآمد. در ایالت اُورنی در سال ۱۷۴۰ بنا برقول ماسیون کشیش کلرمون اکثر دهقانان « در نهایت پریشانی بودند نصف سال نان جو هم بدست نمی‌آوردند ، درخانهٔ آنها اثاث‌البیت یافت‌نمیشد» خانه‌های‌دهات مثل‌قرون‌وسطی دراطراف کلیساهای‌کوچکی دایرموار ساخته شده وقبرستانی آنرا احاطه میکرد و دیوار آنها از چینه وگل بنا میشد. لکن استثنائاً دربعضی نقاط عمارات‌سنگی هم بنظرمیرسید. دراین ابنیه‌درو‌پنجره کمترمیساختند واگرمخرجی‌بازمیکردند دری‌محکم وبی منفذ برآن نصب مینمودند. شیشه مرسوم نبود وجزواشیای‌تجمّلی منزل توانگران محسوب میگردید. دربعضی کلبه‌های دهقانی اثاثیه بقدری‌ساده‌و ابتدائی بود که شخص گمان میکرد درقرون وسطی زندگی میکنند. کف اطاق‌را بجای چوب ازگل فرش میکردند و ظرف را غالباً از چوب میتراشیدند امّا دربرخی نقاط عمارات عالیه دیده میشد که کف اطاقها را ازچوب یاآجر وسنگ مفروش ساخته و تخت‌خواب و نیمکت و میز و صندلی و گنجه وقفسه و دولابچه پر از ظروف چینی نا هموارگذاشته بودند. دراین نواحی روستائیان لباس ماهوت میپوشیدند وزنان درایّام مهمانی واعیاد البسهٔ فاخره‌در برمیکردند. بعکس‌سایر نقاط که‌رعایا زمستان وتابستان جز یکدست لباس ژنده ازپارچهٔ‌درشت‌دربر نداشتند وفقط درزمستان کفشی‌چوبی‌بپامیکردند. درموقع زراعت‌پاراتازانو برهنه‌مینمودند و بقدری ناتمیز و کثیف بودند که یکی از سیّاحان انگلیسی آرتور یانگ درسنهٔ

۱۷۸۸ آنها را « مزبلهٔ متحرّك » نام نهاده است و در بعضی ایالات هنگام عید نوئل هیچ دهقانی نبود که هر سال لااقل خوکی قربان نکند و در ایالات دیگر اشخاصی که در ظرف سال بخوردن گوشت موفّق میشدند وحتّی در مواقع عیدهم دستشان بگوشت میرسید انگشت شمار بودند .

من حیث المجموع اگر احوال رعایای فرانسه را ملاحظه کنیم می بینیم در عهد لوی پانزدهم بهتر از دورهٔ لوی چهاردهم بوده‌اند . معذلك در نصف اوّل قرن هیجدهم مکرّر قحط و غلا رخ داد . از ۱۷۲۳ تا ۱۷۵٦ که سی وسه سال میشود نه مرتبه قحطی بزرگ واقع شد که اگرچه در فرانسه عام نبود ولی ایالات کثیره رافرو گرفت ایالت اُورنی سه سال پی در پی دچار قحطی شد . بقول دارژان سون در ایالات مِن وشارتر واورلئان « مردم قوتشان گیاه بود و مثل مگس گروه گروه میمردند »

در سال ۱۷۷۰ ایالت اُورنی بار دیگر گرفتار قحطی شد و مونتیون ناظر ایالات مزبور شرحی نظیر گفتار دارژان سون در این باب نوشته است .

زراعت

معذلك بعداز ۱۷٦۰ وضع دهقانان روببهبودی نهاد ، جمعیّت فرانسه که از اوایل قرن هیجدهم رو بافزایش داشت درظرف سی سال (۱۷٦۰–۱۷۸۹) از هفده به بیست و پنج میلیون رسید . قیمت غلاّت تغییر کرد و نرخ ترقّی نمود ، مردم بزراعت مایل شدند و برخی از نجبا و اعیان بزرگ در دهات خود ساکن شدند ومراقب زراعت گشتند و نسبت بکار دهقانان و حیات برزیگران تعلّق خاطر پیدا کردند . در چندین ایالت بنا بر امر ناظر کل مالیات برتن(۱) (۱۷۵۹) تحصیلداران و نظّار ایالات امور فلاحتی را بمسابقه گذاشته و تشویقات فوق العاده کرده‌اند وحتّی محلّی هم برای تعلیم فلاحت ترتیب دادند . پارمانتیه(۲) زراعت سیب زمینی را رواج میبخشید و این محصول مکرر دهقانان را از چنگال قحط نجات داد . معذلك اراضی محصول بسیار نمیآورد زیرا که احشام در دهات زیاد نبود و دهقانان نمیتوانستند کود کافی تهیّه کرده زمین را

(۱) ـ Bertin (۲) ـ Parmentier

رشوه بدهند . ابزار و اسباب کار قدیمی وناقص بود ، گاوآهن که عبارت از قطعه چوبی‌بود پوشیده ازلوح‌آهن آنقدر قوّت نداشت که زمین‌را شیار نماید . ازطرفی هم وسایط نقلیّه برای حمل محصولات وجود نداشت اگرچه درسرتاسر خاك فرانسه شوارع بزرگ بود و درعهد لوی پانزدهم قریب بیست هزار کیلومتر راه ساختند لکن از قریه بقریه دیگر جز طرق باریك وجود نداشت که باندك بارانی از حیّز انتفاع خارج میشد و عبور و مرور از آنها امکان نداشت .

ازطرف دیگر دهقانان ازمالیات جدید ترسیده و چندان اهتمامی دربهبودی زراعت خود نداشتند زیرا که تا اولیای‌دولت میشنیدند که فلان ناحیه قدری از صعوبت‌خارج‌شده وفراخی یافته‌است فوراًمالیاتی‌جدید وضع‌میکردند. دارژان‌سون حکایت میکند که « یکی‌ازمأمورین مالیه به‌دهی که خانه ییلاقی‌من‌آنجاست آمد و اظهارداشت که باید برمالیات این‌ده افزود زیرا که دهقانان فربه درآن دیده و درمدخل بعضی‌خانها پرمرغ مشاهده کرده است . » آدام اسمیث(۱) که ازعلمای اقتصادی بزرگ انگلستان است در ۱۷٦٤ گردشی در خاك فرانسه نموده وچنین مینویسد: « دهقانان ازبیم‌آنکه مبادا آنهارا قوی دانسته ومحکوم بمالیات جدیدی کنند درنمایش فقرخود مبالغه نموده وهنگام زراعت بدترین وسست‌ترین اسباب شیار را بکار میبرند که دلیل بی‌چیزی‌آنان باشد » امّا بمحض اینکه موقع وضع مالیات میگذشت روستائیان بسرعت و شدّت هرچه تمامتر بکار میپرداختند . لوی شانزدهم چون در سال ۱۷۷٦ مقرّر داشت که هرقدر از اراضی لم یزرع و باتلاقی شیار شود تا ۱٥ سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود ، رعایای ایالات فقیر بیش از دویست‌هزار هکتار زمین را قابل زراعت کردند .

شهرها

مجموع سکنهٔ بلاد ازسه‌میلیون تجاوزنمیکرد یعنی یك‌ثمن کلّ جمعیّت فرانسه ، امّا امروز بیش از سه ثمن درشهرمنزل دارند. علّت‌آن بود که صنایع وکارخانه‌ها وسعتی‌نداشت ومثل امروز هزاران‌هزار

(۱) ـ Adam Smith

صحرانشینان را برای عملگی بشهر نمیکشید.

سکنهٔ شهر عبارت بودند از نجبا که در عمارات شهری خود منزل داشتند و دیگرمایل بسکونت درقلعه‌های کهنه و ناراحت خود نبودند و کسبه وتوانگران که ازعواید خود معاش میکردند وصاحبمنصبان یعنی عمّال دولتی وقضات وتجّار و صنعتگران و پیشه ورانی که مصنوعات آنها از ملزومات روزانه مردم محسوب میگردید مثل خبّاز و قصّاب و خیّاط و بنّا و نجّار و قفل‌ساز و غیره.

جمعیّت‌شهرها نسبتاً بسیار کم بود، پاریس که سواداعظم محسوب‌میشد درسال (۱۷۵۰) ۶۰۰،۰۰۰ سکنه داشت و در ایّام انقلاب پنجاه‌هزار برآن افزده گشت. شهر لیون که بواسطهٔ صناعت ابریشم بعد از پاریس بزرگترین بلاد فرانسه بود صد هزار نفر بیش نداشت، جمعیّت بلاد عظیمهٔ دیگر مثل بنادر مارسی و بوردو و نانت و روان و هاور از ۵۰،۰۰۰ هزار تجاوز نمینمود. بعد از بنادر مذکوره مهمترین بلاد کرسیهای ایالات بود که پارلمانهای ولایات درآنجا منعقد میگشت مثل متز و استراسبورگ و نانسی و دیژون و کائن ورن و کلرمون و تولوز و مون پلیه و غیره.

اغلب این شهرها وسعت یافته و رو بتغییر نهادند، خندقهای قدیم‌را انباشته و خیابانهای مشجّر ساختند. در ردیف محلاّت قدیمه و کوچه‌های کج و تنگ یادگار قرون وسطی محلاّت جدیده دارای معابروسیعه وعمارات‌عظیمه بسبك تازه و ترتیب خاص تدارك گردید. نانسی که پاتخت استانیسلاس لکزینسکی بود و همچنین رنس و بوردو و نانت وغیره ابنیه‌ای دارند که هنوز هم ازترقّیات آن ایّام حکایت میکنند.

پاریس

درپاریس بیش از سایر بلاد تغییرات بعمل آمد. ازباستیل‌تا میدان سنت هونوره خندقهای قدیم را انباشته و خیابانهای بزرگ‌که‌هنوزهم باقی‌است ساختند. این‌خیابانهای مشجّردارای دگاکین‌شیرینی فروشی و رستوران و بازیگرخانه شدند و قهوه‌خانه‌های مجلّل که غالباً نوای سازوآواز ازآنها بلند بود تفرّجگاه مطلوب اهالی پاریس گردید. قهوه‌خانه‌های

آنزمان که شبیه باطاق چای خوری امروزه اروپائیان است در آن عهد تازگی داشت.
اگرچه شراب وسایر مسکرات در آن فروخته نمیشد مردم بقدری بآنها اقبال نمودند که از ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۸ عدهٔ آنها از چهار صد باب بیك هزار و هشتصد رسید. در منتهی الیه خیابانها کوچه شاه و میدان لوی پانزدهم که اکنون بمیدان کنکرد معروف است ساخته شد و گابریل دو هتل با ستونهای بسیار در آن بنا گذاشت باغ پاله روایال که ملك دوك دورلئان بود دارای ساباط ودکاکین بسیار قشنگ شد و جوانان و ظرفای شهر آنجا را وعده گاه قرار دادند و در مرکز پاله روایال قهوه خانهٔ معروف روتوند(۱) مرکز نویسندگان وارباب قلم محسوب گردید. بعضی ازشاهزادگان بزرگ ومستوفیان توانگر قصورعالیه بنا نهادند مثل عمارت بیرون و عمارت روهان وعمارت سوبیز(۲) که امروز محلّ ضبط ملّی شده است.

امّا مرکزشهر تادیرزمانی بحال قدیم باقی ماند، قبرستان اینّوسان که درحوالی بازار بود تا ۱۷۸۶ دیده میشد. تا زمان انقلاب کبیرخانه های بسیار در روی پلها باقی بود، در وسط کوچه های تنگ و تاریك بجای مجاری زیر زمینی کنونی برای دفع کثافات وفضولات شهر نهرهای سرگشاده بنظر میرسید، پیاده‌رو وجود نداشت، در کنار دیوار ها سنگهای بزرگ گذاشته بودند که پیادگان هروقت کالسکه میگذرد خود را به پناه آن بکشند و ازچرخ کالسکه در امان باشند.

معذلك ترقّی روزافزون بود، دردوانتهای کوچه اسم کوچه‌را درسنگ کنده ولصب کرده وخانه‌هارا نمرمیزدند. درشب چراغهای نفتی که بوسیلهٔ طناب میآویختند روشن شده و از فواصل بعیده جزئی روشنائی پیش پای عابرین میافکند. بعد از خروج از تیاتر یا قهوه خانه شخص با چندشاهی وسیلهٔ نقلیه از قبیل کالسکه و غیره بدست میآورد، یکی از اهالی پاریس چندین قوطی در معابر نصب کرده و مراسلات شهری را روزی سه‌مرتبه بوسیلهٔ فرّاشان خود توزیع مینمود، این مؤسّسه را پست کوچك مینامیدند. هیچ شهری باندازهٔ پاریس آمدورفت وهیاهو وجنجال

(۱) ـ Rotonde (۲) ـ Biron, Rohan, Soubise

نداشت، در کوچه‌ها دوره گردها و کسبه طواف نموده وبفریاد بلند متاع خود را میفروختند. سیب زمینی‌فروش، بستنی‌فروش و آب کش‌وغیرذلك باقسام واطوار مختلفه بانگ میزدند وهریك بنحوی‌امتعهٔ خودرا وصف‌نموده‌وبفروش‌میرسانیدند. اهالی شاد و خندان و بسیار مؤدّب بودند بحدّی که خارجیان از فرط ادب اهل پاریس در عجب میماندند.

نویسندگان

در قرن هیجدهم دوطبقه جدید مقامی‌ارجمند درهیئت جامعه حائزشدند یکی‌نویسندگان‌ودیگرمستوفیان. طبقات‌مختلفه و اصناف متباینه اهالی که جهت جامعه نداشتند از حیث اشتراك در مسائل ادبی کم کم بهم نزدیك شدند ومردمان‌گوناگون ازهرحرفه وپیشه وهرطبقه وهرزی بایکدیگر رابطه یافتند مثل درباریان و نجبا وعمّال دولت وارباب سیف و قلم و مستوفیان‌وتوانگران (بورژوا) وفلاسفه وعلمای‌اقتصاد ودانشمندان وصنعتگران وغیره‌بطوری که ازمجموع‌آنها یك طبقه مخصوصی‌بنام منوّرین‌یامتفکّرین‌پیداشد که احترام فضل وهنر تا اندازه‌ای حدود وامتیازات طبقاتی سابق را محو وزایل نمود. در میان این جمع ادبا ومتفکّران درجهٔ اولی‌مهمترین مقام را حائز شدند. تفاوت میان نویسندگان قرن هفدهم و قرن هیجدهم‌آنکه آنان بیشتردرپی‌زینت الفاظ وتعبیرات لطیفهٔ ادبی بودند واینان قوای خویش را مصروف بحث درمسائل عمومی ومابه الابتلای جمهور خلق میکردند ودرمطالبی قلمفرسائی مینمودند که افکارعامّه را بهیجان آوردمثلاً مطالب کلّیّه‌ای که قرنها اساس حیات‌اجتماعی‌بشمار میآمد از قبیل مسائل اخلاقی وسیاسی واجتماعی. مرکز این‌طبقه ازدانشمندان پاریس‌بود لکن‌در کرسی‌ولایات نیزاعضائی‌داشتند که دراکادمی‌های محلّی‌حضور بهم میرسانیدند واین اکادمی‌ها کانون علم وفضل محسوب میشدند.

متصدّیان امور مالی

نفوذعلمای‌ثروت واقتصادهم کمترازادبا وفلاسفه نبود بلکه افکارآنان تازه‌تر از گفتارحکما بنظرمیآمد. متصدّیان امور مالی درعهدلوی چهاردهم نیز بسیار بودند که بعنوان دلّالی

یا اجاره و استجاره منابع عایدات مملکت دست در کار بودند و بافروش مشاغل و مقامات دولتی یامعاملات در مالیاتهای غیرمستقیم ثروت هنگفتی فراهم میآوردند وچون این طبقه پست تدریجاً بعلت تموّل وارد طبقات عالیه شده و با نجبا وصلت میکردند طرف بغض و کینه عامّه قرار گرفته بودند . وضیع وشریف متّفقاً وبا این اشخاص نودولت دشمن بودند وچون غالباً درزمان سابق سمت ملازمت ونوکری داشتند این منشأ خسیس را ننگ وعار آنان میدانستند و بنا بر قول وُبان این اشخاص‌را «زالوهای خونخوارمملکت» میگفتند . در ربع اوّل قرن‌هیجدهم‌زحماتی که لاس برای احیای اقتصادیّات و مالیهٔ مملکت فرانسه کشید مراکز تموّل را تغییرداد یعنی بسیاری ازمتموّلین‌را فقیروجمعی‌ازبینوایان‌را ثروتمندکرد ومتصدّیان امور مالی‌هم بیش از پیش مورد توجّه طبقات عالیه شده و دختران خود را بنجبا دادند زیرا که نجبا واعیان میخواستند باینوسیله مواجب ومستمرّی دیوانی خود را تثبیت واحیا کنند . کم کم مردمانیکه‌ازخانواده‌های قدیم ونجیب بودندوارد صنف عمّال‌مالیه شدند وحتّی‌نجبای‌درجه اولی‌که نام نیك وشرافت‌موروث‌داشتند درزمرهٔ مأمورین مالیه داخل گشتند و ثروت خودرا درطرق پسندیده بکاربردند . این وقایع حسن ظنّ طبقهٔ منوّره را نسبت بمتصدّیان مالیه خاصه مهمترین صنف آنها که وزرا (بمعنی‌مستوفیان کل ایالات) بودند وحق‌افزودن و کاستن مالیات را داشتند .

عمّال بزرك مالیه

مأمورین مالیه‌که عدّهٔ آنها روزبروز زیاد میشد درمیان خود مراتبی‌داشتند . بالاتراز همه مستوفیان‌بزرگ یا (وزرا)بودند و مادون‌آنان معاونین مستوفیان ودلاّلان کل و دلاّلان جزء وتحصیلداران و پیشکاران و امناء بودند که جمعاً در تمام فرانسه عدّه آنها بسیصد هزار نفربالغ میشد . مستوفیان درجهٔ اوّل راکاردینال دوفلوری «ستونهای‌ملك» لقب داده بود و مردم آنان را غارتگران ملك میخواندند (بنا برتشابهی‌که میان لغت ستون وغارتگر در زبان فرانسه است) در ۱۷۷۶ چهل تن ازاین مستوفیان

اتّحادیه‌ای تشکیل دادند و بعد عدّهٔ آنها بشصت رسید. وصول مالیاتهای غیرمستقیم وحقوق گمرکی و عایدات فروش نمك وتوتون و رسوم مسکراتِ و اوراق قمار و غیرهٔ بااین اتّحادیه بود. ازاین ممر بقدری منفعت میبردند که نخست درسال ۱۷۲۶ مبلغ پنجاهوپنج میلیون مال‌الاجاره بدولت میپرداختند ودرسنهٔ ۱۷۵۵ پذیرفتند که صدوده میلیون تأدیه کنند، درآغازانقلاب این مبلغ بیکصد وهشتاد میلیون هم‌رسید. بعضی ازاین مستوفیان صاحب‌ثروت هنگفت شدند که آنوقت در انظار بسیار گزاف مینمود. دونفر دارای سی‌وسه میلیون شدند که امروز معادل ۲۵۰ میلیون است. بالطّبع زندگی خیلی‌عالی وتجمّل فوق‌العاده مثل‌شاهزادگان‌بسیار بزرك‌داشتند. عمارات‌عالیه وقصور مزیّنه میساختند وآثارصنعتی گرانبها درخانهٔ خود گردمیآوردند وتالارهای‌مخصوص مزیّن بنقّاشی وغیره‌میپرداختندکه‌باصطلاح آنزمان «کابینه» مینامیدند. صنعتگرانرا تشویق وترغیب میکردند وخودرامحور صنایع وآداب‌معرّفی‌مینمودند (مثل صرّافان فلورانس در دورهٔ تجدّد بزرك اوایل قرون جدیده). مثلاً یکی ازمستوفیان کروزا نام(۱)واتو(۲)نقّاش راکه درابتدای کارخود بودتشویق بسیارنمود. اطاقهاومخازن خودراکه بیش ازچهارصدپرده‌نقّاشی ازاستادان بزرك مثل‌روبن(۳) وتی‌تین(٤)وواندیك(٥)وورونز(٦)در آن بود باختیار آن نقّاش جوان گذاشت، همچنین دیگری‌ازاین‌رجال‌مالیه موسوم به‌هلوتیوس(۷) پسریکی ازاطبّای مشهورکه مادموازل دولینیویل(۸)ازاهل‌لورن و ازمنسوبان امپراطور فرانسوای اوّل‌را بزنی گرفته بود سالی سیصدهزار لیره به‌صنعتگران و ادبا صله وانعام‌میداد واطاق زن‌اوراکه انجمن فضلابود درآنزمان «مجلس‌عمومی فلاسفه اروپا» میخواندند. خود هلوتیوس‌هم چیزمینوشت کتاب او را که‌موسوم به «روح بود» چون از عقاید مادیون حکایت مینمود بامر پارلمان در سال ۱۷۵۹ یکنفر دژخیم درآتش افکند. لاووازیه که موجد علم شیمی جدید است از زمرهٔ این رجال بزرگ مالیه محسوب میگردید.

(۱) ـ Crozat (۲) ـ Watteau (۳) ـ Rubens (٤) ـ Titien (٥) ـ Van Dych
(٦) ـ Veronèse (۷) ـ Helvétius (۸) ـ Mlle de Ligniville

مستوفیان بقدری اهمیّت حاصل کردند که شاه نه فقط خود را در امور مالی بآنها محتاج میدید بلکه گاهی آنان را مأمور وزارت مالیه یا وزارت داخله هم میکرد. یکی ازصرّافان موسوم به پاری دوورنی مأمور شد که بعداز ورشکست لاس محاسبات اورا تصفیه کند و آخرین وزیر پادشاه که قبول عامّه داشت ومیتوان گفت که بواسطهٔ همین قبول عام در ژوئیهٔ ۱۷۸۹ خاك مذلّت وسوگواری برسر سلطنت استبدادی فرانسه ریخت نکر(۱) بود که ازجمله صرّافان بشمار میآمد(۲).

کلوب آنتروسول(۳)

مجامع ادبی وصنعتی که درمنازل اعیان تشکیل میبافت موجب تشیید روابط نجبا و نویسندگان و صنعتگران و مستوفیان گردید. این مجامع یاسالون که ازمختصّات قرن هیجدهم بنظر میآید ازمخترعات این قرن نیست بلکه درقرن هفدهم مجامع مهمّی درخانهٔ رامبویه وغیره تشکیل میبافت. این انجمنها موضوع بحث مختلف داشتند، درانجمن نسوان مطالبی ودر انجمن رجال مسائل مخصوصی گفتگو میشد، درقرن هفدهم نمونهٔ این اختلاف را بیشتر درمجمع دوستان کونرار(٤) وکلوب آنتروسول میتوان دریافت.

در مجمع دوستان کونرار در باب مسائل ادبی مثل بیان عواطف و احساسات و محاسن وقبایح اشعار وحسن استعمال اصطلاحات ادبیّه ومعانی لغات و غیره بحث میکردند، در واقع همّشان مصروف تحسین و تنقیح زبان بود، ریشلیو صدر اعظم فرانسه بطوری که درتاریخ قرن هفدهم مذکور شد ازاین مجمع غیر رسمی استفاده کرده وآنرا مبدّل بیك هیئت رسمی موسوم به آکادمی فرانسه نمود، نخستین کار آکادمی انتقاد تیاتر سید(٥) تألیف کورنی شاعر فرانسوی بود.

امّا کلوب آنتروسول بیشتر مذاکراتشان علمی بود و صدسال بعد از تشکیل آن کاردینال فلوری مصمّم شد که آن مجمع را مبدّل بآکادمی علوم اخلاقی وسیاسی

---

(۱) ـ Necker

(۲) ـ بفصل سیزدهم رجوع شود

(۳) ـ Entresol (کلمهٔ آنتروسول بمعنی طبقهٔ اوّل عمارت است)

(٤) ـ Conrard (٥) ـ Cid

نماید. منشأ این هیئت چنین بود که در سالهای ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۱ آبه آلاری چند تن را دراطاق کوچك خود واقع در طبقهٔ اوّل یکی از عمارات قرب میدان واندام هفته‌ای یك‌دفعه ازساعت پنج تاهشت بعداز ظهر پذیرائی میکرد. اعضای این کلوب عبارت بودند از مارکی دارژان سون، مارشال دو کوانی، هوراس والپول انگلیسی، آبه دوسن‌پیر که طرفدار صلح دائمی‌بشمار میرفت ومونتسکیو وغیره. این اشخاص سخنی ازمسائل ادبی و لطایف غزلیّات بمیان نمیآوردند بلکه بحث خود را در باب مندرجات جراید مثل روزنامه های هلاند و وقایع سیاسی قرار میدادند و یادداشتهای اعضا را که در خصوص تاریخ سیاسی یا علم ثروت ترتیب میدادند اصغاء میکردند.

محافل

موضوع مباحثات کلوب آنتروسول که عبارت بود از تاریخ سیاسی و فلسفه و صنایع و بعضی‌از علوم سرمشق مذاکرات غالب محافل ادبی گردید. معروفترین محافل‌قبل از ۱۷۵۰ انجمن مادام دولامبر و مادام دوتانسن بود. بعد از سال ۱۷۵۰ محافل مادام ژوفرن و مادام دودِفان و مادموازل دو لسپیناس و سه نفراز خانمهای مستوفیان مثل مادام هلوتیوس اپینی ونکر معروف شدند.

مارکیز دولامبر (۱٦٤٧ - ۱۷۳۳) که تاریخ تشکیل محفل او از سایرین مقدّم است هر روز سه شنبه چند تن از دوستان صمیمی خود را بصرف غذا دعوت میکرد. این‌دوستان‌را عقلای سبعه مینامیدند ازجملهٔ آنها یکی‌فونتنل‌منشی آکادمی علوم بود که هم درعلوم وهم در ادبیّات دست داشت و اوّل شخصی است که مسائل علمی‌رادرلباسی که‌عامیانرا بکار آیدنشر داده‌است. دیگر ماریوو(۱) که‌ازنویسندگان تیاتر و مردی بسیار ظریف و باهوش بود. پس از صرف غذا سایر اعضای محفل ازطبقات‌مختلفهٔ نظامیان ودرباریان‌وروحانیّان ومستوفیان وادبا حضور میبافتند.

پس از وفات مادام دو لامبر مادام دو تانسن بجای او مشغول پذیرائی شد

(۱) - Marivaux

(۱۶۸۱ـ۱۷۴۹) این زن دختر یکی از مستشاران پارلمان گرنبل و خواهر کاردینال دوتانس بود. از آنجائیکه بسیارجاه طلب و کینه جوبود درصدد دخالت در اوضاع سیاسی برآمد(۱) و در این راه تا اندازه ای کوشش نمود، اعضای مبرّز محفل اومونتسکیو، مارمون تل، هلوتیوس، فونتنل و ماریو بودند.

مادام ژوفرن (۱۶۹۹ ـ ۱۷۷۷) که زنی توانگر بود جانشین مادام دوتانسن شد، این زن بسیار نیکو سیرت وصاحب فطانت بود و شعار خود را دو کلمه عطا وعفو یا (بخشیدن وبخشودن) قرارداد. منزلش در کوچهٔ سن‌هونوره بود وهفته‌ای دوبار به صرف غذا دعوت میکرد، دوشنبه صنعتگران و چهارشنبه ادبا و نجبا را میهمان میکرد. محفل او در اواخرعهد لوی پانزدهم (بین سنوات ۱۷۵۰و۱۷۷۵) بنهایت شهرت رسید و مرکزحکما وعلمای لغت بشمار آمد. معاریف اعضای این محفل دالامبر ودیدرو ومورله وبارون دوهولباخ بودند. این شخص آلمانی اخیرالذّکر تبعیّت فرانسه‌را پذیرفته وهوادار فلسفهٔ مادی و انکار خدا بود و روزهای پنجشنبه درمنزل خودپذیرائی عمومی‌میکرد وبسبب حسن پذیرائی‌اورا «میزبان‌حکمت» لقب دادند. دیگر ازاعضای آن محفل گریم(۲) بود که از کاترین دوّم ملکهٔ روسیه وظیفه میگرفت وبایستی شرح مذاکرات را بتفصیل تمام بملکه بنویسد. کاترین خودهم بامادام ژوفرن‌مکاتبهٔ ادبی‌داشت واورا(دوست‌عزیز)میخواند. استانیسلاس‌ـ پونیا توسکی پادشاه لهستان هم با مادام ژوفرن ارسال ومرسول داشت واورا مادر خطاب میکرد. این‌زن درتمام اروپاشهرت‌فوق‌العاده یافت، درسفری که‌به لهستان و اطریش کرد مورداحترام پادشاهان ووزرا گردید.

امّا پذیرائی روز شنبه مارکیزدودفّان (۱۶۹۷ ـ ۱۷۸۰) اشرافی تر بود، فلاسفه درآن محفل راه نداشتند مگردرمدّت بسیارقلیلی، این‌خانم کوربودولذّت وحظّی جزصحبت ومباحثه نمیشناخت، حدّت ذهن و حضور جوابی که داشت او را درانظارشبیه به ولترساخته بود چنانکه اورا(ولترخانم) میخواندند. مارکی

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۳ رجوع شود

(۲) ـ Grimm

و کنت دارژان سون وشوازل و مونتسکیو بیش از دیگران در این محفل حضور میبافتند. مدّت ده سال مادموازل دولسپیناس کتاب خوان او بود (۱۷۳۷-۱۷۷۶) روزی بفراست دریافت که بعضی از حضار خاصه فلاسفه صحبت مادموازل دولسپیناس را بر کلام او ترجیح میدهند از این سبب آتش حسد او شعله کشید و خوانندهٔ خود را اخراج نمود (۱۷۶۳).

لکن دوستان مادموازل دولسپیناس وفاداری کردند و خانهٔ اورا ترك نگفتند چون مادموازل ثروتی نداشت که بتواند غذا بمهمانان خود بدهد آنهارا بسخن غذا میداد و هرروز از پنج تا نه بعد از ظهر پذیرائی میکرد. محفل این دختر و محفل مادام ژوفرن ازجمیع مجامع فلسفی مهمتر بود ودرعالم ادبیّات بحدّی نفوذ این دو انجمن تأثیر بخشید که آنهارا «دهلیز آکادمی» گفتند.

طرز اجتماع و وضع جلسات این محافل در همه جا یکسان بود، بهیچوجه مذاکرات خصوصی در آن نمیشد سخن در مسائل کلّیه بود که صاحبخانه با کمال تسلّط وقدرت درحسن جریان آن مواظبت میکرد. مثلاً مادام ژوفرن هروقت که میدید یکی از حضّار از حدّ لزوم و مصلحت تجاوز کرده است میگفت (بسیار خوب) و این کلام ساده هر ناطقی را اگرچه جسورترین وبیباك ترین مردم بود از سخن بازمیداشت زیرا که دراین دوره ادب و حسن معاشرت رواج کامل داشت و مغرورترین مردم که عاشق افکار خود بودند نیز درمحافل کلام دیگران راقطع نمی نمودند و سخن درمیان سخن نمیآوردند، عموم حضّار باحترام گوش میدادند وجزبنوبت خود سخن آغاز نمیکردند. درواقع اینزمان دورهٔ کمال حسن معاشرت ورواج بازار آمیزش و اختلاط بشمار میآید. مذاکرات مردم در هیچ عهدی باین اندازه مقرون بادب ولطافت و دارای افکار عالیه نبوده است.

آداب ورفتار

همچنین درهیچ عهدی مردم باین درجه طالب حیات اجتماعی وسهولت ولطافت زندگانی وخوشگذرانی ومخالف باتضییقات سیاسی و اخلاقی نبوده اند باین سبب خفّت و سادگی رفتار وصمیمیّت تام درمیان

مردم رواج یافت و جانشین وقار و طمأنینهٔ قرن هفدهم شد و بیدینی بشدّت تمام ترویج گردید چنانکه میتوان این کلام مسیو لانسون را که درحقّ وُلتر گفته است برتمام مردم قرن هیجدهم اطلاق کرد زیرا که وُلتر نمونهٔ کامل وجامع معاصرین خویش بوده است. لانسون گوید وُلتر «طبعی حریص ومولع بکسب لذّات داشت و اگر عایقی در طریق التذاذ خود میبافت آتش خشم او شعله ور میگشت».

در نصف اوّل قرن هیجدهم بواسطهٔ بد اخلاقی نایب السّلطنه و لوی پانزدهم مردم در آداب و رسوم خود لجام گسیخته شدند و هیچ چیز را مانع اجرای هوی و هوس خود ندانسته پس از سال ۱۷۶۰ در اواخر عهد لوی پانزدهم بنا بـر تأثیر گفتار یکی از نویسندگان بزرگ موسوم به ژان ژاك روسومردم بجانب تقوی و پرهیزکاری باز گشتند. درزمان لوی شانزدهم که پادشاهی شرافتمند بوداهل فرانسه تقوی و سادگی طبیعی را با هم وفق دادند و مرسوم داشتند در این جا باید گفت که تودهٔ ملّت فرانسه خاصّه طبقهٔ کسبه و دهقانان درهیچ زمانی تقوای طبیعی را از دست نداده بود و اینکه از فساد اخلاق مردمان قرن هیجدهم در فوق سخن راندیم مقصود جمعی مردمان بیکار و شهرت طلب است که ایـن قبیل تظاهرات را هنر میشمردند.

صنعت معماری ذوق و خلق جدید طبقهٔ عالیهٔ قرن هیجدهم درصنایع مختلفه منعکس شد معذلك باید گفت که ظاهراً معماری ازاین حکم مستثنی بود و قبول تأثیرات جدید ننمود زیرا کـه عمارات این قـرن بهمان سبك باشکوه قصور عالیهٔ لوی چهاردهم ساخته شد. معماران در ظاهر بهیچ وجه گرد تجدّد نگشتند و بتقلیداسلاف خودا کتفا کردند. از جمله معماران معروف یکی گابریل بود(۱۷۸۲ـ۱۷۱۰) که قصورمجلّل میدان لوی پانزدهم رادرپاریس بنانهاد (امروز بمیدان کنکرد معروف است) و مدرسهٔ نظام و تریانون کوچك را در ورسای وعمارات میدان بورس را درشهر بوردوساخت. دیگر لوی (۱۷۳۵ـ۱۸۰۰) بود که گالری های عمارت پاله روایال را در پاریس و تیاتر بزرگ شهر بوردو را

بنا نهاد. دیگر سوفلو (۱۷۱۹ ـ ۱۷۸۶) که بانی کلیسای سنت ژنو یو است که امروز به پان تئون معروف گردیده. دیگر از جمله معماران هره را باید شمرد (۱۷۰۵ ـ ۱۷۶۲) که موجد میدان استانیسلاس در شهر نانسی محسوب میشود.

تمام این استادان تابع سبك معماری عهدلوی چهاردهم بودند، پرّو ومانسار(۱) بتقلید ستونهای لور و ورسای و کلیسای انوالید بناهای ستون دار بسیار ساختند. حتّی درساختمان عمارات کوچك که بفرمان لوی پانزدهم وبدستور مقرّبان درگاه و محبوبه‌های پادشاه و متموّلین عدّهٔ کثیری ساخته شد مانند عمارات شوازی، بل‌وو، له لوژ، برنبوریون(۲) وغیره که امروز همه منهدم گشته‌اند. معماران هیچ طرز جدیدی بکار نبردند، مثلاً درقصر معروف به تریانون کوچك که ازتمام ابنیهٔ آن زمان باشکوه‌تر و زیبا تر است کلیّات معماری تقلید قرن هفدهم است و ترتیب ستون ها مأخوذ از لوور است. معذلك درتمام ابنیهٔ قرن هیجدهم تجدّدی دیده میشود، آن‌ظاهر مجلّل و خشك و خنك که در ابنیهٔ قرن سابق بنظر میرسید دراین قرن تغییریافته و ظرافت هائی در ظواهر ساختمان‌ها بکار رفت، جلو خان و کتیبه عمارات را دقیق‌تر ومرتفع تر ساختند و لطایفی درآن بکار بردند و در تزئین آنها سعی بلیغ نمودند، تغییرات معماری قرن هیجدهم ازاین حدود تجاوز نکرده است.

امّا چون نظری بقصر تریانون کوچك بیندازیم می بینیم که شبیه بعمارات ییلاقی است و ظرافت وحسن تناسب آن نشان میدهدکه برای زندگانی‌خصوصی ساخته شده و شاه میخواسته است در این عمارت طوری زندگی کند که از رسوم واحترامات رسمی محفوظ مانده وآسوده باشد. چون بداخل‌عمارات نگاه‌کنیم‌آثار ذوق وسلیقهٔ اهل آن قرن را ازاثاث‌البیت وتزئینات در ودیوار استنباط مینمائیم. ابنیهٔ قرن هفدهم دارای اطاقهای بزرگ و تو درتو بود که بکار پذیرائیهای مهمو بار عام و عید و جشن میآمد امّا کوچکترین عیب آنها این بودکه درمواقع‌عادیه شاه غالباً در اطاق خود محبوس میماند و چون شخص غریبی بدربار وارد میشد و

(۱) - Perrault, Mansard (۲) - Choisy, Bellevue. les Loges, Brimborion

در اطاقی مینشست راه آمد و شد شاه بکلّی مسدود میگشت. مثلاً لوی پانزدهم بمحض اینکه از اطاق خود بیرون میآمد تمام درباریان مستحضر میشدند. در قرن هیجدهم بجای این عمارات عظیمه که بهیچوجه وسایل آسایش در آنها دیده نمیشد و در زمستان بهیچ وسیله از عهده گرم کردن اطاقهایش بر نمیآمدند بناهای کوچکتر ساختند که بکلّی از یکدیگر مجزّی و دارای ایوانها و راهروها و پلّههای مخفی بودند. این بناها را عمارات کوچك نام نهادند، شاه در ورسای چند قطعه از این عمارات کوچك فرمان داد ساختند که در آن بسهولت وسادگی زندگانی کرده ومثل مردم عادی از راحتی و آزادی بهره مند باشد.

تزیینات و اثاث البیت

بهمین ترتیب درطرز تزئین اطاقها وساختن اثاثه‌خانه‌تغییراتی رخ داد، اشیاءِ مرمر و تزئینات سبك رومی ویونانی وقالیها و تابلوهای بزرگ که در عهد لوی چهاردهم زیور عمارات محسوب میشد منسوخ گردید. درعوض آئینه واثاثه چوبی رنگارنگ (خاکستری وسبز و آبی آسمانی) و گچ بری ظریف با نقش های عجیب تیر و کمان وچنگ ومشعل و روبان وگل وبرگ وغیره معمول شد. همه چیز را بطرز منحنی ساخته حتّی زوایا را هم قوس‌وار نمودند. این سبك را (روکای) یاطرز (روکوکو) نامیده‌اند. میتوان گفت که فرانسه بعداز سبك اوژیوال طرزی با این ابتکار نداشته است و بحدّی دراین هوس کاری افراط نمودند که بخارجه نیز سرایت کرده و در آلمان منشأ سبك نازیبائی در بنّائی گردید، نمونهٔ این سوءِ سلیقه کوشك معروف زوین گر درشهر درسد آلمان است.

همین ذوق بوالهوسانه موجب تکثیر وتنوّع اثاث البیت از قبیل میز وصندلی و غیره گردید چنانکه هم در شکل و هم در مادّهٔ این اشیاء تصرّفات نمودند مثلاً چوبهای نایاب ممالك بعیده مثل درختان جزایر دور دست و چوب گل سرخی و بنفشه رنگ وغیره معمول شد وانواع واقسام میز وصندلی‌های خفیف وقفسه‌های ظریف مزیّن بمفرغ و مس و منقّش بنقوش طلائی متداول گردید. این نقّاشی‌ها

را بنام مخترع آنها ورنی‌مارتن میگویند. محض ازدیاد راحتی شکل صندلی‌ها و نیمکت ها را تغییر داده دستهٔ صندلیهای راحت را نرم‌تر ساخته و تکیه‌گاه آنها را سراشیب‌تر کردند و نازبالش و مخدّه های نرم در تخت‌ها گذاشتند.

بعد از ۱۷۶۰ درعهد لوی شانزدهم تااندازه‌ای ازاین بوالهوسی وتنوّع مفرط کاستند واجازه داده شد که اشیاء با خطوط مستقیم و زوایای قائمه ساخته شود. در تزئینات طریق اقتصاد و سادگی پیش گرفته و مجدّداً ستون سازی و کتیبه‌های مضرّس را از سبك های قدیم اخذ کرده و معمول داشتند.

نقّاشی و حجّاری نقّاشی وحجّاری درقرن هیجدهم کاملاً مجلی ومظهرذوق‌اهل آنزمان بود. در این‌قرن حاضر در اواخر عهد لوی پانزدهم نقّاشان و حجّاران بکلّی تقلید صنایع عهد لوی چهاردهم‌را ترك کردند و درواقع طرز با وقار وسنگین ونجیب صنایع قرن‌هفدهم که هرچند غالباً خشك وبی‌لطف بنظر میآمد لکن عموماً شکوه وعظمت فوق‌العاده داشتند در قرن هیجدهم بکلّی فراموش شد. اغلب‌صنعتگران این‌دوره بدرجه‌ای ازانحطاط ذوق‌وسلیقه رسیدند که لطایف‌صنعت دورهٔ رنسانس (تجدّد کبیر) را درك نمینمودند مثلاً بوشه که از نقّاشان معروف آن عهد بود بشاگرد خود فراگونار که عازم روم بود چنین گفته است: « تومیروی آثاررافائل و میکل‌آنژرا تماشا کنی امّا بدان که اگر بآثار این‌اشخاص ازروی جدّ بنگری‌و نسبت بآنها اعتقادی‌جازم حاصل‌کنی کارت‌خراب ونقشت برآب است.»

درمزاج اهل این قرن که مردمانی سبکسار وطالب لذایذ سهل‌المؤنه بودند مشاهدهٔ آثاربلند پایهٔ قدیم که حکایت از جمال مطلق و افکار اخلاقی درجهٔ اعلی مینمودچنان‌گران میآمدکه‌گوئی‌بمزاجی‌ضعیف شرابی‌کهن سال‌و نیرومندداده‌اند. بجای جمال وعظمت ونجابت عموماً خواستار زیبائی وزیور وپیرایهٔ ظاهری بودند اگر چه استادان این قرن هم مثل قرون سابقه موضوع نقّاشی را از حکایات و افسانه‌های اساطیر یونانی مأخوذمیداشتند لکن‌تمثال ارباب انواع یونان‌را ازقبیل

ژوپیتر و ژونون و مینرو ترك کرده و بجای آنها نقش ونوس وکوپیدون و اتباع آنها را که جمعی فرشتگان وپریان باشند میساختند. درواقع ارباب انواع نقّاشان قرون سابقه مظهر وقار وقدرت بودند وارباب انواع نقّاشان قرن هیجدهم خدایان خندان وظریف ومظاهر عشق وجمال بشمار میآمدند. همچنین دراین عصر درعوض پرده‌های بزرگ که برای عمارات عالیه ساخته میشد ودیوارهای پهناور را میپوشانید و بجای تصویر جنگهای اسکندر کبیر و سلحشوران زره پوش و سواران با لباس و کلاه‌خود طرز یونانی و رومی نقّاشان قرن هیجدهم تابلوهای کوچك و ظریف مخصوص دیوار عمارات و سر درها میساختند و موضوع نقش آنها عبارت بود از مناظر و وقایع سبك و بیوقار مثل منظرهٔ عیدها و مجالس طرب و تفرّج در بیرون شهر واحوال چوپانان ودهقانان. اگرچه این آثار هم مثل آثار عهد لوی چهاردهم مخلوق خیال استادان ماهر بود امّا لباس و وضع زندگانی که دراین تصاویر نقش میشد مأخوذ ازسبك وسلیقهٔ زمان بود وگاهی چنان با نفس‌الامر مطابقه میکرد که بیننده را مجذوب خویش میساخت.

نقّاشان

مخترع واستاداین سبك نقّاشی درعهد نیابت سلطنت واتّو(۱) بود (۱۶۸٤ ـ ۱۷۲۱) که رسماً او را نقّاش مجالس جشن و مناظر بزم لقب دادند. پدرش از اهالی والانس وکارش پوشیدن سقف عمارات بود. واتّو در سن ۱۸ سالگی بپاریس آمد ومشغول بنقّاشی پرده‌های تیاتر گردید سپس بفرمایش یکی از تجّار پرده‌های نقّاشی تجارتی دارای تصاویر بزرگان وپیشوایان دین مسیح میساخت. از حسن اتّفاق یکی از مستوفیان بزرگ موسوم به کروزا بتشویق او همّت گماشت وشهریه‌ای برای او مقرّر داشت. یکی ازآثار مشهور او که هنوزهم معروف عالم صنعت است دراین زمان که واتّو ۳۳ سال بیش نداشت ساخته شد(۱۷۱۷) اسم این پرده معروف (کشتی‌نشینی بقصد سی تر) است واتّو پس از اتمام آن مشهور گردید امّا چهار سال بعد جهان را وداع گفت. واتّو در صنعت یگانهٔ روزگار بود، درواقع شاعر فنّ نقّاشی محسوب میشد، تأثیرسبك روبن که‌او نیز

(۱) ـ Watteau

ازمعاریف نقّاشان است در آثار واتّو ظاهر است زیرا که بسیار درکیفیّت نقّاشی روی بن مطالعات و تحقیقات میکرد . اشخاصی که او کشیده است دارای اندام ظریف ولطیفند ومناظر را بسیار غم انگیز طرح میکرده است ، درواقع حقایق عالم خارجی را با رقایق عالم خیال آمیخته است ، اگرچه جمعی کثیر بتقلید او پرداخته و آنان را باصطلاح استادان خُرد میگویند لکن فقط یکی ازاهالی پاریس لانکره(۱) نام (۱٦۹۰ ـ ۱۷٤۳) تا اندازه ای باسرار صنعت و هنر نمائی واتّو آگاهی یافت اگرچه او نیز بلطایف شاعرانهٔ آن نقّاش بزرگ کاملاً واقف نگردیده است .

فرانسوابوشه (۱۷۰۳ـ۱۷۷۰) از اهالی پاریس وجیره‌خوار مادام دو پُمپادور بود ، این استاد اگرچه از واتّو بدرجات پست‌تر محسوب میشد امّا در زمان خود معروفترین نقّاش مجالس بزم وجشن وتفرّج گردید . سهولت وروانی فوق‌العاده در عمل نقّاشی داشت و قوّهٔ تخیّل او نامتناهی وبی‌نظیر بود . علاوه بر نقّاشی بمعنای اخص چندین فنّ دیگر نیز ازقبیل گراورسازی ونقشه‌کشی ورنگ‌آمیزی وطرح تصاویر برای کتب میدانست ودرنقّاشی پابند موضوعات خاصی نبود ، گاهی وقایع مذهبی وزمانی افسانه‌ها واساطیر یونانی میساخت ونقوش مقدّسهٔ دینی با تصاویر وقیحه اساطیر در نظر او یکسان مینمود ، زندگانی دهقانان و تفرّج کنندگان خارج شهر را بخوبی رسم میکرد ، هزار تابلو وده هزار تصویر ازآثار کلك خود بجای گذاشت وخودرا پرکارترین وتواناترین نقّاشان وسبکسازترین وکم‌عمق‌ترین استادان قرن هیجدهم معرّفی نمود .

شاگرد فرانسوا بوشه فراگونار(۲) نام داشت (۱۷۳۲ـ۱۸۰٦) پسر یکی از پیله وران نواحی گراس بود این شاگرد بدرجات از استاد خود بالاتر شد ، خیال سرکش و هرجائی او قرین دست و پنجه بسیار چابك وبی نظیری بود ، در حسن رنگ‌آمیزی وسایه وروشنی که درمناظر طبیعی میپرداخت وشیوهٔ خوش‌ودلپذیری که بزادگان خیال خود میداد چنان مهارت واستادی ظاهر ساخت که وی را باید

---

(۱) ـ Lancret (۲) ـ Fragonard

از استادان بزرگ شمرد و او نزدیکترین نقاشی است بسبك واتو سابق الذکر .
فراگونار علاوه بر بوشه استاددیگری داشت موسوم بشاردن[1] (۱۶۹۹ ـ ۱۷۷۹)
که بکلّی مباین و مخالف استاد نخستین بود و او را مقدّس ترین و صدیق ترین
صنعتگران قرن هیجدهم مینامند . پدرش نجّاری پاریسی بود ، شاردن استادی جز
خود نداشت ، بدقّت تمام وضع زندگانی طبقهٔ متوسّط وتوانگران پاریس رامطالعه
وملاحظه نمود ووقایع حیات این طبقه را باچنان سادگی و حقیقتی رسم کرد که
وی را ازاین لحاظ جزء اساتید بزرگ و مصوّران حقایق خارجی میشمارند و در
عهدی که تصاویر سبك و خوش ظاهر ، پسند عام بود آثار متین و استوار شاردن
مقبولیّت کامل یافت وچون در اواخر قرن هیجدهم تقوی وپرهیزکاری در طبقهٔ
عالیه بازگشت کرد و مردم ازتشکیك وتردید وبیدینی عدول کردند سبك شاردن
مقلّدان بسیار یافت ازجمله گروز[2] (۱۷۲۵ـ۱۸۰۵) که از اهالی بورگونی بود .
امّا این استاد مثل شاردن سادگی و صدق نمایش در آثار خود نداشت و تصاویر
معروف اوازقبیل کوزهٔ شکسته و زن شیرفروش وغیره و نقّاشیهای اخلاقی او مانند تصویر
پدر خانواده در حال خواندن انجیل ، عروسی روستائیان ، بازگشت طفل بدخو
وغیر ذلك که درآن زمان اعصاب مردم را بلرزه درآورد و خلقی عظیم را متأثر
ساخت امروز بنظر ما متصنّع وخالی ازسادگی صادقانه میآید .

امّامصوّرانی که کارشان ساختن تصاویر اشخاص بودمعروفترین آنها ریگو[3]
ولارژیلر[4] بودند که اگرچه ازاساتید قرن هیجدهم بشمارند (ریگو در ۱۷۴۳ و
لارژیلر در ۱۷۴۶ فوت شده‌اند) لکن بهترین آثار خودرا درعهد لوی چهاردهم
ساخته اند ، بنابراین ازمفاخر عهدآن پادشاه محسوبند . دیگر ناتیه[5] (۱۶۸۳-
۱۷۶۶) که مجذوب زیبائی زنان درباری بود ، آثارش اگرچه باصطلاح قدری نرم
وضعیف هستند لکن از دقّت و رقّت خالی نیستند . دیگر از استادان بزرگ این
فنّ موریس کانتن دولاتور است[6] (۱۷۰۴ ـ ۱۷۸۸) که درشهر سن کانتن تولّد

(۱) ـ Chardin (۲) ـ Greuze (۳) ـ Rigaud (٤) ـ Largillère
(٥) ـ Nattier (٦) ـ Maurice Quentin de La Tour

یافت پدرش مهندس و جغرافیدان بود این نقّاش در معرفت‌النّفس‌هم مثل نقّاشی مهارت داشت و بقول‌خودش‌چون بکشیدن صورت‌اشخاص میپرداخت درضمیر آنها رسوخ یافته وبدون اینکه خودشان التفات بیابندقلب آنهارامیخواند . فی‌الحقیقه درتصاویری که ازمعاصرین‌خود رسم کرده روح اشخاص‌را از زیر خطوط ونقوش نمایان ساخته است(۱) .

حجّاران معروفترین حجّاران قرن‌هیجدهم عبارتند ازلولورن ، گیوم‌کوستو، بوشاردون ، پی‌گال ، فالکونه ، هودون(۲) . لکن دونفراوّل‌لولورن‌وگیوم‌کوستوبیشتر مدّت عمرخودرا درعهد سلطنت‌لوی‌چهاردهم گذرانیدند وازاین‌جهت‌آثارشان دارای عظمت و شکوه است . لولورن در پاریس تولّد یافت (۱۶۶۶ ـ ۱۷۴۳) شاگرد ژیراردون بود . این استاد مجسّمهٔ معروف اسبان‌آفتاب راکه حیرت انگیزترین حجّاری فرانسویان است ساخت ودرعمارت روهان که امروز مطبعهٔ ملّی است جای داد .

گیوم کوستو(۱۶۷۷ ـ ۱۷۴۶) از اهالی شهرلیون و شاگرد و برادرزادهٔ کوازوکس(۳) بود ازجمله آثار مشهورهٔ او مجسّمهٔ زیبای رون است ودر اواخرعمر مجسّمهٔ اسبهائی راکه اکنون در خیابان شانزه‌لیزه پاریس نهاده‌اند و عامّه آنرا اسبان مارلی‌میگویندساخت. امّا حجّارانی‌که تمام عمرشان‌درقرن هیجدهم واقع شده بنا بر تأثیر محیط دارای آثار ظریف و متنوّع بودند و مجسّمه های کوچك ودقیق ومجسّمه های بزرگ و عظیم ازدست آنها بیرون آمد . منجمله بوشاردون از اهل شامپانی (۱۶۹۴ ـ ۱۷۵۲)که شاگرد کوستو محسوب میشد مجسّمهٔ سوارهٔ لوی‌پانزدهم راساخت که درزمان انقلاب کبیرمنهدم گردید. اشکال‌اساطیری حوض نپتون را نیز در پارك ورسای او ساخته است و مجسّمهٔ عیسی و مریم را در کلیسای سن سوپلیس پاریس ومجسّمهٔ فرشتهٔ عشق که مشغول تراشیدن کمان خود است ومجسّمه های فواره کوچهٔ گرنبل را نیز او درست کرده است .

---

(۱) ـ بگراور لوی پانزدهم صفحهٔ ۲۱ـ گراور لامارکیز دوپمپادور صفحهٔ ۲۶ رجوع شود .
(۲) ـ Le Lorrain, Guillaume, Coustou, Bouchardon. Pigalle, Falconet. Houdon
(۳) ـ Coysevox

پیگال (۱۷۱٤-۱۷۸۵) وفالکونه (۱۷۱٦-۱۷۹۱) که هردو از اهالی فقیر پاریس بودند شاهکارهای تاریخی بیادگار گذاشتند. پیگال قبردوك دار کور را در کلیسای نتردام پاریس ومقبرهٔ مارشال دوساکس را در کلیسای سن توماس درشهر اسطراسبورغ بنیاد نهاد و فالکونه مجسّمهٔ عظیم پطرکبیر را سواره در شهر سن پطرزبورگ ساخت. همچنین چند مجسّمهٔ دیگر از این دواستاد باقی مانده است که هنوز سرمشق استادان حجّاری است و گوئی موجودات زنده هستند.

امّا حجّاری که باید نام وی را در صف اساتید بزرگ قرارداد هودن است (۱۷٤۱-۱۸۲۸) که از اهالی ورسای وشاگرد پیگال بود. علاوه برمجسّمه‌های نیم تنه که همه حاکی ازمسائل اخلاقی هستند دومجسّمه ساخته است که از تمام آثار او معروف تر ودرعالم خود بی‌نظیرند یکی ربّ النّوع شکار موسوم به دیان که ازمرمرساخته وتقدیم کاترین دوّم نموده و درموزهٔ لوور نمونهٔ آن ازمفرغ موجود است. دیگر مجسّمهٔ ولتر که درحال استهزاء است و در تیاتر کمدی فرانسه دیده میشود. این مجسّمه جاذب ترین صورتی است که تا کنون از مرمر ساخته شده است.

صنعت در اروپا

حجّاران ونقّاشان و بطور کلّی تمام صنعتگران و هنرمندان فرانسوی قرن هیجدهم نه فقط درفرانسه معروف بودند بلکه صیت هنرمندی آنها درتمام اروپا منتشربود. پادشاهان اروپا خاصّه فردریك دوّم وکاترین ثانی بیش از همه طالب و مشتری آثار آنها بودند. کاملترین مجموعهٔ آثار واتّو ولانکره واستادان خرد درشهر پوتسدام است. سلاطین سعی میکردند که بعضی ازاستادان فرانسوی را بخدمت خود آوردند. در واقع نفوذ صنایع فرانسه سرتاسر اروپارا گرفت وتاریخ قرون وسطی ازاین حیث تکرار یافت زیرا که درآن دوره هم درزمانی که سبك معروف باژبوال درفرانسه بکمال رسید اشعهٔ ذوق و هنرفرانسوی دراطراف واکناف اروپا انتشار یافت و تمدّن فرانسه درقرن هیجدهم هادی ملل دیگر شد چنانکه یکی ازحجّاران فرانسوی که درآلمان

بکار مشغول بود در این تاریخ مینویسد که « پاریس امروز همان مقام را دارد که یونان در زمان ترقی صنایع خود داشت، اکنون فرانسه بتمام عالم صنعتگر و استاد میدهد. »

فقط انگلستان دارای صنعتگران و نقّاشان مبتکر و مستقل بود مثل رینولد(۱) (۱۷۲۳ ــ ۱۷۹۲) و گینس بورو(۲) (۱۷۲۷ــ۱۷۸۸) و قبل از این دو نفر استادی بود موسوم به هوگارس(۳) (۱۶۹۷ ــ ۱۷٦٤) که صاحب هنری شگفت آور و دارای نظری ثاقب و نقّاد بود اگرچه آثار او ازخشونت خالی نیست لکن ازجنبهٔ تاریخی ونمایش آداب ورسوم انگلیسها درآنزمان استاد بی‌بدیلی محسوب میگردد مثلاً پردهٔ انتخابات وعروسی متداول وغیرذلك.

فنّ موسیقی — درتاریخ موسیقی قرن هیجدهم از قرون بسیار مهم محسوب میشود. چنانکه درباب نقّاشی وحجّاری فرانسه اوّلین مقام‌را حائز بود. در موسیقی آلمان صاحب مقام ارجمند است زیرا که در این عهد پنج نفر ازاستادان معروف موسیقی درآلمان ظهور کرده‌اند. هندل، باخ، گلوك، هیدن، موزار(٤).

هیندل(۱٦۸٤ــ۱۷۵۹) وباخ (۱٦۸۵ــ۱۷۵۰) در موسیقی مذهبی متخصّص بودند. هیندل غالباً درلندن میزیست وعاقبت درآنجابدرود زندگانی گفت وباخ دائماً درشهر لیپزیك آلمان زندگانی میکرد.

گلوك (۱۷۱٤ ــ ۱۷۸۷) از اهالی باویر اوپراهائی ترتیب داده است که تقریباً تمام آنها از قطعات معروفه جاودانی بشمار میآید. گلوك در سنهٔ ۱۷۷۷ بنا بدعوت ملکه ماری آنتوانت بپاریس آمد و دو قطعه ازآثار معروف خود را نمایش داد امّا بعضی ازمتذوّقین آثار یکنفرایطالیائی موسوم به پیك سینی(۵) را براو ترجیح دادند کم کم نزاع بالا گرفت ودو دسته در پاریس تشکیل شد جمعی ازاهل‌شهرو درباریان طرفدار گلوك شدند و گروهی هواخواه پیك‌سینی گشتند.

---

(۱) ـ Reynolds (۲) ـ Gainsborough (۳) ـ Hogarth

(٤) ـ Haendel, Bach, Glück, Haydn, Mozart (۵) ـ Piccinni

اتّفاقاً در همین عصر ما هم نظیر این جدال تجدید شد یکدسته دوستدار موسیقی واگنر و گروهی هوادار موسیقی سبك ایطالیـائی شدند.

هئیدن (۱۷۳۳-۱۸۰۹) اطریشی موجد سبك (سن‌فونی) است و با ترکیب چند آلت مختلف موفّق شد که احساسات وهواجس بشری‌را ترجمانی کند.

موزار (۱۷۵٦ - ۱۷۹۱) که در شهر استراسبورگ تولّد یافت نابغه‌موسیقی محسوب‌میشود، درتنوّع آثارو کمال‌هنربی‌نظیراست، در آغاز کودکی‌شاهکارهائی بمنصّه‌ظهور رسانید که او را ازعجایب روزگار ونوابغ زمانه‌معرّفی میکند، در هشت سالگی قطعات تألیفی او در میان خاص و عام منتشر گشت، چون در سنّ سی وپنجسالگی جهان‌را وداع گفت عدّه کثیری ازقطعات موسیقی مذهبی و غیر مذهبی بعلاوه ده‌قطعه تیاتر بیادگار گذاشت من جمله عروسی فیگارو، دون ژوان و نی مسحور که معروفترین آثـار او بشمار میآیند.

علوم

حرکت قویهٔعلمی که درقرن هفدهم‌شروع شد بهمان کیفیّت در قرن هیجدهم نیز دوام داشت. بطور عموم میتوان گفت که علمای‌این‌دوره در یك رشته تخصّص نداشتند و هنـوز تقسیمات و تشخیصات امروزه در مواضیع علوم وارد نگردیده بود. جمیع علوم را شعب و فروع یك علم کلّی میدانستند وآنراحکمت میگفتند، اغلب اشخاص که درآن دوره معروف بفلسفه وحکمت بودند ازجملهٔ علما بمعنی‌اخص محسوب میگشتند. مثلاً دالامبر ریاضیـدان و مهندس و طبیعی بود، وُلتر که وسیلهٔ نشر اقوال و عقاید نیوتون انگلیسی در میان فرانسویان شد خود در علم فیزیك کار میکرد و لابراتواری (معمل) داشت که درآنجا شخصاً بتجربه و امتحان مسائل فیزیکی مشغول بود. مطالب علمی وتجربیات فیزیکی دراین‌زمان مرسوم ومتداول بود وغالب اشخاص همانطور که‌اطاق نقّاشی مخصوصی‌برای‌خود ترتیب میدادند اطاق‌امتحانات‌فیزیکی نیز میساختند. نسوان‌هم باین‌آزمایشها اشتغال میورزیدند، وُلتر باتّفاق مارکیز دوشاتله مدّتی درباب طبیعت‌آتش تجربیات نمود. دراین قرن هم مثل قرن سابق

علما بنا بر هوس شخصی و محض اشتغال خاطر بکارهای علمی مشغول میشدند . لاووازیه که موجد علم شیمی جدید محسوب میشود خود از ارکان مالیّهٔ مملکت وصاحب تیولات بود . این علما کسی راتعلیم نمیدادند و وسیله‌ای برای نشر معلومات خود جز رسایل و کتب نداشتند .

دول هم روز بروز بیشتر بترقّی علوم مایل میشدند . در پروس فردریك دوّم آکادمی برلن را که ازمؤسّسات جدّش فردریك اوّل بود اصلاح کرد و بطوری تشکیلات آنرا تغییرداد که حقّاً میتوان آنرا ازتأسیسات مختصّهٔ فردریك ثانی دانست. فردریك جمعی ازعلمای فرانسه راوظیفه داده و بعضویّت آکادمی منصوب نمود یکی ازاین فرانسویان موپرتویس(۱) نام که درهندسه دست داشت بریاست آکادمی نایل شد . دولت انگلیس وسایل سیاحت سیّاح معروف جیمس کوك را فراهم آورد (۱۷۲۸ ـ ۱۷۷۹) که در سه نوبت (از سال ۱۷٦۸ تاسنهٔ ۱۷۷۱) دریاهای نواحی قطب جنوب را سیاحت نمود و اقیانوس کبیر را در نوردید و جزایرزلاند جدید وقسمتی ازسواحل استرالیارا کشف نمود . دولت فرانسه درزمان لوی پانزدهم مبلغی برای انجام تحقیقات آکادمی تخصیص داد و هیئت‌های علمی را که ازطرف آکادمی علوم بکار گماشته میشدند بمال مدد نمود . من جمله دو هیئت که بقصد شناختن شکل حقیقی کرهٔ زمین در ۱۷۳۵ مأمور شدند واکتشافات آنها گفتگو وجرّ وبحث علما را درباب شکل کرهٔ خاك خاتمه بخشید زیرا که بنا باعتقادنیوتون کرهٔ زمین درقطبین مسطّح ودر استوا برآمده است امّا کاسینی بموجب تحقیقاتی که سابقاً درفرانسه شده بود قول نیوتون را مردود میدانست (۱۷۲۰) . در سال ۱۷۳۵ هیئتی که یکی ازاعضای آن کوندامین بود (۱۷۰۱ ـ ۱۷۷٤) مأمور شد که به پرو در امریکای جنوبی رفته در نواحی خطّ استوا یك قوس نصف‌النّهار را اندازه بگیرد کار این هیئت ده سال طول کشید . درسال ۱۷۳٦ هیئت دیگر مأمور شد که درلاپونی مشغول اندازه گیری یك قوس نصف‌النّهار شود یکی ازاعضای این هیئت موپرتویس سابق الذّکر و دیگر کارو(۲) (۱۷۱۳ ـ ۱۷٦٥) بود که از

(۱) ـ Maupertuis (۲) ـ Clairaut

ریاضیّون مشهور بشمار میآمد و اونیز مثل پاسکال درعنفوان جوانی حائزمقامات عالیه علمی شد و در ۱۸ سالگی بعضویّت آکادمی علوم نابل آمد . باری مدّت کار این هیئت علمی یکسال بود .

غیر ازکلرو سه نفر از ریاضیّون فرانسوی این قرن را میتوان درذکا وفطنت همدوش ریاضیّون و نوابغ قرن هفدهم قرارداد . یکی لاگرانژ (۱۷۳۶–۱۸۱۳) که بعد از موپرتویس ریاست آکادمی برلن یافت ، دیگر مونژ (۱۷۴۴–۱۸۱۸) و سوّم لاپلاس (۱۷۴۹ - ۱۸۲۷) امّا باید گفت که کار های مهمّ این علما که مذکور شدند بیشتر درزمان انقلاب کبیر بمنصّه ظهور رسید، ودرحقیقت جزء قرن نوزدهم باید آنهارا بحساب آورد .

فیزیك

دوعلم ترقی فوق العاده کردفیزیك وشیمی . مطالعاتیکه درباب طبیعت حرارت شد منجرباختراع آلت میزان الحراره گردید که از آلات سابقه بدرجات بهتربود . دراروپا سه قسم میزان الحراره ساخته شد . فارنهایت(۱) درانگلستان ۱۷۲۴ و رئومور(۲) در فرانسه (۱۷۳۰) و سلسیوس(۳) درسوئد (۱۷۴۲) سه آلت میزان الحراره اختراع نمودند شخص اخیرالذّکر تقسیمات سانتیگراد را معیّن کرد که امروزبیش ازاقسام دیگر متداول است . درهمین اوقات برادران مون گولفیه(۴) که پسران یکنفر تاجر کاغذفروش ازاهالی آنونی بودنددر صدد تجربه نحوهٔ صعود ابخره بر آمدند و اوّلین بالون را اختراع کردند و این بالون عبارت بود از یك کره کاغذی که در آن بواسطهٔ سوختن پشم و کاه مرطوب تدریجاً تولید هوای گرم شده وبهوا صعود مینمود. تاریخ صعوداوّلین بالون درشهر آنونی روز پنجم ژوئن ۱۷۸۳است . پنج هفته بعد ازاین تاریخ پیلاتردوروزیه(۵) (۱۷۵۶ - ۱۷۸۵) نخستین بار موفّق بطیران گردید (۲۱ نوامبر ۱۷۸۳) وهمین شخص دوسال بعد چون میخواست ازبالای دریای مانش طیران کند تلف شد .

---

(۱) _ Fahrenheit (۲) _ Réaumur (۳) _ Celsius (۴) _ Montgolfier
(۵) _ Pilâtre de Rozier

بخار

درقرن هفدهم اوّل شخصی که بفکر استفاده ازقوّهٔ بخار افتاد دنی‌پاپن فرانسوی بود که در زمان لوی چهاردهم (۱۷۰۷) اوّلین‌ماشین‌را ساخت . درقرن هیجدهم یکی ازاهالی اسکاتلند (انگلستان) موسوم به وات مطالعات بسیار درطبیعت بخارنمود و کیفیّت‌تکاثف بخاررا بواسطهٔ برودت و کیفیّت انبساط آنرا کشف نمود و در ظرف ده‌سال اجزای‌مختلفهٔ ماشین بخار را اختراع کرده‌آنرا یکی‌ازعوامل تولید ثروت وپیشرفت‌اقتصادی‌قرارداد . درابتدا ماشینهای بخار ثابت بودند وفقط درحفر معادن یا ریسمان‌تابی وغیره بکارمیرفتند. دونفرفرانسوی یکی کونیو(۱) ودیگر مار کی‌دوژوفروا(۲) این‌اختراع‌را تکمیل نمودند. نخستین درسنهٔ ۱۷۶۹قوّهٔ بخاررا برای تحریك ارابه‌ها درخشکی استعمال نمود و دوّمین درسال ۱۷۷۶ بابخار کشتی حرکت داد لکن ارابه اختراعی کونیو که اوّلین اتومبیل محسوب میشود سرعتش از یکنفر پیاده کمتر بود یعنی ساعتی چهار کیلومترطی‌ّطریق میکرد . کشتی‌بخار ژوفروا در رود دانوب وسائون‌وسن حرکت نمود (۱۷۸۳) لکن فقر مخترع مانع شد که اختراع خودرا تکمیل کند. بعضی از مردمان خرده‌گیرهم بانتقاد او پرداختند و انقلاب فرانسه هم که دراین اوقات اشتعال یافت مانع تعقیب این‌امر گردید . باید دانست که اختراع کونیو و ژوفروا کشف جدیدی در متن علوم و خواص اشیاء بشمار نمیآید بلکه توسعه و استفادهٔ عملی است که این دو مخترع از اصول و قواعد پیشینیان کردند . همچنین هرشل(۳) منجّم (۱۷۳۸ ـ ۱۸۲۲) که اوّلین تلسکوب بزرگ را اختراع کرد . اگرچه اکتشاف اساسی نبود لکن چون اجرام سماوی را بدرجات بزرگ نشان میداد منجّمین را موفّق ساخت که لکه‌های قرص‌خورشید را ملاحظه کرده و هزاران کوکب جدید درآسمان بیابند .

برق

اکتشافات و ترقیات مهمّهٔ علمی در قرن هیجدهم درباب قوّهٔ برق‌بظهورپیوست. علما بواسطهٔ‌تجربیّات‌عملی موفّق‌بکشف

---

(۱) ـ Cugnot (۲) ـ marquis de Jouffroy (۳) ـ Herschell

حقیقت بسیار مهمّی شدند که عبارت از وحدت طبیعت شرارهٔ الکتریکی و برق آسمانی است. در اواخر قرن هفدهم اوتودوگریك(۱) مخترع ماشین تخلیه هوا ماشین بسیار ناقصی اختراع کرد که بواسطهٔ آن تولید قوّهٔ الکتریك میکردند. در میان این ماشین کره‌ای از گوگرد بودکه شخصی آنرا بوسیلهٔ دسته‌ای بسرعت حرکت میداد و ذرّات اجسام خفیفه را جذب مینمود این جذب و انجذاب را قدما نیز درك کرده بودند تدریجاً علما کرهٔ گوگردی‌را مبدّل بکرهٔ بلور نمودند و قطعات پشم یا پوست را برای اصطکاك بکار بردند و در اثر این تغییرات شراره‌های طویلتر احداث نمودند. از طرفی هم علما کشف کردند که بعضی از اجسام مثل مایعات و فلزّات هادی الکتریك هستند و اجسام دیگر مثل شیشه و چینی هدایت نمیکنند و اجسام عائقه محسوب میشوند. در سال ۱۷۴۰ یکی از علمای هلاند در شهر لید آلتی برای جمع و حفظ قوّهٔ الکتریك اختراع کرد که آنرا بطری لید میگویند. این آلت تولید شراره‌های الکتریکی میکرد که قوّت آن برای کشتن حیوانات ضعیفه کفایت مینمود. در امریکا فرانکلن متوجّه شد که شرارهٔ الکتریك با برق ابر مشابهتی دارند پس بتجربه پرداخت و روزی که هوا بشدّت منقلب بود بادبادکی بهوا فرستاد که برسر آن پیکانی از فلزّ نصب بود تا گهان دید شرارهٔ چند از ریسمان بادبادك نمودار شد (۱۷۵۲) فرانکلن پس از این تجربه آلت برق‌گیر راساخت(۱۷٦۰) که اوّلین آلت مفیدی است از جنس آلات الکتریکی که در حیات عملی بکار رفته است.

شیمی — بانی اساس علم شیمی جدید لاووازیه فرانسوی (۱۷۴۳ - ۱۷۹٤) بود. در زمان او وقبل‌از اوعلمای شیمی بسیار بظهور آمدند که چند قسم املاح و آسیدهای منفرد کشف کردند از جمله پریستلی(۲) انگلیسی (۱۷۳۳-۱۸۰٤) اکسیژن را تحصیل نمود و شیل سوئدی (۱۷۴۲- ۱۷۸٦) کلور را کشف کرد که در همان ایّام برای سفید کردن منسوجات بکار

---

(۱) - Otto de Guericke (۲) - Priestley



لاووازیه

(۱۷۹۴-۱۷۴۳)

رفت . امّا هیچیك از علما طریقهٔ عمومی کشف نکرده بود که اکتشافات علمی برطبق آن انجام گیرد .لاووازیه به افتخار کشف قواعد اساسی این طریقهٔ علمی را یافت . مبنای تحقیقات لاووازیه قضیّهٔ ذیل است که « اگر چه ماده را میتوان صورتاً تغییر دادلکن هیچوقت وزناً قابل تغییر نیست » پس ترازوی دقیق را اسباب عمدهٔ تفحصّات و تفتیشات علمی قرارداد . لاووازیه در سن ۲۷ سالگی شروع بتحقیقات مهمّهٔ خود راجع بترکیب هوا و احتراقات و ترکیب آب نمود ، پنجسال متوالی در باب تنفّس حیوانات تحقیق وتجربه کرد ، عاقبت میزان ترکیب هوارادریافت واهمیّت اکسیژن را درجمله احتراقات معیّن نمود (۱۷۷۰-۱۷۷۵) پس بتجزیه و ترکیب آب نایل گردید (۱۷۸۳) . دیگر ازخدمات مهمّهٔ او این بودکه بشرکت کوتیون دوموروجدول اسامی اجسام را ترتیب داد که جمیع علمای فرنگستان آن تسمیه را پذیرفتند و بمثابهٔ زبان بین‌المللی علمای شیمی شد. این اقدام از آنجائیکه وسیلهٔ تفهیم و تفاهم گردید وعلما را از زحمات یکدیگر مستحضر ساخت خدمت بزرگی بترقّی و تعالی علم شیمی نمود .

علوم طبیعی

تحقیقات مهمّه در علوم طبیعی نیز از قرن هیجدهم شروع گردید . یکی از دانشمندان سوئدموسوم به لینه[1] (۱۷۰۷-۱۷۷۸) که او را « مقنّن و مجدّد نبات شناسی » لقب داده‌اند در تعقیب زحمات

(۱) - Linné

تورن فور[۱] فرانسوی (۱۶۵۶ ـ ۱۷۰۸) طبقه بندی نباتات را انجام داد و در کتاب خود موسوم به اساس علم نبات شناسی (۱۷۳۷) تسمیهٔ نباتات را معلوم ساخت وچنان مطبوع واقع شد که درهمه جا رواج گرفت وهنوزهم متداول است.

یکی از دانشمندان فرانسوی موسوم به برناردوژوسیو[۲] (۱۶۹۹ـ۱۷۷۷) که زحماتی در علم نبات شناسی کشید و برادو زادهاش لوران ژوسیو (۱۷۴۸ـ ۱۸۳۶) در تعقیب کارهای او طبقه بندی جدیدی طرح کرد که بیشتر مقرون بمنطق بود و از این رو آنرا دسته‌بندی طبیعی نام‌کرده‌اند. لینه خود نیزموافقت داشت که از لحاظ علمی و نظری این ترتیب بر طبقه‌بندی او تفوّق دارد.

معروفترین علمای طبیعی کنت دوبوفون[۳] (۱۷۰۹ـ۱۷۸۸) پسریکی از اعضای پارلمان دیژون و از نویسندگان وعلمای عالیمقداربود. بوفون بکمك چند نفر دیگر کتاب تاریخ طبیعی خود را که ۲۹ مجلّد است تـألیف نموده و انواع و اجناس موالید ثلاثه حیوان و نبات و جماد را دسته‌بندی و تعریف نمود. بوفون در آخرین سال عمر خود کـه پس از انقلاب فرانسه شروع شد کتاب دیگری بنام ادوار طبیعی که فلسفهٔ تاریخ کرهٔ زمین است نشر نمود. از خدمات اوتأسیس و تنظیم باغ شاه است که امروز بباغ نباتات شهرت دارد. این مؤسسه که‌ازآثار بوفون است درزمان انقلاب ترقّی کرد ویکی ازمراکز عمدهٔ علمی عالم شد. صیت دانش و شهرت فضایل او بحدّی رسید که در زمان حیاتش مجسّمه‌اش را ساختند و هنوز هم در مدخل باغ نباتات پاریس دیده میشود.

II

ادبیات ـ افکار فلسفی و اقتصادی ـ استبداد منور ـ ادارهٔ نظار

اختصاصات ادبیّات فرانسه در قرن ۱۸

نفوذ صنعتی فرانسه در قرن هیجدهم هرقدر دراروپا زیادبود تأثیر ادبیّات آن بمراتب بیشتر واقع شد. پاریس درقرن هیجدهم بمنزلهٔ مغز اروپا محسوب میگردید وزبان فرانسه تقریباً جنبهٔ بین‌المللی یافت. یکی از شعرای ایطالیا در ۱۷۵۸ گوید:

(۱) ـ Tournefort (۲) ـ Bernard de Jussieu (۳) ـ comte de Buffon

«زبان فرانسه وسیله ارتباط افراد ملل است زیرا که هرجا برویم فرانسه میخوانند وفرانسه مینویسند» .

آثار نویسندگان قرن هیجدهم تفاوت اساسی با تألیفات نویسندگان قرن هفدهم دارد . ادبیّات قرن هفدهم جنبهٔ معرفت الرّوحی داشت . ادبا قبل از توجّه کامل به صحّت وانسجام الفاظ وحسن تراکیب سعی میکردند که کلّیات احوال روحی بشر را که در تمام ازمنه وامکنه یکسان است تشریح نموده وصفات ذاتیه نفس ناطقه ومیول وشهوات انسانی را در مؤلّفات خود توصیف وتعریف کنند . امّا در قرن هیجدهم این قسم تشریحات روحی وتعاریف راجع بشهوات وخواهش های نفسانی چندان مورد توجّه ادبا نبود بلکه درجهٔ دوّم را حائز میگشت فقط بعضی افسانه سرایان مانند لوساژ(1) (۱۶۶۸ – ۱۷٤۷) مؤلّف ژیل بلاس و آبه پرُوست (۱۶۹۷ – ۱۷۶۲) مؤلّف مانون لسکو وبعضی از نویسندگان تیاتر این قسم تشریحات روحی را معمول میداشتند من جمله لوساژ سابق الذّکر که در تیاتر تورکاره(2) وصف الحالی از مستوفیان مالیّه نموده و وُلتر در تیاتر زائیر (۱۷۳۲) و مِروپ(3) (۱۷٤۳) و ماریو (۱۶۸۸ – ۱۷۶۳) که تیاتر های مضحك ساخته است ، لکن سایر نویسندگان چندان توجّهی بتوصیفات روحی وبیان حالات وشهوات انسانی نداشتند مثلاً بومارشه در تیاتر عروسی فیگارو (۱۷۸٤) بهیچوجه توجّهی باین مطالب نداشت و همّشان مصروف توضیح مسائل سیاسی و اجتماعی بود . ادبا نظری و اعتنائی بصنعت نداشتند وادب را ازحیث ادب نمیخواستند بلکه آنرا وسیلهٔ ابراز عقاید سیاسی میدانستند و انسان را باتعلّقات او بجامعه وروابط او با مملکت مورد مطالعه قرار میدادند و بحث خود را بیشتر متوجّه تشکیلات و تنظیمات کشور میساختند . جمیع عقاید سیاسی را که میراث گذشتگان بود ومثل وحی منزل مطاع ومتبّع بشمار میآمد یکان یکان تجزیه و تحلیل کردند وبنظر انتقاد بمبادی آن عقاید نگریسته صحیح را از سقیم وزشت را از زیبا جدا کردند وبجای اصول منسوخهٔ

(۱) – Lesage (۲) – Turcaret (۳) – Mérope

سیاسی اصولی جدید پیشنهاد کردند که اساس تشکیلات تازه وعمومی شود.

اصول قدیمه

تا آن‌زمان عموم مردم براین‌عقیده بودند که سلطنت‌ودیعه‌ای است الهی و شاه نایب خدا و ظلّ‌الله است بنا بر این قدرت پادشاه مطلق ودست سلطان در جان ومال مردم باز و ارادهٔ او بر آزادی و حقوق مردم مختار ومسلّط است. اصل عدم تساوی حقوق در افراد ملّت و طبقات جامعه مقبول‌عام بود یك‌طبقه را دارای‌امتیازات مخصوصه وطبقهٔ دیگررا محکوم بتحمّل بارهای گران مالیات وظلم وجور میدانستند، هر کس در طبقهٔ نجبا متولّد میشد ازهر تعرّضی مصون وهر کس‌درزمرهٔ رعایا وارد بود بهر ذلّت و اجحافی محکوم میگردید. وهمچنین این‌اصل متّفق‌علیه بود که جمیع افراد مملکت بایستی‌دراصول عقاید یکسان باشند ودرهر مطلب اساسی خاصّه در اعتقادات مذهبی بایستی‌تابع (النّاس علی دین‌ملوکهم) باشند. درمملکت جز یك دین‌نباید رایج شود، درباب صنایع معتقدبودند که دولت‌باید در کسب‌و کارمردم مراقبت کامل‌نمایدومزدوران وصاحبان کارخانه رامجبور برعایت‌نظامات دقیقه میکردند، واردشدن‌مال‌التّجاره واجناس‌خارجی‌را موجب فقر کشور دانسته وباوضع قوانین گمرکی ورود اجناس خارجه را مشکل بلکه غیر ممکن میساختند. مطابق‌این‌اصول درفرانسه‌ودرسایر ممالك اروپا حکومت پادشاه بعنوان ودیعهٔ مطلقهٔ الهی‌در انظار جلوه میکرد ودر نظام اجتماعی امتیازات طبقاتی و عدم تساوی حقوق و وظایف معمول بود و در مسائل مذهبی تعصّب و عدم تسامح و منع حرّیت دینی رواج داشت و در موضوع اقتصاد وتجارت نظامات سخت گمرکی درمیان بود.

مبادی اصول جدیده

از اواخر قرن هفدهم مردم با این اصول ضدّ آزادی اظهار مخالفت میکردند. بواسطهٔ فقر عمومی‌ملّت فرانسه دراواخر عهدلوی‌چهاردهم وبعلّت نهضت ملّت انگلیس درعهد سلاطین اخیراستوارت خاصّه در زمان جاك دوّم فرانسویان چشم از خواب گران گشوده و باوضاع اجتماعی بنظرانتقاد مینگریستند. وبان حملهٔ سختی براصل‌عدم تساوی

مالیاتی کرد وتمام افراد ملّت را موظّف بشرکت در تأدیهٔ مالیات شمرده وهرقسم امتیاز ومعافیّت را منافی عدالت وحقانیّت محسوب نمود. فنلون حکومت مطلقه را « خیانت نسبت باخوّت افراد بشر » معرّفی کرد. اغلب دانشمندان موافقت داشتند که بایستی قوانینی وضع شود که بارضایت ملّت بطور ثابت حدود وظایف عمومی را معلوم نموده وهیچ قوّه‌ای درنقض آن قوانین قدرتی نداشته باشد بلکه جمیع مراکز قدرت مملکت بحکم آن قانون زمامدار امور گردند. فنلون بامید اینکه روزی آرزوهای سیاسی‌اومقرون به انجاح شده وشاگرد اودوك‌دوبورگونی بر تخت سلطنت فرانسه نشیند تشکیلات حکومت انتخابی را طرح ریزی کرد. در انگلستان لاك فیلسوف معروف در کتاب حکومت ملّی ۱۶۹۰ مبادی اقسام مختلفه حکومات را تشریح نموده واین اصل را اظهار داشت که آزادی و برابری ازحقوق ذاتیهٔ بشر است و دول بمنزلهٔ نمایندگان و خدمتکاران ملّتند که برای پاسبانی حقوق خود تعیین مینمایند و همین فیلسوف سلطنت حقیقی ملّت را ثابت دانسته و بملّت حق میدهد که هرگاه دولت بر خلاف وظایف خود رفتار کند « بخدا شکایت نماید » یعنی شورش ونهضت انقلابی کند.

بنا براین مقدّمات مسلّم است که قرن هیجدهم در ضمن ارث‌هائی که ازقرن هفدهم برده است یکی هم افکار جدیده انقلابی بوده است از قبیل عدم حقّانیّت امتیازات طبقاتی وسلطنت مطلقه بی‌تفتیش‌ملّت وهمچنین اصول جدیده‌ای ازقرن هفدهم گرفته است مانند لزوم برابری مردم در تحمّل بار مالیات و لزوم شرکت ملّت در امور دولتی و مخصوصاً این اصل مهم که منبع هر قدرتی در مملکت ملّت است و بس.

فلاسفه وعلمای اقتصاد

چون هیچیك از موجباتی که در قرن هفدهم موجد افکار جدیده گردید درقرن هیجدهم ازمیان نرفته بود بلکه نظر بصلح وصفا وعهد و وداد فرانسه و انگلیس در مدّت یکربع قرن‌فیمابین‌این دوملت آمد ورفت آزادانه متداول بود بیش از پیش حسّ انتقاد

دانشمندان تحریك شد و افکار لاك سابق الذّکرهم بفرانسه ترجمه شده در طبقات جامعه رسوخ یافت.

جانشین متفکّرین قرن هفدهم مانند وُبان و فِنلون و لاك در قرن هیجدهم دودسته ازدانشمندان شدند: یکی فلاسفه ودیگر علمای اقتصاد. فلاسفه همّ خود را بهبحث درمسائل پلیتیکی واخلاقی ومذهبی واجتماعی مقصور ساختند، سه تن ازمشاهیراین حکما مونتسکیو، وُلتر، روسوبیش ازهمه نافذ گشتند. معروفترین علمای اقتصاد کِسنی(۱) وگورنی(۲) بودند که مبادی ثروت و شرایط کار وصنعت و تجارت و نظامات مالیاتی را مورد دقّت قرار دادند. امّا لغویّون یا نویسندگان دایرةالمعارف را هم میتوان دردستهٔ فلاسفه وهم درصنف علمای اقتصاد محسوب داشت. دوقائد این هیئت لغویّون دالامبر و دیدرو بودند که پیشرو نهضت برخلاف اصول قدیمه وعلمدار رواج عقاید جدیده بشمار میآیند.

مابه الاشتراك اینسه دسته یعنی حکما و اقتصادیّون و لُغویّون (۳) اعتقاد راسخ ویقین جازمی بود که بقدرت وعصمت ونزاهت ذاتی عقل داشتند بنابرطریقه فلاسفه مدرسیون قرون وسطی که مسائل را از لحاظ تجرّد و اطلاق مورد بحث قرار میدادند این علما هم در قرن هیجدهم مطالب را بدون توجّه بجنبهٔ عملی و احتیاجات جزئی وتجارب استقرائی قطع وفصل میکردند و همینقدر که از حیث تجویز عقلی وصحّت منطقی نقصی نمیدیدند آن مطلب را حق میدانستند و بحکم عقل نظری هرمطلبی را تعمیم میدادند. این عبارت تورگو که قبل از وزارت جزءِ نویسندگان دایرة المعارف بود کاملاً احوال علمای این قرن را توضیح میدهد: « حقوق افرادی که یك جامعه را تشکیل میدهند مبتنی بر سوابق تاریخی نیست بلکه مبتنی بر طبیعت بشری است. » تمام دانشمندان این عصر رهنمای خود را فقط عقل میدانستند وبرآن بودند که جمیع اصول سابقین را لغو کرده عقل را بر تخت بنشانند. مادام دولامبر دراوایل قرن مینویسد: « حکمت یعنی حقوق حقیقی عقل را شناختن وقدرت ازدست رفته عقل را باو باز گردانیدن و طوق عرفیات وسلطهٔ

(۱) ـ Quesnay (۲) ـ Gournay (۳) ـ Encyclopédistes

صاحبان حکم و ریاسترا از گردن افکار برداشتن » درواقع این عبارترا میتوان شعار متفکرین قرن هیجدهم دانست .

مونتِسکیو

ازحیث قدمتزمانی نخستین فیلسوف قرن هیجدهم مونتسکیو است (۱۶۸۵ ــ ۱۷۵۵) که در حوالی بوردو متولّد شد و بلقب بارون دولابرد(۱) ملقّب گشته و از طبقهٔ نجبا محسوب شده و بریاست پارلمان بوردو نایل گردید. اشتهار او در ابتدا بواسطهٔ مجموعهٔ رسائل ایرانی صورت گرفت (۱۷۲۱) بعنوان مکاتبه دو نفر ایرانی که بپاریس آمده و دوستان خودرا دیدار میکردند مونتسکیو انتقادات عمیقه از اوضاع اجتماعی فرانسویان نموده واززبان این دو نفر ایرانی مجهول رسوم و آداب وعقایدو تشکیلات فرانسهرا استهزاء وانتقاد کرد.۱۳سال بعدازاین تاریخ کتاب مهمّی در فلسفهٔ تاریخ بنام تحقیق در علل عظمت و انحطاط رومیان منتشر ساخت (۱۷۳٤) . درحقیقت



مونتِسکیو

(۱۷۵۵-۱٦۸۹)

ازنویسندگان بزرگ فرانسه

درقرن هیجدهم

این کتاب فصلی بود ازیك تألیف مهمتر وعظیمتری که شاهکار مونتسکیو محسوب میشود و موسوم است به روح القوانین(۲). برای تدارك این تألیف منیف بیستسال تمام بلا انقطاع رنج کشید. قسمتی از اروپا را سیاحت کرد . مدّتی در هنگری

(۱) ـ baron de la Brède (۲) ـ l'Esprit des Lois

و دو سالی در انگلستان رحل اقامت افکند تا اینکه کتابرا در سنهٔ ۱۷۴۸ بانجام رسانید. روح القوانین کتابی است درفلسفهٔ سیاسی وتجزیهٔ دقیق ومنظّم کلیّهٔ اشکال حکومتها وشرایط ومعدّات تولید و استقرار هریك ازاین اقسام حکومت. بنابر رأی مونتسکیو بهترین صورت حکومت طرز حکومت انگلیس است که حافظ آزادی سیاسی افراد است «شاه این مملکت هیچ ظلمی نمیتواند نسبت بفردی از افراد بکند چرا که قدرت او در تحت تفتیش و نظارت دیگری است» همچنین بر حسب رأی مونتسکیو بایستی درممالك معظمه سه قوّهٔ متمایز ومستقل ازیکدیگر وجود داشته باشد: مقنّنه، اجرائیّه وقضائیّه واین تمایز واستقلال را وثیقه حتمیّهٔ آزادی میدانست. درحقیقت افکار مونتسکیو درست مقابل ومخالف طرزحکومت فرانسه بود که این قوای سه گانه در آن تمایزی نداشتند. مونتسکیو ناشراین فکر شد که نمایندگان ملّت بایستی سلطنت فرانسه را محدود ساخته وتحت مراقبت و نظارت قرار دهند.

کتاب روح القوانین اشتهار فوق العاده گرفت، در ظرف ۱۸ ماه بیست و دو دفعه بطبع رسید وبتمام السنهٔ اروپائی ترجمه شد. امیل فاگه(۱) درست گفته است که: «این تألیف کتاب سادهای نیست بلکه قانون وسجلّ بزرگ تاریخی محسوب میشود که در افکار و اعمال اهل عالم بتدریج رسوخ یافته وتا مدّتی مدید درنفوس خلایق آثار او جاودان خواهد ماند» این تألیف بمحض انتشار عملاً مؤثر نیفتاد بلکه چهل سال بعد نخستین مجالس دورهٔ انقلاب سرمشق رفتارخودرا از آن مأخوذ داشتند و از ۱۷۸۹ تا امروز هر قانونیکه در فرانسه وضع میشود مبتنی بر اصل اصیل انفکاك قوای ثلاثه است.

وُلتِر

آغاز کار او

برخلاف مونتسکیو که تألیفاتش بقصدالتیام وعمران خرابیها بود وُلتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) جز تخریب کاری نداشت. پدرش یکی از ثباتان امور شرعیّه پاریس بود. در طفولیّت وُلتررا آروه(۲) میگفتند، درایام جوانی ازسختگیری اولیای امرسیار رنج کشید، دربستو

---

(۱) - Faguet (۲) - Arouet

سه سالگی بجرم هجو نایب‌السّلطنه یازده ماه درباستیل محبوس شد، بنا برروایات



وُلتِر نویسندهٔ معروف فرانسوی در سنّ ۲۴ سالگی

(۱۶۹۴ ـ ۱۷۷۸)

غیرموثقه وُلتررا بعلّت هجوی که ازلوی چهاردهم کرده به حبس انداختند لکن این روایت اصل ندارد و گویندهٔ هجای لوی دیگری بوده‌است . باری چون وُلتر از زندان برآمد نایب السّلطنه هزارودویست لیره مستمرّی برای او مقرّر داشت .

هشت سال بعد مجدداً مدّت شش ماه درزندان باستیل توقیف گردید زیرا که روزی یکی ازنجبا موسوم به شوالیه دوروهان وُلتر را چوب زد واو بااینکه رعیّت بود و حقّ اقامه دعوی بر نجبا نداشت تقاضای جبران یا تصفیهٔ امر بوسیلهٔ استعمال اسلحه کرد (۱۷۲۶) . چون بار دوّم از حبس رهائی یافت بانگلستان گریخت و چهارسال درآنجا اقامت گزید وماننند مونتسکیو آزادی ملّت انگلیس را مشاهده کرده و اعجاب تمام نمود و چون بفرانسه بازگشت مجموعهٔ نامه های فلسفی (یا رسائل مربوطه بانگلیسها) را نشر کرد (۱۷۳٤) . دراین رسائل تمجید وتوصیف بسیار از تشکیلات انگلستان کرده و گوید : « شاه انگلیس براعمال نیك قدرت تام دارد وچون قصد شر میکند دست های خود را بسته می بیند . » همچنین وُلتر اصول عقاید لاك انگلیسی را در این مجموعه وارد کرده حکومت مطلقه عصبیّت مذهبی و نفوذ وسیادت فوق العادهٔ روحانیّون را انتقاد نموده است . این کتاب را مخرّب و مضل محسوب داشتند و بنام حفظ اخلاق و احترام مذهب و صیانت قدرت پادشاه پارلمان امر داد که آن‌را طعمهٔ آتش ساختند . نزدیك بود باز وُلتر دچار حبس شود لکن فرارجان اوراخرید .

وُلتر در این اوقات چندان اهمیّتی در طبقات عالیه نداشت ودرمحافل فلسفی اورالایق نام حکیم ندانسته بچشم حقارت مینگریستندوازظرفامیشمردندتابیست سال هم که از این مقدّمه گذشت کار برهمین منوال بود در این مدّت وُلتر گاهی مورّخ دربار لوی پانزدهم و گاهی ندیم فردریك دوّم بود (از ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۳) و بعضی اوقات درصدد وصول بمقامات عالیهٔ پلیتیکی برمیآمد ولی دراین باب تیر آرزویش بهدف مراد نمیرسید و ناچار باز بنوشتن تیاتر و بحث در علوم و تواریخ میپرداخت و در هیچ موقع منافع شخصیخود را ازنظرنمیگذاشت زیرا که بنابر قول برون تیر(۱) « وُلترمیدانست که برای ورود بمحافل عالیه چون دارای نجابت نژادی نیست بر وی لازم است که ثروتمند شود. » پس دست بمعاملات مختلفه زد

(۱) ـ Brunetière

وتوفیق کامل یافت چنانکه در پایان عمرسالی یکصد وشصت هزار لیره عایدات او شد. توقّف وُلتر درپوتسدام (دربارفردریك) اسباب شهرت اوشد. ندیمی پادشاه پروس موجب گردید که از نام بلند وآوازهٔ فردریك قسمتی‌هم به وُلتر تعلّق گیرد بعبارت اخری ندیمی و رفاقت با پادشاه بزرگی مثل فردریك موجب ازدیاد شهرت او شد بعلاوه در همین ایّام وُلتر کتب معتبرهٔ خودرا نوشت که عبارتند از قرن لوی چهاردهم و بحث در آداب و رسوم و رمان‌های بسیار که بیشتر در نفوس عوام تأثیر بخشیده است. دراین وقت نفوذ وُلتر درسرتاسر اروپا منتشر شد و برنفوس و عقول مردم تسلّط یافت بقسمی کـه اورا « وُلتر شاه » لقب داده بودند اشاره باینکه در قلمرو سخن مقام پادشاهی دارد. وُلتر در این وقت متجاوز از شصت سال داشت.

چون میان وُلتر وفردریك شکرآب شد ولوی پانزدهم نیز از وی ظنین بود ناچار درملك ومزرعه خود که در سرحدّ سویس وفرانسه واقع است مسکن گزید و باین حیله از دستبرد مأمورین لوی پانزدهم که قصد توقیف اورا داشتند مصون ماند (١٧٥٥). در مدّت اقامتش در این گوشه انزوا کـه بیست و سه سال باقی عمرش را شامل بود علی رغم ضعف پیری پشت کار وفعّالیّت فوق‌العاده ظاهر ساخت. در واقع کارش جنگ دائمی با اسراف وتبذیر دولت، اختیارمطلق شاه، شکنجه وسیاست، عصبیّت وفجایع تعصّب دینی وظلم‌های قضائی بود. یکی از تجّارپرتستان شهر تولوز که پسرش متّهم بقتل شده بود بامر پارلمان محکوم باعدام شد (١٧٦٢) چون این خبر به وُلتر رسید ابتدا بحال تردید باقی‌ماند چون عاقبت یقین‌حاصل کرد برای‌دفاع‌ازمقتول واعاده شرف وحقوق‌او با پارلمان بنای‌جدال‌قلمی گذاشت وآخرالامر در (١٧٦٥) پارلمان را مغلوب و مجبور بامتثال تقاضاهای خویش کرد و همچنین ١٣ سال بعد در موضوع تبرئه و اعادهٔ حقوق و ارجاع شرافت

لالی تولاندال(۱) با دیگرطرفداران او شرکت جست (۱۷۷۸) .

دراین ایّام پیری وُلتر کتب مفصّل کم نوشته است بیشتر همّ خود را مصروف بنوشتن نامه و مکتوب نمود و آنچه ازاو باقی مانده وطبع شده است امروزقریب ده هزار مکتوب است. علاوه بر نامه رسایل بسیار هم نشر داده است که مربوط بحوادث عصر و پیش‌آمد های زمان بوده اند . در واقع کار یکنفر جریده‌نگاررا کرده است امّا جریده نگاری که تا امروز بشدّت لهجه وتیزی قلم وبیان اوچشم روزگارندیده است . قصد وُلتر ترتیب دادن شالودهٔ معیّن واساس مرتّبی درسیاست یادرحکمت نبود ، همّش مصروف ومقصور بجدال ودفاع بود ، خود بمادام‌دو دِفّان مینویسد « من مخرّب بزرگی هستم » در مسائل مذهبی بر ضدّ دین مسیح بجان میکوشید و کینه‌ای که نسبت باین آئین داشت چشم خرد او را بپوشید چنانکه در ردّ دین کارش بتعصّب‌کشید وازهیچ وسیله برای انجام مقصود خود روی‌گردان نبود حتّی تهمت و دروغ وجعل وافترا . ازآنجائیکه وُلتر ذاتاً لامذهب و بیدین بود هرچند علی‌الظّاهر خودرا موحّد میگفت وبخدای یگانه اظهار ایمان‌میکرد و خودرا پیرو (دین طبیعی) میشمرد لکن در واقع هیچ دینی نداشت و با جمیع ادیان مخالف و معاند بود . در باب سیاست اعتقادی باصول دموکراسی نداشت در یکی از مراسلات (۱۷۶۹) مینویسد « ملّت احمق و وحشی مانند چارپایان سزاوار یوغ و سیخك و ینجه است » معذلك مردم را بخصومت با مراکز قدرت مملکت و بی‌احترامی بمقدّسات تشویق وتعلیم میکرد .

روسو

در مقابل وُلتر که جز تکثیر خرابی و افزایش ویرانه های اجتماعی کاری نداشت ژان ژاك روسو (۱۷۱۲ ـ ۱۷۷۸) پیدا شد که بانی طرز نوی درحکومت ومؤسّس تشکیلات جدیدی درجامعه گردید . مونتسکیو و وُلتر که هردو ازطبقات ممتازه بودند درپیشنهاداصلاحات بتغییراتی چند دراصول سیاسی ومحدودیّتی درحکومت‌مطلقه اکتفامیکردند. امّاروسو که پسر ساعت

(۱) ـ Lally Tollendal

سازی از اهل ژنو بود و از طبقهٔ رعایامحسوب میگردیدوایام جوانی را بفقر وفاقه بسر آورده بود بنا بر رنجها وصدماتیکه باووارد شده بود براین عقیده شد که باید دولت و جامعه را اساساً زیر و زبر کرده و طرح نوی درانداخت . درسن ۳۷ سالگی جوابی بسؤالات علمی اکادمی دیژون داد که موجب اشتهار ناگهانی اوگردید . دراین جواب مبسوط ثابت کرد که ترقی فنون وعلوم اسباب افساداخلاق نوع بشر گردیده است . سپس درکتاب (علل عدم تساوی بشر) (۱۷۵۵) ودرتألیف معتبر خودموسوم بمیثاق اجتماعی (۱) (۱۷۶۲) عقاید سیاسی خویش را انتشار داد . دراین



ژان ژاك روسو

نویسندهٔ معروف فرانسوی

(۱۷۱۲ ـ ۱۷۷۸)

تألیفات روسوهم مثل لاك بحرّیت ومساوات افراد بشر قائل گردیده وثابت نمود که کلّیهٔ تشکیلات سیاسی واجتماعی باید ازلحاظ حفظ حقوق افراد دایرگردد وازطرف دیگر افرادنیز بایستی خود را محکوم ارادهٔ اکثریت بدانند درواقع حکومت حقیقی را مخصوص ملت میدانست . این افکار روسو منجر بتأسیس جمهوری گردید یعنی سی سال بعد درایام انقلاب کبیر بمعرض عمل آمد . امروزهم اساس جمیع عقاید سوسیالیست گفتار روسو است امّا در زمان خودروسو تأثیر سریع وعمیقی نکرد . لکن افکاری که درباب تعلیم وتربیت اطفال بشکل رمانی که موسوم است به امیل تنظیم کرد ودر

(۱) ـ Contrat social

همان‌سال انتشار میثاق اجتماعی منتشر ساخت اثر عجیبی بخشید. در این کتاب روسو لزوم تقوی و محاسن پرهیزکاری واحترام خانواده‌را خاطر نشان کرد ومنشأ انقلاب اخلاقی و بازگشت تقوی و صفات حمیده در طبقهٔ عالیهٔ ملّت فرانسه شد. همچنین کتابی‌که موسوم است (بشهادت‌واعتراف‌دینی کشیش ساووا) ومتمّم کتاب امیل محسوب میشود جمعی کثیررا مجدّداً بحبّ دیانت باز گردانید وعکس‌العملی بر ضدّ ارتداد وخداناپرستی ومادّیت دیدرو وهلوتیوس وسایر مؤلّفین دایرةالمعارف ایجاد وتحریك کرد.

علمای اقتصاد

دو نفر ازعلمای اقتصاد ـ کسنی و گورنی‌هم مثل فلاسفهٔ سابق‌الذّکر بنقض و تخریب اساس تشکیلات اجتماعی قیام‌نمودند با این تفاوت که‌حکما مذکوراز‌لحاظ عقل نظری و کلّیات‌مجرّده‌حکم میکردند واین علما ازنظر تجربه واستقراءِ درجزئیّات حوادث واوضاع مملکت اظهار رأی مینمودند.

کسنی (۱۶۹٤ ـ ۱۷۷٤) پسر یکی از وکلای پارلمان پاریس بود و ایام جوانی‌را دریکی ازقرائی‌که‌مادرش‌بتمشیت‌امور دهقانی آن اشتغال‌داشت بسر برد. چون در علم جرّاحی مهارتی بکمال داشت در دربار لوی پانزدهم صاحب مقامی ارجمند شد وسپس طبیب‌مخصوص پادشاه گردید. شاه باو «فکر کنندهٔ من» خطاب میکرد وغالباً بصحبت او میل نموده ساعات دراز باوی گفتگو میکرد. دو کتاب عمدهٔ کسنی که حاوی اصول‌عقایداقتصادی اوست‌موسوم بجدول اقتصادی (۱۷۵۸) و قواعد کلّیهٔ حکومت اقتصادی در مملکت فلاحتی ۱۷٦۰ در این ایام نوشته شد ومیتوان گفت غالب اوراق او بدست لوی پانزدهم تحریر گردیده است. خلاصهٔ اصل عقاید اقتصادی کسنی عبارت بود ازاینکه: زمین مخزن ثروت است وجز از طریق کشت وزرع اراضی وحفر واستخراج معادن هیچ ثروتی برای ملّت بدست نخواهدآمد. از اینرو یکی ازشاگردانش موسوم به دوپون‌دونامور مسلك او را فیزیوکراسی یا (حکومت اراضی) نامیده است وپیروانش‌را فیزیوکرات گفته‌اند.

گورنی(۱۷۱۲-۱۷۵۹) پسر یکی از تجّار سن‌مالو بود و تا چهل‌سالگی بشغل تجارت اشتغال داشت و باین عنوان اغلب مراکزمبادلات اروپارا تفرّج کرد. موریا وزیر بحریه وی را ناظر تجارت ساخت (۱۷۴۹). گورنی با کِسنی آشنائی یافت و تابع عقیدهٔ اوگردید بااین تفاوت که علاوه برمنبع ارضی که کِسنی منحصراً خزینهٔ عایدات میدانست وی صنعت را هم جزءِ منابع ثروت قرار داد. گورنی کتابی تألیف ننمود لکن یکی ازشاگردانش موسوم به تورگو افکار وی را منتشرساخت.

کِسنی و گورنی وشاگردان وپیروانشان که متعدّد بودند واغلب شهرتی بسزا یافته مثل تورگو و غیره براین عقیده متّفق گشتند که سختی گمرکات و صعوبت اجرای نظامنامه هائی که برای دستجات واصناف کارگر تدوین شده موجب تحدید زراعت و تخریب صناعت است. علمای اقتصاد عموماً تحقیقات خود را باین نتیجه منتهی میساختند که بایستی آزادی تجارتی وصنعتی وفلاحتی داده شود و درواقع افکارخودرا دراینخصوص بدو عبارت ذیل خلاصه مینمودند کِسنی میگفت: « در حکومت وفرمانروائی نباید افراط کرد وبحکم حکمرانی نظامات طاقت‌فرسا وضع نباید نمود.» گورنی میگفت: «بگذارید انجام دهند و بگذرند» وقصدش آزادی صنعتی وسهولت عبور از گمرکات سرحدّی بود.

لغویّون

عقاید فلاسفهٔ سابق الذّکر وعلمای لغت(۱) بوسیلهٔ کتب و رسالات انتشارگرفت وتوسعهٔ این انتشارات به‌نسبت سختگیری پارلمان که درصدد منع و توقیف آنها بود تفاوت میکرد. هرقدر بیشتر پارلمان سختگیری میکرد مردم ومحافل ادبی و علمی بیشتر توجه مینمودند ومبلّغ وناشر آن میشدند، دایرةالمعارف هم که چاپ شد افکار علماء ومؤلّفین خود را درجامعه رواج بخشید.

مؤلّف حقیقی دایرةالمعارف دیدرو (۱۷۱۳-۱۷۸۴) بود که نخست بفکر این تألیف عظیم افتاد وباوجود مشکلات طاقت فرسا سالیان دراز باحوادث مقاومت

---

(۱) - Encyclopédie



مجسّمهٔ دیدِرو

(۱۷۱۳ – ۱۷۸٤)

ورزید و کار خود را تعقیب کرد وهم خود مقالات متعدّده نوشت و در آن درج نمودهم سایرین را وادار بشرکت ومساعدت کرد. دیدِرواز اهالی لانگر بودوپدرش در آنجاشغل چاقوسازی داشت مثل تمام اهالی جنوب دارای طلاقت بیان وقدرت اختراع وانشاء وسهولت استحضار مطالب مشکله واقتباس مسائل مختلفه بود. او نیز مثل وُلتر دردفع ورفض عقایدقدیمه مجاهدت وتعصّب داشت با این تفاوت که او صراحت لهجه نشان میداد و وُلترجای آشتی باقی گذاشته غالباً درلفّافه تملّق ومجامله عداوت خود را پوشیده میداشت. دیدِرو در سنهٔ ۱۷٤۹ مکتوبی باین عنوان نوشت: «این مکتوبی‌است درباب کورها برای استفادهٔ اشخاصی که چشم دارند» دراین رساله به بیدینی و مادّیت اعتراف کرده وبهمین ملاحظه چندی درقلعهٔ وَنْسن محبوس شد.

دایرةالمعارف بنابراعلامیّه‌ای که مژده انتشارآنرا میدادعبارت‌بود «ازفهرست مجاهدات و مساعی مغز بشری که در قرون ماضیه برای اکتساب مسائل مختلفه نموده‌است» بعبارت‌اخری فرهنگ جامع ومفصّلی بود حاوی جمیع معلومات آن‌عصر که درخصوص جزئیّات و کلیّات مطالب و موضوعات خرد و بزرگ سخن میراند. از طرز ساختن سرخاب و غازه تا ترتیب تشکیل دول و تنظیم طبقات اجتماع را ذکرمیکرد، مسائل تاریخ وغوامض علوم واصول وفروع ادیان و صحیح و سقیم رسوم وآداب وغیره را تشریح و تعریف میکرد. معاون دیدرو دالامبر نام داشت

که مؤلّف فرهنگ مقدّماتی و نویسندهٔ غالب فصول راجع بریاضیّات و فیزیك کلّی است . لکن سایر فلاسفه وعلمای بزرگ و نویسندگان عصرهم با آنها کمك میکردند . درهرجاشخصی رامییافتند که دریکی ازشعب تخصّص داشت ویرا بمساعدت خود دعوت مینمودند . مونتسکیو و ولتر وروسو وبوفون و کسنی وتورگو ونکر ومارمون تل وهلوتیوس وهولباخ وغیره مقالات متعدّده بدایرةالمعارف فرستادند .

بالطبع اجزای این تألیف بزرگ بایکدیگراختلاف بسیارداشتند . دالامبر در نامه‌ای که به ولتر نوشته « دایرة المعارف را از حیث تباین اجزاء وپست و بلند مندرجات بجامهٔ بازیگران (یا خرقهٔ درویشان) تشبیه کرده است که چند قطعه از پارچهٔ گرانبها درآن دوخته‌اند و مابقی قطعات بی‌قیمت وناچیزند» این کتاب بسهولت منتشر نشد، تاریخ شروع سال ۱۷۵۱ بود و بیست ویکسال بعد درسنهٔ (۱۷۷۲) انتشار پذیرفت ، علّت این طول زمان این بود که دو مرتبه دچار توقیف گردید یکی هنگام نشر دوجلد اوّل بجرم اینکه «مردم را بعصیان پروردگار ونافرمانی شهریار وامیدارد » دفعهٔ دیگرپس ازوقوع حادثه آمین ، دراینوقت دیدرو مدّت هشت سال ازطبع کتاب ممنوع شد . دیدرواین تألیف را سلاح قاطعی میدانست که بوسیلهٔ آن هرچه خود وسایرفلاسفه نمی‌پسندیدند ومانع ترقی مملکت میدانستند بایستی قطع و معدوم شود و عمده چیزی که محرّك بغض و کینهٔ آنها بشمارمیآمد یکی دین بود که آنرا عایق انبساط قوای بشری و مانع‌التذاذ و خرسندی میول نفسانی و شعور حیوانی انسان میدانستند . دیگر قدرت مطلقهٔ پادشاه که آزادی افراد را تهدید نموده و متفکّرین را از نشرافکاروطبع گفتار خود جلومیگرفت، دیگرآن که دیدرو و یارانش طرفدار آزادی صنعت و تجارت بودند واین مطالب را نیز در دایرةالمعارف درج و در جامعه نشر کردند .

استبداد منوّر فلاسفه ومؤلّفین دایرةالمعارف وعلمای‌اقتصاد با اینکه دشمن بزرگ وخصم‌صریح حکومت استبدادی‌بودندهیچیك بابودن پادشاه درمملکت مخالفتی نداشتند وعلمدار مرام دموکراسی بشمار نمیآمدند . غالب

آنها دراین باب با وُلتر همرأی بودند که ملّت بواسطهٔ جهلش قابل اداره‌کردن خود نیست وبهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد زیرا که بنا بر قول وُلتر « در مملکت وجود جهّال واجب ولازم است .» مونتسکیو طرز حکومت انتخابی انگلستان را بالاترین اقسام حکومتها میشناخت و وُلتر هم باین نوع حکومت تمایل داشت لکن روسو ابداً آن حکومت را نمی‌پسندید وملّت انگلیس را درقبول این شیوه گول و احمق میشمرد و حکومت انتخابی را یکی از شقوق و فروع ملوك‌الطّوایف دانسته و مبتنی بر ظلم و بیخردی محسوب میکرد . امّا جمهوری و فرمانروائی ملّت را برای ممالك صغیره مناسب میدانست که بشکل بلاد عهد قدیم خود را اداره کنند . درحقیقت شعارعلما وفلاسفه را میتوان این عبارت قرارداد : «همه چیز برای ملّت وهیچ چیز بتوسّط ملّت» یعنی وظیفهٔ هرشخصی آن است که جمیع خیرات و ترقّیات را برای ملّت خود بخواهد لکن نباید خود ملّت را وسیلهٔ کسب این خیرات بکند وآنرا درامردخالت بدهد زیرا که جهل ملّت موجب ندامت خواهد شد . مرام آنان سلطنت پادشاه عادل بود ، شاهی که بنا بر تعریف مارکی دارژان‌سون « قدرت مطلقهٔ سلطنت را بانیروی عقل وفرط خردقرین سازد» بعبارت اخری همه‌طالب « فرمانروای‌منوّرالفکری» بودندزیرا که‌بنابرقول‌دوپون‌دونمور (۱) «متقاعد کردن وبراه‌آوردن یك شخص آسان‌تر ازیك ملّت است» و «حصول نتایج وآمال بوسیلهٔ قدرت سلاطین زودتر میسّرمیشود تا بانتظار ترقّی عقلانی مردم .»

فلاسفهٔ فرانسه طالب پادشاهی مثل فردریك ثانی و کاترین دوّم و مخصوصاً ژوزف دوّم بودند و نام این پادشاهان را غالباً بر زبان داشتند لکن باید دانست سلاطین مزبور دراصلاح امور وترقّی ملّت خود منحصر نبودند بلکه درآن دوره پادشاهان ممالك دیگرمثل پرتغال واسپانیا و ایالات ایطالیا ناپل وپارم وتُسکان هم عادلانه و خردمندانه باصلاح قلمرو خود پرداختند و وزرای حکیم و دانا اختیار کردند . در پرتغال ژوزف اوّل (۱۷۵۰ ـ ۱۷۷۷) خود چندان لیاقتی نداشت

(۱) ـ Dupont de Nemours

لکن وزیر مقتدر و مستبدّ او موسوم به کاروالو (مارکی‌دوپمبال (۱)) کارهای بزرگ کرد . در ناپل و در اسپانیا دون کارلوس فرزند فیلیپ اوّل که ابتدا پادشاه ناپل بود و از ۱۷۳۵ تا ۱۷۵۹ شارل چهارم لقب داشت و پس‌از آن درمادرید مستقر شد خود را شارل سوّم خوانـد (۱۷۵۹ ـ ۱۷۸۸) . وزرای‌او عبـارت بودند از آراندا و فلوریدا بلانکا . در تُسکان آرشیدوك لئوپولد (۱۷۶۵ ـ ۱۷۹۰) برادر ژوزف دوّم سلطنت رانـد و پس از چندی جانشین برادر خود امپراطور اطریش گردید.

مابه الاشتراك این سلاطین مستبد و مصلح در تمام ممالك اروپا چند چیز بود یکی افزودن قدرت پادشاه ، دیگر تکثیر ثروت و عواید مملکت و دیگر کاستن قدرت ونفوذ روحانیّون . دراسپانیا دولت بترقّیات اقتصادی بسیارمهم توفیق یافت، تجارت غلاّت را آزاد کرد ، شرکتهای تجارتی تشکیل‌داد وبانك فلاحتی‌موسوم به بانك سن‌شارل تأسیس‌نمود و کارخانه های مهمّ ماهوت وپارچه و اسلحه ساخت وجداول وقنوات کثیره احداث کردکه موجب‌تزئید فوایدشد بنحوی که عایدات عمومی سه برابرشد وسکنهٔ مملکت از هفت بیازده میلیون بالا رفت . اقداماتی که برضدّ روحانیّون در ناپل و تُسکان معمول شد باین نتیجه رسید که عدّهٔ کشیشان محدود گردیدو آن‌سلسله ازروحانیّون که دست‌ازهر کسب و کاری کشیده ومدّعی تأمّل در آثار صنع بودند بکلّی از میان برداشته شد و در اسپانیا پادشاه متولّی موقوفات کلیسا گردید لکن مهمترین ومعروفترین کارهائی که بمنصّهٔ ظهوررسید قلع و قمع طایفهٔ ژزویت بود .

الغای فرقهٔ ژزویت

پُمبال صدراعظم پرتغال که در استبداد و اصلاح امور نظیر پطر کبیر درروسیّه بود اصلاحات‌را بضرب تبروتبرزین پیش میبرد. این وزیرشروع بقلع وقمع ژزویتها کرد ، هرسری‌که باطاعت‌اوخم نشد باخاك راه یکسان گشت ، ازقضا این وزیر بردسیسه وتوطئه‌ای

(۱) ـ Carvalo (marquis de Pombal)

که بقصد قتل پادشاه فراهم شده بود وقوف یافت و این امر را بهانه قرار داده در سنهٔ (۱۷۵۶) اشراف پرتغال را متّهم ساخت و طایفهٔ ژزویت را سرکوبی کرد. بصرف افترا وتهمت این فرقه را هم دخیل درامر توطئه شناخته وهمه را دستگیر نموده و نفی بلد نمود (۱۷۵۹) ودارائی آنها را بنام شاه ضبط کرد.

یکی از بزرگان ژزویت موسوم به پرمالاگریدا(۱) که پیری ۷۲ ساله بود توقیف شد وبحکم وزیر اعظم بمحکمهٔ تفتیشیّه که قضات آن دست نشانده ومنتخب او بودند فرستاده شد، محکمه او را محکوم نمود و وزیر امرداد که زنده زنده وی‌را بسوزانند (۱۷۶۱).

دراوایل این کتاب دیدیم(۲) که قلع وقمع ژزویتهای پرتغال درفرانسه چه انعکاسی کرد وچگونه فرقهٔ مزبور ملغی شد. دشمنان فرقهٔ مزبور دولت اسپانی را هم واداشتند که مانند پرتغال وفرانسه باژزویت‌ها معامله کند. درسال ۱۷۶۶ در شهر مادرید شورشی برخاست، مردم با مقرّرات نظمیه که پوشیدن کلاه های بزرگ و پهن را ممنوع میداشت مخالفت ورزیدند و طغیان نمودند. دولت ژزویت ها را محرّك این انقلاب شمرد وآراندا صدراعظم اسپانیا آنان را توقیف وتبعید نمود. شاهزادگان بوربون که حکمران ناپل و پارم بودند بسلاطین اسپانیا و فرانسه (شارل سوّم و لوی پانزدهم) تأسّی جسته و در دفع ژزویت‌ها سعی بلیغ کردند (۱۷۶۸).

پاپ کلمان سیزدهم (۳) اعتراض کرد، لکن دولت فرانسه و اسپانیا دو قطعه ازاملاك اورا که عبارت ازولایات آوینیون(٤) و بنوانت(٥) باشد متصرّف شدند در این اثناء پاپ هم زندگانی را وداع گفت (۱۷۶۹).

سلاطین وشاهزادگان خانوادهٔ بوربون مجمع بزرگی را که علی الرّسم برای انتخاب پاپ ازکاردینال‌هاتشکیل میشود مجبور ساختند یکنفراز کشیشان فرانسیسکن(٦) را موسوم به لوران گانگانلّی(۷) را که معروف بمخالفت با فرقهٔ ژزویت بود بپایی

(۱) - Le père Malagrida

(۲) - بصفحهٔ ۳۱ «جنگ با فرقهٔ ژزویت» رجوع شود

(۳) - Clément

(٤) - Avignon (٥) - Bénévent (٦) - franciscain (۷) - Laurent Ganganelli

انتخاب کرده کلمان چهاردهم نام بدهند. امّا این پاپ جدید در عمل چندان ابراز خصومتی با ژزویت‌ها نکرد، چندانکه دراسپانیا جمعی کثیر ازروحانیّون در صدد انفصال ازاطاعت پاپ برآمدند ناچار کلمان چهاردهم رسماً فرقهٔ ژزویت را ملغی ساخت (۲۱ ژوئن ۱۷۷۳). ژزویت ها که از همه جا رانده شدند فقط در پروس که فردریك پادشاه آنجا پروتستان بود ودرروسیه که کاترین ملکهٔ آن مخالف پاپ شمرده میشد مأمن وملجائی یافتند. درروسیه ۲۷ سال بعد از این واقعه یعنی در آغازقرن نوزدهم فرقهٔ ژزویت مجدّداً رسمیّت پیدا کرد (۱۸۰۱).

امناء

موضوع سلطه واقتدارامناء یانظّارمالیهٔ فرانسه را هم میتوان از ملحقّات طرز حکومت سابق‌الذّکر محسوب داشت. این امناء هریك حوزهٔ عملی داشتند که خود ایالتی بزرگ بشمارمیآمدودرآن دایره بهر اصلاح وتغییری مجاز بودند بلکه عقاید خود را هم در دایرة‌المعارف انتشار میدادند. پایهٔ قدرت و اختیار این امناء در حوزه های آنها بحدّی بود که حتّی حقّ فراهم آوردن لشکر و پرداخت حقوق افراد قشون هم داشتند، بمیل خود محاکم قضائی تأسیس‌کرده وگاهی درموقع احتیاج خود نیزحکم صادرمیکردند. درتوزیع مالیات‌مستقیم‌وتهیهٔ پلیس‌واداره‌کردن بلاد وقصبات وکارخانه‌ها وجریان تجارت و جمیع امور عمومی مثل مرمّت یا بنای عمارات و طرق و پل‌ها و سد ها وجدول‌ها وغیره قدرت واختیار مطلق داشتند تا بحدّی که‌آنانرا سلاطین کوچك میگفتند ودر حقیقت پادشاه هم بودند زیرا که نه‌فقط مأمورین جزء را بمیل خود عزل و نصب میکردند، نه‌تنها بکارهائی دست میزدند که امروز جز وزرا قادر بمبادرت‌آن نیستند بلکه گاهی‌فرمان پادشاه را زمین زده وبکارهائی میپرداختند که جزقانون مجلس درعصرحاضر مجوّز آن نتواند بود مثل تغییر میزان و طرز پرداخت مالیاتها وغیره. بیگانگان‌ازاین‌قدرت‌بی‌انتهای امناء شگفتی میکردند، لاس‌بمارکی‌دارژان‌سون میگفت: «هنگام تصدّی شغل مفتّش کل مالیّه چیزهائی دیده‌ام که باورکردنی نیست، بدانید که فقط سی‌نفرامین وناظر در مملکت فرانسه

حکومت میکنند، فقط همین سی نفر تحصیلدار ایالات هستند که سعادت و فلاکت ایالات و ترقی و انحطاط ولایات را سبب میشوند.»

علّت عمدهٔ نفوذ فوق‌العاده امناء در قرن هیجدهم این بود که مدّت مدیدی درمأموریّت خود باقی میماندند وعادتاً کمتر معزول میشدند مثلاً ایالت شامپانی درمدّت هشتاد سال یعنی ازسال ۱۷۱۱ تا ۱۷۹۰ که حکومت انقلابی عمل امناء را ملغی ساخت فقط پنج نفر از امناء بخود دید و اگر این مدّت را بتساوی میان آن پنج تن امناء قسمت کنیم بهریك سیزده سال میافتد، حوزه امانت والانسین در مدّت دوازده سال یك امین داشت (۱۷۷۵ ـ ۱۷۸۷) و ولایت تور در ۱۷ سال یك ناظر داشت (۱۷۶۶ ـ ۱۷۸۳) تورگو مدّت ۱۲ سال امین لیموزن بود (۱۷۶۱ ـ ۱۷۷۴).

یکی از مصلحین نظّار تورگو

تورگو (۱۷۲۷ ـ ۱۷۸۱) نمونه نظّاری است که دست بکار اصلاحات زده‌اند. تورگو پسر رئیس التّجار پاریس بود، نخست میخواستند اورا درسلك اهل کلیسا وارد کنند، مدّتی جزء مستشاران پارلمان پاریس شد، بعد مخبر شورای دولتی گردید ۱۷۶۱. درسنّ ۳۴ سالگی حوزهٔ نظارتی لیموژ ازطرف لوی پانزدهم باو عطا شد، تورگو تا جلوس لوی شانزدهم دارای مشاغل فوق بود، چون در علوم اقتصادی مطالعات کافیه داشت و مدّتی شاگردی کسنی و گورنی کرده بود درسالهای نخستین نظارت خود ۱۷۶۶ کتاب مهمّی بخواهش دوتن از اهل چین که محض تحصیل بفرانسه آمده بودند تألیف کرد موسوم به: بحث درتشکیل وتوزیع ثروت. تورگو سعی نمود که در حوزهٔ نظارت خود بعضی از اصول خود و استادانش را عملاً تجربه کند. ایالت لیموزن هنگام ورودتورگو یکی ازفقیرترین ولایات فرانسه بود، در ظرف سیزده سال بهمّت تورگو ولایتی حاصلخیز وثروتمند شد.

تورگو درلیموزَن

نگارش اسامی و شرح فهرست کارهائی که تورگو درلیموزن کرده است برای بیان بسط ید وقدرت کامل نظّار کافی است. تورگو محض رفع فقر وفاقه روستائیان بکاشتن سیب زمینی که

در آن زمان از محصولات جدیده بشمار میآمد شروع نمود . بیشه های مفصّل برای تربیت نهال درختان میوه دارغرس کرد و نقشهٔ فلاحت بر عایاداد . از مملکت اسپانیا گوسفند خواست که نژاد اغنام محلّی را تغییر بدهد ، در سال ۱۷۷۲ قحطی رخ داد که دوسال طول کشید ، تورگو وسایل حمل و نقل غلاّت را بخوبی فراهم نمود ، دارالمساکین بسیار ساخت که فقرا از دسترنج خود کسب نان میکردند ، مالکین اراضی را مجبور ساخت که وسایل زندگانی مزدوران خود را فراهم آورند و کشیشان صوامع را واداشت که فقرا را نان بدهند ، متجاوز از ۷۰۰ کیلومتر راه شوسه ساخت بدون اینکه رعایا را در این امر رنج و آزاری برسد و ضعفا پامال بشوند . توضیح آنکه در آن زمان علی الرّسم رعایا موظّف بودند که مجّاناً بیگاری کرده این قبیل خدمات را انجام دهند لکن تورگو کسی را بسخره نگرفت وعمله را مزد داد و وجوه لازمه را از راه افزایش مالیات تهیّه دید باین معنی که مالیات جنسی طرق را مبدّل بنقد نمود و فی الحقیقه امتحانی بود که برای تغییر مالیاتهای مملکتی بعمل میآورد .

مهمترین کار تورگو این بود که ترتیب توزیع مالیات را تغییر داد . درولایت لیموزن مثل اکثر نقاط فرانسه مالیات دل بخواه بود یعنی بنابمیل موزّعین مالیات هر کسی بمیزان غیر معیّنی محکوم بپرداخت مالیات میشد . بعبارت اخری هر قدر مأمورین مالیه میخواستند دارائی برای مؤدّیان فرض کرده و از روی آن فرض مالیات میبستند دبالطبع ظلمهای فاحش بمردم میشد . ناظری که قبل از تورگو متصدّی امر نظارت ولایت لیموزن بود موسوم به تورنی(۱) بود و پس از عزل بنظارت ولایت بوردو رسید این شخص دست باصلاحات زد باینطریق که مالیات دل بخواه سابق الذّکر را مبدّل بمالیات برآوردی کرد یعنی قیمت املاك مردم را تخمیناً برآورد نموده بر آن مالیات بست . این مقدّمهٔ ممیزی املاك بود که وسعت ووضع وقیمت اراضی تدریجاً تعیین میشد . تورگو بر آن شد که کارهای سلف خود را تعقیب نماید امّا بواسطهٔ نداشتن پول کاملاً بمقصود نرسید معذلك بطور معتنابهی بارسنگین رعایا

---

(۱) ـ Tourny

تخفیف یافت و تورگو قبول عامه و وجاهت فوق‌العاده پیدا کرد چنانکه وقتی که بمقام وزارت رسید و عازم پاریس شد اهل لیموزن از کار های او قدردانی بسیار نمودند و از این عبارت دهقانان که در حقّ او گفته اند درجهٔ تأسف رعیّت را از فقدان این ناظر محبوب ومصلح میتوان فهمید: «برای شاه خوب شد که مسیو تورگو را اختیار کرد امّا برای ما موجب غم وحسرت است که اورا از دست میدهیم.»

وجاهت تورگو در امر نظارت امری استثنائی بود، اگرچه نظّار دیگرهم در حوزهٔ نظارت خود بکارهائی دست زدند که متوجّه اصلاحات بود مثلاً در ایالت شامپانی وحوزهٔ پاریس و حوزهٔ کائن دفترممیزی برای تجدید توزیع مالیات رعایا تأسیس یافت و در ایالات و الانسین وتور و روشل و گرنبل و غیره طرق شوسه احداث گردید. با وجود این تودهٔ ملّت از اختیارات مطلقهٔ نظّار خشمگین بودند ونسبت بآنها کینه‌ورزی میکردند چنانکه نمایندگان طبقات ثلاثهٔ ملّت در ۱۷۸۹ بلوی شانزدهم گفتند: «علامت توجّه و مهربانی صادقانهٔ اعلیحضرت نسبت بملّت این خواهد بود که مردم را از چنگال نظّار خلاص نمایند.»

نباید نسبت بنفوذ فلاسفه و علمای اقتصاد و مؤلّفین دایرة المعارف مبالغه کرد و نهضت افکار عمومی را که بالاخره منجربسرنگونی حکومت استبدادی شد فقط تبلیغات آنان منسوب دانست. در واقع نویسندگان وحکمای مزبورمجلی ومظهر افکار عامّه بوده اند نه موجد ومبتکر آن افکار. اختلال اوضاع مالیه، شکستهای خارجی وننگهای سیاسی وهوسرانی وخودرائی اولیای امور استبدادی معایب حکومت مطلقه را در انظار عامّه تجسّم داده و مردم را بضدیّت وادار کردند. ازآنجائیکه عمّال دولت هم کاملاً پیروعقاید قدیمه بوده واغلاط اسلاف خود را تکرارمیکردند روز بروز مایهٔ خلاف و نفاق ملّت با شاه غلیظ تر میشد و دارژان سون مینویسد: «دولت در انظار مردم احترام و عظمتی ندارد بعلاوه خود دولت بانواع و اقسام وسایل مختلفه سلب احترام خویش را فراهم میآورد. (۱۷۵۱) روحانیّون وسپاهیان و پارلمان ها و طبقات عالیه و دانیهٔ ملّت همگی زمزمهٔ خلاف و شقاق دارند و از

اطاعت دولت گردن میکشند و حق دارند. » وهم او در سنهٔ ۱۷۵۳ مینویسد: «دربارشاهی وملّت بقدری ازهم دورند که اتّصال نمی پذیرند، هرروزدولت قدمی برمیدارد که برتباعد و تنافر طرفین میافزاید. »

روزبروزطبقات مختلفهٔ ملّت ملتفت میشدند که امتیازبعضی طبقات ظلم‌فاحش و بی انصافی است. مارکی دارژان سون ازخود چنین سؤال میکند: « چرا دولت حامی طبقهٔ نجباست درصورتیکه این طبقه زنگ ملّت محسوب میشوند و بمنزلهٔ زنبوران‌درشت هستند که در کندوعسل نمیگذارند ولی تمام عسل را میخورند.» و نیز او مینویسد: « تازمانی که بکلّی آثار این اختلاف میان وضیع وشریف، نجیب وغیرنجیب برداشته‌نشود وملّت مساوات نیابدآسایش وسکون محال خواهد بود.» روستائیان‌هم ازیکدیگر معترضانه سؤال‌میکردند: « چراهرکس‌غنی‌تراست کمتر مالیات میدهد و آنانکه مستمند تر و فقیر تر هستند بیشتر میپردازند؟ آیاهر کسی بقدر وسع واستطاعت خود نباید مالیات بدهد؟ »ازطرف دیگرملّت متوجّه قدرت ولیاقت‌خود شده ودر کوچه های پاریس نظیراین عبارات را میگفتند (۱۷۷۰): « اگر قیمت نان را تنزّل ندهند و امور مملکت را منظّم نسازند ماهم میدانیم چه کنیم زیرا که هنگام مقابله بیست تن ازما بایك سرنیزه قشون دولتی مصادف خواهد شد و سود با ما است. » غالب متفکّرین ظهور حادثه عظیمی را پیش بینی‌میکردند، دارژان‌سون‌مینویسد: « انقلاب‌ملّی عنقریب‌رخ میدهد.» ولتر (در ۱۷٦٤) مینویسد: « انقلاب لازم و حتمی بوقوع خواهد پیوست. » و در جای دیگر مینگارد: « بمحض فراهم شدن مقتضیات اوّلیّه انقلابی عظیم مشتعل خواهد شد و واقعاً آنوقت هنگامهٔ غریب و غوغائی عجیب خواهد بود! »

فصل یازدهم

لوی شانزدهم

بحران مالی

جانشین لوی پانزدهم نوهٔ او لوی شانزدهم شد که آخرین پادشاه دورهٔ استبداد فرانسه محسوب میگردد. سلطنت او هیجده سال دوام یافت (از ۱۰ ماه مه ۱۷۷۴ تا ۱۰ ماه اوت ۱۷۹۲) که بواسطهٔ ظهور انقلاب ۱۷۸۹ آنرا بدو قسمت میتوان تقسیم نمود. در دورهٔ اوّل سلطنت که مدّتش چهارده سال بود لوی شانزدهم مثل اجداد خود سلطنت مطلقه داشت و بدست تورگو وزیر درصدد اصلاحاتی برآمد لکن نظر بمخالفت عموم اعضای خانوادهٔ سلطنتی و طبقهٔ ممتازه لوی شانزدهم مجبور شد که بعد از دو سال از کلّیهٔ اصلاحات خود چشم بپوشد (۱۷۷۴ ـ ۱۷۷۶). دوازده سال بقیّهٔ این دوره را لوی شانزدهم مثل نیاکان خود برتق و فتق امور پرداخت و عیناً رفتار شاهان قدیم را تکرار نمود، مخارج جنگ امریکا ومصارف بی حدّ و حصر دربارشاهی قروض جدیدی بردیون زمان لوی پانزدهم افزود واین اختلال امور مالی بدرجه‌ای رسید که در سنهٔ ۱۷۸۹ شاه مجبور شد بملّت متشبّث شده ونمایندگان طبقات ثلاثه ملّت را دعوت کند، انقلاب کبیر ازاینجا ناشی شد.

لوی شانزدهم

لوی شانزدهم هنگام جلوس بر اریکهٔ سلطنت قریب بیست سال و زنش ماری آنتوانت(۱) نوزده سال داشت. این زن و شوهر جوان چون خبر وفات لوی پانزدهم را شنیدند متّفقاً فریاد برآوردند: «آه خدایا مارا نگاهدار! ما برای پادشاهی خیلی جوانیم.» فی‌الحقیقه لوی شانزدهم از کار مملکت داری و رسم جهانبانی بکلّی عاری و بی اطّلاع بود و مربّی او دوک دولا ـ وگویون(۲) بهیچوجه وی را برای پادشاهی تربیت نکرده بود فقط بعضی اصول

---

(۱) ـ Marie - Antoinette

(۲) ـ duc de La Vauguyon

را در دماغ وی راسخ کرده بودند که اغلب عصاره استبداد و خلاصه خود رائی بشمار میآمد مثلاً : « هر قوّه و قدرتی در مملکت متعلّق بپادشاه است و هیچ فرد یا جماعتی را حقّ آن نیست که در برابر فرمان شاه دم از استقلال بزنند . »

لوی جوانی تنومند و قوی و سنگین بود ، اشتهائی وافر و میلی مفرط بشکار و عشقی بصنعت قفل‌سازی و آهنگری داشت ، شرافتمند و رحیم و خوشخو و مایل به نیکوکاری بود ، یکی از نخستین عبارات او که بمفتّش کلّ مالیه آبه تری گفت این جمله بود که : « اصل بدست آوردن دل ملّت است . »

لکن لوی شانزدهم با وجود این خصال حمیده مردی لیّن‌الاریکه بود و زنش او را « مرد بیچاره » میخواند . هوشی کند و ضعیف داشت و بسیار خجول و محجوب بود زیرا که بنا برقول برادرش کنت دوپروانس ویکی از وزرا موسوم به مالزرب(۱) شاه میدانست که لیاقت سلطنت ندارد و مسئول مهمّی عظیم است. کنت دوپروانس که بعدها لوی هیجدهم لقب یافت میگفت برادرم لوی شانزدهم هروقت می شنید که او را اعلیحضرت خطاب میکنند پیشانی را میان دو دست فشرده ومیگفت : « آه‌چه‌بار سنگینی ! افسوس که هیچ‌بمن‌تعلیم ندادند! »مالزرب میگوید : « شاه چون توجّه میکرد که هر یك از اعمال و اقوال او در سرنوشت بیست و پنج میلیون مردم مؤثر است بوحشت میافتاد . » بنابراین ترس و خجلت لوی شانزدهم کمتر تصمیم قطعی میگرفت و درتمام مدّت عمر تحت تأثیر دیگران واقع بود . در ابتدای‌سلطنت نفوذ پر فایده و مصلحانه تورگو در کار بود و عاقبت نفوذ مضرّ و نا مبارك ماری آنتوانت در مزاج او حکمفرما شد .

ماری آنتوانت

ملکهٔ ماری‌آنتوانت دختر امپراطریس ماری‌ترزملکهٔ‌اطریش بود . عروسی او با لوی شانزدهم در سال ۱۷۷۰ واقع شد و منظور از این وصلت این بود که اتّحاد دولتین را که بموجب عهدنامهٔ ورسای (۱۷۵۶) صورت گرفت و مخالف افکار ملّت فرانسه بود مستحکم‌تر کند و

(۱) - Malesherbes

کدورترا کاملاً مرتفع سازد . ماری آنتوانت برخلاف شوهرش بسیار تند و چالاك بود امّا اخلاق ثابت و راسخ درطبیعت او وجود نداشت وازاین جهت به هیچوجه شباهتی بامادرخودماری ترز نشان نمیداد. نادان وبوالهوس ودرمقابل موانع و حوادث نا- شکیبا بود . اگرچه شرافت و عفّت داشت لکن از بس هوس ران ولذّت جوی بود فریب



ماری آنتوانت
(۱۷۹۳-۱۷۵۵)

مصاحبان را خورده با کمال بی‌احتیاطی خودرا در کارهای بدنام کننده و مکانهای نا مناسب داخل نمود مثلاً شبی دراپرا که مجلس بال‌ماسکه دایر بود اورا درمیان رّقاصان شناختند . او هم مانند شوهرش تأثیر اطرافیان و دوستان راقبول میکرد.

گروهی از درباریان یغما گروحریص اورا احاطه نمودند منجمله پولینیاك ها(۱) که از اسراف و تبذیر در بارسود فراوان میبردند. ماری آنتوانت برائر تحریکات این اشخاص دشمن اصلاحات مملکت شد وبدون اینکه از نتایج امور مستحضر باشد بر بدبختی مالی وفقر خزانه دولت افزود وزمان اشتعال انقلاب کبیررا پیش انداخت.

لوی شانزدهم هنگام جلوس بر تخت سلطنت از آنجائیکه خودرا آگاه ازرموز مملکت داری نمیدانست یکی از درباریان پیر و وزیر سابق بحریّه راکه موریا نام داشت و در این وقت ۷۳ سال از عمرش میگذشت بصدارت نصب کرد. موریا اگرچه بنا برروایات وقصص مشهوره او را شخصی سبکسار میدانند لکن صاحب فطانت وزیرکی کامل بود. ازمضایق اموربسهولت خارج میشد ووجه حلّ معضلات را بسرعت میبافت. چون بمقام صدارت رسید جز نام چیزی نپذیرفت، حقوق و مواجبی را که خواستند در حقّش بر قرار دارند ردّ کرد، به‌لوی شانزدهم گفت: «من خدمتگزار وفرمانبردار اعلیحضرت هستم لاغیر، وزرای دیگر هم مستقیماً خدّام پادشاهند و من هرگز از قول اعلیحضرت بآنها دستوری نمیدهم و خود را واسطهٔ اوامر شاهانه بوزرا نپنداشته ازجانب وزرا هم مطلبی بعرض نخواهم رسانید.» معذلك طرزعملش ثابت میکرد که واجد مقام صدارت است و بر وزرای دیگر تسلّط دارد. درابتدای امر موریا دو پیشنهاد بپادشاه کرد: یکی تجدید انتخاب پارلمان‌ها که بنابر امر موپو(۲) منحل شده بودند، دیگر عزل وزرای لوی پانزدهم ومقصودش از این دو امر جلب توجّه مردم واسکات اضطراب عامّه بود. لکن افتتاح پارلمان بطوری که بعد ها معلوم شد خطا بود و نتایج بسیار سخت داد. در شب باز شدن پارلمان پاریس (۱۲ نوامبر ۱۷۷۴) مردم چراغان و آتشبازی کردند و تا صبح برقص و شاباش مشغول شدند.

همچنین عزل وزرای لوی پانزدهم نیز چندان افکار عامّه را جلب نساخت. موریا

---

(۱) _ les Polignac

(۲) _ بصفحهٔ ۳۹ «الغای پارلمانها» رجوع شود

صدراعظم بجای موپوو دِ کویون و آ به تری سه تن ازمعاریف را که تاحدی مقبولیّت عامّه و نیکنامی داشتند بوزارت نصب کرد ، شاه چند ماه بعد از جلوس بنابرقول یکی از ظرفای زمان در اطراف خود حصاری از مردمان نیکنام برآورد و خود در میان نشست .

این وزرای جدید عبارت بودند از : وِرژن سفیر سابق فرانسه مقیم اسلامبول که از سیاسیّون چالاك بشمار میآمد و او آخرین وزیرخارجه معتبر و مهمّ دورهٔ سلطنت استبدادی فرانسه محسوب میگردد ، دیگرسارتین وزیر بحریّه و مالزرب وزیر دربار و کنت دوسن ژرمن که ازسربازان کارآزموده وخشن بود وزیرجنگ و تورگو که در ابتدا بسمت وزیر بحریّه مشغول کار شد سپس مفتّش کلّ مالیه گردید (اوت ۱۷۷٤) .

وزارت تورگو

شبی که تورگو بوزارت رسید مردم در اوپرا صدراعظم را با حرارت وشوق فراوان تمجید وتبریك گفتند . مادام دودِفان تورگو را « سولی[1] جدید » میخواند و ملّت انتظارات فوق‌العاده از او داشت . تورگو از حوزهٔ نظارت خود بپاریس آمده بر مسند وزارت نشست و میخواست اصلاحاتی را که در حوزهٔ محدوده خود شروع کرده بود درسرتاسر مملکت تعمیم داده مخصوصاً بنابرعقیدهٔ علمی کِسنی وگورنی آزادی تجارت‌را اعلام دارد ومعتقد بود که باین وسایل میتوان رشتهٔ گسیختهٔ مالیّهٔ مملکت را اتّصال داد .

وضع مالیّه
مقاصد تورگو

اختلال اوضاع مالیّه فرانسه که میراث لوی پانزدهم محسوب میشد بدرجه ای بود که حلّ مشکلات آن محال مینمود . مصارف عادی در سال ۲۲ میلیون از عایدات فزونی داشت ، این درصورتی است که مصارف و عواید را بطور عادی محسوب داریم لکن معادل ۷۸ میلیون از عایدات آتیه را هم دولت پیش خور کرده بود بعلاوه قروض دولت بمبلغ۲۳۵میلیون لیره عندالمطالبه بالغ میگشت ، روی هم که حساب کنیم کسر

(۱) _ Sully

به سیصد و سی و پنج میلیون لیره میرسید، چنانکه سابقاً گفته شد(۱) آبه‌تری وجه رهائی مملکت را منحصر باعلان ورشکست میدید.

امّا تورگو چون بوزارت رسید در دستورالعمل رسمی خود که بعرض پادشاه رسانید این عبارت راقید کرد: «نه اعلان ورشکست، نه افزایش مالیات، نه استقراض.» امیدوار بود که مملکت را از گرداب فقر بدو وسیله نجات بخشد یکی صرفه‌جوئی و کاستن مخارج تا حدّی که میزان آن کمتر از جمع عایدات بشود، دوّم افزایش ثروت ملّی بقسمی که بدون وضع مالیات جدید از اقلام جزو جمع سابق مبلغ بیشتری عاید مملکت شود زیرا که فزونی عواید مالیاتی باازدیاد ثروت مردم متناسب است و تزیید مکنت ملّی را مربوط بآزادی فلاحت وصناعت و تجارت و اصلاح اساسی این امور میدانست.

صرفه‌جوئی

تورگو با کمال شجاعت و فصاحت لزوم صرفه جوئی را بلوی شانزدهم خاطرنشان کرد واستدعا نمود که «پادشاه ملاحظه بفرمایند این وجهی که بدرباریان توزیع میشود از کجا میآید.» وبار دیگر بشاه گفت: که «نباید مقرّبان درگاه خود را غنی ساخته و ملّت را که ریشهٔ سلطنت است فقیر نمود.» تورگو موفّق نشد که شاه را بقطع تمام مستمرّیاتی که پیشنهاد میکرد وادارد لکن ۲٤ میلیون از جمع مواجب و مستمرّی کسر کرد و از این راه مبلغی معادل کسر دخل عادی مملکت صرفه جوئی شد. از این بیست و چهار میلیون ده میلیون از حذف مخارج در خانهٔ شاهی و قشون مخصوص پادشاه بدست آمد این قشون مخصوص جز برای تشریفات سلطنتی بکاری مأمور نمیشد.

اصلاحات

فرمان غلّات

نخستین اصلاحی که تورگو کرد راجع بفلاحت بود، فرمانی در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۷۷٤ درباب تجارت حبوبات بامضای شاه رسانید. دولت فرانسه از چند قرن پیش محض جلوگیری از قحط وغلا رسوم وقوانینی جاری کرده بودکه بنابرقول مسیون فونسن(۲) منتهی

(۱) ـ بصفحهٔ ۳٦ «ترّی و افلاس» رجوع شود

(۲) ـ Foncin

« بحبس گندم » میشد. پلیس از اطراف مواظب تجّار گندم بود که تجّار جز در ساعت و روز ومکان معیّن بخرید غلّه نپردازند والّاجرم سنگینی تعلّق میگرفت. ازطرف دیگر گمرك مانع بود که بسهولت گندم را ازایالتی بایالات دیگر حمل نمایند در نتیجهٔ این تضییقات بعضی سنوات گندم در انبار های ایالتی که حاصل خوب عمل میآمد میپوسید و ایالت دیگر که محصولش خوب نبود دچار قحط میشد. درایالات حاصلخیز دهقانان بیش‌ازحدّ کفاف خود زراعت نمیکردندزیرا که‌امید فروش مازاد غلّه خود را نداشتند. فرمان ۱۳ سپتامبر ۱۷۷٤ جمیع نظامات سابقه را ملغی ساخته تجارت وحمل‌ونقل گندم را درسرتاسر خاك فرانسه‌آزادی بخشید.

این‌فرمان دو طبقه را رنجانید. یکی رعایا ودیگر درباریان. امّا رعیّت ازبیم قحط و غلا آزادی تجارت غلاّت را مضرّ میدانست. امّا درباریان که رئیس آنها یکی‌ازشاهزادگان بلافصل‌موسوم به کونتی‌بود ازآنجهة مخالفت داشتندکه بترتیب سابق از معاملهٔ خرید و فروش غلاّت منافع هنگفت میبردند و این فرمان دست آنهارا کوتاه میکرد پس‌دربهارسال ۱۷۷۵ که قدری قیمت نان ترقی کرد موقع را مغتنم شمرده مردم‌را بشورش‌برانگیختند، ازاوّل تاچهارم ماه مه ۱۷۷۵ دستجات منظّمه در بلاد اطراف پاریس و ورسای و عاقبت در خود پاتخت بغارت دکانهای خبّازی مبادرت کردند. دولت ۲۵،۰۰۰ نظامی در پاریس تمرکز داد و محکمهٔ موقّتی بلااستیناف تشکیل‌داده چهل‌تن ازقائدین شورشیان را تسلیم آن‌محکمه نمود و بزودی غائله را خاتمه بخشید، این‌نهضت بنام «جنگ‌آرد» مشهور است.

الغای نظامات اصنافیّه‌وحق‌سخره

تورگو دو سال بعد از آزاد کردن تجارت غلات بدو اصلاح اساسی دیگر دست زد: یکی الغای نظامات اصنافیّه، دیگر نسخ حقّ سُخرهٔ سلطنتی (۵ ژانویه و۹فوریه، ۱۷۷٦). وجود تشکیلات صنفی کارگران موجب محدودیّت کارخانه‌های صنعتی میشد. همچنین نظاماتی که اصناف درقرون وسطی وضع کرده و دایر مدار امور آنها محسوب میشد شرایط ومقدّمات صنعتگری‌را معیّن وانواع مصنوعات‌را بدقّت تمام محدود

و مشخّص میساخت . بموجب این قوانین هرشیئی مصنوعی که از روی نمونه‌های قدیم ساخته نمیگردید محکوم باتلاف واعدام بود؛ بالطبع این مقررات اسباب منع هر اختراع جدید و خفه کردن هر ابتکار و ابداعی بود . فرمانی که اصنافیه‌های محدوده را ملغی ساخت همان آزادی را درعالم صنعت وارد کرد که فرمان حریّت خرید و فروش غلاّت در عالم زراعت و فلاحت وارد ساخت .

امّا سُخرهٔ سلطنتی یعنی اجبار رعایا بساختن و مرمّت طرق و شوارع بدون اخذ اجرت در واقع باری گران بر عهدهٔ رعایا محسوب میشد ، اگر ظلم بالسّویه میکردند جمیع مردم درزحمت میافتادند. و اگر تبعیض مینمودند عدّهٔ قلیلی بایستی تحمّل بار گران بیگار را بنمایند . بسیار اتّفاق میافتاد که یکنفر دهقان را سه‌روز متوالی مجبور بکار مینمودند . هرکس تخلّف وتعلّل میورزید بمبلغی جریمه محکوم میگشت ، در زمان لوی پانزدهم دریك حوزهٔ نظارت ۲،۷۰۰ نفر را درظرف پانزده روز محکوم کردند. بنا برفرمان الغای بیگار هر رعیّتی که بکار گماشته میشد اجرت خودرا دریافت میداشت، برای اجرای این تصمیمات دولت محتاج بپول بود؛ بنابر این تورگو مالیات جدیدی وضع کرد که بلاتفاوت از طبقات ممتازه و عادّیه دریافت شود . باین ترتیب تساوی عموم مردم را درمقابل مالیات عملی کرد .

پیشنهاد بلدیه

تورگو اصلاحات دیگر نیز در امور کرد که بدرجات مهمتر بشمارمیآمد من‌جمله حذف گمرکات‌داخلی وتشکیل‌انجمنهای بلدی . اینموضوع را فنلون درشصت سال قبل پیشنهاد کرده بود . انجمنهای بلدی که‌اعضای آنها ازجانب ملّت انتخاب میشد بترتیب ازبلوکات وایالات شروع شده وبیك‌انجمن مرکزی موسوم به بلدیهٔ ملّی منتهی‌میگردیدند. چون‌تورگو جسارت و تهوّر فنلون را نداشت تا اندازه‌ای احتیاط وحزم بخرج داد و حدود اختیارات این انجمنها را بتوزیع مالیات وتنظیم نظمیه‌ها وامور عام‌المنفعه محدود ساخت . این‌تشکیلات اگرچه ناقص‌بود ولی بازملّت فرانسه را تاحدّی شریك امورعمومی مملکت میکرد .

مخالفت با تورگو

لکن این نقشه هیچوقت ازقوه بفعل نیامد، تورگو مجال نیافت که آنرا عملی کند، هنوز دوسال ازدورهٔ تصدّی این وزیر نگذشته جمعی کثیر با او دشمنی آغاز نهادند، زیرا که این وزیر مردی تندخوی بود وبا اشخاصی که شریك قول او نمیشدند با لحنی درشت وحقارت آمیز مکالمه مینمود. یکی از دوستانش موسوم به آبه‌وِری(۱) وی را ملامت میکرد و میگفت: « شما در کلام خود نرمی ولطف ندارید وبرخلاف اخلاق ملّت فرانسه که نسبت بهرکس با کمال ادب رفتارمیکنند شما توجّه واعتنائی بافکارمردم ظاهر نمیسازید، در کارها بسیارعجول هستید. » صمیمی‌ترین دوستان تورگو که مالزرْب باشد باو میگفت: « شما با این طرزعمل نسبت بمصالح عمومی ابرازمحبّت نمیکنید بلکه مثل اشخاص کینه ورز ودشمنان خشمگین رفتارمینمائید. » لکن با تسلیم باین درشتیهای اخلاقی باید گفت که علّت حقیقی عدم کامیابی تورگو کوتاهی زمان ورنجش جمعی کثیرولطمه بمنافع اشخاص مختلفه بود. صرفه‌جوئیهای تورگو درباریان را بخشم آورد، آزادی غلاّت دلاّلان ومعامله‌گران را رنجانید و آزادی صنایع موجب ضجرت ودلتنگی ارباب صنایع ومعتادین باوضاع قدیمه گردید، این اشخاص مثل سگیه(۲) که از وکلای دعاوی بود میگفتند: « مشکلات وموانع محدودیّت و محرومیّت موجب رواج بازارصنایع فرانسه شده وافتخار فرانسویان را درعالم ثابت نگاه داشته‌است. » فرمان نسخ بیگار ووضع مالیات جدید ارضی که مخصوص مرمّت طرق بود جمیع افراد و طبقات ممتازه را که معافیّت داشتند آزرده خاطرساخت.

اعتراضات پارلمان

در اینموقع دولت دریافت که انتخاب پارلمان خطای بزرگی بوده است. تفصیل آنکه فرمانهای راجع بالغای اصناف ونسخ حقّ سُخره را حسب المعمول بپارلمان فرستادند که دردفاتر قانونی ثبت شود. مجلس یکماه تصویب آنرا بتعویق انداخت ودر ٤ مارس پارلمان ازپادشاه درخواست نمود که لوایح مزبوره را که منافی عدالت هستند پس بگیرد. سپس اعتراضنامهٔ رسمی

(۱) ـ l'abbé de Véri (۲) ـ Séguier

دراین باب تهیّه دیده وبشاه عرضه داشت.

«هرقانونی که درلباس خیرعمومی وصلاح انسانیّت بخواهد در ممالك منظّمه افراد مردم را متساوی الوظیفه قرار دهد وتشخیصات و تمیّزات لازمه را از میان بردارد آن قانون بزودی موجب اغتشاش اوضاع خواهد گشت زیرا که تساوی مطلقه افراد منجر باختلال امور وسرنگونی کشورخواهد شد، پس این لایحه که مساوات غیر عملی و قبول ناکردنی را میخواهد معمول بدارد اوّلین نتیجه اش برهم‌زدن نظامات مملکت وتحمیل مالیات متّحدالشکل ارضی است!»

«وظیفهٔ شخصی هر کشیشی آن که اعمال مربوطه بتعلیم وتربیت و آداب دینی را بجای آورده و بینوایان را باخیرات ومبرّات دستگیری کند.»

«نجبا خون خویش را در راه دفاع ملك نثار کرده وپادشاه را بوسیله اندرز ونصیحت مدد میدهند.»

«آخرین طبقهٔ ملّت که مثل دو طبقهٔ روحانیّون و نجبا نمیتوانند خدمات برجسته ولایق بمملکت بکنند وظیفه خودرا با ادای مالیات و تهیّهٔ مصنوعات و کدّ یمین واعمال بدنی بجا میآورند.»

شاه درجواب این اعتراضات مجدّداً پارلمان را دعوت بتصویب و ثبت فرامین سابقه کرد، پارلمان‌هم برشدّت‌اعتراض‌افزود، برای‌غلبه‌برپارلمان شاه حسب‌المعمول درجلسه حاضر شده وبر کرسی عدالت قرار گرفته وحضوراً امر به ثبت فرمانها داد (۱۲ مارس ۱۷۷۶).

عزل تورگو

این مسئله آخرین غلبه تورگو بود. سفیر سوئد مقیم پاریس بپادشاه خود چنین مینویسد (۱٤ مارس ۱۷۷۶): «مسیو تورگو باهیئت قوی پنجه‌ای طرف است، این هیئت مرکّب است از وجوه اعیان مملکت وتمام پارلمانهای مرکزی و ایالتی وجمیع اعضای مالیّه و کلیّهٔ نسوان دربار وهمهٔ مقدّسین و روحانیّین.» پیشوای حمله کنندگان به تورگو ملکه ماری آنتوانت و کنت دوپروانس برادرشاه بودند.

« رساله‌ای دراین‌وقت منتشر شد که آنرا منسوب بکنت دوپروانس میکردند و ظاهراً همینطور هم بود. این رساله شاه را فریب خوردهٔ تورگو محسوب داشته و ثابت میکرد که لوی‌شانزدهم فریب این پیغمبر دروغی را خورده و در دست او بازیچه‌ای بیش نیست و مملکت بخطری عظیم افتاده است. اتّفاقاً محض تأیید این پیش‌بینی کارگران اعتصابی نموده بودند و چون این مطلب تا آنوقت پیش نیامده بود مردم تعجّب کرده ودچار اضطراب شدند و میگفتند این اعتصابات در نتیجهٔ آزادی صنعتی است که تورگو بکارگران داد.

از طرف دیگر موریا صدراعظم از زبان شاه شنید که تورگو در غیاب وی را بتهاون وسستی منسوب ساخته است وباینجهت بامخالفین تورگوهمدست گردید.

شاه درابتدا خیلی نسبت باین اصلاحات حسن نظر وموافقت داشت ومیگفت: «جزمن ومسیوتورگو کسی دوستدار ملّت نیست» لکن کم کم نفوذ این دشمنان قوی‌پنجه شاه را بعزل تورگوواداشت. وزیر خود نیز ببدبختی خویش مدد فرستاد، مدّتی با گروه دشمنان مجادله کرد وبدقّت تمام شاه را ازقبول سعایت اعداء مانع شد وراه نفوذ دشمنانرا درمزاج شاه مسدود کرد. امّا چنانکه دیدیم تورگو درمکالمه تند وبی‌پروا بود ورعایت مقتضای حال‌را نمیکرد پس درحضورشاه هم نصایح مفیده وافکار پسندیده خویش‌را باعباراتی درشت بیان مینمود مثلاً هرلحظه لوی‌شانزدهم را یادآور میشد که سنّش ۲۲ سال است و تجربه ندارد و محتاج به‌هادی‌ومشاوراست و درپایان کلام خود این‌جمله را که ازحوادث‌آتیه پیش‌بینی میکرد و درمطابقه باواقع از کرامات شمرده میشد بزبان میآورد اعلیحضرتا:

« فراموش مکنید که ضعف نفس موجب شد که سر شارل اوّل بر سه پایه سیاستگاه قرار گیرد.» (۳۰ آوریل). بعدازاین‌مکالمات ماری‌آنتوانت‌بسهولت موفّق‌شد وزیررا معزول کند (۱۰ مه) پس شاه در روز ۱۲ مه ۱۷۷۶ وقتی‌تورگو استدعای شرفیابی کرد با خشونت تمام وی را رد کرده و فرمان داد که دستگاه وزارت را گذاشته برود ودیگر بدربار ورسای حاضر نشود.

نِکر (۱) چون تورگو معزول شد کارهای او هم در بوته اجمال ماند و اکثر منسوخ شد. وزارت مالیّه را بیکی از دشمنان وی که صرّافی از اهل ژنو بود و نکر نام داشت سپردند. نکر پنجسال در این شغل باقی ماند، مردی شرافتمند و محاسبی چالاك بود، زنش محفلی داشت که هر روز جمعه مفتوح میشد و از این جهت نکر کسب شهرتی کرد که مافوق لیاقت ذاتی او بود. نکر در یك مورد با تورگو توافق عقیده داشت: و آن درصرفه‌جوئی بود. از سال ۱۷۷۸ ببعد جنگهای امریکا مستلزم مخارج گزاف شد و دولت فرانسه مجبور باستقراض گردید، درسال ۱۷۸۱ جمع کلّ قروض به ۴۵۰ میلیون لیره بالغ شد.

صورت محاسبه دشمنان نکر از طرق مختلفه میخواستند اعتبار وی را درهم شکسته و بدنامش کنند، نکر هم محض جلب اعتماد عامّه بر آن شد که خلاصه‌ای از اقلام جمع وخرج سال ۱۷۸۱ را تهیّه دیده منتشر سازد، در این صورت حساب نکر جمع عایدات را ۲۶۴ میلیون و مخارج را ۲۵۴ میلیون قلمداد کرده بود که علی الظّاهر دولت ده میلیون اضافه عایدی داشت لکن این مقایسه بکلّی ظاهر سازی بود و عواید و مخارج فوق العاده جنگی را منظور نداشته بود واگر فی‌الحقیقه کسی آن مخارج را هم بر آورد میکرد کسر کلّ به نود میلیون لیره بالغ میگشت.

این صورت حساب مطلوبیّت فوق‌العاده حاصل کرد، فقط در روز انتشارش هزار نسخهٔ آن بفروش رسید و چندهفتهٔ بعد صد هزار نسخهٔ آن مصرف شد (فوریهٔ ۱۷۸۱) این قبیل انتشارات در آن عهد تازگی داشت، تمام دربار و خود صدراعظم سخت غضبناك شدند که چرا وزیر مالیه اسرار مملکتی را در دسترس عوام النّاس گذاشته است وعلّت عمدهٔ این غضبناکی آن بود که درصورت حساب مزبور اقلام مستمرّی و مواجب درباریان آفتابی شده بود. ملّت فرانسه استحضار یافت که درباریان که دارژان‌سون آنها را زنبور کافر میخواند بدون آنکه خدمتی بکنند

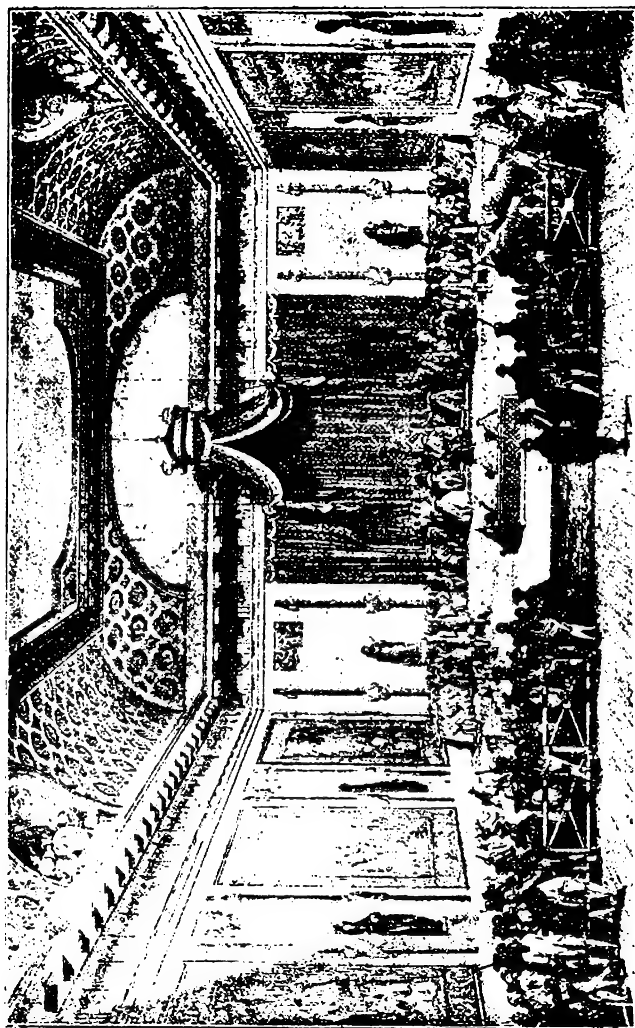
(۱) ـ Necker

وسودی برسانند مبلغ بیست وهشت میلیون لیره از مال او را تلف میکنند و این مبلغ تقریباً میزانی بود که برای بحریه ومستعمرات خرج میشد . خلاصه بعد از نشر این صورت محاسبهٔ زنبوران کافر یعنی درباریـان و خود صدر اعظم (مور پا) کمر بعزل وتخریب بناهای آن وزیر بستند ویکی ازاصلاحات مفیده او را بهانهٔ تخریب او قرار دادند.

انجمنهای ایالتی نِکر تنها بامور مالیه مشغول نبود، مانند تورگو اعتقاد داشت کهملّت فرانسه را باید تا درجهای شریك امور و سهیم مهام مملکتی کرد تاهم بار سنگینی که بردوش نظّار ایالات افتاده است تخفیف بپذیرد و هم قدرت فوق‌العاده نظّار مزبور تقلیل بیابد. پس طرح پیشنهادی ریخت که بنا بر آن درهرایالتی انجمنی تشکیل پذیرد وحدود اختیارات مجمع‌مزبوررا تقریباً همان قراردادکه سابقاً تورگوبرای انجمنهای‌بلدی‌پیش‌بینی کرده‌بود . لکن حُجب و حزم لوی شانزدهم مانع تصویب واجرای‌این قبیل تصمیمات متجدّدانه بود و در باب پیشنهاد تورگو پادشاه چنین نوشت : « مقصود شمارا میفهمم امّا بنظر من این مطالب جز صورت ذهنی ندارند ودرخارج موجود نتوانند شد و شخص تا عاقبت امور را ننگرد نباید در کارهای خطرناك شروع کند . » درخصوص پیشنهاد نِکر هم شاه موافقت تام‌نکرد فقطاجازه داد که دریکی ازایالات انجمنی‌محض‌امتحان تشکیل شود مرکّب از نمایندگان سه‌طبقهٔ روحانیّین ونجبا ورعایا (۱۷۷۸) .

این انجمن که در برّی تشکیل یافت از جمله کار هایش دو پیشنهاد بود که مهمترین اعمال‌آن محسوب میشود :

« افراد ملّت بار مالیات وسایر تکالیف را بالسّویه وبرادروار تحمّل کنند . » و دولت بجای بیگار و سُخره که معمول است مالیات فرعی وضع کند که براصل مالیات افزوده شود وچنانکه معلوم است این پیشنهاد اصلش ازتورگو است . امّا پیشنهاد ثانی ازآنجائیکه‌اعضای‌این مجلس بامر پادشاه انتخاب شده‌بودند نه برأی طبقات سه‌گانهٔ مذکور پیشنهاد کردند که‌من‌بعد« انتخاب‌عمّال‌ملّت‌برأی‌اکثریّت



یکی از تالارهای قصر ورسای که موسوم به تالار منوپله زیر است
La Salle des Menus-Plaisirs

مردم صورت بگیرد. » مقامات عالیه ناگهان دیدند که فکر تساوی مالیاتی وحق

شرکت ملّت بوسیلهٔ نمایندگان خود درامور مملکتی توسعهٔ غریبی یافته ودرنفوس ملّت نفوذ فوق‌العاده پیدا کرده است.

در سنهٔ ۱۷۷۹ انجمن ایالتی جدیدی در مونتوبان(۱) تشکیل شد و بتجربه رسید که این‌قبیل انجمن‌ها امکان‌عملی‌دارند. پس نکرهنگامی که صورت حساب سابق الذّکر را انتشار داد از لوی‌شانزدهم تقاضا کردکه تشکیل انجمن مزبور را در تمام ایالات مجاز فرموده و تعمیم دهد. در اینموقع مورپا صدر اعظم فرصت غنیمت شمرده حُجب و حزم لوی شانزدهم را مورد استفاده قرار داده وانمودکرد که اگر این امرصادر شود پارلمانها مقاومت فوق‌العاده خواهند کرد وعزل غالب وزرا را خواستار خواهند شد. شاه پیشنهاد نکر را رد کرد واو استعفا داد (۱۹ مه ۱۷۸۱).

کالون (۲)

بعداز استعفای نکر اصلاحات کشوری یکباره درطاق نسیان ماند. در اواخر ۱۷۸۳ بنا باصرار کنت دارتوا(۳) و ماری آنتوانت شاه یکی ازنظار قدیم را که کالون نام داشت مفتّش کلّ مالیه کرد وچون او بمسند خود مستقر شد غارت مالیه شروع گردید.

کالون مردی هوشیار وصاحب دماغ روشن و فطانت کامل بود امّا میل داشت که محبوب‌القلوب عموم واقع شود. بالطبع درباریان ازوجود چنین‌وزیری شادکام شدند وهمه باو میگفتند: چون بدست‌آمدی ای لقمهٔ ازحوصلهٔ بیش. هریك از آنها تقاضائی میکرد حاجتش را ناگفته بر میآورد. از اینقرار مبلغ مستموّی درباریان از ۲۸ میلیون به ۳۲ میلیون بالغ شد. پول مثل رودخانه جاری بود و از طریق استقراض بدست میآمد، برای آنکه بسهولت استقراض صورت بگیرد بسهولت خرج میکردند، کالون مثل تمام مردمان حیله‌گر وخائن برای گشادبازی واسراف‌خودباینطریق استدلال میکرد «شخصیکه بخواهدقرض کند بایدعلی‌الظاهر اعتبار بخرج بدهد و دو دستی پول بپاشد وچشم مردم را خیره کند.» درظرف سه

---

(۱) ـ Montauban (۲) ـ Calonne (٤) ـ Comte d' Artois

سال با اینکه صلح کامل حکمفرما بود کالون مبلغ ۴۸۷ میلیون قرض کرد و این مبلغ بیش از آن مبلغ بود که نِکر در تمام مدّت جنگ امریکا از مردم وام گرفت.

بحران مالیه

چون خزانه تهی شد و امکان استقراض باقی نماند در تاریخ ۲۰ اوت ۱۷۸۶ کالون باشجاعت فوق العاده پیشنهادی بعنوان «نقشهٔ بهبودی اوضاع مالیه» بپادشاه تقدیم نمود و مالیات ارضی که تمام افراد مملکت بلاامتیاز در آن شرکت جویند وضع کرد، در این پیشنهاد افکار تورگو و نکر را بخود اختصاص داده الغای سُخره و گمرکات داخلی و آزادی جریان غلات و تعمیم انجمنهای ایالتی را در سرتاسر مملکت پیشنهاد کرد. لوی شانزدهم چون نظری باین لایحه انداخت متعجّبانه فریاد زد: «اینکه سرتا پا اقوال نِکر است.» کالون جواب داد: «اعلیحضرتا با این اوضاع بهترین پیشنهاد همین است که تقدیم شد.» وزیر کاملاً میدانست که مالیه درچه حال است و چه نتایجی بر آن مترتّب خواهد شد. چند هفته بعد بلوی شانزدهم گفت: «اعلیحضرتا نجات مملکت بوسیلهٔ اصلاحات جزئی و فرعی میسّر نخواهد شد باید اصلاحات را از شالوده و پایه گرفت و بنا را بالا آورد تا منتهی بویرانی نشود.»

مجلس بزرگان

وزیر مالیّه چون میدانست که پیشنهادش مثل لوایح تورگو درپارلمان مورد اعتراض خواهد شد مصمّم گردید که مجلس بزرگی ازاعیان ومعاریف مملکت(۱) فراهم آورده لوایح خویش را بتصویب آن برساند و گمان میکرد که چون اعضای این مجلس را خود انتخاب میکند نسبت باو وفادار خواهند بود.

مجلس بزرگان در ۲۲ فوریهٔ ۱۷۸۷ در وِرسای انعقاد یافت. کالون در نطق افتتاحیّهٔ خود طرز ادارهٔ مالیّه را مورد انتقاد قرارداد و از اسراف و تبذیر که سنگینی آن بردوش طبقهٔ مولّده وعمّاله وارد است سخن گفت و از معافیّت بعض طبقات که موجب تحمیل مالیات بردیگران میشود انتقاد کرد و اظهار داشت که

(۱) ـ Les Notables

«شرکت درپرداخت مالیات دین عمومی افراد ملّت است.» مجلس بزرگان ازمیان پیشنهادات وزیر آنچه راجع به تشکیل انجمنهای ایالتی والغای سخره و آزادی غلاّت بود تصویب کرد لکن با کمال تعجّب وزیر مالیّه ومردم پاریس مجلس ازمذاکره در خصوص وضع مالیات جدید مضایقه کرد وگفت تا زمانی که معلوم نشود کسر حقیقی خزانه چقدراست وعلّت این کسر چیست دست باین کار نخواهد زد. بعضی از اعضا منجمله لافایت سخن را بجائی کشیدند که ازدولت تقاضای انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه ملّت کردند. پیشنهاد مالیات جدید تمام صاحبان امتیاز را باوزیر مالیّه دشمن ساخته بود پس ماری آنتوانت و کنت دو پروانس در حضور شاه مقاومت و مخالفت مجلس بزرگان را تأیید کردند و کالون را دیوانهٔ خطرناك ومضرّ بحال مملکت وانمود ساختند، لوی شانزدهم پس ازاین وقایع کالون را معزول نمود (۸ آوریل ۱۷۸۷).

بری ین مخالفت پارلمان

شاه بجای وزیر مستعفی بنابر تعیین ماری آنتوانت اسقف شهر تولوز را که لومنی دو بری ین(۱) نام داشت وازقائدین معترضین بشمار میآمد بوزارت نصب کرد. این وزیر جدید چون دید که شاه لزوم اصلاحات را درك کرده همان پیشنهاد های کالون را تکرار نمود وعلاوه بر مالیات ارضی جدید مالیات دیگر نیز بنام مالیات تمبر وضع کرد لکن مجلس بزرگان بمخالفت باقی ماند وبری ین ناچار آنرا منحل ساخت (۲۵ مه ۱۷۸۷).

طریقی جز تقدیم لوایح به پارلمان بنظر نمیرسید. امّا پارلمان هم خودرا نمایندهٔ ملّت خوانده وتقاضا کرد که صورت دخل و خرج مملکت را باطّلاع او برسانند وچون طبعاً دولت مضایقه کرد پارلمان اخطار نمود که شاه حق ندارد بتنهائی وضع مالیات جدید کند و بنابر تقاضای مجلس بزرگان ازدولت خواستار شد که مبعوثان ملّت را ازطبقات ثلاثه دعوت نماید (۳۰ ژوئیه ۱۷۸۷). بری ین اعضای پارلمان را بشهر تروا تبعید کرد، اهل این شهر پارلمان پاریس را مانند فاتحین پذیرائی کردند، درپاریس شورش شروع شد، مردم ملکه را دشنام میدادند ووی را مادام

(۱) _ Loménie de Briénne

دفی‌سیت[1] یا (زبان خانم) میخواندند و او را خانم اطریشی خطاب میکردند وعروسك هائی بشکل دوستان ملکه ساخته در نهرها میکشیدند . سفیر اطریش مرسی آرژان‌تو[2] نوشته است : «اگرهزاران نفرراهم بزندان بیفکنند قلع ماده فساد نخواهد شد ، احترام شاه کاملاً متزلزل‌شده وفقط بازحمات بسیار ومدت‌دراز ممکن است آنرا مجدداً استواری بخشید . » دولت پیشنهاد مالیات را مسکوت گذاشت وپارلمان را بپاریس باز گردانید (سپتامبر ۱۷۸۷) .

چون درهر حال پول‌لازم بود وبایستی‌بزودی مبلغی‌بدست بیاید بری‌ین‌لایحهٔ استقراض ۴۲۰ میلیون تهیّه دید که باقساط پنجساله از ملّت وصول شود مشروط برآنکه در آخر سال پنجم دولت مبعوثان طبقات سه گانه ملّت را دعوت نماید . روز ۱۹ نوامبر ۱۷۸۷ شاه و بری‌ین بپارلمان رفتند و فرمانها را عرضه کردند ، جلسه نه ساعت‌طول کشید ، اعضای‌پارلمان ازشاه استدعا کردندکه مبعوثان ملّت‌را در سنهٔ ۱۷۸۹ دعوت کند نه سنهٔ ۱۷۹۲ لکن شاه با خشونت هر چه تمامتر امر داد که فرمان‌را به ثبت رسانند . در این وقت پسر عموی شاه دوك دورلئان فریاد برآورد که : « این قانونی نیست ! » شاه جواب داد : « خیر قانونی است زیرا که اراده من چنین تعلّق گرفته است . » پس ازخروج پادشاه پارلمان اعلام نمود که ثبت فرمان مزبور مخالف قانون و باطل است . بری‌ین دو تن از مستشاران پارلمان را بوسیله دستخط های ممهور توقیف کرد و دوك دورلئان را نفی‌بلد نمود وامیدوار بود که باین طریق مخالفین را ازمیدان بیرون کند وخاموش سازد .

بیانیهٔ ۳ مه ۱۷۸۸

امّا مخالفت سخت تر شد ، پارلمان ازدستگیری‌دوتن‌ازاعضای خود اعتراض کرد و برای صیانت حقوق افراد ملّت اخطار نمود که صدور دستخط های ممهور منافی حقوق «اجتماعی‌و طبیعی مردم است . » این دستخط ها درآن زمان معمول بود وبوسیله آنها مردم رابحبس سخت‌میانداختند چنانکه غالباً رهائی ازآن‌محال‌میگشت . بری‌ین تصمیم

(۱) - Mme Déficit (۲) - Mercy - Argenteau

گرفت که مثل موپو درهفده سال‌قبل پارلمان‌را منحل سازد . چون‌پارلمان ازاین مطلب وقوف یافت در تاریخ ۳ مه ۱۷۸۸ بیانیّه ای صادر کرد که بمنزلهٔ اعلان جنگ بسلطنت مطلقه واعلام حقوق ملّی بود .

دراین بیانیّه اظهار شده بود که «مملکت فرانسه درتحت فرمان پادشاهی‌است که مطابق‌قانون‌حکمرانی کند ، درمیان‌این‌قوانین چندقانون‌اساسی‌هست‌که‌ملّت را موظّف بپرداخت مالیات مینماید لکن این وجه باید آزادانه بوسیلهٔ مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه تأدیه شود واین‌مجلس‌هم باید منظماً ازطرف دولت انتخاب گردد . . . . یکی‌ازحقوق‌ثابته که بی‌آن سایرحقوق بیفایده اند این‌است‌که‌مردم را بهیچ‌امری نمیتوان توقیف کرد وبمحض دستگیری‌بایستی محبوس رافوراً‌تسلیم قضات صالحه نمود . »

اهالی پاریس این بیانیّه را باشوق وشعف مالاکلام استقبال کردند و پارلمان را حامی‌آزادی خواندند . بری‌ین بخشم آمد ودوتن دیگر ازاعضای‌پارلمان‌را که سردستهٔ معترضین بودند حکم بتوقیف داد ، دو نمایندهٔ مزبور که دِپْرِ مِنیل(۱) ومونت سابر(۲) نام داشتند بپارلمان پناه بردند وپارلمان‌اعلام‌کرد‌که این‌دوشخص « تحت حمایت شاه و قانون هستند » و تصمیم گرفتند که جلسهٔ خود را دائمی سازند . هنگامی که صاحبمنصب مأمور دستگیری پناهندگان وارد شد و گفت مقصّرین را نشان بدهید تمام اعضا همصدا فریاد زدند : « ما همه دِپْرِ مِنیل و مونت سابر هستیم . » بعدازآنکه جلسهٔ پارلمان مدّت سی ساعت دوام‌یافت‌دونفر نمایندگان پناهنده عاقبت خود را معرّفی کرده و تسلیم شدند (پنجم وششم مه ۱۷۸۸) .

دو روزبعد شاه پارلمان‌را مجبور به‌ثبت چندین‌فرمان کرد که اساس‌تشکیلات قضائی‌را واژگون‌میساخت وپارلمان را «مرخّص مینمود» وبجای‌پارلمان‌مجلس عام مقرر میداشت .

---

(۱) – d' Epresménil (۲) – Montsabert

لکن فریاد اعتراض ومخالفت ازهرجانب برخاست ، درولایات پارلمانهای محلّی بپارلمان پاریس تأسّی جسته واعلام کردندکه ثبت اجباری فرامین خلاف قانون است ، چندین نهضت ملّی در تولوز و دیژون و بثارن و برتانی شروع شد ، در ایالت دوفینه کار بالاتر گرفت ، در ۲۱ ژوئیه ۱۷۸۸ ششصد تن از نمایندگان نجبا و روحانیّون و رعایا در قلعهٔ ویزیل نزدیك گرنوبل جمع شده واهالی سایر ایالات را بوسیلهٔ اخطاریّه دعوت کردند که با استبداد مقاومت ورزیده و از پرداخت مالیات خودداری نمایند تا زمانی که دولت مجبور بدعوت مبعوثان ملّت گردد .

دعوت مبعوثان

سقوط بری ین

در خزانهٔ دولت بیش از ۴۰۰۰۰۰ فرانك وجه نقد موجود نبود ، بری ین بامید اینکه مجلسی از روحانیّون تشکیل داده و آنها را وادارد که مساعدتاً مبلغی بپردازند دست بکار زد لکن روحانیّون هم به مجلس بزرگان و پارلمان ها تأسّی جسته و تقاضای انتخاب مبعوثان ملّت کردند ، پس یا بایستی این تقاضارا پذیرفت یااعلان ورشکست داد . ناچار بری ین در هشتم ماه اوت اعلان نمود که مجلس مبعوثان در اوّل مه ۱۷۸۹ تشکیل خواهد یافت . معذلك چون بکلّی اعتبار واحترام این وزیر ازدست رفته بود هیچکس پیدا نشدکه وجهی قرض بدهد پس در ۱۶ اوت ورشکست اعلان شد .

بازگشت نیکر

نمایندگان طبقهٔ سوم

پس شاه بری ین را معزول کرد ومقام کاردینالی بخشید ونکر وزیر اسبق را بروی کار آورد (۲۵ اوت ۱۷۸۸) . صرّافان و تجّار بزرگ فوراً هفتاد وپنج میلیون بدولت تقدیم کردند .

تشکیل مجلس مبعوثان نخستین مرهمی بودکه برجراحات مردم گذاشته میشد پس باشوق هرچه تمامتر در این باب مذاکرات و مباحثات نمودند که طبقهٔ رعایا چند نفر نماینده بمجلس باید بفرستند ؟ و ترتیب انتخاب مبعوثان چگونه است ؟ دولت نظر پارلمان را خواست و او جواب داد که بترتیب سنهٔ ۱۶۱۴ بایدانتخابات جریان بیابد . در سال ۱۶۱۴ هر یك از طبقات سه گانــه جدا جدا نامزد های خود را معیّن کرده و رأی داده بودند پس با این طریق رعایا با اینکه ۹۸ صدم

ملّت بودند یك ثلث مجموع نمایندگان را میدادند و در مقابل هر وکیل رعیّت دو وکیل از نجبا و روحانیّون واقع میگردید وهیچ دردی دوا نشده وهیچ اصلاحی صورت‌نمیبست . پس برای‌اینکه مجلس مبعوثان حقیقتی‌داشته باشد وبکلّی‌مورد استهزاء نشود بایستی ازرعایا دوبرابر عدهٔ سابق انتخاب شوند بعبارة اخری‌رعیت باندازهٔ دوطبقهٔ روحانیّون ونجبا وکیل‌بدهد . برای‌حصول‌این‌مقصودقرارگذاشتند که هرسه طبقه مختلطاً رأی بدهند نه جداگانه واکثریّت را بطورسرشمار افراد معلوم‌کنند نه‌بطورطبقاتی . اتّفاقاً این‌دوترتیب انتخاب‌که مضاعف شدن نمایندگان رعیّت واکثریّت سرشماری‌افرادباشد ده سال‌قبل‌بفرمان نِکرهنگام‌تشکیل‌انجمن ایالتی دردوایالت معمول شده بود معذلك نِکر دراین‌موقع جرئت نکرد که‌همین طرزرا برای انتخاب مجلس مبعوثان قرار بگذارد فقط برعایا حق داد که باندازهٔ هر دو طبقه دیگر وکیل انتخاب کنند (۲۷ دسامبر ۱۷۸۸) از همین تاریخ و بمحض اتّخاذ همین تصمیم انهدام اساس سلطنت استبدادی و طغیان آتش انقلاب شروع گردید .

فصل دوازدهم

فرانسه در ۱۷۸۹

دربار ـ دولت ـ ادارات ـ مالیّه ـ عدلیّه

اوضاع اجتماعی ـ روحانیّون ـ نجبا ـ بلاد ـ دهقانان

I

دربار ـ دولت ـ ادارات ـ مالیه ـ عدلیه

محض استحضار از اهمیّت حوادث انقلاب کبیر فرانسه و اصلاحاتی که شد بایستی بطور تحقیق اوضاع این مملکت را در ۱۷۸۹ مطالعه کرد و برچگونگی تشکیلات سیاسی واحوال اجتماعی آن آگاهی حاصل نمود.

ازحیث خاك مملکت فرانسه تقریباً حدودش مطابق حدود امروز بود، بعلاوه آلزاس ولورن و بعضی مواقع مستحکمه درسمت شمال ازقبیل قلعهٔ لاندوکه خاك اطریش آنرا احاطه کرده بود وفیلیپ ویل(۱) که اراضی بلژیك بر آن احاطه داشت، لکن درآنزمان دو ولایت ساووا و کنت نشین نیس جزء فرانسه شمرده نمیشد.

از لحاظ سیاست فرانسه دولتی استبدادی و متمرکز بود، جمیع رشته های قدرت در دست شاه وناشی ازشاه و منتهی بشاه بود، کنت دو ورژن درسال ۱۷۸۳ چنین مینویسد: «در فرانسه نه طبقهٔ روحانیّون هست نه نجبا و نه طبقهٔ سوّم، سلطان فرمان میدهد و افراد مملکت همه رعیّتند و اطاعت میکنند.» اگر چه ظاهراً مطلب بقراری بود که گفته شد یعنی شاه قدرت مطلقه داشت و اسماً تمام منابع قدرت منتهی بشخص سلطان میشد لکن در باطن تشکیلات اداری مملکت در نهایت اختلال و ایالات در کمال تفرقه وتشتّت بود.

---

(۱) ـ Philippeville

مبنای هیئت جامعهٔ فرانسویان برعـدم تساوی بود ، ملّت را بسه طبقه تقسیم میکردند : روحانیّون و نجبا و طبقهٔ سوّم . دو طبقهٔ نخستین صاحبان امتیاز بودند و سوّم بهیچوجه امتیازی نداشت و تقریباً تمام بار دولت را بر دوش او مینهادند . مجملاً باید گفت کـه فرانسه در ۱۷۸۹ بهمان حال بود که ۷۵ سال قبل هنگام وفات لوی چهاردهم .

شاه و قدرت او

سلطنت فرانسه در اعقاب ذکور سلاطین بر حسب ارشدیّت موروث بود ، نسوان خاندان شاهی ازعهد قرون وسطی ببعد بموجب رسمی که آنرا قانون سالیك(۱) میگویند ازسلطنت محروم بودند .

شاه من جانب‌الله صاحب تاج و تخت میشد و مردم سلطنت را در دست پادشاه ودیعهٔ الهیّه فرض مینمودند ، بنا براین هیچ آفریده‌ای در روی زمین حق نداشت در اعمال شاه چون و چرا کنند و برای قدرت او حـدّی فرض نماید و چنانکه لوی شانزدهم در ماه اکتبر ۱۷۸۷ در پارلمان پاریس اظهار داشت « شاه در اعمال خود مسئول هیچکس نیست جز خدای تعالی »(۲) بنابراین ازاوایل عهدلوی سیزدهم تا این دوره که ۱۷۵ سال میگذشت دولت مجلس مبعوثان ملّت را دعوت نکرده بود و مردم باور نمیکردند که درصورت تشکیل مجلس مبعوثان جزمشاوره درامور کاری بتواند انجام بدهد .

بالجمله حکومت شاه مطلقه بود ، ارادهٔ او فقط حکم قانون داشت و مثل امپراطوران روم شخص سلطان « قانون زنده » محسوب میشد . بنا بر قول لوی چهاردهم « دولت و مملکت خود اوست ، ارادهٔ افراد رعیّت در مشیّت قاهره وی منطوی است . » این عبارت لوی شانزدهم که بدوك دورلئان گفت : « این مطلب قانونی است زیرا که من چنین خواسته ام . » درواقع حاکی ازاساس حکومت استبدادی سلاطین فرانسه بود . مطابق آنچه گذشت شاه بمیل خویش اموال دولتی را خرج میکرد ، اعلان

---

(۱) - la loi Salique

(۲) - بصفحهٔ ۳۳۷ رجوع شود

جنگ میداد، صلح میکرد، بادول عقد اتّحاد میبست.

سلاطین مستبدّ فرانسه مدّعی بودند که برعقاید مردم نیز حاکمیّت دارند، هم مال رعیّت وهم عقیدهٔ رعیّت تابع ارادهٔ پادشاه است، هیچ کتابی یا جریده‌ای بی رخصت سانسور انتشار نمییافت. شاه میتوانست دارائی اشخاص را ضبط کند و بوسیلهٔ احکام ممهوره بدون محاکمه و رسیدگی هرکس را میخواست دریکی از قلاع دولتی بمدّت نامعیّنی حبس مینمود. لوی چهاردهم بهمین ترتیب یکی از درباریان خودرا موسوم به دوك دولوزون مدّت ده سال در سیاه چال قلعهٔ پی‌نیرول محبوس ساخت و اجازهٔ ارتباط با خارج بوی نداد. در عهدلوی چهاردهم حبس استبدادی از این طویلتر دیده نشد، لکن صدور احکام ممهوره یا دستخطهای سربسته درعهدآن پادشاه هم معمول بود، از ۱۷۷٤ تا ۱۷۸۸ قریب هزار طغرا از این احکام بامضاء رسید.

دربار

اگرچه پایتخت مملکت پاریس بود ولی شاه در ورسای منزل داشت، در اطراف جمعی کثیر بعنوان درباری با تجمّلات فوق العاده میزیستند، عدّهٔ این درباریان بشانزده الی هفده هزارتن میرسید که ۱٦،۰۰۰ نفر از آن مخصوص خدمات شخص پادشاه و خانواده او بودند و هزار یا دو هزار نفر بدون شغل ثابت ومعیّن عنوان درباری داشتند ومنتظر انعام یا مستمرّی یا مشاغل دیوانی بودند.

شاه یك موکب لشکری ویك موکب کشوری داشت، موکب لشکری رادر آغاز سلطنت لوی شانزدهم تقلیل داده وبه ۹،۰۰۰ نفر رسانیدند و عبارت بود از سواره نظام یعنی قراولان سوار ژاندارم وچابك سواران وپیاده نظام یعنی قراولان فرانسوی وقراولان سویسی.

امّا موکب کشوری مرکّب ازچهار هزار نفربود، ملکه واولادشاه وبرادران و خواهران و عمّه‌ها و خاله‌ها و پسر عموها و دختر عموهای او جزء این هیئت محسوب میشدند وهریك ملازمان وبستگان خاصّی داشتند که عدّهٔ آنها جمعاً بسه هزار نفر میرسید واز این ملازمان پانصد تن بخدمت ملکه و هفتصد تن بخدمت

کنت دارتوا و زنش مشغول بودند. دختر بزرگ لوی شانزدهم که او را شاه خانم میگفتند وبعدها دوشس دانگولم شد درسن دو سالگی هشتاد نفر خدمه داشت. مرسی آرژان تو سفیر دولت اطریش در این باب مینویسد «ملازمان دختر شاه خیلی قلیلند ومخصوصاً شاه منع کرده است از اینکه عدهٔ کثیری بخدمت دخترش بپذیرند تا غرور در وی راه نیابد و بقناعت وسادگی عادت کند.»

تجملات دربار انتظامی نداشت، اصطبل شاهی حاوی هزار و نهصد اسب و دویست کالسکهٔ مختلف بود و هر سال مبلغ ۷،۷۰۰،۰۰۰ لیره بمصرف اصطبل میرسید و این بیش از آن چیزی است که برای موکب لشکری وقراولان خاصه شاهی خرج میشد. خرج سفره شاه بعد از آنکه بفرمان لوی شانزدهم صرفه جوئی کامل در آن کردند وزواید آنرا حذف نمودند هرسال ۲،۹۰۰،۰۰۰ لیره بود وبدیهی است که ازاین مبلغ مختصری صرف شخص شاه میشد ومابقی بکار اطعام گروه کثیری که از مطبخ سلطانی روزی میبردند میرفت.

دزدی بنهایت شدت رسیده بود، ملازمان شاهی با کمال وقاحت دست بسرقت گشوده بودند، زنان خدمتکار سالی ۵۰،۰۰۰ لیره ازطریق فروش ته شمعهای قصر شاهی دخل میکردند، هفته‌ای چهار جفت کفش بحساب ماری آنتوانت میگذاشتند، بواسطهٔ این تبذیر واسراف جمع کل مخارج موکب لشکری و کشوری در ۱۷۸۹ به سی وسه میلیون لیره رسید.

مخارج دربار منحصر بهمین نبود، در حقیقت مملکت فرانسه بیش از اینها نثار دربار و درباریان میکرد، زیرا که برادران پادشاه و خدم و حشم آنها نیز ضمیمهٔ دربار بودند و سالیانه مبلغی بعنوان انعام و مستمری بدرباریان و دوستان ملکه وخانواده‌های صیاد پرداخته میشد. مقصود از خانواده‌های صیاد عائله هائی است که بلطایف الحیل مداخل میکردند مثل دودمان پولینیاك که اعضای آن سالی ۷۰۰،۰۰۰ لیره بچنگ آورده وفیمابین خود قسمت میکردند و کار غارتگری آنان بجائی کشیده بود که سفرای دول خارجه هم فریاد برآورده بودند. موافق حساب

و برآورد نکر وزیر مالیّه شاه از سنهٔ ۱۷۷٤ تا ۱۷۸۹ مبلغ ۲۲۸ میلیون لیره بخانواده خود و درباریانش عطا فرموده بود. رفتا لوی پانزدهم و لوی شانزدهم و دربار این دو پادشاه مصدّق قول و مؤیّد گفتار دارژان سون بود که میگفت: « دربار قبر ملّت است. »

حکومت مرکزی

تشکیلات دولتی دراین زمان هم مثل عهد لوی چهاردهم بود، شاه شش وزیر و چهار هیئت داشت از اینقرار: وزیر عدلیّه که در غیاب شاه ریاست هیئتهای مختلف را نیزداشت، مفتّش کلّ مالیّه، وزیر دربار، وزیر خارجه، وزیر جنگ، وزیر بحریّه. در زمان لوی چهاردهم وزرا شش گانه باهم برابر بودند. در دورهٔ لوی پانزدهم که بعلّت تنبلی بکار نمیرسید و در عهد لوی شانزدهم که محجوب بود یکنفر رئیس الوزرا منصوب میگشت که برسایر وزرا تسلّط داشت. گاهی یکی از وزرا کهدرحضور شاه مقرّب‌تر وبیشتر محلّ اعتماد بودبرهمکارانش تفوّق مییافت و مقام رئیس‌الوزرا کنونی‌دول را احراز میکرد، مثلاً در ۱۷۸۷ مهمترین وزیر نکر بود. حقوق هر وزیر در سال ۲۲٦٬۰۰۰ لیره بود که معادل مواجب ده وزیر امروز است.

هیئت های چهارگانه عبارت بودند از شورای دولتی یا شورای عالی که کارش رتق وفتق امور کلّی خاصّه مهام خارجه بود وشورای مالیّه، شورای مکاتبات که کارش تحقیق مکاتیب واخبار ونظّار ولایات بودوشورای دیوانی‌که وظایفش مرکب بوداز وظایف شورای دولتی‌درعصرحاضرووظایف دیوان‌تمیزدرواقع‌محکمه‌عالی‌بودبرای رسیدگی‌باموراداری‌وامورقضائی‌ودرفرانسه‌آنرا CONSEIL DES PARTIES میگفتند.

حکومت مرکزی مشتمل بود بر وزرا و هیئت های چهارگانه. جمیع امور ازآنها صادر و بآنها منتهی میشد وبمشابه مغز وقلب مملکت بودند.

حکومت ایالات

امروز تشکیلات ولایات‌وایالات فرانسه‌در کمال‌سادگی است لکن در سنهٔ ۱۷۸۹ تشکیلات حکومتی ایالات در نهایت پیچیدگی وابهام بود، زیرا که بیك اعتبارمملکت فرانسه بچندین دایرهٔ حکومتی

منقسم میشد و بیك اعتبار بچندین حوزهٔ نظارتی انقسام میافت .

فرانسه دارای ٤٠ حاکم نشین بود که سی‌ودواز آنها تقریباً باتقسیمات قرون وسطی مطابق میگشت وبهمان اسامی قدیم‌هم خوانده میشد وهشت‌حکومت‌نشین بقدری کوچك بودندکه حدود آنها از حصار قلعهٔ آنها تجاوز نمیکرد، حکّام‌قاطبةً از نجبا انتخاب میشدند و از عهد لوی چهاردهم ببعدجز اسمی و عنوانی نداشتند وجزءِ جلال موکب سلطنتی بودند واغلب عمرخودرا در وِرسای میگذرانیدند .

شمارهٔ حوزه‌های نظارتی به سی و شش میرسید و باسم کرسی حوزه خوانده میشدند ، در هر حوزه ناظری فرمانروائی داشت . نظّار از طبقهٔ متوسّطین بودند وچشمشان بدست‌پادشاه بود و سعادت یافلاکت‌خودرا ازارادهٔخسروانه‌میدانستند و شاه بواسطهٔ آنها اوامر خویش را در اقطار و اکناف مملکت جریان دادمودربار خود را مرکز رتق و فتق امور میکرد چنانکه گفته شد(۱) حدوداختیارات نظّار بسیار وسیع وشامل جمیع مسائل عمومی بود . بقول مسیولاویس(۲) « ناظربمنزلهٔ شخص شاه بود که در ایالت حضور داشته باشد » و بگفتهٔ لاس : « نیکبختی و شوربختی کشور بسته بنظّار » بود .

حوزه های نظارت مثل ایالات امروزه فرانسه دارای تقسیماتی بود با این تفاوت که ایالات منظّماً بولایات وبلوکی چندتقسیم شده‌اند ولی‌اجزای‌حوزه‌های نظارت از هر حیث با یکدیگر اختلاف داشتند چه ازلحاظ طبیعت‌خاك و چه از حیث اسم و وسعت و غیره . در هر حوزه چند قریه متعلّق بروحانیّون‌موجود بود که آنها را پارواس(۳) میگفتند و بمنزلهٔ بلوکات امروز است . در هرقسمتی از قطعات‌حوزهٔ‌نظارت‌نایبی ازجانب ناظرکل حکومت میکرد وعزل‌ونصبشان‌باختیار ناظربود ، ازاینجا میتوان درجهٔ قدرت ونفوذ نظّاررا فهمید . دربعضی نقاط حدود بلوکات چنان معیّن شده بود که قریه‌های سرحدّی نصف در این بلوك و نصف در بلوك دیگر واقع میگردید ودر بعضی حوزه‌ها اصلاً حدود معیّنی‌درمیان‌قطعات

---

(۱) - بصفحه ٣١٥ رجوع شود

(۲) - Lavisse (۳) - Paroisses

آن وجود نداشت ، چنانکه در موقع لزوم بعضی قری را هرقدر تحقیق میکردند معلوم نمیشد جزءِ کدام ولایت محسوب میشود ، اهل آن درقلمرو کدام محکمهٔ قضائی واقعند و مالیات را مطابق مرسوم و معمول کدام حوزهٔ نظارت باید بپردازند .

عدم وحدت

فرانسه اگرچه مملکتی متمرکز بود لکن وحدت نداشت .امروز مال التجاره بآزادی تمام درسرتاسرخاك فرانسه جریان مییابد، قوانین و نظاماتی که حقوق افرادرا نسبت بیکدیگر معیّن میسازند و اقسام مالیات و طرز وصول و ایصال آنها و اوزان و مقادیر در جمیع ایالات یکسانند.

امّا در ۱۷۸۹ کار بر این منوال نبود ، اوزان و مقادیر در هر ایالت بلکه در هر بلوکی اسم و میزان ومعیار خاص داشتند ، مثلاً نیزه که یکی ازمقیاسهای مساحت محسوب میگردید در پاریس معادل ۳۴ متر مربّع بود ودریکی ازایالات ۵۱ متر و در ایالت دیگر ۴۲ متر بود .هنوز درعرف دهقانان فرانسه یادی ازاین مقیاسها موجود است و اسامی جریب و طناب و ذراع و غیره را بکار میبرند . . .

درایالاتیکه موسوم بایالات منتخبین بودندوجمعاً یکربع خاك فرانسه مساحت داشتند توزیع مالیات بوسیلهٔ منتخبین همان ایالات بعمل میآمد ودرایالات موسوم بایالات مأمورین مالیات مستقیماً بوسیلهٔ مأمورین پادشاه توزیع میگردید . مالیات نمك هفت قسم بود و در هر قطعه از فرانسه بیکی از این هفت طرز وصول میشد مثلاً درشمال وجنوب ایالت اُوِرْنی این مالیات بدوطرز متفاوت بحیطهٔ وصول میآمد.

اگر خطّی فرض کنیم که از ژنو شروع شده وبمصب رود شارانت منتهی گردد ولایاتیکه در جنوب این خطّ واقع شده بودند یك قانون مدنی متّحدی داشتند که از روی قوانین رومی تدوین گردیده بود و آن ناحیه را ایالت قانون مدوّن میخواندند . بالعکس درشمال خطّ مزبور بقدری اختلاف موجود بودکه بقول وُلتر « شخصی که ازاین ولایات بگذرد همان اندازه که اسب چاپاری عوض میکند همان اندازه هم قوانین و نظامات قضائی تبدیل مینماید » این ناحیه را که عبارت باشد از اراضی رود لوار و رود سائون و رود سِن نواحی حقوق اعتیادی میگفتند

و در آنجا ۲۸۵ مجموعه قوانین عادیه موجود بود . در ایالت اُورنی دوقسم قانون مجری بود ، درشهر اوریاك قوانین مدوّنه ودرشهر کلرمون قوانین عادیه جریان داشت در صورتیکه هر دوشهر مزبور جزءِ حوزهٔ یك پارلمان بودند که پارلمان پاریس باشد.

در اراضی رود لوار و رود سِن سیزده ایالت بود که مجموع آنها راپنج مزرعه آبستن میگفتند ، دراین ناحیه مال التجاره آزادانه درجریان بود و۱۹ ایالت دیگر که باایالات غریبه موسوم بودند هریك گمرك خاصّی داشتند که ازاجناس وامتعهٔ ایالات مجاوره در صدور و در ورود حقوق گمرکی دریافت میکردند بهمان قسم که اکنون در سرحدّات دول نسبت به امتعهٔ ممالك خارجه معامله میشود .

این خطوط گمرکی و اختلاف قانونی و تفاوت اوزان و مقادیر یادگار قرون وسطی و باقی مانده عهد فئودالیته بشمار میآمد . اگرچه سلاطین کاپسین درفرانسه قدرت سلطنتی را درتمام ایالات بسط داده وصاحب اختیاران محلّی را خاضع وخاشع کرده بودند لکن بعضی رسوم وآداب را کماکان بحال خود باقی گذاشته ومحترم شمرده بودند چنانکه در اواخر قرن هیجدهم چون نظری باوضاع فرانسه افکنده میشد شخص میدید که از بعضی اعتبارات شباهت تام بقرون وسطی دارد وازلحاظ استقلال داخلی ایالات گوئی مملکت فرانسه ازچندین دولت مستقلّه تشکیل یافته است. در واقع ازاین لحاظ فرانسه نمونه‌ای ازقارهٔ اروپا بود با این تفاوت که قطعه اروپا قطعات مستقلّه‌ای که دارد مملکت خوانده میشوند و فرانسه قطعات مستقلّه‌اش را ایالت و ولایت میگفتند . بنا بر قول میرابو که از رجال نافذالکلمهٔ عهد انقلاب است فرانسه در سنهٔ ۱۷۸۹ « مجموعه‌ای از ملل و اقوام منفصله و غیر متّحده بود . »

بیشتر این اقوام صاحب فکر تفرّق و تشخّص بودند ، باصرار وابرام تمام بعادات قدیمهٔ خویش متشبّث شده و امتیازات و اختصاصات محلّی خود را محترم شمرده و میخواستند بهر قیمت باشد استقلال خودرا حفظ کنند ومملکت مستقل کوچکی شوند در داخل مملکت بزرگ فرانسه . مثلاً اهالی آرتوا اگرچه ظاهراً خود را فرانسوی میشمردند لکن در دستورالعملی که بمبعوثان خود نوشته و سپردند

تقاضا کردند که جز همولایتان آنها مأموری بایالت آرتوا اعزام نشود . سکنهٔ ایالت پروانس اظهارمیداشتند که ماشاء فرانسه را فقط بسمت والی پروانس اطاعت میکنیم . مردمان دوفینه میگفتند ولایت ما در مملکت فرانسه واقع است ولی از مملکت فرانسه نیست . انقلاب کبیر تمام این اختلافات را برطرف کرده وفرانسه را توحید بخشید.

قضاوت

تشکیلات قضائی هم در پیچیدگی وابهام کمتر ازتشکیلات اداری نبود ازاین لحاظ هم آثارقرون وسطی مشاهده میافتاد. محاکم متعلّقه بسینیور(۱)وبیی(۲)و سِنشال(۳)که از طبقات اعیان و وجوه قرون وسطی محسوب میکردند هنوز دایر بود . دراغلب دهات محکمه سینیوری بمنزلهٔ محاکم کنونی صلحیّه ادارات پلیس است ، قضات این محکمه جرم های مختصر و خلاف‌های کوچك را مجازات میکردند مثل دشنام دادن و ضربت زدن و مستی و غوغا طلبی و غیره و محاکم متعلّقه به بیی و سِنشال بمسائل حقوقی بطرزقرون وسطی رسیدگی میکردند ، درخصوص دعاوی مربوطه بمالیات محاکم خاصّی بود بنام محاکم امدادیه .

ترتیب محاکم داوری که کلّیات آن با ترتیب امروز یکسان است عبارت بود از محاکم ابتدائی و پارلمان ها .

محاکم ابتدائی که درتمام فرانسه عدّهٔ آنها بیکصد میرسیدشبیه به(۳۶۲)محکمهٔ بدایتی بود که اکنون دایر است . ازمطابقه این دوعددمعلوم توان کرد که باقلّت محاکم در آن زمان امورقضائی ودعاوی حقوقی باچه کندی پیشرفت میکرده است .

پارلمانها سیزده عددبودندکه دفعتاً درحدودمحاکم بدایت وصلحیّه واستیناف رسیدگی بدعاوی میکردند ، حوزهٔ قضاوت آنها بی اندازه متفاوت ومختلف بود، دایرهٔ صلاحیّت پارلمان پاریس مثلاً ازپادوکاله تالو (٤)میرسید بعبارت اخری از ولایت شمال تا ایالت کانتال یعنی پانزده ولایت که مساحت آن یك ثلث خاك فرانسه بود

(۱) ـ Seigneur (۲) ـ Bailli (۳) ـ Sénéchal (٤) ـ Pas-de-Calais au Lot

جزءِ حوزهٔ قضاوت پارلمان پاریس محسوب میگشت ولی دایرهٔ داوری پارلمان روان منحصر بیك ولایت بود که نورماندی باشد و پارلمان مِتز جز درهمین شهر و اطراف آن حقّ دخالت درجای دیگر نداشت .

قضات این محاکم مالك منصب خود بودند خواه بوسیله خریدن شغل از پادشاه قاضی میشدند خواه بحکم رسم پولت(۱) ازپدرخود ارث قضاوت میبردند . خرید و فروش مشاغل منحصر بمحاکم عدلیّه نبود ، در جمیع ادارات کشوری و لشکری معمول و متداول بود .

بعضی رسوم و عادات قدیمه جریان داشت که برای قضات نعمتی محسوب میگشت مثلاً معمول بود که متداعیین قبلاً نزدقاضی آمده استدعای رسیدگی بعمل کنند و محض جلب توجه قضات بجانب خود ارمغانی‌هم میآوردند که باصطلاح آن زمان « ادویه » نامیده میشد و مقصود چاشنی کلام یا رشوه است .

در باب جنایات قوانین موجوده سختگیری و مجازات بدرجهٔ توحش وبربریت میرساندند ، اموری که این زمان بزحمت میتوان آنها را در ردیف جنحه و خلاف قرار داد و مجازات آنها بچند فرانك میشود درآن عهد جنایت‌عظیم و گناه کبیر شناخته میشد مثلاً تخطّی بصیدگاه غیریا کشتن صیدیکران که اکنون مجازاتش ۲۵ فرانك است درآن دوره مرتکبین را بحبس ابد بااعمال‌شاقّه محکوم میساخت و بنا برمسطورات یکی‌ازدستورالعملهای مبعوثان ملّت « محاکم‌عدلیه بدون تردید انسانی را درمقابل قتل خرگوشی براه عدم میفرستند . » درآن دوره هرکس متّهم میشد اصل را مجرمیّت‌میدانستند ، شکنجه های ابتدائی‌واستنطاقات سخت‌که بر متّهمین وارد میکردند تا بجرم خود اقرار کنند در سال ۱۷۸۰ ملغی شد امّا شکنجهٔ که قبل‌ازاجرای‌حکم‌محکمه مینمودندکماکان باقی بود واگرچه شاه در ۱۷۸۸ رسماً آنرا منع فرمود لکن عملاً متروك نشد .

مالیه

در آغاز افتتاح مجلس مبعوثان اوضاع مالیه بقرار ذیل بود .
مخارج پیش بینی شده برای تمام سال بمبلغ ۵۳۰ میلیون

---

(۱) ـ Paulette

و عواید به ٤٧٥ میلیون و کسر دخل به ٥٥ میلیون بالغ میگشت لکن بعضی از مطّلعین حدس میزدند که کسر حقیقی ۹۰میلیون لیره باشد، منافع قروض دولتی را اگر تنها حساب کنیم در سال به ۲۰٦ میلیون لیره یعنی قریب نصف کلّ عایدات میرسید.

این وضع ناهنجار و حال ناگوار تنها گناه لوی شانزدهم نبود بلکه نتیجهٔ صحیحهٔ منطقی رفتار پادشاهان بود که بعد از فرانسوای اوّل معمول داشتند و جز هانری چهارم تمام سلاطین فرانسه مالیه را باینقسم اداره میکردند وحقیقت امر و خلاصهٔ عمل این سلاطین را اگر بخواهیم بدانیم همان است که کلُن دارتوا در حضور مجمع بزرگان ۱۷۸۸ اظهار داشت و گفت: « مصارف شاه را نباید بقیاس عواید او بحساب آورد بلکه بقیاس احتیاجات وی باید مخارج اورا پرداخت.»

نتیجهٔ این قسم عمل آن بود که هرسال کفّهٔ خرج از کفّهٔ دخل سنگینتر میشد و دولت مبلغی کسر محل داشت و محض جبران این نقصان شاه بفروش مشاغل و مناصب میپرداخت وقروض را زیاد میکرد. دردوازده سال ازسلطنت لوی شانزدهم (از ۱۷۷٦ تا ۱۷۸۸) مبلغ ۱۱٤۰ میلیون لیره برقروض افزوده شد.

با این وضع کسی حاضر نمیشد بشاه وجهی قرض بدهد ودولت هم قادر بافزایش مالیات نبود.

مالیاتهای مستقیم

مالیات دوقسم بود، مستقیم وغیرمستقیم. مالیات مستقیم عبارت بود ازمالیات ارضی ومستغلات که از قرون وسطی وجنگ صدساله بیادگار مانده بود وسرشماری وخمس. این دومالیات اخیر را در زمان لوی چهاردهم جعل کرده بودند.

مالیات ارضی ومستغلات درهمه جا یکسان نبود، درولایات جنوبی اززمین و خانه میگرفتند واین را مالیات مستقیم حقیقی میخواندند ومأخذ عادلانه هم داشت زیرا که از روی اشیای محسوسه اخذ میگردید. درسایر ایالات همین مالیات را به نسبت دارائی برآوردی ومکنت حدسی اشخاص بدون هیچ تمیّزی وتحقیقی دریافت

میکردند وغالباً بجزئی علامتی‌میزان آنرا تغییر میدادند مثلاً اگرمؤدّی‌مالیاتی را میدیدند که قدری فربه ترشده یاپرمرغ درحوالی منزل‌او افتاده حکم برتموّل ورفاهیّت او کرده مالیات شخصی او را بالامیبردند(۱) .

این مالیات را که تایّ میگفتنداز‌رعایا وعملجات و کسبه وتجارمیگرفتند ، نجبا وروحانیّون ازآن معاف بودند ، لکن دو مالیات دیگر که سرشماری وخمس (یاعشرینیه) باشد قانوناً عمومیّت داشت .

سرشماری یاطبقه شماری‌مالیاتی بود که از۱۶۹۵ ببعد وضع شد ، درآنزمان تمام فرانسویان را به بیست و سه طبقه تقسیم کردند که هرطبقه به نسبت مکنت خود مالیات بدهد، ولیعهد درطبقهٔ نخستین بشمارمیآمد وسالی۲۰۰۰ لیره بایستی بپردازد ، رعایای طبقهٔ بیست وسوم چیزی نمیدادند . امّا در اواخر قرن هیجدهم از این طبقه بندی اثری‌نمانده‌واوضاع اختلال یافته بود بنابراین طرزثابتی برای اخذ این‌مالیات نداشتند، مالیات طبقاتی مزبوررا بشکل مالیات تایّ سابق‌الذّکر مأخوذ میداشتند و درواقع ازعوارض وفروع خراج محسوب میگردید و غالباً از هر کسی به نسبت مال‌الاجاره ملك ومستغل او دریافت میکردند .

مالیات خمس یا (عشرینیه که بیست صدم باشد) از عایدات اشخاص دریافت میگردید، مخترع این‌مالیات وُبان بود که درزمان‌لوی چهاردهم عشریه وضع نمود وبعدآنرا مضاعف کرده دوعشر عواید افراد را گرفتند .

اگرچه گفتیم که مالیات طبقاتی‌وخمس‌عمومیّت داشت‌لکن‌این‌تعمیم برحسب قانون وبفرض صحت اجرا بودعملاً جز طبقهٔ رعیّت و کاسب از کسی‌وصول نمیشد مثلاً روحانیّون در سال ۱۷۱۰ مالیات طبقاتی خود را از دولت خریدند باین معنی که دفعةً وجهی که معادل مالیات شش سال آنها میشد پرداخته و معاف گشتند . اهالی (ایالات منتخبین) که ذکرآن قبلاً گذشت مالیات طبقاتی‌خودرا ازدولت اجاره کرده بودند ، هرسال ازاین بابت مبلغی معیّن وخیلی کمترازمأخذ بخزانه داده وازتعرّض مأمورین مالیّه وتغییرات مالیاتی مصون میماندند . مالیات

---

(۱) - بصفحه ۲۷۰ رجوع شود

طبقاتی وخمس بیك منوال ازنجبا و رعایا وصول نمیشد بلکه همیشه بدهی نجبا را کمتر ازاندازه وبدهی رعایا و کسبه را بیشتر ازمیزان محسوب میداشتند، مبعوثان طبقهٔ سوّم ولایت نِمور در دستورالعملهای خود چنین یادداشت کرده بودند که در سنهٔ ۱۷۸۹ مالیات طبقاتی مأخوذه از نجبا یك صدم عواید آنها بوده و مالیات طبقاتی رعایا را قریب ده صدم وصول کرده اند . شاهزادگان بلافصل که بایستی ۲٬٤۰۰٬۰۰۰ لیره از بابت مالیات خمس بپردازند بیش‌از ۱۸۸٬۰۰۰ لیره نمیدادند . درایالت شامپانی مالیات خمس را بتفاوت وصول میکردند، ده درصد ازنجبا وشصت در صد از کسبه ورعایا . درولایت پاریس یکنفرمارکی بجای ۲٬۵۰۰ لیره که حقّاً بایستی مالیات خمس بپردازد چهارصد لیره میداد . امّا یکنفر تاجر و کاسب ۷۶۰ لیره میپرداخت درصورتیکه بیش از ۷۰ لیره باو تعلّق نمیگرفت .

جمعاً ببهانهٔ اخذ سه مالیات مذکورکه مالیات ارضی ومستغلات (تای) ومالیات طبقاتی وعوارض خمس باشد پنجاه الی پنجاه وهفت صدم کلّ عایدات طبقهٔ غیرممتازه را از دستش میگرفتند . لااقل نصف مداخل کسبه و تجّار و عملجات و دهقانان از این بابت بکیسهٔ دولت میرفت امّا دخل دولت منحصر بهمین نبود .

مالیاتهای غیرمستقیم

مالیاتهای معتبرغیرمستقیم عبارت بود از مالیات نمك ورسوم شراب . بطوریکه دیدیم (۱) این قبیل اخراجاترا دولت وصول نمیکرد و بعهدهٔ نظّار ایالات بود که از شاه اجاره میکردند (مثل سلطان عثمانی که در همین اواخر مالیاتها را مقاطعه میداد) از این جهت وصول این اخراجات با کمال وقاحت وسختگیری بعمل میآمد زیرا که ناظرمحل مواظبت تام میکرد و بوسایل مختلفه درصدد ازدیاد عواید خود برمیآمد .

وصول مالیات نمك که آنرا گابل (۲) میگفتند وظاهراً این لغت مأخوذ از کلمهٔ قبالهٔ عربی است بهانهٔ ظلم ووسیلهٔ عاجزکشی های فوق‌العاده میشد مثلاً مأمورین دولت غالباً ظروف و آلاتی را که مالکین برای نمك سود کردن گوشت داشتند

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۷۵ رجوع شود

(۲) ـ La gabelle

شکسته و منهدم میساختند مگر اینکه ازاهالی ایالتی باشند که جواز نمك مجّانی ازدولت میگرفتند. قیمت نمك باختلاف ولایات مختلف میشد، درنقاطی که مالیات نمكرا بازخریده یا بسببی ازاسباب معاف شده بودند نرخ نمك فرق میکرد، همچنین بعضی ولایات که مالیات نمکشان سنگین بود نمك گران‌تر از ایالاتی میخوردند که این مالیات درآنجا سبکتر محسوب میگردید. درولایات معاف ومجازبهای یك من نمك از ٥ تا بیست سانتیم بود امّا در نقاطی که مالیات نمك سنگین بود بهای یك من نمك به یك فرانك و شصت سانتیم میرسید (امروز در فرانسه باین مبلغ میتوان ٢٥من خریداری کرد). هرشخصیکه عمرش ازهفت سال متجاوزبود بایستی سالی هفت من لااقل نمك بخرد (در بعضی ایالات نه من) و این را نمك وظیفه میگفتند. تخلّف ازخرید جرمی بزرگ بشمارمیآمدومرتکب را اگرچه درکمال افلاس و نهایت فقروفاقه هم بود بسختی تعقیب میکردند. پارلمان رُوان درآغاز انقلاب کبیر در باب آن ایالت چنین اظهار میداشت: «هر روز می‌بینیم اشخاصی را که‌نان ندارند بخورند بجرم‌نخریدن‌نمك توقیف‌یاسیاست میکنند یامیفروشند.»

این نمك وظیفه را مردم بایستی فقط در سرسفره غذا بکار ببرند و ازاینجهت آنرا «نمك کوزه ونمکدان» هم میگفتند، اگر کسی این نمك را در نمك سود گوشت ذخیره زمستان بکارمیبرد گوشت قورمهٔ او را ضبط وشخص اورا بپرداخت سیصد لیره مجبورمیکردند، قسمی نمك پست موجود بود که دولت‌آنرا برای دباغی میفروخت و محض اینکه این نمك ارزان را رعایا بجای نمك گران طعام مصرف نکنند مقداری مواد سمیّه درآن میریختند چنانکه امروز برای فروش الکل‌چراغ وغیره نظیرهمین کار را میکنند و آلکل را مخلوط بمواد خارجی میسازند.

مفتّشین نمك که عدّهٔ آنها به پنجاه هزار تن میرسید حقّ دخول بمنازل مردم وتفحّص اطراف واکناف خانه ونقیروقطمیررا داشتند تا یقین کنند که صاحبخانه جزنمك دولتی نمکی ندارد وآن نمك را هم ازبدی جنسش میشناختند وتشخیص میدادند، قاچاقچی را بسختی مجازات میکردند. کالون وزیرمالیه در١٧٨٧ بانجمن

بزرگان اظهار میداشت که هرسال قریب سی‌هزارنفررا حبس میکنند و پانصد نفر را لااقل باعدام واعمال شاقه محکوم مینمایند وتمام اینها بجرم قاچاق نمك است .

کنت‌دارتوا میگفت : « نتایج این مالیات بقدری مدهش است که هیچ شخص غیوری نیست که برای الغای این طرز و ترتیب خون خود را نثار نکند . »

در وصول رسوم شراب (یا امدادیه) هم بهمین اندازه سختگیری میشد ، در وقت ساختن مشروب و در موقع فروش شیر کچی و در اثنای حمل و نقل رسوم و عوارضی وصول میشد مثلاً در فاصلهٔ لانگدوك تا پاریس در سی وپنج الی چهل نقطه مالیات راه ازشراب میگرفتند، بمحض ورود شراب بشهریك مالیات ودردکان مشروب فروشی یك مالیات دیگر مأخوذ میشد . یك قرابه شراب که در مون‌پلیه ۱۵۰فرانك تمام میشد چون درپاریس بدست مشتری میرسید ۱۲۲ فرانك مالیات باو تعلّق گرفته بود . از این مالیات سخت‌تر و زشت‌تر تفتیش مصرف شراب است بهرخانواده اعم از بزرگ یا کوچك دولت حق میداد که چهارقرابه شراب درسال مصرف کنداگر کسی بیشترصرف میکردآن شراب زایدرا« بیش نوش »مینامیدند ورئیس خانواده بایستی مبلغی جریمه بدهدزیرا که ازدیادمصرف علامت قاچاق بود .

رسوم شراب هم مثل عوارض نمك در هرجا قسمی خاص بود ، دربعضی بلوك مثلاً که رودخانه ازمیان شهرمیگذشت مثل شهربورگونی سکنهٔ ساحل چپ مالیات امدادیّه (رسوم شراب) میدادند و مردم ساحل راست معاف بودند .

رنجش عمومی

آنچه بیان شد اگرچه نسبتاً مفصّل است لکن مشتی است از خروار وبرای درك انحاءِ جور و ظلم تشکیلات سیاسی و اداری ومالی واقسام استبداد وابهام اموروعدم تساوی کافی است . وخامت اوضاع بدرجه‌ای بود که اشخاصی هم که ازبقای آن منتفع میگشتند فریاد برآورده وچارهٔ درد را خواستاربودند مثلاً ازطبقهٔ نجبا آنانکه درولایات مسکن داشتند وباملّت مصادف ومعاشر بودند کاملاً پایهٔ ظلم واعتساف را دریافته بودند . مبعوثان نجبای ولایت آلبر در دستورالعملهای نمایندگی خود نوشته بودند که : « این حقیقت

تلخ و صعب است ولی باید گفته شود که انحطاط ملك وفقر زارعین وفاقهٔ مالکین نتایج طرز مالیات کنونی است . . . درهر کاری استبداد وظلم فاحش و تعدّی زشت و ننکین حکمفرماست . »

II

اوضاع اجتماعی ـ روحانیون ـ نجبا ـ بلاد ـ دهقانان

تشکیلات اجتماعی درسال ۱۷۸۹ عیناً نظیرپانصد سال‌قبل یعنی دورهٔ پادشاهی فیلیپ‌لوبل در قرن سیزدهم بود و اصل اصیل جمیع تشکیلات عدم مساوات بود . ملّت‌فرانسه بسه‌طبقهٔ بزرگ منقسم میگشت: روحانیون، نجبا و رعایا (یاطبقهٔسوّم). دو طبقهٔ اوّل ممتاز بودند و این امتیازات یا افتخاری و عنوانی بود مثل حق ورود بدربار شاهی یا امتیاز حقیقی و مادّی بود مثل معافیّت از مالیات تایّ (ارضی و مستغلاّت) . روحانیّون حقّ وصول مالیات دیم(۱) یا عشریّه محصولات را داشتند ونجبا عوارض مالیاتی قرون وسطی‌را هنوز ازرعیّت میگرفتند. طبقهٔ سوّم مرکب از توانگران و عملجات و دهقانان بود و بعضی از توانگران امتیازاتی داشتند و سنگین ترین بارمالیات بدوش تودهٔ ملّت یعنی کارگران فقیر وزارعین بینوا میافتاد.

نظر بفقدان احصائیّه در آن زمان درست نمیدانیم جمعیّت فرانسه چقدر بوده وعموماً بطور تخمین بیست و پنج میلیون حدس میزنند ، طبقهٔ روحانیّون و نجبا هریك دارای صدو سی تا صدوچهل هزار جمعیّت بود وجمعاً به ۲۷۰،۰۰۰ میرسید همین مقدارهم توانگران و کسبه را که معافیّت‌های مهم یافته وامتیازاتی تحصیل کرده بودند اگر محسوب بداریم مجموع افراد طبقات ممتازه به ۶۰۰،۰۰۰ بالغ میگردید ولی افراد عادی و بی امتیاز از بیست و چهار میلیون تجاوز میکرد .

روحانیّون روحانیّون بحکم شرافت و قدس مشاغلی‌که داشتند اوّل‌طبقهٔ اهل مملکت محسوب میشدند و بدو صنف تقسیم میگشتند : کشیش‌های قانونی وغیرقانونی (مقصود ازغیرقانونی آنکه رسماً جزءِ یکی‌ازفرق

(۱) - Dime

دینی بشمار نمی‌آمدند). کشیش‌های قانونی از رجال و نسوان بالغ به شصت‌هزار نفر بودند و رو بانحطاط میرفتند، ازسنهٔ ۱۷۷۰ تا این سال قریب ده‌هزار نفر از مجموع عدهٔ آنها کم شده بود، کشیشان غیرقانونی یعنی روحانیّون قری‌و دهات به ۷۰،۰۰۰ نفر میرسیدند.

از میان طبقات ملّت فرانسه فقط روحانیّون را میتوان طبقه شمرد زیرا که فقط روحانیّون دارای تشکیلات حزبی منظّم و ارتباط محکم بین الافراد بودند. نمایندگان تمام روحانیّون هر پنجسال یکمرتبه مجلسی‌عظیم تشکیل داده ودرباب مسائل معضلهٔ مذهبی و کارهای اجتماعی فرقه خود بحث و شور مینمودند و قرار توزیع مالیاتهائی را که شاه تقاضا میکرد میدادند. در اوقاتی که مجلس عام روحانیّون تشکیل نمیشد دو نفر نمایندهٔ آنها در دربار حاضر بود و از منافع آنها در حضور شاه دفاع میکرد. طبقهٔ روحانی محاکم خاصّی داشتند که بمسائل و اختلافات کشیشان رسیدگی مینمود لکن محکومین میتوانستند که در محاکم کشوری استیناف بدهند وحکم را نقض کنند.

ثروت روحانیّون

روحانیّون دارای ثروتی هنگفت‌بودند لکن‌بتحقیق نمیتوان میزان‌آنرا معیّن ساخت. درسال ۱۷۹۱ کمیتهٔ مالیّه‌راپورتی حاکی‌ازبرآورد ثروت‌ودارائی‌روحانیّون‌بمجلس‌تقدیم‌داشت که قیمت منقول وغیرمنقول اموال‌روحانیّون‌را بسه میلیارد تخمین میکرد. بنابر مشهور وسعت املاك کشیشان یك‌خمس مساحت فرانسه بود. دربعضی ولایات مثل آرتوا کشیشان مالك سه ربع اراضی بودند و درفرانش‌کونته والزاس نصف‌اراضی را در تصرّف داشتند و درولایات ولی(۱) تقریباً تمام املاك را بدست‌آورده بودند. بنا بر تحقیقات هیئت تفتیش امور کشیشان که در سال ۱۷۹۰ بامر مجلس ملّی کردند عایدی سالیانهٔ روحانیّون کمتراز ۷۰میلیون نبود وبنابرقول لاووازیه عالم معروف که سابقاً از نظّار معتبر ولایات محسوب میشد منافع سالیانهٔ آنها به ۸۵

(۱) ـ Velay

میلیون میرسید . علاوه بر این عواید کشیشان از طریق وصول مالیات عشریه که از تمام مزروعات و محصولات دهقانان میگرفتند مبلغ هنگفتی میان ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون خالص دخل میکردند ، باضافه کشیشان عوارض محلّی که یادگار قرون وسطی بود ازاموال ومکاسب رعیّت میگرفتند که درسال به ۵۰ میلیون بالغ میشد پس جمع کل مداخل روحانیّون قریب دویست یا دویست و بیست میلیون لیره بود.

بدهی روحانیّون

ازاینمبلغ قسمتی مخصوص ترمیم ونگاهداری ابنیه خیریه و مریضخانه‌ها ومؤسسات امدادیّه و مدارس ومکتب‌خانه‌ها و احسان ودستگیری‌وصدقات وخیرات ومبرّات کثیره کشیشان بود. بعلاوه این‌طبقه مبلغی بشاه میدادند بعنوان عشریّه که بعدازسنه ۱۵۶۱ دولت ازاین‌محلّ‌منافع قروض خودرا تأدیه میکرد ومخارج دیگررانیزازاینوجه میداد. از سال ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ روحانیّون در عوض این وجوه مقرره فقط ۵۷۵ میلیون لیره پرداخته بودند . مجموع این مالیات عشریّه ومالیات سرشماری ومالیات‌خمس که روحانیّون بخزانهٔ پادشاه میدادند در سال به ۱۲ میلیون لیره بالغ میگردید.

ازمداخل طبقهٔ روحانی آنچه نقد بود بصنوف عالیه یعنی اسقف‌ها ومطرانها که جمعی ازآنان استمراراً مقیم دربارشاهی بودند و برؤسای دیر (آبه) و کاهنین قانونی(۱) و کلّ این صنوف ممتازه روحانی از پنج یا شش هزار نفر تجاوز نمیکرد. بطور متوسّط هر اسقفی در سال صد هزار لیره عایدی داشت و بعضی‌عوایدشان‌نظیرپرنس‌های‌بزرگ‌بود. اسقف‌استراسبورگ مثلاً سالی ۶۰۰،۰۰۰ لیره منافع داشت و ۱۸۰ اسب در اصطبل میبست ، رئیس دیر کلرو کالسکه چهار اسبه داشت و سواران نیزه دار پشت سر خود میانداخت و خود را (مون - سنیور) میخواند ، رئیس دیرسن واست سالی قریب سیصدهزار لیره دخل میکرد و رئیس دیر کلونی عایداتش از دویست هزار لیره تجاوز مینمود . بسیاری از این رؤسای دیرسفارشی بودند یعنی‌ازدرباریان و نجبائی‌محسوب میشدند که شاه آنهارا

---

(۱) - Chanoines

بسرپرستی اوقاف دیرها گماشته ومنافع موقوفه را بآنها تیول داده بود. درآغاز انقلاب صنوف ممتازه روحانیّون تقریباً همه ازمیان نجبا وبامر پادشاه بمناصب روحانی منصوب میشدند و ۱۳۰ اسقف‌نشین فرانسه تیول خانواده‌های متنفّذ بود که موروثاً از عمو ببرادرزاده میرسید.

امّا روحانیّون عادی یعنی ۶۰،۰۰۰ نفر خوری ونایب کشیش مردمانی فقیر بودند وازمیان طبقهٔ سوّم بمشاغل روحانی میپرداختند. دراین مرتبه هم عایداتی اگر بود بجیب اشخاصی میرفت که اعمال روحانی وخدمات دینی انجام نمیدادند و زحمت این خدمات را بنواب و وکلای خود واگذاشته و مبلغی مختصر از عواید خود را بعنوان مزد بآنان میدادند این مبلغ مختصررا «قوت لایموت» مینامیدند کشیشهای موسوم بخوری سالی ۷۰۰ لیره ونایب کشیشها سالی ۳۵۰ لیره از بابت قوت لایموت مواجب داشتند لکن هیچوقت تمام این مبالغ بآنان داده نمیشد باوجود فقر و تنگدستی که این کشیشان داشتند و بقول یکی از آنها «سنگها و بزهای صومعه بحال آنان میگریند» بایستی اکثر مالیاتهای طبقهٔ روحانی را بپردازند ازقبیل عشریّه وپیشکش شاهانه و غیره مثلاً یکی از خوری های ولایت اُورنی از ۷۰۰ لیره عایدی سالیانه خود ۶۰ تا ۱۲۰ لیره میپرداخت، طبعاً دراغلب ولایات کشیشهای درجه پست کین وبغض شدیدی نسبت بروحانیّون ممتاز وعالیمرتبه داشتند ومیگفتند «این آقایان دردریای توانگری شنا میکنندوازرنج وتنگدستی ما بیچارگان ذرّه‌ای متأثر نمیشوند.» وچون این کشیشان پست مرتبه بارعیّت سروکار داشتند وازبدبختی وتنگدستی آنان مطلع بودند مهیّای امداد ومساعدت رعیّت بودند ونمایندگان این زمره روحانیّون درتخریب بنای استبداد باطبقهٔ سوّم همراهی کامل داشتند.

نجبا

نجبا که طبقهٔ دوّم ملّت بودند بدودسته تقسیم میشدند: ارباب سیف و ارباب قلم. دستهٔ اوّل ازنژاد نجبای قدیم ومرکّب از اصلزادگان بود که غالباً بالقاب بزرگ مثل دوك، مارکی، کنت وغیره ملقّب بودند.

دستهٔ دوّم نجابت را ازسلاطین میگرفتند یعنی ازطرف شاه برتبهٔ نجابت میرسیدند ومشاغل واعمال دولتی بیشتر بآنان رجوع میگردید نجبای اهل سیف منقسم بدو شعبه میگشتند: بزرگان یانجبای درباری، خردان یانجبای ولایتی.

نجابت هم مانند روحانیّت ازامتیازات بشمار میآمد وطبقهٔ نجبا مثل کشیشان طبقهٔ ممتازه محسوب میشد زیرا که نجبا از مالیات شخصی تایّ (مالیات ارضی و مستغلات) معاف بودند، بعلاوه ازاعصارقدیمه قرون وسطی بعض حقوق واختیارات بارث برده بودند مثلاً درآن ادوار بعنوان اینکه امیرولایت حافظ عرض وناموس رعیّت است حقّی برای نجبا ثابت شده بود و تا این زمان هم همان حق را ازرعایا دریافت میداشتند ازقبیل حقوق محصولی که مستقیماً ازمحصولات دهقانان میگرفتند وعوارض صیانت ومرمّت راهها وپلها که جز ارباب کسی قوّهٔ نگاهداری آنرا نداشت.

نجبا علاوه براین فواید مادی که میبردند منافع معنوی مثل مقامات درباری وقیادت لشکروسفارت وحکومت نیز تحصیل میکردند، درفواید مادّی عموم افراد طبقهٔ نجبا سهیم بودند لکن مقامات و مشاغل عالیه حقّ انحصاری بزرگان نجبا محسوب میشد که عدهٔ قلیلی بودند.

بزرگان

عدهٔ نجبای بزرگ از ۱۰۰۰ تجاوز نمیکرد، ازدوقرن پیش این نجبا شروع نموده بودند بترک مزارع خود ومسکن کردن درشهرها و بیشتر در عهد لوی چهاردهم هجوم این اشخاص بپایتخت خاصه دربار ورسای شدّت نمود وبنابرقول سن سیمون که نتایج وخیمهٔ این تغییر زندگانی را پیش بینی میکرد: «نجبا دست ازکار کشیده و دربیکاری که مادربینوائی و مرگ است فرو رفته وسربار دیگران ومورد تحقیر خویش وبیگانه شده اند.» برخی ازاین نجبای معظم در اواخر عهد لوی پانزدهم و دورهٔ سلطنت لوی شانزدهم باز بفکر املاک خود افتاده صحرانشین شدند و شخصاً درکشت و زرع مزارع خود مراقبت نمودند امّا همه این سرمشق را متابعت نکردند.

این بزرگان که املاک وسیعه وضیاع وعقار معتدبه داشتند علی الظّاهر بسیار

غنی بنظر میآمدند امّا درباطن این املاك وسیعه چون نا کشته ولم یزرع میماند بهره بصاحبان خودنمیداد وسیّاحان خارجی اظهار تعجّب میکردند که چرادراین اراضی جز « خار وخاشاك و سنگ و باتلاق و بیابان خشك خالی » چیزی دیده نمیشود . بنابراین وضع بزرگان نجبا در کمال پریشانی میزیستند ودر زیربارقرض خمیده بودند مثلاً دوك دورلئان که ازشاهزادگان بلافصل بشمار میآمد وثروت او را به ۱۱۴ میلیون تخمین میزدند ۷۴ میلیون قرض داشت و برای حفظ آبروی خود غالباً بهلطایفالحیل عنایت شاهانهرا بخود جلب کرده درخواستانعام وتیول و مستمرّی و مواجب میکرد و از اینجا معلوم میشود که چرا نجبای بزرگ تا اینندرجه متمایل بحفظ سلطنت استبدادی وابقای قدرت مطلقه شاهی بودند .

مقام ظاهری وجلال سطحی نجبای بزرگ رشك و کینهٔ جمع کثیریرا تحریك کرد ، نجبای ولایتی میگفتند این آقایان سرچشمه فیض را مسدود ساخته ومراحم شاهی و مداخل مملکتی را احتکار نموده « و ابواب ترقّی و راه دریافت پاداش خدمات را بر روی دیگران مسدود ساخته اند » نجبای اهل قلم و تجّار و کسبه نیز بابزرگان درجه اوّل میانهای نداشتند زیرا که ازآنها تحقیر ونفرت میدیدند. دهقانانهم ازاینطایفه درخشم بودند زیرا که میگفتند اینملاّکین بزرگ مزارع حاصلخیز و اراضی وسیعهٔ مستعدّه را لم یزرع گذاشته و مارا هرسال بخطر قحط وغلا دچار ساخته اند وهمچنین رعایا از پرداخت عوارض محلّی که ظلم فاحش بود بیش ازپیش رنجش داشتند ونجبای درباری هم نظر باحتیاج مفرط بپول نمیتوانستند از یك دینار این عوارض بگذرند و غالباً این عواید را باجاره داده و مثل دولت که مالیاتهای غیر مستقیم خود را بنظّار محوّل میکرد اشخاص را واسطهٔ وصول عوارض ازدهقانان مینمودند ومعلوم است که این مستأجرین برای رسیدن باصل وفرع مالالاجاره خود چه سختگیریها وبیرحمیها نسبت بمؤدّیان معمول میداشتند واینسختیها بیشتر کینهٔ ملاکین ونجبای بزرك را دردل رعیّتمشتعل میساخت.

معهذا در دسته نجبای بزرگ مردمان صاحب فکر وجود داشت ، بسیاری از

آنان باصول عقاید فلاسفه و علمای اقتصاد گرویده بودند وچند تن از آنان مثل مارکی دو لافایت و دوك دوبیرون و مارکی دو نسکور و غیره ده سال پیش از این تاریخ بامریکا رفته وبرای آزاد نمودن امریکائیان ازظلم انگلیس جنك کرده بودند وپس از مراجعت بوطن کاملاً درنشر اصول آزادی و مساوات ولزوم تبدیل اوضاع حکومت واحوال جامعه بذل جهد میکردند.

نجبای ولایتی

نجبای ولایتی که عدد آنها به صدهزار نفر میرسید اکثر فقیر ودچار نهایت بینوائی وبی‌سامانی بودند. بعض از آنها درسال ۳،۰۰۰ الی ۴،۰۰۰ فرانك هم عایدی نداشتند. عائله آنها غالباً متعدّد ونان‌خوار آنها بسیار بود، پسرانشان بخدمت نظام داخل میشدند وبدون ترتیب و تربیت میزیستند، امیدی هم بترقّی نداشتند زیرا که درجات عالیه لشکری مخصوص نجبای درباری بود واین جوانان نجیب بیش از رتبهٔ سلطانی یا یاوری ترقّی نمیتوانستند کرد. این نجبای ولایتی غالباً درقرای خود مسکن داشتند و کمتر دیده میشد که استبدادی بخرج داده وبارعیّت بتکبّر و زورگوئی رفتار کنند، جزدر بعض نقاط که بتقلید نجبای درباری حقوق ملکی خود را باجاره میدادند و از این سبب میان آنها و رعیّت شکر آبی بود درسایر نقاط مؤانست وموافقت کامل میان آنان و آحاد رعیّت برقرار بود. حتّی در بعضی ولایات غربی و جنوبی فرانسه رعایا احترام و محبّت فوق‌العاده نسبت بنجبا ابراز میکردند. چه دراین نقاط نجبا با کمال عطوفت بارعایا رفتار نموده واز احوال واوضاع زندگانی آنها پرسش کرده اولاد دهقانان را تربیت نموده و در ایّام مصیبت و سوگواری بمدد آنها برمیخاستند و از هیچ مساعدتی مضایقه جایز نمیشمردند. این نجبای ولایتی چون ازحیث اعتقادات دینی پادشاهان را اولوالامر شناخته بودند اکثر مایل بتغییرات کامله اوضاع اجتماعی نبودند لکن از آنجائیکه عیوب حکومت استبدادی را دیده و زهر مهلك آنرا چشیده بودند بعضی اصلاحات مفیده را لازم میشمردند.

نجبای اهل قلم

مطابق حساب نِکر در فرانسه ٤٠٠٠ شغل قابل خرید و فروش موجود بود که دارندگان آن مشاغل یعنی چهل‌هزار نفری که بنوبت شاغل آن مشاغل میشدند برتبهٔ نجابت میرسیدند. این متصدّیان امور را نجبای اهل قلم میگفتند، این نجبا ازطبقهٔ تجار و کسبه توانگر ترّقی کرده و بنجابت نایل میگشتند و میان خود تفاوت درجه هم داشتند و مثل نجبای اهل سیف بدو درجه عالی ودانی یا بزرگ و کوچك انقسام میافتندازاین قرار اعضاءِ پارلمان ومحاکم عدلیه درجهٔ اوّل و صاحبان مشاغل ثانوی مثل محاکم عدلیّه وادارات مالیّه درجهٔ دوّم محسوب میگردید.

چون مقامات ومشاغل موروث بود آنانکه ازجانب شاه بمقام نجابت میرسیدند این رتبه درخاندان آنها باقی میماند، اعضای پارلمان ومحاکم عالیه ودیوان محاسبات وغیره که درقرن هفدهم بنجابت نایل شده بودند کماکان برقراربودند وازاصلزادگان محسوب میشدند، فیمابین خاندان های قدیم مستشاران پارلمانی واین اصلزادگان تازه بمقام رسیده تفاوتی نبود، همه یکسان بدربار شاهی اجازه ورود داشتند و در لشکرهم صاحبمنصبان بسیاردیده میشد که پدرانشان ازصاحبان قلم بوده اند. در سنوات اخیره خاصه زمان‌وزارت بری‌ین نجبای پارلمانی بااستقراض دولت مخالفت ورزیده و بپادشاه حقّ نمیدادند که بمیل خود مالیات جدید وضع کند و تقاضا داشتند که مبعوثان طبقات سه‌گانه ملّت زودتر انتخاب شوند باین واسطه نجبای پارلمانی دشمن حکومت استبدادی ومخالف سلطنت مطلقه بشمار میآمدند. لکن درمورد ضدّیتی که نجبای مزبور با پیشنهاد اصلاحات تورگو کردند نیّت و غرض واقعی آنان معلوم وآشکار شد زیرا که راضی بترك امتیازات ومقامات‌خودنبودند وهنگام انتخاب وکلای طبقات سه‌گانه که هر نماینده کتابچه دستور العملی از جانب موکّلین خود دردست داشت اعضای‌پارلمان رُوان در ولایت نورماندی جداً با الغای امتیازات نجبا مخالفت اظهار کردند درصورتیکه اکثر نجبای اهل سیف حتّی دوك دوهارکور با الغای امتیازات مزبور ابراز موافقت مینمودند. خلاصه

نمایندگان نجبای اهل قلم درمجلس طبقات ثلاثه بزرگترین مخالف و سخت ترین دشمن طبقهٔ سوّم بشمار میآمدند. امّا نجبای درجهٔ دوّم نیز دراین اظهار خصومت باملّت کوتاهی نداشتند وبا بزرگان درباری کمال موافقت را میکردند.

طبقهٔ سوّم

طبقهٔ سوّم که هیچنوع امتیازی نداشت درواقع تودهٔ ملّت را تشکیل میداد، میان افراد واصناف این طبقههم همان اختلاف و امتیازی که در طبقات روحانیّون و نجبا بنظر میرسید موجود بود زیرا که این طبقه بچند صنف تقسیم میگردید: بورژوا (توانگران)، صنعتگران، کارگران وبرزیگران. صنف بورژوا مشتمل بود برمردمانی که بدسترنج خود کسب معاش نمیکردند یامشاغل آزاد ازقبیل معلّمی وطبابت ووکالت عدلیه داشتند یا ازعمّال حقوقی محسوب میگردیدند مثل ثبات امورشرعیه وصاحبان محکمه وغیره که عدّهٔ آنها به دویست هزارنفر میرسید. مأمورین مالیه هم ازاین صنف محسوب میشدند ازقبیل صرّافان وتحصیلداران مالیات، تجّاربزرگ را هم ازهمین صنف بایدشمرد.

بورژوازی

صنف بورژوازی درقرن هیجدهم بثروت و مال فراوان نایل شده بود. با وجود جنگهای بسیار تجارت روز بروز وسعت و انبساط مییافت و در ۱۷۸۹ به ۱۱۵۳ میلیون بالغ میشد، درظرف شصت سال صادرات سه برابر شد، از این ترقی اقتصادیّات فقط طبقهٔ بورژوا منتفع گردید و همین طبقه بود که مبالغ هنگفت بشاه قرض داد و دست بکارهای بزرگ زد از قبیل تسطیح طرق و غیره و همچنین مستقیماً اختلال امور مالیه دولت با منافع این طبقه اصطکاك میکرد ز کسر دخل یا پرداخت غیر منظم حقوق و ورشکست خزانهٔ دولت بهمین طبقه مربوط بود و بنابراین عموماً تقاضا داشتند که درعواید و مخارج مملکت نظارت نموده و در امور اداری شرکت بجویند. افراد این صنف اکثر دارای معلومات بودند وکتب علمای اقتصادو فلاسفه زمان را مانندمونتسکیو، وُلتر مخصوصاً روسو را خوانده بودند. این فیلسوف اخیر طرفدار سلطهٔ ملّت و مساوات افراد محسوب میشد. پس این مردم خود را با نجبا برابر نهاده و علم و

اطّلاع و ثروت خود را با القاب و مراتب افتخاری یا موروثی نجبا میسنجیدند و مایل بودند که در مملکت انقلاب اجتماعی صورت بگیرد و طبقهٔ بورژوا با نجبا مساوی بشوند. رساله‌ای کـه آبه سی یس (۱) در ماه ژانویهٔ ۱۷۸۹ منتشر ساخت وشهرت فوق العاده یافت مرام و نیات صنف بورژوا را چنین بیان میکرد: « طبقهٔ سوّم چیست؟ همه چیز. ـ تا حال این طبقه درسیاست چه مقامی داشت؟ هیچ. ـ حال چه میخواهد؟ اینکه او نیز بچیزی محسوب شود!»

صنعتگران

بعد از بورژوازی صنف صنعتگران بودنـد یعنی استادان یا کارگرانی که از حرفه های یدی کسب معاش میکردند. عدّهٔ آنها از دومیلیون الی دومیلیون ونیم تجاوزنمیکرد واکثراً درشهرها منزل داشتند وتقریباً یك عشر مردم فرانسه بشمارمیآمدند. علّت کمی عدّهٔ عمله وصنعتگر همان تنگی میدان صنایع وحرف بود. صنعتگران غالباً بطرزقدیم دراصنافیّه‌های محدود و معیّن داخل بودند. چنانکه دیدیم (۲) تورگودر ایّام وزارتش سعی کرد که این اصنافیه ها را بهم بزند لکن پس ازعزل اومجدّداً بمنوال سابق بازگشت کرد معهذا کسی انکارنمیکرد که این اصنافیه ها با نظارت و رسوم سخت وتنگ خود روح ابتکار و اختراع را خفه کرده و صناعت را از انبساط باز داشته است و همه موافق بودندکه بنابرقول تورگو این نظامات اصنافیه « با اوّلین ومحترم ترین حقوق بشری که حقّ کار باشد مصادمه دارد.» در پاریس کارگران آزاد هم وجود داشتند که تابع هیچیك ازاصنافیه‌ها نبودند. خاصه درمحلات سنت آنتوان و سن مارسو.

برزیگران

فرانسویان درحدود سال ۱۷۸۹ اکثر برزگر و دهقان بودند و قریب نه عشر اهـالی (بیست و یك میلیون) در صحرا و دهات زندگی کرده ومستقیماً ازثمرات اراضی انتفاع میبردند. یك میلیون از این ده نشینان بحال بردگی (سرف) باقی بودند مخصوصاً در فرانش کونته و برتانی. دهقانان اکثر مزدور و روزمزد یا سهیم بودند، مزدوران درتمام سال اجیر مالکین

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۲۶ رجوع شود

(۲) ـ l'abbé Siéyès

بودند و نان وجامه ومسکن بآنان داده میشد ، درولایت پواتو غذای هر مزدوری در سال ۳۶ لیره ارزش داشت و در ولایت بری ۲۵ لیره برآورد میشد ، رعایای روزمزد روز بروز مزد خود را میگرفتند و هیچوقت بیش از سه فرانك در روز بآنان عاید نمیشد امّا «دهقانان سهیم» اشخاصی بودند که هم محصول را با مالك قسمت میکردند هم در ادای مالیاتها و عوارض با مالکین سهیم بودند و مبلغی هنگفت بایستی بسهم خود تأدیه کنند . بعضی از رعایا مالك مزارعی شده بودند امّا عدهٔ آنان درتمام فرانسه به پانصد هزارنفر نمیرسید . این مالکین حقّ استفاده ازاراضی را بقیمت گرانی خریده بودند وهر سال بایستی مبلغی بمالك اصلی داده یاحقوق دیوانی را بپردازند وبهمین جهت از باقی اصناف رعیّت بدبخت تر وفقیرتر بودند .

بدهی رعایا

کاردینال دوریشلیو در سال ۱۶۳۰ میگفت : « رعیّت قاطر مملکت است . » واین عبارت در سال ۱۷۸۹ نیز صادق بود . تمام عوارض وحقوق دیوانی براو تحمیل میشد چه مالك مزارع وچه سهیم ملاّکین معتبر درهردوصورت بیش از ۵۰ صدم عایدات خودرا بنابر تخمین تورگو بایستی از بابت مالیات مستقیم بشاه تقدیم کند . بعلاوه عشریه روحانیّون را هم بپردازد و اگر مالك مزرعه هم بود مبلغی بعنوان حقوق اربابی تأدیه کند . از تمام این عوارض صعب تر ودشوار تر دونوع مالیات بود که یکی را مزروعی و دیگری را باناليته میگفتند و بیش از سایر موارد در وصول آنها سختگیری مینمودند .

مالیات مزروعی که به‌نسبت محصول اخذ میشد تقریباً نظیر عشریه بود تاوقتیکه ارباب حاصل مزرعه را جزء بجزء بازدید نمیکرد و حساب سنبله‌های گندم راهم معلوم نمی‌نمود دهقان مجاز نبود که دست بدرو گذاشته ومحصولات را بخانه ببرد اگر دراین ضمن باران وطوفانی میشد محصول بکلّی فاسد میگردید . باناليته عبارت بود از عوارض آسیا و تنور و چرخشت ارباب و این عوارض بنا بر رسوم قدیمه جاری بود . دهقان حق نداشت گندم را جز درآسیای مالك آرد کند ، نان را جز در خبازی مالك بپزد و انگور را جز در مِعصر و چرخشت مالك بیفشرد . رعایا

برای انجام این وظایف دچـار مشکلات عدیده میشدند ، در بعضی نقاط آسیا بفاصلهٔ چهار پنج ساعت از قریه دور بود و رعیّت بایستی پانزده شانزده رودخانه و نهر را با پای برهنه قطع کرده خودرا بآسیا برساند . در تابستان هم که بعلّت کم آبی آسیا نمیچرخید باز رعیّت بایستی گندم را آنجا ببرد و سه روز هم صبر کند بعد اگر آسیا راه نیفتاد مبلغی بدهد و اجازه بگیرد که در محل دیگر گندم را خورد کند . خلاصه هر رعیّتی بعد از جمع و خرج میدید کـه سه ربع عایدات خود را بشاه و روحانیّون وملاکین داده است ازیکربع باقی‌مانده بایستی مالیاتهای غیر مستقیم را هم تأدیه کند مثل نمك وظیفه و رسومات شراب و غیره . در واقع دهقان بیش از یك خمس عایدات خود را نمیتوانست صرف خود و کسان خود کند .

فقر عمومی

بالطبع رعیّت پس اندازی نداشت ،کمترین اختلاف هوا وباد وبارانی محصول اورا فاسد میکرد وآتش قحط وغلا را دامن میزد ، دروقتیکه مجلس طبقات ثلاثه درشرف تشکیل بود مملکت فرانسه بحرانی عظیم و خطری صعب را میگذرانید ، حاصل سال ۱۷۸۸ رضایت بخش نبود و زمستان سال ۱۷۸۹ از سخت ترین زمستانها محسوب میشد. در ماه ژانویه بنا بر قول سفیر دوك دوپارم «در پاریس آب در کنار بخاری منجمد» میگردید . رودخانه ها بسته بود و بنابرقول اسقف اعظم پاریس « رعایا بنهایت فقرو فاقه » رسیده بودند هر کیلو گرم نان سه فرانك قیمت داشت ، درمملکت فرانسه صدهزار گدا بود که درشهر و دهات میگشتند و گاهی براهزنی و دزدی‌هم متشبّث میشدند. درپاریس از ۶۵۰،۰۰۰ نفر اهالی ۱۲۰،۰۰۰ نفر را از جمله فقرا میشمردند و همه برای شورش حاضر بودند ، دستور العمل مبعوثان ملّت پر از شکایت و داد و فریاد بود . مبعوثان ایالت برتانی میگفتند : « ماحقیقتاً بندهومملوك ارباب هستیم عوارضی که بایدبپردازیم مارا غلام مالکین ساخته است ، بلای عظیم وآفت مدهش ماطرز فئودالیته‌است وما باید هر قسم هست آنرامنسوخ‌سازیم‌ودقیقه‌ای تأخیر جایز ندانیم.» دهقانان شامپانی چنین مینوشتند : « اگر شما کلبه های حقیری که مسکن ماست

رامیدیدیدو از غذای ما میچشیدید واقعاً متأثر میشدید و میدانستید که طاقت ما بآخر رسیده و هرطور هست باید از بار ما کاسته شود .» پس بطور کلّی تقاضای برزیگران ودهقانان الغای عوارض اربابی و تخفیف مالیات دولتی بود .

اسقف نانسی که درچهارم مه ۱۷۸۹ در کلیسای‌سن‌لوی ورسای دعای افتتاح مجلس طبقات ثلاثه را تلاوت میکرد از بالای منبر خود روی بلوی شانزدهم کرد که درروی‌تخت خود چرت میزدو گفت : «اعلیحضرتا ملّتی‌که شمابروی‌سلطنت دارید از صبر وطاقت خود امتحانات غیر قابل انکاری داده است ، افراد این ملّت مانند شهدا درحال جان دادن هستند و رمقی که از آنان باقی است جز افزودن رنج واحساس درد برای آنها نتیجه وفایده ندارد .»

فصل سیزدهم

سلطنت در زمان انقلاب

مبعوثان ملت ـ مجلس مؤسسان ـ الغای طرز حکومت سابق

قانون اساسی سال ۱۷۹۱

مجلس مقنن ـ مقاومت شاه ـ تاسیس حزب جمهوری طلب

سقوط سلطنت

مدت سلطنت پادشاه فرانسه در زمان انقلاب سه سال و سه ماه بود از ٤ مه ۱۷۸۹ که مجلس مبعوثان ملت مفتوح شد تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ که سلطنت ساقط گردید.

اینمدت را بدو دوره باید تقسیم کرد:

نخست از ٤ مه ۱۷۸۹ تا ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ یعنی دو سال و چهار ماه که مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه مبدل بمجلس مؤسسان شده و رفته رفته طرز قدیم حکومت را منهدم ساخته طرح جدیدی ریخت.

دوم از ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ یعنی یازده ماه که مجلس مقننه مفتوح گردید وقانون اساسی را که مجلس مؤسسان در ۱۷۹۱ وضع نمود بمعرض آزمایش وعمل گذاشتند.

I

مجلس طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان ـ الغاء طرز قدیم حکومت

مبعوثان طبقات ثلاثه که در ٤ مه ۱۷۸۹ انجمنی تشکیل دادند روز ۱۷ ژوئن انجمن خودرا مجلس ملی نام نهاده سپس در ۹ ژوئیه آن مجلس را مؤسسان لقب دادند.

در مدت سه ماه انجمن طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان موجد دو انقلاب

سیاسی و اجتماعی شدند .

امّا انقلاب سیاسی عبارت بود از انهدام سلطنت مطلقه و تأسیس سلطنت مشروطه و تحدید قدرت شاه ، تاریخ این اقدام روزهای ۱۷ و ۲۳ ماه ژوئن ۱۷۸۹ بود . دراین ایّام مبعوثان طبقات ثلاثه مجلس ملّی تشکیل داده ومصونیّت خودرا اعلام داشته وفرمانروائی ملّت را باقدرت پادشاه مقابله کردند .

امّا انقلاب اجتماعی عبارت بود ازالغای امتیازات طبقات مختلفه وتعمیم مساوات فیمابین فرانسویان ، تاریخ الغای این امتیازات و اختصاصات طبقاتی شب ٤ او ۱۷۸۹ بود .

تفصیل تشکیلات جدیده را که نتیجهٔ انقلابات فوق بود مجلس مؤسسان فرانسه درظرف دو سال برشتهٔ تحریر درآورد و در ۱۷۹۱ نخستین قانون اساسی فرانسه نوشته شد .

این انقلاب بدون جنگ وستیز انجام نپذیرفت، مستبدّین درصدد مدافعه برآمدند پس اهل پاریس دو مرتبه مداخله درکار کردند ، ابتدا در ١٤ ژوئیه ۱۷۸۹ گارد ملّی تشکیل داده ولوی شانزدهم را محبوساً بپاریس بازگردانیدند سپس در ۱۶ اکتبر همین سال اهالی پاریس نقشه‌ای را که شاه برای تخریب مجلس طرح ریخته بود برهم زدند.

با تغییر تشکیلات سیاسی واجتماعی اوضاع فرانسه هم بکلّی عوض شد ، مملکت فرانسه را سلاطین درقرون ماضیه بضرب شمشیر ایالتی پس از ایالتی گرفته وبتصرّف خود آورده بودند ، دراین موقع ایالات مختلفهٔ فرانسه بطیب خاطر متّحد شده و در ١٤ ژوییه ۱۷۹۰ عقد اتّحاد بسته مملکت فرانسه را از نو تشکیل دادند .

انتخابات

انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه در ماه فوریه ۱۷۸۹ شروع شد لکن در تمام نقاط دفعتاً وبشکل ووضع واحد صورت نگرفت مثلاً درپاریس چون یکدفعه مبعوثان طبقات انتخاب شده بودند انتخابات عمومی دیرتر شروع شد و به ماه مه افتاد . دفتر دولت که صورت حوزه های انتخاب در آن درج بود نمونه‌ای ازهرج ومرج دستگاه سلطنتی محسوب میشد زیرا که دردفتر

مزبور بعضی حوزه ها بنظر میرسید که ابداً وجود نداشتند و برخی حوزه ها از قلم افتاده بود که اهمیّت بسیار داشتند.

اکثر روحانیّون و نجبا مستقیماً نمایندگان خود را انتخاب کردند، طبقهٔ سوّم انتخاب دو درجه را معمول داشت و بسیاری از افراد ملّت در این امر شرکت نجستند، فقط اشخاصی رأی دادند که مالیات مستقیم میپرداختند و سنّ آنها کمتر از بیست و پنجسال نبود، ابتدا مردم در کلیسا ها جمع شده و نمایندگانی انتخاب کردند و این نمایندگان هم ازمیان خود جمعی را مبعوث ساختند، عدّهٔ مبعوثان طبقهٔ سوم بنابر فرمان شاه مورّخ ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ دوبرابر نمایندگان روحانیّون و نجبا بود، مجموع مبعوثان ملّت ۱۱۹۶ نفر بود که ۵۹۸ نفر آن از طرف طبقهٔ سوّم مبعوث گردید، این ظاهرامر بود لکن درباطن ۲۵۰ نفر ازطبقهٔ روحانیّون هم که کشیش های درجهٔ پست و افقشان نزدیك برعایا بود فی‌الحقیقه جزءِ طبقهٔ سوّم محسوب میشدند و مهیّای مساعدت با مبعوثان رعیّت برای الغای امتیازات روحانیّون بزرگ بودند.

کتابچه های دستورالعمل

هنگامی که انتخابات جریان داشت انتخاب کنندگان هر ولایت در کلیسا ها جمع شده و کتابچهٔ دستور العملی حاوی شکایات و مستدعیات ملّت تدوین میکردند که تسلیم وکیل خود کنند، این رسم از قدیم الایّام جاری بود و همیشه مبعوثان طبقات ثلاثه دستور العملی از موکّلین خود میگرفتند، باین ترتیب قریب (۵۰،۰۰۰) دفتر نوشته شد دربعضی نقاط هرسه طبقه روحانیّون و نجباورعیّت مجتمعاً یك کتابچه ترتیب داده بودند.

هرسه طبقه در مطالب ذیل تقریباً اشتراك داشتند:

عموماً مصائب و بدبختی های ملّت را از قدرت فوق العاده شاه میدانستند و میگفتند باید قدرت شاه را درحدود عقلائی محدود ساخته و قانونی‌که حقوق شاه و ملّت را تعیین کند وضع نمود وقانون مزبوررا میزان و مقیاس جمیع تشکیلات

دولتی و روابط اجتماعی قرار داد . در این مسئله چنان مجدّ و ساعی بودند که منتخبین روحانیّون ونجبا ورعیّت اغلب نمایندگان خودرا ملتزم میکردند که تا قانون اساسی را شاه صحّه نگذارد و اجرا نشود دیناری بخزانهٔ دولت نپردازند .

این قانون بایستی آزادی انفرادی وحرّیت فکر وقلم راتأمین کرده دستخط های ممهور و سانسور را بکلّی ملغی سازد .

مبعوثان ملّت هر سال مرتّباً دعوت شوند و در وضع قوانین شرکت جویند و مالیات وضع کنند و شاه بدون رضایت آنها حقّ اخذ مالیات نداشته باشد ومالیات بالسّویه برتمام افرادملّت توزیع گردد . روحانیّون ونجباتقریباًبالاتّفاق مهیّابودند که از معافیت های خود صرف نظر کرده و مالیاتی به نسبت وسع و قوّه بر آنها وضع گردد در مقابل رعیّت هم نجبارا بحال خود بگذارد که ازحقوق وافتخارات و عناوین خویش بهره مند باشند .

این اظهارات ازطرف مردم بانهایت متانت وملایمت میشد، انتخاب کنندگان بوکلای خود توصیه میکردندکه نسبت بیکدیگر کمال اتّحاد را داشته باشند با احتیاط کامل وحرکت دائم برای نیل بمقصود بکوشند امّا درنهایت کندی وبانظم وترتیب کافی. هیچکس بخاطر نمیگذرانیدکه انقلابی سخت درپیش است، طبقهٔ سوّم که الغای حقوق وامتیازات طبقات ممتازه را تقاضا داشت ابداً مایل نبودکه بسرعت این تقاضا انجام بگیرد بلکه تامدّتی مجال میداد وبتدریج اکتفامیکرد. جمیع اهل فرانسه محبّت لوی شانزدهم را در دل داشتند و با بیانات بسیار مؤثر این محبّت خودراابرازمیکردندوازاینکه لوی مبعوثان ملّت را دعوت بتشکیل مجلس کرده است عموم مردم سپاسگزار بودند . دهقانان اورلئان بپادشاه چنین نوشتند : « ما از بیان حمد و ثنا و شکر و سپاس که درخور مقام اعلیحضرت است عاجزیم زیرا که آن اعلیحضرت عادلترین مردم عالم است و ما اورا لوی عادل لقب داده و استدعای پذیرفتن این لقب را داریم» مبعوثان رعایای بندرپادوکاله میگفتند : « اعلیحضرت بقدری مهربان است که تنزّل فرموده پدری مارا قبول میفرمایند» همه کس امیدوار

بود که دورهٔ مصائب ختم شده وسعادات وخیرات تجدید خواهد شد. مبعوثان او َکز ر میگفتند: «طوفان برطرف شد وما بساحلی رسیده‌ایم که نظیر بهشت برین است.»

شاه

این محبّت عمومی بپادشاه وامیدواری مردم باو از این راه بود که تصوّر میکردند لوی شانزدهم با اصلاحات موافق شده است و نکر وزیر هم قبل از شروع بانتخابات صورت مذاکرات شورای دولتی ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ را منتشر ساخت و این همان جلسه‌ای است که در آن بطبقهٔ سوّم اجازه داده شد دو برابر عدّهٔ نمایندگان روحانیّون و نجبا وکیل انتخاب کند. این صورت مذاکرات حاوی تصمیمات پادشاه بود از اینقرار شاه قبول فرموده بود که مجلس طبقات ثلاثه منظّماً تشکیل شود و در دخل و خرج مملکت شور کرده رأی بدهند و ادارات مملکت اصلاح گردد و آزادی انفرادی ملّت تأمین شود و غیر ذلك وبدیهی است که این مطالب عین مقاصد ملّت بود پس میان شاه وملّت محلّ خلافی باقی نمانده و هیچ موجبی برای انقلاب موجود نبود باین لحاظ همه کس انتظار داشت که بصورت خوش وملایمی اصلاحات و تغییرات خاتمه بپذیرد.

اگر غیر از لوی شانزدهم پادشاهی در فرانسه بود شاید بهمین قسم میگذشت، لوی جوانی بود ۳۵ ساله، اخلاق وصفات حمیده او بهمان پاکی و صفای کودکی مانده بود امّا قوّهٔ عاقلهٔ او بهیچوجه از رخوت طفولیّت خارج نگشته وبهمان حال توسّط باقی بود. افراط در اکل و شرب مخصوصاً بعد از مراجعت از شکار تن او را فربه ومغز اورا تیره ساخته بود، مرسی آرژانتو سفیر اطریش بپادشاه خود چنین نوشته است: «افراط این شاه در اکل و شرب بحدّی است که گاهی عقل از سر او بیرون میرود.» عزم و ارادهٔ لوی که از ابتدا هم قوّتی نداشت بیش از پیش سست وضعیف گردیده بود، برادرش کنت دارتوا گوید: «اگر میخواهید اخلاق شاه را بدانید چند گوی عاج روغن زده را فرض کنید که چگونه با هم فراهم نیامده ودائماً روبگریز دارند، اخلاق و تصمیمات لوی همچنین است» کلام هر کس دراو مؤثّر میافتاد، با تغییر مخاطب وهمصحبت عقیده و رأی او تغییر میکرد. وقتی که

با یکروزیر می‌نشست آزادی‌خواه وطرفداراصلاحات‌بود، چون نفس ماری آنتوانت ملکه باو میرسید مستبد و خصم هر تغییر و اصلاحی میگردید و هنگامی که با برادرش کنت‌دارتوا مصاحبه میکرد بکلّی‌عقل سلیم وقلب صافی‌او مشوب‌ومکدّر میگردید ، باری هریك از درباریان میتوانستند بنا بر اغراض خاصّهٔ خود شاه را از عقاید و تصمیماتش منحرف سازند .

یکی از وکلای ملّت میگفت : « شاه عمر خود را اینطور گذرانده است که هرشب اقوال روز را تکذیب میکند . »

این ضعف قلب و وهن رأی منبع تمام مصائب وآفات شد ، این تردید رأی و عدم ثبات بیك عقیده وبیك تصمیم موجب سلب اعتماد عمومی گردید ، مردم لوی شانزدهم را مردی درون پوش ومحیل شناخته و تودهٔ ملّت از او برید و بطوریکه تورگو در سنهٔ ۱۷۷۶ پیش بینی کرد عاقبت سر او هم مثل سر شارل اوّل پادشاه انگلیس بر باد رفت(۱) .

افتتاح مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه

هنگامیکه مبعوثان‌ملّت درصدد تشکیل‌مجلس بودند‌دسایس ماری آنتوانت و کنت دارتوا در لوی شانزدهم مؤثر گردیده بود . چون در روز ۳ مه نمایندگان رعایا را بحضور بردند و معرّفی کردند شاه یك کلمه نتوانست با آنان گفتگو کند و این امر موجب نهایت تعجّب شد .

روز سه‌شنبه پنجم مه ۱۷۸۹ در تالار بزرگ هتل منو لوی شانزدهم رسماً مجلس مبعوثان را مفتوح ساخت . با عباراتی کوتاه وجلالتی بریده وکلا را مخاطب ساخته گفت من شما را فراهم آورده‌ام که مرا یاری بدهید تا مالیه‌را منظّم کنیم و نیز اظهار کرد که من وظیفهٔ شاهی خودرا خوب میدانم وقدرت خودرا محفوظ میدارم و شما را باجتناب از پیروی گفتار متجدّدین توصیه میکنم و یك کلمه از مطلوب و مقصود عمومی که قانون اساسی باشد برزبان نیاورد و بر حسب فرمان

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۳۰ رجوع شود .

شاه نکر هم سخنی از این قانون نراند و سه ساعت تمام درمسائل مالیاتی نطق نمود.
وکلا قرین یأس و حیرت شدند و از این تاریخ افتراق میان نمایندگان طبقهٔ سوّم وپادشاه شروع گردید، ازطرفی‌هم درباریان نسبت بوکلای رعیّت بی‌احترامی کرده و عباراتی ناشایست بر زبان میراندند مثلاً این کلام که بدوك دولیانکور صندوقدار باشی شاه نسبت میدهند و ظاهراً نسبتش درست نباشد: «بیائید برویم بتماشای این حیواناتی که دیرزمانی آفت جان ما خواهند بود» و نیز ازاینوقت میان طبقهٔ سوّم و نجبا هم جدائی و خصومت افتاد و طوفان دشمنی و جدال میان نجبا و رعایا و درباریان ازهرطرف بجوش وخروش آمد.

مجلس ملّی

یك روزبعد ازافتتاح مجلس نزاع شروع شدبمناسبت رسیدگی باعتبارنامه وشرایط قانونی انتخاب وکلا. مبعوثان طبقهٔ سوّم پیشنهاد کردند که این تحقیق ورسیدگی بطور مشترك صورت بگیرد ونمایندگان نجبا و روحانیّون را که در اطاقهای جدا جای داشتند دعوت کردند که بمجلس آنها آمده مشترکاً در رسیدگی و شور وارد گردند. نمایندگان نجبا باتّفاق آراء این پیشنهادرا رد کردند. وکلای روحانیّون جواب صریحی ندادند وخودرا میانجی و واسطه ساختند.

رد یا قبول این پیشنهاد کمال اهمیّت داشت. اگر مشترکاً هرسه طبقه داخل شور وگفتگو میشدند عملاً امتیاز طبقاتی ملغی شده و مساوات قائم میشد زیرا که در این صورت رأی باکثریّت افرادی بود نه بنا بر رأی طبقاتی و چون طبقهٔ سوّم باندازهٔ مجموع دو طبقهٔ روحانیّون و نجبا نماینده داشت پس در این ترتیب اکثریّت با رعایا میشد. امّا مبعوثان نجبا ازترس این پیشرفت طبقهٔ سوّم نبود که پیشنهاد فوق را رد کردند زیرا که در کتابچهٔ دستورالعمل آنها هم قید شده بود که باید باشرکت طبقات دیگر امورمهمّه را بگذرانند و بطور سرشمار درمسائل معضله مثل امور مالی و غیره اخذ رأی بشود بلکه سبب اصلی رد کردن نجبا این بود که خود خواهی و غرور بآنها اجازه نمیداد با وکلای رعیّت همشأن و همدوش باشند.

هیئتی از نمایندگان ملت یکماه درصدد اصلاح ذات‌البین برآمد لکن سودی نبخشید. روز دهم ماه ژوئن طبقهٔ سوم اعلام داشت که چون بیش از این نمیتوان اوضاع ملك را مختل گذاشت بنابراین حال که نجبا از شرکت با آنان خودداری میکنند ناچار به تنهائی مشغول رسیدگی باعتبارنامهٔ نمایندگان خواهد شد. بعض از مبعوثان روحانیون مخصوصاً نمایندگان پواتیه بوکلای رعیت پیوستند. روز چهارشنبه ۱۷ ژوئن بنا بر پیشنهاد آبه‌سی‌یس وکلای طبقهٔ سوم اظهار داشتند که چون ما نمایندهٔ ۹۶ صدم ملت فرانسه هستیم پس میتوانیم مجلس ملی تشکیل بدهیم.

پس محض ابراز حیات مجلس ملی اعلان نمود که دولت مجاز است مالیاتهای سابق را موقتاً وصول کند و تا زمانی که مجلس منحل نشده است این اختیار را دولت خواهد داشت لکن بعد ازاین تاریخ اگردرصدد جمع مالیات برآید بایستی مجدداً کسب اجازه از مجلس بکند. این واقعه نخستین ضربتی بود که بر قدرت مطلقه سلطنت وارد میآمد زیرا که مهمترین رکن اقتدار پادشاه که مالیه باشد باختیار ملت درآمد.

منازعهٔ شاه و مجلس

شاه بنا برتحریك درباریان وبرخلاف نصایح نکر این اقدام را منافی قدرت خود دانسته وبرآن شد که بزور مجلس را از تصمیم خود باز گرداند. سه روز بعد از تأسیس مجلس بامداد بیستم ژوئن هنگامیکه نمایندگان درساعت ۹ صبح بمجلس آمدند که هریك درمکان خود قرارگیرند در را بسته و مدخل را از نظامیان مسلح مسدود دیدند. مستحفظین گفتند موجب بستن در آن‌است که میخواهند مجلس را تعمیرو ترمیم کنند که برای تشریف فرمائی شاه آماده باشد. وکلا فوراً دراطاقی که مخصوص بازی توپ وموسوم به تالار ژو دوپوم(۱) بود اجتماع کردند دراین مکان بریاست بی‌لی(۲) وآبه‌سی‌یس قسمنامه ای نوشته و همگی سوگند یاد کردند که « تا قانون اساسی مملکت تدارك نشود متفرق نشوند و هنگام احتیاج در هر جا که لازم باشد فراهم آیند»

---

(۱) _ Salle de jeu de paume (۲) _ Bailly

پس فردای آنروز اکثر مبعوثان روحانیّون داخل مجلس ملّی شدند و عضویّت یافتند.

روز سه شنبهٔ ۲۳ ژوئن شاه در مجلس حضور یافت و اخطار کرد که تصمیمات مجلس باطل وملغی است و باید بمحض خاتمه جلسه وکلا تفکیک شوند ودرجلسهٔ آتیه هرطبقه ازطبقات سه گانه در اطاقی خاص بنشینند، در بیان این احکام شاه لحنی متزلزل و گرفته داشت.

شاه تصوّرمیکرد با این حکم وکلا را ازمیدان بیرون خواهد کرد، ندانست که بیشتر آنانرا غضبناك خواهد ساخت. یکی از وکلا بعد از جلسه گفت: «تا کنون استبداد با این صراحت وجسارت خود نمائی نکرده است، تا کنون هیچ غلامی از خواجه خود چنین فرمانی نشنیده است.»

چون شاه خارج شد نمایندگان طبقهٔ سوّم وبعضی ازمبعوثان روحانیّون برجای ماندند، رئیس کلّ تشریفات مارکی دو درو بره زه(۱) پیش آمد و به بی‌لی رئیس مجلس خطاب کرد: «آقایان فرمان ملوکانه را شنیدید؟» رئیس جواب داد: «بنظر من ملّت درحال اجتماع فرمانبردار کسی نیست.» یکی ازنجبا که طبقهٔ خودش او را خارج کرده و از جانب طبقهٔ سوّم ولایت اِکس انتخاب شده بود سخن آغاز کرد، این شخص میرابو(۲) نام داشت چنین گفت: «بروید بآقای خود بگوئید که ما بر حسب امر ملّت در اینجا فراهم آمده‌ایم و جز با سرنیزه ما را از اینجا خارج نتوان کرد.» آنگاه میرابو پیشنهاد کرد و مجلس پذیرفت که قانوناً اعضای مجلس ملّی از هر تعرّضی مصون هستند و هر کس بعد از ختم این جلسه بر ضدّ وکلای ملّت قدمی بردارد «خائن و بی شرف است.»

شاه حرکتی نکرد چرا که اهالی وِرسای چون از مذاکرات مجلس اطّلاع یافتند بقصور سلطنتی روی آوردند و قراولان شاهی بهیچوجه در مقام جلوگیری برنیامدند، بعضی ازقراولان بصدای بلند میگفتند: «زنده باد طبقهٔ سوّم، ما سرباز ملّت هستیم» پس بامید این نظامیان ممکن نبود کاری از پیش برد، چون بشاه

---

(۱) ـ marquis de Dreux-Brezé

(۲) ـ بگراور صفحهٔ ٤٠٦ رجوع شود.

خبر دادند که وکلا حاضر برای خروج نیستند گفت « بسیار خوب حال که نمیخواهند بروند بمانند! »

مجلس مؤسسان

چهار روز بعد باشارهٔ لوی‌شانزدهم وکلای طبقهٔ روحانی ونجبا نیزخودرا داخل مجلس ملّی کردند، ازاین روز انقلاب کامل شد خود شاه هم دریافت که در مقابل قدرت او قدرتی هست ومجلس نمایندهٔ ملّت فرانسه‌است این‌روزرا میتوان خاتمهٔ سلطنت مستبدّه فرانسه محسوب کرد. پس‌بایستی مجلس تشکیلات سلطنت مشروطه‌را معلوم سازد، روز هشتم ژوئیه‌مجلس هیئتی انتخاب کرد که طرح قانون اساسی را بریزند و خود در روز نهم نام مجلس مؤسّسان گرفت.

مقدّمات کودتا

دراین‌وقت مجلس مجدّداً بخطرافتاد وخود نیز ازخطرمستحضر بود. ملکه وکنت‌دارتوا وسایرمقرّبان پادشاه‌را وادار بکودتای نظامی‌کردند. از ۳۰ژوئن‌ببعد افواج دولت مخصوصاً سربازان غیر فرانسوی بامر شاه جمع شدند و قریب بیست‌وپنجهزارنفر در اطراف وِرسای فراهم آمدند امّا اکثر سربازان فرانسوی‌نژاد را چون محل اطمینان شاه نبودند احضار نکردند. مشهور بود که باید شصت نفر از وکلا دستگیر شوند و مجلس منحل گردد، روز هشتم ژوئیه میرابو ولافایت وسی‌یس این تجمّع قوای دولت را محل ایراد قرار داده و پیشنهاد کردند که از اهل شهر قشونی برای حفظ مجلس تجهیز شود، مجلس این پیشنهاد را ردّ کرد لکن چند تن را نزد لوی شانزدهم فرستاده تقاضای‌تفرقه قشون نمود، روزدهم شاه باکمال غرور این‌تقاضارا ردنمود، فردای آنروز نِکررا معزول ومارشال دوبروگلی‌را بوزارت جنگ منصوب کرد.

مداخلهٔ مردم پاریس

اهالی پاریس مجلس را نجات دادند ومداخلاتی که درظرف چهار روز کردند انقلاب‌را پیش‌انداخت، این‌مردم‌که ازقحط و غلا بهیجان‌آمده بودند چون شب یازدهم ژوئیه شنیدندکه شاه نِکر را معزول کرده است شورش نمودند و نخست تآترها و بازیگرخانه ها

را بنشانهٔ سوگواری بستند، قصر پاله روایال که در آنزمان هم وعده گاه وتفرجگاه مردم بود تا گهان بیك کلوب انقلابی بزرگی تبدیل یافت، هرکس چیزی گفت، انتشارات عجیب وغریب درافواه افتاد، مثلاً بعضی گفتند ملکه چندین میلیون پول ازسرحد خارج کرده وازبرادر خود امپراطور خواسته است که لشکراطریش را وارد خاك فرانسه کند، هرکس ازطرفی بالای صندلیها ومیزها رفته ومردم را تحذیر نموده خطرهای بزرگ پیش بینی میکرد، این خطبای نوظهور خبر میدادند که بزودی قتل عام وطنخواهان شروع خواهد شد و برهروطن پرستی واجب است که از آزادی دفاع کند، درمیان این خطبا جوانی بود موسوم به کامی دمولن(۱) که ازجریده‌نگاران مبرّز ودرخشان عصر انقلاب گردید، غارت دکاکین وجبّاخانه‌ها شروع شد.

ظهر روز یکشنبه ۱۲ ژوئیه نهضت مردم مبدّل بشورش گردید وبعدازآنکه فوجی از اتباع آلمان که درقشون شاه بودند تفرّج کنندگان تویلری را هدف قرارداده شلیك کردند مردم چنان بهیجان آمدندکه شورش بانقلاب تبدیل یافت. روز ۱۳ ناقوس وحشت بصدادرآمدوگروه گروه مردم باشمشیروقدّاره وتپانچه ونیزه وسیخ وچکّش درکوچه‌ها بگردش مشغول شدند، انتخاب کنندگان شهرپاریس درعمارت بلدیّه جمع شدند وکمیسیونی دائمی برای تهیه ارزاق تشکیل داده ومحض حفظ شهر قشون چریکی گردآوردند، شمارهٔ این قشون چریکی بعدازچندساعت بدوازده هزارنفر ازبهترین مردم شهر رسید، نجبا وتجّار وعمّال مالیه وحتّی کشیشان در آن شرکت جستند واین عدّه مایه وریشهٔ گارد ملّی شد.

تسخیر قلعه باستیل

صبح سه شنبهٔ ۱۴ ژوئیه جمعی از شورشیان به هتل انوالید وارد شده ۲۸،۰۰۰ تفنگ وتوپ بدست آوردند، جمعی دیگر مرکب از قراولان فرانسوی و عملجات و روحانیّون وتجّار و اصل‌زادگان بجانب مشرق پاریس رهسپارشدندکه درقلعهٔ باستیل مقداری اسلحه بدست آورند، چون بآن حوالی رسیدند چندین توپ بنظر آوردندکه دربالای قلعهٔ باستیل

(۱) ـ Camille Desmoulins

استوار و بجانب شهر کشیده شده بود، مهاجمین رسولی نزد حاکم باستیل فرستادند و تقاضا کردند توپهارا ازسوراخهای قلعه بردارد، هنگامی که مذاکرات درجریان بود از طرف قلعه بجمعیّت شلّیك شد و کسی ندانست مسبّب این حرکت که بوده است، مهاجمین حمله کردند و بعد از چهار ساعت و دادن ۲۰۰ نفر تلفات مستحفظین باستیل‌را که قریب صدو ده نفر بودند مجبور بتسلیم کردند و بقلعه وارد شده حاکم را بقتل رسانیدند. رئیس تجّار پاریس که سمت کدخدائی شهررا داشت وموسوم به فِلِه سِل(۱) بود او نیز بقتل رسید زیرا که خواسته بود مخزن اسلحه را از فاتحین مستور بدارد. بعد از تسلیم قلعهٔ باستیل شاه نیز تسلیم گردید، روز ۱۵ ماه شاه بمجلس آمد واطّلاع داد که افواج مجتمعه را متفرّق ساخته است، در این چند روز وکلا ازمجلس خارج نشده بودند و حتّی شب هم روی صندلی یا روی زمین میخوابیدند، روز ۱٦ مجدّداً نِکر را وزارت داد و روز ۱۷ شخصاً بعمارت بلدیّه رفت و بواسطهٔ حضور یافتن خود اقدامات ملّت را تأیید و تصدیق نمود. بی‌لی رئیس بلدیّه انقلابی شاه را پذیرفت ولافایت فرمانده قوای ملّی بیرقی به الوان آبی وسفید وسرخ که مرکّب ازرنگ سلطنتی ورنگ انقلابیّون پاریس بود بشاه تسلیم کرد یعنی فرانسه با تغییراتی که در او واقع شده است مجدّداً بشاه تعلّق میگیرد.

نتایج حوادثی که در ۱۳ و ۱٤ ژوئیه واقع شد

حوادث این دوروز نتایج عظیمه داد، اوّلاً درمقابل دو قوّهٔ مملکت که شاه ومجلس باشد قوّهٔ سوّمی ظاهر شد که عبارت باشد ازمردم پاریس. اهل این‌شهر که در ابتدا برای حفظ مجلس مسلّح شدند پس از خاتمه امرهم اسلحه را از دست نگذاشتند واین یکی ازحوادث مهمّه بشمار میرفت زیرا که چندماه بعد همین قوّهٔ مسلّحه برشاه وبرمجلس فرمانروا شد.

فتح محبس باستیل تمام فرانسه‌را بهیجان آورد، اگرچه یکی ازاهل آنزمان

(۱) _ Flesselles

مرسیه نام گوید « ملّت فرانسه ازباستیل نمیترسید ومربوط باو نبود » واگرچه میگویند باستیل محبس اشراف بود وبتودهٔ ملّت دخلی نداشت امّا نمیتوان منکر شد که فتح آن تولید هیجان وشوق فوق العاده درمردم کرد زیرا که این طلسم بی‌در را نمونهٔ استبداد و تمثیل ظلم میدانستند و فتح آن علامت محسوس انهدام بنای استبداد محسوب میشد. اهالی ولایات هم بتقلید مردم پاریس کمیته‌های دائمی تشکیل داده ودست حکّام ونایبان حکّام را از کار کوتاه کردند وقشون ملّی تجهیز نمودند ومثل قرون وسطی حکومتهای ولایتی مستقل تشکیل دادند.

رعب عظیم

از ۲۰ ماه ژوئیه تا اوّل اوت در سرتاسر فرانسه دهشتی عظیم حکمفرما شد که منشأ آن هنوز هم برما پوشیده است، بعضی گویند ازمعمولات دوك دورلئان وبرخی گویند از دسایس انگلیسها وجمعی گویند افکار ضدّ انقلابی ناشر این خبر دهشت اثر بوده است. توضیح آنکه در بلاد وقرای فرانسه باقسام وانواع مختلفه انتشار یافت که جمعی قطاع الطّریق بغارت نقاط مختلفه دست گشوده‌اند، بهرجا برسند باخاك یکسان میکنند وهرچه بیابند میبرند، عدّهٔ این حرامیان را مختلف میگفتند، در سواسون چهارهزار، در تولوز سی‌هزار و درآرتوا میگفتند قشون انگلیس وارد خواهد شد. بنا براین اخبار دهقانان وشهرنشینان اسلحه برداشتند که از دزدان وخارجیان جلوگیری کنند، نتیجه این شد که بعد از تکذیب خبر وحشت انگیز فوق هم مردم اسلحه را برزمین نگذاشتند، دهقانان رو بقلاع ملاّکین معتبر نهادند بقصد اینکه اسناد قدیمه را که بموجب آن بایستی حقوق و مالیات بارباب ناحیه بپردازند از بین ببرند، شورش وهرج و مرجی عظیم رخ داد، دهقانان گمان میکردند که این حرکات بنفع پادشاه مملکت خواهد شد چنانکه در غوغای اخیر روسیه دهقانان بخرابی کارخانه ها دست گذاشتند و تصوّر میکردند بفایدهٔ تزار تمام خواهد شد، تمام این وقایع درچند روز آخرماه ژوئیه حادث گردید.

شب ٤ اوت

اغتشاش ولایات درمجلس مرکزی تأثیرکرد ودامن زن انقلاب شد. سه شنبه چهارم اوت مجلس مصمّم گردید که باغتشاش

اطراف و اکناف مملکت خاتمه بدهد ، و یکونت دونوای که از مبعوثان طبقهٔ نجبا بود میگفت بحران عمومی مملکت یك علّت منحصر بفرد دارد و آن حقوق اعیان واشراف است که از قرون وسطی بر رعایا دارند ، چاره آن است که قسمتی از حقوق مزبور را ملغی ساخته و قسمت دیگررا بمعرض ابتیاع بگذاریم. دونفر ازمتنفّذین مجلس دوك دِ گویون و اسقف شهر نانسی این پیشنهاد را تأیید کردند و مجلس با شور وشوق تمام آنرا تصویب کرد ، تاساعت دوبعد از نصف شب بسیاری از حقوق عتیقه ملغی شد از این قبیل : حقّ محاکمه اعیان ، حقوق مالیاتی ، حقوق صید ، حق ابتیاع مالیات عشریه وغیره ، امتیازات ولایتی ، امتیازات انفرادی ، حقّ خرید و فروش مشاغل . نمایندگان چنان هیجانی یافته بودند که زار زار میگریستند و از فرط شوق یکدیگر را درآغوش میکشیدند وچنان از اغراض شخصی گسسته وبنفع عمومی متوجّه بودند که بی اختیاردست میزدند وفریاد دیوانه وار میکشیدند. بجای محاکم محلّی اشراف مقرّر داشتند که دعاوی بطور مجانی و بامساوات کامل در محاکم عمومی قطع و فصل بیابد و هرفرد فرانسوی بهرشغلی که لایق آن باشد پذیرفته گردد ، فی الحقیقه درشش ساعت انقلاب اجتماعی را نیزخاتمه دادند وبکمال رسانیدند ، رعیّت را از بار سنگین مالیات رهائی بخشیدند و امتیاز طبقات را که موجب افتراق بود از میانه برداشتند و جمیع افراد ملّت فرانسه را مساوات دادند ، در واقع چیزی از اصول قدیمه بر جای نماند .

ایّام اکتبر

لوی شانزدهم بعدازانقلاب ٤ اوت و بعد از تجدیدانتصاب نِکر بوزارت مجدّداً مقبولیّت عامّه یافت ، مجلس اورا « مجدّد آزادی فرانسویان » لقب داد . امّا شاه نتوانست از این مقبولیّت استفاده کند ، بلکه اغلاط جدیده و خطایای تازه که بواسطهٔ تأثیرات سابق الذّکر مرتکب شد موجبات خرابی اورا فراهم ساختند و در اوایل ماه اکتبر ۱۷۸۹ بحران جدیدی تولید شد که در نتیجه بقیّهٔ قدرت پادشاه از میان رفت .

برای اینکه تصمیمات مجلس که درشب ٤ اوت گرفته بود قوّت قانونی بیابد

بایستی بامضا و تصدیق شاهی موشّح شود ، امّا اطرافیان لوی شانزدهم مانع شدند که تاآخر سپتامبر هیچ قانونی را امضاء کند. این تعویق دو ماهه مجلس و مردم پاریس را بخشم آورد ، مذاکراتی هم که مجلس درخصوص قانون اساسی میکرد بیشتر موجب قطع روابط میگردید ، دراین اثنا دوفوج قشون هم به وِرْسای آمد، وخامت اوضاع مالیّه و بیم ورشکست هم بالاگرفت، جمعی هنگامه طلب هم درخاك فرانسه مردم رابشورش دعوت میکردند، اگرچه کاملاً منشأ این اشخاص معلوم نشد ولی بعضی گویند محرّك آنها دولت انگلیس بود که میخواست انتقام مساعدتی را که فرانسه باشورشیان امریکا کرده بود بگیرد و بعضی معتقدند که دوك دورلئان پسر عمّ شاه این اشخاص را بکار واداشته بود که لوی شانزدهم ازتخت بیفتد و خود بسلطنت برسد و سلسلهٔ اورلئان را بجای سلسلهٔ بوربون قائم سازد . لکن علّت حقیقی قلّت ارزاق و بیم قحط و غلا بود که بنابرقول سفیراطریش « عقلا را ناامید کرده بود . » یکی از سیاسیّون آنزمان گوید : « جز رنگهای پریده و چهره های لاغر درکوچه وبازار نمی بینم ، مردم دردکّان خبّازی برای یك قرص نان یکدیگررا میزنند» درروز ٤ اکتبر اهل پاریس خبر یافتند که در قصر ورْسای روز اول ماه قراولان خاصّه شاهی مهمانی با شکوهی ازافواج جدیدالورود کرده اند ، این خبر جعلی هم منتشر شد که در دعوت مزبور سربازان بیرق سه رنگ ملّی را زیرپا افکنده و نسبت بمجلس تهدیدهائی کرده اند و ملکه هم در این بزم حاضر شده و سربازان را برضدّ ملّت تهییج کرده است .

روز دوشنبهٔ پنجم اکتبر هفت الی هشت هزارزن مسلّح توپی چندرا حرکت داده روبجانب ورْسای گذاشتند و میگفتند بجستجوی نان میرویم ، از پی این نسوان گروهی عظیم از عمله های بیکار و افراد مختلفه و قشون ملّی حرکت کرد ، چون بشاه خبر رسید اگرچه قشون کافی داشت بنا بر صواب دید نکردست ازمقاومت کشیده و حتّی پل های رودخانهٔ سن را هم بحال خود گذاشت درصورتیکه فقط برداشتن پل ها برای منع شورشیان کافی بود . در ساعت شش مجلس اشغال شد و

مهاجمین اطراف قصر وِرْسای را گرفتند، شورشیان شب را درمیدان مشق ودر خیابانهای وِرْسای بروز آوردند، صبح سه‌شنبهٔ ششم شبکه ها و درهای قصر را شکسته چند نفر از قراولان‌را هلاك کرده وجمعی وارد اطاق ملکه شدند، ملکه بعمارت شاه پناه برد.

شاه چون دید که مردم غوغائی عظیم راه‌انداخته وتمام‌عمارات را گرفته‌اند و بدرودیوار قصر میکوبند راضی شد بپاریس حرکت‌کند، درساعت ۲ لوی‌شانزدهم با تمام خانوادهٔ سلطنتی که هشت تن بودند دریك کالسکه نشسته وآهسته‌آهسته بجانب پاریس رهسپارشدند، اطراف کالسکه را جمعیّت شهری گرفته‌بودوگروهی الواط و اوباش سرقراولان مقتول را بر نیزه‌کرده وپیشاپیش کالسکه‌شاهی‌میبردند، ساعت یازده شب شاه بقصر توبلری پاریس رسید و ۲۰ کیلومتر راه را در ۹ساعت طی کرد.

ده روزبعد (جمعهٔ ۱٦ اکتبر) مجلس هم از وِرْسای بپاریس نقل مکان کرد.

ملّت و مجلس

بنا بر اتّفاقات و حوادث سابق‌الذّکر شاه ومجلس‌که دوقوّهٔ قانونی مملکت بودند اسیر ومحبوس مردم پاریس شدند، بعداز این تاریخ فقط مردم پاریس مدیر انقلاب و فرمانروای حقیقی بودند، ارادهٔ اهل پاریس محرّك و کلای ملّت گردید و فی‌الحقیقه ارادهٔ چند نفرسر دسته وقائداهل پاریس‌فرانسه را اداره میکرد، مردم‌مستقیماً درمذاکرات مجلس‌شرکت‌میکردند و هزار تا هزار و دویست نفر تماشاچی درمجلس حاضرمیشدند چنانکه‌امروزهم معمول است. امّا درآنوقت گاهی تماشاچی‌ها وارد گفتگو و مذاکرات وکلا هم میشدند، مثلاً در ۱٦ ژوئن‌که سی‌یِس وکلای طبقه سوّم را دعوت نمودکه‌مجلس ملّی تشکیل بدهند بعضی‌از وکلا مخالفت کردند واخذ رأی‌را موکول بروزدیگر نمودند، تماشاچیان فریاد کشیدند ومخالفین را خائن ودشمن فرانسه‌خواندندوامر بخروج از مجلس نمودند، این وقایع در اوقاتی اتّفاق افتاد که مجلس‌دروِرْسای بود. چون بپاریس انتقال یافت مردم بیش از پیش بمذاکرات علاقه‌پیدا کردند،

چون جای تماشاچی بقدر کافی نبود ومکانها را تقریباً نسوان گرفته بودند مردم در دهلیز وحیاط وراهرو مجلس ازدحام میکردند وراجع بمسائلی که وکلا در داخل مجلس بحث مینمودند مردم نیز درخارج قیل و قال و گفتگو مینمودند. یکی از مأمورین سیاسی خارجه راجع بمداخلات مردم در گفتگوئی که وکلا نسبت بتفویض حقّ جنگ وصلح بشخص پادشاه یا برأی مجلس داشتند چنین مینویسد: «اشخاصی باچشمان خیره وچهره لاغر وباریك و زنگ بنفش از غضب با دهان کف آلود در میان انبوه مردم گردش کرده واز گروهی بگروهی رفته فریاد میزدند» آه! مگر شما مرغ ترهستید که پروبالی نمیزنید! اگر مجلس رعایت جانب شاه را بکند باید فوراً سلاح جنگ برداشت.... مجلس باید برحذر باشد، ماشهر پاریس را آتش میزنیم ومردم را درخون میکشیم ونمیگذاریم که حقّ ملّت فرانسه پامال شود...»

جمعی درپنجره‌های مشرف بمحلّ اجلاس وکلا ایستاده بودندوهم درگفتگوی مجلس وهم درحرکات ملّت مراقبت میکردند، هروقت دست زدن لازم بود با اشاره مردم را بدست زدن وامیداشتند وهروقت فریادهو وجنجال ضرورت داشت بازمردم را بفریادمیآوردند بقسمیکه بانگ جمعیّت درفضای مجلس منعکس میشد. بعدها در دورهٔ مجلس مقنّن و مجلس کنوانسیون هم مردم مکرّر بمجلس داخل شدند و بعنوان تقدیم عرضحال باصفوف منظّمه در مجلس گردش کردند وچون و کلا علائم مقاومت وجلوگیری ظاهر ساختند مردم دست باسلحه بردند ونمایندگان را مجبور بقبول پیشنهادهای خود کردند.

اتّحاد عمومی

در ایّامی که مجلس پاریس مشغول تهیّهٔ قانون اساسی بود درولایات اتّحادیّه هائی تشکیل شدکه رفته رفته توسعه یافته وعاقبت با تّحادعمومی منجرشد واین ازحوادث مهمّه انقلاب کبیراست. این اتّحاد نتیجهٔ چندامربود: اوّلاً تشکیل بلدیّه‌ها، ثانیاً تأسیس گاردملّی، ثالثاًرعب عظیم که شرح آنرا نوشتیم(۱). شهرها وقصبات ایالت دوفینه بتقلید پاریس ادارهٔ بلدیّه برای انجام امور وتهیّهٔ ارزاق خود تشکیل دادند وقشونی مسلّح هم تجهیز کردند

---

(۱) - بصفحه ۳۸۱ رجوع شود

که ازحرامیان ومهاجین موهوم جلوگیری کنند، آنگاه بر آن شدندکه عقد اتّحاد مخصوصی برای دفاع از آزادی سکنهٔ ایالت خود ببندند، روز ۲۸ نوامبر ۱۷۸۹ وطنخواهان یعنی انقلابیّون دوفینه جمع شدند وقسم یاد کردندکه همیشه باهم متّحد بوده و وسایل جریان ارزاق را فراهم آورده وقوانین صادره از مجلس بزرگ را مجری ومحترم بدارند، این نخستین اتّحادیه‌ای بود که در فرانسه صورت گرفت.

سایر ایالات وولایات هم بتقلید دوفینه تشکیل اتّحادیه‌ها دادند آنگاه ایالات مختلفه میان خود نیز اتّحادیّه منعقد ساختند، این وقایع شبیه اتّفاقاتی بود که درقرن شانزدهم زمان سلطنت هانری سوّم رخ داد که بعداز جنگهای مذهبی منجرّ باتّحاد عمومی شد، این اتحادیّه های ولایتی در روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ در پاریس بیك اتّحادیّه بزرگ ملّی تبدیل گردید.

برای حضور یافتن نمایندگان ولایات در پاریس مردم پایتخت از زن ومرد و اطفال درظرف هفت شبانه روزمیدان بزرگ مشق را بشکل نیم دایره مدرّجی ساخته که در آن دویست هزارتن میتوانست قرار گیرد، نمایندگان تمام نقاط فرانسه که از میان افواج ملّی انتخاب شده بودند وعدّهٔ آنها بچهارده هزار نفر میرسید بپاریس آمدند ومسلّحاً درمکان خود قرار گرفتند، کشیش اوتون که همان تالیران معروف باشد دعای رسمی را در روی عبادتگاه وطن که بنائی بود در وسط میدان تلاوت کرد، سپس نمایندگان لافایت را وکالت دادندکه برفرازعبادتگاه بالارفته وسوگند وفاداری بملّت فرانسه و اطاعت قانون و پادشاه وحفظ قانون اساسی راکه مجلس واضع آن است یاد نمود.

نمایندگان ایالات وولایات با این قسم نه تنها ازجانب تمام ملّت فرانسه مقرّرات انقلابی مجلس ملّی را تصویب وتصدیق میکردند بلکه با همین سوگند مملکت فرانسه را از نو تشکیل و تأسیس مینمودند. قبل از ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ ملاك فرانسوی بودن اطاعت از شاه فرانسه بود و ولایات بوسیلهٔ معاهدات یا ازدواج بین سلاطین و امرا یاوراثت یاخرید وفروش یافتوحات نظامی جزء فرانسه محسوب میشدند.

اغلب ایالات را پادشاهان فرانسه ازقدیم‌الایّام بزور شمشیر جزءِ قلمرو خودساخته بودند، امّا از ۱۴ ژوئیه ببعد تمام ایالات فرانسه بنا بر ارادهٔ آزاد و طیب خاطر اهالی اجزای یك مملکت گشتند، فی‌الحقیقه اهالی فرانسه با این سوگند فرانسه را از نوتأسیس نمودند. بعداز ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ هرقوّه‌ای که بخواهد قطعه‌ای ازخاك فرانسه‌را بدون‌رضایت سکنهٔ آن تجزیه کند جرمی نسبت بآزادی نوع بشرمرتکب شده است، هرعهدنامهٔ که قطعه‌ای ازخاك فرانسه رابخارجه تفویض کند قوّت‌قانونی نخواهد داشت وهروقت باشدقابل تغییر وابطال است، از آنجائیکه ساکنین‌بلاد متز و استراسبورگ وآلزاس ولورن در این اتّحاد شرکت کردند و بمیل خود خود را فرانسوی خواندند از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹ گفتگوی بسیارمیان‌دولت فرانسه وآلمان راجع به‌آلزاس ولورن واقع شده وجنگهای خونین رخ داده است.

فرار شاه

چون لافایت از جانب عموم متّحدین ایالات سوگند فوق را یاد کرد شاه نیز قسم خورد که قوانین‌موضوعهٔ مجلس‌را محترم شمرده کاملاً مجری‌دارد، شاید شاه از روی صدق نیّت این قسم را یاد کرد و رفته رفته راضی‌بود که سلطان مملکتی مشروطه باشد، امّا حوادث این نیّت را تغییرداد و مجلس بواسطهٔ دخالتی که در موقوفات روحانیّون کرد وقانونی برای کشیشان وضع نمود کاررا دیگرگون ساخت (۱۲ ژوئیه ۱۷۹۰). این قانون تشکیلات روحانیّون‌را معتقدین بمذهب کاتولیکی نمیتوانستند بپذیرند بنابراین قبل‌ازآنکه پاپ در(آوریل ۱۷۹۱) بتحریم ومنع این مقرّرات بپردازد اکثر کشیشان فرانسه آنرا مردود ساختند. این کشیشان‌را متعرضین‌نامیده‌اند مقابل کشیشانیکه قانون را پذیرفتند ومشروطه خواه لقب یافته اند.

لوی شانزدهم نیز که در مذهب کاتولیك اعتقاد راسخ داشت اگر بصرف‌طبع خود وا گذارمیکرد صریحاً وقطعاً باقانون اساسی مخالفت میورزید، امّا اشخاصی که ازانقلاب میترسیدند شاه‌را واداشتند که بطورقطع جواب ندادەوظاهراً قانون را قبول کند وسیاست دو رویه پیش‌بگیرد؛ لوی شانزدهم ازضعف نفس این رأی

را پسندید و قانون را صحه گذاشت امّا شخصاً محض ادای تکلیف مذهبی مقرّر داشت که من بعد بـا روحانیّون مشروطه خواه رابطه‌ای نخواهـد داشت. این تضادّی که در اعمال شاه مشهود افتاد سوء ظنّ عامّه را تحریك نمود، دوشنبهٔ ۱۸ آوریل ۱۷۹۱ که عید پاك بود لوی شانزدهم مصمّم شد کـه بقلعهٔ سن کلو رفته و مراسم مذهبی را با حضور یکی از کشیشان ضدّمشروطه بجای بیاورد، مردم‌چون از این تصمیم آگاهی یافتند بقصر تویلری حمله بردند و کالسکهٔ شاه را دو ساعت تمام محصور ساخته و از حرکت مانع شدند و عاقبت او را مجبور به پیاده‌شدن و ترك مسافرت نمودند.

بعد از این تاریخ شاه با قلب دردناك و خشم مفرط خودرا محبوس ملّت یافته و خیالی جز فرار از پایتخت نداشت و مجدّداً نصایح ودسایس اشخاصی‌را که‌معتقد باعمال قوّه و خونریزی بودند پذیرفت، این ناصحین اورا تحریك‌میکردند که‌یا بجانب مغرب بایالت برتانی ووانده برودیا بسمت جنوب غربی رانده بجماعت ضدّ انقلاب که آنجا تشکیل شده بود ملحق شود.

امّا شاه طریقی را اختیار کرد که تمام ملیّون و وطنخواهان را باخود دشمن کرد، از ماه نوامبر ببعد لوی شانزدهم با برادر زن خود امپراطوراطریش‌مکاتبه داشت و او را دعوت میکردکه قشونی بسرحدّ فرانسه بیاورد تاانقلابیّون دست و پای خود را گم کرده واز او منصرف شوند. از طرفی هم مارکی دوبویه درسمت مشرق لشکری فرانسوی فراهم آورده وشهرهای مون مِدی و مِتز را لشکرگاه ساخته بود لوی شانزدهم برآن شد که خود را باین قشون برساند.

شب سه‌شنبهٔ ۲۱ ژوئن لوی شانزدهم‌درلباس پیشخدمت‌باتّفاق وارِن ملکه و دو طفل خود و خواهرش الیزابت و سه نفر قراول خاصّه نهانی از قصرتویلری خارج شدند. اگرچه درعرض راه کالسکهٔ‌بزرگ‌شاه را شناختند لکن کسی جلوگیری نکرد وبی مزاحمت درساعت‌هشت‌شب‌بهسنت مِنه‌هود(۱) رسید. صبح سه شنبه کـه مردم پاریس از فرار شاه خبر شدند چند

(۱) - Sainte - Menehould

صاحبمنصب از پی کالسکه او روانه کردند که هرجا رسیدند اورا توقیف نمایند. هنوز کالسکه مسافتی از سنت‌منه‌هود دورنشده بودکه مأمورین بآنجارسیدند، پسر مأمور پست آنجا که دروه(۱) نام داشت فوراً بر اسبی نشست و از بیراهه‌دوان‌دوان خود را بمنزل دیگر رسانید و قبل از آنکه کالسکهٔ لوی‌شانزدهم بآنجا واردشود حکم توقیف را بمأمورین قریهٔ وارن عرضه کرد، نصف‌شب شاه باین منزل رسید و بطرف مهمانخانه‌ای که اسب بایستی عوض کنند راند ناگاه دستگیر گردید، جمعیّت قریه چنان ازدحام کردندکه سواران مارکی دوبویه که بمدد فراریان آمده بودند کاری از پیش نبردند و شاه را بپاریس عودت داده در قصر تویلری محبوس کردند. مجلس شاهرا از کار منفصل ساخته وخود زمام امور را بدست‌گرفته بانجام کارهای خود پرداخت.

حزب جمهوری خواه

کمتر واقعه‌ای درتاریخ انقلاب فرانسه اهمیّتش بدرجهٔ نتایج این فراربود. قلوبی که تاآنوقت محبّت لوی‌شانزدهم‌راهنوزداشتند یکباره‌منزجر شدند، دیگرشك وشبهه‌ای باقی‌نماندکه‌شاه‌چه مقاصدی دارد و قسمهائی که‌یادکرده‌است تاچه پایه صدق است برهمه‌کس محقّق‌شد که لوی شانزدهم باخارجیان سازش‌کرده. یکی ازسیاسیّون خارجه ویریو(۲)نام مینویسد: « برای‌درك میزان تنفّری‌که فرانسویان نسبت بشاه خود پیدا کرده‌اند باید وارد مجامع آنان شد وگوش داد، اگر کسی نامی از لوی شانزدهم ببرد از اطراف فریادبی غیرت، احمق وغیره بگوشش میرسد. عنوان‌پادشاه را دیگرمحترم و مقدّس نمیشمارند، نسبت بملکه نیز همین رفتار میشود بلکه بدتر وزشت‌تر زیرا که او را مسبّب این اعمال میدانند. »

دیگرهیچکس احترام مقام سلطنت رانگاه نمیداشت ومثل‌سابق‌وجودپادشاه را در مملکت واجب نمیشمرد، درصورتیکه درقرن هیجدهم‌کسی‌نمیتوانست تصوّر نماید که‌مملکتی عظیم مثل فرانسه بی پادشاه اداره شود، طرزحکومت جمهوری را

---

(۱) ـ Drouet (۲) ـ Virieu

فقط مناسب ممالك كوچك مانند ولايات يونان قديم ميدانستند. قبل از واقعهٔ دستگيرى شاه دروارن اشخاص تندرو و انقلابى هم مثل روبس پير و دانتون و مارا طرفدار بودن پادشاه در مملكت بودند. لكن چون در غياب شاه مملكت كاملاً اداره شد و امور ملك بدون مانع جريان يافت و مجلس از عهدهٔ تمام كارها برآمد واضح شد كه وجود پادشاه ضرورى نبوده است اينقرار فرار شاه بـه وارن موجد حزب جمهورى طلب گرديد.

تير باران در ميدان مشق

جمهورى طلبان در ابتدا بسيار قليل بودند و جز اهالى پاريس كسى وارد آن حزب نبود، لكن از همان آغاز كار فعاليت و جديتى فوق العاده بروز دادند. روز ۱۶ ژوئيه ۱۷۹۱ انجمن سياسى كورد ليه(۱) پيشنهادى بمجلس تقديم داشته تقاضا نمود كـه «محكمه‌اى از اشخاص وطنخواه تشكيل داده لوى را كه مقصّر و خائن است محاكمه نموده و ترتيب جديدى براى قوّهٔ اجـرائيه مملكت بدهند.» پيشنهاد فوق صبح ۱۷ ژوئيه در ميـدان مشق بمعرض امضاى اهالى گذاشته شد، چيزى نگذشت كـه ششهزار نفر آنرا امضاء نمودند.

دراينوقت هنگامه‌اى برپا شد و درغوغاى جماعت دو نفر بقتل رسيد، ظهر اينروز مجلس بى‌لى را كه كدخداى پاريس بود مأمور نظم شهر كرد، بى‌لى پس از مذاكرات لازمه بعد از ظهر فوجى سوار بسركردگى لافايت بميدان مشق روانه كرد و خود نيز بآنجا رفت، در اينجا مراسم قانونى و انتظامى از قبيل طبل زدن و قرائت قانون و گستردن بيرق سرخ بعمل آمد آنگاه از پيشنهاد كنندگان سابق الذّكر تقاضا شد كه متفرّق شوند، شورشيان بناى سنگ اندازى گذاشتند، قشون ملّى نخست بطرف هوا شليكى كردند امّا چون شورشيان از سنگباران دست بر نميداشتند باردوّم مستقيماً شليك نموده قريب پنجاه نفر را بخاك هلاك افكندند.

بعد از اين تير باران حزب جمهورى خواه تـا مدّتى متزلزل و متفرّق شد، از

(۱) _ Cordeliers

طرفی هم چون اعضای مجلس اکثر از طبقات ممتازه و توانگران بودند از اجتماع میدان مشق که بیشتر حضّار آنجا کارگر وعمله بودند بیمناك شدند وترسیدند که اوباش بکلّی رشته امور را پاره سازند. پس در واقع نتیجهٔ اجتماع میدان مشق تثبیت عقیدهٔ وکلا بلزوم وضرورت سلطنت درفرانسه شد و عقیدهٔ اکثر نمایندگان در هواداری پادشاه راسخ تر گردید.

ختم مجلس مؤسّسان

دو ماه بعد مجلس کارهای قانونی خود را خاتمه داد، قانون اساسی در ۳ سپتامبر تمام شد و در ۱۳ بامضای شاه رسید و از این تاریخ شاه مجدداً دارای قدرت محدوده گردید. روز ۱٤ سپتامبر لوی شانزدهم بمجلس آمد، ازروزپیش مردم جای گرفته ومنتظر بودند، شاه رسماً در حضور مجلس سوگند یاد کرد که: « قدرت مفوّضه بخود را تماماً در اجرای قوانین و حفظ مشروطیت بکار ببرد » و نیز گفت: « امیدوارم اینروز مبارك و فراموش نشدنی موجب اتّحاد و ودادفرانسویان وطلیعهٔ صلح وسلام فرانسه شود.»

امّا اتّحاد ویگانگی بعید بود، حتّی وکلای مجلس هم همگی درمجلس حضور نداشتند، حزب اریستوکرات (اشرافی) از حضور استنکاف ورزیده بودند و بنابر قول یکی ازسیاسیون خارجه هنگامی که حضّار بافتخار پادشاه کف میزدند« صدای غرّش وهمهمهٔ مبهمی بگوش میرسید که چندان خوش آیند نبود ومعلوم میشدکه کماکان مردم پاریس بدبین و از شاه ظنین هستند.»

روزجمعه ۳۰ سپتامبر ساعت پنج مجلس مؤسّسان ملّی اعلام داشت که « خدمتش تمام شده ودوره اش منقضی گردیده است.»

II

قانون اساسی ۱۷۹۱

کارهای مجلس مؤسّسان

مجلس دو تکلیف داشت که بایستی بانجام آن همّت بگمارد: نخست تصفیه وتسویه امور مالیه، دوّم تنظیم تشکیلات کشور فرانسه. برای انجام مقصود نخستین اموال و املاك کشیشان را ضبط

و بموجب حکم مورّخ ۲ نوامبر ۱۷۸۹ خالصهٔ ملّت ساخت ، سپس باعتبار این اموال ورقه ای بنام آسی‌نیا (اسکناس) طبع و نشرداد ومقصود ثانی یعنی تنظیمات و تقسیمات کشوری فرانسه را برطبق قانون ۱۷۹۱ معلوم ساخت.

ضبط دارائی روحانیّون

شاه درموقع انتخاب وکلای ملّت بر آن بود که بدست آنها امور مالی را منظّم سازد و مجلس جز بکار مالیه بچیزی نپردازد. امّا مجلس پیش از شروع باین جزئیات اصول مهمّهٔ قانون اساسی را وضع نمود، سپس عطف توجّه بمالیه کرد. نمایندگان پیشنهادی چندبرای رفع بحران مالی تقدیم کردنداز قبیل استقراض جدید ، اعانهٔ اختیاری ، تخصیص ربع عایدات عمومی. لکن درعمل هیچیك ازاین وسایل مؤثر نیفتاد وچون ورشکست مالی بدرجهٔ آخر رسید جمعی از نمایندگان که مقدّم آنان کشیش اوتون موسوم به تالی‌ران بود بیاری وپشتیبانی میرابو وسی‌یس پیشنهاد کردند که املاك روحانیّون را بنفع دولت ضبط کنند (۱۰ اکتبر ۱۷۸۹) و بنای پیشنهاد خود را این اصل قراردادندکه درقرن شانزدهم نیزمبعوثان طبقات ثلاثهٔ ملّت اظهارکرده بودند از اینقرار : که روحانیّون فقط حقّ استفاده از حاصل املاك کلیسا دارند و مالك محسوب نمیشوند مقصود و نیّت وقف کنندگان خیرات و مبرّات عمومی بوده که با این موقوفات روحانیّون بترویج دین وایجاد وترمیم کلیسا ومریضخانه ومدرسه وغیره بپردازند پس باحفظ نیّت واقفین یعنی تأمین مصارف خیریّه دولت میتواند املاك مزبور را مستقیماً ضبط کرده ودرمحلّ مشروع آن که منافع عمومی باشد خرج کند. جمعی کثیر از نمایندگان طبقهٔ روحانی با این اصل موافقت کرده و پیشنهاد مزبور باکثریّت درمجلس پذیرفته شد ، پس مجلس در ۲ نوامبر ۱۷۸۹ قانونی بعبارت ذیل وضع نمود :

« املاك کلیسا دراختیارملّت است وملّت مستقیماً چنانکه باید و شاید مصارف مراسم مذهبی و حقوق روحانیّون و مخارج نگاهداری فقرا را خواهد پرداخت و این اقدام را برحسب اجازه ودرتحت نظارت انجمنهای ایالات و ولایات انجام خواهد داد. »

باین ترتیب مجلس رسماً در مملکت فرانسه موسسات خیریّـه را دایر ساخته و با تأدیهٔ مستمری منظّم موجباب ادای مراسم دینی را در سرتاسر فرانسه تأمین و فراهم میکرد و از این محل مبلغ صد میلیون اعتبار تصویب کرد که بعد ها بهشتاد میلیون تقلیل یافت.

اسکناس

فروش اراضی وسیعه متعلّقه بروحانیّون که معادل یك خمس مساحت فرانسه بود بسهولت و فوریّت انجام نمیگرفت، سالها وقت لازم بود، از طرفی هم دولت احتیاج مبرم بپول داشت پس مقرّر داشتند که باعتبار موقوفات کلیسا ورقهٔ اسکناس طبع کنند وبجای پول نقد بطلبکاران دولت بپردازند، دارندگان اسکناس هروقت بخواهند میتوانند درمقابل اسکناس که در دست دارند زمین را ازدولت بگیرند چنانکه در۱۷۱۸ موقع تصدّی لاس وجه نقد در مقابل اوراق بانك داده میشد در این اوقات زمین تسلیم میگردید. نخستین بار در دسامبر ۱۷۸۹ مبلغ چهار صد میلیون اسکناس طبع و نشر شد. برای تسهیل فروش اراضی روحانیّون مجلس ببلدیّه های ولایات اجازه داد که بطور مزایده شروع بفروش کنند.

در ابتدا مردم بطیب خاطر اوراق اسکناس را پذیرفتند لکن بسبب وقوع اغتشاشات سیاسی که مالیه دچـار اختلال عظیم شد وحدوث جنگهای بزرگ که مستلزم مخارج گزاف بود دولت محتاج بپول میشد مخصوصاً در زمان مجلس کنوانسیون و دیرکتوار بیش از اندازه اسکناس طبع ونشر نمود وخطاهای لاس را تکرار کرد و مالیهٔ فرانسه را دچـاربحرانی کرد که نظیرآن دیده نشده است. در ۱۷۸۹ دارائی روحانیّون بچهار میلیارد تخمین و تقویم شد، لکن ازاین تاریخ تا ۱۷۹۶ یعنی مدّت هفت سال قریب چهل وپنج میلیارد ونیم ورقهٔ اسکناس انتشار یافت، بالطبع قیمت اسکناس روزبروز تنزّل کرد ودرظرف شش سال ۹۹ در صد ازقیمت آن کسر شد. مثلاً اسکناس صد لیره که درسال ۱۷۸۹ صد لیره نقد قیمت داشت در سنهٔ ۱۷۹۱ به ۹۱ لیره رسید و در سنهٔ ۱۷۹۶ بیش از شش شاهی قیمت نداشت.

قانون اساسی ۱۷۹۱

این قانون جدید دفعةً وضع نشد، هیئت مقننه که از طرف مجلس در ۸ ژوئیه ۱۷۸۹ مأمور وضع قانون اساسی شده بود در ۲۰ اوت طرح قانونی بمجلس تقدیم کرد، درظرف یکماه و نیم مواد واصول مزبورمطرح بود وتدریجاً بتصویب مجلس رسید، بعدها اینصورت ابتدائی قانون بوسیلهٔ قوانین واصلاحات الحاقی کامل شد، درسپتامبر ۱۷۹۰ مجلس مقرّر داشت که قانون نخستین را با مجموع مواد اصلاحی که تدریجاً بتصویب رسیده است ممزوج ساخته صورت وحدانی بدهند اینکار در سال بعد بانجام رسید ازاینجهت بقانون اساسی سال ۱۷۹۱ موسوم شده است.

اعلان حقوق بشر

نمایندگان مجلس مؤسسان اکثر تابع افکار وعقاید فلاسفه مثل مونتسکیو، ولتر، روسو ومؤلفان دایرةالمعارف بودند. حکما و علمای مزبور بر آن بودند که انسان باید همواره اعمال خودرا مطابق قوانین وقواعد عقل که تابع زمان ومکان نیست قراردهد و آنچه عقل امضاء میکند مصاب ومتبع شناسد. ازطرف دیگرهم شورشیان امریکا اعلامیه‌ای بعنوان (اعلان‌حقوق) حاوی اصول معینه انتشار داده واعمال خود را باآن تطبیق کرده بودند. چنانکه دیدیم(۱) فرانسویان ازاین اعلان مطّلع بودند و در دستورالعمل نمایندگان خاصه مبعوثان طبقهٔ نجبا خاطرنشان شده بود که مجلس بایدنظیراین اعلان حقوق‌راتصویب ومنتشرسازد پس مجلس بنابرتقاضای کنت دومون مورانسی و کنت دو کاستلان وعلیرغم جمعی‌ازنمایندگان طبقهٔ سوّم که اظهار بی میلی میکردند مقرّر داشت که درآغاز قانون اساسی اصول کلیّه‌ای درج شود که مأخذ مواد قانون محسوب گردد. این اصول را اعلان حقوق بشری نام دادند (۲۷اوت ۱۷۸۹).

مباشرین تنظیم وتدوین اصول مزبورلافایت، تالی‌ران، آبه سی‌یس ومونیه بودند مقدّمهٔ آن اصول را مونیه نوشته است مبنی بر موجبات و اسباب وضع این اصول

---

(۱) بصفحهٔ ۲٤۲ رجوع شود.

وفوایدی که بر آن مترتب است سپس اصول هفده گانه بترتیب نوشته شده است .

مقدمه

« نمایندگان ملت فرانسه که مجلس ملی تشکیل داده اند چون دریافتند که جهل یاغفلت یا تحقیر عمدی حقوق بشری علل منحصرهٔ بدبختی عمومی و فساد حکومتها است بر آن شدند که دراین اعلان رسمی حقوق طبیعی ومقدس وغیرقابل فروش وانتقال بشری را مندرج سازند . تااعضای هیئت جامعه این اعلان را همواره نصب العین ساخته وحقوق وتکالیف خویش را بخاطر آورند . تا اعمال قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه باینواسطه بامقاصد هریك ازمؤسسات سیاسی قابل مطابقه وموافقت بوده وباین سبب بیش ازپیش مطاع ومحترم گردند . تادعاوی وتقاضاهای مردم بعدازاین مبتنی براصول ساده وغیرقابل انکاری بوده و همواره منجر بصیانت قانون اساسی و سعادت عمومی بشود .

« بنابراین مجلس ملی بتأیید خدای تعالی حقوق عمومی بشری را در اصول ذیل تصویب واعلام میکند :

۱ ــ افراد بشر آزاد متولد شده ومادام العمر آزاد مانده ودرحقوق بایکدیگر مساویند ، امتیازات اجتماعی فقط مبتنی برمنافعی است که از هر کسی بهیئت جامعه میرسد .

۲ ــ منظور ازاجتماعات سیاسی صیانت حقوق طبیعی وغیرقابل انتقال افراد جامعه است ، آن حقوق عبارت است ازآزادی وامنیت مالی وجانی ومقاومت باظلم .

۳ ــ اصل هر قدرتی ازملت است ، هیچ هیئت وهیچ فردی نمیتواند اعمال قدرت وحاکمیتی درمملکت بکند مگر آنکه مخصوصاً ازجانب ملت مجاز باشد .

٤ ــ آزادی عبارت است ازقدرت داشتن بر اعمالی که مستلزم زیان دیگران نباشد ، پس اعمال طبیعی هر کسی حدی وانتهائی ندارد مگر حقوق افراد دیگر که مانند وی بایستی ازآزادی بهره مند باشند این حدود را فقط قانون معین و معلوم میسازد .

۵ ـ قانون حق ندارد هیچ چیز را درجامعه ممنوع سازد مگر چیزهای مضره را ، هرچه را که قانون منع نکرده است دیگری حق منع آنرا ندارد وهیچکس مجبور نخواهد بود چیزیرا که قانون امر نکرده است انجام دهد .

۶ـ قانون مظهر ارادهٔ عمومی‌است ، تمام افرادحق‌دارند که مستقیماً یابواسطهٔ مبعوثان خود دروضع آن شرکت جویند ، قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه درسیاست وچه درصیانت برای کلیّهٔ افرادیکسان‌باشد، چون‌تمام مردم مملکت در برابرقانون‌مساویندهرکسی‌ممکن‌است برطبق‌قابلیّت‌خود دارای هرمقامی‌وهرشغلی بشود ومابه‌الامتیازی جزتقوی ولیاقت نخواهند داشت .

۷ ـ هیچکس را نمیتوان متّهم و توقیف و حبس نمود مگر بموجب نص صریح قانون وبنابرترتیبی که قانون معیّن کرده است ، اشخاصیکه محرّك یامشوّق یا عامل یاآمر احکام غیرقانونی باشند مستوجب سیاستند ، امّا آنهائیکه بموجب قانون احضار یا توقیف میشوند باید بلاتأمل اطاعت کنند و در صورت مقاومت و سرپیچی مقصّر شمرده میشوند .

۸ـ قانون‌جزسیاستهائی که طبعاًضروری‌است‌سیاستی مقرّرنمیدارد وهیچکس را نمیتوان مجازات نمود مگربموجب قانونی که قبل‌ازجنایت وضع شده وباجرم کاملاً مطابق باشد .

۹ ـ تازمانیکه تقصیربثبوت نرسیده هیچکس را گناهکار نبایددانست واگر توقیف شخصی‌ضروری باشد جزاعمالی‌که برای اطمینان ازشخص‌اولازم است اگر سختگیری وعقوبتی بشود قانون باید ازآن ممانعت وجلوگیری کامل نماید .

۱۰ـ عقایدمردم حتّی‌عقیدهٔ مذهبی‌آزاد است مگراینکه اظهارعقایدمزبوره موجب اختلال نظاماتی بشود که قانون مقرّر داشته است .

۱۱ ـ آزادی فکر و عقیده یکی ازحقوق گرانبهای بشری‌است پس‌هرکسی مجازاست که‌آزادانه هرچه بخواهدبگوید وبنویسد وطبع کند مگراینکه سوء استفاده‌ازاین‌آزادی بکند دراینصورت بنحوی که قانون معیّن کرده است مسئول خواهد بود .

۱۲ ـ حفظ حقوق بشری مستلزم تأسیس قوای عمومی است و تأسیس قوای مزبور برای صلاح و صرفه همه است واختصاص باشخاصیکه متصدّی ومباشر آن قوی هستند ندارد .

۱۳ ـ برای نگاهداری قوای عمومی و برای مصارف ادارات مالیات عمومی لازم است که به نسبت استعداد و دارائی افراد متساویاً توزیع میشود .

۱٤ ـ افراد مردم شخصاً یا بتوسط نمایندگان خود حق دارند که در باب لزوم مالیات استطلاع نموده و آزادانه رأی خودرا نسبت بآن اظهار داشته ومراقب اساس ومصرف وتناسب وطرز وصول آن باشند .

۱۵ ـ هیئت جامعه حق داردکه ازعمّال دولت وادارات مملکت حساب بخواهد .

۱۶ ـ هرجامعه‌ای که حقوق افراد آن تأمین نشده وتجزیه وتفکیك قوی در آن معیّن نگردیده باشد دارای قانون اساسی محسوب نمیشود .

۱۷ ـ چون مالکیّت از حقوق محترمه و مقدّسه است کسیرا از آن محروم نتوان کردمگر آنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی آن باشد وقانون ضرورت مزبور را بثبوت رساند دراین صورت هم بازباید قبلاً خسارت مالك عادلانه جبران گردد . »

از این اصول که سبق ذکر یافت دو اصل در قانون ۱۷۹۱ دارای اهمیّت فوق العاده بود : اصل حاکمیّت ملّی که درماده ۳ درج شد واصل تفکیك قوی که درماده چهاردهم مندرج گردید واین اصل اخیر مأخوذ از اقوال مونتسکیو بود . اصول مذکوره گذشته ازتغییرات مختصری که درطرز اجرای آن منظورشده از آن زمان تا کنون درجمیع قوانین موضوعه فرانسوی مرعی بوده است باستثنای قانون ۱۸۱٤ .

حکومت انتخابی چون درمملکتی بوسعت فرانسه افراد ملّت نمیتوانند مستقیماً دراداره امور مملکت مداخله کنند ناچار حق خودرا بنمایندگان تفویض میکنند ، دراینصورت حکومت را انتخابی میگویند ملّت حق قانونگذاری را بمبعوثان برگزیده خودوامیگذارد وقوه مجریه رابشاه میدهد وقوه قضائیّه را بقضات منتخب میسپارد .

طرز انتخابات در آن زمان ملّت فرانسه جمعاً و مستقیماً در انتخاب نمایندگان وقضات خود شرکت نمیجسته بعبارت اخری انتخابات یکدرجه وعام نبود بلکه انتخاب محدود ودو درجه بود.

بموجب قانون ملّت بدو طبقه منقسم میشد: فعّال ومنفعل. طبقهٔ فعّاله فقط حقّ انتخاب داشت، مابه‌الامتیاز این دو طبقه ثروتمندی بود که حدّ آن را قانون معلوم میکرد، مأخذ این امتیاز افکار قدما بود که میگفتند فقط توانگران مملکت بحسن جریان امور وسعادت مملکت علاقه دارند. یکی از وکلای طبقهٔ سوّم میگفت: «هر کس دارائی ندارد حقیقةً جزءِ افراد ملّت محسوب نمیشود.» شرط انتخاب کننده این بود که بیست وپنجسال داشته باشد و مالیاتی معادل اجرت سه روز کار بپردازد. عدّهٔ آنها ۴،۲۹۸،۰۰۰ نفر وعدّهٔ محرومین از انتخاب ۳،۰۰۰،۰۰۰ نفر بود.

امّا تمام افراد طبقهٔ فعّاله مستقیماً در انتخابات شرکت نمیجستند، انجمن‌های ابتدائی در بلوك تشکیل داده و از میان خود انتخاب کنندگانی برمیگزیدند از قرار صد نفر یك وکیل، این وکلا هم تابع شرایطی بودند منجمله هریك بایستی عایدات ملکی معادل یکصد وپنجاه الی دویست روز اجرت کار داشته باشند. عدّهٔ این وکلا ۴۲،۹۸۰ نفر بود که در کرسی ایالات فراهم آمده نمایندگان مجلس و قضات را انتخاب مینمودند وهمچنین اعضای انجمن‌های مختلف را که مدیر ادارات جدیده بشمار میآمدند معیّن میکردند.

قوّهٔ مقنّنه حق وضع قوانین مخصوص ۷۴۵ نفر نماینده بود که برای مدّت دوسال انتخاب میشدند ومجلس مقنّن راتشکیل میدادند که تعطیل بردار وقابل انحلال نبود. این مجلس قوانین را وضع و تصویب میکرد ومالیاتها را معیّن میساخت و بایالات و ولایات توزیع مینمود و در مصارف عواید عمومی نظارت میکرد وباتّفاق پادشاه درصلح و جنگ تصمیم میگرفت.

قوّهٔ مجریه قوّهٔ مجریه دردست شاه بود، قبل از مشروطه شاه صاحب اختیار مطلق و ظلّ‌الله محسوب میشد، بعد از مشروطه پادشاه فقط

نمایندهٔ ملّت بود که نسلاً بعد نسل زمامدار قوّهٔ مجریه بشمارمیآمد، سابقاً ملقّب بشاه فرانسه بود امّا مشروطه او را شاه فرانسویان لقب داد، شاه محترم و غیر مسئول بود، قبل از انقلاب شاه تمام عایدات مملکت را در اختیار داشت از این پس جیره خوار ملّت گردید وسالی ۲۵ میلیون مواجب باو ودربارش داده میشد. شاه در عزل ونصب وزراء مختار بود لکن نمیتوانست از نمایندگان مجلس کسی‌را بوزارت بردارد، سیاست‌خارجی دراختیار اوبود، سفرا را انتخاب میکرد وبعض صاحبمنصبان برّی وبحری رابکار نصب مینمود، قوانین‌مصوّبه مجلس بایستی بتصویب و توشیح او برسد، و حق داشت که قانون را قبل از امضاء رد کند و تا دو دوره مجلس امضای قانون را بتأخیر بیندازد امّا اگر دفعهٔ سوّم مجلس تشکیل میشد و همان قانون را تصویب میکرد قانون مزبور بدون‌امضای‌شاه هم قابل اجرا بود این حقّ امتناع شاه را وِتو میگفتند و بموجب آن موقّتاً قانون مصوّب مجلس معلّق میماند.

قوّهٔ قضائیّه قوّهٔ قضائیّه ازطرف‌ملّت بقضات تفویض‌میشد، این‌قضات‌بعضی مدّت دوسال وبرخی شش سال مشغول خدمت بودند، مطابق تشکیلات جدیدهٔ مملکت تشکیلات قضائی‌هم تغییریافت، محاکم صلح دربلوکات ومحاکم‌بدایت درولایات ومحکمهٔ تمیز درپاریس تأسیس‌شد. محاکم‌خاصی‌برای استیناف نبود، ازمحکمهٔ بدایت هرولایتی بمحکمهٔ بدایت ولایت‌دیگراستیناف داده میشد، بعلاوه محاکم پلیس ومحاکم خلافی وجزائی وجنائی هم دایر بود، قضات تعیین‌جرم نمیکردند بلکه چندنفر حکم‌ازاهالی‌بحکم قرعه تعیین‌میشدند وآنها جرم یابرائت ذمّه متّهم را معلوم میکردند.

تشکیلات اداری در زمان مشروطه طرز ادارات متّحد الشکل و ساده شد بنا براصل حاکمیّت ملّی ادارهٔ امور بدست جمعی مبعوثان ملّت بود که انتخاب کنندگان ذرهر ولایت انتخاب میکردند. در زمان قبل ازانقلاب زمام‌امور در کف نظّاربود که شاه آنهارا نصب‌میکرد وامروز ادارهٔ کارها باحکّام

ونوابی است که دولت مرکزی بولایات میفرستد ولی در ایّام انقلاب نمایندگان اهالی خودشان کارها را فیصله میدادند.

فرانسه به هشتاد و سه ایالت تقسیم شد، هر ایالت بچند ولایت و هر ولایت بچندین بلوك وهربلوك بچندین حوزهٔ بلدی انقسام یافت، درهر ایالت وولایتی یك هیئت مدیرهٔ دائمی مرکّب از هشت عضو ویك انجمن محلّی که قسمتی قوهٔ مقنّنه باشد دراوقات معیّنه تشکیل میشد، رئیس هیئت مدیره را این انجمن محلّی معیّن میکرد، درحوزه‌های بلدی بجای هیئت مدیره کدخدائی کار ها را اداره میکرد، غالباً یکی یا دونفر دیگرهم با کدخدا شرکت داشتند، ترتیب انتخاب اعضای انجمن عمومی بلدی قابل ملاحظه و دارای اهمیّت است زیرا که اعضای این انجمن ها را فقط وکلای ملّت انتخاب نمیکردند بلکه تمام افراد طبقهٔ فعّاله ملّت دراین انتخاب شرکت میجستند و از اینجا میتوان منشأ تغییراتی را که در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه رخ داده است دریافت، از یك طرف مدیران ایالات وولایات را اشراف و توانگران انتخاب میکردند و بالطّبع طرفدار شاه بودند، از طرف دیگراعضای انجمنهای بلدی را تودهٔ ملّت تعیین مینمود وغالباً هوادار افکار دموکراسی ودشمن قدرت پادشاهی محسوب میشدند مخصوصاً در پاریس.

این هیئت های اداری کارشان توزیع و وصول و ایصال مالیات و مراقبت در مخارج ومواظبت درحفظ اعتبارات مالی بودوامورخیریّه وپلیس راهم اداره میکردند.

امداد مالی

قانون اساسی در اصل سیزدهم چنانکه ذکر شد پرداخت وجوهی را بعنوان امدادیّه از طرف ملّت بدولت ضروری شمرده است. ظاهراً اسم این وجوه امدادیه بود یعنی مردم بطیب خاطر بحکومت ملّی خود مدد مالی باید بفرستند لکن درباطن همان مالیاتهای سابق بود که تغییر اسم وعنوان یافته بود.

مالیاتهای قدیم ملغی شد و بجای آنها مالیات مستقیم (که اکنون هم دایر است) و مالیات مستغلاّت که از املاك و خانه ها گرفته میشد و مالیات شخصی

که برطبق عایدات استیجاری اشخاص دریافت میگردید و حقّ الثّبت که از تجّار وصنعتگران مأخوذ میشد .

علاوه براینها مالیاتهای غیرمستقیم هم ازقبیل پول تمبر وگمرك وغیره وصول میشد واین عوارض امروز هم معمول ومتداول است .

معایب قانون اساسی ۱۷۹۱

قانون اساسی ۱۷۹۱ بطوری که بعد ها ذکر خواهد شد جزئی ازمجموع خدمات مفیدهٔ مجلس مؤسّسان بود ودر واقع این جزء از سایر اجزاء بیدوام تر و بی اهمیّت تر محسوب میشد . ازجهات عدیده که نگاه کنیم قانون مزبورمضر بود زیرا که موجب اختلاف ملّت و شاه شد و انقلابات بعد را تهیّه دید . مثلاً انفکاك میان قوّهٔ مقنّنه و مجریه بسیارقطعی ومطلق بود واینکه شاه نمیتوانست وزرا را ازمیان نمایندگان مجلس انتخاب کند اسباب این شد که هیچ جهة جامعه وارتباطی فیمابین آن دوقوّه باقی نماند وهمین عدم ارتباط موجبات اختلاف نظر وسوءِظن را میان آنها فراهم ساخت .

ازطرف دیگر چون شاه نمیتوانست مجلس را منحل سازد هر وقت اختلاف نظری میان آنها حاصل میگردید جز اعمال قوّهٔ قهریّه از طرف شاه یا از جانب ملّت چاره وراه حلّی متصوّر نبود ، پادشاه که درایّام جوانی با کمال اقتدارسلطنت کرده وارادهٔ عالیهٔ خودرا قایممقام قانون میدانست حقّ اعتراض قانونی وِتو را که ذکرکردیم کافی نمیدانست میخواست آمر مطلق باشد . ملّت هم که تمام‌اقتدارات را بدست آورده بوداین‌حق را زاید میدانست وباکمال بی‌صبری وخشم میخواست این حق را ازشاه سلب کند . دوماه از اجراءِ قانون اساسی نگذشت که میان شاه ومجلس واهل پاریس‌عداوت بالا گرفت و روز بروز شدیدتر شد تا درسال ۱۷۹۲ منجر بشورش ۱۰ اوت‌وعزل لوی شانزدهم و واژگون‌گردیدن اساس سلطنت شد .

امّا نقص بزرگ قانون مزبور در دو نقطه بود یکی طرز انتخابات و دیگر تشکیلات اداری . تقسیم ملّت بدوطبقه فعّاله ومنفعلّه کاملاً مخالف‌اصل اوّل از قانون

اساسی یعنی مساوات ملّت فرانسه بود و یکی از وکلای ملّت موسوم به روبس‌پیر کراراً با این ترتیب مخالفت ورزید لیکن پیشرفت نکرد. در واقع قانون اساسی بجای طبقات ممتازه سابقه دوطبقه فقیر وغنی تشخیص داده وحق انتخاب را باغنیا داده بود و این مسئله موجب اختلافات شدید میان توانگران وتودهٔ رعیّت شد.

نقص تشکیلات اداری هم این بود که هرایالتی هیئت حاکمهٔ خود را انتخاب میکرد واز طرف حکومت مرکزی نماینده در آنجا نبود، در حقیقت هر ایالت و ولایتی مملکتی مستقل بشمارمیآمدکه ارتباطی با مرکز مملکت نداشت وفرانسه بهشتاد وسه قطعه مستقل تقسیم‌گردیده بود و درموقع خطر معایب بزرگ ازاین تشکیلات حاصل میشد، نخستین خطرش بحران مالی بود. دو سال بعد در سنهٔ ۱۷۹۳ضرورت چنین اقتضا کردکه یك حکومت مرکزی بسیارسخت ودیکتاتوری قائم شود که آنرا حکومت انقلابی نام نهادند.

قانون انتصاب رؤسای روحانیّون

ازاینها خطرناك‌تر مسئلهٔ تشکیلات روحانیّون بود که‌مجلس مثل کنگره‌های روحانی دخالت در این امر کرده وبموجب قانون خاصّی تشکیلات روحانیّون را بقیاس تقسیمات‌ارضی و اداری مملکت معیّن نمود این فکر را دوپون دو نمور از شاگردان و دوستان تورگو تلقین کرد (۶ فوریه ۱۷۹۰).

این قانون که در ۱۲ ژوئیه۱۷۹۰ تصویب شد تشکیلات کلیسا را که یادگار دورهٔ امپراطوری روم بود تغییر میداد، عدّهٔ اسقف نشینهای مملکت که ۱۳۴ بود بهشتاد وسه تقلیل یافت یعنی‌درهرایالتی یکنفراسقف معیّن شد. این‌اسقف‌نشینها با ده مرکز روحانی سروکار داشتند، رؤسای بزرك و اسقفها و کشیشهای عادی را ملّت‌انتخاب میکردند یعنی‌همان انتخاب کنندگانی که وکلای مجلس واعضاءِ بلدیّه راتعیین مینمودند. رؤسای روحانی را نیز برمیگزیدند، اسقفهارا ازمیان‌روحانیّونی اختیار مینمودند که لااقل ۱۵ سال بامور شرعیّه اشتغال ورزیده باشند، بعد از اینکه اسقف ازطرف ملّت انتخاب میشد برخلاف سابق که پاپ بایستی اورا رسماً

و شرعاً نصب کند بموجب قانون انقلاب یکنفر از رؤساءِ بزرگ روحانی در خود فرانسه انتصاب او را بایستی تصویب نماید ؛ اگر این روحانی بزرگ موسوم به مِترو پولی تَن انتخاب اسقف مزبور را ردمیکرد اسقف بمحکمه مراجعه میکرد، اگر محکمه انتخاب اسقف را شایسته میدید اسقف دیگر را تعیین میکرد که در این باب فتوی بدهد . امّا پاپ بموجب این‌قانون بهیچوجه حقّ ردّ و قبول نداشت ودخالتی دراین انتصابات نمیکرد فقط باو اطّلاع داده میشد که مستحضر باشد .

این‌قانون تشکیلات روحانیّون باعقاید پروتستانها مشابهت‌داشت واشخاصیکه طرفدار آن بودند یااتباع فلاسفه‌واعداءِ مذهب کاتولیکی یادشمنان پاپ وهواداران استقلال مذهبی فرانسه محسوب میشدند مخصوصاً گالیکانها که کشیشان استقلال طلب فرانسه باشند میخواستند باینوسیله پاپ را بعد ازیکقرن کشمکش مغلوب کنند وانتقام فتوای اونی‌ژنی‌توس‌را بگیرند و کلیسای مخصوص فرانسه را درمقابل پاپ دایر نمایند(۱) .

معایب قانون تشکیلات روحانیّون

اشخاصیکه‌درمذهب کاتولیک‌راسخ‌بودند نمیتوانستند بقانون جدیدسر فرودآورند، قبل‌از آنکه پاپ اعتراضی بکند وقانون بموقع اجرا گذاشته شود چهل کشیش عدم اطاعت خود را اظهار کردند. کاتولیکهانمیتوانستندشرعاًبپذیرندکه‌پرتستانها و یهودیها در انتخاب رؤسای روحانی باآنها شرکت بجویند و دخالت قضات بیدین وخارج ازشعب مذهبی را درتصفیه امور روحانی نمیتوانستند بپذیرند . امّا مجلس بر آن شد که روحانیّون را مجبور نماید که باطاعت قانون جدید سوگند یاد کنند و مقرّر داشت هر کشیشی که از قسم خوردن خودداری کند قانوناً از شغل خویش مستعفی است و اگربخواهد بامور مذهبی دخالت کند قابل تعقیب خواهد بود (۲۷ نوامبر ۱۷۹۰) . چهل هزار کشیش که بیش از نصف مجموع کشیشان فرانسه محسوب میشدند قسم‌را رد کردند. آنهارا معترضین نام‌گذاشتند، درمقابل

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۸ ومابعد رجوع شود .

روحانیّون سوگند خورده که آنها را مشروطه‌خواه نام گذاردند.

وضع قانون مذکور بزرگترین خطای مجلس مؤسسان بود ونتایج وخیمه از آن ظهور یافت و چنانکه گفته شد همین حوادث موجبات فرار لوی شانزدهم را فراهم آورد. بقول آلبر سورل(۱) «دخالت مردمان بیدین درامور کلیسا» جمعی کثیر از کشیشان را که خود از مؤسسین انقلاب محسوب میشدند دشمن اوضاع انقلابی ساخت، تودهٔ ملّت هم که قلباً درمذهب کاتولیکی قدم راسخ داشت بهیجان آمد. نمایندگان هفتاد حوزه بلدی که جمعاً چهل‌هزار نفر بودند در حوالی قلعه ژالِس در ولایت آردِش اجتماع کردند ومتّحداً قسم خوردند که دین وشاه خود را حفظ کنند. بعدازآنکه مجلس مقرّرداشت که روحانیّون مشروطه‌خواه شروع بکار کنند و دست مخالفین را کوتاه سازند شورش و خونریزی فوق‌العاده درجنوب رخ داد. مردمیکه تا آنوقت طرفدار انقلاب بودند و حتّی درمورد ضبط اوقاف کلیساهم اعتراضی نکردند یکباره علم طغیان برافراشتند ودرولایت وانده جنگی داخلی شروع شد که تا حال فرانسه نظیر آنرا ندیده است.

احزاب

درجلسات نخستین مجلس نمایندگان برحسب طبقات وبروفق مجاورت حوزهٔ انتخابیّه منقسم و دسته بندی شده بودند لکن چندی نگذشت که نمایندگان طبقات و ولایات مختلفه برطبق تشابه افکار و عقاید سیاسی خود دسته‌ها وجمعیّتهائی تشکیل دادند واحزاب سیاسی شروع شد اگرچه مثل احزاب امروز تشکیلات صحیحه و رئیس ومنشی و محل اجتماع در خارج مجلس نداشتند.

طرفداران اصلاحات و قوّت و قدرت ملّت که دوستان ملّت یا وطنخواهان نام یافتند در طرف چپ رئیس مجلس قرار گرفتند و این سمت پاله روایال بود.

هواخواهان طرز سابق که باشراف «آریستوکرات» موسوم شدند درجانب راست نشستند یعنی سمت قصر ملکه.

(۱) _ Albert Sorel

در بین این دو دسته نمایندگان مرکز بودند که حزب آنها را پلن میگفتند و بیطرفی را شعار خود ساختند. بیطرفها هم دو دسته بودند، مرکز راست ومرکز چپ، قسمت اوّل یعنی مرکز راست اتباع مونتسکیو محسوب میشدند که میگفتند باید درفرانسه حکومتی نظیر انگلستان تأسیس نمود دارای مجلس اعیان ومجلس عوام این قسمت را مونارشین نام دادند. قسمت دوّم که مرکز چپ باشد عقایدشان بمسلك نمایندگان دست چپ نزدیك بود و میگفتند ترتیب دو مجلس که در انگلستان معمول است با اصل مساوات ملّی تباین دارد این قسمت باحزب وطنخواه متّحد شده وعقاید خود را در موقع وضع قانون اساسی سابق الذّکر پیش بردند.

خطباء

هرحزب خطیبی یا خطبائی داشت، خطبای حزب دست راست آبه موری و کازالس بودند، آبه موری مردی ازاهل پروانس بود حرارتی فوق العاده وسخنی پر نیش داشت چنانکه او را توپچی ملبّس بجامهٔ روحانیان میخواندند. کازالس از نجبای اهل قلم و از صاحبمنصبان قشون بود، تمام نمایندگان مجلس او را بسبب انصاف و شجاعتش دوست داشتند و بالعکس درباریان ازسادگی وبی‌قیدی‌او درامورظاهری وازپستی درجه نجابتش متنفّربودند.

از خطبای معروف حزب مونارشین مالوی را باید شمرد که وکیل‌شهر ریوم بود، دیگر مونیه از مستشاران پارلمان گرنوبل و کنت دوکلرمون تونر و کیل پاریس که اگرچه نظامی بود لکن در ابتدای تشکیل مجلس بقدری بیان فصیح و افکار بدیع ظاهر ساخت که سایر نمایندگان هرچند ازطبقهٔ روحانی و وکلای عدلیه بودند وسخن‌سنجی‌را ملکه طبع داشتند با او مقاومت نتوانستند کرد مگر بارناو که او نیز داد سخن میداد.

فعّالترین خطبای حزب مشروطه‌خواه آبه سی یس وتوره وترونشه وتریل‌هار بودند(۱)، همچنین بی‌لی منجّم و ادیب وتالی‌ران ولافایت و دوك دومون مورانسی و دوك دولار شفو و کولیانکور(۲) نیز از خطبای این حزب بشمار میآمدند.

(۱) _ Thouret,Tronchet,Treilhard

(۲) _ duc de Montmorency, duc de la Rochefoucauld-Liancourt

بزرگترین و قویترین ناطق دورهٔ مؤسسان کنت دومیرابو هم جزء حزب مشروطه‌خواه محسوب میشد، میرابو ازطبقهٔ نجبا بود وبعلت پیش آمدهای ناشایسته که دوزندگانی خصوصی اورخ داد مطرود گردید وبطبقهٔ سوم پناه برد وازجانب اهل اکس نمایندگی یافت. هوش وفطنتی داشت که معضلات اموررا بحدس صائب در مییافت و بر غوامض امور اطلاع حاصل میکرد، خطابه های خودرا با آهنگی موقر و متین قرائت میکرد و آثار شتاب زدگی وحرکات جوارح واعضاء ازخودظاهر نمیساخت، گروهی از نویسندگان بااودر تهیهٔ خطابه‌ها کمك میکردند وجزء هیئت تحریریه او بشمار میآمدند، چون میرابو محل تنفر عمومی بود کلامش در مجلس دیرزمانی بی‌تأثیرماند، در ابتدای امر میرابو طرفدار ملت بودوبانطقهای آتشین‌دربار



میرابو

(۱۷۴۹ - ۱۷۹۱)

بزرگترین خطیب وناطق مجلس مؤسسان فرانسه

شاهی را مورد تعرض قرار میداد و باینجهت مقبولیت عامه یافت لکن در اوایل سال ۱۷۹۰ عقیدهٔ او تغییر کرد وافراط مجلس را در محدود ساختن قدرت پادشاه بحال مملکت مضردانست پس بدفاع پادشاه پرداخت ودرنهان بەلوی شانزدهم تقرب حاصل نمود و باخذ شهریه نایل گردید. چون موقع اصلاح و تجدید نظرقانون اساسی رسید میرابو سعی بسیار کرد که مجلس برقدرت شاه بیفزاید مخصوصاً حق

اعتراض پادشاه را مجدّداً در قانون مزبور بگنجانند و صلح و جنگ را باختیارشاه بگذارد لکن کسی با اوموافقت نکرد ودرنتیجه معلوم شد که فی‌الحقیقه میرابو با دربارسازش کرده است پس در کوچه های پاریس مردم فریاد بر آوردند «خیانت بزرگ مسیو میرابو» با وجود این وقتیکه در ماه آوریل ۱۷۹۱ جهان را بدرود گفت عموم مردم عزادار وسوگوار شدند و جسد او را در مقبرهٔ مشاهیر (پانتئون) دفن کردند.

درطرف دست چپ مجلس سه نفرخطیب بودند که بخطبای ثلاثه معروفند: اوّل آلکساندر دولامِت که از داوطلبان جنگ امریکا و وکیل نجبای شهر پرون بود، دوّم دوپور مستشار پارلمان پاریس که نقشهٔ اصلاحات قضائی را طرح کرد، سوّم بارناو وکیل مدافع در پارلمان گرنوبل. بارناو دراین وقت بیش از۲۸ سال نداشت و بعد ازمیرابومسموع القول‌ترین خطبا محسوب میشد، دراوّل امر بارناو باخاندان‌سلطنتی ابرازخصومت میکرد لکن بعدازآنکه ازبدبختی‌شاه وخانواده‌اش استحضار یافت بدون نظرشخصی‌وغرض‌خصوصی مایل بحفظ شئون سلطنتی گردید و هنگام تجدیدنظر درقانون اساسی سعی کرد که قدرت پادشاهی را تجدید کند.

در فرقهٔ دست چپ چند نفر خطیب افراطی بودند که دموکرات و مورد سوءِ ظن پادشاه و صاحب عقیدهٔ راسخ بودند و در آینده کار های مهم کردند منجمله بوزُت وکیل پارلمان پاریس، پتیون وکیل شارتر و ماکزی می‌لین دوروبس‌پیر وکیل آراس که سرآمد اقران محسوب میشد. در آغاز امر این چند نفر خطیب افراطی درنمایندگان مجلس مؤسسان تأثیر بسیاری نداشتند زیرا که وکلا عموماً از تند روی و افراط بعضی‌ازافکار آنان متوحّش بودند.

روبس‌پیر در وقتیکه شاه به وارِن فرار و در آنجا دستگیرشد نطقهائی کرد که مورد توجّه واقع شد ومردم در جراید درحقّ او گفتند و نوشتند که: «اگر مسیو میرابو مشعل پروانس است مسیو روبس‌پیر شمع آراس است» لکن درموقع مذاکرات راجع بانتخابات عمومی مستقیم که روبس‌پیر طرفدار آن بود مردم با

او دشمن شدند و او را فرومایه و آتش افروز خواندند لکن رفته رفته در مجلس نفوذی پیدا کرد تا بحدّی که مجلس مؤسّسان را وادار بگذراندن این قانون کرد که اعضاء مجلس مؤسّسان بعد از انقضاءِ مدّت وکالت نمیتوانند مجدّداً بعضویت مجلس آینده نایل شوند یا بمقام وزارت ارتقاء یابند .

روابط احزاب با یکدیگر

باید دانست که افراد فرقه‌های مختلفا گرچه ازحیث مسلك در دو قطب مختلف بودند لکن بهیچوجه خصومت شخصی نداشتند، مباحثات وجرّوبحث ها با کمال ادب وحسن معاشرت صورت میگرفت، اگر اتّفاقاً کلامی درشت یاسخنی تند گفته میشد عموماً اعتراض میکردند وجبران آنرا میخواستند ، تمام افراد فرق درخارج مجلس با هم دوست و متّفق بودند ، سبب این اتّحاد و اتّفاق آن بود که همه میدانستند همکارانشان در هر قدمی که بر میدارند وکلامی که میرانند و پیشنهادی که میکنند و رأیی که میدهند محرّکی بجز عشق فرانسه و مقصودی غیر از سعادت ملّت ندارند .

III

مجلس مقنن ـ مقاومت شاه ـ تشکیل حزب جمهوری طلب سقوط سلطنت

سلطنت مشروطه که بموجب قانون اساسی ۱۷۹۱ تأسیس شد یکسال بیش دوام نیافت، برحسب مقرّرات این قانون مجلسی بنام مقنّنه تشکیل شد که آن هم یکسال از اوّل اکتبر ۱۷۹۱ تا ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ بقانون گذاری مشغول بود ، در دورهٔ این مجلس دو حادثهٔ بزرگ اساسی رخ داد :

اعلان جنگ بدولت اطریش ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ که منشأ جنگ بزرگی شد و جمیع دول اروپائی درآن داخل گشتند وده سال دوام یافت (۱۷۹۲-۱۸۰۲) .

عزل لوی شانزدهم که بواسطهٔ شورش اهالی پاریس دردهم اوت ۱۷۹۲ واقع شد این واقعه مقدّمهٔ خلع شاه و نقض سلطنت بشمار میرود .

علل عمدهٔ این حوادث دوقسم بود : یکی علل داخلی که سرسلسلهٔ آن اجرای قانون مربوط به روحانیّون است ، دیگر علل خارجی که مهمترین آن دسایس مهاجرین فرانسه و مداخلهٔ سلاطین همجوار بود . لوی شانزدهم و ماری آنتوانت در نهان سلاطین را بمداخله در کار فرانسه دعوت میکردند و دل میدادند ، قشون اجنبی وارد خاك فرانسه شدوسپاه فرانسه دراوّلین جنگ شکست خورد واین حوادث را مردم از دسایس وخیانات شاه وملکه میدانستند .

بعداز عزل لوی شانزدهم مجلس مقنّن دورهٔ خود را ختم کرد وکار را بمجلس دیگر موسوم به کنوانسیون گذاشت که بایستی قانون اساسی جدیدی تهیّه نموده در فرانسه مجری بدارد .

مجلس احزاب فویانها

مجلس مقنّن در اوّل اکتبر یکروز پس از انحلال مجلس مؤسسان مفتوح شد، وکلا تمام جدیدبودند، عموماً ازسلطنت طرفداری میکردند ، لکن همگی نسبت به لوی شانزدهم بدبین بودند . هیچیك ازوکلا لوی رادوست نداشتند امّا در کیفیّت معامله با او دارای عقیده واحد نبودند ازاین جهت احزاب وفرق مختلفه تشکیل شد .

بعض ازوکلا میگفتند بایدمتن قانون اساسی را اجرا کردوحقوقی را که قانون مزبور بشاه داده است نباید از بین برد ، این دسته از نمایندگان در طرف راست مجلس جلوس میکردند و آنها را مشروطه خواه یا فویان (۱) میگفتند این اسم اخیرمأخوذ ازنام کلوب آنها بود . لوی شانزدهم نخستین هیئت وزرا خودرا دردورهٔ مشروطه از میان این حزب اختیار کرد .

ژیروندنها

درمقابل حزب سابق الذّکر فرقهٔ قلیلی بود جمهوری خواه که مرامش تحدید حقوق واقتدارات شاه بودبحدّی که مثل یکنفر رئیس جمهور باشد ولی ریاست در خانوادهٔ او باقی بماند و هر گاه شاه در صدد نسخ قانون اساسی برآید با اینکه قانوناً تغییرناپذیر ومحترم است اورا بتوان خلع نمود . این فرقه درسمت چپ مجلس جای داشتند ودرابتدا جزء کلوب ژاکوبن ها

---

(۱) ـ Feuillants

بودند امّا چندی نگذشت که میان این وکلا خلاف افتاد. بعضی طالب جنگ با اطریش بودند و گروهی صلح و سلام را میخواستند ناچار دودسته شدند، دستهٔ جدید خود را ژیروندن خواند بمناسبت اسم ولایت ژیروند که سه نفر از مبرزین وکلای آن فرقه از آنجا انتخاب شده بودند از اینقرار: ژانسونه، گاده، ورنیو (۱). در این دسته اشخاص معروفی عضویّت داشتند منجمله مارکی دو کوندورسه (۲) وکیل پاریس ریاضی دان و فیلسوف مشهور وایس نار (۳) عطر فروش و کیل وار (٤) و بریسو (٥) نمایندهٔ پاریس که روزنامه نویس هوشمند و بسیار دانائی بود و چنان نفوذی در فرقهٔ ژیروندن حاصل کرد که فرقه را بنام او فرقهٔ بریسوتن گفتند. این فرقه تأثیری فوق العاده در مجلس مقنّن داشت لکن در آخر کار نفوذ حزب ژاکوبن بیشتر شد.

در میان فرقهٔ چپ و فرقه راست نمایندگان حزب مستقل جای داشتند که مسلك و پرگرام خاصی را پیروی نمیکردند، کارشان این بود که گاهی بکمك فرقهٔ یمین و گاهی بمدد فرقهٔ یسار برخاسته و مسائل را پیش میبردند.

اعضاءِ فرق پس از خروج از مجلس در کلوب های مخصوص فراهم میآمدند این رسم مأخوذ از انگلستان بود. مهمترین کلوب‌های این زمان سه کلوب بود از اینقرار: کلوب ژاکوبن‌ها، کلوب فویانها و کلوب کوردلیه‌ها. در دورهٔ مجلس مقنّن این کلوبها تأثیر فوق العاده در حوادث مملکت فرانسه داشتند.

ژاکوبن ها

کلوب ژاکوبن اوّلین کلوبی بود که در دورهٔ مجلس مؤسّسان تأسیس شد، این محل در ابتدا مجمع وکلای مجلس بود که قبل از انعقاد جلسه در اموری که طرح میشد قبلاً توافق رأی حاصل میکردند. در ایّام اکتبر ۱۷۸۹ که مجلس و شاه از ورسای بپاریس انتقال یافتند تمام وکلاءِ وطنخواه در این کلوب جمع شده و آنرا انجمن دوستان مشروطه نام گذاردند وغیر از نمایندگان مجلس گروهی از مردم متفرقه نویسنده و وکیل دعاوی و توانگران

(۱) - Gensonné. Guadet, Vergniaud (۲) - marquis de Condorcet (۳) - Isnard
(٤) - Var (٥) - Brissot

عضو گشتند و مرکز خود را در صومعهٔ قدیم ژاکوبن‌ها قرار دادند، اعضاء سالی ۳۰ فرانك حقّ الورود میدادند و در ۱۷۹۱ عدّهٔ آنها به ۱۲۰۰ نفر رسید. در جلسات این انجمن مسائلی طرح و بحث میشد که بایستی مجلس مؤسّسان در آن رأی بدهد.

یکروز بعدازفرار ودستگیری شاه گروهی‌از وکلای‌ژاکوبن بریاست‌بریسو اظهار داشتندکه الغاءِ سلطنت مطلقه کافی نیست بلکه بایدلوی شانزدهم را بکلّی خلع کرد، جمعی دیگر از وکلاء این پیشنهاد را خیلی سخت و انقلابی دیده از انجمن خارج شدند ومجمعی جدید درصومعهٔ فویان تشکیل دادند.

باوجوداین که عدّه‌ای ازوکلای معتدل‌خارج‌شده بودندبازا کثریّت در کلوب ژاکوبن‌کماکان موافق‌باسلطنت بود، در دورهٔ مجلس‌مقنّن مهمترین خطیب‌این فرقه روبس پیر بود که طرفدار جدّی انتخابات مستقیم و عمومی محسوب میشد وباجمهوری‌طلبان خصومت فوق‌العاده داشت، فرقهٔ ژاکوبن مرام خود را منحصر بدومسئله کردیکی‌اینکه شاه‌را کاملاً تحت مراقبت‌قراردهند، دیگر تغییرمناسبی در طرز انتخابات وارد نمایند که انتخاب وکلا مطابق اصل مساوات مندرج در اعلام‌حقوق بشری باشد وبا اصول دموکراسی بیشتر موافقت کند. لکن در عمل بثبوت رسید که از لوی شانزدهم امید صداقت و وفاداری‌نتوان داشت و شاه‌هرگز با مشروطه موافقت صمیمانه نخواهدکرد، پس‌تندروترین ژاکوبن‌ها برآن‌شدند که باید سلطنت‌را ملغی داشت وعاقبت موفّق شدند. امّا فرقهٔ ژیروندن کماکان درطرفداری اصول سلطنت‌باقی ماند.

درموقع افتتاح مجلس مقنّن‌فرقهٔ ژاکوبن‌قدرت فوق‌العاده‌ای‌درمملکت داشت، در سال ۱۷۹۰ بتقلید انجمن ژاکوبن پاریس در ولایات هم انجمنهائی دایر شد و در ٤۸ محلّهٔ پاریس هم ٤۸ حوزه تشکیل شد وآن را انجمنهای ملّی نامیدند. در ولایات بیش از دو هزار حوزه دایر گردید و میان خود روابط کامله بر قرار کردند که بیشتر بروشن کردن افکار وحفظ حقوق ملّت مدد نمایند.

این حوزه‌های ولایتی بامرکز خود در پاریس ارتباط یافتند و از او استشاره میکردند وازاخبار ولایت خود بمرکز داده واوامر مرکزی را اطاعت میکردند، ژاکوبن‌ها باین ترتیب نمایندگان بسیار وعمّال بیشمار درولایات پیدا کردندکه بادنی اشارهٔ مرکز متّفقاً و بانظم کامل انجام‌خدمت میدادند، درواقع‌حزب‌ژاکوبن با این تشکیلات منظّم دولتی که تشکیل داد متمرکز و دارای روابط مستحکمه‌شد درصورتیکه مملکت فرانسه برحسب قانون‌اساسی۱۷۹۱ فاقد چنین‌تمرکزو انتظامی بود ،بعبارت‌اخری حزب ژاکوبن ازدولت‌فرانسه هم تشکیلاتش منظّم‌تر بودزیرا که ازطرف دولت مرکزی نماینده در ولایت و ایالتی وجود نداشت واین حزب درهمه‌جا دارای وکیل و نماینده و رابط و وقایع نگار بود.

این‌ترتیب وتشکیل منتظم موجب قوّت وپیشرفت حزب ژاکوبن‌شدو بعداز آنکه شورش‌دهم‌ماه‌اوت بکلّی‌رشتهٔ اموردولت‌فرانسه‌رابرهم‌زدفرقهٔ‌مزبور تشکیلات خود را محفوظ داشت وبزرگترین عامل ومهمترین کمك حکومت انقلابی شد .

کوردلیه

کلوب‌ژاکوبن‌ها در آغاز امروتا مدّتی‌مدید مرکز‌توانگران بودلکن کلوب‌کوردلیه ازابتداءجنبهٔ ملّی‌ودموکراسی‌داشت . سبب ایجاد این فرقه‌آن بود که یکی‌از وکلای دعاوی‌دانتون(۱) نام برای الغای امتیازی‌که میان افراد مردم از حیث فعّال و منفعل بودن وجود داشت (چنانکه ذکر شد) این‌فرقه را تشکیل داد وبنام اصل مساوات طالب انتخابات مستقیم و یکدرجه بود . درابتداء این کلوب را موسوم کرد به‌کلوب اعلان‌حقوق بشری ،در این‌حوزه جماعتی‌از کسبه وعمله وتجّار درجهٔ ادنی‌اجتماع میکردند، پس‌ازدانتون سابق‌الذّکر اعضاءِ مبرّز این حوزه از اینقرار بودند : کامی ده مولن که روزنامه نویسی پرحرارت و آتشین قلم بود ، دیگر مارا که شغل سابقش طبابت خانوادهٔ کنت‌دارتوا بود وبعد بنوشتن روزنامه مبادرت ورزید طبعی کینه جو و خونخوار داشت ، دیگرلوژاندرکه قصّاب بود ، دیگر سان‌ترآبجو فروش ، این‌دوشخص‌اخیر

(۱) ـ Danton

در فتح باستیل ابراز لیاقت کرده بودند ، دیگر هبرْت وشومت که جریده‌نگاران خشن و تندخوئی بودند .

بعدازفرار پادشاه فرقهٔ کوردلیه علناً جمهوری‌طلب شده بود وچنانکه‌دیدیم (۱) همین‌حزب مؤسس اجتماعات‌میدان‌مشق شد ، تمام‌قوای آنهاتقریباًدرپاریس‌متمرکز بود زیرا که در ولایات عمله بسیاروجودنداشت که‌بتوانندقیامی‌بکنند امّااجتماعات آنها در پاریس بسیار قوی بود ، اعضاء پرشور و شوقی داشتند که چون از برکت انقلاب آزاد شده و از طبقات پست بردیف طبقات عالیه آمده ومساوات‌یافته‌بودند جدّاً هوا خواه اصول انقلابی و حاضر برای جان سپاری در راه آزادی بودند .

در واقع همین فرقهٔ کوردلیه دامن زن آتش شورش بودند وحوادث‌ایّامی که موسوم به ایّام انقلاب است از اینها سرزد ، موجد حملات مردم پاریس بشاه و مجلس نیز همین فرقه بود .

علّت اختلاف شاه با ملّت

وقتی که‌مجلس مقنّن شروع‌بکارکردحوادثی رخ‌داد که‌بالطبع منجرّ باختلاف نظر شاه و ملّت و سقوط سلطنت گردید . در ایالات غربی‌فرانسه مثل‌آنژو ووانده‌اجرای قانون‌تشکیلات روحانیّون آتش جنگ مذهبی را برافروخت، چندین گروه مسلّح از دهقانان آن سامان بقیادت روحانیّون معترض نهضت کرده و کشیشان مشروطه خواه‌را طردنموده‌باقشون ملّی که‌بآن‌صوب‌اعزام‌شده‌بودمقاومت‌میکردند ، در پاریس شاه و ملکه‌برای قلع‌ماده انقلاب درنهان میکوشیدند ، درخارج‌فرانسه مهاجرین و مستبدّین فراری جدّاً مشغول دعوت سلاطین ممالك خارجه بودند که بمملکت فرانسه روی‌آور شوند .

دسایس شاه و ملکه

شاه اگرچه‌ظاهراً ورسماً قانون اساسی‌رامنقاد شده بود لکن درباطن‌مخالفت داشت ، شاه وملکه میگفتنداین قانون‌هولناك و دهشت انگیزاست و از ترس بآن‌سرفرودآورده‌ایم‌وروزی

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۸۹ و ۳۹۰ رجوع شود .

خواهد رسید که مردم از این قانون سرخورده و نا امید شده بجانب ما روی آور شده و ما را در نسخ قانون مدد کنند. شاه مینویسد: «بـاید ملّت خود در عمل بنقایص و عیوب این قبیل قوانین پی‌برده و بخطای خود واقف شوند.» شاه‌وملکه بسختی هرچه تمامتر دشمن فرقهٔ فویان و حزب ژاکوبن بودند.

برای اینکه ملّت زودتر از عیوب قـانون انقلابی استحضار حاصل کند شاه و ملکه سیاستی زشت و کودکانه پیش گرفتند و فرقه‌های تندرو را تقویت کرده بر احزاب معتدله تفوّق دادند و با خود میگفتند که افراط در بدی‌وتقویت‌ازشرور عکس‌العملی‌خواهدداشت که تجدید استقرارقدرت شاهی‌باشد. مثلاً بعدازاستعفاء بی‌لی از کلانتری پاریس شاه و ملکه دو نفر از انقلابیّون را بریاست بلد اختیار کردند یکی پتیون و دیگر دانتون. در واقع بدست شاه دشمنان سلطنت‌ریاست شهر پاریس را دارا شدند (نوامبر ۱۷۹۱).

از جمله سیاستهای لوی شانزدهم که امید داشت زودتر ازسیاست سابق‌الذّکر به نتیجه برسد دعوت سلاطین همجوار بود که قشون بداخلهٔ فرانسه‌گسیل‌دارند، از ماه‌اوت‌ببعد شروع بمذاکرات‌لازمه با امپراطور اطریش کرد، سپس کاترین‌دوّم و شاه سوئد و سلطان اسپانیا و پادشاه پروس را بمدد طلبید، مثلاً به‌پادشاه‌پروس در تاریخ ۳ دسامبر ۱۷۹۱ چنین نوشته است: «تشکیل کنگره‌ای ازسلاطین‌که متّکی‌بلشکری‌جرّارباشند بهترین‌وسیله است برای‌جلوگیری انقلابیّون و تجدید انتظامات، تا این آتش افروخته درخاك فرانسه خاموش شود و بسایر ممالك ازوپا سرایت نکند.» در آنزمان کسی ازاین مقاولات مطّلع نمیشد و درعهد ما اسناد آنرا کشف کرده‌اند. لوی شانزدهم تمـام مقدّمات امر را فراهم ساخته بود حتّی مبلغی که باید از بابت خرج لشکرکشی بدولت اطریش بپردازد معلوم بود. امّا در آن ایّام مردم بطور مبهم حدس میزدند ومیدانستند زیر کاسه نیم‌کاسه‌ای‌هست و در میان وکلا وملّت همهمه افتاد که درقصر تویلری انجمنی تشکیل‌شده‌است بنام انجمن اطریشی که برضدّ ملّت فرانسه با اجنبیان سازش و مقاوله دارند.

مهاجرین

احوال و اقوال مهاجرین خارج از سرحد هم این بدگمانی ملّت را تأیید میکرد، این مهاجرین اشخاصی بودند ازطبقهٔ نجباء و سایر طبقات ممتازه که قانون جدید را اطاعت نکرده و رخت بخاك خارجه کشیده بودند و یقین داشتند که زمان توقفشان کوتاه خواهد بود و دورهٔ انقلاب بزودی سپری میشود . با این خیال دست باسراف و تبذیر گشاده دائم قمار و خرجهای گزاف میکردند و مشت پولی که داشتند بدون فکر عاقبت از دست میدادند و از روی غرور وسبکسری میزبانان خودرا رنجانیده و بخشم میآوردند .

مهاجرت این اشخاص یکروز بعداز فتح باستیل شروع شد، نخستین کسیکه اقدام بمهاجرت کرد برادر اصغرشاه کنت دارتوا بود که از طرف انقلابیّون خون او مباح شده بود، پس از او پرنس دوکنده جلای وطن کرد وجمعی کثیر از نجبا از پی آنان روان شدند لکن جوش و طغیان مهاجرت در ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ بود .

علت مهاجرت نجبا درسنهٔ ۱۷۹۰ حکمی بودکه مجلس راجع بالغای امتیازات آنها صادر کرد و موجب انزجارشان گردید و در سنهٔ ۱۷۹۱ پس از دستگیری شاه درقریه وارن مهاجرت شروع شد . نجبا بخیال اینکه شاه پس از توقیف دیگر از کار افتاده و مخلوع است بطرف ممالك خارجه رهسپار شدند و در اطراف کنت دو پروانس برادر لوی شانزدهم که مدّعی نیابت سلطنت بود فراهم آمدند . اکثر صاحبمنصبان قشون هم که درشاه پرستی بیش از وطن پرستی مبالغه داشتند جلای وطن کردند وقشون برّی و بحری را ازانتظام انداختند، در موقع افتتاح مجلس مقنّن بنا بر روایت یکی ازسیاسیّون خارجی جادهٔ بین فرانسه و بلژیك پر از مردم مهاجر بود ومشارٌ الیه مینویسد : « بنابر حسابی که کرده‌اند دراطراف شاهزادگان فرانسوی مقیم خارجه بیش از بیست هزار نفر جمع شده‌اند و تا ماه دیگر مضاعف خواهند شد . »

قرارداد پیل نیتز

مهاجرین درتحت قیادت پرنس دو کنده قشونی فراهم آورده و در شهر ترو مقام داشتند ومیگفتند عنقریب بمدد قشون

امپراطور اطریش وپادشاه پروس لوی شانزدهم را بر تخت سلطنت خواهیم نشاند.
دولت دوبروگلی که ازمهاجرین بود چنین نوشته است: « من راههای پاریس را خوب میشناسم ولشکر خارجی را بآنجا میکشانم و از آن پایتخت باعظمت و پر غرور سنگی برروی سنگ نخواهم گذاشت. »

درحقیقت دول خارجه مدّتی درمقابل اصرار وابرام کنت دوپروانس و کنت دارتوا مقاومت کردند، بنا برقول کونیتز(۱) وزیر مختار اطریش فردریک گیوم ثانی پادشاه پروس و امپراطور لئوپلد دوّم برادر ماری آنتوانت « ضعف دولت فرانسه را نعمتی بزرگ میشمردند » و « تقویت وتجدید شوکت وجلال آن دولت را منافی مصلحت سیاسی خود میدانستند » معذلك دو ماه بعد از توقیف لوی شانزدهم در قریهٔ وارن لئوپلد و فردریك گیوم در قلعهٔ پیل نیتز ولایت ساکس ملاقات کرده و إعلامیه ای راجع بامور مملکت فرانسه نشر دادند و تصمیم خود را چنین اظهار کردند که: « مشترکاً ومتّفقاً بمدد لوی شانزدهم لشکرکشی کنند مشروط برآنکه سایرسلاطین اروپا نیزمنظور آنان را تأیید وقوای خودرا باآنها همراه سازند. » این شرط اخیر درواقع تصمیم دو پادشاه را باطل و لغو میساخت لکن مهاجرین وطرفداران آنها که درپاریس بودندنسخه‌ای ازآن اعلامیّه رامنتشر ساخته وچنین وانمودکردند که عنقریب سلاطین اروپاقشون بخاك فرانسه خواهند کشید. مقصودشان ازاین هیاهو آن بودکه انقلابیّون را ترسانده از کار بازبدارند امّا نتیجهٔ معکوس گرفتند، مردم کینهٔ آنها را بیشتر دردل گرفته وشاه را بیشتر مورد سوءِ ظن قرار دادند.

احکام

وقایعی که بطورخلاصه ذکرشد ملخّص تمام تاریخ مجلس مقنّن است. مجلس برای مقابله باتهدیدات مهاجرین وبرای اطفای انقلاب‌ولایات‌غربی‌سه‌حکم‌صادرکردراجع به‌کنت‌دوپروانس‌ومهاجرین‌وروحانیّون مخالف مشروطه. امّا حکم راجع به کنت دوپروانس این بود که اگر تا دو ماه

(۱) ـ Kaunitz

از آن تاریخ بفرانسه مراجعت نکند ازحقوقی که بوراثت تاج وتخت دارد محروم خواهد بود وراجع بمهاجرین اخطار شد که اگر تااوّل ژانویه ۱۷۹۲ اجتماعات خود را بهم نزنند مخالف و دشمن ملّت شمرده شده اموال آنها توقیف خواهد گشت و روحانیّون هم تا هشت روز باید سوگند متابعت قانون یاد کنند و الّا حقوق ومستمرّی آنها بکلّی قطع خواهد گشت.

شاه مطابق قانون نسبت باین سه حکم اعتراض کرد لکن ببرادران خودحکم فرستاد که بفرانسه مراجعت کنند و خطراتی را که از عدم اطاعت متوجّه آنها میشد خاطرنشان کرد، معذلك برادران شاه گوش ندادند. لوی شانزدهم بمجلس آمد و گفت اگرچه من بر حکمهای مجلس اعتراض کرده و از امضاء خودداری نموده‌ام لکن حاضرم که اگر پادشاهان اجنبی بامهاجرین مساعدتی بکنند اعلان جنك بدهم، مردم ملتفت شدندکه شاه میخواهد بااین سخنان حکم مجلس راملغی ومعطّل ساخته ودر واقع بادشمنان مملکت مساعدت کند.

جنگ

روابط فرانسه بادولت‌اطریش چنان تیره شدکه جنگ حتمی‌الوقوع گردید، این‌جنك‌که علل آنرا بعدها بتفصیل‌خواهیم نگاشت موافق‌تقاضای تمام‌احزاب وطبقات‌فرانسه بود، فرقهٔ فویان‌گمان‌میکردند که اگر شاه دراین‌جنك بردشمن غلبه‌کند مجدّداً قبول عامّه خواهد یافت، حزب ژیروندن بعکس معتقد بود که بوسیلهٔ این جنگ کار انقلاب داخلی بدرجهٔ علیا خواهد رسید وبممالك مجاور نیز سرایت کرده در ملل همسایه هم فکر آزادی و مساوات نشر خواهد یافت.

خلاصه چون‌حزب‌ژیروندن‌وفرقه ژاکوبن‌دیدندکه‌کارخیلی‌بتأنی‌پیش‌میرود شاه را مجبور بعزل وزرائی که از حزب فویان بودند و علاقه بصلح داشتند کرد (ماه مارس ۱۷۹۲) ووادار بتعیین وزرائی از دوستان و هم مسلکان خود ساختند. رولان وزیر داخله، سروان وزیرجنگ، کلاویر وزیر مالیه وژنرال دوموریه(۱)

(۱) ـ Roland, Servan, Clavière et Dumouriez

که از دشمنان دولت اطریش بود وزیر امور خارجه شد. این هیئت وزرا که در تاریخ موسوم بوزراءِ ژیروندن است در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ بمجلس پیشنهاد نمود که اجازهٔ اعلان جنگ بپادشاه هنگری وبوهم را صادر کند.

جنگ شروع شد وازهمان اوایل کار آثارشکست فرانسویان پدیدارگردید، درسرحدّات بلژیك فرانسویان گمان میکردندکه پیشرفت کنندلکن مکرّرشکست یافتندخاصه درظاهر تورنه وکیورن(۱)(۲۸آوریل۱۷۹۲) . علل شکست یکی این بود که قشون بواسطه مهاجرت جمعی ازصاحبمنصبان واختلافات سیاسی منقلب ومختل شده بود دیگراینکه لوی شانزدهم وماری آنتوانت خیانت کرده نقشهٔ جنگی هیئت وزرا را باطریشیها رسانده بودند. مقارن این احوال اغتشاش وجنگهای دینی درسمت جنوب روبتزاید گذاشت، مجلس خواست که باتصمیمات جدّی ازخطر داخلی و خارجی جلوگیری کند، پس برای بیچاره کردن شاه مجلس حکم داد که شش هزار نفر از قراولان خاصّه را مرخّص ومنحل سازند وقشون حاضرالسّلاحی را که در پاریس بود فرمان حرکت بمیدان داد (۲۰ مه ۱۷۹۲) . سپس حکم داد که کشیشان معترض و مخالف مشروطه را بیکی از مستعمرات تبعید کنند و درشهر سواسون قشونی مرکّب ازداوطلبان ولایات وایالات بعدّهٔ بیست هزارنفر جمع نمود (۸ ژوئن) شاه از امضای دو حکم اخیر خود داری کرد و در ۱۲ ژوئن وزراءِ حزب ژیروندن را معزول ساخت.

بیستم ژوئن

پس ژاکوبن‌ها تصمیم گرفتندکه شاه را ترسانده وادار بامضای احکام مجلس نموده از دسایس نهانی ممنوع کنند. یکی از جراید ژاکوبن موسوم به انقلاب پاریس نوشته است: «ملّت باسلاطین اجنبی فقط درجنگ نیست بلکه بالوی شانزدهم نیز مشغول نبرد است، باید ابتدا لوی را مغلوب ساخت آنگاه بدفع سلاطین معاهد ودوست او پرداخت.»

ژاکوبن‌ها باتأییدات نهانی پتیون کلانتر شهرپاریس وروٌسای بلدیّه بعنوان

(۱) _ Tournai et Quiévrain

جشن سالیانه سوگند ژودوپوم در روز ۲۰ ژوئن سکنهٔ بعضی محلات پاریس را تحریك بدادن نمایش و تظاهرات مختلفه کردند. دو ستون جمعیت هر یك شامل چندین هزار مردان مسلح بنیزه و غیره که کلاه سرخ بر سر نهاده بودند و زنان و کودکان که دسته های گل در دست داشتند وارد محوطه مجلس شدند، این جماعت عریضه‌ای بمجلس دادند حاکی از اینکه ارادهٔ بیست و پنج میلیون جمعیت فرانسه را نباید مقهور ارادهٔ یکنفر کرد. « اگر ما شاه را رعایت کرده ودرمقام خود باقی میگذاریم مشروط برآن است که مطابق مقررات مشروطه وظیفهٔ خود را انجام دهد، اگر انحراف جوید در نظر ملت فرانسه اعتبار و احترامی نخواهد داشت.» مردم ازمجلس خارج شده قهراً وارد قصرشاهی گشتند وتا اطاق شاه رفته ازمقابل اوگذشتند وفریاد برآوردند « پست باد مسیو وتو(۱)» وبازگشت وزرای وطنخواه را بمشاغل خود تقاضا کردند. یکی از رؤسای جماعت که قصابی بود لوژاندر نام بلوی شانزدهم گفت « آقا شما خائن هستید، شما همیشه ما را فریب داده اید و باز فریب میدهید اما ملتفت باشید پیمانه لب ریز شده است! »

نمایش ملت تا شب طول کشید، در ظرف سه ساعت که مردم در قصر شاهی بودند لوی شانزدهم مثل مجسمه در پنجره ایستاده بود، اتفاقاً برخلاف عادت این بار ازتصمیم خود بازنگشت واعتراض خودرا نگاهداشت.

وطن درخطر

نزدیك بود این اقدام فرقهٔ ژاکوبن بنفع لوی شانزدهم تمام شود. عدهٔ کثیری از اهالی ولایات و ایالات چون از حوادث روز ۲۰ ژوئن واقف شدند بحمایت شاه برخاسته اعتراض کردند. لافایت که رئیس یکی ازلشکرهای سرحدی بود شتابان بپاریس آمد واز شاه حمایت کرد و خواست بقوهٔ گارد ملی کلوب ژاکوبن ها را ببندد (۲۸ ژوئن) اما باز هم ادبار و سیاست ناهنجار کار خود را کرد. ماری آنتوانت بشاه گفت: « مرگ بهتر از این است که لافایت و مشروطه طلبان از ما حمایت کنند و در

---

(۱) ـ مقصود از وتو حق اعتراض شاه است برقوانین مجلس

خلاصی ما بکوشند.» آنگاه درنهان پتیون ژاکوبن را ازخیالات لافایت مستحضر کردند ولافایت مجبور شد بدون نیل مقصود باز گردد.

دو واقعهٔ جدیده موجب شد که قلوب مردم ازشاه منزجر شده و برای جنگ و دفاع آماده گردد: یکی ورود قشون پروس در صف دشمنان و دیگر انتشار اعلامیّهٔ دوك دوبر ونسویك رئیس قوای پروس که مشتمل برتوهین و بی‌احترامی فرانسه و فرانسویان بود.

مجلس چون خبر یافت که عنقریب لشکر پروس بسرحدّ لورن خواهد رسید در یازدهم ژویه مخاطرهٔ وطن را اعلان کرد وامر بتجهیز قشون داوطلب و فراهم آوردن آلات جنگ وآماده شدن تمام قشون ملّی داد. این احکام که در سرتاسر فرانسه اجرا شد عموم دهقانان را که بی اطّلاع از اوضاع بودند از بزرگی حادثه مطّلع ساخت، همه کس مستحضر شد که اقدامات فوق العاده باید کرد و مقاومت شاه در تصویب قوانین مجلس چه خطرهائی را متوجّه فرانسه میسازد.

اعلان برونسویك

در ۳ اوت اعلانی که دوك دوبرنسویك سردار کلّ قوای اطریش و پروس در سرحدّ نشر داده بود در پاریس منتشر شد، مفاد این اعلان را ماری آنتوانت در نهان پیشنهاد کرده و یکی از مهاجرین موسوم به مارکی دولیمون متن آنرا برشتهٔ تحریر آورده بود از این قرار که هریك از افراد لشکر که اسلحه بردارد و هریك ازآحاد ملّت که بدفاع بپردازد و با مهاجین مقاومت ورزد بعنوان خائن بشاه مورد سیاست خواهند شد، اگر بار دیگر نسبت بشاه بی احترامی بشود شهر پاریس معرض قتل عام نظامی، وابنیهٔ آن مورد انهدام خواهد شد، یکی ازجراید شاه پرست بمحض وصول این اعلامیّه تفسیر ذیل را برآن افزوده منتشر ساخت «عاقبت این اعلامیه که ما از دیرزمانی بیصبرانه انتظارنشرآنرا داشتیم رسید، این بمنزلهٔ برقی است که مقدّمهٔ صاعقه است.»

امّا این تهدیدات اثری جز تهییج اهل پاریس وملّت فرانسه نداشت، تمام‌مردم

بیك حرکت وطن‌پرستانه برضدّ بیگانگان و شاه که همدست دشمنان بود قیام کردند و برای تضمین آینده و پیشگیری از خطر شکست ملّت مصمّم شد که خانوادهٔ شاهی را تحت نظر قرارداده و بعنوان گروی نگاهدارد..

مقدمهٔ شورش — از تاریخ ۲۰ ژوئن کمیتهٔ سرّی انقلابی بعضویّت رؤساءِ بلدی وپتیون کلانترشهرپاریس ودانتون وغیره مشغول طرح ریزی تخریب اساس سلطنت شد و دوحادثه بکمك آنهاواقع گردید: جشن سالیانهٔ اتّحاد کلّ فرانسویان وحکم مجلس راجع بتشکیل اردو در سواسون.

این دوواقعه موجب تأیید خیالات انقلابیّون شد، اهالی ولایات حکم مجلس را بااینکه بامضای شاه نرسیده بود اطاعت کرده و رو بپاریس نهادند، کمیتهٔ انقلابی این مجاهدین ولایات را در پاریس نگاهداشته و از رفتن باردوی سواسون مانع شدند، باین ترتیب مساعدین و یاران مسلّح برای انقلابیّون پاریس آماده شد وانقلاب صورت عمومی و ملّی گرفت، ازاین مجاهدین ولایات پانصد نفر اهل مارسی بودند، این عدّه درموقع ورود بپایتخت سرود جنگی را که از آثارطبع یکی از صاحبمنصبان قشون موسوم به روژه دولیل بود و درشهر استراسبورگ ساخته بود میخواندند، این سرود عمومیّت یافت و درفتوحات قشون فرانسه مؤثر واقع شد و آنرا سرود ملّی یا مارسییز (۱) نام نهادند.

بعداز ۱٤ ژوئیه جمهوری طلبان مرام خود راآشکارساخته وعزل شاه راخواستار شدند و تا ۲۵ ژوئیه سه پیشنهاد عمومی تقدیم مجلس کردند. روزی که اعلان برونسویك درپاریس منتشر شد چهل وهفت حوزه از چهل و هشت حوزه انقلابی پیشنهادی که پیشنهاد چهارم نامیده میشود تهیّه کرده بوسیلهٔ شخص پتیون رئیس شهرپاریس بمجلس تقدیم داشته و تقاضای خلع لوی شانزدهم را کردند، مجلس جوابی مبتنی براستمهال و تأخیرداد زیرا که اکثر اعضاءِ آن سلطنت خواه بودند.

دهم اوت — پس جمهوری طلبان مجبور باعمال قوّه شدند، درشب پنجشنبهٔ نهم تاجمعهٔ دهم اوت دربار قصر تویلری را سنگربندی کرد چه

---

(۱) ـ Marseillaise

میدانست که عنقریب حادثهٔ عظیمی رخ خواهد داد، ریاست قشون مستحفظ عمارت شاهی با ماندا و رودِرِر(۱) بود که از فدائیان پادشاه محسوب میشدند، تمام شعب انقلابی دراین اوقات مشغول انتخاب نمایندگانی شدند که درساعت پنج وارد ادارهٔ بلدی شده و ادارهٔ سابق را منحل ساخته بلدیهٔ انقلابی از اعضاءِ جدید تأسیس کردند، بلدیهٔ انقلابی در واقع دولتی موقتی محسوب میشد که عامل مؤثر آن دانتون بود. بامر این هیئت ناقوس ها را در کلیسا های مرکز پاریس از نصف شب ببعد بصدا درآوردند، دانتون ماندا را که رئیس مستحفظین عمارت سلطنتی بود ببلدیه دعوت کرد و او نیز با کمال بی احتیاطی بوعده گاه آمد و گرفتار ودر ساعت ده تیرباران شد. بجای او سانتر نام آب جوفروش را ریاست دادند، قشون انقلابی مرکب از مجاهدین مارسی داوطلبان ایالات وعملههای بعض محلات پاریس تشکیل یافت، این جماعت تدریجاً ازطرق مختلفه قصر تویلری را احاطه و اشغال کردند و اهالی محلات شرقی پاریس هم رفته رفته بآنان ملحق شدند.

مستحفظین پادشاه ۲،۵۰۰ نفر مرکب از گارد ملی و گاردسویس بودند، اما گارد ملی آمادهٔ جنگ نبود و بعدازآنکه ماندا از ریاست آنها افتاد یعنی بقتل رسید و کسی نماند که آنهارا نگاهدارد جمعی کثیر حاضر فرار بودند، فقط امید درباریان به ۹۰۰ نفرقشون سویس بود. رودِرِر بزحمت زیادشاه را متقاعد ساخت که محض حفظ مراتب احتیاط لازم است بمجلس پناهنده شوند پس درحوالی ساعت ده شاه و خانوادهٔ سلطنتی با عده ای از قراولان سویسی بمجلس وارد شدند.

در قصر تویلری جنگ شروع شد، مجاهدین مارسی بدهلیز قصر رسیدند، در ابتدا گمان میرفت که قراولان سویسی جنگ نخواهند کرد لکن برحسب فرمان صاحبمنصب خود دست برآورده وبجمعیت شلیک کردند، دراینوقت اهالی مارسی فرار کردند،لکن بزودی بازگشته و بکمک مهاجمین محلهٔ سنت آنتوان توپهارا استوار کردند، جنگ دوساعت دوام یافت، در وقتیکه تسخیر قصر شاهی نزدیک بود و

---

(۱) ـ Mandat et Rœderer

سویسی‌ها آنوقهٔ جنگی‌را تمام کرده بودند فرمانی از لوی شانزدهم رسید که دست نگاهدارند، انقلابیّون در آنها ریخته و از ۹۰۰ نفر ششصد تن را بخاك هلاك افکندند، در آنوقت مهاجمین شهرت دادند که چهارهزار نفر از آنها کشته ومجروح شده‌اند لکن بنابر تحقیقات اخیره بیش از ۳۷٦ نفر تلفات نداشته‌اند و اکثر آنها از مجاهدین مارسی یا از اهالی برتانی بودند، قصر شاهی غارت شد لکن هر کس چیزی میدزدید ودستگیر میشد فوراً اورا اعدام میکردند.

تعلیق شاه

چون مجلس از غلبهٔ شورشیان استحضار یافت اعلان کرد که دورهٔ تصدّی او ختم شده است زیرا که مطابق قانون اساسی حکومت مشروطه قائم بقوّهٔ مقنّنه وقضائیّه ومجریه‌است وحال که قوّهٔ مجریه را ملّت واژگون ساخته انحلال جزء موجب انحلال کل است. دراین جلسه از ٦۳۰ نفر نمایندگان فقط ۲۸٤ نفر حاضر بودند، پس مجلس مقرّر داشت که حکومت با ملّت است وعموم اهالی فرانسه بدون امتیاز طبقات فعّاله وغیرفعّاله موظّفند که از میان خود مجلسی بنام کنوانسیون(۱) تأسیس کنند. سپس مجلس خلع پادشاه را اعلان کرد واتّخاذ وسایل ووضع مقرّراتی‌را که برای تثبیت حاکمیّت ملّی ونشر آزادی ومساوات لازم است بعهدهٔ مجلس آینده واگذاشت ومقرّر داشت که تا تعیین تکلیف قطعی خانوادهٔ سلطنتی باید درقصر لوکزامبورك تحت نظر باشند. دراینموقع مجلس یك هیئت اجرائیّه موقتی تشکیل داد مرکّب از شش وزیر که باموجاریه رسیدگی کنند، شخص مبرّز این هیئت دانتون بود که مقام وزارت عدلیّه داشت.

حکومت بلدی

از تاریخ دهم اوت تاموقع انعقاد مجلس کنوانسیون که یکماه ونیم طول کشید درفرانسه حکومتی جز حکومت بلدیّه انقلابی و حزب ژاکوبن وجود نداشت. ژاکوبنها بتوسّط حوزه‌های خود ولایات را اداره کردند، بلدیّه انقلابی درشهر پاریس حکمرانی نمود و بر مجلس تفوّق حاصل کرد. مثلاً بااینکه مجلس دایر بود برخلاف حکم صریح مجلس لوی شانزدهم را درقصر

(۱) ـ مقصود از کنوانسیون در اصطلاح آنزمان مجلس مؤسّسان است

لو کزامبورك توقیف نکرد بلکه دربرج قدیم تامپل (معبد) موقوف گردانید . از دهم اوت ببعدمردم پاریس بار دیگر قائد انقلاب شدند وحتّی در زمان انعقادمجلس کنوانسیون هم این قیادت را دارابودند وتا ۲۷ ژویه ۱۷۹٤ (۹ ماه ترمیدور) بلدیّهٔ پاریس یکی ازقوای اصلیّهٔ مملکت بشمار میآمد .

توقیف مظنونین

درهمین ایّام سلطهٔ بلدیّهٔ پاریس قتل عام سپتامبر اتّفاق افتاد ، در وقت غارت اثاث البیت قصر تویلری مکشوف شد که شاه مستمرّی و مقرّری بسیار برای رؤساء مهاجرین و لشکر آنها برقرار داشته است . چون مهاجمین عمارت سلطنتی از شلّیك قراولان سویسی خشمگین شده بودند پس از کشف این اسناد بطوری بد گمان گشتند که تمام اتباع وخدم وحشم لوی شانزدهم را همدست و شریك برونسویك محسوب داشته و سیاست آنهارا خواستار گشتند . بلدیّه که دراین وقت قوّه قضائی را هم دردست داشت امر بتفتیش منازل واستنطاق وحبس مظنونین کرد وزندانهارا ازمردم متّهم پرساخت ، مجلس هم که در این وقت تحت نفوذ بلدیّه بود مقرّر داشت که محکمهٔ جنائی تشکیل یافته واین متّهمین را محاکمه کند (۱۷ اوت) این محکمه درظرف هشت ساعت سه حکم محکومیّت وچندین حکم تبرئه صادر کرد ، مردم از این حکم تبرئه غوغائی راه انداخته و محکمه را مورد سخریّه قرار دادند وبتأنی وتأخیر متّهم ساختند .

ازطرف دیگر خبرهای موحش ازسر حدّ ومیدان جنگ میرسید مثلاً مشهور شد که لافایت فرمانده قوای سدان میخواهد لشکر خود را بجانب پاریس بکشد (۱٤ اوت) ، گاهی میگفتند لافایت شکست خورده است (۱۹ اوت) ، زمانی معروف شد که قشون پروس ولایت لورن را اشغال کرد (۱۹ اوت) وقلعهٔ لونکوی را بتصرّف درآورد ووردن را محاصره کرد ، این قلعهٔ اخیر آخرین سدّی بود برای جلوگیری قشون پروس و همه میدانستند که دو روز بیش تاب مقاومت ندارد و بعد از آنکه وردن فتح شد تا پاریس مانعی موجود نخواهد بود .

بمحض وصول خبر محاصرهٔ قلعه وردن در ۲ سپتامبر مردم پاریس بکلّی

خودرا باختند، اقداماتی هم که حکومت شهر کرد بیشتر موجبات اضطراب و وحشت اهالی را فراهم آورد، بلدیّه امر داد ناقوسها را بصدا درآورند و توپ وحشت خالی کنند و کوس و دهل جنگی‌را بنوازند، همچنین بیرقی برفرازعمارت بلدیّه نصب کرد بااین عبارت که وطن درخطراست وپاریسیهارا دعوت میکرد که شصت هزارسرباز بدهند، ازدیدن‌این مناظروحشت‌انگیزکه نمونه‌ای ازروزرستاخیزبود اختیار همه ازدست رفت، عقلها گم وچشمهاخیره ورأی‌هامختل‌شد، دراین هنگامه مارا «دوست ملت» وچند تن از رؤساءِ بلدیّه که عضو کمیته حفاظت بودند قدم بمیدان‌گذاشتند، این‌چندنفرمدّتی بودمیخواستند فرصتی‌یافته‌محبوسین‌شاه پرست را بقتل رسانند، بامرمارا اوراقی‌منتشروبدیوارهاملصق شد حاکی ازاینکه ملّت باید قبل از حرکت بجانب سرحد و مقابله بااعداءِ خارجی دشمنان داخلی را از میان برداشته و پشت سر را پاك کند یعنی محبوسین شاه پرست را بقتل رساند و الّا زنان و اطفالی که در پاریس بجای خواهند ماند در معرض هلاك و دچار کینه‌جوئی این‌خائنین دزدخواهندشدوبضرب‌خنجرآنهابخاك‌هلاك خواهندافتاد.

قتل عام سپتامبر

این اقوال بی‌اساس‌که بافسانه بیشترشباهت داشت موردتوجّه و اعتبار عامّه واقع شد ویکی از مجالس پاریس حکم دادکه «بایدفوراً بدکاران‌وهمدستان اجنبی رامحاکمه سریعه نموده پاداش داد» خلاصه در مدّت چهار روز بنا بر دستور مارا و کمیتهٔ حفاظت بلدی یکدسته جلاّد مرکّب از دویست سیصد نفر بزندانها رفته وکار دهشتناك خودرا ادامه دادند. ابتداء بلدیه هم از این عمل شرم داشت و درصدد جلوگیری برآمد لکن بعدها چنان مجبور شدکه حقّ‌الزحمهٔ جلاّدان راهم بعهده‌گرفت، مجلس درروز سوّم بهیجان آمدواعتراض کرد لکن‌قوّهٔ جلوگیری‌مادّی ومعنوی نداشت ونتوانست ازادامهٔ قتل عام‌ممانعت‌کند، این عمل شنیع بقدری طول کشید که محبس‌ها بکلّی خالی شد، قریب ۱٬۲۰۰ نفر پیر مرد و زن و طفل و روحانی وغیر روحانی بقتل رسیدند و یکی از دوستان ملکه موسوم به پرنس لامبال هم کشته شد، همین کار

ناهنجار بامر کمیتهٔ مرکزی دربعضی ولایات هم شروع شد و جمعاً بیش از ۱۳۰۰ نفر بهلاکت رسید.

خونریزی ماه سپتامبر نتیجهٔ سیاسی مهمّی داد و آن انقطاع وانفکاك قطعی دو حزب ژیروندن وژاکوبن ازیکدیگر بود. ژیروندن‌ها برضدّ این کشتاروقصّابی قیام کردند مخصوصاً بعد ازآنکه روبس پیر چند تن از آن حزب را هم درپیشگاه ادارهٔ بلدی متّهم به همدستی با برونسویك و دعوت او بپادشاهی فرانسه کرده بود ازجمله متّهمین بریسو ورولاند وغیره بودند. بنابراین ژیروندن‌ها تنبیه ومجازات اصل شرارت و خمیر مایهٔ فساد یعنی مارا را تقاضا کردند.

پانزده روزبعدازاین وقایع مجلس مقنّن منحل شدو کارراب‌مجلس کنوانسیون واگذار کرد، مقارن این‌اوقات لشکر دوموریه و کلرمان قشون پروس را درمحلّ والمی جلوگیری نموده وفرانسه را نجات داد.

فصل چهاردهم

جمهوری

I

مجلس کنوانسیون ـ احزاب ـ شورشها ـ حکومت انقلابی ـ ارتجاع بعد از ماه ترمیدور ـ قانون اساسی سال سوم ـ .

کارهای کنوانسیون

دورهٔ مجلس ملّی موسوم به کنوانسیون سه سال بود از ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ الی ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ . غرض از تأسیس این مجلس وضع قانون اساسی جدیدی برای فرانسه بود ، بامر این مجلس سلطنت ملغی (۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲) وجمهوریّت برپا گردید و لوی شانزدهم محکوم بمرگ شد (ژانویه ۱۷۹۳) وقانون اساسی ۱۷۹۳ که موسوم بقانون سال اوّل است وضع گردید (ژوئن ۱۷۹۳) . از تکالیف این مجلس مقابله و مقاتله مهاجرین خارجی و قشون تمام دول اروپا و دفاع دولت جمهوری در مقابل شورشهای داخلی بود وحکومتی انقلابی ایجاد نمود که اُسّ اساس آن کمیتهٔ نجات عمومی بود . برای قلع مادهٔ فساد داخلی وحصر توجّه کلّ قوای مملکت بدفع دشمنان خارجی کنوانسیون بخونریزی وترور متوسل گردید (سپتامبر ۱۷۹۳) . این وضع خونریزی تا ده ماه دوام یافت و اگرچه در داخل وخارج نگرانی باقی نماند باز کینه‌جوئی وغرض‌رانی روبس پیر موجب ادامهٔ آن شد.

بعد از سقوط روبس پیر در (۲۷ ژوئیه ـ ۹ ترمیدور ۱۷۹۴) مجلس رفته رفته آتش خونریزی را خاموش کرد وقانون اساسی دیگر موسوم بقانون سال سوّم وضع نمود (۱۷ اوت ۱۷۹۵) و خود منحل‌شده جای خویش را بحکومت دیگر موسوم به دیرکتوار یا هیئت مدیره واگذار کرد.

در عهد مجلس کنوانسیون در نتیجهٔ اختلاف احزاب سیاسی فجایع و وقایع دلخراشی رخ داد، از آن قبیل است جنگ مونتانیار ها و ژیروندن ها که منجر بشکست ژیروندن ها شد (۲ژوئن ۱۷۹۳). لکن درخود فرقهٔ مونتانیار هم تشتّت افتاد و بدودسته منقسم شدند، دستهٔ هبرت ودستهٔ دانتون. روبس‌پیر این دودسته را یکی پس از دیگری مغلوب ساخت و خود روبس‌پیر هم مدّتی حاکم مطلق و فعّال مایشاء محسوب میشد در ۲۷ ژوئیه ساقط گردید.

در اواخر دورهٔ مجلس کنوانسیون چندین حادثه ومهاجه اتّفاق افتاد، دومرتبه ملّت طغیان کرد و یکمرتبه شاه پرستان شورش نمودند، طغیان ملّت بسبب قحط و غلاء و شورش شاه پرستان بواسطهٔ وضع قانون اساسی سال سوّم بود.

کُنْوانسیون مجلس کنوانسیون که بموجب حکم مجلس مقنّن در دهم اوت رسمیّت یافت مرکّب از ۷٤۹ عضو بود، انتخاب نمایندگان این مجاس دو درجه شد لکن بواسطهٔ حذف امتیاز فعّال و منفعل در طبقات ملّت و بعلّت تقلیل سن انتخاب کنندگان به ۲۱ سال وبسبب الغای سایر شرایط سخت سابق این انتخاب را میتوان مستقیم و یکدرجه دانست. معذلك عدّه انتخاب کنندگان بسیار قلیل بود، فرقهٔ ژاکوبن که فقط دارای تشکیلات منظّمه بود همه‌جا اکثریّت را برد، گاهی بزور و تهدیدهم متشبّث میشدند. بنا برحسابی که کرده‌اند از ۷۰ هزار نفرانتخاب کنندگان درجهٔ اوّل قریب ٦۳ هزار نفر ازشرکت درانتخاب خودداری کردند ودرواقع مجلس کنوانسیون نمایندهٔ یك عشرانتخاب کنندگان بود. آنچه محقّق است این است که طبقهٔ فعّاله سابق که منحصراً حقّ رأی داشتند از شرکت خودداری کردند و بعکس طبقهٔ منفعلّه محروم از انتخابات رأی دادند و انتخاب بیشتر صورت ملّی و دموکراسی گرفت.

احزاب بنابراین مقدّمات اگرچه بعضی از اعضاءِ کنوانسیون از جملهٔ نمایندگان مجلس مؤسسان بودند لکن اکثریت باطرفداران دموکراسی بود، دراین مجلس طرفدار سلطنت مشروطه یا متمایل بحزب فویان

وجود نداشت . فرقه ژیروندن که ۱۶۰ وکیل داشت و کاملاً از حزب ژاکوبن جدا شده بود سمت راست مجلس را محلّ خود قرارداد ، درسمت چپ ژاکوبن ها و کوردلیه ها که ۲۰۰ وکیل داشتند جایگزین شدند، مجموع این دوفرقه را مونتانیار میگویند ، وجه تسمیهٔ آنها بمونتانیاریا کوهستانی آنست که اکثرافراد آنها درصندلیهای بلند ومکانهای مرتفع مجلس جای داشتند. درمیان حزب دست چپ و حزب دست راست چهار صد وکیل بودند که دارای عقیدهٔ ثابتی محسوب نمیگشتند وتحت نفوذ این وآن قرارمیگرفتند ، اهل زمان آنها را حزب باتلاق میگفتند اشاره بسکون ورکود آنها .

رؤسای حزب ژیروند

از میان رؤسا و قائدین حزب ژیروند دو نفر مقامی خاص داشتند یکی ورنیو که از ادباءِ شیرین سخن بود ومیخواست درمملکت دولت جمهوری بطرز افلاطون دایر گردد یعنی حکومت بافلاسفه باشد وملّت جاهل تابع حکماءِ قوم بشود ، زبانی فصیح وگویا داشت ولی مرد عمل نبود در آن زمان که بقای احزاب بلکه بقای مملکت فرانسه منوط بحمله بود و اگر بحمله نمیپرداختند دفاع مملکت میسّر نمیشد در چنین وقتی ورنیو طرفدار مدافعه بود . دوّم بریسو که در حزب بازی اطّلاع کامل داشت ، در بلاد اروپا سیاحت کرده و اسرار سیاسی آن ممالك را تا درجه ای میدانست ، جریدهٔ موسوم به پاتریوت فرانسه را ایجاد نموده ارکان حزب ژیروند قرارداد .

رؤسای فرقهٔ مونتانی

قائدین حزب مونتانیارعبارت بودند ازروبس‌پیر، دانتون، مارا، کامیل دِمولن و بارِر . این شخص مردی ابن الوقت بود و همواره طرف اقویا و غالبین را میگرفت غیر از اینها اشخاص مبرّز دیگر هم در حزب بودند .

اختلاف فرقهٔ ژیروندَن با حزب مونتانیار

موارد اختلاف میان حزب ژیروندن وفرقه مونتانیار چندان روشن وواضح نیست، مردمان ظاهربین بزودی حکم بر تباین نظر این دو فرقه میکنند لکن پس از تحقیق معلوم میشود در مسائل بسیار توافق مرام داشته اند ، ژیروندن ها هم در

اصول دموکراسی باندازهٔ حزب مونتانیار راسخ قدم بودند ومثل خصم خود اعتقاد داشتند که سرنوشت «ملّت بزرگی مثل فرانسه و سعادت وشقاوت عالم بلکه نسلهای آینده در دست آنهاست» و اینکه ژیروندن ها را طرفدار تجزیه مملکت فرانسه وایجاد چندین جمهوری مستقل ومتّحد نظیر ممالك امریکا دانسته‌اند خلاف حقیقت است و سندی برای اثبات آن در دست نیست.

تنها مورد اختلافی که این دو فرقه داشتند راجع بوظیفهٔ احزاب در مملکت بود، وکلای ژیروندن که‌غالباً نمایندهٔ ایالات وولایات بودندنمیخواستند اختیارات را در دست وکلای پاریس و اهالی پایتخت بگذارند و مردم پاریس را بر مجلس مسلّط ببینند، مخصوصاً پس از خونریزیهای سپتامبر مخالف استبداد مطلق بلدیّهٔ پاریس بودند و بنابرقول یکی ازوکلای ژیروندن حزب مزبورمیخواست «پاریس دارای یك هشتاد و سوّم قدرت کلّ مملکت باشد» بعبارت‌اخری همانطورکه ایالات فرانسه هریك سهمی از قوّهٔ کلّ مملکتی میبرند پاریس‌هم نسبت بسهم خود دارای قدرت باشد نه بیشتر و نه کمتر.

امّا حزب مونتانیار بالعکس میخواست بقوّهٔ بلدیّه وکلوبها و حوزه های شهر تمام قوای مملکت را در پاریس جمع کند و آن شهر را بمنزلهٔ قلب و مغز مملکت محسوب داشته معتقد بودند همانطور که قلب رئیس اعضا است پایتخت هم باید مدیر ولایات مملکت باشد.

بعلاوه رؤسای این دو حزب با هم اختلاف اخلاقی بسیار داشتند مثلاً ورنیو ازقائدین حزب ژیروندن میگفت: «مرك درنظرما اولی‌تراست ازارتکاب جنایت» امّا دانتون ازرؤسای حزب مونتانیار میگفت: «باید آزادی را منتشر وثابت‌کرد اگرچه نام نیك ما ازبین برود و لکه‌دار شود، ازطبیعت سرمشق بگیرند که فقط نظر بحفظ و بقای نوع دارد اعتنائی بافراد مکنید.» ژیروندن ها همواره طالب اجرای عدالت و نصفت بودند امّا مونتانیارها سعادت عمومی را مقدّم میدانستند، مقصودشان ازسعادت عمومی عبارتی بود که امروزبمقتضیات مملکت ومصالح کشور

تعبیر میکنند، میگفتند درمقابل مصالح عمومی هرچیز را میتوان زیرپا گذاشت و برای نجات جمهوری فرانسه از هیچ عمل سختی روی گردان نبودند.

این اختلافات موجب کینهٔ فوق‌العاده شد، ژیروندن‌ها سه نفر از رؤساءِ فرقه مخالف را که روبس پیر و دانتون و مارا باشند متّهم میساختند که طالب استبداد وحکمرانی مطلق هستند، همچنین روبس پیر و مارا نسبت باعضاءِ فرقه ژیروندن کینهٔ فوق‌العاده داشتند که هیچوقت خاموش نمیشد لکن دانتون معتقد بود که اختلافات مسلکی را عجالةً باید کنار گذاشته متّحداً بدفع دشمن خارجی پرداخت. فرقه ژیروندن باین صلح‌جوئی دانتون اعتنائی نکرده تقاضاهای او را ردّ میکردند و تا آخر کار بهمین حال باقی ماندند.

جمهوری

مجلس کنوانسیون بمحض تشکیل در ۲۱ سپتامبر سلطنت را ملغی ساخت. از ۷۴۹ نفر نمایندگان فقط ۳۷۱ نفر حاضر بودند وباتّفاق آراء الغاءِ پادشاهی را تصویب کردند. شب پاریس را چراغان نمودند وملّت فریاد پاینده باد جمهوری برداشت، مجلس این واقعه را مبدأً تاریخ قرار داد و این سال را سال اوّل جمهوری خواند و در ۲۵ سپتامبر بموجب قانون جدیدی وحدت و عدم تجزیه و انفکاك جمهوری فرانسه را اعلام داشت.

محاکمه و قتل شاه

پس از الغاءِ سلطنت بایستی تکلیف شاه را هم معلوم نمایند، از اوایل ماه اکتبر پیشنهادهائی از ولایات میرسید که محاکمه واعدام لوی شانزدهم را بجرم خیانت تقاضا داشتند، جمعی اظهار مخالفت کردند که بحکم قانون اساسی ۱۷۹۱ شاه غیرمسئول ومحترم است، طرفداران محاکمه میگفتند این مسائل را نباید ازروی قانون سنجید، مثلاً روبس‌پیر اظهار میداشت: «سخن ازمحاکمه نیست، لوی متّهم نیست وشماهم قاضی نیستید، شما مردان سیاسی ونمایندگان ملّت هستید، حکمی که میدهید راجع بمرگ وحیات یك شخص نیست بلکه مربوط بصلاح ونجات جامعه وراجع بسعادت ملّت است.»

آهنگر وقفل سازی بودکه درزمان سابق قفسهٔ آهنینی بدستور لوی شانزدهم

در قصر تویلری ساخته بود . این شخص سرّ آن قفسه را بروز داد و گشوده شد و اسنادی چند راجع بارتشاء وجیره خواری میرابو واوراقی مربوط بمکاتبات شاه با مهاجرین بدست آمد بطوریکه محاکمه شاه حتمی و لازم شد .

محاکمه روز ۱۱ دسامبر شروع و بیستم ختم گردید ، شاه با کمال وقار درمحکمه حضور یافت ، سه نفر وکیل مدافع داشت ، یکی مالزرب که سابقاً وزیر بود و دوّم ترونشه ، سوّم سز (۱) که وکیل دعاوی بودند. بااینکه سز دفاعی فصیح وبلیغ کرد مؤثر نیفتاد ، مجلس کنوانسیون امر داد که « لوی کاپه » بجرم مخالفت باآزادی و همدستی با دشمنان حرّیت ملّی و قصد سلب آسایش عمومی محکوم باعدام است، در اینخصوص پیشنهاد های مختلف شد از قبیل استمهال یا تجدید نظر ملّی یاتأخیر مجازات تاخاتمه‌جنگ لکن هیچیك مورد قبول نیافت ، ساعت سه صبح بموافقت ۳۸۰ رأی و مخالفت ۳۱۰ رأی مجلس مقرّر داشت که در ظرف ۲٤ ساعت باید حکم بموقع اجرا در آید .



لوی شانزدهم
(۱۸ ژانویهٔ ۱۷۹۳)
سه روز قبل از سیاست در سن ۳۹ سالگی

روز یکشنبه ۲۱ ژانویه در میدان لوی پانزدهم که آنوقت میدان انقلاب نام داشت و امروز بمیدان کنکرد معروف است در میان فوجی از لشکریان و گارد ملّی گیوتین را رو بطرف قصر تویلری برپای داشتند ، شاه را از محبس (تامپل)

(۱) ـ Sèze

در کالسکه نشانده و باتفاق یکنفر کشیش و دو ژاندارم بسیاستگاه آوردند، لوی شانزدهم درساعت ده بکشتنگاه بالا رفت ، سعی کرد بامردم که درپشت سر نظامیان ازدحام داشتند سخنی بگوید ، صدای طبل بانگ اورا مضمحل ساخت و کلامش شنیده نشد وباطمأنینه وامیدواری کاملی که از خواص مسیحیان است جهان را بدرود گفت .

نتایج سیاست شاه

نمایندگان کنوانسیون میخواستند با کشتن لوی شانزدهم بازگشت بسلطنت را بکلّی ممنوع وغیرممکن ساخته و پادشاهان اروپارا بترسانند یعنی سرپادشاهی را بپای آن سلاطین افکنده درس عبرتی بآنها بدهند. امّا نتایج قریبهٔ این اقدام آن شد که خطرات فرانسه مضاعف و شدید شد، درظرف چندهفته جمیع دول معظمهٔ اروپا مثل اطریش وپروس وروسیه وانگلستان واسپانیا وهلاند و ایطالیا متّحد شدند، درولایت وانده صدهزار دهقان قیام کردند، دوموریه که ازسرداران قشون بود برخلاف مجلس کنوانسیون برخاست و عازم تسخیر پاریس شد لکن افراد قشون ابراز وطن پرستی کرده از اطاعت او خوشبختانه سرپیچیدند (۲۵ مارس ـ اوّل آوریل) .

برای جلوگیری ازاین اشکالات مجلس کنوانسیون اوامر ذیل راصادر کرد: تشکیل سیصدهزارقشون ، انعقاد کمیتهٔ امنیّت عمومی که کارشان دستگیری مظنونین بود ، تأسیس محکمه انقلابی برای محاکمهٔ متّهمین (۱۰ مارس ۱۷۹۳) ، تشکیل کمیتهٔ نجات ملّی که برای دفع دشمنان داخلی وخارجی احکام استبدادی وقطعی صادر میکرد . رئیس حقیقی این کمیته دانتون بود ، علاوه بر این احکام مجلس کنوانسیون حکم قتل مهاجرین وروحانیّون ضدّ مشروطه را صادر نمود .

منازعهٔ فرقه‌های سیاسی

این احکام را مجلس پس از مناقشات و منازعات بسیار شدید میان فرقهٔ ژیروندن ومونتانیار وضع وصادرنمود ، ژیروندنها برای اینکه مارا را بپای محاکمه بکشند مرتکب خطائی عظیم شدند و آن الغاء اصل احترام نمایندگان مجلس بود .

پس مارا را متهم به افروختن آتش جنگ داخلی کردند و بمحکمه انقلابی کشیدند، لکن مارا تبرئه شد و با افتخار و احترام تمام او را بمجلس وارد کردند. از این تاریخ مارا و روبس پیر با اعضاء بلدیهٔ پاریس بقطع رشتهٔ حیات فرقه ژیروندن کمر بستند و برهیچ چیز آنها ابقا نکردند، حزب ژیروندن کمیته‌ای مرکب از دوازده نفر انتخاب کرد که اعمال بلدیه را تفتیش نموده واحکام خلاف قانون صادره از آن مؤسسه را مورد تحقیق قرار دهند، بحکم این کمیته یکی از اعضاء مهم بلدی را که هبرت نام داشت و مدیر جریدهٔ مهمّی بود توقیف کردند، در ۲۵ مه جمعی بتحریك هیئت بلدیه به تقاضای رهائی هبرت آمدند و تهدید کردند و یکی از نمایندگان ژیروندن که ریاست مجلس کنوانسیون داشت موسوم به ایسنار (۱) با لحنی تهدیدآمیز استدعای آنهارا رد نمود و گفت: «اگر بوسیلهٔ این شورشهائی که هرروز تجدید میشود لطمه‌ای بنمایندگان ملّت وارد گردد من اینك بنام تمام فرانسه اخطار میکنم که اوضاع چنان خواهد شد که برای یافتن محلّ کنونی شهر پاریس بایستی مدّتی در اطراف رود سن تفحّص نمود» این تهدیدی بود نظیر تهدیدات برونسویك که از دهان حزب ژیروندن خارج شد، فرقهٔ مقابل همانقسم که جواب برونسویك را دادند جواب ژیروندنها را هم اظهار داشتند.

سقوط ژیروندن‌ها

روز دوشنبهٔ ۲۷ مه کارگران محلاّت بقصر تویلری روی نهاده ونمایندگان مجلس کنوانسیون را که پانزده روز بود در آن محل جای داشتند وادار بالغاء هیئت دوازده نفری کردند. فردای آنروز که فشار کارگران تخفیف یافت مجدّداً مجلس هیئت مزبور رادایر کرد، پس روز جمعهٔ ۳۱ مه فرقهٔ کمون اعلان شورش عام داد وبدون مجوّز قانونی مستقیماً فرماندهٔ قوای پاریس را انتخاب و تعیین کرد، این شخص هانریو (۲) نام داشت که سابقاً عضو مالیه و دارای سابقهٔ بد بود، اخیراً بسلطانی گارد رسید واز دوستان و فدائیان روبس پیر محسوب میگشت، سپس فرقهٔ کمون ژاندارمها

(۱) ـ Isnard　　(۲) ـ Hanriot

را سوگند وفا داری داد و برای عمله‌ای که مسلحانه درمراکز شعب و حوزه ها بماند روزی ٤٠ شاهی مواجب مقرّر داشت، باین ترتیب قشون شورشیان درهمان روز مجدّداً مجلس کنوانسیون را مورد هجوم قرارداد و الغاء هیئت ۱۲ نفری را برمجلس تحمیل کرد.

معذلك تا زمانی که وکلای ژیروندن در مجلس باقی بودند باز ممکن بودصاحب نفوذ و اقتدار از دست رفتهٔ خود بشوند و میتوانستند بایالات و ولایات مراجعه کرده و آنانرا برخلاف فرقهٔ کمون پاریس که نسبت باحترام نمایندگی ملّت اهانت کرده بودند برانگیزند، دو روز بعد کمون با هشتادهزار نفر و شصت توپ اطراف قصر تویلری را گرفت و توقیف و تسلیم ۲۲ نفر از نمایندگان فرقهٔ ژیروندن را تقاضا کرد، مجلس بنای مقاومت گذاشت و مقرّر داشت که نمایندگان مجتمعاً از مجلس خارج شوند لکن هانریو رئیس قوای پاریس آنهارا مانع شد، هردو سشل (۱) رئیس مجلس پرسید: « مردم چه میخواهند؟ آیا مجلس ملّی منظوری جز سعادت ملّت دارد؟ » هانریو جواب داد: « مردم برای شنیدن الفاظ قیام نکرده‌اند، ملّت میخواهد حاکمیّت خود را ثابت کند، باید سی وچهار نفر ازنمایندگان مقصر را تسلیم کنید » چون نمایندگان اظهار مقاومت کردند هانریو رو بجانب رؤساء قشون خود کرد و گفت: « توپچیان پشت توپ خود حاضر شوید! » مجلس تسلیم شد و ۲۹ نفر از اعضاء خود را باختیار مردم پاریس گذاشت که درمنازل خودشان تحت نظر نگاهدارند، از این واقعه ببعد فرقهٔ مونتانیار برمجلس تسلّط تام یافت.

قانون اساسی ۱۷۹۳

چون خبر استیلای مردم بر مجلس ملّی در ایالات و ولایات شایع شد در بعضی نقاط که افکارمسالمت آمیز و ضدّ انقلاب تفوّق داشت مخالفت کامل نسبت برفتار کمون پاریس شروع گردید، در اوایل ماه ژوئن ۱۷۹۳ عدّهٔ ایالاتی که برضدّ پاریس قیام مسلّح کردند باولایات واندِه که سابقاً نهضت نموده بودند به ٦۳ ایالت بالغ شد.

(۱) ـ Hérault de Séchelle

فرقهٔ مونتانیار برای تخفیف سورت هیجان مردم وخلع سلاح ایالات درظرف ۱۳ روز قانون اساسی جدیدی که طرح آنرا هِرودو سِشل تهیّه دیده بود بتصویب مجلس رسانید.

این قانون که ازامتیازات مختصّهٔ آن تفویض حقّ انتخاب یك درجه و عمومی بود بیش از پیش موجب عدم مرکزیّت شد، قوّهٔ مجریه را محو نمود و مستلزم عدم اعتماد مردم نسبت باولیاءِ امور گردید وحقّ شورش را لازمترین ومقدّسترین حقوق ملّت شمرد، بعبارت اخری بمردم در هرمورد حق داد که اگر دولت حقوق ملّت را نقض نماید دست بانقلاب بزنند، باین ترتیب قوانین موضوعهٔ مجلس مقنّن را هم بتصویب عمومی ملّت موکول ساخت واین را رفراندوم میگویند.

چون قانون ۱۷۹۳ که بقانون سال اوّل موسوم است حقّ دخالت و اعمال نفوذ پاریس را از ایالات و ولایات سلب کرد مردم فرانسه آنرا بحسن قبول تلقّی کرده از مجلس راضی شدند وتهییجات فرقهٔ ژیروندن بی اثر ماند وخطر گذشت.

حکومت دیکتاتوری مجلس کنوانسیون

هنگامیکه قانون سابق الذّکر بتصویب میرسید اوضاع فرانسه در کمال اختلال بود. علاوه بر ۶۳ ایالت شوریده سرحدّات مملکت هم مضرب خیام دشمنان خارجی شده بود، اسپانیولیها ایالت پیرنه شرقی را تصرّف کردند، انگلیسها بندر تولون را در جنوب و بندر دون کرك را درشمال تسخیر نمودند، اطریشی ها والانسین و کنده را اشغال نمودند و لشکر پروس قوای فرانسه را بجانب آلزاس عقب نشاند، بارِر در اینوقت چنین گفته است: «جمهوری فرانسه مانند قلعه ای محصور است و باید مملکت را مثل سنگری مستحکم ساخت.»

اگر قانون سابق الذّکر دراینوقت بموقع اجرا در میآمد فرانسه درخطر عظیم میافتاد، پس وکلای ژیروندن باستعانت روبس پیر مشغول جلوگیری از اجراءِ آن شدند ووقتیکه مبعوثان ولایات برای اظهار قبول قانون مزبور بپاریس آمدند آنها را متقاعد کردند که این قانون برخلاف مصالح عمومی است وآنها را واداشتند که

ازمجلس تعویق اجرای آنرا تقاضا نمایند. پس در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳ نمایندگان مجلس کنوانسیون قانون ذیل را تصویب کردند که: «حکومت موقّت فرانسه تاپایان جنگ انقلابی خواهد بود و مجلس کنوانسیون مرکز منحصر بفرد و منبع کلّ اجرائیات فرانسه محسوب میشود» باین ترتیب حکومتی در فرانسه قایم‌شد که‌از سلطنت سلاطین متمرکز استبدادی‌تر و مطلق‌العنان‌تر بشمار میآمد حتّی از سلطنت لوی چهاردهم و صدارت ریشلیو هم مستبدّتر بود.

حکومت انقلابی

مراکزاین‌حکومت عبارت بودند ازکمیتهٔ نجات ملّی‌وکمیتهٔ صیانت عمومی و محکمهٔ انقلابی و هیئت‌نمایندگان‌و کمیتهٔ انقلابی و دوهزار حوزهٔ فرقهٔ ژاکوبن که مهمترین یار و یاورحکومت محسوب میشدند.

کمیتهٔ نجات ملّی

کمیتهٔ نجات ملّی که درآوریل ۱۷۹۳ بریاست‌دانتون اداره میشد پس از سقوط حزب ژیروندن تحت قیادت روبس پیر درآمد و چون دانتون از نهضت روز ۲ ژوئن انتقادو ملامت کرده بود او را ازکمیته خارج ساختند. درابتداء وظایف این کمیته‌دفاع‌مملکت‌و دفع‌اجنبی بود لکن چیزی نگذشت که کمیته صیانت عمومی‌را تحت‌اختیارو نفوذ خود درآورده وصاحب تمام قوای کشوری ولشکری مملکت شد، بی‌اجازهٔ اوهیچ تصمیمی قابل اجرا نبود، هیئت نمایندگان برگزیدهٔ این کمیته و مسئول او محسوب میشدند و بایستی نتیجهٔ اعمال خود را باو اطّلاع بدهند.

کمیتهٔ‌نجات‌ملّی‌مرکّب ازدوازده عضوبود که‌برای‌یکماه انتخاب‌میشدند لکن مانعی برای تجدید انتخاب آنها نبود، پس چندنفر معین مکرّر انتخاب‌شدند وتا آخر کار عضویّت کمیته راداشتند، بعدازروبس‌پیرمعروفترین‌افراداین‌هیئت کارنو و سن ژوست و کامبون و بارِر بودند که هریك کاری مخصوص ازقبیل‌امورجنگی یا سیاست خارجی‌یا ارتباط بامجلس ملّی‌رادرعهده‌داشتند. یکی ازنمایندگان‌دولت پروس در ۱۸۱۱ مینویسد: «اعمال کمیتهٔ نجات ملّی لایق تنفّر و انزجاراست.

لکن پشت کار و عزم و ارادهای که اعضاء آن نسبت بحفظ مصالح وطنی و توسعهٔ قوای ملّت خود ابراز داشته‌اند سزاوار تحسین و تقلید است.

در زیردست کمیتهٔ نجات ملّی چندین هیئت فرعی وجود داشت که کار وزرا رامیکردند، اگرچه اسماً همیشه وزرائی درمملکت بودند لکن رسماً کارشان بااین هیئتهای فرعی بود.

محکمهٔ انقلابی

کمیتهٔ صیانت عمومی درپاریس ومحاکم انقلابی ولایات موظّف بکشف دسایس وتوقیف مظنونین بودند، محکمهٔ انقلابی پاریس که درعمارت عدلیّه مقام داشت مظنونین ومتّهمین رامحاکمه میکرد، این محکمه مرکّب بود از سه قاضی که یکی ریاست‌را در عهده داشت و یکنفر مدّعی‌العموم ودوازده عضو محکمه که بحکم قرعه از میان شصت نفر معیّن میشدند، این قضات و اعضاء محکمه را مجلس ملّی قبلاً انتخاب میکرد، این محکمه خادم و مجری ارادهٔ کمیته ها بشمار میآمد ورئیس و مدّعی‌العموم محکمه که از طرفداران روبس‌پیر بودند اوامر اورا کاملاً اجرا میکردند. احکام این محکمه بدون استیناف وسریع‌الاجرا بود، در ساعت ده روز ادّعانامه بمتّهم ابلاغ میشد و بایستی همانروز در ساعت یازده یا دوازده محاکمه صورت بگیرد و تا دوساعت بعداز ظهر خاتمه یافته در ساعت چهار بموقع اجرادرآید. درمسائل مهمّه و اتّهامات عظیمه مدّعی‌العموم که فوکیه نام داشت اعضاء محکمه را بمیل خود باسم و رسم انتخاب میکرد بطوریکه متّهم ازچنگ آنها خلاصی نداشت و بدون آنکه بتواند دفاع خودرا بسمع قضات برساند محکوم میشد.

هیئت منتخبهٔ نمایندگان

از مساعدان ویاران بسیارمفید کمیتهٔ صیانت‌عمومی هیئتی بود از نمایندگان مجلس کنوانسیون که مخصوصاً برای مساعدت با کمیته معیّن میشدند وبسرحدّات و اردوگاهها و ایالات و ولایات بتفتیش میرفتند. کارنو(۱) ریاست پیاده‌نظام‌واتینی(۲) راداشت، مرلن‌دوتیون‌ویل(۳) بمدافعهٔ شهر مایانس مشغول بود. سن ژوست ولوبا مواظب کارهای قشون

(۱) ـ Carnot (۲) ـ Wattignies (۳) ـ Merlin de Thionville



محکمهٔ انقلابی

آلزاس بودند و افراد نظام را بسخت ترین مشق‌های جنگی وامیداشتند ، درشهر نانت کاریه از کثرت قساوت قلب وخونریزی فرانسه وتاریخ را بدهشت انداخت .

مجامع عمومی

حوزه‌های فرقهٔ ژاکوبن که بنام مجامع عامه موسوم شده بودند با کمیته نجات ملّی مساعدت میکردند ، افراد هیئت منتخبه نمایندگان ازاین مجامع دستور کار واطّلاع کسب مینمودند، این مجامع درمحل مراقب سربازانی بودند که بمنازل خود مراجعت میکردند و احوال را ببلدیّهٔ شهرها اطّلاع میدادند واز طرف بلدیّه حتّی المقدور درتحقیق اعمال و احوال و حساب سربازان سعی میشد . مجامع مزبوراحکامی هم صادرمیکردند مثلاً بامر آنها کلیسای دهات بسته میشدود کاکین خبّازی توقیف میگردید ، اوامر کمیتهٔ مرکزی نجات ملّی

بواسطهٔ این مجامع عامّه و بوسیلهٔ مأمورین مخصوص که در هر بلدیّه مقام داشتند درسر تاسر مملکت حتّی درقری وقصبات دور دست نافذ وجاری شد .

کارهای کمیتهٔ نجات ملّی

برای مقاومت باخطرهای داخلی وخارجی کمیتهٔ نجات ملّی ومجلس کنوانسیون اقداماتی کردندازاینقرار : جهیزعمومی مملکت (۱۶ اوت) ، استقراض اجباری از اغنیا بمبلغ یك میلیارد (۲۸ اوت) ، وضع قانون مظنونین (۱۷ سپتامبر) ، قانون حدّ اکثر (۲۷ سپتامبر) . بنا برقانون تجهیز عمومی مملکت ۸۰۰،۰۰۰ نفرحاضر به جنگ شد بموجب قانون حدّ اکثر میزان اعلای فروش اجناس معلوم گردیدکه تجّار نتوانند ملزومات ومایحتاج عمومی را بهرقیمتی بخواهندبمعرض فروش گذارند . زیرا که قحط وغلا و کمیابی نان و گوشت بجائی رسیده بود که یکی ازنمایندگان بمجلس پیشنهاد کرد حکم پرهیز عمومی صادر شود (آوریل ۱۷۹۳) این قحط و غلا در پاریس بلکه در سر تاسر فرانسه حکمفرما بود . مطابق قانون حدّ اکثر بایستی تجّار صورتی ازاجناس وقیمت آنهارا ببلدیه بدهند و بحکم بلدیّه تجّار مجبور بتهیّهٔ جنس و فروش بودند و اگر مخالفتی میورزیدند جزءِ مظنونین بشمار آمده و مورد تعقیب واقع میشدند ، هر کس مرتکب احتکار جنس میشد محکوم باعدام میگردید .

ترور

بزرگترین وسایل حفظ اوضاع ترور وخونریزی بود ، کمیتهٔ نجات ملّی وکنوانسیون برای اینکه تمام اهالی را ازراه رعب ووحشت وادار بجنگ با خارجیان کنند متوسّل به ترور شدند ، یکی از وکلا بیّووارن (۱) نام میگفت « باید من بعد شمشیر داموکلس (۲) در فضای فرانسه حرکت کند » وشومت میگفت « باید ترور را جزءِ دستور روزانه قرار داد . »

قانون مظنونین مقرّرداشت که : « اشخاصی که برخلاف آزادی اقدامی نکرده اند لکن بنفع آزادی هم قدمی برنداشته اند در ردیف خائنین درجهٔ اولی محسوب خواهند شد » تفتیش منازل و توقیف مردم شروع شد و محکمهٔ انقلابی هر روز جمعی را بپای سیاستگاه روانه میداشت .

---

(۱) ـ Billaud - Varenne (۲) ـ Damoclès

اوّلین شخص معروفی که بقتل رسید ماری آنتوانت ملکهٔ فرانسه بود ، اورا ازاولادش جدا کردند ودو ماه دریك زندان تنگ وتاریکی شبیه بسرداب درقصر عدالت نگاهداشتند ، محاکمه بطورناشایست وننگ‌آوری شروع‌وختم شد ، اعضاء محکمه خاصّه هبرت که ازفرقهٔ کمون بود درصدد بی‌آبرو کردن وهتك شرافت ملکه برآمدند وعاقبت جز خود کسی را رسوا وبدنام نساختند ، اورا بنام «زوجهٔ کاپت» خواندند ، یکی ازقضات‌اورا «حیوان وحشی درنده‌که قسمت اعظم‌مملکت را خورده است » نامید ، باری ملکه پس از ۲۰ ساعت محاکمه محکوم و در ظهر ۱۶ اکتبر سیاست شد .

پس ازملکه بی‌لی کلانتر سابق پاریس و دوك‌دورلئان محکوم شدند ، این‌دوك دورلئان نمایندهٔ مجلس بود ودر دادن رأی قتل لوی شانزدهم پسرعمّ خود شرکت جسته بود ، بعد نوبت چند نفر از نمایندگان فرقهٔ ژیروندن رسیدکه چندی قبل حبس شده‌بودند ، حزب ژاکوبن ازمجلس تقاضا کردکه درموقع‌محاکمه این‌چند نفرمحکمه معطّل ومنتظر طیّ مقدّماتی‌که موجب انزجار خاطر وانقباض وجدان میگردد نشود ، مقصودشان ازاین‌عبارت آن‌بودکه محکمه ازاستماع‌شهادت‌شهود و دفاع وکیل مدافع صرف نظر کنند . از ۶ آوریل ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژوییه ۱۷۹٤ ۲۵۹۶ نفرسیاست شدند ، درسرتاسر فرانسه اگر حساب کنیم ۱۲،۰۰۰ نفر بقتل رسیدند که ازآن جمله سه هزار عمله و چهار هزار دهقان بودند ، علاوه براین‌ها دربعضی‌ایالات گروه‌گروه مردم را اعدام میکردند که اگر آنهارا بخواهیم بشمار آوریم از امکان خارج است . در شهر لیون فوشه و کولو دِربوا (۱) بعضی‌ایّام دویست نفرمحبوس را یکدفعه تیرباران میکردند ، درشهر نانت کمیسیون‌نظامی ۱،۵۰۰ نفر را هدف تیر قرار داد و کاریه نام باستعانت گروهی قاتل و جلّاد و سارق بدون محاکمه وبازپرس قریب ۵،۰۰۰ نفر را درظرف هفت ماه درآب لوار غرق کرد که ۸۰۰ تن ازآنها دریك شب غرق شدند ، این شخص براطفال‌هم‌رحم

(۱) ـ Collot d' Herbois

بیاورد ، یکروز سیصد بچه را بآب انداخت . کثرت اجساد بدرجه‌ای بود که امواج رودخانه عدّهٔ کثیری را بساحل افکند و آب بکلّی مسموم شد بنحوی که بلدیّه از خوردن ماهی آن رودخانه مردم را ممنوع داشت .

فرقه‌های جدید اعتدالیّون

دراواخر سال ۱۷۹۳ بنیروی سرداران قشون وهمّت مدیران مملکت خطر خارجی و داخلی برطرف شد ، قشون پروس و اطریش بعدازجنگ ویسمبورك وجنگ واتیکنی مغلوب و ازسرحد دور شدند ، شهرهای لیون وتولون بازبدست فرانسویان آمد ، شورشیان ایالت وانده مغلوب گشتند ، بعد از این فتوحات دانتون ملاحظه کرد که ادامهٔ خونریزی وترور لزومی ندارد و باید عدل وامن را شامل‌عموم مردم نمود ، کامی‌دمولن دوست دانتون در روزنامهٔ خود موسوم به ویو کوردلیه تقاضای تشکیل هیئتی بنام « انجمن رحمت » کرد ، جمعی از حزب مونتانیار هم با آنها موافقت کرده و فرقهٔ جدیدی بنام اعتدالیّون و بخشایندگان تأسیس کردند .

فرقهٔ آنراژه وحزب ضدّ مذهب

بالعکس فرقهٔ دیگر قیام کرد که سیاستها وخونریزیهای سابق را کافی ندانسته تقاضای ترور و کشتارجدید میکردند ، رؤساء این حزب که از فرقهٔ کوردلیه منشعب شده بود عبارت‌بودند از شومت و یکی ازاعیان پروس تابع فرانسه که اورا خطیب نوع بشر مینامیدند و مخصوصاً هبرت در این حزب مقام عالی داشت ، اینشخص درسوابق ایّام بمشاغل ناشایست و پست مشغول بود ، سپس روزنامه‌نویس شد و جریدهٔ خود را پردوشن نام‌نهاد ، بواسطهٔ‌تشدّد وهتّاکی‌که درجریده میکرد طرف‌توجّه عامه شد وبمعاونت رئیس فرقهٔ کمون نایل گردید .

امّا فرقهٔ آنراژه نظری فلسفی و دعوی عقلانی داشتند و طالب الغاءِ مذهب کاتولیك بودند ، ابتدا درصددتغییر تقویم برآمدند ، هفته را ملغی‌ساختند وبجای آن ماه را بسه عشر تقسیم نمودند و روزآخر هردهه را عُشر نام دادند وبجای روز یکشنبه تعطیل قراردادند ، اسامی بزرگان‌مذهب وروحانیّون را ازمیان برده اسم

میوه وسبزی و گل و گیاه را متداول داشته ، اعیاد مذهبی را نسخ کردند ، تقاضا داشتندکه هرکس روز یکشنبه یا درسایر اعیاد دینی تعطیل کند دولت اورا بحبس بفرستد و منارههای ناقوس را خراب کنند ، باین عنوان که مناره های مزبور بر سایر عمارات مشرف هستند واین منافی اصل مساوات است . این فرقه منکرخدا بودند و پرستش عقل را میخواستند بجای عبادت پروردگار معمول بدارند ، روز دهم نوامبر ۱۷۹۳ درکلیسای نوتردام جشن بزرگی بنام آزادی و عقل گرفتند ودر روی محراب بجای مجسّمهٔ مریم مجسّمهٔ عقل را بصورت رقاصه نمایشخانه نصب کردند ، چند روز بعد فرقهٔ کمون مقرّر داشت که جمیع کلیساها را ببندند و روحانیّون را اعم از مشروطه خواه یا ضدّ مشروطه ملزم بترك آداب دینی و مجبور بخلع علائم کشیشی کنند ، مجلس کنوانسیون تابع عقاید فرقهٔ آنراژه گردید و آنانرا درمخالفت واستهزاءِ مذهب تأیید نمود ، این حال باقی ماند تا روبس پیرقیام نمود و آن را خاتمه داد .

اضمحلال فرقهٔ آنراژه روبس پیر تابع اقوال روسو بود و بخدای یگانه اعتقادداشت ، بنابراین وجود حزب ضدّ مذهب را برای مصالح جامعه مضر میدانست ، پس حزب اعتدالیّون را برضدّ آنها برانگیخت، از طرف دیگر روبس پیر با اعتدالیّون هم مخالفت داشت زیرا که کامی دمولن ودانتون که قائد آن فرقه بودند باوی عداوت میورزیدند و لحن آمرانه و کلمات حکیمانهٔ اورا مسخره میکردند ، همچنین روبس پیر از شهرت فوق العاده وقبول عام دانتون خشمناك بود و براو حسد میبرد پس برآن شد که هر دو فرقه مخالف را از میان بردارد و بکمك کوتون وسن ژوست در ظرف دو ماه بمقصود نایل گردید .

برای مغلوب ساختن فرقهٔ آنراژه قحط وغلا را بهانه قرار دادند زیرا که در این وقت (زمستان ۱۷۹٤) شهر پاریس مثل بلاد محصوره در مضیقه بود ، ارزاق را بمیزان معیّن توزیع میکردند ، بهرشخص یکمن گوشت میدادندکه تاده روزقوت خودقراردهد، پس شهرت دادندکه مسبّب این قحطی فرقهٔ آنراژه است که میخواهند

ملّت را در تنگنای گرسنگی افکنده و تولید نهضت و شورش عمومی کنند که منجر بقتل عموم نمایندگان کنوانسیون بشود . در ۱۴ مارس رؤساء آن فرقه را دستگیر و در ظرف ده روز همگی را بقتل رسانیدند ، فرقهٔ کمون باین ترتیب مضمحل شد و بجای آن کمون جدیدی تأسیس یافت که اعضاء آن از فدائیان روبس پیر محسوب میگشتند .

سقوط فرقهٔ اعتدال

شش روز بعد اعتدالیّون بتهمت سعی در تجدید سلطنت توقیف گردیدند (۳۰ مارس) بدانتون خبر رسید که چه واقع خواهد شد لکن او جواب داد « سیاست شدن بهتر از سیاست کردن است » و بآنان که وی را دعوت بفرار میکردند گفت : « به ! آیا وطن رامیتوان بکفش خود بسته همراه برد ! »

یک هفته نگذشت که قضیّه تعقیب و تحت محاکمه در آمد ، این عمل بهترین مثال عدالت دروغی و محاکمهٔ مصنوعی است ، از همان جلسهٔ دوّم کلام دانتون چنان در حضّار تأثیر کرد که مردم بعد از هر جوابی که متّهمین میدادند کف میزدند ، حتّی قضات هم متزلزل و مردّد شده بودند ، طرفداران روبس پیر میترسیدند که متّهمین تبرئه شده و کار معکوس گردد و روبس پیر دچار خطر شود ، فوکیه تنویل (۱) تدبیری اندیشید و رفع اضطراب کرد باینطرز که بمجلس کنوانسیون اطّلاع داد که متّهمین مشغول تهییج مردم و برانگیختن تماشائیان برضدّ محکمه هستند ، بنابراین خبر دروغ مجلس کنوانسیون برحسب پیشنهاد روبس پیر مقرّر داشت که دانتون و همراهان او از حضور درجلسه محروم باشند و محکمه درغیاب آنها رسیدگی کند ، ازطرف دیگر فوکیه تنویل چون تردید و تشویش قضات را میدید برای رفع نگرانی آنها مراسلاتی نشان میداد که حاکی از ارتباط متّهمین با بیگانگان و مکاتبهٔ آنها با دشمنان مملکت بود ، خلاصه روز پنجم آوریل ده روز بعد از توقیف دانتون و اتباع و یارانش محکوم و سیاست شدند .

فرمانروائی روبس پیر

بعد از مرگ دانتون کسی درمقابل روبس پیر باقی نماند ، مدّت چهار ماه زمام اختیار در دست او بود و عملاً فرمانفرمای مطلق فرانسه محسوب میشد و در باطن میخواست این حق

(۱) _ Fouquier - Tinville

را برای خود تثبیت کند . روبس پیر اگرچه بعلت خشونت لحن وغرور و بی اعتنائی واحکام قطعیّه مردم را منزجر ومتنفر میکرد وبقول لوی بلان « اتباع روبس پیر عمّال جرم او محسوبند نه دوستان او » معذلك شهرت و قبول عامّهٔ فوق العاده یافت تا بجائی که او را معصوم « فساد ناپذیر » لقب دادند . اسباب این نام نیك پرهیزکاری ودرستکاری و سادگی زندگانی او بود ، روبس پیر درخانهٔ نجّاری در کوچهٔ سن هنره منزل داشت ، وضع لباس و هیئت او محترم و مؤدّب بود ، سخنی آمرانه داشت وهمواره کلمات معصومیّت وتقوی را بر زبان میراند واز تأثیر اخلاقی این کلمات استفاده میکرد تا روز دهم مه طرفدارسلطنت بشمار میآمدلکن پس از آن چنان درمرام جمهوری طلبی راسخ وبا حرارت شد که گوئی ازاشخاصی است که تازه دینی را پذیرفته اند و تعصّب کامل نسبت بآن دارند . مسیو اولار که معتبرترین مورّخ دورهٔ انقلاب فرانسه است میگوید : روبس پیر مردی « مکّار و درون پوش وغیرقابل انکشاف » بود . هم او مینویسد : « آن قسمت از روح و اخلاق روبس پیر که در خلال احوالش ظاهر شده است روح صداقت و صراحت جبلّی فرانسویان را مشمئز ومنزجر میسازد ، روبس پیرمردی مزوّر ودرون پوش بود و تزویر و دوروئی را ازاصول حکمرانی قرار داد . » غرورش بنهایت کمال بود و مثل مفتّشین مذهبی درقرون وسطی گمان میکرد که حقیقت امورهمان است که برای او مکشوف است . افکار روبس پیر مأخوذ ازآراءِ روسو بود و چنان در دماغ او تأثیر داشت که آنرا قایم مقام وحی مُنزل وحقایق ثابتهٔ بدیهیّه میپنداشت ، هر کس درآن عقاید با اوشرکت نمیجست درنظراودشمن مملکت محسوب میگردید و هر کس برخلاف آن آراء قیامی میکرد جزمرگ پاداشی نداشت ، پس برای ترویج تقوی و عدالت خونریزی و کشتار سابق را مجدّداً معمول کرد و باصطلاح مسیواولار « گیوتین سیاست را برای اصلاح اخلاق و تحسین ارواح بکار برد . » ادامهٔ خونریزی سابق برای روبس پیر دو نتیجه مفیده داد یکی آنکه باینوسیله دشمنان خود را یکی یکی از میان برداشت ، دیگر آنکه هروقت فرمان الغاءِ

خونریزی را صادرمیکرد مورد توجّه ومحبّت عمومی میگردید و اورا ناسخ رسوم خونریزی ومبطل اوضاع دهشتناك سابق میشمردند وعموماً سپاسگزاراومیشدند.

عید خدای متعال

درماه ژوئن۱۷۹٤ خونریزی وترور باعلی درجه رسید وعلّت آن بدعت عید خدای متعال (۸ ژوئن) و وضع قانون پرریال بود (۱۰ ژون).

درحق روبس‌پیر گفته‌اند که بعضی افعالش بکارهای محمّد (ص) وبرخی باعمال کرمول شباهت داشت(۱). روبس‌پیرناشرتقوی وعفاف بود و استقرار این‌صفات را منوط باستقرار دین رسمی میدانست، پس در تاریخ ۸ مه مجلس کنوانسیون را واداشت که قانون ذیل‌را تصویب کند: «ملّت فرانسه بوجود خدای‌متعال وببقای نفس ایمان واعتراف‌دارد ومردم باید اعیادی برای توجّه بخالق وتذکرشرف‌نفس خود بگیرند.»

یکماه بعد اوّلین عید خدای متعال یاموجود عالیرا در پاریس برپا ساختند، پرگرام ودستور این مراسم را داوید نقّاش بدقّت تمام مهیّا ومدوّن کرد، روبس‌پیر که دراینوقت ریاست مجلس کنوانسیون را داشت‌شخصاً ریاست این‌جشن رابعهده گرفت، لباس‌آسمانی‌رنگ پوشید ودسته گلی باچند سنبلهٔ گندم دردست گرفته ازقصر تویلری تامیدان مشق‌باجماعت حرکت‌کرد و دو دعا خواندکه یکی‌ازآنهارا گویند کشیش پیری‌آبه پروکه نام نوشته بود، خوانندگان ونوازندگان سرودی که ترجیعش الفاظ «ای پدرعالم، ای‌عقل کل» بود مینواختند، پس روبس پیر بدست خود مجسّمهٔ بیدینی را آتش زد.

۱- با تشبیه مزبور هرچند تقوای روبس‌پیر را در نظر دارند، اما بجهت قساوت و خونریزی وی چنین قیاسی مع‌الفارق و با شخصیت ملکوتی و متکامل و عظیم‌الشأن حضرت ختمی مرتبت‌که نهایت درجه معصوم بلکه ذات خرد و عصمت و علم و رحمت‌الله کلاً متباین است. با اینهمه هرجا در این‌کتاب نکاتی از این قبیل و صفاتی از اینگونه در بارهٔ مقدسات و معتقدات و دیدگاههای الهی ما آمده، از مؤلفین‌کتاب بوده و مترجم پیشاپیش از خواننده پوزش می‌طلبد. سبحان رب‌العزة، رب‌العرش عما یصفون . . . (مترجم).

قانون ـ پرریال درروزعید مذکور چند تن ازهمکاران روبس پیرطرزحرکات ورفتارروحانی مآب اورامسخره کرده و آن کشیش ودیکتاتور را مورد خنده قرار داده بودند. شب فوشه بجماعت ژاکوبن چنین خطاب کرد:

« بروتوس قاتل قیصرروم که خنجردرسینه پادشاه فرو برد بهترین عبادت رانسبت بخدای متعال بجای آورد.»

روبس پیر محض مقهور ساختن این دشمنان آخرین خود دو روز بعد ازعید طرح قانونی بوسیله کوتون که از یاران و معاونین او بود به مجلس پیشنهاد کرد که «هر کس بزور یا بحیله در صددامحای آزادی برآید بهمجازات خواهد رسید» کوتون میگفت: «در این موقع سستی جنایت است و متابعت رسومی کهموجب تأخیر و تعویق امور است عامّه را بخطر میافکند، برای سیاست و تنبیه دشمنان وطن هیچ توقّفی جایز نیست، بمحض دست یافتن و کشف هویّت آنها باید به مجازات پرداخت.» روبس‌پیر میگفت قانون پرریال مبتنی برعدل و عقل است ولی مسیو اولار مورّخ سابق‌الذّکر آنرا «جلاّدی قانونی» نامیده است. خلاصه



ماکسیمیلین «روبس پیر»
(۱۷۵۹ ـ ۱۷۹۴)
ازمردان معروف انقلاب کبیر فرانسه است

بموجب این قانون محکمه انقلابی مطابق استنباطات خود بدون دلایل متّقنه وامارات محسوسه حکم میداد و کمترین حکمش اعدام بود ، بعلاوه کمیته نجات ملّی که ریاست آنهم بارو بس پیر بود میتوانست حتّی وکلاء مجلس راهم بدون کسب رضایت مجلس کنوانسیون بمحاکمه جلب کند .

خونریزی عظیم

دراین وقت خونریزی یا ترورعظیم شروع شد ، درظرف ٤٧ روز از دهم ژوئن الی بیست و هفتم ژوئیه (که در این روز روبس پیر از کار ساقط گردید) در شهر پاریس ١٣٧٦ سر از تن جدا شد و این عدد بیش از قتل هائی است که درچهارده ماه اخیرواقع گردیده بود . ازمحکومین یکی لاووازیه شیمی‌دان معروف بود(١) که برای انجام امتحانات علمی خود تقاضای مهلت کرد ، لکن یکی ازقضاة محکمه جواب داد : «جمهوری فرانسه دیگر شیمی‌دان لازم ندارد» دیگر ازمعاریف مالرزب بود که درمحاکمهٔ لوی شانزدهم سمت وکیل مدافع داشت ودیگر آندره شینه شاعر شهیر بود که شربت هلاك چشیدند . محکمه فوج فوج مظنونین را بسیاستگاه میفرستاد بدون آنکه درهویّت آنها تحقیقی کنند مثلاً اگر اشخاصی راهم اشتباهاً بمحکمه میآوردند قضات بدون تفتیش حال و پرسش اسم آنها را امر باعدام میداد ، گاهی طفلی ١٧ ساله را بجای پدر بقتلگاه روانه میکردند و زمانی پیرمردی شصت ساله را در عوض جوانی ٢٢ ساله بسیاست میفرستادند ، بقول فوکیه تنویل « امروزسرها مثل الواح سنگی فرو میریزند» در دو روز هفتم و هشتم ژوئیه ١٥٠ نفر کشته شدند .

سقوط روبس پیر

مقارن این احوال قشون فرانسه پس از فتح نمایان فلوروس نوبت دوّم خاك بلژیك را بتصرّف آورد ، پس ازاین ظفر معلوم شد که وطن در خطر نیست و قتل و تروری که در پاریس برپا کرده اند موجب و مجوّزی ندارد ، مردم پاریس شورش کردند و گفتند از بوی دار سیاست مشمئز شده ایم ، دوام ترور بعلّت حسّ کینه جوئی و غرض شخصی روبس پیر است .

---

(١) - به گراور صفحهٔ ٢٩٥ رجوع شود .

گروهی از نمایندگان که غالباً عضو کمیتهٔ صیانت عمومی و کمیتهٔ نجات ملّی بودند چون میدانستند که روبس پیر بر آنها رحم نخواهد کرد ودمار از روزگارشان برخواهد آورد پیشدستی کردند واین هیجان ملّی را بهانه قرار دادند که شرّ روبس پیر را دفع کنند. دوستان و یاران هبرت ودانتون کمیتهٔ سرّی در آخر ژوئیه تشکیل دادند، اغلب اعضاء این کمیته مظنون ومتّهم بودند و روبس پیر خیال تعقیب آنها را داشت پس درنهان باحزب بیطرف مجلس سازش کردند، این حزب که دروسط جای داشت و همواره طرفداری از روبس پیر میکرد در این موقع از دوام قتل و خونریزی بتنگ آمده بود، این جماعت اگرچه اغلب مرتکب قتل هم شده بودند لکن دراینوقت طرفدار امنیّت و آرامش شدند.

این جدال سه روز طول کشید، روز جمعه ۲۵ ژوئیه که روبس پیر در مجلس حاضر نبود بارِ رُ خطابه‌ای قرائت کرد مشتمل بر ملامت وعیبجوئی ازمردمانی که درصدد سفّاکی وسختگیری جدیدی نسبت بمردم هستند، مجلس رأی داد که این خطابه را طبع نموده بکمون بفرستند، چون روبس پیر از اینواقعه خبر یافت روز ۲۶ ماه بمجلس حاضر شد و نطقی مفصّل که بزحمت و دقّت بسیار فراهم و آماده کرده بود ایراد نمود و مکرّر خودرا بصفت «غلام آزادی» و «شهید زندهٔ جمهوری» خوانده و کمیته ها را هم متّهم ساخت که درپی فشار آوردن برمجلس هستند ودرخواست کرد که کمیته ها را ازمردمان فاسد که مشتی دزدوخائن هستند پاك ومصفّا سازند، چند تن از معاریف مثل فوشه و بیّوارن و کارنو و کامبون را در ردیف این دزدان میخواند. حزب بیطرف باز تحت تأثیر نطق روبس پیرواقع شده وبشدّت کف زد، لکن کامبون درجواب اعتراضات مؤثره کرد و مجلس رأی خود را اظهار نمود و این نخستین دفعه بود که روبس پیر در مجلس مغلوب میشد.

دو حزب مخالف در روز و شب ۲۶ و ۲۷ مشغول تهیّه وسایل جنگ شدند وخود را مهیّای جدال میکردند، روبس پیر باتّفاق سن ژوست بکلوب ژاکوبن ها رفته مجدّداً نطق خودرا قرائت نمود، اهل این کلوب برای او دست زدند ودشمنانش

را از قبیل بیّووارِن و کلودِر بوا را ازمحفل خارج نمودند ، روبس پیردراین کلوب طرفداران بسیارپیدا کرد و کمون هم که اکثراعضایش هوادار بلکه دست نشانده او محسوب میشدند بوی وعده مساعدت کامل دادند، ازطرف دیگر دشمنان روبس‌پیر مثل تالین و فوشه و باراس مشغول ملاقات و جلب مساعدت رؤسای فرقه بیطرف شدند و هریك قسمتی از کاررابعهده گرفت ، کلودِر بوا وبیّووارِن‌هم که از کلوب ژاکوبن طرد شده بودند بسه نفر فوق ملحق گشتند .

روز یکشنبهٔ ۹ تِرمیدور

روز ۲۷ ژوئیه(یکشنبه ۹ ماه ترمیدور) که گرما بنهایت شدّت رسیده بود سن ژوست بکرسی نطق درمجلس بالارفت وبخواندن اتّهام‌نامه‌ای که برضدّ کلودِر بوا و بیّووارِن تهیه دیده بود مبادرت ورزید ، لکن تالین کلام اوراقطع‌کرد وویرا ازمنبرخطابه فرود آورد و خنجری از زیر لباس کشیده درهوا حرکت داد وقبل از آنکه روبس پیر مجال‌سخنی بیابدتقاضا کرد که مجلس این «کرمول‌جدید»را بمجازات خودبرساند روبس پیر مکرّر سعی کرد که سخن خودرابسمع حضّاربرساند ، دونفرازو کلا که بنوبت ریاست جلسه را داشتندیکی کلودِر بواودیگر توریوازدوستان دانتون چنان زنگ ریاست را بصدا میآوردندکه فریادهای روبس پیرمحو و بی تأثیرمیشد ،مجلس هیجانی‌فوق‌العاده یافت ، ازهرجانب فریادهای مدهش بلندبود ، عاقبت نمایندگان رأی دادند که هانریوودوما که دوستان روبس پیر بودند توقیف شوند بجرم‌اینکه برضدّ مجلس کنوانسیون اقدام کرده‌اند ، روبس‌پیر در اینوقت با کوشش فوق‌العاده فریاد برآورد : « ای رئیس مردم‌کشان‌آخر اجازهٔ سخن بمن میدهی ! ؟ » لکن کلامش بی تأثیر شد و در حدود ساعت پنج‌ونیم درمیان فریاد پست باد ظالم او نیز محکوم بتوقیف گردید ، برادرش روبس پیر جوان وسن‌ژوست و لوباوکوتن‌هم بنا بر تقاضای خودشان بزندان رفتند و مقرّر شد که عجالتاً در لوکسامبورك محبوس باشند تا بعد بمحکمهٔ انقلابی تسلیم گردند .

روبس پیر معذلك امیدی قوی داشت و اعضاءِ محکمه را از طرفداران خود

میپنداشت وخودرا تبرئه شده میدانست، لکن بعلّت خطای دوستانش که در کمون بودند کار روبس پیر دچار وخامت گردید.

کمون بمحض شنیدن خبر توقیف روبس پیر اعلان شورش داد ومحبوس را از لوکسامبورك خارج وبعمارت بلدیّه وارد ساخت ومهیّای هجوم بمجلس کنوانسیون شد، مجلس بخشم آمد و روبس پیر واعوان اورا ازحمایت قانون خارج ساخت یعنی بدون محاکمه و رسیدگی بایستی توقیف و سیاست شوند.

مقدّمات جدال فراهم گردید، یاران روبس پیر درمقابل بلدیه اجتماع کردند، کنوانسیون ژاندارمری و قسمتی از گارد ملّی را در عمارت تویلری تمرکز داد، امّا روبس پیر جرئت حمله نکردوطرفداران خودرا درهمان محل که بودند نگاهداشت، در حوالی نصف شب بارانی سیل آسا شروع بباریدن کرد وهواخواهان روبس پیر که دستورمعیّنی نداشتند کم کم متفرّق گشتند، دوساعت بعدازنصف شب قشون مجلس بسرکردگی باراس ومرلن دوتیون ویل خود را بعمارت بلدیّه رسانیدند و میدان را خالی یافته بمحاصره پرداختند و بدون هیچ مقاومتی دوستان روبس پیر را گرفته و خود او را هم دستگیر کردند، یکنفر ژاندارم مِدا نام بضرب گلولهٔ طپانچه چانه او را خرد کرد، عصرهمان روز در ساعت هفت و نیم گیوتین را که در وَنْسن بود بمیدان لوی پانزدهم آورده و روبس پیر و برادرش و سن ژوست و کوتُن و هانریو و غیره را در میان فریاد های شادمانی و کف زدن مردم سیاست کردند، مقتولین این ساعت ۲۲ نفر بودند، فردای آن روزهم ۷۰ تن و پس فردا سیزده نفر را اعدام کردند.

عکس العمل ماه تِرْمیدور

اگرچه سقوط روبس پیر در نتیجهٔ مساعی چندتن تروریست بود لکن این واقعه موجب اختتام ترور و خونریزی گردید زیرا که در این وقت افکار عامّه برخلاف قتل بود وفتوحات لشکر فرانسه درخارج هم اختتام این امر را ایجاب میکرد. پس مقرّرات انقلابی که از جانب مجلس کنوانسیون وضع شده بود رفته رفته نسخ و الغاء شد، این

عکس‌العمل که در ماه ترمیدور شروع شد تا شش ماه طول کشید (اوت ـ دسامبر ۱۷۹٤) کمیتهٔ نجات ملّی از اختیارات خود محروم ماند و جز در امور جنگ و سیاست خارجی دخالتی نداشت و تحت نظر مجلس قرار گرفت، کمیسرهای کنوانسیون جانشین کمون شدند، قوانین و مقرّرات انقلابی یکی یکی ملغی گردید و احکامیکه در تعقیب و مجازات روحانیّون و نجباء صادر شده بود نسخ شد، اشخاصی مثل کاریه و فوکیه‌تنویل که خونریزی فراوان کرده بودند بمجازات رسیدند و کلوب ژاکوبن‌ها که مرکز انقلاب و ترور بود بسته شد.

نهضت شاه‌طلبان

در این وقت جمعیّت شاه طلب در پاریس تشکیل شد، این جماعت خود را جوانان «طلائی» میخواندند و از جوانان اصناف توانگران و ظریفان محسوب میگشتند، ابتدا مرام خود را پنهان نموده و جمهوری‌طلب معتدل خود را معرّفی کردند و با ژاکوبن‌ها و فرقهٔ وطن‌خواهان نزاع در پیوستند، چون قوّت یافتند در مجلس و کمیته تأثیرات عظیمه بخشیدند.

آخرین ایّام شورش ملّی

دهقانان محلاّت اطراف پاریس که مبتلا بفقر و قحط بودند از این شورش جدید استفاده کردند و مجلس را متّهم ساختند که با فرقهٔ شاه پرستان همدست شده میخواهد ملّت را از گرسنگی هلاك سازد و گفتند اگر قانون اساسی سال ۱۷۹۳ کاملاً مجری شود مردم از سختی رهائی خواهند یافت. پس ملّت در روزهای اوّل آوریل و بیستم مه ۱۷۹٥ شورش کرد و این آخرین روزهای مداخلهٔ مردم درامور بود. در روز اوّل آوریل نسوان پاریس بمجلس حمله برده و فریاد برآوردند: «نان و قانون ۱۷۹۳» مرتجعین از این غوغا و شورش استفاده کرده حکم تبعید چندنفر از اعضاء سابق کمیته را از مجلس صادر کردند از قبیل بارِرْ، بیّوواِرن و کولو دِرْبوا.

شورش روز اوّل پریال

یکماه و نیم بعد از واقعه فوق مردم بتحریك گروهی از نمایندگان مجلس شوریدند، قصد نمایندگان تجدید حکومت انقلابی و منظور مردم رفع قحط و غلا بود. در شب ۱۹ مه مردم محلّهٔ سنت

آنتوان وسن‌مارسو هر تنی ۶۰ گرم نان بدست آورده بودند، شورشیان بمجلس روی نهاده یکی‌از وکلا فرو(۱) نام را کشته سرش را برنیزه افراشته و از مقابل بواسی‌دانگلا(۲) رئیس‌مجلس عبوردادندکه بدون تغییر سیماسلامی داد وساکت ماند. مجلس اجباراً رأی داد که قانون۱۷۹۳ مجدداً مجری‌شود و کمیتهٔ جدیدی بنام کمیتهٔ اجرائی تأسیس گردد. لکن درحوالی‌نصف شب بانگ طبل گاردملّی بلندشد وشورشیان فراراختیار کردند. مجلس فوراً نمایندگانی‌را که باشورشیان همدست بودند محکوم ساخت و دو نفر از آنها قبل‌ازصدورحکم خودرا کشتند.

شورش سه‌روز طول کشید، برای رفع غائله مجلس مجبور باحضارقشون شد و این نخستین مداخلهٔ لشکریان فرانسه در امور سیاسی محسوب میگردد، روز ۲۳مه که قشون میخواست محلهٔ سنت‌آنتوان را بتوپ‌ببندد شورشیان تسلیم شدند و اسلحه را ازدست نهادند، فقط درمحلاّت مرکزی پاریس گارد ملّی مسلّح باقی ماند و افراد این گارد اکثراً شاه‌پرست بودند.

ترور ابیض

فرقهٔ مرتجع مجلس مطلق العنان شدند و حکم اعدام کلیّهٔ اعضاءِ کمیته‌های سابق را صادر نمودند باستثنای کارنو که او را بانی و مؤسس فتح و ظفر خوانده و از قتل او صرف نظر کردند. در تمام فرانسه ارتجاع شروع شد خاصه درجنوب که مردم بیشتر مایل بسلطنت بودند. در همه جا قتل عام تجدید شد، گروهی از ژاکوبن‌ها بقتل رسیدند، دراینموقع لوی هفدهم وفات یافت و کنت دوپروانس خود را لوی هیجدهم لقب داده اعلامیّه صادر کرد وخود را سلطان فرانسویان خواند. درسواحل غربی جمعی‌ازمهاجرین بوسیلهٔ کشتی دولت انگلیس‌قدم بخاك فرانسه نهادند ولی‌هوش(۳) سردارانقلابی آنهارا شکست داد، مجلس‌قانون ضدّمهاجرین‌را بموقع اجرا گذاشت وهزارتن ازآنها را که درجنگ باهوش گرفتار شده بودند گلوله باران کردند.

احکام دو ثلث

مجلس‌ازظهورفرقهٔ مرتجعه هراسان‌شده‌و کمربدفاع‌جمهوری بست و چون قانون ۱۷۹۳ را بکلّی غیر قابل اجرا میدید

---

(۱) - Féraud (۲) - Boissy d' Anglas (۳) - Hoche

بر آن شد که قانون جدیدی بنام قانون سال سوّم وضع نماید.

در قانون انتخابات تجدید نظر شد، انتخابات عمومی مستقیم نسخ وشرایطی سخت‌تر از شرایط سنهٔ ۱۷۹۱ برقرار گردید، نمایندگان آینده فرانسه از طرف جمع قلیلی توانگران وثروتمندان منتخب شده وزمام امور دردست عدّه قلیلی میافتاد که ضدّ انقلاب و طرفدار سلطنت بودند.

برای جلوگیری از این پیش آمد مجلس کنوانسیون مقرّر داشت که دو ثلث از نمایندگان آینده باید ازمیان وکلاءِ حاضر مجلس مجدّداً انتخاب گردند وانتخاب آنها هم باختیار مجلس خواهد بود.

۱۳ ماه واندمیر مغلوبیّت شاه پرستان

حکم موسوم بدو ثلث امید شاه پرستان را بکلّی مبدّل بیأس نمود پس متشبّث بقوّه قهریّه شدند، اعلانی باین مضمون بر در و دیوار چسبانیدند: «ای ملّت فرانسه بازدین وشاه خود را درباب تابنان وامان برسی.» درروز پنجم اکتبر ۱۷۹۵ (۱۳ واندمیر) لشکری ازشورشیان مرکّب از بیست هزار نفربمجلس کنوانسیون حمله‌ور شدلکن سرداربیست وشش ساله‌ای موسوم به ناپلئون بناپارت افواج شورشیان را دفعتاً متوقّف ساخت، این سردار را باراس که با پنج هزار نفر متکفّل حفظ مجلس بود بمعاونت خود برگزیده بود، دویست تن ازشورشیان بخاك هلاك افتادند، فردای آنروزژنرال بناپارت حاکم نظامی پاریس شد ودراندك زمانی اسلحه مردم پاریس را جمع کرد و امن و امان استقرار یافت.

سه هفته پس ازاین واقعه مجلس کنوانسیون کارخود را ختم کرده وبا صدای زنده باد جمهوری در روز ۲۶ اکتبر انحلال خود را اعلام کرد.

کار های کنوانسیون دفاع ملّی

آنچه بطور خلاصه در باب کار های کنوانسیون نوشته شد جزئی ازاعمال مهمّه او محسوب میگردد، کاربزرگ وفوق‌العادهٔ این مجلس آن بود که در ظرف سه سال از عهدهٔ دفاع ملّی و تنظیم تشکیلات مملکت کاملاً برآمد.

کنوانسیون هم باشورش داخله وهم با جنگ خارجه سرو کارداشت ، بایستی افکار انقلابی فرانسه را در خارجه انتشار بدهد و حیثیّت و استقلال فرانسه را هم محفوظ بدارد ، درسال ۱۷۹۳ شصت ایالت فرانسه بر مجلس شوریدند وقشون دول انگلیس و هلاند و پروس واطریش و پیمون و اسپانیا بر او حمله‌ور شدند ، لکن مجلس پس ازدوسال جنگ خونین دائمی بنیروی همّت وپشت کاربرتمام دشمنان خود ظفر یافت ، در آوریل و ژوئن ۱۷۹۵ با دول پروس و اسپانیا وهلاند در شهر بال عهدنامهٔ با افتخاری منعقد ساخت وبموجب این عهدنامه بلژیك واراضی یسار رود رن را بخاك فرانسه ملحق نمود و برای دفع انگلیسها بادولت هلاند هم عهد شد و در صدد اتّحاد با اسپانیا هم برآمد . در داخله ژنرال هوش با کمال ملایمت و عدالت نایرهٔ شورش ایالت وانده را فرو نشانید .

کار های داخله

خدمات این مجلس در داخله مملکت نیز بسیار گرانبها بود ، مجلس کنوانسیون پر کارترین و فعّال ترین مجالس فرانسه محسوب میشود، مجلس مؤسسان اگرچه خدمات فوق‌العاده کرد ولی از آنجا که وجهه همّت اوتخریب اساس استبداد وقلع ماده فساد سابق بود کمتربامور اصلاحی نایل گردید، کنوانسیون کارهائی را که ارشروع کرده‌بود خاتمه داد، کنوانسیون بچندین شعبه منشعب میگردید ، شعبه تقنینیّه ، شعبه مالیه ، شعبه معارف وتعلیمات عمومی واگرچه دربعضی‌موارد موفّق بانجام کارها نگردید لکن افتخارشروع امور مفیده باو عاید میشود . اغلب مؤسسات عظیمه فرانسه یادگار دوره کنوانسیون است ، راجع بامور مالی بنابرپیشنهاد کامبون مجلس مقرّر داشت که قروض دورهٔ استبداد برعهده جمهوری است و جزءِ دیونی است که در نتیجه جنگهای جدید با دول اروپا پیدا شده است و برای تمرکز این دیون دفتر بزرگ دیون و دعاوی را که اساس مؤسسات استقراضیّه فرانسه محسوب میشود ایجاد کرد، مقیاس ومقادیر و اوزان فرانسه را اصلاح نمود که امروز به سیستم متریك معروف و در غالب ممالك متداول است ، تعلیم عمومی و اجباری و مجانی ابتدائی از مقرّرات این

مجلس است که اگرچه بعلّت فقدان وجه نتوانست آنرا اجرا کند لکن اصولاً ترتیب آنرا معیّن کرد. درخصوص تعالیم متوسّطه بنابرپیشنهاد لاکانال(۱)چندین مدرسه مرکزی دایر نمود که منشأ مدارس متوسّطه امروز فرانسه بشمارمیآیند، درخصوص تعلیمات عالیه مؤسسات مهمّه چندایجاد یااصلاح نمود از قبیل کلژدوفرانس، مدرسه السنه شرقیّه، دفترطول وعرض جغرافیائی، موزه. دراین مؤسسات علمای بزرگ مانند لامارك، ژوفر واسن هیلر، ژوسیو، لاسه‌پد(۲) بتدریس علوم طبیعی اشتغال داشتند. روز قبل از انحلال مجلس کنوانسیون بنابرپیشنهاد دونو آکادمیهای قدیم را منحل ساخته بجای آن انستیتو دوفرانس را ایجاد کرد، این مؤسسه بسه شعبه تقسیم گردید: شعبه علوم طبیعی و ریاضی، شعبه معقول و اخلاق و علوم اجتماعی، شعبه ادبیّات وصنایع مستظرفه وبنابرقول دونو مؤسّسه مزبور «مرکز علوم و فنون و نمایندهٔ ادب وهنر» شد.

توحّش انقلابی

با توجّه باین مؤسّسات عامّ‌المنفعه تهمت توحّش و بربریّت راکه بمجلس کنوانسیون بسته‌اند هرشخص منصفی مردود میسازد؛ شکّی نیست که دراین دوره مردمان خونخواروبیرحم بسیاربودند ازقبیل یکی از اعضاءِ انجمن بلدیه کلرمون فران که میگفت باید کلیسای معروف به «کاتدرال» راکه منبع ومخزن تعصّب دینی است خراب نمود درصورتیکه کاتدرال مزبور یکی از شاهکار های صنعتی قرون سالفه است. همان شخص مدّعی بود که وجود کتابخانه ها و مراکز علمی و تابلو های نقّاشی و کلیسا ها و غیره بی معنی و غیر ضروری است و پیشنهاد میکرد که کتب قدیمه را بجوشانند و کاغذ سفید برای رفع احتیاجات جمهوری جدید بسازند، کار عمدهٔ کنوانسیون دفع این قبیل پیشنهادها ورفع این طرزافکاروحشیانه بود وقانونی برای حفظ آثارقدیمه وایجاد موزهٔ صنایع فرانسه وضع کرد.

درعهد کنوانسیون خون مردمان بیگناه بسیار ریخته شد وحکومت انقلابی

(۱) ـ Lakanal (۲) ـ Lamarck,Geoffroy,Saint-Hilaire,Jussieu,Lacépède

که کنوانسیون تأسیس کرداعمال‌سخت وخونریزی بی‌اندازه کرد ، لکن در نظر کنوانسیون مثل سنای روم صیانت وطن اصل هرقانونی بشمار می‌آمد وبنا برقول یکی‌ازنویسندگان معاصر « مجلس کنوانسیون‌برای جلوگیری ازتجدیداستبداد مرتکب‌مظالم مستبدانه میگردید . »بقول ژنرال‌تیبو (۱) که شاهدوقایع‌بوددروزی که مجلس کنوانسیون منحل‌شد همه کس حتی‌دشمنان مجلس مزبور هم دریافتند که چیزی عظیم و گرانبها ازعرصهٔ سیاست میرودکه جای‌آن‌همواره خالی‌خواهد بود . سی‌سال بعددرسنهٔ ۱۸۲۵ بریه وکیل دعاوی درمحفلی بزرگ پرازمردمان ضدّ انقلاب نسبت باعمال کنوانسیون قضاوت تاریخی کرده و چنین گفت : « من فراموش نمیکنم که کنوانسیون وطنم را نجات داده است . »

II

هیئت مدیره

حکومت هیئت‌مدیره که بموجب قانون سال‌سوّم تأسیس‌یافت چهارسال دوام کرد از سنهٔ ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ الی نوزدهم نوامبر ۱۷۹۹ . در این چهار سال مملکت فرانسه دائماً دچار اختلال و اغتشاش بود ، مایهٔ این انقلابات فرقهٔ دست چپ ازبقایای حزب ژاکوبن وفرقهٔ سلطنت‌طلب بودندکه در صدد بدست‌آوردن زمام امور یا تخریب حکومت موجوده بر میآمدند . هیئت مدیره برای مدافعهٔ خود باعمال قوّهٔ نظامی متوسّل میگردید ، در ٤ سپتامبر ۱۷۹۷حزب سلطنت‌خواه و در یازدهم مه ۱۷۹۸ فرقهٔ ژاکوبن را از میان برداشت ، در این اوقات فتوحات ناپلئون بناپارت در ایطالیا بجائی رسید که تمام دشمنان فرانسه باستثناءِ دولت انگلیس ترك جنگ کردند ، بناپارت در محلّ کامپوفورمیو (۱) ۱٦ اکتبر ۱۷۹۷ عهدنامه‌ای بادولت اطریش بست که قرارداد بال راکامل کرد .

اوضاع داخله قرین اختلال و هرج و مرج بود و در ۱۷۹۹ رو بوخامت گذاشت ، درین وقت دول اروپا اتحادیهٔ جدیدی بر ضدّ فرانسه تشکیل داده و

(۱) ـ Thiébault (۲) ـ Campo-Formio

قشون فرانسه را در ایطالیا و آلمان مقهور ساختند، خطر خارجی و تجدید حکومت انقلابی در داخله و فساد اخلاق و رشوه خواری عمّال دولت موجب شد که افکار عامّه بر خلاف هیئت مدیره گردید. سی‌یس و ناپلئون بناپارت بوسیلهٔ کودتای دهم نوامبر (۱۹ برومر ۱۷۹۹) غائله را خاتمه دادند.

قانون سال سوم

بموجب این قانون قوّهٔ اجرائیّه بهیئت مدیره رسید، این هیئت مرکّب از پنج عضو بود که سنّ آنها لااقل از چهل بایستی متجاوز باشد و در هرسه ماه یکی ریاست کند. درسر هرسال نسبت بیکنفر از آنها تجدید انتخاب بعمل میآمد، برای انتخاب عضو مزبور بایستی مجلس پانصدنفری (مجلس ملّی) ده نفر را نامزد کنند و مجلس قدما (سنا) یکی از آنهارا بعضویت هیئت مدیره برگزینند. دو مجلس مذکور قوّهٔ مقنّنه را در دست داشتند، سنّ نمایندگان مجلس ملّی لااقل سی سال و سنّ وکلاء مجلس قدما لااقل چهل سال بود. مجلس ملّی موظّف بوضع وابتکار قوانین بود و مجلس قدما حقّ رد یا قبول قوانین موضوعه را داشت، امروز هم مجلس ملّی وسنای فرانسه بهمین ترتیب تقریباً عمل میکنند. یکی از وکلا باین نحو مجالس مذکوره را تعریف کرده است: «مجلس پانصدنفر بمثابه قوّهٔ واهمه ومتخیّله جمهوری است ومجلس قدما بمنزلهٔ قوّهٔ عاقلهٔ آن است.» هرسال یك ثلث از وکلای هردو مجلس بایستی از نو انتخاب شوند.

نمایندگان بدو درجه وبطرز محدود انتخاب میگشتند، فرانسویانی که بیست و یکسال لااقل داشته ودارای سواد خواندن ونوشتن بوده و مالیات مستقیم بدولت میپرداختند انجمنهای بسیار تشکیل داده وهر دویست نفر یك تن انتخاب کننده معلوم میکردند، اشخاصیکه کمتر از ۲۵ سال سن داشتند ودارای ملکی نبودند لایق مقام انتخاب کنندگی محسوب نمیشدند، میزان عایدات ازمنقول وغیر منقول بایستی معادل صدو پنجاه الی دویست روز مزد کار باشد.

علل اغتشاش

طرز انتخابات این دوره حتّی از ترتیب مجلس مؤسّسان هم که در دورهٔ سلطنت لوی شانزدهم (۱۷۹۱) مقرّر شده بود

سخت‌تر و دورتر از مساوات بود ، بنا براین قانون حکومت بدست توانگران وسرمایه‌داران متمایل بسلطنت میافتاد . این مسئله منشأ نزاع شد ، هیئت‌مدیره برای حفظ جمهوری از ارتجاع سلطنت خواهان مجبور بمدافعه گردید .

از طرف دیگر بقایای احزاب انقلابی سابق هم با این طبقهٔ سلطنت‌خواه خصومت ورزیده ودرصدد برهمزدن قانون سال سوّم و انحلال هیئت مدیره و تجدید اجرای قانون ۱۷۹۳ بر آمدند .

مجلس کنوانسیون اگرچه فتوحات نمایان کرد لکن درموقع انحلال وظایف سنگین برای هیئت مدیره بارث گذاشت مانند ادامهٔ جنگ با انگلستان واطریش وشاهزادگان ایطالیا . اوضاع مالیّه هم بر اثر وقفه تجارت وصنعت دچار وخامت واختلال بود ، مالیات بزحمت وصول میشد وکاملاً بخزانه نمیرسید ومردم وجه مالیات را باسکناس ادا میکردند واز آنجائیکه دولت در صدور اسکناس بیمبالاتی کرده ومقدار کثیری انتشارداده بودقیمت آن بسه‌صدم میزان اصلی رسیده بود ، بعبارت اخری دولت صد میلیون اسکناس مالیات وصول میکرد لکن بیش ازسیصد هزارفرانك بخزانه عاید نمیشد . این اختلاف مالی موجب ورشکست شد که آنرا ورشکست دو ثلث نام نهاده‌اند ، برای تحصیل وجه دولت مالیات بردر وپنجرهٔ خانه‌ها وضع کرد که اکنون هم باقی است (۱۷۹۸) . این مالیات که بار مردم را سنگین و دخل آنها را قلیل میساخت موجب عدم رضایت شد و جمعی کثیر را بر خلاف هیئت مدیره برانگیخت .

علاوه بر این حوادث اساساً ملّت فرانسه احساس خستگی میکرد و احوال روحی مردم درنهایت بدی بود ، ازهرچیزسیر وبیزار شده بودند ، شش سال انقلاب داخلی وجنگ خارجی فرانسویان را چنان فرسوده ساخته بود که حتّی ازافتخار غلبه بر دشمن هم بیزار بودند وجز آرامش و نان و خورش یومیه چیزی مسئلت نداشتند. ملّت بنهایت تنگدستی رسیده بود ، درپاریس مردمانی که ازمعاملات ناگهانی بثروت نایل آمده بودندچنان در شهوت رانی ولذّت جوئی تظاهر وتجاهر داشتند

که ملّت را بخشم میآوردند . اکثر سیاسیّون‌وزمامداران‌امور سرمست خودخواهی و رشوه‌گیری ، بعضی‌ازاین مرتشیان معتقد بودندکه « باید بدورهٔ انقلاب‌بیحاصل خاتمه‌داد زیرا که بمنافع ومقاماتی که‌آرزوداشتند نایل شده وانتظاری‌نداشتند» فساد درتمام ادارات دولتی رسوخ یافت « هیچ شعبه‌ای نبودکه سوءِ اخلاق‌وارتشا در آن قدم نگذاشته باشد » گناه این اوضاع را بگردن هیئت مدیره گذاشته و آنرا مایهٔ مفاسد و منبع خرابیها میشمردند .

جدال با ژاکوبنها

نخستین دشمنی که هیئت مدیره در مقابل داشت ژاکوبن‌ها بودندکه میخواستند قانون ۱۷۹۳ را مجدّداً معمول بدارند. اعضاءِ هیئت مدیره راکشته و کمیتهٔ نجات ملّی جدیدی‌برپا کنند . بعضی ازافراد این حزب خاصّه رئیس‌آنها بابوف روزنامه‌نگار میخواستند انقلاب سیاسی را بوسیلهٔ انقلاب اجتماعی کامل سازند منجمله مالکیّت‌شخصی را که بموجب قانون کنوانسیون محترم ومصون‌ازهرتعرّضی بشمارمیآمدبرهم‌زنند. مشارٌ الیه میگفت : « زمین متعلّق بهیچ‌کس نیست و محصول مال همه است .» این منشأ عقیدهٔ اجتماعی‌است‌که‌امروزکمونیسم‌یا اشتراکی نام‌دارد . هیئت‌مدیره‌در اوایل مه ۱۷۹۶ از دسایس دشمنان مطّلع شده بابوف و همراهان او را توقیف کرد، محاکمهٔ آنها که یکسال طول کشید بمحکومیّت بابوف بقتل خاتمه‌یافت (مه ۱۷۹۷) در این یکسال بیست نفر از افراد حزب ژاکوبن تیرباران شدند .

جدال با سلطنت طلبان

اقدامات و کلمات بابوف در خصوص اشتراك املاك موجب اضطراب‌مالکین‌اراضی‌شد وچون موقع انتخاب‌وکلای‌مجلس رسید (در مه ۱۷۹۷) اشخاص سلطنت طلب راانتخاب کردند حتّی یکی از اعضاءِ هیئت مدیره را هم از سلطنت طلبان قرار دادند . این شخص بارتلمی(۱) نام داشت که در ۱۷۹۱ جزءِ مشروطه خواهان محسوب میشد و اخیراً در سویس ایلچی بود و مذاکرات مقدّماتی راجع بعقد قرارداد بال بتوسّط او

(۱) ـ Barthélemy

صورت گرفت نمایندگان مجلس پانصد نفری (مجلس ملّی) پیشگرو(۱) نام را بریاست انتخاب کردند ، اینشخص در اردو خیانت کرده و از لوی هیجدهم پول گرفته بود وهیئت مدیره او را در سال ۱۷۹۵ از فرماندهی خلع نمود ، مبعوثان مجلس اعیان ومجلس ملّی قوانین موضوعه سابق راجع بروحانیّون ضدّ انقلاب و مهاجرین وغیره‌را نقض کردند وهیئت مدیره را مورد حمله قرار دادند باین‌عنوان که چهارتن ازاعضاءِ آن هیئت‌ازوکلای‌مجلس‌کنوانسیون هستند که درسال۱۷۹۳ رأی بقتل لوی شانزدهم داده وشاه کش محسوب میشوند .

کودتای ۱۸ فروکتیدُر

یکی‌ازچهارمدیرسابق‌الذّکر که کارنو نام داشت مثل رفقای خوداهمیّتی‌بسلطنت‌طلبان‌نداده‌ومعتقد نبود که هیئت‌متوسل باعمال‌قوّهٔ قهریّه ورفتارخلاف قانون بشود امّارفقایش‌بریاست باراس‌که فرد کامل‌عمّال‌فاسد ورشوه خوارمحسوب میشد توجّهی باین‌قانون‌پروریها نکردند و کودتا را فراهم آوردند .

هرچند قانون‌صریحاً مانع بود که قشون وارد پاریس‌شود هیئت‌مدیره فوجی ازلشکرمقیم ایطالیارابسرداری‌اوژرو(۲) بپاریس‌دعوت کرد ، درشب سوّم سپتامبر ۱۷۹۷ (۱۷ ماه فروکتیدُر) ببهانهٔ اینکه در پاریس توطئهٔ جدیدی برله لوی هیجدهم‌کشف شده‌است هیئت مدیره امرداد که اوّل بارتلمی عضوهیئت رادستگیر کنند سپس اکثر نمایندگان فرقهٔ سلطنت طلب راکه اکثریّت داشتند توقیف نمایند امّاکارنو قبل‌از دستگیری موفق بفرارشد . روز چهارم سپتامبر (۱۸ ماه فروکتیدُر)بقیّهٔ و کلای مجلسین‌که‌جمهوری‌طلب محسوب میشدند بنابامرهیئت مدیره انتخابات ۴۹ ایالت ازایالات فرانسه‌را ملغی ساختند وحکم تبعید گروهی ازنمایندگان منجمله پیشگرورئیس مجلس وچند تن جریده نگار را به گویان صادرنمودند .آزادی مطبوعات بمدّت یکسال‌الغاء شد . قوانین راجعه بروحانیّون ضدّانقلاب‌ومهاجرینی‌که مراجعت بوطن‌کرده بودند مجدّداً مجری‌گردید ، کشتار

(۱) ـ Pichegru (۲) ـ Augereau

مذهبی ازنو شروع گشت وتا آخر دورهٔ هیئت مدیره ۱۷۹۹ ادامه یافت، هشت هزار کشیش را توقیف کردند و ۷،۰۰۰ نفر ازآنهارا بولایات بلژیك تبعید نمودند.

کودتای ۲۲ فلورِئال

بعداز۱۸فروکتیدُرْ هیئت مدیره برای دفع سلطنت طلبان متوسّل بفرقهٔ مونتانیار شد و مجدّداً کلوب ژاکوبنها تأسیس یافت ورونق گرفت ودرانتخابات ۱۷۹۸ جمعی از آنهانمایندگی یافتند. امّا چون این حزب طرفدار انتخابات عمومی و مستقیم بود باراس بآنها هم متمایل نبود پس در ۱۱ مه ۱۷۹۸ (۲۲ فلورِئال) هیئت مدیره با مساعدت مجلسین اقدامات سال‌قبل‌را تجدیدکرده انتخاب شصت‌نفرازنمایندگان مونتانیار را جبراً برهم زدند و در واقع عکس کارهای ۱۸ فروکتیدُرْ را بعمل آوردند.

افکار عامّه در ۱۷۹۹

این کودتاهای متضاد قلوب مردمرا منزجر وازسیاست بیزار ساخت، بعضی ازعمّال دولت‌هم با کمال‌بیشرمی‌دست‌برشوه‌گیری ونمایش‌فساد اخلاق گشودند، همان‌اشخاصی‌که حافظ حقوق فرانسه بشمار میآمدند مشغول غارت یاهمدستی باغارتگران شدند، دراوایل سال ۱۷۹۹ دول اروپا که مدّتی خاموش بودند ازتعرّضات دولت هیئت‌مدیره بهیجان آمده واتّحادیّهٔ جدیدی تشکیل داده ویکسال بعدازآنکه بناپارت دولت اطریش را در کامپوفورمیومجبور بامضای قرارداد نمود باردیگر آتش‌جنگ اشتعال یافت و قشون فرانسه در همه جا مغلوب گردید. درخاك آلمان در ساحل رود رن و در ایطالیا دردامنهٔ کوه‌آلپ لشکرفرانسه شکست خورد، نزدیك بود باز خطر عظیم متوجّه فرانسه شود، انزجار مردم از اوضاع داخله و احساس مخاطره خارجه دو نتیجه داد. درآغاز سال ۱۷۹۹ جمعی از سیاسیّون بر آن شدند که قانون اساسی را تغییربدهند، رئیس‌این‌جماعت سی‌یس بود که میخواست زمام امور را بیکنفر سردار آلمانی پرتستان موسوم به دوك دوبرونسویك بدهد، این‌شخص‌همان‌است‌که درسال۱۷۹۲ اعلامیّه سابق‌الذّکر را امضا ومنتشر کرد، جمعی‌دیگرازسیاسیّون

درنظر داشتند که سلطنت مشروطه را دایر نموده پادشاهی را به دوك دورلئان پسر فیلیپ اِگالیته بدهند.

چنانکه خواهیم دید درماه ژوئیه واوت ۱۷۹۹ دولت مجبور شد متوسّل بوسایل انقلابی بشود وبازدست به ترور وخونریزی بگشاید، این واقعه هم موجب مزید اضطراب عامّه وپیشرفت فکر تجدید نظر درقانون اساسی گردید.

سیاست سی‌یس

برای تغییر قانون اساسی دوشرط لازم بود یکی نترسیدن از هیئت مدیره، دیگر همراه داشتن یکی ازسرداران وجیه‌الملّه. چون سی‌یس درماه مه ۱۷۹۹ بعضویّت هیئت مدیره نایل آمد مشغول دسیسه شد وحسّ عدم رضایتی را که بعلّت شکست قشون درایطالیا وآلمان درقلب نمایندگان تولیدگشته بود تحریك کرد وغضب نمایندگان را برضدّ همکاران خودش که درهیئت مدیره باوی مخالفت میورزیدند بر انگیخت، مجلسین مدیران مزبور را مجبور باستعفا نمودند این واقعه را کودتای ۳۰ پرریال (۱۸ ژوئن ۱۷۹۹) نام داده اند، اگرچه کودتا محسوب نمیشود زیرا که مقدّمات قانونی امر کاملاً رعایت شد. درباب سرداری که لازم بود سی‌یس درابتدا ژوبر(۱) را درنظر گرفت وبا او سخن بمیان آورد، ژوبر گفت هروقت اجازه بدهید با بیست تن بمب انداز این غائله را خاتمه خواهم بخشید، امّا این سردار درپانزدهم اوت ۱۷۹۹ درنوی بقتل رسید. پس از آن سی‌یس مدّتی مردّد ماند وعاقبت بناپارت را اختیار کرد، بناپارت دراینوقت درمصر بود و از ماه مه ببعد هیئت مدیره مکرّر او را دعوت بمراجعت به‌پاریس وتقبّل فرماندهی لشکر کرده بود واومبادرت نمیکرد، سی‌یس مجدّداً اورا بباز گشت بفرانسه دعوت کرد.

تجدید خونریزی

دراین حیص وبیص قشون فرانسه در خاك ایطالیا شکستهای فاحشی خورد (ژوئن و اوت ۱۷۹۹) وسلطنت طلبان داخلی در چندین ایالت علم طغیان بر افراشتند، در نتیجهٔ این اغتشاشات حزب مونتانیار

(۱) - Joubert

بار دیگر در پاریس صاحب نفوذ شد، کلوب ژاکوبن‌ها مجدداً تأسیس گشت و بنام انجمن دوستان حریت و مساوات موسوم گردید و روزنامه‌ای بنام مردان آزاد منتشر ساخت. چون این جریده طرفدار خونریزی و ترور بود و اصول عقاید بابوف اشتراکی رانمجید میکرد مردم آنرا جریده ببران نام نهادند، مجالس در (۷ ژوئیه) رأی دادند که صد میلیون از طبقهٔ توانگر استقراض اجباری بشود، در ۱۲ ژوئیه قانون دیگر موسوم بقانون گروی وضع کردند که کسان واقوام مهاجرین وسلطنت طلبانی که موجب اغتشاش مملکت شده اند مسئول هستند و دولت میتواند آنها را حبس و جریمه و تبعید کند، این حوادث و خشونت بیان فرقهٔ ژاکوبن کار را بجائی رسانید که حتی و کلای مجلس هم مشغول مضاربه شدند ودرروز ۱۳ سپتامبر چند و کیل با مشت بجان یکدیگر افتادند. ملت هراسان و طالب تغییر وضع حکومت گردید.

مراجعت بناپارت

روز هشتم اکتبر بناپارت قبل از وصول حکم هیئت مدیره از مصر حرکت کرد و به فرژوس وارد شد. خبر ورودادور ۱۵ ماه بپاریس رسید و موجب نهایت سرور گردید، سفر بناپارت در حکم فتح نمایانی بود، بنابر مندرجات مونی تور «جمعیت باندازه‌ای ازدحام کرد که کالسکه ها ازپیشرفتن ممنوع بودند، مسیرومعبر بناپارت را چراغان نمودند.» وقتی بناپارت وارد پاریس شد شعف عمومی بسرحد جذبه و عشق رسید، شخص بناپارت را فاتح خارج و مدیر داخل میدانستند، بنا برقول یکی از اهل آنزمان موسوم به ژنرال ماتیودوما «ناپلئون تمام احزاب را مهیا دید که زمام دیکتاتوری را باو تفویض کنند.»

تهیهٔ کودتا

سی یس و بناپارت بدون فوت وقت دست بکار تغییر قانون اساسی زدند، درظرف سه هفته کارها آماده شد، دو نفر از مدیران هیئت مدیره موسوم به باراس و روژر دو کو بعلاوه وزرائی از قبیل تالی ران وزیر امور خارجه، فوشه وزیر پلیس واکثریت نمایندگان مجلس قدما ورئیس مجلس

ملّی یعنی لوسین بناپارت برادر ناپلئون با او همدست بودند.

دستور اقدام چنین بود، نخست هیئت مدیره مستعفی شوند و چون قوّهٔ مجریه معطّل ماند از مجلسین رأی صادر کنند که کمیتهٔ اجرائیّه مرکّب از سه قنسول موقتی تشکیل شده و قانون اساسی را تغییر بدهند.

چون گمان میرفت که بعض از وکلای مجلس ملّی ضدیّت و مخالفت کنند و اهالی محلاّت پاریس را بهیجان آورده تولید اشکال نمایند قرار گذاشتند که بر حسب رأی مجلس قدما محلّ مجلسین را از پاریس تغییر داده و در قصر سن کلود در چند کیلومتری پاریس قرار دهند.

کودتای ۱۹ برومر

روز شنبهٔ ۹ نوامبر (۱۸ برومر) رئیس مجلس قدما که کورنه نام داشت نمایندگان را بجلسهٔ فوق‌العاده دعوت کرده اعلام داشت که توطئهٔ عظیم و خطرناکی کشف شده که قوای ملّی و مراکز عمومی را برباد فنا خواهد داد، لحظه‌ای بیش وقت باقی نیست که اگر از دست برود وطن از کف خواهد رفت «اگر غفلت کنید جمهوری چنان نابود میشود که جزیادی از آن باقی نخواهد ماند، پیکر جمهوری طعمهٔ گرگان خواهد شد که چندی برسر اعضاءِ منقطعهٔ آن زدو خورد خواهند کرد.»

نمایندگان مجلس قدما باین اظهارات نخندیدند و با کمال متانت رأی دادند که مجلسین باید از پاریس به قصر سن کلود انتقال یافته و ژنرال بناپارت مشغول حفظ شهر پاریس و نگاهداری و صیانت قوّهٔ مقنّنه باشد. چون در سن کلود مستقر شدند در صبح یکشنبهٔ ۱۰ نوامبر (۱۹ برومر) وکلاء مجال یافتند که از کیفیّت امر استیضاح نمایند، نزدیك بود که توطئه بهم بخورد، اقلیّت مجلس قدما و وکلای مجلس ملّی باهم اتّحاد کردند، چون در ساعت دو مجلس قدما تشکیل شد بعضی از حضّار تقاضا کردند که تفصیل آن خطر عظیم و واقعهٔ مدهشی که رئیس اشاره کرد بآنها گفته شود که کاملاً مسبوق شوند، مجلس ملّی هم چون تشکیل شد وکلا عموماً سوگند یاد کردند که در حفظ قانون سال سوّم بکوشند و پیشنهاد کردند که

بجای باراس که از عضویت هیئت مدیره استعفاء داده‌است شخصی را انتخاب کنند تا هیئت کامل شده بکار مشغول باشد.

در حوالی ساعت چهاربناپارت با چهارتن نظامی وارد مجلس ملّی شد، فریاد پست باد دیکتاتور از هرجانب برخاست، جمعی از نمایندگان خود را بروی او انداختند وخواستند بضرب مشت اورا ازپای درآورند، نظامیان تن‌خود را حافظ و سپر او قرار داده و اورا از مجلس خارج کردند، بناپارت بکلّی خود را باخت ونزدیك بود مغلوب شود لکن جرئت و قوّت قلب برادرش لوسین بناپارت بداد او رسید. لوسین رئیس مجلس ملّی بود، وقتیکه وکلا در صدد رأی گرفتن برای محکومیّت بناپارت بر آمدند رئیس مجلس بر خاست و علائم ریاست را از کلاه و سینهٔ خود باز کرد و روی میز گذاشت و باین ترتیب چند لحظه واقعه را عقب انداخت. در این وقت گروهی نظامی که معلوم نبود بامر که وبرای چه آمده‌اند بمجلس وارد شده رئیس را برداشته خارج ساختند. لوسین چون ازعمارت بیرون آمد براسب نشست و بمیان نظامیان رفته حکایت کرد که جمعی از وکلا که از دولت انگلیس رشوه گرفته و مجلس ملّی را شورانده اند خواستند ژنرال شما را خنجر بزنند اتّفاقاً خلاص شد. سی یس هم در این وقت رسید و با رئیس مجلس هم‌آواز شده سپاهیان را بحرکت آورد، دونفر ژنرال موسوم به مورا و لوکلرهم که با بناپارت منسوب‌بودند همراهی‌کردند نظامیان اطاعت نموده براه افتادند.

شب ساعت نه اقلیت وکلای مجلس ملی و اکثر نمایندگان مجلس قدما در نارنجستان عمارت‌اجلاس کرده رأی دادند که هیئت مدیره منحل‌وبجای آن هیئتی مرکب از سه قنسول برتق وفتق امور خواهد پرداخت، کنسول ها عبارت بودند ازسی یس، روژردوکو و بناپارت. کنسول ها سوگند یاد کردند که در توحید و حفظ استقلال و تمامیّت جمهوری بکوشند، پس از آن مجلسین بمدّت چهار ماه تعطیل کردند و دو هیئت ۲۵ نفری بجای خود معیّن نمودند که در تحت اوامر قنسول ها قانون اساسی را که فساد آن بدرجه وضوح رسیده است اصلاح کنند.

این کودتا بهیچ وجه اغتشاش و شورشی در پاریس ایجاد نکرد ، در سرتاسر فرانسه مردم بشوق و محبّت تمام این تغییرات را پذیرفته و قنسول ها وجیه‌الملّه شدند ، این واقعهٔ آخر دورهٔ جمهوری بود و قنسول ها نتایج کار های جمهوری را در عمل اتّفاق و استحکام بخشیدند و نقایص آنرا رفع کردند .

III

تغییر احوال جامعهٔ فرانسه در نتیجه انقلاب کبیر

انقلاب تغییرات اساسی و کامل در اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه وارد نمود ، این تغییرات مبتنی براصول کلّیه‌ای بود که درعهد مجلس مؤسّسان بعنوان اعلان حقوق بشری انتشاریافت . اس‌ّاساس ومبدأ مبادی این اعلان مادّه اوّل است که آنرا مادّةالمواد میتوان خواند ، این مادّه عبارت است از اصل مساوات افراد بشر که سایر اصول و مواد اعلان مزبور فروع و نتایج آن بشمارمیآیند(۱) . این اصل مساوات که هزار وهشتصد سال پیش ازدهان عیسی انتشار یافت ولی صورت عمل بخود نگرفت درسنهٔ۱۷۸۹اساس حقوق عمومی وخصوصی وقوانین اجتماعی و مدنی و روابط ملکی و شخصی و خانوادگی فرانسویان شد .

مساوات سیاسی واجتماعی

بحکم این اصل امتیازات طبقات مختلفه ملغی شد ، امتیازات افتخاری واسمی یارسمی، امتیازات فردی وجماعتی، امتیازات سیاسی‌واجتماعی همه‌منسوخ گردید. اختلاف‌طبقات روحانیّون ونجبا ورعایا باطل شد، درآغاز کارحتّی القاب نجبا وعناوین اعیان هم‌لغوگردید. امتیازات مالیاتی مثل معافیّت و تخفیف و سهولت پرداخت که از مختصّات طبقهٔ روحانی بود وسایر مابه‌الامتیاز ها از میان رفت(۲) ، ازآن ببعد جمیع فرانسویان علی التّساوی بایستی مالیاتی راکه نمایندگان آنها برای مصارف عمومی تصویب کرده‌اند بپردازند . هیچ طبقه ازآن پس حق نداشتند که ازطبقات دیگر مالیات بگیرند مثل روحانیّون که عشریهٔ مخصوصی از رعایا دریافت میکردند . هیچکس

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۹۶ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۳۴۶ رجوع شود

حق نداشت بسخره و بیگار از رعیّت کار بگیرد، هیچکس نمیتوانست شغلی وحرفه‌ای را بخود اختصاص بدهد، اصناف متمایزه از بین رفتند، اشغال و مناصب دولتی دیگر قابل خرید و فروش نبودند، مشاغل مختلفه لشکری و کشوری بهمه کس ممکن بود که تعلّق بگیرد، مثل زمان سابق بعضی طبقات از کار های کوچك عار وبعضی دیگر بمشاغل عالیه اختصاص نداشتند. مقرّر شد که: «هر شخص فرانسوی بهر مقامی و هر شغلی میتواند بر حسب استعداد خود نایل شود، جز تقوی و هنرمندی وجه امتیازی میان مردم نیست.»

خلاصه اجرای اصل مساوات عدّهٔ قلیلی از فرانسویان را که سابقاً امتیازاتی داشتند متضرّر ساخت لکن اکثر مردم که از هر امتیازی محروم بودند منتفع گشتند.

پروتستانها ویهود

این اصل مخصوصاً برای سه طبقه مفید واقع شد: اوّل رعایا، دوّم پروتستانها که پس از نقض فرمان نانت در عهد لوی چهاردهم تقریباً از جمیع حقوق اجتماعی محروم بودند، سوّم یهود که آنان را بیگانه پنداشته ومعامله خاصّی با آنها میکردند. درسال ۱۷۹۱ مجلس مؤسّسان یهودیها را جزءِ ملّت فرانسه شمرده حقوق فرانسوی دربارهٔ آنها شناخت امّا راجع به پروتستانها مجلس مؤسّسان بتفویض حقوقی مساوی دیگران اکتفا نکرد بلکه بجبران صدمات و خساراتی که پس از نقض فرمان نانت بر آنها وارد شده بود درصدد بر آمد که حتّی الامکان تسهیلاتی فراهم آورد. پس مقرّر داشت که آنچه از املاك پروتستانها که خالصه دولت شده است مسترد بدارند و اولاد و احفاد پروتستانهائی که جلای وطن اختیار کرده‌اند هرگاه مایل باشند و تقاضا کنند مجدّداً تابع فرانسه شناخته خواهند شد.

دهقانان

از برکت انقلاب اغلب دهقانان مالك اراضی شدند واز پرداخت مالیاتهای قدیم معافیّت حاصل نمودند واز خالصجات دولتی نیز مقداری خریدند(۱)، با اینکه اصل هفدهم اعلان حقوق بشری تصریح میکرد که مالکیّت

(۱) ـ مقصود املاکی است که دولت از روحانیّون ومهاجرین گرفت و بفروش رسانید.

محترم و مقدّس است و بحکم همین اصل ضبط و توقیف املاك مردم که در زمان سلطنت سلاطین معمول بود منسوخ گردید معذلك مجلس مقنّن درماه ژوئیه۱۷۹۲ حکم ضبط اموال مهاجرین‌راصادر نمود. این‌عیناً همان‌رفتاری بود که لوی چهاردهم هنگام نسخ فرمان نانت نسبت به پروتستانها کرد، کثرت اراضی و املاکی که باین ترتیب بمعرض خرید و فروش درآمد موجب ارزانی املاك شد بقسمیکه دهقانان کم بضاعت هم توانستند ضیاع و عقاری تحصیل کنند، این یکی از نتایج عظیمه انقلاب کبیر بشمار میآید و از همین راه تودهٔ ملّت فرانسه که ریشهٔ مملکت حساب میشوند مایل و طرفدار و هواخواه انقلاب شدند.

اصل مساوات و قوانین اساسی

درقوانین‌اساسی‌که مجالس مختلفهٔ جمهوری وضع‌کردند اصل مساوات بطوری که باید منظورومجری نشد، فقط درقانون ۱۷۹۳ تبعیّت کامل‌از‌آن‌را اصل‌کردند، مثلاً اصل برابری مستلزم انتخابات عمومی ومستقیم بود لکن قانون اساسی سال۱۷۹۱ وقانون سال سوّم انتخابات را محدود ومتناسب با ثروت انتخاب کنندگان ساختند، این مخالفت با اصل مساوات نتیجهٔ افکار فلاسفه ومحرّرین دایرةالمعارف بود که ملّت را بچشم حقارت نگریسته وافراد ملّت‌راعوام‌النّاس‌خطاب میکردند ومردم‌را نادان و نالایق برای تمشیت امور میدانستند(۱). یکی از وکلای مجلس میگفت: «باید سعادت ملّت را فراهم‌آورد لکن اورا در‌این‌کارنباید شرکت داد.» این کلام عبارتی بود نظیرقول ولتر که «شاه‌کامکارمقتدر وروشن‌فکر» طالب بود وتقلید قول فردریك و ژوزف دوّم بود که میگفتند: «همه چیزبرای ملّت وهیچ چیزبدست ملّت(۲).»

مساوات مدنی مجموعهٔ قوانین

در زمان سابق هر طبقه و هر قومی و هر ایالتی در فرانسه قانون خاصّی داشت که با سایر طبقات و اقطارملّت ومملکت متفاوت بود، این ترتیب کاملاً بااصل مساوات مخالفت داشت

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۹۸ «طرز انتخابات» و٤٥٨ «علل اغتشاش» رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۳۱۲ رجوع شود

زیرا که طبعاً تمام افراد یك ملّت باید مطیع قانون واحد باشند. بنابراین مجلس مؤسّسان در ۱۷۹۰ مجموعهٔ قوانین عمومی را ترتیب داد لکن این امر مهم کاملاً مجری نشد مگر در سنهٔ ۱۸۰٤ یعنی زمان قنسولی ناپلئون بناپارت که ارادهٔ آن مرد فوق‌العاده مساوات ملّت را در برابر قانون عملی کرد، قبل از این زمان مجالس انقلابی در موارد متعدّده قوانینی وضع میکردند و در نقاط مختلفه بموقع اجرا میگذاشتند و هر جا قانونی جاری نمیگردید قوانین سابقه را بحال خود میگذاشتند.

قوانین وراثت

مهمترین این قوانین اصول مربوطه بارث وازدواج بود، پیش از این زمان بقسمی که هنوزهم در بعضی ممالك مرسوم است پسر ارشد وارث منحصر پدر میشد، قانون جدید ارث را میان اولاد شخص متوفی تقسیم کرد حتّی مجلس کنوانسیون حقّ وصیّت را نقض کرد که بموجب آن پدر و مادر نتوانند دارائی خودرا ببعض دون بعض ببخشند. در نتیجهٔ این قانون اموال واملاك تجزیه شد و باسهام کوچك ومحدود تقسیم گردید.

ازدواج وطلاق

پیش از عهد انقلاب ازدواج و وفات در دفتر روحانیّون به ثبت میرسید، چون ازدواج امری مقدّس ومبارك بود جز کاتولیك ها کسی حقّ مباشرت آنرا نداشت، پروتستانها و یهودیها دارای وضع خاص وازقوانین کلیّه مستثنی بودند، چون تبعیض واستثنا درقوانین جدید نبود مقرّر شد که ازدواج ووفات را بدون استثنا دردفاتر دولتی ثبت نمایند، در نظر دولت صیغهٔ عقد هم مثل سایر معاملات بود و بهیچوجه جنبهٔ روحانی وصورت قدس نداشت، شرایط ازدواج ازطرف دولت معلوم گردید وسنّ بلوغ که طفل را مالك نفس خویش میسازد از طرف دولت در بیست ویك سالگی معیّن شد.

چون ازدواج صورت یك معامله ساده بیش نداشت درهرموقع باتراضی طرفین یابنابر شرایطی که دولت معیّن کرده بود قابل فسخ بود درنتیجه رسم طلاق بحکم مجلس مقنّن قانونی ومعمول شد.

مقرّرات جنائی

اصل ششم و هفتم وهشتم اعلان حقوق بشری وحدت قانون را درهمه جا و برای همه کس مقرّر میداشت، هیچکس نبایستی

متّهم یامحبوس شود مگر درمواردی که قانون معیّن کرده است وقانون‌هم مجازاتی معیّن نمیکند مگر درصورتیکه صریحاً لازم باشد ، بنابراین مجازاتهای سابق که برحسب درجه وطبقه اشخاص تفاوت میکرد نسخ گردید و دستگیری و حبس را که بدون تحقیق وثبوت تقصیر بموجب حکم سربسته صورت میگرفت لغو نمود، شکنجه وسیاستهای بیفایده وظالمانه را منسوخ کرد ، مقرّر داشت که جرم شخصی است و سرایت بکسان و بستگان مرتکب نمیکند و مجازات را به نسبت جرم طبقه بندی ومحدود کرد ، به‌نسبت اهمیّت جرم بعضی را مستوجب اعدام وبرخی را حبس دائم و قسمتی را سزاوار جریمهٔ نقدی یا تنبیه بدنی قرار داد .

انقلاب و آزادی

انقلاب کبیر علاوه براصل مساوات اصل آزادی را نیز محترم شمرد ، بنابرنص قانون اساسی آزادی عبارت است ازحقّ بجا آوردن اعمالی که مضرّ بدیگران نباشد ، درنتیجه هرکس‌میتوانست آزادانه اعمال مذهبی خود را بجای آورد و افکار و عقاید خود را در کمال آزادی اظهار کند ، آزادی مذهبی و آزادی فکر و گفتار و طبع مقرّر گردید .

دراوایل انقلاب براثر آزادی قلم جراید بسیارظهورکرد منجمله روزنامه‌های دموکرات مثل دوست ملّت متعلّق بـه مارا و لوپردوشن متعلّق به هبرت و جریدهٔ مردان آزاد وغیره . این جراید در ملّت خاصّه مردم پاریس تأثیر فوق‌العاده کرده و مؤیّد مرام ژاکوبن‌ها بودند .

لکن بعدازقلیل مدّتی مجلس مقنّن و کنوانسیون وهیئت مدیره بدون رعایت اصول موضوعه قانونی‌لطمات بسیار بآزادی زدند ومخصوصاً پیروان مذهب کاتولیك را مورد فشار قرار دادند ، در سر تا سر زمستان ۱۷۹۳ ـ ۱۷۹٤ اعمال مذهبی کاتولیکی درپاریس‌ممنوع گردید . این‌اوقاتی بود که هبرت پرستش عقل‌را پیشنهاد کرد(۱) و روبس پیر که مدّعی طرفداری آزادی مذاهب بود میخواست پرستش‌موجود عالی را (خدای متعال) متداول کند(۲). بعدازسقوط روبس پیر یك روز آ به‌گرگوار

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٤۲ و ٤٤۳ رجوع شود . (۲) ـ بصفحهٔ ٤٤٦ رجوع شود .

که نطقی در مجلس کنوانسیون راجع بآزادی مذهب میکرد مورد سخریه و استهزاءِ وکلا گردید، معذلك مجلس مزبور بواسطهٔ فشار افکار عمومی مجبور شد که حرّیّت مذهبی را اعلام کند و ترتیب انفکاك دولت را از دیانت مجری داشته موجبات آزادی عمومی را فراهم سازد(۱).

امّا آزادی مطبوعات که در اوایل دورهٔ کنوانسیون بدرجهٔ عالی رسیده بود در دورهٔ ترور بکلّی منسوخ شد، جز جراید مونتانیار هیچ روزنامه ای حقّ مداخله درسیاست نداشت، در ۱۸ فروکتیدور هیئت مدیره رسماً ٤٥ روزنامه‌را توقیف کرد.

معذلك باید گفت که یکی ازافتخارات عهد انقلاب و خدمات مهمّهٔ مردم آن زمان احترام و ترویج آزادی و افکار آزاد است که چنان مستحکم شدکه درقرن نوزدهم حکّام و سلاطین خود رأی نتوانستند ذرّه‌ای از آن کاسته و مانع توسعه و ترقّی آن بشوند.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٦١ رجوع شود.

فصل پانزدهم

جنگ با اروپا

فتوحات ـ معاهدات

ده سال تمام از آوریل ۱۷۹۲ تا مارس ۱۸۰۲ فرانسه با جمیع دول اروپا زدوخورد کرد، آغاز این دوره از سالهای آخر عهد لوی‌شانزدهم وانجام آن درسال دوّم قنسولی ناپلئون بناپارت بود، تأثیر فتح و شکست قشون بطوری که‌دیدیم در کیفیّت اوضاع داخلی همواره محسوس بود.

یکی از علل اعلان‌جنگ لوی‌شانزدهم‌ومجلس مقنّن باطریش‌وپروس‌اعتراض شاهزادگان آلمانی و امراءِ آلزاس بر نقض حقوق وامتیازات ملوك‌الطّوایفی بود دیگر تجمّع مهاجرین و تشکیل لشکر در سرحدّات فرانسه و در خاك آلمان.

در دورهٔ کنوانسیون قشون فرانسه بلژیك را فتح کرد و بنابرمرام‌ژیروندنها و مونتانیارها تبلیغ ونشرافکار انقلابی درآن مملکت‌شروع واصول آزادی‌ومساوات گوشزدعموم گردید، این اقدام با قضیّهٔ اعدام لوی شانزدهم دول اروپا را از قبیل انگلستان و هلاند و اطریش و روسیه و ساردنی و اسپانیا در ۱۷۹۳ برضدّفرانسه برانگیخت، منظور دول متّحده که در تحت قیادت دولت انگلیس بودند تجزیهٔ مملکت فرانسه و تخریب اساسی جمهوری بود.

نتیجهٔ جنگهای مزبور این شد که دول اروپا جمهوری فرانسه‌را رسماً شناخته و آرزوی دولت فرانسه که از قدیم‌الایّام تسلّط یافتن بر ساحل چپ رود رن و رسانیدن سرحدّات‌بخطوط طبیعی بودبرآمد، قسمت اعظم‌ولایات ایطالیاوسویس و هلاند تابع فرانسه شدند و دولت‌فرانسه در امور ولایات‌غربی آلمان مداخلات مؤثّره نمود.

اسباب این فتوحات عبارت بود: اوّلاً از شجاعت و وطن‌پرستی‌قشون‌جمهوری

و ثانیاً حدوث وقایع لهستان که از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ دول روس و اطریش وپروس را مشغول ساخت و ثالثاً هوش و لیاقت ناپلئون بناپارت. دول اروپا تدریجاً فتوحات فرانسه را برسمیت شناختند باین ترتیب پروس و اسپانیا بموجب عهدنامهٔ بال ۱۷۹۵ و اطریش دفعهٔ اوّل در کامپو فورمیو ۱۷۹۷ و سپس در لونویل در سنهٔ ۱۸۰۱ انگلستان هم که تنها مانده و از جنگ دست بر نمیداشت عاقبت در سال ۱۸۰۲ در شهر آمین صلح کرد. لکن باید دانست که این معاهدات موقّتی بود و دول اروپا خاصّه انگلستان نمیتوانستند قلباً به پیشرفت فرانسه و ترقّی فوق‌العادهٔ آن دولت رضایت بدهند.

I

فتوحات

فرانسه و اروپا در ۱۷۸۹

در سنهٔ ۱۷۸۹ میان فرانسه و دول اروپا هیچ موجب خلافی باقی نبود، علی‌الظّاهر مقدّمات صلح وسلام فراهم وموجبات جنگ و جدال مفقود بود.

بعد ازجنگهای قرن هیجدهم خاصّه پس از جنگ مشئوم هفت ساله اکثر منوّرین فرانسه که تابع اقوال حکما بودند بمسالمت وصلح میل داشتند، مثلاً کنت دو ورژن وزیر امور خارجهٔ لوی شانزدهم که از مردان نامدار آنزمان بود میگفت: «فرانسه باید از توسعه بترسد وچندان آرزومند تجاوز نباشد» بعبارت اخری طالب حفظ امنیّت وعدالت دراروپا بوده و میانجی دول جنگجو بشود. اکثر نمایندگان مجلس مؤسّسان هم این فکر را معتقد بودند و در ۲۴ مه ۱۷۹۰ مادهٔ ذیل را تصویب و جزء قانون ۱۷۹۱ قرار دادند: «ملّت فرانسه از شروع بجنگ بقصد جهانگیری صرف نظر میکند و هرگز قوای خود را برضد آزادی اقوام و ملل بکار نخواهد برد.»

درآغازانقلاب سلاطین اروپاهم چندان مایل بجنگ ومداخله درامورفرانسه نبودند، ژرژ سوّم پادشاه انگلیس این انقلاب و اغتشاش فرانسه را مجازات طبیعی

میدانست و میگفت بگذارید مکافات مساعدتهائی را که لوی شانزدهم بشورشیان امریکا کرد اهل فرانسه به بینند، سایر دول‌هم مشغول کار مشرق‌زمین بودند زیرا که ژوزف دوّم و کاترین دوّم از سال ۱۷۸۷ ببعد با عثمانیان جنگ داشتند (۱) فردریك گیوم ثانی پادشاه پروس‌هم مراقب اعمال این دو پادشاه بود و ازپیشرفت آنها بیم داشت ومیخواست هرقسم باشد سهمی‌ازمملکت لهستان نصیب‌او شود. این سه پادشاه گمان میکردند که فرانسه بعلّت اشتغال باموردا‌خلی خود تادیرزمانی ازدخالت درکارهای عمدهٔ اروپا محروم وممنوع خواهدبود ودول ازاین محرومیّت فرانسه استفاده خواهند کرد بنابراین هیچیك مهیّا نبودند که کمکی بمهاجرین فرانسه بدهند. وقتیکه در اکتبر ۱۷۸۹ کنت‌دارتوا از ژوزف دوّم برادر ماری‌ـ آنتوانت درخواست مساعدت کرد ژوزف مکتوب سختی باو نوشته و اخطار کرد که لازم است از جنگ خودداری کرده بفرانسه بازگشته مطیع مقرّراتی شود که شاه و ملّت فرانسه وضع کرده‌اند.

علل عمدهٔ جنگ

این‌صلح‌جوئی‌ملّت فرانسه وبیطرفی وبی‌اعتنائی دول‌همجوار رفته رفته مبدّل بکینه‌جوئی وستیزه‌کاری گشت، علل‌عمدهٔ آن از اینقرار بود:

ابتداء دولت پروس که در نتیجهٔ تبلیغات و هواداری های ولتر مورد توجّه مردم فرانسه بود وجمعی از وکلای مجلس مؤسّسان امیدوار بودند که باآندولت عقد اتّحادی ببندند تصوّر کرد که در این ایّام دولت فرانسه ضعیف و ناتوان شده وبسهولت میتوان از اراضی‌آن مقداری بخاك پروس ملحق‌ساخت. ازماه سپتامبر ۱۷۹۰ پیش‌ازآنکه‌لوی‌شانزدهم استمدادی‌بکند پادشاه پروس بامپراطوراطریش پیشنهاد کرد که متّحداً بیاری لوی شانزدهم برخیزند و در عوض مصارف جنگ قسمتی از خاك فلاندر و آلزاس را بتصرّف آورند، سال بعد لوی شانزدهم شخصاً در خفیه سلاطین پروس و اطریش و اسپانی وسوئد را بمدد خود طلبید.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۶۳ «جنگ دوّم عثمانی» رجوع شود

از طرف دیگر سلاطین اروپا رفته رفته مطّلع و بیدار شدند که این انقلاب مختص بملّت فرانسه نیست و روزی جهانگیر خواهد شد؛ در ژوئن ۱۷۹۰ اهالی آوینیون برضدّ پاپ قیام کرده وبحکم آزادی افراد بشر اعلان نمودند که من‌بعد بدولت فرانسه ملحق‌خواهند بود، درسواحل رودرن جمعی ازدهاقین آلمانی نسبت بافکار انقلابی اظهار همراهی بلکه شوروشعف نمودند واین اوضاع را گوته شاعر بزرگ آلمان در کتاب هرمان و دروته(۱) ثبت و درج کرده است.

همچنین جمعی از مردان سیاسی و روزنامه نگاران فرانسه بعداز ۱۷۹۱ علناً برضدّ سلاطین مستبد اظهاراتی کرده وملل اسیررا بآزادی دعوت مینمودند، پس سلاطین اروپا دریافتند که انقلاب فرانسه مستقیماً برآنها حمله‌وراست؛ دستگیری لوی شانزدهم در وارن هم که در نظر پادشاهان بی‌احترامی مینمود موجب مزید اضطراب گردید، تا آنوقت دستور صدر اعظم اطریش را بکار میبستند که گفت « باید افکار فرانسوی را از سرحد بداخلهٔ مملکت راه نداد وفرانسه را باید بحال خود گذاشت که روز بروز ضعیف‌تر و سخط‌تر شود » لکن سلاطین اروپا این دستور را کافی ندانسته ومحض « صیانت مزاج ممالك اروپا از قانقرایا » در صدد برآمدند « که عضوفاسد را قطع کنند» بنابراین لئوپولد برادر وجانشین ژوزف دوّم و فردریك گیوم درپیل نیتز ملاقات کردند(۲) (ماه‌اوت ۱۷۹۱) سپس درسنهٔ ۱۷۹۲ (۲ ماه فوریه) در برلن عهدنامه‌ای برضد فرانسه امضا نمودند.

همینطورکه تدریجاً سلاطین‌اروپاازبیطرفی‌خارج‌شده‌وبستیزه کاری‌میپرداختند ملّت‌فرانسه‌هم ازصلح‌طلبی‌بجنگجوئی‌عدول کردند. بطوریکه‌سابقاً گفتیم(۳)علّت هیجان ملّت فرانسه سوءظنّی بود که ازدسایس لوی شانزدهم با امپراطوراطریش و شاه پروس در مردم تولید شد، مردم از اینکه پادشاهان اروپا با شاه فرانسه در تخریب ملّت همدست شده‌اند بخشم آمدند، علّت دیگر تجمّع قوای مهاجرین و

(۱) - Hermann et Dorothée

(۲) - بصفحهٔ ۴۱۵ « قرارداد پیل‌نیتز » رجوع شود (۳) - بصفحهٔ ۴۱۴ «دسایس‌شاه و ملکه » و ما بعد رجوع شود

انتخاب کنندگان حوالی رود رن در سر حدات بود ، علت دیگر اعلامیهٔ پیل نیتز را باید شمرد . امّا علت اصلی اعتقاد احزاب تندرو بود که در موقع تشکیل مجلس مقنّن طالب جنگ باخارجه شدند بگمان اینکه اشتغال مردم بجنگ برای پیشرفت مرام حزبی آنها مفید خواهد بود . بریسو که از زعما و جریده نگاران حزب ژیروندن بود میگفت : « ترس من از این است که مبادا جنگ در نگیرد » وهم او بعدها حکایت میکرد که بجان و دل جنگ را میخواست زیرا که آن را بهترین وسیلهٔ انقراض سلطنت واستقرار جمهوری میدانست .

بهانهٔ جنگ

دومسئله موجب شد که روابط فرانسه واطریش باریك شده و بهانه بدست جنگ طلبان افتاد : اوّل مسئلهٔ حقّ مالکیّت وامتیازات محلّی امراءِ آلزاس ، دوّم تجمّع قشون مهاجرین درحوزهٔ انتخابیّهٔ رن .

امراءِ آلزاس

چون در ۱٦٤۸ بموجب عهد نامهٔ وستفالی ایالت آلزاس بفرانسه رسید امرا واعیان آن ایالت مالك املاك وامتیازات سابق خود مانده وحقوق ملوك الطّوایفی خودرا حفظ کرده واگرچه ازامراءِ آلمان محسوب میشدند لکن نظر بواقع بودن حوزهٔ امارت آنها درخاك فرانسه خود را تابع شاه فرانسه خوانده وفقط ازاین لحاظ اظهار احترامی میکردند . این اعیان درحوزهٔ امارت وحکمرانی خود حقوق وعوایدی را که یادگار قرون وسطی بود وصول مینمودند ، وقتیکه مجلس مؤسسان حقوق وامتیازات سابقه رانسخ کرد حکم مجلس شامل امراءِ آلزاس هم گردید ، لکن امرا واعیان آلزاس اعتراض کردند و گفتند قوانینی که در فرانسه وضع میشود برما که رعیّت فرانسه نیستیم شامل نتواند شد زیرا که دروضع آن باملّت فرانسه شرکتی نجسته‌ایم ، بعلاوه این مقرّرات معارض وناقض عهدنامهٔ وستفالی است . پس از امپراطور اطریش که شاهنشاه آنها محسوب میشد ومجلس دیت که مجمع نمایندگان مملکت اطریش بود تقاضای یاری کردند وامپراطور ومجلس هم آمادهٔ کمك گشتند ، مجلس دیت از لحاظ کینه خواهی مقرّر داشت که امراءِ آلزاس بهیچ چیز راضی نشوند و تا زمانی که جمیع حقوق سابقه برقرار نگردد ازپای ننشینند .

تجهیزات مهاجرین

مجلس مؤسسان چون مستحضر شد که مهاجرین در حوزهٔ انتخابیّه ترو درخاك آلمان تجهیزاتی کرده اند بامپراطور اطریش اخطار کرد که این اقدام انتخاب کننده ترو برضدّ انقلاب ملّت فرانسه است، مجلس مقنّن هم بمحض تشکیل یافتن تقاضا کرد که بیدرنگ مهاجرین تجهیزات خود را بهم زنند والّا انتخاب کنندهٔ ترو باید آماده جنگ باشد (نوامبر ۱۷۹۱). لئوپولد امپراطور اطریش که مردی صلح جوی بود میانجی شد وبفرانسه نوشت که من ازانتخاب کنندهٔ ترو تقاضا کرده ام که این اجتماعات را برهم زند لکن اگر امیر مزبور خودداری کرد امپراطور از لحاظ سلطنت و شاهنشاهی که دارد ناچاراست هرگاه دولت فرانسه لشکری بولایت ترو بفرستد بکمك امیر آنجا لشکر کشی کند.

اعلان جنگ

فرقهٔ ژیروندن‌ازاین‌مکاتبه استفاده‌کرده‌آتش‌جنگ را دامان زدند ومکتوب امپراطور را نوعی از اعلان جنگ و تهدید قلمداد کرده مجلس را در ماه ژانویه ۱۷۹۲ وا داشتند که التیماتومی بامپراطور بدهد، دراین حین لئوپولد بطور ناگهانی وفات یافت (اوّل مارس) پسر وجانشین او فرانسوای دوّم جوانی ۲۴ ساله نظامی و مستبدّ برأی بود، در جواب التیماتوم مجلس‌مقنّن‌نوشت‌که دولت‌فرانسه بایدحقوق‌امراءِ آلزاس‌را کمافی‌السّابق‌شناخته وولایت آوینیون را بپاپ مسترد داشته و اشخاصی را که در داخلهٔ فرانسه موجب اختلال اوضاع واغتشاش امور ممالك همسایه شده اند خاموش و مقهور سازد، این یادداشت فرانسوای دوّم در روز ۱۵ آوریل ۱۷۹۲ بپاریس رسید.

روز بیستم آوریل بنابر پیشنهاد لوی شانزدهم که درمجلس حضور یافته بود مقارن ساعت ده شب نمایندگان مجلس مقنّن با شوق و شعف زاید الوصف ابتدا اظهار داشتند که «ملّت فرانسه از جهانگیری ومملکت ستانی بیزار است‌لکن‌در این‌موقع محض‌حفظ آزادی واستقلال‌کشور فرانسه بپادشاه هنگری وبوهم‌اعلان جنگ میدهد» مقصود مجلس ازاینکه امپراطوررا پادشاه هنگری وبوهم‌خطاب

کردآن بود که فرانسه بامپراطوری آلمان اعلان جنگ نمیدهد بلکه سروکارش فقط با رئیس خاندان اطریش است . میخواست بگوید که این جنگ دوملّت با یکدیگر نیست بلکه « مدافعهٔ خفّهٔ ملّت آزادی است در مقابل حملات ظالمانهٔ یکی از سلاطین . »

هجوم بفرانسه

مقدّمات جنگ و نتایج سیاسی آنرا در پاریس سابقاً ذکر کردیم(۱)، فرقهٔ ژیروندن گمان میکرد که سیصدهزار لشکری بجنگ تواند آورد لکن وقتیکه مبارزه شروع شد بیش از نود هزار نفر آماده نگردید . همچنین تصوّر میکرد که بلافاصله مملکت بلژیك را اشغال خواهندکرد، امّا حوادث دهشت‌آوری که در میان افواج فرانسه در ولایت فلاندر رخ داد مجال نداد که حمله ازطرف فرانسویان شروع گردد . ایضاً فرقهٔ مزبور می‌پنداشت که دشمنی جز اطریش در مقابل نخواهد بود لکن پروسیها هم بحکم معاهدهٔ برلن امپراطور را یاری‌کردند ، لشکری مرکّب ازافواج پروس واطریشی‌تحت ریاست پادشاه پروس ودوك دوبرنسویك ازترو گذشته وارد ایالت لورن‌شد وقلاع‌لونگوی (۲۳ اوت) و وردن (۳سپتامبر) را پی درپی تسخیر کرده تیون ویل را بمحاصره افکند ، عدّهٔ این لشکر ۶۲٬۰۰۰ نفر بود .

عبور از آرگون

روز پنجم سپتامبر قشون دول متّحده بپای کوه آرگون رسید ، این محل عبارت از ارتفاعاتی است در طول رود اِسن که مستورازجنگل انبوه‌است چنانکه هیچ‌لشکری‌نمیتواند ازآن بگذرد مگر از پنج معبر معیّن .

دوموریه که رئیس‌قوای شمال بود با نوزده هزارسپاهی درسدان توقف‌داشت، معابر جنگل سابق‌الذّکر را مسدود ساخت وامیدوار بود که چندان دشمن راز پیشرفت مانع‌شود که قشون‌امدادی ازفلاندر (۱۱٬۰۰۰نفر) وازمتز (۱۷٬۰۰۰نفر) باو برسد ، بدبختانه گروهی از لشکر اطریش در ۱۴ سپتامبر یکی از معابر را

---

(۱) ـ بصفحه ۴۱۷ «جنگ» و مابعد رجوع شود

که کاملاً استحکام نداشت درهم نوردید ، دوموریه ناچار شد که عقب بنشیند و ولایت شامپانی را بخصم واگذارد ، در اینوقت دشمن بیش از دویست کیلو متر تا پاریس فاصله نداشت .

جرئت وشجاعت دوموریه فرانسه را ازخطر نجات داد ، این سردار بجای آنکه بسمت پاریس عقب بنشیند از طول رود اِسْن بالا رفته و لشکر خودرا در حوالی سنت منه هود متمرکزساخت که هم بتواند باقشون امدادی که در راه استاتّصال بیابد وهم در موقع حرکت دشمن بجانب پاریس خطّ ارتباط اورا با سایر قوای مهاجم قطع کند .

پادشاه پروس با ۳۴٬۰۰۰ سپاهی بقلع و قمع لشکر دوموریه همّت گماشت واز درّهٔ تورب گذشته درصدد محاصره بر آمد و در چهارشنبهٔ ۲۰ سپتامبر دولشکر بهم رسیدند ، لکن شب آنروز قشون امدادی فلاندر و لشکر مرکز بسرداری کلرمان به دوموریه ملحق شده بودند و لشکر فرانسه به ۴۷٬۰۰۰ نفر رسید که خیلی بیش از دشمن بود .

والمی

طلایهٔ دو لشکر در سفیدهٔ صبح زد وخورد را شروع کردند، کلرمان بشتاب تمام اردوگاه خودرا در زمین مرتفعی قرارداد که بر فراز آن آسیای والمی ساخته شده بود و قسمتی از سپاه دوموریه کوه ایوْرُن را متصرّف شد ، وضع دو لشکر کاملاً معکوس بود ، پروسی ها از طرف پاریس حمله میآوردند و فرانسویها از جهت مخالف بدفاع مشغول بودند .

بارانی نرم میبارید ، زمین گِل شده بود و پروسی‌ها بزحمت در زمینی باتلاقی سوق‌لشکرمیکردند، پس‌ازتوپ اندازی طولانی وشدیدی درحوالی‌ظهرباد وزیدن گرفت ، آسمان صاف شد ، دوك دوبرونسویك بقصد حملهٔ قطعی پیاده نظام پروس را حرکت داد که بمرتفعات والمی روی‌آورند .

این پیاده نظام مجهّز و منظّم که در سر تا سر اروپا شهرت فوق‌العاده داشت فرانسویان را ازابتدا بدهشت‌افکند زیرا که‌اکثرلشکریان فرانسه تاآنوقت نعرهٔ

کوس جنگی نشنیده و برق شمشیر دلاوران ندیده بودند امّا کلرمان پیادگان را مجال تفکّر و تردید نداد فوراً آنهارا بستونهای منظّم تقسیم کرده آماده حمله نمود، سپس خود بمقدّمهٔ سپاه رفته کلاه برسر شمشیر کرده فریاد «زنده باد ملّت» برآورد. قشون فرانسه درعین شوق و حرارت همان حرکت و همان فریاد را تکرار کردند ولشکر پروس را گلوله باران نمودند.

پیاده نظام پروس درهزار ذرعی آسیای والمی ازشدّت آتش توپ پریشان شده توقّف اختیار کرد، در صحرا سواره نظام وجناح چپ کلرمان از اسب پیاده شده وباسبان خود یونجه میدادند، این شجاعت موجب حیرت دوك دوبرونسویك شد، درساعت چهار کلرمان دریافت که برونسویك خیال حمله دارد، مجدّداً قشون را بحال دفع حمله باسرنیزه قرارداد لکن پروسها جنبشی نکردند، ازطرفین آذوقه ومهمّات جنگی بآخر رسید و کم کم تاساعت شش صداها یکباره خاموش شد وبقول گوته شاعر معروف آلمانی که حاضر میدان بود: «گوئی ابداً چیزی نگذشته وحادثه‌ای اتّفاق نیفتاده است.»

باران بشدّت تجدید شد، گوته مینویسد: «اضطراب تمام درلشکر پروس حکمفرما بود، صبح آنروز همه سخن از کشتن وخوردن فرانسویان میکردند لکن دراینوقت عموماً حال بهت وتفکّر داشتند، افراد قشون بیکدیگر نمینگریستند واگرچشمشان مصادف میشد فوراً فحش ولعنت ازدهانها برمیخاست، چون شب آمد دایره‌وار گردهم جمع شدیم لکن درمرکز دایره برخلاف عادت نتوانستیم آتش برافروزیم، اکثر نظامیان ساکت بودند، بعضی صحبت میکردند، یکی ازمن پرسید که چه میبینی وازاین حوادث چه پیش بینی میکنی گفتم: «ازاین مکان وازاین زمان دورهٔ جدیدی درتاریخ عالم شروع میشود وشما میتوانید مفتخراً بگوئید من درآن ساعت ودرآن محل حضور داشتم.»

اهمیّت جنگ والمی

این جنگ فی حدّ ذاته مصاف معتبری محسوب نمیشود فقط بمبارزهٔ توپخانه ختم شد، دو لشکر بهم نرسیدند و گریبان گیر نشدند، ازدوطرف مجموع قوائی که بجنگ درآمد هفتاد هزار نفر بود،

سی هزار فرانسوی وسی وچهار هزارتن پروسی ، سیصد نفر از فرانسه تلف شد و دویست تن ازپروسیان بخاك هلاك افتاد لکن نتیجهٔ معنوی این جنگ بسیارعظیم بود زیرا که کلرمان وسپاهیان او آزادی ووطن را نجات بخشیدند . جلوگیری از قشون پروس که دراروپا مشهور بود چنان آتش شوق وجرئت را در لشکر جوان جمهوری فرانسه مشتعل ساخت که بعدازآن توانست بکارهای خطیردست بزند .

ازطرفی قشون پروس هم‌ازایستادگی فرانسویان بحیرت‌افتادند زیرا که‌مهاجرین طوری معرّفی از لشکر فرانسه کرده بودند که پروس ها گمان داشتند بـا مشتی خیّاط و کفش‌دوز سروکار خواهند داشت ولشکرکشی آنها مثل تفرّج و گردش خواهد بود . یکی از وزراءِ پروس بصاحبمنصبان خود گفت : « بروید این بازی مضحك‌دوامی نخواهد داشت‌لشکر و کلای دعاوی (مقصود انقلابیّون‌فرانسه‌است) بزودی مضمحل میشود وشما تاپائیز بسرخانه وزندگی خود بازخواهید آمد .»

امّالشکر و کلای دعاوی ازمیان‌نرفت ، هرروز فوجی ازدهقانان داوطلب‌شده سلاح برداشته بخصم حمله میآوردند ، ازطرف دیگر باران شدّت کرده شب‌وروز تاچند هفته لاینقطع میبارید ، مرض اسهال درافواج افتاد ، بقول گوته : «لشکر پروس بمریضخانهٔ متحرّك تبدیل یافت » وبدون آنکه واقعاً مغلوب شوند مانند شکست خوردگان شدند و فرار اختیار کردند ، مقدار کثیری از مهمّات وآذوقهٔ جنگی را بـا چندین هزار نفر در میدان ودر راه گذاشتند ویکماه بعداز جنگ والمی ازسرحدّ فرانسه عبور کردند وبولایت خود رفتند .

حملهٔ فرانسویان
جنگ ژماپ

یکماه بعدازجنگ‌والمی قشون‌فرانسه یکی‌از ایالات‌قلمرو پادشاه ساردنی‌را که‌ایالت‌ساوآ باشداشغال کرد ، اهالی‌باشوق وشعف تمام استقبال کرده والحاق خودرا بجمهوری فرانسه بموجب رأی عمومی‌اعلام داشتند ، همچنین کنت‌نشین‌نیس هم‌از شاه‌ساردنی‌منتزع شد ، درسمت شمال شرقی ولایات ساحل‌یسار رود رَن ، سپیر و وُرمس(۱) را که

(۱) - Rhin, Spire, Wormes

متعلّق بآلمان بود متصرّف شدند.

درماه نوامبر آنسال فرانسویان بسرداری دوموریه وارد بلژیك گشتند، اطریشیها بفرماندهی دوك دوساکس چن(۱) مدّت قلیلی شهر لیل فرانسه را محاصره کرده بودند، دوك مزبور مباهات میکرد که قلعهٔ محکمی مثل لیل را متصرّف خواهد شد در صورتیکه این قلعه جز خود اهالی مدافعی نداشت، شش روز تمام آنجارا گلوله باران کردند وشصت هزار گلوله بحصار افکندند، دویست خانه را طعمه حریق ساختند، امّا نتوانستند براهالی شجاع لیل ظفر بیابند. اطریشی‌ها باحیرت وتعجّب تمام مجبور بترك جنگ ومراجعت ببلژیك شدند، دوموریه چون از کار پروسی‌ها فراغت یافت بتعقیب اطریشی‌ها لشکر ببلژیك کشید، روز ششم نوامبر سربازان جوان میدان والمی باسرود مارسیّز حمله‌ور شده واستحکاماتی را که سردار اطریش در حوالی ژماپ ساخته بود بتصرّف آوردند وسه هفته بعد صفحه بلژیك رااز قشون اطریش پاك نمودند (۲۸ نوامبر).

آغاز فتوحات وسیاست تبلیغ

بلژیکی‌ها که چندان مایل بتسلّط اطریش نبودند وچنانکه دیدیم(۲) در۱۷۸۹ برامپراطور اطریش ژوزف دوّم شوریدند دراین موقع مقدم فرانسویان را مغتنم شمرده وآنان‌رامنجی خود دانستند ومطمئن بودند که بنابر اعلامیّهٔ مجلس مقنّن: «فرانسه جنگ را برای فتح ممالك نمیکند» همچنین باین اعلان که از طرف مجلس کنوانسیون درچند روز پس‌از واقعه ژماپ صادرشد تکیه کردند ازاینقرار: «مجلس کنوانسیون ملّی اعلام میکند که ملّت فرانسه بملل واقوامی که در پی کسب آزادی خود باشند برادرانه مساعدت خواهد کرد» بنابراین مقدّمات بلژیکیها تصوّر میکردند که فرانسویان بعهد خود وفا کرده وآنان‌را درتشکیل حکومت مستقل ووضع قانون اساسی خاص آزاد خواهند گذاشت.

لکن اهالی بلژیك کاتولیك متعصّب وطرفدار حفظ رسوم و عادات اجتماعی

---

(۱) - duc de Saxe Teschen

(۲) - بصفحهٔ ۱٤٥ «مقاومت» رجوع شود

خود بودند و فرقهٔ مونتانیار فرانسه که آنوقت در مجلس کنوانسیون اکثریّت و قدرت داشت میخواست جمیع ملل را دارای تشکیلات و تنظیماتی شبیه بفرانسه بکند. یکی اززعمای آن فرقه موسوم به کامبون چنین میگفت: «هرملّتی که بخواهد لیاقت خود را برای حریّت و استحقاق خودرا برای دوستی ملّت فرانسه بثبوت برساند باید هرچه ما کرده ایم بکند، طبقات ممتازه را مضمحل کرده ووطن پرستان را در امور دولتی شرکت بدهد.» پس بنا برپیشنهاد فرقهٔ مونتانیار مجلس کنوانسیون در ۱۵ دسامبر ۱۷۹۲ اعلام داشت که درممالك و ایالاتی که بتصرّف قشون فرانسه درمیآید حقوق ملوك الطّوایفی و نجابت و سایر امتیازات ملغی است و «املاك شاهزادگان و اعیان و حواشی و خدمتکاران آنها و سایر طبقات از روحانی و غیر روحانی تحت حمایت وصیانت جمهوری فرانسه قرارمیگیرد» در عمل این اعلان منجر بضبط تمام املاك ازطرف دولت فرانسه میشد وهمین ابتدای فتوحات فرانسه محسوب میشود.

سرحدّات طبیعی اعضاء مجلس کنوانسیون که تربیت یافتهٔ محیط استبدادی قدیم بودند مطابق اصل سیاست خارجی سلطنت فرانسه که از عهد هانری دوّم متداول بود اعتقاد داشتند که هنوز خاك فرانسه کامل وتمام نیست، دانتون که شاگردسیاسی ریشلیومحسوب میشدمیگفت: «حدود فرانسه را طبیعت خاك وآب جهات اربعهٔ افق معیّن میکند» یعنی اقیانوس کبیر وشطّ رن وجبال آلپ و کوهستان پیرنه. بنا براین ولایاتی که درداخله این حدود طبیعی واقع میشدند مثل بلژیك و ایالات ساحل رن و ساووا و کنت نشین نیس اجزاء طبیعی مملکت فرانسه بشمار میآمدند چنانکه درعهد گلها هم جزو آن مملکت بودند.

پس محض انجام این مرام سیاسی و برای نشر افکار انقلابی در خارج در اواخر ۱۷۹۲ مجلس کنوانسیون اعلام رسمی ۱۷۹۱ و سایر احکام را فراموش کرده و بفتح ممالك پرداخت و ممالك مفتوحه را بوسیله عمّال انقلاب منقلب

ساخت . در ماه های اوّل ۱۷۹۳ مجلس کنوانسیون برای حفظ ظاهر در هریك از آن ممالك مجلس محلّی مرکّب از جاسوسان و طرفداران فرانسه بتطمیع و تهدید تشکیل داده و رأی صادر کرد که من بعد آن مملکت جزو جمهوری فرانسه محسوب است . بعد از این تاریخ فرانسویان در جنگهائی که میکردند چندان به نیّت نشر آزادی و تبلیغ افکار انقلابی نبودند بلکه برای عظمت فرانسه میکوشیدند این قول دانتون است ومقصودش ازاین عبارت حفظ ممالك مفتوحه بود .

انگلستان و تصرّف بلژیك

این فتوحات وتبلیغات انقلابی وسیاست کردن لوی شانزدهم در اوایل سنهٔ ۱۷۹۳ دولی را که تا آنزمان بیطرفی اختیار کرده بودند بر ضدّ فرانسه بر انگیخت منجمله انگلستان پیش قدم شد .

دراوایل تشکیل مجلس مقنّن مردم گمان میکردند که چون فرانسه سلطنت مشروطه شد و دولت انگلیس هم سلطنت مشروطه دارد میان آنها عقد دوستی استوار خواهد شد ، تالیران در فوریهٔ ۱۷۹۲ از طرف مجلس ملّی بلندن اعزام شد که ابتدا دولت انگلیس را وا دارد که در جنگ قریب الوقوع فرانسه با اطریش و پروس بیطرف بماند وسپس اگر بتواند عهدنامهٔ یگانگی را فیمابین به بندد . امّا انقلاب دهم او انگلیس ها را چنان خشمناك کرد که قطع مذاکرات کردند و چون دوموریه بلژیك را گرفت انگلیسها مصمّم جنگ شدند . از قرون وسطی ببعد یکی ازاصول سیاست خارجی انگلیس این است که نباید فرانسه را گذاشت به مصب روداسکو (بلژیك) دست یافته و شهر آنورس را بتصرّف آورد چه این بندر و شهر هم مرکز مهمّ تجارتی وهم نقطهٔ نظامی بسیار مهمّی محسوب میشوند زیرا که درست در برابر مصب رود تایمز انگلیس واقع شده وبر آن مشرف هستند و ناپلئون همین معنی را باعبارتی دلپذیر بیان کرده است : « آنورس طپانچه‌ای است پُر که بقلب انگلستان آخته است . »

جنگ در ۳۱ ژانویه ۱۷۹۳ اعلان شد ، پیت (۱) که آنوقت ریاست وزراء

(۱) - به گراور صفحهٔ ٦٤ رجوع شود

انگلیس را داشت بپارلمان خبر داد که این جنگ قصّابی و خونریزی کاملی خواهد بود و فی‌الواقع انگلیسها سلاح از کف ننهادند مگر ۲۲ سال بعد که در سنهٔ ۱۸۱۵ بلژیك را از چنگ فرانسه بیرون آوردند.

نخستین اتّحاد

چون انگلیس قشون برّی نداشت بادول اروپا عقد اتّحاد بست، دول ذیل: هلاند و ساردنی وناپل وپرتغال واسپانیا و روسیه که بعداز قتل لوی شانزدهم بافرانسه قطع رابطه کرده بودند و مجلس کنوانسیون هم باخشونت واعلان جنگ بآنها جواب میداد دعوت انگلیس را پذیرفته وبپول آن دولت تشکیل لشکرهائی دادند. اتّحادیهٔ عظیمی تشکیل شد که علی‌الظّاهر فرانسه نمیتوانست در مقابل آن از اضمحلال وانقراض خود جلوگیری کند.

نقشهٔ تجزیهٔ فرانسه

سیاسیون دول خارجه درانجمنی که تشکیل دادند نقشهٔ تجزیهٔ فرانسه را رسم کردند واورا میخواستند لهستان اروپای غربی بسازند، انگلیسها طالب بندر دونکرك و مستعمرات واطریشیها مایل به ایالات فلاندر و آرتوا و پروس‌ها مشتاق ایالات آلزاس و لورن بودند و سایر متّحدین هم هرچه میتوانستند میگرفتند. لرداوکلاند میگفت «بایدفرانسه را درصفحهٔ سیاست عالم بصفر رسانید.» و فکرانقلابی را هم میخواستند که بوسیلهٔ تهدید وقتل محو کنند و کنت دومرسی میگفت: «برای قلع مادهٔ فساد انقلاب باید اکثراحزاب عامله وتمام مدیران انقلاب ملّی را ازدم شمشیر آبدار گذرانید.»

جنگ

جنگ با این اتحادیهٔ نخستین قریب پنجسال دوام یافت (مارس ۱۷۹۳ ـ اکتبر ۱۷۹۷). تاریخ این زد و خورد را باید بدو قسمت تقسیم کرد:

دردورهٔ اوّل فرانسه مواجه باتمام دول متّحده بودوبایستی در تمام نقاط سرحدّی بجنگ بپردازد (۱۷۹۳ـ۱۷۹۵) ولی میدانهای مهمّ جنگ در این دوره عبارت بود از شمال فرانسه و بلژیك و ایالات ساحلی شطّ رن. در ۱۷۹۴ اطریشی ها بکلّی خاك بلژیك را تخلیه کردند.

در دورهٔ دوّم (۱۷۹۵–۱۷۹۷) فرانسه فقط با قسمتی از دول متّحده سر و کار داشت، در ۱۷۹۵ پروس و اسپانیا و هلاند تقاضای صلح کردند و درمقابل فرانسه جز انگلیس و اطریش خصم معتبری نمـاند. جنگهای مهمّ ایندوره در سواحل رود پو و شمال ایطالیا و در درّه‌های الپ خاك اطریش وقوع یافت.

* هجوم ثانی بفرانسه

در آغاز جنگ هرکس گمان میکرد که متّحدین بسهولت فاتح خواهند شد، در هفتماه اوّل فرانسویان علی‌الاتّصال شکست خوردند، در نتیجهٔ این مغلوبیتها و انقلابات داخلی بطوری که دیدیم[1] در پاریس حکومت ترور قائم شد.

ابتدا فرانسه تمام فتوحات خود را در شمال از دست داد، دو موریه در ۱۸ مارس ۱۷۹۳ از پرنس‌دو کوبور در شهر نیرْوین دَنْ شکست‌یافت و اطریشی ها مجدّداً بربلژیك مسلّط شدند، درآوریل‌ایالات ساحلی‌رن را پروسی‌ها پس‌گرفتند و شهر مایانس‌را چهارماه تمام محاصره کردند، در اینمدّت کِلبر سردار فرانسوی که در شهر محصوربود مقاومت پهلوانانه‌کرد، همچنین مرلن‌دوتیون‌ویل که‌مأمور آن شهر بود مراقبت کامل نمود، عاقبت شهر مزبور بدست پروسی‌ها افتاد.

بعد ازآنکه این فتوحات از دست رفت از تمام جوانب خـاك فرانسه مضرب خیام دشمن‌شد، اسپانیولی‌ها درجنوب بلادپرپی‌نیان‌وبایون‌را گرفته‌وسلطنت‌طلبان بندر تولون را بقشون انگلیس تسلیم کردنـد، در طرف شمال شرقی پروسیها و اطریشی ها شهر لاندو را محاصره کرده وارد آلزاس شدند امّا صعب ترین حملات را انگلیسـها ازطرف شمال‌کردندکه راه‌آن بپاریس ازتمام نقاط‌سرحدّی نزدیکتر است. انگلیسهاواطریشیها درصدد تخریب رشتهٔ سه‌گانهٔ قلاعی‌برآمدندکه‌صدسال قبل یکی ازوزرای فرانسه برای‌صیانت‌پایتخت‌مملکت‌ساخته‌بود. بندردونکرك‌را که انگلیسها مورد هجوم قرارداده‌بودند هوشاررانجات داد، امّااطریشیها والانسین و قلاع اِسکو را تسخیر کردند و بمحاصرهٔ موبوژ پرداختند.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۳۶ و مابعد رجوع شود

دفع حمله

در اواخر ۱۷۹۳ فرانسه بهمّت مردان کاری خود از خطر نجات یافت، مجلس قانون تجهیز عمومی را که بموجب آن تمام فرانسویان ازسن ۱۸ تا ۴۰ سالگی بایستی دائماً تحت سلاح باشندوضع کرد، باین ترتیب ۹ لشکرکه مجموع افراد آن به ۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میشدبسرحدّات گسیل کرد و این عدد در لشکر کشیهای آن زمان بی‌نظیروحیرت‌آوربود، فرانسه هجوم مهاجمین را جلو گرفت، راه‌پاریس را براطریشیهامسدود ساخت‌وشهر موبوژ را از محاصره خارج کرد. تفصیل آنکه بعد از دو روز جنگ خونین قریهٔ مرتفع واتی‌نی بدست فرانسویان افتاد و آنروز پنج مرتبه در دست دو دشمن گشت. این نقطه بمنزلهٔ کلید میدان‌جنگ بود، درحملهٔ آخر کارنو نمایندهٔ کمیتهٔ‌نجات عمومی وژوردان که ازسرداران انقلابی وازمردان شرافتمند بود خود تفنگ‌برداشته‌ودر جلو صفوف پیاده نظام فرانسه بخصم روی آور شد (۱۵و۱۶ اکتبر ۱۷۹۳).

سردار فرانسوی موسوم به هوش در ظرف یکهفته ایالت آلزاس را از دشمن بپرداخت، روز ۲۲ دسامبر در هوای نا مساعد و زمین بد هوش لشکریان گرسنهٔ خود را که یکشبانه روز چیزی نخورده بودند سوق داد و اطریشی ها را از محلّ ریشوفن فرش ویلّر (۱) طردکرد، قشون‌هوش با سرود مارسییز حمله به تپهٔ‌مستحکم ژیزبرگ برده وآنجارا گرفتند ناچار اطریشی‌ها ازمحاصرهٔ لاندوصرف نظر کردند، مقارن این احوال شورشهای داخلی خاموش شده وانقلابیّون ولایت وانده بسختی شکست خورده و مطیع دولت فرانسه شدند.

فتح ثانی بلژیك

چون‌فرانسه‌ازهجوم متّحدین‌فارغ‌شدبار دیگر بتسخیربلژیك و ایالات رن شروع کرد و در ۱۷۹۴ بهر دو فتح موفق شد. دوك دیورك و قشون انگلیس که درساحل رود اِسکو بودند و اطریشیها که در ساحل رود موز جای داشتند مورد حملهٔ قشون فرانسه‌شدند، سرداران فرانسوی شش دفعه حملات دشمن را دفع کرده وازرودخانهٔ‌سامبر گذشته

---

(۱) _ Reichshoffen - Frœschviller

با ۸۰،۰۰۰ نفراطریشیهارا مغلوب ساختند، سرداراین جنگ ژورددان بود، سپس خصمرا تعاقب کرد و آنهارا از ایالات رن‌رانده کولونی و کوبلانذ را بتصرّف آورد (۶-۲۳ اکتبر).

تسخیر هلاند

پیشگرو سردار فرانسوی انگلیسهارا بجانب آنورس عقب نشانید، سپس درهلاند آنهارا تعاقب کرد، در کمتر ازسه‌ماه تمام هلاند بتصرّف فرانسه آمد و کشتیهای جنگی هلاندهم که در بندر بواسطهٔ یخ محصور بودند بدست افواج فرانسوی افتادند (۳۰ ژانویه ۱۷۹۵).

انحلال اتّحادیهٔ دول

عهد نامهٔ بال

فتوحات قشون فرانسه و حوادث لهستان موجب شدند که در ۱۷۹۵ اتّحادیهٔ دول بهم خورد، شاه پروس مواظب بود که مبادا کاترین دوّم و فرانسوای دوّم لهستان را بار سوّم میان خود قسمت کنند واورا شرکت ندهند، پادشاه اسپانیا ازبیم لشکر فرانسه که بخاك او وارد شد پیام صلح فرستاد.

مجلس کنوانسیون‌هم آرزوئی جز آشتی با این دو دولت نداشت، میخواست قشون خودرا تماماً بجنگ انگلیس ببرد، ازطرف دیگرهم قوای فرانسه تمام شده و سرتاسر خاك فرانسه شبیه بمیدان جنگی بود که تازه نایرهٔ قتال درآن خاموش پذیرفته‌است یاقلعه‌ای که تازه‌ازمحاصره‌خارج گردیده‌است، آتش قحط وغلاء مخصوصاً درپاریس بالا گرفته بود، پس نمایندگان ملّت در مجلس سخنان ملایم وصلح‌طلبانه را شروع کردند، مرلن دودوه‌بنام کمیتهٔ نجات‌عمومی چنین‌اظهارداشت: «اکنون که ملّت فرانسه با دست فاتحانهٔ خود سرحدّات طبیعی‌خودرا رسم‌کرده‌است دعوت صلح را اگر با مصالح او مخالفت نداشته باشد ردّ نخواهد کرد.»

مذاکرات فرانسه و پروس در شهر بال شروع شد و در ۵ آوریل بشروط‌ذیل خاتمه یافت: پروس رسماً تصرّفات فرانسه را در بلژیك و ایالات ساحل‌یسار شطّ رن تصدیق‌کرد بشرط‌آنکه بعد ازصلح عمومی اگرفرانسه توانست این‌متصرّفات خودرا نگاهدارد در عوض بعضی نقاط آلمان را جزء پروس‌بشناسد یعنی پروس‌هم

درآن موقع بعضی قسمتهای آلمان را متصرّف شود .

سه ماه بعد درهمان شهربال فرانسه واسپانیا آشتی کردند، پادشاه اسپانیا قسمتی ازجزیرهٔ سن دومنگ را که درجزایر آنتیل امریکای مرکزی داشت بفرانسه تفویض کرد و بعلاوه با جمهوری فرانسه عهدی بست که برضدّ انگلیس با اوهمراهی کند .

قرارداد لاهه

دو ماه پیش از این تاریخ (۱۶ مه ۱۷۹۵) هلاندی ها هم درلاهه قراردادی نظیر عهدنامهٔ اسپانیا بستند و متعهّد شدند که کشتی های خودرا بمددفرانسه مجهّزساخته بجنگ انگلیسهابفرستندوایالات یسار رود رن را هم بفرانسه واگذاشتند، این ایالات را فرانسه با مملکت بلژیك به ۹ولایت جدیدمنقسم ساخت، هلاندیها اصول مملکت داری وقوانین اساسی خود را تغییردادند، امتیازات شاهزادگان وامراءِ اورانژناسو ملغی شد وخانوادهٔ اورانژ اجباراً بخاك انگلیس رهسپارشدند، جمهوری متّحدهٔ اشرافی ولایات متّحدهٔ هلاند مبدّل بجمهوری باتاو گردیدکه مطابق جمهوری فرانسه اصول دموکراسی واتّحاد و تمرکز در آن جاری بود .

علل شورش وانده

برای درك عظمت و خطر مساعی که فرانسه از سال ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵ بکار برد باید در نظر داشت که علاوه بر جنگهای خارجی باشورشهای داخلی هم سروکارداشته است . مهمترین این اغتشاشات شورش ایالات وانده و پواتو و آنژو و برتانی است . در ۱۷۹۳ آتش عصیان از وانده افروخته شد و تا سنهٔ ۱۷۹۵ در ده ایالت و ولایت گسترده گشت، عدّهٔ شورشیان در بعض اوقات به ۸۰،۰۰۰ نفرمیرسید .

ازجمله علل شورش تعصّب مذهبی بود، بطوری که گفته شد(۱) دهقانان طرفداری از کشیش هائی کردندکه برخلاف قانون مجلس ازسوگند مشروطه خواهی خودداری نمودند، پس ابتداءِ شورش از ۱۷۹۱ است لکن آتش شورش در ۱۷۹۳ وقتیکه مجلس کنوانسیون محض دفع دشمن خارجی امربتجهیز ۳۰۰،۰۰۰ نفر لشکری کرد بالاگرفت، اهالی وانده که بشجاعت معروفندازقبول حرفهٔ نظام دهشت وعار

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۰۳ « معایب قانون تشکیلات روحانیون » رجوع شود .

داشتند، پس شوریده وشعارخودرا عبارت : « چریکی لازم نیست » قرار دادند. در ابتدا اسلحهٔ آنها منحصر بداس و تبر وتفنگهای شکاری بود.

رؤساءِ شورشیان قائدین اغتشاش و شورش چند نفر از کسبه و رعایا بودند منجملهِ اِستوفله‌شکاربان‌و کاتلینو کالسکه‌چی، اینشخص‌اخیر معروف بود که از طرف کنت دوبروانس بلقب سردار بزرگ نایل گردیده لکن افسانه است. شورشیان از روی تعصّب مذهبی‌میجنگیدند وعلائم دینی برلباس و کلاه‌خودنصب کرده‌خودرالشکر کاتولیك‌میخواندند، پس‌ازچندی‌شورشیان نجباءِ محلّی‌را بریاست برداشتند زیرا که هنوزدرآن نواحی نجباقبول عامّه داشتند(۱)، این‌نجبا ازجلهٔ صاحبمنصبان‌دورهٔ استبدادی محسوب‌میشدند،دراینوقت‌شورش‌مذهبی جنبهٔسیاسی بخودگرفت وشورشیان‌خودرا هواداردین وشاه‌میخواندند،مقصودشان لوی هفدهم پسر لوی شانزدهم بود که در زندان تامپل توقّف داشت، قشون‌ها را باسم لشکر کاتولیك وسلطنتی خواندند. امّااهالی بلاد که اغلب‌کسبه وتوانگران بودند درطرفداری انقلاب‌کبیر باقی مانده وبادهقانان درشورش‌مساعدت نکردند.

جنگ واندِه چون قشون‌منظّم‌عموماً درسرحدّات بجنگ باخارجه مشغول بودجلوگیری ازشورش داخلی‌ممکن نگردید، شورشیان افواج گارد ملّی راکه چندان مهارتی در جنگ نداشتند وتازه تحت سلاح‌آمده بودند در کورون و بوپرئو وغیره مغلوب ساختند، وبلاد شوله وسومور را تصرّف کردند و چندی بشهر نانت وارد شدند (ژوئن۱۷۹۳) میخواستند نانت را که بندرگاه مهمّی‌است بروی انگلیس‌گشوده وازآن دولت اسلحه وآذوقه‌بگیرند، امّامقارن این اوقات کنوانسیون سرداران نامی مثل کلبر و مارسو را با ۱۶،۰۰۰ سپاهی جنگ‌آزموده که ازجنگ پروس فارغ شده بودند مأمورسرکوبی شورشیان‌کرد، یاغیان از شهر نانت فرار کرده و در ظاهر شهر شوله دچار حملات قشون شدند (۱۷ اکتبر) معذلك از رود لوار گذشته و ۸۰،۰۰۰ نفر از آنها بقصد تسخیر

---

(۱)ـ بصفحهٔ ۳۶۲ «نجبای ولایتی» رجوع شود

گرانویل حرکت کردند لکن در آنجاهم شکست خورده ابتداء بجانب جنوب گریخته سپس خواستند مجدداً ازرود لوار عبور کنند ، دراینموقع تلفات وخسارات فوق العاده بآنها وارد شد .

این آخر جنگ بزرگ بود ، شورشیان من بعد بدستجات ضعیف تفرقه شدند لکن قشون دولت قطعاً ازعهدهٔ قلع وقمع آنها برنیامد چرا که دراراضی باطلاقی وبیشه‌های انبوه متواری شده ودر درّه‌ها وگردنه های پرپیچ وخم پنهان میگشتند. یکی از داوطلبان سال ۱۷۹۴ نوشته است : «شورشیان دراین ناحیه قریب ۱٬۲۰۰ نفرند لکن دوازده هزارنفر که بتعاقب این جمع قلیل همّت گماشته‌اند همگی خسته و فرسوده شده اند » انواع تدابیر و سیاستهای مختلف دولت نتوانست کاری باین پراکندگان بکند . تاسال ۱۷۹۵ این وضع باقیماند ، دراین وقت سردارمعروف هوش مأمور آنجا شد و بزبان لیّن وتدبیر عاقلانه و سهل انگاری درامور مذهبی توانست که دل رمیدگان را رام و آسوده کند و برؤساء شورشیان عفو عمومی و امتیازات خاصّه داد و کارراختم کرد ، نتیجهٔ این شورش هولناك قتل ۵۰٬۰۰۰ نفر بیگناه و خرابی ولایتی بمساحت صد فرسنگ مربّع بود .

تقسیمات لهستان

همانقدر که طغیان ایالت وانده اسباب عقب ماندن فرانسه در سیاست خارجی شد همانقدر حوادث لهستان موجب پیشرفت کاراو گردید بلکه نجات فرانسه‌را میتوان منوط بحوادث‌وقایع لهستان دانست. ازسنهٔ ۱۷۹۰ تا۱۷۹۵ دول روسیه وپروس و اطریش سرگرم سیاست لهستان بودند و چنانکه دیدیم(۱) در۱۷۹۳ و۱۷۹۵ دومرتبه‌آن مملکت بدبخت را تجزیه‌ومیان خود تقسیم کردند . در این سه سال کاترین ملکه روسیه بقول خودش از کثرت مراقبت مغز خود را پریشان کرد که شاید بتواند دربار برلن و وین را داخل در کار فرانسه کرده و خود آسوده شود لکن دراین مدّت جزبتهدیدات لفظی نسبت بفرانسه بکاری دست نزد ویکنفربجنگ فرانسه نفرستاد ، باز بقول خودش کاترین میخواست آشیانهٔ حزب ژاکوبن را در لهستان تخریب کند و انهدام مرکز فرقهٔ

(۱) - بصفحهٔ ۲۶۱ و مابعد رجوع شود

ژاکوبن را درفرانسه بعهدهٔ پادشاه پروس وامپراطور اطریش میگذاشت که کاری خطرناك تر بود .

امّا سلاطین مذکور از کاترین بیم داشتند و نمیخواستند خودرا بجای دیگر سرگرم کنند ، این عدم اطمینان بنفع فرانسویان تمام شد ، درواقع هنگامیکه فردریك گیوم ثانی پادشاه پروس در سنهٔ ۱۷۹۲ بجانب پاریس رهسپار بود روی دل بسوی ورشو داشت که مبادا در غیاب او لهستان را رقیبان ببرند و همین توجه بلهستان باعث شد که بعداز یك جنگ مختصر در والمی ازفرانسه دست برداشته وبه‌پروس باز گشت . بعدازسال ۱۷۹۳ پادشاه پروس تمام قوای خود را بطرف لهستان راند و معدودی لشکر با دول متّحده بجنگ فرانسه مأمور ساخت ، در اوایل ۱۷۹۵ چون شاه پروس مستحضر شد که اطریش و روسیه میخواهند بدون اشتراك او لهستان راتقسیم کنند با دولت‌فرانسه‌طرح‌دوستی ریخت‌وعهدنامهٔ بال‌را امضا کرد .

امّا امپراطور اطریش هم در ۱۷۹٤ و ۱۷۹۵ مجبور شد که قسمتی از قوای خودرا بدفع وطن‌پرستان لهستانی بگمارد وهمّت بتسخیر اراضی که روسیه برای او باقی گذاشته بود دربندد ، فرانسه ازتردید و سوءِ ظنّ دشمنان خود استفاده کرده تشکیلات خودرا منظّم ساخته و بدفع آنان روی‌نهاد .

جنگ با اطریش

بعد ازامضاءِ عهدنامه های بال و لاهه فرانسه در اروپا دشمنی نداشت مگردولت‌اطریش‌که بعضی‌ازسلاطین‌کوچك‌ایطالیائی هم ازوی تبعیّت میکردند . چون اطریش در بلژیك دیگر متصرّفاتی نداشت فرانسه اگر میخواست با او مقابله کند بایستی یا ازخاك‌آلمان یا ازشمال‌ایطالیا حمله‌ور شود زیرا که ایالت‌میلان ایطالیا درآنوقت جزءِ اطریش محسوب میگردید . چون کارنو بسمت عضویّت هیئت مدیره انتخاب شد عزم کرد که سه لشکر بسرداری ژوردان و مورو و بناپارت آراسته از سه طریق بجانب وین روانه کند ، یکی ازخاك آلمان طریق درّهٔ دانوب ، دیگر درایطالیا ازجانب دشت‌پو و دیگر از راه درّهٔ آلپ اطریش .

اعمال جنگی در۱۷۹۶شروع شد، لشکری که ازراه آلمان رفت شکست یافت (ژوئن تا اکتبر ۱۷۹۶) زیرا که چون ژوردان بسرحد بوهم رسید آرشیدوك شارل ویرا مغلوب ساخت وعقب راند، ژوردان درجنگ آلتن کیرشن(۱)شکستی فاحش خورد و مارسو بسختی جراحت یافت، در نتیجه سردار دیگر که مورو نام داشت واز خط سیر خود مقداری پیموده بدرهٔ دانوب رسیده بود مجبور بعقب نشستن شد و از راه مونیخ بایالت آلزاس باز گشت.

ضربتهای قطعی را بناپارت در ایطالیا بر اطریش وارد آورد.

ناپلئون بناپارت

ناپلئون بناپارت در جزیرهٔ کرس در شهر آژاکیسو متولد شد (۱۷۶۹). مدتی قلیل پیش ازاین تاریخ جزیرهٔ کرس را اهالی ژن بلوی پانزدهم پادشاه فرانسه واگذاشته بودند، بناپارت ابتدا دربرین بخرج دولت بتحصیل مشغول شد سپس چون آرزوی دخول در بحریه داشت اورا بپاریس فرستادند که مدرسهٔ نظام را طی کند، در سنهٔ ۱۷۸۵ بناپارت از این مدرسه خارج شد، این هنگام ۱۶ سال داشت و معلمین او در یاد داشت خروجی اواین عبارت را نوشتند: «خیلی پیش خواهد رفت اگر حوادث ایام باوی مساعدت کند.» بناپارت تحت نمرهٔ ٤۲ معین نایب فوج فِر گردید که ساخلو والانس بود، سپس به اوکزون انتقال یافت، ظاهراً دراین اوقات فرانسه را خیلی دوست نداشت ومایل بود که استقلال جزیرهٔ کرس را تأمین نماید. امّا ظهور انقلاب رأی او را دیگرگون ساخت و ویرا بشدّت طرفدار فرانسه کرد، اتّفاقاً در این ایّام هم پاولی قسمتی از جزیرهٔ کرس را بانگلیسها تسلیم کرد (۱۷۹۲) بناپارت در سال ۱۷۹۳ برتبهٔ سلطانی رسید و در محاصرهٔ تولون ابراز شجاعت فوق العاده کرد و پس از گرفتن قلعهٔ کوچکی که درمدخل بندرگاه تولون بود و آنرا جبل الطارق صغیر میگفتند وسایل تسخیر شهر مزبور را فراهم آورد. این فتح نمایان موجب شد که در سنّ ۲٤ سالگی بدرجهٔ ژنرال بریگاد توپخانه نایل شد و روبس پیر

(۱) ـ Altenkirchen

جوان باو تکلیف کرد که بجای هانریو فرماندهی گارد ملّی پاریس را بپذیرد امّا بناپارت این دعوت را اجابت نکرد.

هنگامیکه بناپارت درقشون آلپ بود نقشهٔ حملهٔ بشهروین را ترتیب داد، این نقشه را که بحملهٔ متّحدالمرکز موسوم کرده‌اند در آنوقت نپذیرفتند ولی سه‌سال بعد کارنو آنرا بموقع اجرا گذاشت. در ۱۷۹۵ او را بریاست یك بریگاد پیاده نظام منصوب وبجنگ شورشیان وانده مأمور کردند لکن بناپارت اینکار را دون مرتبهٔ خودشناخته ازرفتن سر باز زد وآنرا بمنزلهٔ تنبیه وتوبیخی محسوب داشت. پس کمیتهٔ نجات عمومی اورا جزءِ دفتر نقشه‌برداری‌قشونی‌کرد (ازژوئیه تاسپتامبر ۱۷۹۵). چون اولیاءِ امورنظامی ازحسد موافقت نکردند که مجدداً اورا بتوپخانه منتقل کنند و چون حاضر نمیشد که بایالت وانده رفته مأموریّت خود را انجام بدهد مستعفی‌شد، دراینوقت تقاضاکردکه‌اورا باهیئتی که فرانسه مأمورکرده‌است که توپخانهٔ عثمانی را منظّم سازد روانهٔ آن مملکت کنند، بنا برافسانهٔ رایج این تقاضای بناپارت دراثر تنگدستی بود لکن خالی ازحقیقت است. مقصود بناپارت ورود درعمل ورفع بیکاری بود، مقارن‌این‌احوال بطوریکه سابقاًنوشتیم(۱) بناپارت مأمور حفظ مجلس کنوانسیون و دفع سلطنت طلبان شد (۱۷۹۵) فردای روز ۱۳ واندمیر بناپارت ژنرال دیویزیون توپخانه‌شد، سپس بریاست‌کل قوای‌داخلی نایل‌آمد، پنج ماه بعد بنابرپیشنهاد کارنو ریاست لشکر ایطالیا را باو دادند. بنا بر قول یکی از نایبان او مارمون نام همین ریاست اخیر «ابواب شهرت جاودانی را برروی او گشود» دراین تاریخ ۲۷ سال داشت (۲۳ فوریه ۱۷۹۶).

چون تا آنوقت بناپارت‌فرماندهی کلّ قوای جنگی را نیافته بودانتصاب اوبطبع بعضی‌ازسرداران لشکرایطالیا ناگوارآمد ازقبیل اوژرو، ماسنا، سروریّه وغیره. ازآنجائیکه‌همه ازوی مسن‌تر بودند واکثر کسب شهرت هم‌کرده بودندفرماندهی این «سردار بازاری» برآنان گران میآمد، لکن دراوّلین ملاقات که در اردوگاه

---

(۱) - بصفحهٔ ٤٥٤ رجوع شود

نیس میان بناپارت وسرداران قشون ایطالیا واقع شدآن جوان لاغر اندام، کوتاه قد، رنجور، که هیچ کس تاب دیدن برق چشمان اورا نداشت چنان آمرانه سخن راند و از روی اطلاع در مسائل جنگی بحث کرد که جمیع صاحبمنصبان طوعاً وکرهاً سر باطاعت فرود آوردند، اوژرو که از دیگر سرداران نکته‌گیرتر وعیبجوی‌تر بود چون از انجمن بیرون آمد گفت: «این ب... کوچك واقعاً مرا ترسانید، نمیدانم درنخستین نگاه اینشخص چه اثر ونفوذی بود که مرا خرد کرد» درظرف چند روز بناپارت همین تفوّق و نفوذ را نسبت بتمام سران سپاه حائز شد. بناپارت چون در حال لشکر نگریست آنرا بسیارفقیر وفاقد همه چیز دید، فقرو بیچارگی همه را عاصی و بی انتظام ساخته بود، افراد نظام از طول مدّت توقّف بیهوده در مقابل دیوارکوهستان آلپ منزجر وخشمناك شده بودند، بناپارت چهار روز بعد ازانتصاب بسرداری لشکر فرمان شروع بجنگ داد وبسربازان چنین‌خطاب کرد: «شما نه کفش دارید، نه لباس، نه پیراهن و نه نان، مخازن اردوی ماهم از این چیزها تهی شده است لکن انبارهای لشکر خصم پُر است، برشماست که آنها را بدست آورید، شما میخواهید و شما میتوانید پس حرکت کنیم!» (۲۹ مارس ۱۷۹۶). همین لشکر فقیر و گرسنه در اثراوامر سردار جدید فتوحاتی کردند که عجیب‌تر از آن تاریخ جنگی عالم بخاطر ندارد.

لشکرکشی ایطالیا

فتوحات و اعمال نظامی که مجموع آنرا لشکرکشی ایطالیا میگویند یکسال دوام یافت ازماه آوریل ۱۷۹۶ تاماه آوریل ۱۷۹۷. جنگ در ابتدای رشتهٔ جنوبی آلپ یعنی گردنهٔ کادیبون‌بین‌نیس وژن شروع و درمنتهی الیه شرقی سلسلهٔ آلپ در محلّ لئوبن که ۱۳۰ کیلومتر با وین فاصله دارد ختم شد. دراین لشکرکشی دوازده ماههٔ قشون فرانسه ۱۸ جنگ و ۶۵ زد و خورد کرد، اردوی فرانسه که بزحمت عدّهٔ آن به ۳۶،۰۰۰ نفر بالغ میشد پنج سپاه اطریش را در هم شکست که کوچکترین آنها دارای ۴۵،۰۰۰ نفر سپاهی بود، محلّ جنگ سه ناحیه بود:

در ماه آوریل ۱۷۹۶ میدان رزم دشت پیمون در قسمت اعلای رودخانهٔ پو بود ، ازماه ژوئیه۱۷۹۶ تا ماه فوریه ۱۷۹۷ جنگ به ولایت لومباردی یعنی شمال رودخانهٔ پو افتاد و دشتهای منسیو و آدیژ درحوالی مانتو میدان جنگ شد واز مارس تا آوریل ۱۷۹۷ قشون فرانسه رهسپار وین شده در کوهستان اطریش بـا خصم مصاف داد .

مبارزه درپیمون

درجنوب ولایت پیمون سپاهی ازاطریش و سارد مرکب از ۷۰،۰۰۰ نفر دامنهٔ کوه آلپ را از کونی تا ارتفاعات ژن متصرّف بود . بناپارت از گردنهٔ کادیبون گذشته و از طریق درهٔ بورمیدا لشکر خودرا بمیان دوسپاه خصم کشید ، درسه روز سه‌جنگ عظیم کرد، گاهی بجانب یمین توجّه کرده بااطریشی‌ها درمونتنوت ودگوجنگ میکرد و زمانی بسوی یسار روی نهاده لشکر سارد را در میلسیمو مورد حمله قرارمیداد ، باین ترتیب روابط دو لشکر را از هم گسیخت . چون اطریشی ها بطرف مشرق عقب نشستند بناپارت متوجّه مغرب شده بلشکر سارد حمله آورد و آنها را در مون دووی درهم شکسته (۲۲ آوریل) تا محلّ شراسکو که در دومنزلی شهرتورن کرسی ولایت آنها است تعاقب کرد ، در اینجا قشون سارد استدعای ختم جنگ نمود (۲۸ آوریل) . سپس بموجب معاهدهٔ پاریس (۳ ژوئن) پادشاه ساردنی تسلّط و تمالك فرانسه را در دو ایالت ساووا و کنت نشین نیس برسمیّت شناخت .

چون کار قشون پیمون تمام شد ناپلئون همّت بدفع اطریشی ها گماشت که آنوقت درساحل رودخانهٔ پودریسارشعبه تسن جای داشتند ، ناپلئون سپاه خود را از ساحل یمین شطّ پو سوق داده و از اردوگاه اطریشی ها گذشته در پلزانس از شطّ پو عبور نمود ، این سوق‌الجیش ماهرانه خصم را مجبور کرد که بعجله عقب نشسته خود را بپناه (ادا) بکشاند و میلان را بدشمن رها کند ، هنوز اطریشی‌ها به ادا نرسیده ناپلئون بفتح معروف پل لودی (۹ مه) نایل شد و دشمن را مجبور کرد که ازآنجا هم عقب‌تر برود . ناپلئون درمدّت یکماه بسرعتی قریب بناختن

تمام نواحی آلپ را تا اوگلیو بتصرّف آورد، شاهزادگان و امراء شمال ایطالیا و دوك پارم و دوك مودِن بشتاب تمام استدعای صلح کردند، بناپارت پس از اخذ خسارات سنگین جنگی از آنها دست برداشت، این خسارات مأخوذه که به پنجاه میلیون میرسید ازطرف ناپلئون بپاریس فرستاده شد و هیئت مدیره ازبرکت این وجه توانست چند صباحی امرار حیات کند.

اعمال جنگی در لُمباردی

مرکزاعمال جنگی بعدمانتوشد، مانتوقلعهٔ محکمی بود مشرف بر دو رودخانه مَن‌سیو و آدیژ که معبر طبیعی اطریشی ها برای دخول بایطالیا محسوب میشد، چون بناپارت قبل از تسخیر قلعهٔ مانتو نمیتوانست لشکر خود را بجلو سوق بدهد ابتدا بمحاصره آن پرداخت، اطریشی ها برای حفظ آن قلعه کمال سعی را کردند، جنگ شش ماه طول کشید (۱ اوت ۱۷۹۶ـ ۲ فوریه۱۷۹۷) دراین مدّت چهارلشکر که پی درپی برای امداد قلعهٔ مانتو میرسید بدست بناپارت مضمحل گردید.

در اوایل او ۷۰،۰۰۰ نفر اطریشی بسرداری وُرْمسر درظرف پنجروزبکلّی نابود شد زیرا که بناپارت ۲۰،۰۰۰ اسیرو۵۰ توپ ازآن گرفت، میدانهای معتبراین جنگ درجنوب دریاچهٔ گارد ووقایع مهمّهٔ آن مصاف لوناتو وگاستیك لیون بود.

ماه بعد در اوایل سپتامبر وُرْمسر با پنجاه هزار نفر بدرّهٔ آدیژ وبرنتا آمد، ناپلئون حال حمله گرفت و در قسمت اعلای رودخانهٔ آدیژ فوجی از اطریشیان را در رورِدو مغلوب ساخت (٤ سپتامبر) ازآنجا بگردنه وتنگهٔ برنتا لشکرراند و وُرْمسر را شخصاً درباسانو شکست داد (۸ سپتامبر) بقیّة‌السّیف قوای اطریش روبجنوب نهاده خود را بقلعهٔ مانتو رسانید، وُرْمسر مجدّداً درظاهرشهر سن‌ژرژ ۱۵ سپتامبرشکستی فاحش خورد وقلعه مانتو کاملاً محصورشد، این جنگ دوازده روز طول کشید.

سپاه سوّم اطریش بسرداری آلوینزی درماه نوامبر بساحل یسارآدیژ رسید، عدّهٔ این لشکر ۵۰،۰۰۰ نفربود، درابتدا بناپارت سعی فراوان کرد که اطریشی‌ها

را از محلّ خودشان در کالدیرو طرد کند لکن موفق نشد آنگاه خدعه کرد ولشکر خودرا بعقب کشیده وانمود ساخت که درصدد تخلیهٔ ورُن است امّا حرکت قشون را از انظار خصم مخفی داشته دایره وار بدور دشمن پیچید وبا حرکتی متهوّرانه از پشت سر دشمن را درباتلاق آرکول مورد حمله قرار داد ، بعد از سه روز مصاف (۱۵ ـ ۱٦ ـ ۱۷ نوامبر) آلوینزی سردار اطریش را بعقب نشینی مجبور ساخت ، این جنگ درنهایت صعوبت وخطرناکی انجام گرفت ، ناپلئون وجود خودرا بخطر افکند وبرای دلدادن بلشکریان پیشاپیش آنها خودرا بروی پل آرکول که غرق گلوله باران خصم بود انداخت ونزدیك بود تلف شود .

دوماه بعد درژانویه ۱۷۹۷ اطریشیها آخرین جدّ خودرا مبذول داشته وجنگی سخت روی داد که بیش از سایر محاربات خطرناك و دشوار بود ، آلوینزی ۷۰،۰۰۰ سپاه داشت ، خطای اواین بود که لشکر را تقسیم کرد باین خیال باطل که بناپارت را محصور کند . نبرد قطعی روز شنبهٔ ۱٤ ژانویه ۱۷۹۷ در انتهای درّهٔ آدیژ در زمین مرتفع ریوولی اتّفاق افتاد ، این درخشان ترین فتوحات لشکر ایطالیا بشمار میآید ، بناپارت ۱٦،۰۰۰ نفر و آلوینزی ٤۰،۰۰۰ نفر داشت ، دو ستون از ستونهای قشون اطریش درهم شکسته شد ، دوروز بعد ستون دیگر از لشکر خصم درظاهر قلعهٔ مانتو معدوم گردید ، وُرْمسر که دوچار قحط بود ناچار قلعهٔ مانتو را تسلیم کرد (۲ فوریه) .

معاهدهٔ تولَنْتینو فتحِ ریوولی وسقوط حصار مانتو پاپ پی ششم را مجبور باستدعای صلح کرد زیرا که دراین وقت قشون فرانسه دو شهر ازبلاد پاپ را اشغال کرده بود ، شهر بولونی و شهر آنکون . بموجب عهدنامهٔ تولنتینو ۱۷ فوریه ۱۷۹۷ پاپ تصرّفات فرانسه را در آوینیون و کنت نشین ونسن امضاء کرد ومعادل سی و پنج میلیون خسارت جنگ قسمتی نقد و قسمتی تابلو نقّاشی واشیاءِ صنعتی به بناپارت پرداخت وعلاوه بردوشهر فوق ایالت رومانی را بفرانسه واگذاشت .

حمله به وین

چون بناپارت درماه مارس کاملاً خودرا بر شمال ایطالیا مسلّط و ازعصیان ایالات مرکزی ایطالیا مطمئن و دارای ۵۳،۰۰۰ سپاهی دیدآهنگ تسخیر وین پاتخت اطریش کرد بااینکه دولت اطریش بزرگترین سرداران جنگی خود که یکی از رزم‌آزمایان معروف بود یعنی آرشیدوك شارل را بمقابله ومقاتله گماشت معذلك بناپارت ازمعابر سخت کوهستانی آلپ عبور کرد وطلایهٔ لشکر او بگردنهٔ سمرینگ که کمتر از یکصد کیلومتر باوین فاصله دارد رسید، دراینوقت میان دولشکر درهفتم آوریل متارکهٔ جنگ امضا شد وهمین متارکهٔ لئوبن مقدّمهٔ صلح گردید.

عالی پیشرفت بناپارت

اسلوب جنگی او

لشکرکشی ایطالیا حتّی دشمنان بناپارت‌راهم بحیرت وشگفتی انداخت زیراکه نتایج این فتوحات بسیار فوق العاده بود، قریب یکصد هزار اسیر و ۶۰۰ توپ بدست او افتاد وبا قلّت بضاعت جنگی آخرین دشمن فرانسه‌را در قارّهٔ اروپا مجبور بصلح کرد. یکی ازصاحبمنصبان او نوشته است: «او عدّهٔ قلیلی دراختیار خود داشت که نه سلاح جنگ داشتند نه کفش پا، نه نان، نه پول، نه انتظامات و تشکیلات صحیحه، از هیچ‌جا امید مساعدتی نمیرفت، بایستی همه چیزرا ایجاد میکرد وهمه چیزرا هم ایجاد کرد.»

بناپارت‌درهمین‌جنگ که برای بقاءِ جاودانی نام وی کافی‌است دواسلوب مهمّ جنگی‌خود را معمول داشت و درسایر فتوحاتی که اورا برقطعهٔ اروپا فرمانروائی بخشید همین دواسلوب جنگی را بکار برد چنانکه میتوان‌لشکرکشی ایطالیا را نمونه وخلاصهٔ تمام فتوحات ناپلئون دانست اوّل مانوراحاطه یاحرکت تجاوزی، دوّم مانور خطوط داخلی یاحرکت بوضع مرکزی.

در اوّلین دورهٔ جنگ قبل از واقعه لوی بناپارت طرز حکومت تجاوزی را بکار برده بفاصله بعیدی ازدشمن لشکرخودرا بطور نهانی حرکت داد ودایره‌وار بر گرد دشمن برآمد ودرواقع بدون خونریزی فقط باسرعت حرکت پیاده نظام

خود توانست ولایت میلان را از اطریش بگیرد، دشمن برای اینکه کاملاً احاطه نشود بسرعت عقب نشست، ازعجایب اتّفاقات اینکه درسال ۱۸۰۰ اطریش باز درهمین میدان ایطالیا دوچار حرکت تجاوزی ناپلئون شده واین بار درمحلّ مارانگو کاملاً محصور گردیده مجبور بتسلیم شدند، همچنین در ۱۸۰۵ باردیگر اطریشیها دراولم کنار رود دانوب گرفتار همین مانور نظامی شده وامان خواستند.

امّا در دورهٔ دوّم جنگ ایطالیا که ولایت لمباردی میدان نبرد بود ناپلئون طرزحرکت خطوط داخلی‌را تعقیب کرد، مقصوداز این طرزحمله آن است که ابتدا صفی انبوه ازقشون‌را درمقابل چشم دشمن نگاهداشت که مثل پرده حاجب ماوراء باشد وباقی لشکررا ازپشت این پرده بی‌اطّلاع دشمن بحرکت آورد، علاوه براین تدبیرجنگی اشتباهات واغلاط خصم نیز بظفرمندی بناپارت کمك کرد، اطریشیها اگرچه ازحیث عدّه برتری داشتند نتوانستند ازافزونی سپاه خود استفاده کنند، غالباً بقدری قوای خویش‌را تفکیك وتجزیه میکردند که بناپارت بسهولت آنهارا درهم میشکست، ناپلئون بجبران قلّت عدّه که داشت برسرعت حرکات نظامی خود افزود، طریقهٔ جنگی او در اینمورد عبارت بود از دخول سریع در میان ستونهای افواج دشمن وحمله بردن بیکان یکان بقسمی که قبل ازاینکه بتوانند بیکدیگر متّصل شوند آنهارا درحال انفراد ازپای درمیآورد. بناپارت وقتی که بمقابل یکی ازافواج دشمن میرسید فوراً پرده‌ای ازقشون خودآراسته میکرد که دشمن تصوّر کند قوای او منحصر بهمین صف مقدّم است، آنگاه شخصاً بااکثرقشون خودغفلتاً بستونی که ضعیف‌تر یاخطرناکتربود حمله برده وآنرا درهم میشکست. بناپارت همین طریقهٔ خطوط داخلی را دراواخرعهد امپراطوری خود ۱۸۱۴ مجدّداً بکاربرد مخصوصاً درجنگ محیّرالعقول «فرانسه». درجنگ ریوولی ناپلئون درمحلّ مرتفعی که ملتقای افواج اطریش بود قرار گرفت وهردسته‌ای‌را که ازدرّهٔ آدیژ بالامیآمد یا ازمون بالو میرسید مغلوب میساخت.

علّت دیگر فتوحات بناپارت شجاعت و همّت رؤساء قشون او بود از قبیل

اوژرو وماسنا و غیره و علّت دیگر ظفرمندی وی کار کشتگی و ورزیدگی افراد لشکر بود . برای مثال حرکات یکی‌ازسرداران قشون او موسوم به‌ماسنارا ذکر میکنیم ، این سردار بالشکر خود در۱۳ ژانویه در ورون جنگ میکرد، شب از طرق پر برف کوهستانی مسافت ۳۲ کیلومتر طی کرده روز ۱٤ ژانویه هنگام صبح بمرتفعات‌ریوولی رسید وتمام روز درآنجا مشغول رزم‌آزمائی شد ، شب این روز و فردا و فرداشب مجدّداً بسمت قلعهٔ مانتو رانده بیش از ۷۰ کیلومتر را در ۳۰ ساعت طی‌نمود وروز۱۶ژانویه بموقع مناسبی بمانتورسیده نایل‌بفتح فاوُریت گردید، خلاصه اینکه در چهارشبانه روز۱۱۰ کیلومتر راه بریده و درسه جنگ بزرگ شرکت جسته بود .

معاهدهٔ کامپوفورمیو

بعد ازفراهم شدن مقدّمات صلح درلئوبّن اطریشی‌ها درصدد آشتی‌قطعی برآمدند لکن‌بناپارت اهمیّتی‌بدستورهای هیئت مدیره فرانسه نداده ومدّتی کاررا بتعویق انداخت ، عاقبت در کامپوفورمیو معاهده منعقد و امضاء شد (۱۷ اکتبر ۱۷۹۷) .

امپراطورفرانسوا تصرّفات فرانسه را درساحل‌رن برسمیّت شناخت وازمملکت بلژیك صرف نظر نمود و همچنین ایالات لمباردی و میلان را در ایطالیا بفرانسه واگذاشت وتغییراتی را که بناپارت در امور سیاسی شمال ایطالیا داده بود رسماً پذیرفت، توضیح آنکه بناپارت جهوری کهن‌سال ژن‌را برهم زده بجای‌آن‌جهوری لیگوری را قائم ساخت و ایالات میلان ولمباردی و دوك نشین مودن و دوك نشین رمانی را بیکدیگر ملحق ساخته جهوری سیزالپین نام نهاد .

اینکه امپراطوراطریش باین‌شرایط تن درداد نه فقط بعلّت شکست‌یافتن‌بود بلکه بواسطهٔ انعقاد این‌عهدنامه، ازطرف دیگرجبران خسارات‌خودرا بنحوا کمل میکرد، بناپارت شهر ونیز واراضی‌میان کوهستان‌آلپ و رودآدیژ ودریارا باطریش واگذاشت و در ساحل شرقی دریای آدریاتیك ایالت دالماسی را بامپراطور داد مشروط باینکه جزایر ایونین که از متصرّفات ونیزبود بفرانسه تعلّق داشته‌باشد.

علّت اینکه بناپارت جمهوری قدیم ونیز را که ازمعتبرترین ممالك ساحل مدیترانه محسوب میشد خورد کرد وعمل تجزیه لهستان را درآنجا تجدیدنمود آن بود که هنگام حملهٔ قشون فرانسه بهوین اهالی ونیز سلاح جنگ برداشته بودند (آوریل ۱۷۹۷) و هشت روز قبل از متارکه لئوبن مجروحین فرانسه که در شهر ورُن متعلّق بجمهوری ونیز جای داشتند ازطرف اهالی آنجا قتل‌عام شدند لکن اینها بهانه بود و غارتگری و تعدّیات لشکریان فرانسه در مملکت ونیز مردم را بقیام مسلّح و قتل‌عام مجروحین واداشته بود وچندان تقصیری نداشتند.

عهدنامهٔ کامپوفورمیو پیش‌بینی‌میکرد که برای‌انجام شرایط مصالحه فرانسه واطریش وبرای تعیین وجوهی که بایستی بامراء ومالکین آلمان در مقابل اراضی آنها که بفرانسه تعلّق‌میگرفت پرداخته شود درآتیه کنگره‌ای درراشتات انعقاد خواهد یافت.

اوصاف و اختصاصات عهدنامهٔ بال و معاهدهٔ کامپوفورمیو

معاهدهٔ کامپوفورمیو متمّم ومصدّق عهدنامهٔ بال محسوب میشد و ختم اتّحادیه نخستین دول اروپا را اعلام میداشت. این دو عهد نامه را که نمایندگان جمهوری فرانسه امضا کرده و بتصدیق وامضاءِ مجلس کنوانسیون وهیئت‌مدیره رسانده بودند نظیر معاهداتی‌بودند که سلاطین جبّارسابق مثل لوی‌سیزدهم و لوی چهاردهم با ملل مغلوب میبستند. ابداً بوئی از اصول عدل وآزادی واحترام حقوق ملل که در آغاز انقلاب کبیر اعلان شده بود بمشام نمیرسید، این‌معاهدات‌هم‌که مبتنی برالحاق‌اراضی‌مفتوحه واخذ خسارات جنگی بود وباستثناءِ ولایات آوینیون و ساووا اهالی ممالك مغلوبه هیچکدام اظهار میلی بملحق‌شدن بفرانسه نکرده بودند اساسش بر زور گوئی وحقّ غلبه بود.

عهدنامهٔ کامپوفورمیو که فرانسه‌را بسرحدّات‌طبیعی میرسانید درحقیقت نتیجه سیاست خارجی فرانسه درقرون سالفه محسوب میشد، مردان انقلاب که در داخله بااصول‌سیاسی عهد استبداد قطع علاقه کردند درامور خارجی کاملاً تابع آن‌اصول بشمار میآمدند.

کنگرهٔ راشتات کنگره‌ای که برای تنظیم مناقشات فرانسه و امراءِ آلمان بایستی تشکیل بشود در آخر نوامبر ۱۷۹۷ در راشتات انعقاد یافت. بناپارت که سمت نمایندگی مختار ازطرف هیئت مدیره داشت بیش از هشت روز در این جلسه حضور بهم نرسانید لکن کنگره قریب ۱۸ ماه دوام یافت و عاقبت بجائی منتهی نشد. در نتیجهٔ این مناقشات طولانی فرانسه ازرقابت وخصومت ایالات مختلفهٔ آلمان با یکدیگر مطّلع شد وهیئت مدیره در تعقیب سیاست لوی چهاردهم مصمّم گشت که این امراءِ آلمانی را با خود یار کرده بروی امپراطور اطریش وادارد و محض ترغیب امراءِ مزبور بآنها آموخت که ممکن است تمام موقوفات روحانیّون را ضبط کرده و بروسعت اراضی خود بیفزایند. خلاصه اینکه کاراین کنگره بهیچ جا نرسید تااینکه مجدّداً درمارس ۱۷۹۹ میان فرانسه واطریش نایرهٔ قتال برافروخت، معذلك در اوایل جنگ باز چند هفته مذاکرات کنگره دوام داشت عاقبت اطریشی‌ها جبراً اعضاءِ کنگره‌را متفرّق ساختند، سه نفر نمایندگان مختارفرانسه که باعائلهٔ خود ازراشتات خارج وبجانب فرانسه رهسپار شدند گرفتار سواران نظامی هنگری شده ودرزیر شمشیر آنها قطعه قطعه گشتند، فقط ژان برای ازآن میان جان بدر برد وجراحاتش مهلك واقع نگردید.

جنگ باانگلستان بعداز صلح کامپوفورمیو دشمن فرانسه منحصر بانگلیس بود، هیئت مدیره نقشهٔ حمله بانگلیس‌را که درازمنهٔ سالفه مکرّر مورد مطالعهٔ دولت فرانسه قرار گرفته بود پیش کشید، در عهد لوی پانزدهم بعد ازصلح پاریس و درزمان لوی‌شانزدهم هنگام انقلاب امریکا نیز دولت فرانسه این نقشه را که عبارت از پیاده کردن قشون بجزایر بریتانیا باشد مطمح نظر قرار داده بود.

لکن برای انجام این مقصود قوای بحری فوق‌العاده قوی لازم بود که ضعف بحریهٔ فرانسه اجازهٔ عملی کردن آن‌را نمیداد، مصالح ومهمّات درفرانسه وجود نداشت، صاحبمنصبان بحری اکثر مهاجرت کرده بودند وصاحبمنصبان جدیدی که بسرعت

نصب‌شده بودند غالباً بی‌تجربه و ناقابل بودند، کمی قبل از این تاریخ (دسامبر ۱۷۹۶) هم فرانسه سعی کرد که لشکری بسرداری هوش در جزیرهٔ ایرلند پیاده کند و با اینکه عدّهٔ قشون از ۱۵،۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد دولت فرانسه موفّق نشد، دراین صورت اگر میخواستند صدهزار نظامی بآن جزایر پیاده کنند چه‌میشد؟ ازطرف دیگر انگلیسها در این وقت کاملاً سیادت خود را بردریا ها ثابت کرده وبحریّهٔ اسپانیا وهلاند را که بافرانسه متّفق بودند درهم شکستند (۱۷۹۷).

بناپارت ومصر

باری چون بناپارت ازمیدان جنگ باز گشت دولت فرانسه اورا فرمانده کلّ قوای ضدّ انگلیس قرارداد، او نیز مصمّم شدکه درخارج‌ازجزایر انگلیس لطمه‌ای‌بآن دولت بزند، از آنجائیکه‌هندوستان مخزن قوای اقتصادی ومنبع معیشت انگلیسها محسوب میشد ومملکت مصر در سر راه هندوستان واقع بود بناپارت ظاهراً بنابررأی تالیران وزیرخارجه تسخیر مصر را بهیئت مدیره پیشنهاد نمود، خیال استقرار قدرت فرانسه درسواحل‌نیل تازگی نداشت، صدسال قبل لیبنیتز (۱) نقشهٔ آنرا بلوی‌چهاردهم تقدیم کرده‌بود، اگر مصر بدست میآمد اوّلاً فی‌حدّذاته مستعمرهٔ بزرگی بود که بقول تالیران بتنهائی معادل تمام مستعمراتی که فرانسه ازدست‌داده بود ارزش داشت، ثانیاً مرکزاعمال نظامی میشد برای حمله بهندوستان.

دستوری که هیئت مدیره به بناپارت داد ومسوّدهٔ آن را خود بناپارت نوشت از اینقرار بود که مأمور است انگلیسها را از مشرق زمین رانده، کانال سوئز را حفر نموده وقدرت فرانسه راکاملاً بردریای احمر که راه مستقیم هندوستان است تثبیت نماید، این نقشهٔ فتح مصر قبل ازمعاهدهٔ کامپوفورمیو دردماغ‌بناپارت‌ترسیم شد و برای تسهیل آن جزایر ایونی را بتصرّف درآورد ومدّت مدیـدی از دورهٔ فرمانروائی ناپلئون صرف کامیابی دراین طریق شد، حتّی در ۱۸۰۸ که ناپلئون امپراطور ودر دورهٔ ترّقی وتعالی مستقر بود بازدرخیال انجام این مقصود برآمد.

---

(۱) ـ Leibnitz

درسنهٔ ۱۸۱۱ نیز مقرّر داشت که در سال بعد نقشهٔ مذکور را بموقع اجرا گذارد لکن در ۱۸۱۲ واقعهٔ روسیّه اتّفاق افتـاد و چراغ اقبال او رو بخاموشی نهـاد .



ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸

حمله بمصر

پس از آنکه هیئت مدیره نقشهٔ بناپارت را تصویب کرد مقدّمات حمله در کمال اختفا فراهم شد ، هفتماه پس از صلح کامپو فورمیو روز ۱۹ مه ۱۷۹۸ سیصد کشتی بریاست امیرالبحر برویس از بندر تولون حرکت

کردند، در این سفاین علاوه بر ۱۰،۰۰۰ عمله ۲۸،۰۰۰ لشکری جای داشت، بناپارت دوتن ازبهترین سرداران جمهوری را که کلبر و دِسکس باشند همراه‌برد، چهل روز بعداز حرکت ازبندر تولون پس از تسخیر جزیرهٔ مالت قشون را وارد ابوکیر کرده اسکندریه را متصرف شد (۳۰ ژوئن).

مصر ازمضافات سلطنت عثمانی محسوب میشد لکن سلطان ترک در آنجا جز نامی نداشت، ادارهٔ امور مملکت با امراء مملوك بود، مملوك ها که سواران بیباك داشتند درصدد جلوگیری قشون فرانسه برآمدند، لکن لشکر بعداز طی طریقی صعب ازمیان صحاری گرم بمقابل قاهره رسید، جنگ درپای هرمان مصر اتفاق افتاد، حملات سواران مملوك بصفوف مربع نظام فرانسه برخورده وبی نتیجه‌میماند، درپایان جنگ بیش از دو هزار سوار مملوك بخاك هلاك افتاد واز فرانسویان سی نفر بقتل رسید، دوروز بعداز این جنگ (۲۳ ژوئیه) بناپارت درقاهره مالك ـ الرقاب شد.

امّادراوّل ماه اوسفاین فرانسه که‌تاآنوقت از دستبرد بحریهٔ انگلیس فراغت داشتنددربندرگاه‌ابوکیردوچارحملهٔ نِلسون‌فرماندهٔ‌بحریه انگلیس‌شدند، نِلسون دراین حمله خود را بخطری عظیم افکند وتهوّری فوق‌العاده بخرج داد، سفاین خود را در معبر تنگی وارد کرده وعاقبت بحریهٔ فرانسه را در میان دوآتش قرار داد، درواقع پس‌از اضمحلال سفاین بناپارت روابطش بافرانسه مقطوع وسپاهش درمصرمحبوس‌شد، آنگاه شروع کردبعمران وآبادی مصر چنانکه‌گوئی‌ابدالدّهر درآنجاسکونت‌خواهدداشت، ابتدا جداول‌مهمّهٔ آنجاراکه‌تقریباً مطموس بودند پاك ودایر کردوبقدر لزوم برای‌حفظ قوای‌خود درتکثیر محصولات مصری‌کوشید.

حمله بشام

انگلیسها سلطان‌عثمانی‌را واداشتند که بفرانسه اعلان‌جنگ داده‌وبفتح مصرلشکر بکشد، این واقعه‌موجب‌وخامت‌اوضاع شد (سپتامبر ۱۷۹۸). چون بناپارت مطّلع گشت که لشکر عثمانی درشام تمرکز یافته‌است بشتاب تمام روی‌بآن ولایت نهاد (فوریه ۱۷۹۹). بنادر گازا و یافا(۱)

(۱) - Gaza, Iaffa

را اشغال وقشون عثمانی را در حوالی شهر ناصره در کوه تابور مغلوب کرد (۱۶ آوریل ۱۷۹۹) . لکن بعلّت ضعف توپخانه بعد از دو ماه محاصره نتوانست شهر سن‌ژان داکررا متصرّف شود زیرا که‌یکی از دوستان قدیم اوموسوم به‌فلیپو(۱) که ازمهاجرین بود شهر رامحافظت‌مینمود وانگلیسهاهم ازطریق دریا بمحصورین مددمیرسانیدند ، چون خبررسید که قشون دیگرازعثمانی بوسیلهٔ سفاین‌انگلیس بمصر پیاده خواهدشد بناپارت مراجعت مصررا برتوقّف شام ترجیح نهاد ، قشون عثمانی هنوز پای بساحل نگذارده در ابوکیر بدست بناپارت مضمحل گردید(۲۴ ژوئیه ۱۷۹۹) .

انجام تصرّف مصر

یکماه بعدازاین واقعه امیرالبحر انگلیس موسوم به‌سیدنی‌ـ اسمیت(۲) بناپارت‌رامطّلع‌ساخت که‌دول‌اروپا اتّحادیهٔ‌ثانوی برضدّ فرانسه تشکیل داده‌اند ، بناپارت بدون‌انتظار رخصت ازهیئت مدیره درنهان بدریا نشست وفرماندهی قوای مصررا به‌کلبر واگذاشت ، کلبرهم در خفا با امیرالبحر انگلیس مقاولاتی کرده او را راضی نمود که قشون فرانسه را راه بدهد سالماً بوطن بازگردند ومصر را مجدّداً بانگلیس واگذارد ، این ترتیب در ۲۸ ژانویه ۱۸۰۰ انجام یافت ، لکن دولت انگلیس قرارداد امیرالبحر خود را نقض کرده تقاضا کرد که قشون فرانسه اسلحهٔ خود را تسلیم کنند ، کلبر عین‌التیماتوم دولت انگلیس را درحکم عمومی قشون گذاشته و در میان لشکر منادی کرد که «ای سربازان جنگی باین قبیل تقاضاهای خصم جزبا جنگ وفتح جوابی نشاید داد ، آمادهٔ کارزارشوید . » هفتاد هزار لشکر عثمانی وانگلیس برفرانسویان روی نهادند وهمه در هلیوپولیس(۳) مغلوب شدند (۲۰ مارس ۱۸۰۰) ، متأسفانه این‌سردار بزرگ فرانسوی درسه ماه بعد بدست‌یکنفر مسلمان متعصّب درقاهره کشته‌شد واین روز مصادف بود با انتصاب بناپارت بمقام قنسول اوّل ومغلوب ساختن اطریشی‌ها درمصاف معروف مارانگو .

---

(۱) - Phelipeaux (۲) - Sydney-Smith (۳) - Héliopolis

تا یکسال بعداز قتل کلبر بازهم مصر جزء متصرّفات فرانسه بود، لکن ریاست قشون ساخلو آنجا بر حسب کبر سن بیکی از سرداران سلطنت طلب فرانسوی موسوم به منو رسید، این مرد از شجاعت خالی نبود لکن لیاقتی نداشت و چون دختر مسلمانی را بحبالهٔ نکاح در آورده ودین اسلام اختیار نموده وخودرا عبدالله نامیده بود صاحبمنصبان زیر دست باو احترامی نمیکردند و ویرا مورد سخریّه قرارمیدادند، چون هیچ مددی بهمنو نرسید قشون انگلیس وعثمانی در بندر اسکندریه ویرا مقهور و بامضای قرار داد تخلیهٔ مصر مجبور کردند، فرانسویان در سپتامبر ۱۸۰۱ مصر را بانگلیس واگذاشتند.

نتایج

در آن زمان حمله و تصرّف مصر را از شاهکارهای نظامی میدانستند لکن فایده‌ای برای آن قائل نبودند، امروز معلوم میشود که نتایج علمی و سیاسی بزرگ داشته است.

از لحاظ سیاسی لشکرکشی فرانسه موجب بیداری مصریان شد که بعدها بکمك دولت فرانسه استقلال یافته یکی از ممالك آباد ساحل مدیترانه گردید، اهالی مشرق زمین که از فتح خبر یافتند بنظر احترام بفرانسه نگریستند چه بعد از جنگهای صلیبی صیت سیادت فرانسه درشرق رو بخاموشی نهاده بود.

بعلاوه بناپارت گروهی از علمای عالیمقدار اواخر قرن هیجدهم فرانسه را درصحبت خود بمصر برد از قبیل: مونژ ریاضی‌دان معروف و برتلو عالم شیمی و ژوفرواسن هیلر طبیعی‌دان مشهور و غیر ذلك، علماءِ مذکور مؤسّسهٔ علمی مصر را تشکیل داده ودر تحقیق اوضاع جغرافیائی ومحصولات وابنیهٔ مصر رنجها بردند، تحقیقات هیئت علمیّهٔ مزبور درخصوص آثار عتیقهٔ مصر مقدّمهٔ کشفیاتی گردید که امروز دورهٔ تاریخ قدیم مصر را برای ما کاملاً روشن ساخته است.

اتّحاد ثانی دول اروپا وعلل آن

درزمان لشکرکشی مصر انگلس موفّق شدکه بازچند دولت از دول اروپا برضدّ فرانسه باخود همدست کند، این اجتماع دول را اتّحادیهٔ ثانی دول گویند. انگلیس درتمام سال ۱۷۹۸

مشغول دعوت سلاطین ناپل واطریش و روسیه وعثمانی بود ، این اتحاد تا ۱۸۰۱ باقی بود ، علت اصلی اتفاق این دول در این دوره و در دوره های بعد دسایس انگلیس وبیم دول اروپا ازتوسعه وترقی خاك وقوای فرانسه بود که نمیخواستند نفوذ فرانسه تاساحل رود رن انبساط بیابد ، علت فرعیوعرضی این اتفاق تبلیغاتی بود که هیئت مدیرهٔ فرانسه در میان ملل خارجه میکردند و تصرفاتی بود که بتقلید لوی چهاردهم در خاك خارجه مینمودند .

در اوایل ۱۷۹۸ هیئت مدیرهٔ جهوری در خارج فرانسه تأسیس کرد و سه قطعه خاك وسیع بمملکت ملحق ساخت ، در ماه فوریه ببهانهٔ قتل ژنرال دوفو صاحبمنصب فرانسوی که در شورش عوام روم کشته شده بود هیئت مدیره فرمان داد که شهر روم را اشغال کنند ، پاپ پی ششم که پیری هشتاد ساله بود دستگیرو بفرانسه تبعید شد ، مشارالیه درووالانس بدرودزندگانی گفت ، دولت فرانسه امرداد که املاك وموقوفات وسیعهٔ پاپهای روم را بیك جهوری جدیدیموسوم بجمهوری روم تبدیل کنند .

تقریباً در همین اوقات هیئت مدیره مشغول مداخله در امور داخلی سویس شد ، ولایات این مملکت باهم جدال وجنگ داشتند ، دولتفرانسه طرزقدیمدولت سویسرا برهم زده وآنرا جهوریهلوتیكنام نهاده بطرز جهوریفرانسهتشکیلات آنرا منتظم ساخت .

این مداخلات در ممالك مختلفه طبعاً منجر به تبعید اشخاص و توقیف اموال وتصرف ذخایر دولتی میشد ، مثلاً خزاین پاپ و۴۳ میلیون وجهی که از سویس گرفتند مخارج اولین لشکرکشی مصر را جبران کرد .

در همین اوقات هیئت مدیرهٔ فرانسه دو جهوری کوچك مول هوس(۱) و ژنو را بفرانسه ملحق ساخت وولایت مونبلیار(۲) را نیز جزء فرانسه نمود .

چندی بعد عمال وجواسیس فرانسه در ولایات شاه ساردنی تحریکاتی کردند

(۱) ـ Mulhouse (۲) ـ Montbéliard

که منجرّ بشورش شد، دولت فرانسه ببهانهٔ استقرار امنیّت لشکر بتورن فرستاد (ژوئیه)، شاه ساردنی مجبور باستعفا ورفتن بجزیرهٔ ساردنی شد وولایت پیمون جزءِ متصرّفات فرانسه گردید (دسامبر ۱۷۹۸).

ترتیب تشکیل اتّحادیهٔ دول اروپائی ازاینقرار بود: ایجاد جمهوری روم موجب اضطراب پادشاه ناپل شده واورا بامپراطور اطریش ملتجی ساخت، این دوپادشاه از تسار روس پُل اوّل پسر وجانشین کاترین دوّم مدد خواستند، تسار هم که بغض انقلاب فرانسه را دردل داشت مضایقه نکرد، وقتیکه مصر بتصرّف فرانسه درآمد عثمانی نیز بادول اروپا همدست شد ودولت انگلیس هم دلّال ورابط این معاهدات مختلفه محسوب میگردید.

از دست رفتن ایطالیا

دول متّحده سیصدوپنجاه هزار لشکر بمیدان آوردند منجمله ۸۰٬۰۰۰ نفر روس که برای اوّلین دفعه قدم بعرصهٔ اروپای غربی میگذاشتند، هیئت مدیره بیش از ۱۵۰٬۰۰۰ سپاهی نداشت وبایستی تمام خطوط سرحدّی راحفظ کرده درصیانت ومحافظت جمهوری‌های منضمّه بخود مثل هلاند وسویس وقسمت اعظم ایطالیا نیز بکوشد، نظربااین قلّت عددی و وسعت سرحدّات که موجب تفرقهٔ سپاه میشد درآغاز کار فرانسویان بشکستهای بزرگ مبتلا شدند، درآلمان آرشیدوك شارل فرانسویان را دراستوکاك مغلوب ساخته (۲۲ مارس ۱۷۹۹) خود بساحل رود رن رسید و در شرف ورود بخاك آلزاس بود، درایطالیا جمهوری پارته نوپه ئن(۱) که ولایت ناپل باشد ازدست فرانسویان رفت، سپس جمهوری روم و دول مرکزی ایطالیا از فرانسه منتزع گردید، درشمال ایطالیا فرانسویان دوچار لشکر روس شدند که تحت فرماندهی سووروف(۲) معروف حمله‌آورده جمهوری سیزالپین را بعد از شکست کاسانو در ۲۸ آوریل ۱۷۹۹ از آنها گرفت وولایت پیمون را بعداز شکست نوی بتصرّف آورد دراین جنگ سردار فرانسوی موسوم به ژوبر بقتل رسید (۱۵ اوت ۱۷۹۹).

---

(۱) ـ Parthénopéenne (۲) ـ Souvorof

دراین تاریخ فقط ولایت ژن دردست فرانسه ماند، سووروف سردار روس درجنگهائی که درخاك عثمانی ولهستان کرد در آن عهد معروف شده بود.

خلاصه دروسط سال ۱۷۹۹ فرانسویان درایطالیا و آلمان شکست فاحش خورده وسرحدّات مملکت بحال سابق در آمد، فرانسویان درهلاند نتوانستند ازپیاده شدن قشون بحری انگلیس و روس ممانعت کنند، در سویس ماسنا اردوگاه مستحکمی در کنار دریاچهٔ لمان ولینت ترتیب داده ودربرابر سپاه اطریش وروس که درزوریخ مقر داشتند مقاومت میکرد، مخلص کلام اینکه مملکت فرانسه باز مورد تهدید و تسخیر واقع شده بود.

فتح زوریخ

فرانسه بدوسبب ازخطر نجات یافت: یکی اختلاف کلمهٔ دول متّحده، دیگر لیاقت ومهارت ماسنا. سووروف سردار روس بنا بردستورالعمل پُل اوّل تسار روسیّه میخواست مجدّداً اوضاع سیاسی ایطالیا را بحالتی که پیش ازفتوحات ناپلئون داشت برگرداند امرا و سلاطین مخلوع را در مقام خودشان مستقر سازد لکن اطریشیها میخواستند ممالکی را که فرانسه فتح کرده وازدست داده بود بمملکت خودشان ملحق سازند و قائل باستقلال امرا و سلاطین ایطالیا نبودند وچون میدانستند که باین مقصود نایل نخواهند شد وتازمانی که سووروف درخاك ایطالیا است انجام منظور محال است در صدد بر آمدند که سووروف را ازایطالیا دور کنند پس مصلحت چنان دانستند که لشکری عظیم در سویس تشکیل دهند وبسرداری سووروف فرانسویان را ازمیان بردارند دراینوقت قسمتی ازقشون روس واطریش درسویس بود. لشکر ایطالیاهم بسرداری سووروف که بآنجا میرفت سپاهی عظیم وگران تشکیل مییافت وآنقسمت ازقشون اطریش که درسویس بودند بایستی بآلمان رفته سپاه آرشیدوك شارل را تقویت کنند.

دراین حیص وبیص که قشون اطریش از سویس بآلمان رفته وسپاه سووروف هنوز از ایطالیا بسویس نرسیده بود فرصتی بدست فرانسویان افتاد زیرا که آن قسمت از روسها که بسرداری ژنرال کورساکوف درشهرزوریخ سویس باقی بودند

تنها و بی یاور بودند ، ماسنا فرصت غنیمت شمرده بشهر زوریخ حمله برد و بعد از دو روز جنگ روسها را مغلوب ساخت (۲۵-۲۶ سپتامبر ۱۷۹۹) . در اینوقت سووروف از ایطالیا در رسید و از طریق گردنهٔ معروف سن گوتار بسویس راند ، امّا ژنرال لوکورب فرانسوی محض اینکه او را از پیشرفت بازدارد شبیخون ها میزد و کمین ها میگشود و موجبات معطّلی سپاه سووروف را فراهم میساخت تا اینکه ماسنا ازقلع وقمع روسهای زوریخ فارغ شده‌عنان بجانب سووروف‌معطوف ساخت و دو سه مصاف پیاپی داده سردار روس را نزدیك بود محصور سازد لکن او از بیم محصور شدن خود را بیکی از درّه‌های عظیم صعب‌العبور آلپ موسوم‌به کوه تودی کشید. وبا زحمات زیاد‌و کوشش حیرت آور از راههای پرگل و پریخ کوهستان خودرا بـه کوار رسانید (۸ اکتبر) ولی ششهزار نفر از سپاهیان او یا در گل ماندند یا در پرتگاه ها سرنگون شدند وتمام توپخانه و مهمّات‌جنگی لشکر او بجای ماند ، خلاصه سپاه او نصف شد و بقیّة‌السّیف چنان از کارافتاد که تا دیر زمانی نمیتوانست قدم بمیدان‌جنگ بگذارد .

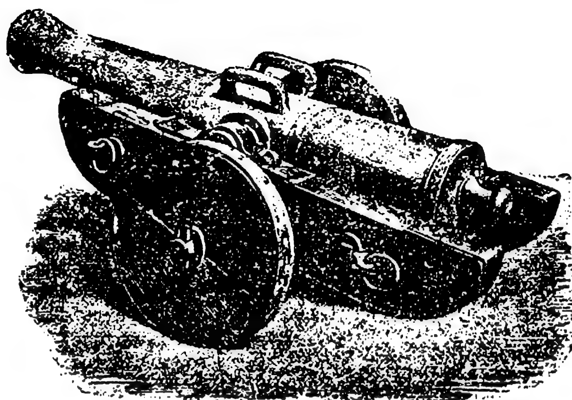
چند روز پیش‌تر از این واقعه برون سردار فرانسوی در هلاند به انگلیسها و روسها حمله برد و آنانرا مغلوب و مجبور بمتارکهٔ جنگ کرد و اجازه داد که بکشتی های خود نشسته بروند (۱۸ اکتبر ۱۷۹۹) .

نتیجهٔ این دو شکست آن شد که فرانسه از هجوم خارجیان مصون ماند و دول متّحده اتّحاد خود را بـر هم زدند زیرا کـه پل اوّل تسار روسیه مسئولیّت انهدام و اضمحلال لشکر روس را از چشم اطریش و انگلیس دیده و بقیّهٔ قشون خود را از اروپا خواست واگرچه بـا فرانسه صلح نکرد لکن از جنگ کناره جست و در قارهٔ اروپا برای فرانسه دشمنی بجز اطریش باقی نماند .

رفتار صلح جویانهٔ بناپارت

سه ماه بعد از فتح زوریخ که بناپارت کودتای معروف خود را انجام داد و زمام مهام را در دست گرفت شخصاً از پادشاه انگلیس و امپراطور اطریش تقاضای صلح کرد و بپادشاه انگلستان چنین نوشت : « جنگی که هشت سال است اقطار

ربع مسکون را خراب میکنند آیا باید الی‌الابد دوام بیابد؟ آیا هیچ در صلحی باقی نیست؟ چون است که دو ملّت از متمدّن‌ترین و منوّرترین ملل اروپا که بیش از حدّی که برای حفظ امنیّت و سیادت آنها لازم است دارای قوّت وشوکت هستند التفات باین نکته نمیکنند که صلح و سلام نخستین احتیاج بلکه نخستین افتخار است؟



توپ کوهستانی قشون فرانسه
در ۱۸۰۰

وزراءِ انگلستان در پاسخ نوشتند که برای مصالحه حاضر هستند مشروط بر آنکه لوی هیجدهم برادرلوی‌شانزدهم را بفرانسه دعوت نموده و استقرار بدهند امپراطور اطریش مصالحه را موکول به پیشقدم شدن دولت انگلیس کرد، بنابراین جزادامهٔ جنگ چاره‌ای متصوّرنبود.

جنگ ۱۸۰۰ ژن، مارانگو

دوسپاه اطریش یکی ازسمت رود رن و دیگرازجانب ایطالیا فرانسه را تهدید میکردند، طلایهٔ قشون دوّم بشهر نیس هم رسید، بناپارت سردارمعروف مورو را با صدهزار نفر مردان جنگی بمقابلهٔ قشون اطریش که از سمت آلمان میآمد و خطرش بیشتر بود گسیل داشت و ماسنارا با بقیّة‌السّیف قشونی‌که در نوی سابقاً مغلوب شده بودند(۲۵،۰۰۰ نفر) بمقابلهٔ لشکردوّم‌اطریش روانهٔ ایطالیا کرد، سرداراین‌لشکر ازجانب اطریش

ملاس بود ، ماسنا مأموربود که قشون اطریش را دراطراف شهرژن چندان معطّل کند که بناپارت فرصت یافته لشکر دیگر فراهم بیاورد و از پشت سر اطریشیها را مورد حمله قرار دهد ، ماسنا پهلوانانه انجام مأموریت داد ، خود و لشکریانش درشهرژن محصورشدند؛ درصورتیکه بیش ازسی روزآذوقه نداشتند؛ ناچاربخوردن اسب و سگ و موش و کرم خاکی و ملخ و غیره پرداختند . در ماه دوّم محاصره محصورین غذائی جز آش علف صحرائی نداشتند ، نانشان هم عبارت بود ازمخلوطی از بادام و شاهدانه ونشاسته و سبوس آرد و یونجهٔ صحرائی و کاکائو ، درشب آخر ۵۲۳ نفراز گرسنگی هلاکت یافتند ناچار فرانسویان شهر ژن را تسلیم کردند .

امّا مقصود بعمل آمد یعنی معطّلی اطریشی‌ها بجائی رسید که بناپارت مقارن وقتیکه شهرژن بدست سپاه اطریش افتاد وارد ایطالیا گردید؛ بناپارت چهل هزار لشکرداشت که با صعوبت فوق‌الطّاقه آنانرا از گردنه‌های صعب‌العبور آلپ درظرف پنج روز عبور داده و توپخانه را بدست و دوش از کریوه های سهمناك مثل کتل گران‌سن‌بر نار گذرانیده بود (۱۵ ـ ۲۰ مه ۱۸۰۰) .

بناپارت بجانب شرق متوجّه شده تا میلان پیشرفت و در ساحل چپ شطّ پو همان اسلوب جنگی را که سابقاً درساحل راست رودمزبور معمول داشته بود بکار برد یعنی با حرکت تجاوزی ازمحاذات قشون اطریش تجاوز کرد و خطّ معاودت و فرار خصم را منقطع ساخت ، سپس ازسمت مملکت اطریش از پشت سر بقشون ملاس رونهاده در ظاهراسکندریّه بدشمن رسید ، ابتدا یکی ازسرداران بناپارت موسوم به‌لان درمونت‌بلّوفتحی نمایان کرد؛ سپس خود بناپارت درمارانکوبمصاف قطعی شروع نمود (۱٤ ژوئن ۱۸۰۰) .

بناپارت محض اینکه ملاس سرداراطریش نگریزد نصف قشون خودرا باطراف و اکناف فرستاد و با بیست هزار قشون دیگر در مقابل چهل هزاراطریشی صف قتال آراست ، نظر باین قلّت عددی بعد ازشش ساعت جنگ که قدم بقدم میدان جنگ را گرفته وپس میداد عاقبت مغلوب و مجبور بعقب نشینی شد ، اطریشی ها

خود را کاملاً فاتح میپنداشتند که ناگاه یکقسمت عظیمی از لشکر بناپارت بسرداری ژنرال دِسکس که بناپارت اورا دعوت کرده بود بمیدان جنگ وارد شد، جنگ ازنوشروع شد، ژنرال دسکس در نخستین شلیك بخاك هلاك افتاد، امّا اطریشی‌ها ازاین لشکرجدید بوحشت افتاده استدعای متارکه کردند وولایت پیمون ولمباردی را از دست دادند، در این جنگ ۹،۰۰۰ اطریشی و ۷،۰۰۰ فرانسوی مقتول و مجروح شدند.

هوهن لیندن

فتح مارانگو چندان تأثیری دراوضاع نبخشید بلکه نبرد ژنرال مورو درآلمان کار را یکسره کرد و صلح را آماده ساخت.

مورو در نواحی بال از شطّ رن گذشته و اطریشی ها را چنان مغلوب ساخت که خود را بباویر رسانیده از مونیخ هم گذشتند. روز ۳ دسامبر دشمن را مجبور ساخت که در میدان جنگ واقع در جنگل هوهن‌لیندن(۱) که مورو کاملاً از اوضاع طبیعی آن اطّلاع داشت بجنگ بپردازند، اطریشیها با صفوف طولانی مجبوربودند ازمعبر تنگی که در جنگل دیده میشد بگذرند، سرداران فرانسوی مورو و نی(۲) ازجلو بدشمن حملات متعدّد کردند وریش‌پانس(۳) سردارفرانسوی از پهلو لطمات سهمناك باطریشی ها وارد آورد، از ۷۰،۰۰۰ سپاهیان اطریش ۲۰،۰۰۰ تلف شد، هشتاد توپ و سیصد ارّابه و کالسکه بدست فرانسویان افتاد، طریق وین برای لشکرفرانسه مفتوح شد، امپراطور تقاضای متارکه کرد واین متارکه که در ستیر(٤) منعقد گردید (۲۵ دسامبر ۱۸۰۰) مقدّمهٔ صلح محسوب شد.

صلح لونویل

این مصالحه در لونویل در ۹ فوریهٔ ۱۸۰۱ بامضای ژوزف بناپارت برادر ناپلئون وصدراعظم اطریش کوبن‌زل(۵) امضاء شد. مقرّرات این عهدنامه عین معاهدهٔ کامپوفورمیو بود، بموجب آن در ایطالیا مجدّداً جمهوری سیزالپین تشکیل یافت که یکسال بعد مبدّل بجمهوری ایطالیا گردید (۲۵ ژانویه ۱۸۰۲). اطریش بموجب این قرارداد تغییرات سیاسی را که

(۱) - Hohenlinden (۲) - Moreau, Ney (۳) - Richepanse (٤) - Steyer (۵) - Cobenzel

فرانسه درهلاندوسویس داده بود وجمهوری‌های باتاو وهلوتیك‌را برسمیت‌شناخت بموجب قرارداد های خاص پاپ پی هفتم املاك و قلمرو پاپ های ایطالیا را متصرّف گردید و فرانسویان اجازه یافتند که قلاع مملکت ناپل را اشغال نمایند. خلاصه نتیجهٔ این‌جنگ‌ها آن‌شد که فرانسه مقدار جدیدی براراضی ومتصرّفات خود افزود زیرا که بعدازعهدنامهٔ لونویل تمام خاك ایطالیا باستثناءِ ولایت وِنیسی در تحت سلطهٔ فرانسه قرار گرفت.

انگلستان و صلح

بازانگلیس باقی‌بود وعاقبت اونیز مجبور بمصالحه شد، نه از این جهت که شکستی یافته بود بلکه چون میدید نمیتواند بفرانسه کاری بکند ناچار از درصلح در آمد. در مدّت هفت سال اشتغال‌دول‌اروپا بجنگ‌انگلیس‌تمام مستعمرات‌فرانسه وقسمتی‌ازمستعمرات اسپانیا و هلاند را گرفته و جزیرهٔ مالت را اشغال نموده فرانسویان را از مصر رانده بود، لکن در مقابل قرض او به‌دوازده میلیارد رسید ومصارف این جنگ‌ها وتصرّفات برای آن دولت هفت میلیاردونیم تمام‌شد، ملّت که در زیر فشار قروض و در خطر اقتصادی بود از نقاط مختلفه شورش میکرد، بعلاوه انگلستان هیچ امیدی به مساعدت دول اروپائی نداشت چه هر دولتی از طرف خود مستقیماً تقاضای صلح با فرانسه میکرد، در دسامبر ۱۸۰۰ تسار پُل اوّل که اعمال نظامی بناپارت قنسول اوّل فرانسه را بدیدهٔ حیرت و تحسین مینگریست درصدد بر آمد که اتحادیهٔ دول بیطرف تشکیل بدهد واین‌اقدام مستقیماً برضدّ منافع‌انگلیسها بود، بناپارت قشونی درساحل دریای مانش جمع آورده و دربولونی سفاین بسیار برای حمل‌قشون تهیّه دید، نِلسون امیرالبحر انگلیس دوبار باین‌سفاین‌حمله کردو نتوانست کاری ازپیش‌ببرد، خلاصه تمام این مقدّمات‌که ذکرشد انگلیس‌رابصلح مایل ساخت و پیت صدر اعظم انگلیس که طرفدار قلع و قمع فرانسه بود بعداز ۱۷ سال‌صدارت چون‌دید که خیالش انجام نمیگیرد و ملّت وشاه‌ازاو بیزارشده‌اند استعفا داد وجانشین او آدینگتون مقدّمات صلح را فراهم آورد.

صلح آمین در اوّل اکتبر ۱۸۰۱ مقدّمات عهد نامه در لندن بامضا رسید، مردم انگلستان بی نهایت اظهار شوق و سرور کردند روزی که کلنل لوریستون آجودان مخصوص قنسول اوّل (بناپارت) ورقهٔ امضاء شده را بلندن برد مردم کالسکهٔ اورا نگاهداشته اسبها را از آن گشوده و بدست و بازو کالسکه را پیش بردند، بعد از پنجماه مذاکرات و مناقشات صعب میان لرد کورن والیس و ژوزف بناپارت برادر ارشد ناپلئون عاقبت در شهر آمین روز ۲۵ مارس ۱۸۰۲ عهدنامه بامضاء رسید.

بموجب این قرارداد دولت انگلیس جمهوری فرانسه را برسمیّت شناخته و تعهّد میکرد که تمام مستعمرات فرانسه و متّحدین اورا پس بدهد مگر مستعمرهٔ کاپ در افریقا و جزیرهٔ ترینیته در بحر آنطیل و وعده میداد که جزیرهٔ مالت و مملکت مصر را پس از سه ماه بکلّی تخلیه کند و در مقابل فرانسویان نیز قلاع ولایت ناپلرا بایستی خالی نمایند، در این قرارداد ابداً از ممالك مفتوحهٔ فرانسه در ساحل رود رن و بلژیك و تغییراتی که در ایطالیا رخ داده و نفوذی که فرانسه در ایطالیا حاصل کرده بود ذکری نمیرفت.

اهل فرانسه هم همان شوق وشعف را که انگلیسها اظهار کرده‌بودند در موقع انعقاد این عهدنامه ابراز داشتند، امّا عمر این صلح از یکسال تجاوز نکرد.

تغییرات سرحدّی در نتیجهٔ این جنگها حدود فرانسه بمواقع طبیعی رسید که در ازمنهٔ سالفه مطمح انظار سیاسیّون آن مملکت بود و رویهمرفته سیزده ولایت بر قلمرو فرانسه افزوده شد و این اراضی از تجزیه و تصرّف قطعات امپراطوری اطریش بدست آمد که مملکت بلژیك از آن مجزّی گردید و ولایت کلو از پادشاه پروس و ولایت پالاتینا ریان از انتخاب کنندهٔ باویر منتزع گردید، سایر امراء جزء آلمان بکلّی مضمحل شدند و ممالك آنها جزء فرانسه شد.

چون سلاطین کوچك و امرائی که ممالك خود را از دست داده بودند مطالبهٔ جبران میکردند ناچار در داخلهٔ آلمان و ایطالیا تغییرات بسیار از حیث توزیع

اراضی و تغییر حدود املاك رخ داد .

تغییرات داخلی آلمان و قطعنامهٔ ۱۸۰۳

مجلس دیت

بموجب قرارداد های بال و کامپوفورمیو مقرّر بود که دولت اطریش از اراضی خود بهریك ازسلاطین جزء وامراءِ آلمان که ممالكآنها بدستفرانسه افتاده است نصیبیبدهد تاجبران خساراتآنهابشود ، بعد از امضاءِ عهدنامهٔ لونویل این مقرّرات بموقع اجرا درآمد ، یکی ازوسایل جبران خسارات امراءِ مزبور ضبط و توقیف املاك روحانیّون بود که در هر گوشهٔ آلمان اراضی وسیعه در تصرّف داشتند و باسم موقوفات کلیسا از آن استفاده میکردند .

چون در این باب مجلس ملّی امراءِ آلمان نتوانست تصمیمی قطعی بگیرد و مطامع امرا و شاهزادگان آلمانی را راضی کند ناچار بعد از مناقشات بسیار کار را بقنسول اوّل واگذاشت ، قنسول اوّل هم از تسار روسیه تقاضا کرد که در این حکمیّت با او شرکت نماید و مورد قبول یافت ، در حقیقت تالیران وزیر خارجهٔ فرانسه در پاریس تمام کار ها را انجام داد و سفیر روسیه معاون او محسوب شد ، مجلس دیت آلمان هم بموجب قطعنامهٔ ۲۵ فوریهٔ ۱۸۰۳ تصمیمات تالیران وسفیر روس را طابق النّعل بالنّعل اجرا کرد .

از سه تن انتخاب کنندگان ساحل چپ شطّ رن فقط انتخاب کنندهٔ مایانس نصیبی از اراضی برد یعنی ولایت راتیسبون در کنار رود دانوب باو رسید ، دو نفر دیگر بکلّی محروم شدند ، پادشاه پروس که ولایت ترو را با ۱۲۵،۰۰۰ سکنه از دست داده بود در عوض اراضی مهمّه از وستفالی و مونستر بدست آورد دارای ۵۰۰،۰۰۰ نفوس ، انتخاب کنندهٔ باویر که پالاتینا را با ۷۰۰،۰۰۰ نفوس از دست داده در عوض املاکی دارای ۹۰۰،۰۰۰ جمعیّت بچنگ آورد ، امیرباد و دوك و ورتمبرك علاوه برتوسعهٔ قلمرو خود امتیازانتخاب کنندگی را هم کسب کردند، خلاصه در نتیجهٔ این تغییرات عدّهٔ کثیری از املاك کلیسا بامراءِ آلمان رسید و ۴۵ شهر از ۵۱ شهر آزاد آلمان ازبین رفت ، در سنهٔ ۱۷۹۲ امپراطوری اطریش

مرکب بود از ۳۶۰ مملکت و ولایت ولی در ۱۸۰۳ عدّهٔ آنها به ۸۲ ولایت و مملکت رسید، بقسمیکه فتوحات فرانسه موجبات تمرکز مملکت آلمان را فراهم آورده مقدّمات توحید ایالات پراکنده ومتشتّت را آماده ساخت.

تغییرات در ایطالیا

مسئلهٔ جبران خسارات درایطالیاهم پیش‌بینی شده بود، چون اطریش بلژیك را ازدست داد و دوك‌نشین میلان‌راهم بفرانسه تفویض کرد درمقابل ونیز باو تعلّق گرفت وعهدنامهٔ لونویل تسلّط اطریش را بر ونیز تثبیت کرده لطمهٔ مستقیمی بحقوق ملل وارد ساخت.

در نواحی مرکزی شطّ پو جمهوری سیزالپین تشکیل یافت و اراضی ولایات مختلفه جزء آن شد بقرار ذیل: املاك دوك دومودن که اهالی آنجا درابتدای‌امر با فرانسه کمك کرده امیر خودشانرا رانده بودند، املاك پاپ که بموجب عهدنامهٔ تولنتینو از وی گرفته شد و ایالات میلان ولمباردی که از اطریش مجزّی گردید.

جمهوری سیزالپین قانون اساسی سال سوّم فرانسه را مجری داشت امّا بعدها از قنسول اوّل استدعا کرد که قانون اساسی جدیدی بآنها بدهد، بامر بناپارت درشهر لیون مجلسی تشکیل یافت که پس از مذاکرات بسیار قانونی نظیر قانون اساسی سال هشتم فرانسه نوشتند و ریاست جمهوری سیزالپین را بناپلئون بناپارت دادند (۲۶ ژانویهٔ ۱۸۰۲). او نیز اسم جمهوری مزبوررا جمهوری ایطالیا نهاد، وطن‌پرستان مملکت ایطالیا این‌تسمیه را دلیل گرفته که درآیندهٔ نزدیکی ممالك ایطالیا اتّحاد یافته و استقلال میپذیرد، در حقیقت چه در ایطالیا و چه درآلمان نتیجهٔ انقلاب فرانسه این‌شد که بالطبع ولایات پراکنده صورت اتّحاد گرفته وبعدها امپراطوری ناپلئون کاملاً در این توحید ولایات بذل مساعی نمود.

II
لشکرها و سردارها

ازلحاظ تجهیزات لشکری درعهد انقلاب تغییرات عظیمه درفرانسه واقع‌شد، دردورهٔ مجلس‌مؤسّسان ومجلس مقنّن سپاهیان داوطلب بودند لکن پس‌ازتشکیل

کنوانسیون وانتشار اصل خدمت اجباری برای صیانت وطن خدمت نظام از وظایف عمومی گردید و در دورهٔ هیئت مدیره کاملتر شد و از روی اصول منظّمه افراد ملّت بخدمت لشکری دعوت شدند.

تشکیلات نظام هم تغییر کرد وبلشکر (دیویزیون) وفوج (بریگاد) ونیم فوج (نیم بریگاد) تقسیم شد وهمچنین طرز جنگ نیز تغییر یافت، حملات همگروه و اعزام پیش قراولان تیرانداز مرسوم شد.

داوطلبان قشون

در ۱۷۸۹ قشون پادشاه فرانسه در زمان صلح ۲۲۸،۰۰۰ نفر بود و مجلس مؤسسان آنرا به ۱۵۰،۰۰۰ نفر تقلیل داد، در ایّام مهاجرت قریب دو ثلث از این لشکر از فرانسه خارج گردید، از ۹،۰۰۰ صاحبمنصب ۶،۰۰۰ تن ترك خدمت کردند وقریب ۳۰،۰۰۰ افراد نظامی پراکنده گشتند، برای جبران این نقیصه مجلس مؤسسان هنگام فرارشاه ومجلس مقنّن در وقت اعلان جنگ فرمان دادند که دسته های داوطلب از ایالات دعوت کنند، مدّت خدمت داوطلبان یکسال بود وصاحبمنصبان را ازمیان خود انتخاب میکردند، باین ترتیب دویست باتالیون تشکیل شد که بجای لباس سفید نظام سابق لباس آبی در بر داشتند، چون در دورهٔ اوّل داوطلبی مردمانی که کمر بخدمت بستند غالباً دارای سواد و اطّلاع و از طبقات منوّره بودند و حسّ وطنخواهی در آنان غلبه داشت بزودی سربازان فعّال و لایقی از کار در آمدند امّا داوطلبان سال ۱۷۹۲ چنین نبودند.

خدمت نظامی عمومی

چون در سنهٔ ۱۷۹۳ دولت فرانسه مجبور شد که با اتّحادیهٔ دول اروپا بجنگد و در تمام سرحدّات لشکر بگذارد دیگر ممکن نبود که بداوطلبان اطمینان کرده و سرنوشت وطن را در دست مردمان غیر مسئول بگذارد، در مارس ۱۷۹۳ کنوانسیون امر داد که ۳۰۰،۰۰۰ نفر از میان گارد ملّی میان سنّ ۱۸ سال و ۲۵ سال استخدام کنند، سپس کنوانسیون در قانون اساسی این اصل را جای داد که تمام اهالی فرانسه

موظّف بخدمت نظامی هستند، بعد در دهم اوت ۱۷۹۳ حکم تجهیزات عمومی و همگروه را صادر کرد.

حکم تجهیزات عمومی وخدمت نظامی بطریق ذیل ازمجلس صادرشد: « از این تاریخ تاوقتیکه دشمن ازقلمرو جمهوری طرد شود تمام اهالی فرانسه موظّف بخدمت نظامی‌هستند، جوانان بمیدان جنگ میروند، مردان متأهّل‌بتهیّهٔ اسلحه وحمل مهمّات و آذوقه میپردازند، زنان بدوختن چادر و تدارك لباس وخدمت در مریضخانه‌ها مشغول میشوند، اطفال پارچه های مندرس را رشته رشته ساخته و برای‌بستن جراحات مجروحین جنگی مهیّا میکنند، پیران خودرا بمیدان‌جنگ کشیده و بتحریك جنگجویان ونشر بغض و کینه نسبت بسلاطین وتبلیغ‌وحدت جمهوری میپردازند. »

مطابق این حکم که نمونه‌ای ازعهود پهلوانی بود ابتدا بایستی جوانان غیر متأهل از ۱۸ تا ۲۵ سالگی بخدمت آمده و بافواجی موافق با تقسیمات ایالات مربوطه منقسم گردند، بطوری که سابقاً گفتیم این حکم عمومی تجهیزات عدّهٔ قشون را به ۸۰۰،۰۰۰ نفر رسانید (۱۷۹۶).

نظام وظیفه

این ترتیب تجهیزعمومی تاصلح کامپوفورمیو معمول‌بودآنگاه متروك شد. زمانیکه هیئت‌مدیره با اتّحادیهٔ دوّم دول اروپا سر و کار پیدا کرد قشون فرانسه بسیار کمتر ازسابق بود، محض اینکه تجهیز قشون صورت مرتّبی بیابد مجلس‌قدما ومجلس عوام نقشه‌ای‌را که درزمان‌مجلس مؤسّسان بیکی‌ازصاحبمنصبان موسوم به دوبوا کرانسه(۱) ترتیب داده و پیشنهاد کرده بود بموقع اجرا گذاشته وقانون خدمت نظام‌وظیفه را که ژوردان موادّ آنرا نوشته بود تصویب کردند (۲۳ سپتامبر ۱۷۹۸). برحسب این‌قانون مجدّداً تمام فرانسویان از بیست الی بیست و پنج‌ساله موظّف بخدمت سپاهی بودند و به پنج‌طبقه منقسم میگشتند، جوان‌ترین افراد ابتدا وارد کارمیشدند، بقیّهٔ طبقات

(۱) - Dubois - Crance

درهنگام لزوم تحت سلاح میرفتند، دورهٔ خدمت نظامیان ۵ سال بود، بموجب این قانون هرسال ۲۰۰،۰۰۰ نفر بخدمت دعوت میشد.

مزج و اختلاط

قشون جمهوری فرانسه که مرکب ازبقایای قشون سلطنتی وافواج داوطلب ونظامیان وظیفه بود اتّحاد شکل و تناسبی نداشت، افواج قدیمه‌که نظامیان سالخورده داشتند اگرچه کارآزموده بودند ولی عدهٔ آنها بسیار نبود، افواج داوطلب ونظام وظیفه هم هرچند مردمان وطنپرست وپرحرارت داشت لکن تعلیمات نظامی را فاقد بودند، دوبوا کرانسه که وکیل مجلس کنوانسیون و در تنظیم قشون دفاع ملّی ازیاران عمدهٔ کارنو بشمار میآمد باندیشه‌افتاد که تقسیمات‌سابقه را بهم زده افواج ودستجات‌مختلفه را متّحدالشکل کند، این کار را مزج گفته‌اند. یك باتاّیون ازسربازان سالخورد قدیم موسوم به سفید پوشان را بادوباتاّیون نظامیان جدید موسوم به کبود جامه مخلوط کرده یك نیم بریگاد تشکیل دادند ولفظ رژیمان‌را از اصطلاحات قشونی‌خارج کردند، سپاه فرانسه مرکب شد ازچندین نیم بریگاد هریك دارای ۲،۱۰۰ نفر که درسنهٔ ۱۷۹۶ عدّهٔ آنها به ۳،۰۰۰ نفرهم بالغ شد.

تشکیلات قشون وتقسیمات آن

دونیم بریگاد یك‌بریگاد تشکیل میداد وازاتّحاد دوبریگاد یك دیویزیون فراهم میشد، بهر دیویزیون چند اسکادرون سواروتوپخانه ملحق میگردید، بعلاوه هرباتاّیون پیاده نظام هم توپخانهٔ مختص بخود داشت که درحرکات وسکنات‌آن باوی همراه بود، باین ترتیب هردیویزیون(لشکر) دارای‌اجزاءِ‌مختلفهٔ جنگ‌ازپیاده وسوار وتوپخانه بود ومثل لژیونهای عهد رومیان سپاه کاملی محسوب میشد، عدّهٔ افراد هردیویزیون تقریباً به ۱۲،۰۰۰ نفرمیرسید، در قرون معاصر دیویزیون واحد نظامی محسوب گردید بعبارت اخری‌قوای‌جنگی‌دول مرکب‌ازچند دیویزیون مشخّص‌بود، این تشکیلات را.بسرعت دول دیگرهم تقلید کرده وتا امروز دراروپا برقراراست.

تسلیح وتجهیز

برای ۸۰۰،۰۰۰ نفرسپاهی آذوقهٔ جنگی بسیار لازم‌بود، پس برعدهٔ کارخانه‌ها وجبّاخانه‌ها افزوده علما را دعوت نمودند

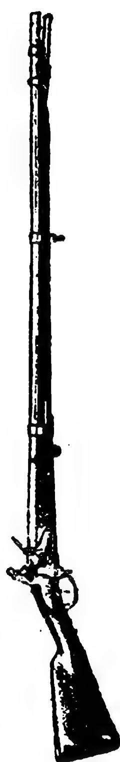
که وسایل سریعتروموٌثرتری برای ساختن اسلحه وآذوقهٔ جنگی فراهم سازند ، مثلاً نظامنامهٔ مخصوص برای تهیّهٔ شوره از کف انبار های زیر زمینی تهیّه شد که باروت ارزانتر تمام شود ، دریکسال ۲۰،۰۰۰ توپ ریختند، جبّاخانه وقورخانه‌های پاریس تنها درهرروزی ۱،۰۰۰ تفنگ بیرون دادند امّا با وجود این مساعی جمیله با احتیاجات نتوانستند برآیند مثلاً در۱۷۹٤ قشون ساحل رن یکربع بی‌اسلحه بود ویك ثلث ازسرنیزه محروم بودند ، برای تهیّهٔ وسایل حرکت وغیره دولت امر داد که ملّت باید اسب‌وکالسکه ولباس‌وکفش‌بنظام بدهد ، نمایندگان مأمورلشکر پیرنه امردادند که تمام کفش هائی که حاضر است بقشون داده شود و بقرار ذیل حکم دادند : «آنهائی که جز یك جفت کفش ندارند موظّفند که همان را تسلیم ادارهٔ نظام‌کرده و خود کفش چوبی بپوشند .» باوجوداینکه لباس بسیارجبراً از مردم گرفته شد قشون جمهوری جامهٔ آراسته نداشت ،اکثر نظامیان در تمام مدّت خدمت بیش از یك دست لباس نگرفتند و بزحمت پارچه های فرسودهٔ مندرس را در صورت ظاهر مرتّب میکردند ، یکی ازنظامیان بمادرخود چنین نوشته است : «این یکسال است که همان یکدست لباس‌زیراندازوبالاپوش‌من‌محسوب میشود.» و هم او نوشته است که من بادوپیش دامن یك شلواربرای خود درست کرده ام .

دردورهٔ هیئت مدیره بعضی ازسپاهیان همان لباس دهقانی را درصفوف جنگ در بر داشتند و فشنگ را بعلّت فقدان فشنگدان درجیب میریختند .

نظامی

این سربازان عریان از حیث حسن خلق وپایداری وازخود گذشتگی‌وجوانمردی‌حیرت‌انگیزبودند ، یکی‌ازآنهابعداز جنگ دانی‌بی مینویسد : «بینی‌من از گلوله مجروح شده است ، چون بینی من قدری خمیده بود البتّه‌اصابت‌گلوله خمیدگی‌آنرارفع‌کردموعیب را مرتفع‌میسازد.» افراد قشون شمال در ۱۷۹٤ قسمتی از جیرهٔ خود را که عبارت از میوه و گوشت سردباشدبوطن بخشیدند، بعضی پنجروزمیگرفتندوپنجروزنمیگرفتند وبعضی‌در تمام مدّتی که درخاك خارجه بودند ازاخذ این مواد صرف نظر کردند که اسباب

زحمت وخسارت دولت نشوند ، دربلژیك که بسبب لشکر کشی قحط وغلاء حکمفرما بود نظامیان غذای خود را بادهقانان درمیان میگذاشتندو آنهارا شرکت میدادند، در ماه دسامبر ۱۷۹۴ قشون فرانسه در هلاند مسافت بسیار در برف و یخ طی میکردند ، بی کفش و با لباس پاره ساق و پا را در کاه و علف یونجه پیچیده بنظم وترتیب عجیبی میگذشتندو سرودمیخواندند ، اهالی هلاند از اینوضع درحیرت بودند.



نمونهٔ تفنگ در اواخر قرن هیجدهم

حس وطن پرستی وفداکاری تاساعت مرگ در آنها شعله ور بود ، یك نظامی جوان از اهل ژورا موسوم بسر جوقه ژولیکلر بمادر خود مینویسد : « مادر عزیز ، وقتیکه بیاد اندوه و غصه میافتم که تو برای من میخوری بیش از مصائب و صدماتیکه اینجا میبینم مرا متأثر میسازد و اشك از دیدگانم فرو میبارد ولی مادر عزیزم خوشوقت و مسرور باش یا مرا خواهی دید که با افتخارات بسیار باز گشته ام یا میشنوی که پسرت لایق نام فرانسوی بوده ودرراه دفاع وطن خودجان سپرده است . . . زمانی که وطن ما را بیاری خود میخواند ما باید چنان بشتاب دعوت اورا اجابت کنیم که گوئی به سور ومهمانی دعوت داریم ،حیات و دارائی و قوای ما بما تعلّق ندارد ، هر چه هست از آن ملّت و وطن است ، ما در اینجا در معرض مرگ و هلاکتیم ولی من با فکری آرام و خیالی آسوده مرگ را انتظارمیبرم .»

سربازان فرانسوی بدون اندك شکایتی بسخت ترین اوامر اطاعت میکردند، غارتگران را درنهایت سختی وبدون ترحم تنبیه وسیاست میکردند، توپچی موسوم به بریکارمینویسد : « دیشب ساعت هشت درمرکز بریگاد ما یکی از سواره نظام را تیر باران کردند بجرم اینکه کلاه مندرس خود را با کلاه یکی ازدهقانها عوض کرده است .» بجرم همین کارها دونفر طبّال را که درعنفوان جوانی بودند ویکی ازآنها بیش از۱۶سال نداشت اعدام نمودند،

سن ژوست درولایت آلزاس هر سربازی را که بی اجازه اردو را ترک کرده وساعتی چند خودرا بشهر استراسبورگ رسانیده بود اعدام میکرد ، هرصاحبمنصبی که در موقع جنگ نمیتوانست نظامیان خود را مرتب کند تیربارانش مینمودند ، همهٔ نظامیان ازاین سختگیریها خشنودبودندو آنرا کاملاً بجامیدانستند ، یکی ازسربازان مینویسد : «همه ازاین مجازاتهاشادمانیم زیرا که بی‌غیرتی این وغارتگری آن موجب شکست لشکر وازدست رفتن ثمرات فتحوظفری است که شجاعت سربازان حقیقی آنرا مهیّا کرده‌است.» یکی ازسردارانی که این پهلوانان فداکاررادرمیدان جنگ اداره میکرد مارشال مارمون بود که بعدازخاتمه جنگ نوشته‌است : «هیچ لشکری درعالم بااین فرمانبرداری وبااین حرارت وشوق نبوده ، درهیچ‌دوره مردان جنگی دارای اینقدر اخلاق حمیده و صفات پسندیده نبوده اند.»

در دورهٔ هیئت مدیره تقوی و پاکدامنی مبدّل بغارت وچپاول شد ، مخصوصاً در قشون ایطالیا که چند ژنرال نامی سر مشق دزدی و تطاول شدند ، سربازان وطن پرستی که سابقاً بنام وطن و آزادی خدمت میکردندمبدّل شدند بجماعتی که شغل سربازی را وسیلهٔ معاش یا کسب شهرت یا جلب منافع قرارداده وهرسرداری که بیشتر مطامع آنهارا راضی میکرد بدون هیچ عقیدهٔ ثابتی تن بخدمت اودرمیدادند.

اسلوب جنگ در عهد انقلاب

شرایط سربازگیری وسوق الجیش عهد انقلاب تأثیر فوق العاده‌ای در طرز جنگ کرد ، در زمان سابق پیاده نظام وسواره نظام را بدو صف متوازی در برابر خصم میگماشتند ، پیاده نظام درجلو بمنزلهٔ دیواری ازانسان بودکه بسه صف متفاوت ایستاده و افراد نظام بیکدیگر چسبیده بودند ودرآغازجنگ شلیك وتیرباران میکردند و تمام قواعدی که درروزمشق بآنها یادداده بودند عیناًدرمیدان بعمل میگذاشتند مثل تغییرجبهه و تبدیل موقع و انواع حرکات وقبض و بسط های پرپیچ وخم .

اینقسم اعمال نظامی جز برای سربازان کارآزمودهٔ مشق دیده میسّر نبود ، فقط نظامیانی که از کثرت تمرین مثل آلات بی اراده شده وبنابراصول مطلوبهٔ دولت

پروس بماشین های بیجان تبدیل یافته باشد میتوانند چنین اعمالی را منظماً در مقابل خصم بجای آورند، لکن در زمان انقلاب مجال نشد که سپاهیان جدید را بقدر کافی تمرین و مشق بدهند، ضرورت ایجاب میکرد که گروه مردانی را که مطابق قانون خدمت عمومی حاضر برای جنگ شده‌اند بعد از چند روز یا چند ساعت مشق ابتدائی ناقص بمیدان جنگ بفرستند، اگر میخواستند همان فنون جنگی را که دشمن بکارمیبندد تکرارکنند باید آمادهٔ شکست فاحش میشدند.

سرداران انقلاب ترتیب جنگ را تغییر دادند، بجای تفکیك پیاده از سوار مقرّر داشتند که سوار و پیاده و توپخانه مخلوط شده و بمحض وصول فرمان صاحبمنصب هریك لازم بود مشغول کار شوند، باینطریق صاحبمنصب قسمت کلیّهٔ قوای جنگی را درآنِ واحد تحت نظر داشت و بیك فرمان میتوانست هرقوّه را در موقع خود بکار اندازد.

سرداران مزبورچون ازلیاقت شخصی وحسّ ابتکار و مزایای ملّیفرانسویان اطّلاع داشتند و میدانستندکه سربازان فرانسوی محلّ جنگ را میشناسند وخود مستقلاً ازعهدهٔ تشخیص موقع برمیآیند عدّهٔ کثیری تیرانداز بعنوان طلایه پیش میفرستادند، این تیراندازان درصحرا پراکنده میشدند بقسمیکه شلیك همگروه صف دشمن ابداً بآنها کاری نمیکرد وبالعکس تیرآنها درديوار خصم بخوبی کارگر میشد، بعلاوه سرداران انقلاب از شور وطن پرستی که در فرانسویان ایجاد شده بود وازجمع کثیری‌که بموجب حکم خدمت عمومی هرروز بمیدان جنگ میرسید استفاده‌کرده هرجا که‌تلفاتی‌دست‌میدادفوراً مردان‌تازه‌نفس بجای‌آنهامیفرستادند، بدون نظم وترتیب علمی ابتدا تیراندازان را روانه میکردند، بعد جماعت کثیری را حکم یورش میدادند که گاهی چنان از حیث عدد بر خصم غالب میشدند که صفوف منظّمه را درمیان میگرفتند، سربازان سر را خم کرده سرنیزه را پیش‌رو گرفته با سرود ملّی مارسیِیز بصف دشمن رونهاده و مثل تیری قلب سپاه را درهم میدریدند، چون درآنزمان‌گلوله مسافت بعیده طی نمیکرد و پرکردن تفنگ کار

آسانی نبود این قبیل حرکات نظامی امکان پذیر شد، معمولاً گلوله بیش از ۲۵۰ متر در روز جنگ نمیرسید و برای پر کردن تفنگ یکدقیقه وقت لازم بود، بنا براین شخص مهاجم چون میدید که طرف تیر را خالی کرده است بی دغدغه حمله میکرد ودر ظرف یك یا دو دقیقه خودرا باو میرسانید. معذلك عدّهٔ مقتولین بسیار بود، از سال ۱۷۹۲ تا سنهٔ ۱۸۰۰ که هشت سال میشود. قشون فرانسه از ۲،۰۰۰،۰۰۰ افراد خود ۷۰۰،۰۰۰ نفر را از دست داد.

فنون جنگی در زمان انقلاب

همانطور که قشون جوان و بی تجربه بود صاحبمنصبان و سرداران هم بی تجربه و تازه کار بودند، بعضی از سرداران از صاحبمنصبان قشون شاهی بودند مثل بناپارت و دِسِکس و گروهی صاحبمنصب جزء بشمار میآمدند از قبیل هوش و ژوردان و پیشگرو و ماسنا و برخی ابداً سابقهٔ نظامی نداشتند وعشق سربازی ناگهان در وجود آنان مشتعل گردید مثل مورو. تمام این صاحبمنصبان بزودی درجات نظامی را طی کرده بمقامات عالیه نایل گشتند، هوش که در ۱۷۸۹ سرجوقه و در ۱۷۹۲ نایب بود در سال ۱۷۹۳ امیر لشکر و فرمانده شد، بنابراین سرداران مزبور مجال تحقیق در امور جنگی و پیروی از اصول قدیمه ورعایت احتیاط و تدابیر نظامی که بعد از لوی چهاردهم در هر مصافی ضروری بود نداشتند، اکثر آنها جوان بودند، جز ماسنا که چون بسرداری قشون سویس رسید چهل سال داشت باقی سرداران هیچیك سالشان به سی نمیرسید، هوش وقتیکه فرماندهی یافت بیست و پنجسال داشت، باشور وعشق جوانی قوای تازهٔ بدنی وروحی را در جنگ بکار میبردند وغالباً بحمله مایل بودند، کمتر بمحاصرهٔ قلاع و تعطیل در مقابل حصار خصم اعتقاد داشتند، میگفتند چه سود از اتلاف وقت و قوای جنگی برای کسب چند دیوار خراب وچند وجب زمین! عشق آنها درحملهٔ بدشمن بود، با گروه بسیار وانبوه بیشمار خودرا باردوی خصم رسانیده وبقلع وقمع قوای او میپرداختند، وقتیکه هوش در ۱۷۹۳ بسرداری قشون موزل نایل آمد و اطریشی ها را در پنج هفته ۲۸ بار مورد حمله قرارداد چنین نوشته است: «قلاعی

را که نمیتوانیم محافظت کنیم باید با خاك یکسان کرد ، شجاعانه خود را بقلب لشکرخصم برسانیم وچون قوای متمرکزما ازلشکرهای پراکندهٔ دشمنان قوی‌تر خواهند بود باید یکان‌یکان مغلوب کرده وبطرف لشکر دیگر پیش برویم . » این همان طریقهٔ جنگی بود که بناپارت سه سال بعد در ایطالیا معمول داشت .

کارنو

شخصیکه مبتکر این اسلوب جنگی بود کارنو نام داشت ، ابتدا ازصاحبمنصبان قشون ، سپس نمایندهٔ ولایت پادو کاله در مجلس مقنّن و کنوانسیون و عضوکمیتهٔ نجات عمومی بود ، مشارٌالیه باتّفاق دوبوا کرانسه‌بار دفاع ملّی را بدوش گرفت ، ارکان حربی‌ازصاحبمنصبان دانشمند دورهٔ قدیم که بقول یکی ازمهاجرین « صاحب جانهای آهنین ومغزهای پرفکر » بودند تشکیل داد و نقشهٔ جنگها را رسم نمود و همه جا اصل حمله را سرلوحهٔ دستورهای نظامی‌قرارداد وبسرداران نوشت : « افواج خود را گردآورید و انبوه شوید وبروی‌دشمن بیفتید، همیشه حملور باشید، لاینقطع حمله‌ور باشید . » کارنو شخصاً در میدان واتیکنی سرمشق بصاحبمنصبان داد ، چون جناح چپ لشکر ژوردان ضعیف و مغلوب شد کارنو فرمان داد که از دفاع آن صرف نظر کرده وتمام قوا را بسمت جناح چپ خصم ببرند زیرا که علائم فتح و ظفر از آن سمت نمایان بود ، کارنو دراین واقعه عبارت مشهور خودرا گفته و سرداران را بفتح نایل ساخت آنجمله که امروز مثل شده این است : « سردار کمتر احتیاط کن ! » در وقتی مسئلهٔ ارتجاع پیش‌آمد در ۱۷۹۵ یکی از وکلای سلطنت طلب در مجلس کنوانسیون تقاضا کرد که کارنو را هم توقیف کنند ظاهراً مجلس‌حاضر برأی دادن هم شد لکن یکی ازنمایندگان برخاسته مجلس را متذکر ساخت‌که برای حفظ احترام مجلس باید کارنو ازتوقیف معاف باشد زیرا که کارنو « موجد فتح وظفر » است ، تاریخ این قضاوت را تصدیق وتأیید کرده است .

فصل شانزدهم

حکومت قنسولی و امپراطوری

قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن

مشخصات حکومت امپراطوری - تشکیلات داخلی

قرارداد لنکردا و متممات آن - منازعه با پاپ

بعد از کودتای ۱۹ برومر ناپلئون بناپارت در فرانسه فرمانروائی یافت ومدّت چهارده سال و نیم از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۶ آوریل ۱۸۱۴ گاهی قنسول موقّتی، گاهی اوّلین قنسول و مدّتی امپراطور نامیده شد.

دورهٔ قنسولی ناپلئون چهارسال و نیم طول کشید از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۱۸ مه ۱۸۰۴، در این دوره ناپلئون قانون اساسی چهارم مملکت فرانسه را مدوّن ساخت و آنرا قانون سال هشتم نام نهاد و تشکیلات اداری وقضائی ومالی را تغییر و تبدیل بخشید.

قانون اساسی سال هشتم که در ۱۸۰۲و۱۸۰۴ دوبار تغییراتی درآن دادند تا آخر دورهٔ امپراطوری (۱۸۱۴) جریان داشت امّا تشکیلات اداری وقضائی ومالی عهد ناپلئون امروزهم اصول آن برقرار و متداول است.

دیگر از خدمات ناپلئون بناپارت تدوین قانون مدنی است که درآن خلاصه و نتیجهٔ تغییرات و اصلاحات عصر انقلاب فرانسه مدوّن و منظّم گردیده است، ناپلئون برای جلوگیری از جنگهای مذهبی با پاپ قراردادی بست که تا ۱۹۰۵ بقوّت‌خود باقی بود، بسبب تجدید امنیّت واستقرارآسایش‌داخلی ناپلئون موجبات بیداری صنعت و رواج تجارت را فراهم آورد.

دورهٔ امپراطوری ده‌سال طول کشید از ۱۸ مه ۱۸۰۴ تا ۶ آوریل ۱۸۱۴، درخارج فرانسه تمام این‌ده سال لاینقطع آتش جنگ مشتعل بود ولشکرفرانسه

قدم در اکثر پایتخت های دول اروپا نهاد و عاقبت منجر بهجوم دول بفرانسه و استعفاء ناپلئون شد، در داخل فرانسه ناپلئون تشکیلات دورهٔ قنسولی را توسعه داده وبسبب حسن انبساط واستحکام مبانی مؤسسات خود در کمال قدرت واستبداد در فرانسه فرمانروائی کرد، در عهد امپراطوری تأسیس جدیدی در فرانسه نشد که قابل ذکر باشد مگر اونیورسیته که در سنهٔ ۱۸۰۸ تأسیس یافت.

الغاءِ آزادی سیاسی وحقّ تفتیش ومداخلهٔ ملّت در کاردولت وبازگشت استبداد دورهٔ سلاطین موجب شدکه طبقهٔ توانگران منوّرالفکر ازناپلئون مشمئز ومنزجر شدند، خشونتهائی که مورد سیاست خارجی نسبت بهپاپ شد مشکلات مذهبی در داخله فرانسه تولیدنمودکه عاقبت روحانیّون ومتدیّنین بمذهب کاتولیك ازطرفداری سلطنت امپراطوری اعراض کردند، کثرت تجهیزات قشونی وافراط دراخذ نفرات نظامی هم آخرالامر تودهٔ ملّت (رعیّت و کارگر) را ازناپلئون بیزار کرد، با اینکه این طبقه دیر زمانی نسبت بامپراطور وفادار ماندند بعلّت اینکه ناپلئون آزادی مدنی ومساوات رعایارا محفوظ داشته وتصرّف رعایارا در اراضی که هنگام انقلابات بدست آورده بودند محترم میشناخت و رعایا این تصرّف املاك را بالاترین نتیجهٔ انقلاب دانسته واز ناپلئون بسبب حفظ آن اصول راضی بودند.

I
حکومت قنسولی

اوضاع فرانسه در ۱۷۹۹

برای فهم تغییراتی که درزمان قنسولی ناپلئون رخ داده بایدقبلاً مطّلع شدکه درآخردورهٔ هیئت مدیره فرانسه درچه حال بوده است. اخبار و راپرتهائی که ازطرف وزیر پلیس وسایرمأمورین تقدیم بناپارت شده است و روایات سیّاحانی که در آن زمان (۱۷۹۹) فرانسه را سیاحت کرده اند حکایت از هرج ومرج اوضاع آن مملکت مینمایند.

رویهم رفته نتیجهٔ مطالعه در اخبار و راپرتهای مزبور این است که فرانسه حال مملکتی داشته که هجوم مصائب ولشکر کشیهای بسیار آنرا فرسوده ساخته

واهل آن ترك وطن گفته باشند ، درجنوب اراضی که سابقاً باتلاق بوده و از تطاول جزر و مدّ دریا آنرا رهائی بخشیده بودند مجدّداً غرق آب گردیده بود ، در مغرب بندر روشفور را ریگ گرفت ، درشمال سدّی که آب دریارا ازهجوم بولایت فلاندر منع میکرد قریب بانهدام بود ، همه جا راهها بعلّت عدم تعمیر وسرپرستی روبخرابی داشت ، در حوالی دهات و قصبات اهالی سنگ و مصالح طرق و پل ها را برای ساختمان ابنیهٔ خود کنده بودند و در فواصل مختلفه سیل چنان شوارع را زیر و رو ساخته و پلها را خراب کرده بود که ارّابه ها و کالسکه در هر قدم دچار مخاطره میشدند .

راهزنی

دسته‌های بسیار ازقطاع الطّریق راهها را بسته‌بودند وعابرین خاصّه پست دولتی را میزدند ، ارّابهٔ پستی که از نانت به آنژر میرفت یکروز در مسافت چهل کیلومتر ۵ مرتبه توقیف و موردحمله شد ، دزدان عابرین را برهنه کرده ودهقانان را باسارت برده وبمساکن مردم هجوم میآوردند و در نواحی مغربی دزدان محبوسین خود را شکنجه ها میکردند که مخزن وجوه و اموال خود را نشان بدهند ، بطوریکه این اواخر در آلبانی و مقدونیّه معمول بود دزدان مبلغی ازمسافرین سلامت رو می گرفتند وآنهارا اجازهٔ حرکت میدادند ، دربعضی ایالات دولت فرانسه محض صیانت عابرین عدّه‌ای قراسوران همراه قوافل میکرد .

خرابی صنایع وتجارت

تقریباً صنعت و تجارت محو شده بود ، در پاریس یك هشتم از مجموع عملجاتی که در ۱۷۸۹ درکارخانه‌ها مشغول بودند دیده نمیشدند ، درلیون عدّهٔ ابریشم بافان از ۸،۰۰۰ به ۱،۵۰۰ نفر تقلیل یافته بود ، در مارسی مبادلات تجارتی درظرف یکسال کمتراز مبادلاتی بود که قبل از انقلاب در مدّت شش هفته میشد .

هرج و مرج وشورش

نفوذ دولت درهیچ جای مملکت محسوس نبود ، مردم یا مالیات نمیپرداختند یا نیمه ونصفه ادا میکردند ، در روز ۱۹ برومر در خزانهٔ دولت ۱۳۷،۰۰۰ فرانك موجود بود و این مبلغ

بقیهٔ استقراض ۳۰۰،۰۰۰ فرانکی بود که دو روز قبل بزحمت بسیار اخذ کرده بودند، مستمری‌گیرها وطلبکاران دولت دوسال طلب داشتند، مریضها ازگرسنگی درمریضخانه‌ها میمردند، سربازان نه غذا داشتند و نه حقوق و نه لباس، هزار نفر هزار نفر فرار اختیار میکردند و آنها که در اردو میماندند دروطن خود مثل ممالك مغلوبه رفتار مینمودند، درولایات بلژیك وسواحل رن بااهالی مثل دشمن واسیر معامله میکردند، ومردم این نواحی آرزو داشتند که اطریشیها آمده وآنها را خلاص کنند، از ۱،۴۰۰ نفر نظامی که عازم میدان شد ۳۲ نفربشهر ژن رسیدند واز ۱،۵۰۰ تن که باردوی دیگر میرفت ۲۲ نفر خود را معرفی کردند، بقیه در عرض راه باوطان خود باز گشتند وازاین ۲۲ نفرهم ۱۹ تن صاحبمنصب بودند، ولایت وانده وبرتانی مجدداً بعنوان طرفداری از لوی هیجدهم شوریده بودند.

افکار عامه

مردم اکثراً منزجر ازسیاست وبیقید ولاابالی نسبت باوضاع کشور حتی نسبت باخبار جنگ سرحدی بودند، وزیرپلیس این احوال‌را درراپرت خود چنین شرح میدهد: «وقتیکه وقایع جنگ‌را برای مردم حکایت میکنیم گوئی تاریخ ملت دیگر رانقل مینمائیم، تغییرات اوضاع داخلی دیگر موجب هیجان دلهای مردم نمیشود.» بعداز ده‌سال انقلاب فرانسویان جز استراحت و امنیت چیزی نمیخواستند، این اوضاع و احوال که مردم داشتند کار سه‌نفر قنسول موقتی‌را که متکفل انتظام امور بودند آسان کرد، سه‌نفر مزبور عبارت بودنداز: بناپارت وسی‌یس وروژردوکو وازاین میان بناپارت که از نوابغ عالم جنگ بودهوش ودهاء خودرادرسیاست وتشکیلات کشوری نیز ابرازداشت.

تدوین قانون اساسی

عصر روز۱۹ برومر قنسولهابکمك کمیسیون پارلمانی‌شروع بوضع قانون جدید کرده ودقیقه‌ای وقت‌را از دست ندادند، مذاکرات‌وشور این‌هیئت بیش‌از یکماه‌طول کشیدوفی‌الحقیقه تمام قانون مزبور از آثار شخص بناپارت بود، در آغاز کارگمان میرفت که سی‌یس طرح قانونی‌حاضر وآماده‌ای دارد اما مشارالیه جز دومسودهٔ ناقص ومبهم چیزی بهیئت نتوانست بیاورد، بنابرقول بناپارت «مشارالیه دراین پیشنهاد جز چندین سایه وشبح‌چیزی نگذاشته بود، شبحی‌ازقوهٔ مقننه، شبحی‌ازقوهٔ قضائیه وشبحی



ناپلئون بناپارت درزمان قنسولی

از دولت . » بناپارت این تیرگی‌ها واشباح را برطرف ساخت وهمچنین کمیسیون پارلمانی‌هم که دو پیشنهاد تهیّه کرده وبنظر بناپارت رسانید آنهاراهم دورانداخت زیرا که کاملاً جلوی توسعه نفوذ شخصی اورا میگرفت .

عاقبت خود اواصول مهمّهٔ قانون جدیدی را نوشت و اعضاءِ کمیسیون اجباراً آنرا امضا کردند وهمین طرح جدید قانون اساسی سال هشتم شد، قانون مزبور در ۲۴ دسامبر ۱۷۹۹ منتشرشد و بدون انتظاراستخراج آراءِ عمومی ملّت که بموجب قانون بایستی صورت بگیرد بموقع اجرا گذاشته شد و استخراج آراءِ عمومی در ۷ فوریهٔ ۱۸۰۰ تمام گردید، ۱۶۰۰ نفر قانون مزبور را رد کردند ولی بیش از سه میلیون رأی در قبول آن استخراج شد.

قانون اساسی

قوّهٔ مجریه

قوّهٔ مجریه بسه قنسول مفوّض شد که مدّت ده سال بکارمشغول بوده و قابل انتخاب جدیدهم باشند ومقرّرگردیدکه درآینده انتخاب قنسولها بامجلس سنا است لکن دراینموقع قانون صریحاً اسم قنسولهارا ذکرمیکرد ازاینقرار: قنسول اوّل بناپارت، قنسول دوّم کامباسرس، قنسول سوّم لوبرون. قنسول اوّل فقط صاحب قدرت حقیقی بود. دونفردیگر فی الواقع عضو مشاور محسوب میشدند، قنسول اوّل بمیل خود وزرا راکه فقط مسئول او بودند عزل و نصب میکرد و مشاورین دولتی وسفرا وصاحبمنصبان وعمّال کشوری را معزول یا منصوب مینمود و قضات را هم باستثناءِ قاضی صلح و عضو تمیز قنسول اوّل تعیین میکرد ولی حقّ عزل آنانرا نداشت، اقدام بجنگ و عقد معاهدات هم از وظایف او بود مشروط براینکه قبلاً بتصویب هیئت مقنّنه برساند.

قوّهٔ مقنّنه

قوّهٔ مقنّنه در دست قنسول اوّل و سه مجلس بود از اینقرار: شورای دولتی و تریبونا مرکب از صد عضو و هیئت مقنّنه مرکب از ۳۰۰ وکیل. قنسول اوّل فقط میتوانست قانون هارا پیشنهاد وتصویب کند، شغل شورای دولتی تهیّهٔ قوانین وکار مجلس تریبونا مذاکره و ردّیاتصویب قانون مزبوربود، سپس قانون مزبور را سه تن ازاعضاءِ تریبونا بمجلس قانونگذار (هیئت مقنّنه) میبردند. این مجلس که موسوم به «مجلس سیصدلال» است جرّو بحث سه نفر عضو تریبونا و سه نفر عضو مدافع شورای دولتی را استماع کرده و بدون مذاکره برأی مخفی عقیدهٔ خود را نسبت بقانون مزبور ابراز میداشت.

مجلس سنا

مجلس سنای محافظه کار مجلس رابعی بود که بموجب قانون اساسی از هرسه مجلس مذکور در فوق مقامی رفیعترداشت. اصولاً بایستی سنا اعضاءِ خود را که هشتاد نفر بودند خود انتخاب کنند، سنا دو وظیفه داشت: یکی انتخاب قنسول ها و اعضاءِ مجلس تریبونا ومجلس مقنّن ودیوان تمیز، دیگر حفظ قانون اساسی و بموجب این حق مجلس سنا بـر طبق اعتراض قنسولها یا مجلس تریبونا میتوانست قانونی را بعنوان مخالفت با مشروطه ردنماید یا بنام موافقت با مشروطه بپذیرد.

فهرست اسامی منتخبین

سی یس ترتیب خاصّی برای انتخاب عمّال دولت فکر کرده بود و بناپارت آنرا بموقع اجرا گذاشت، ملّت فرانسه یعنی مردانی که لااقل بیست ویکسال داشته و سالی درخاك فرانسه اقامت گزیده باشند یك عشر از میان خود انتخاب میکردند که موسوم میشد بـه منتخبین بلوك، این عدّه نیزازمیان خود بهمان طریق یك عشراختیار کرده وآنرا منتخبین ایالتی مینامیدند، آنان نیز یك عشر ازخودرا بنام منتخبین ملّی انتخاب میکردند که عدّهٔ آنها تقریباً ۵۰۰۰ نفر بود.

برگزیدگان مزبور چه منتخبین بلوك و چه منتخبین ایالتی وچه منتخبین ملّی وکلای ملّت محسوب نمیشدند، هیچ قدرت ونفوذی نداشتند، فقط ازفهرست اسامی منتخبین مزبور رئیس دولت عمّالی که لازم داشت اختیار مینمود، قنسول اوّل یـا سنا در اختیار اشخاص منظوره در فهرست اسامی مختار بودند، مثلاً قنسول وسنا ازمیان صورت اسامی منتخبین ملّی بترتیب ذیل انتخابات میکردند، قنسول وزرا و مشاورین دولتی را بر میگزیدو سنا اعضاءِ مجلس تریبونا و اعضاءِ هیئت مقنّنه و قضات دیوان تمیز را تعیین میکرد.

صفات قانون اساسی جدید

این قانون قنسول اوّل را صاحب اختیاراتی کرد که بمراتب بیش از اختیارات لوی شانزدهم در ۱۷۹۱ بود زیرا که علاوه برقدرت مطلقه در مسائـل اجرائیّه قنسول اوّل فـی الحقیقه قوّهٔ مقنّنه را هم در دست داشت چه هیچ قانونی بی اجازهٔ او

تهیّه نمیشد و بی امضا او باجرا نمیرسید، مجلس تریبونا و مجلس مقنّنه و حتّی مجلس سنا هم اسماً وجود استقلالی داشتند، در باطن بطوری که زن وزیر خارجه نوشته است: «قوای مذکور بازیچه‌های بی‌خطری هستند که اطفال نجیب و آرام با آن بازی میکنند و بناپارت فارغ‌البال همّت خود را بکارهای مهم میگمارد.» حکومت ملّی باین ترتیب کاملاً ملغی شد زیرا که ملّت فقط یکمرتبه رأی خود را ظاهر ساخت و آن درمورد قبول یا ردّ قانون اساسی بود، پس از تصویب قانون مزبور دیگر حقّی برای او منظور نکردند. قانون اساسی سال هشتم که اصطلاحات و اسامی مختلفه از جمهوری قدیم روم عاریت کرد در حقیقت امر جز نامی از جمهوری نداشت و اسامی قنسول و سناتور و تریبون و غیره مأخوذه از جمهوری روم ظاهراً بوی جمهوریّت میداد و در باطن دولت فرانسه از هر سلطنت مستبدّه استبدادی‌تر بود. میان جمهوری فرانسه در ۱۸۰۰ و سلطنت مطلقهٔ ۱۶۶۰ و زمان لوی چهاردهم فقط در ظاهر اختلافی بود، قوّهٔ قانونی قنسول اوّل کمتر از حقّ خداداد استبدادی لوی چهاردهم نبود.

تشکیلات اداری تفاوتی که میان جمهوری و سلطنت بود وقتی کاملاً محو شد که قنسول اوّل بموجب قانون ۱۷ فوریه ۱۸۰۰ شروع به تجدید تشکیلات فرانسه کرد.

تقسیمات اراضی که مجلس مؤسّسان در صدر انقلاب کرده بود باقی ماند و مملکت منقسم شد بایالات وولایات لکن ترتیب آزادی آن بکلّی مختلف شد، مجلس مؤسّسان ادارهٔ هر قسمتی را بانجمن منتخب آن قسمت محوّل کرده بود امّا قنسول از جانب خود یکنفر حاکم بآنجا فرستاد، تمشیت امور ایالت با والی وولایت با حاکم و بلوك با کدخدا بود، هر عاملی از اعمال فوق هیئتی با خود داشت که محل شور او محسوب میگشتند، والی هیئت عمومی، حاکم هیئت ولایتی و کدخدا هیئت بلدی داشتند. شغل این مجالس مشاور محدود بامور مالی بود، بایستی مالیات مستقیمی را که دولت وضع میکرد به تناسب توزیع کنند که معلوم شود هر ایالت یا ولایت

یا بلوکی چه باید بدهند، مشاورهٔ این مجالس تحت نظر والی بود وبایستی نتیجهٔ مشاوره را والی تصویب وامضاء کند.

علاوه براین عمّال واین مجالس شوری هیئت پرفکتور نیز درهرایالتی تشکیل میشد، این هیئت در خصوص دعاوی افراد ملّت بر دولت یا بالعکس رسیدگی و قضاوت میکرد.

صفات تشکیلات جدیدهٔ اداری

تمام این عمّال ازوالی وحاکم و کدخدا و مشاورین هیئتهای عمومی وهیئتهای ولایتی وهیئتهای بلدی وهیئتهای پرفکتور عموماً ازطرف قنسول اوّل منسوب وبحکم او معزول میگشتند، اگرچه علی الظّاهر آنها را از میان صورت اسامی منتخبین اختیار میکردند ولی رسماً نوکر دولت بودند و هیچیك مستقیماً نمایندهٔ ملّت بشمار نمیآمدند. بناءِ علیهذا کارها برگشت بوضع ماقبل انقلاب ۱۷۸۹، تمام عمّال مطیع ومنقاد وآلت کارقنسول اوّل بودند در واقع حکومت قنسولی قدرت مطلقهٔ متمرکزهٔ دولت را که مقنّنین ۱۷۸۹ درصدد الغاءِ آن برآمده بودند مجدّداً مستقر گردانید.

این طرز حکومت که هیچ کاری بی‌میل دولت مرکزی انجام نپذیرد بعد از ناپلئون هم دولتهای مختلف فرانسه از آن پیروی کردند وفقط بعد از سال ۱۸۷۰ وجمهوری ثالث قدری تغییر در آن رخ داد ولی اصول آن هنوز هم در فرانسه مجری است.

تشکیلات قضائی

تشکیلات قضائی هم تقریباً بموازات تشکیلات اداری پیش رفت، دراینجاهم انتخاب ازجانب ملّت ملغی شد مگر نسبت بقضات صلح، بقیّهٔ قضاة محاکم را یا قنسول اوّل یاسنا تعیین میکردند، برای حفظ استقلال قاضی درمقابل نفوذ دولت اصولاً مقرّرشد که تعیین بادولت ولی عزل آنهااز اختیار دولت خارج باشدلکن این اصل هم تا ۱۸۰۷ عملی نشد، ترتیب محاکم چنین بود: درهر بلوك یك محکمهٔ صلحیّه، در هرولایت یك محکمهٔ بدایت و در هرایالت یك محکمهٔ استیناف برقرار گردید، محکمه استیناف از اختراعات جدید آن زمان

محسوب میشود ، بالاتر ازسایر محاکم دیوان تمیز بود .

برای امورجنائی حکومت قنسولی همان ترتیب مجلس مؤسسان را معمول داشت ، با هرصلحیه ای یك محکمهٔ پلیس ساده و با هرمحکمهٔ بدایتی یك محکمهٔ خلاف ودر مراکز ایالات محکمهٔ جنائی تشکیل شد ، این تقسیمات هم هنوز باقی است .

تشکیلات مالیه

بناپارت قبل از تدوین قانون اساسی بفکر اصلاحات مالی بود زیرا که میدانست دولتهای سابق بچه فقرمالی دچار بوده اند واطلاع داشت که علت اساسی قلت وجوه درخزانه مصارف گزاف جنگ یا بی اعتباری اسکناس نیست بلکه وصول نشدن مالیات وحیف و میل شدن عواید دولتی است . چنانکه ذکرشد(۱) اخذ مالیات ازطرف مجلس مؤسسان برعهدهٔ مدیران مالیات ولایتی وبلوکی واگذار بود وخیلی بسستی وزشتی ادای تکلیف میکردند ، بناپارت دراین مورد هم مثل سایرموارد بجای هیئت مدیران منتخبهٔ ملت مأمورین دولتی اعزام داشت ، در ۲۱ نوامبر ۱۷۹۹ ادارهٔ مالیات مستقیم را بترتیب ذیل تشکیل داد . در بلوکات تحصیلداران مأموریت یافتند و در ولایات جزء سرتحصیلدار مخصوص گماشته شدکه هرماه آنچه تحصیلداران جمع میکردند تمرکزمیبخشیدند و درمرکز ایالات تحصیلدار کل عواید سرتحصیلداران را جمع مینمود ، هریك از مأمورین مذکور بایستی قبل از استخدام وجه الضمانه ای معادل ابوابجمعی خود بخزانهٔ دولت بسپارد .

علاوه برمحصلین مذکور درهرایالتی پیشکار کل مالیات مستقیم ودرهرولایتی مفتش مالیاتی گماشته شدند که کارشان ترتیب صورت جزء جمع واسامی اشخاص و املاك مالیات بده بود .

بااین حسن تنظیم دولت فرانسه ازمالیاتهای مستقیم وخالصهٔ ملی ۶۶۰ میلیون درسال بدست آورد بدون اینکه تحمیلی جدید بر مؤدیان بشود ، این وجه ۱۸۵ میلیون بیش از عوایدی بود که در سنهٔ ۱۷۸۸ دولت استبدادی فرانسه با آنهمه

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۰۰ رجوع شود

عوارض واصل وفرع خراج تحصیل میکرد وملّت را بانواع مصائب مبتلا میساخت.

اجرای قانون جدید

در چهار ماه اوّل تشکیل حکومت قنسولی قانون اساسی و نظامنامهٔ تشکیلات اداری وقضائی ومالی مهیّا ومجری شد ، بزودی فرانسه ازحال ضعف خارج گردید زیرا که قانون مذکور تحت مراقبت مستقیم ومستمرّ بناپارت وبدست عمّال منتخب و کارآگاه اجرا شد.

قنسول اوّل عمّال دولتی را بدون اعتنا بعقاید مسلکی و دینی آنها انتخاب کرد وجز لیاقت و کاردانی آنها ابداًبچیزی ازسوابق سیاسی آنهاالتفات جایز نشمرد وناپلئون خود گفته است که من در این اقدام « قصدم فقط بکار انداختن قوا و استعدادات افراد بود و بس. »

دو کارمهمّ دیگردردورهٔ قنسولی ناپلئون اتّفاق افتاد : یکی عقد قرارداد باپاپ که موسوم است به کنکردا ، دیگر تدوین مجموعهٔ قوانین مدنی .

بناپارت ومسائل مذهبی

چون بناپارت طالب امنیّت داخلی بود نمیتوانست نسبت ببحران روحانی مملکت که نتیجهٔ اجراءِ قانون مربوط بروحانیّون بود بی‌اعتنا وبیطرف بماند ، باوجود قتل عام و کشتاری که در صدرانقلاب ودرزمان هیئت مدیره ۱۷۹۶ شد(۱) اکثر ملّت حامی وطرفدارروحانیّون حقیقی وتابع مذهب کاتولیك رومی بودند ، مقصود مؤمنین و متدیّنین فرانسه از روحانی حقیقی کشیشانی بود که تن بقانون انقلابی مربوط بروحانیّون که سابقاً شرح آن گذشت(۲) درنداده بودند ، پس بناپارت نخستین کارش این شد که احکام راجعه به تبعید روحانیّون را ملغی ساخته وآزادی مذهبی را اعلام داشت .

ازطرف دیگر بناپارت معتقد بود که دین یکی ازمهمترین عوامل آرامش ملّت و امنیّت مملکت است و میگفت « جامعهٔ بی‌دین کشتی بی‌قطب نماست ، جز دین هیچ چیز مملکت را صاحب تکیه‌گاهی محکم وپایدارنمیسازد . » روحانیّون که بنام خدای متعال و عدل جاودانی او مردمرا بحبّ خیرات و دفع شرور میخواندند در

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۰۲ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۴۶۱ « کودتای ۱۸ فروکتیدر » رجوع شود

نظر بناپارت بهترین حافظ صلح و سلام عمومی بودند ، بناپارت میخواست همان استفاده‌ای را که از ژاندارم و محتسب میکند از کشیشان بکند وچون مساعی که راجع بتشکیل کلیسای ملّی بکار بردند بجائی نرسید بناپارت درصدد برآمد که با پاپ صلح کند ، پاپ پی‌هفتم که مردی صلح جوی بود بسهولت برای‌عقدقراردادی حاضر شد ، بعد از صلح لونویل در فوریهٔ ۱۸۰۱ بلا فاصله مذاکرات شروع شد و کاردینال کنسالوی(۱) وزیر دربار پاپ بپاریس آمده بعداز مذاکرات ومباحثات بسیار عاقبت در ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۱ قراردادی که موسوم است به کنکردا فیمابین آنها انعقاد یافت .

کنکردا

بموجب این‌قراردادجمهوری فرانسه رسماً پذیرفت‌که« مذهب کاتولیك کیش اکثر اهل فرانسه است » و متعهّد شد که بآزادی انتشار وتعمیم مذهب مزبور مساعدت کند ، در مقابل پاپ هم تغییراتی را که قائدین انقلاب در حوزه‌های کشیشان داده بودند صحّه گذاشت ومحض اینکه نزاع برخیزد و صلح جاری شود پاپ توقیف اموال و املاك کشیشان و اوقاف کلیسا را که دولت انقلابی فرانسه مبادرت نموده بود پذیرفت ، در عوض دولت فرانسه بموجب اخطار رسمی مجلس مؤسّسان برعهده گرفت که وظیفه ومستمرّی متناسب بکشیشان داده و مؤسّسات مذهبی را رواج ببخشد ، امّا درباب تعیین روحانیّون مقرّر شد که دولت فرانسه اشخاص معیّن را پیشنهادکند و پاپ‌تصویب نماید زیرا که بدون تصویب پاپ مقام روحانیّت کشیشان رسمیّت نداشت ، بعداز تعیین کشیش مزبور بایستی در حضور نمایندهٔ دولت سوگند یاد کند ومشغول کار شود ، کشیشانی که باین ترتیب انتخاب میشدند حقّ نصب روحانیّون جزء را در دهات و قصبات داشتند ولی بعد از کسب رضایت دولت . باین ترتیب کشیش ها وظیفه‌خوار ودست‌نشاندهٔ دولت بودند ومثل سایرعمّال دولت نوکرحساب میشدند .

کنکردا بعد از تصویب مجلس مقنّن و پاپ در آوریل ۱۸۰۲ اجرا شد وتا یکقرن (۱۹۰۵) مناسبات دولت فرانسه وکلیسا مطابق این قانون بود ، اکثر

(۱) ـ Consalvi

ملّت فرانسه درآن عهد حسن استقبال شایانی ازاین قرارداد کردند ، جز بعضی از قدمای انقلاب و گروهی ازنظامیان کسی ناراضی نبود .

موادّ متمّمهٔ کنکردا

بناپارت رأساً موادّی چند بنام مواد متمّمه بکنکردا افزوده ، بموجب این مواد که اکثر آنها از اصول مذهب گالیکان (کلیسای خاصّ فرانسه) اخذ شده بود انتشار فرمانهای پاپ انعقاد مجالس عمومی دینی در فرانسه ممنوع شد مگر پس از تحصیل رخصت از دولت ، همچنین طرز تنظیم کتب آداب دینی وتشکیلات داخلی صوامع وقسمتی از دستور تدریس در کلیسا ها را نیز تغییر داده و تحت اختیار دولت قرار دادند و در واقع حقوق بسیار از کلیسا سلب شد ، پاپ باین مواد اعتراضات بیهوده کرد و بناپارت در اجراءِ آنها ابرام نمود زیرا که برای پیشرفت مقاصد خود و بسط قدرتش در حزب روحانی آنها را مفید میدانست ، دولت های بعد که در فرانسه تشکیل شد در اجراءِ آن مواد از ناپلئون تبعیّت کردند .

مجموعهٔ قوانین مدنی

محض جمع آوری و تنظیم قوانین متفرقه که در دورهٔ انقلاب وضع شده بود بناپارت مقرّر داشت که آنهارا درمجموعهٔ خاصّی فراهم آورند ، تهیّهٔ این مجموعه را سابقاً مجلس مؤسّسان پیشنهاد کرده بود مجالس بعد هم در نظر داشتند لکن بجائی نرسید .

در ماه اوت ۱۸۰۰ بناپارت مجمعی مرکّب ازشش عضو بریاست ترونشه تشکیل داد ، اعضاءِ این مجمع ازفرق واحزاب مختلفه بودند وکارعمده باترونشه بود که سمت ریاست دیوان عالی تمیز داشت ، بعداز چهارماه طرحی تهیّه شد که ابتدا درمحاکم بآزمایش گذاشتند ، سپس شورای دولتی در آن تجدید نظر کرد و اینکار دو سال طول کشید .

قنسول اوّل باتّفاق کامباسرس در تمام جلسات که بعض از آنها بیست ساعت تمام دوام مییافت حاضر بود و در تمام مسائل و مباحث دخالت میکرد و مکرّر قضاة را ازهوش سرشار وشمّ قضائی و وقوف خود برمسائل حقوقی بحیرت میافکند ، فصول مختلفهٔ قانون بترتیب بمجلس تریبونا وهیئت مقنّنه فرستاده میشد وبتصویب

میرسید، قانون مدنی که مأخوذ ازقوانین روم و آداب و رسوم ملّی واحکام‌سلاطین و قوانین انقلابی بود عاقبت در ۲۱ مارس ۱۸۰٤ کامل شد، ابتدا خارجیان این قانون را به کُد ناپلئون موسوم کردند، این کُد تا کنون در فرانسه مجری است و اکثر دول عالم آنرا تقلید بلکه استنساخ کرده و معمول داشته اند حتّی در امریکا و آسیا.

مؤسّسات دیگر

آنچه ذکر شد قسمتی از کارهای دورهٔ قنسولی بناپارت است، هیچ دولتی اینقدر فعالیّت ظاهر نساخته است، در هیچ دوره از تاریخ فرانسه بیش از چهار سال دورهٔ قنسولی مؤسّسات پایدار و اختراعات اجتماعی‌مفیده نشده‌است، برای بدست آوردن مستخدمین با اطّلاع بناپارت دستور تعلیمات متوسّطه را تغییر داده و چندین لیسه بنا نهاد که در هر یك اعتبارات کافیه برای مصرف شاگردان بی بضاعت منظور بود (مه ۱۸۰۲). برای پاداش خدمات لشکری و کشوری لژیون دونور را ایجاد کرد (مه ۱۸۰۲) که مطابق مراتب نظامی وطبقات صاحبمنصبان بدرجاتی معیّن گردید، صرّافان معتبر بنا بر تشویق قنسول اوّل شرکت بزرگی کرده و بانك فرانسه را در مه ۱۸۰۰ تأسیس نمودند واعتبار این بانك بجائی رسید که دراندك مدّتی اوراق وقبوض آنرا مانند مسکوك زر میبردند ودرتمام عالم مهمتر ازاین بانك وبانك انگلستان مؤسسه‌ای وجود نداشت.

ابنیه و مؤسّسات جدیده که هر یك در مقام خود حائز اهمیّت بسیار است دایر گردید، بندر جنگی شربورگ، جداول و مجاری میاه مثل کانال سن کانتن و کانال نانت ساخته شد، طرق وسیعه در نواحی کوهستانی کشیده شد، صنایع‌را تشویق‌کردند و کار بجائی رسیدکه بعدازمصالحهٔ آمین انگلستان ازتوسعهٔ صنایع فرانسه بیمناك شده و کم کم درسال ۱۸۰٤ تجدید خصومت نمود.

تغییر حکومت قنسولی

هنگام‌کودتای بناپارت سلطنت طلبان‌گمان کردند که ممکن است‌بناپارت‌بنفع‌لوی‌هیجدهم کارکرده‌ومانندمونك(۱)سردار انگلیسی‌که بضرب شمشیرخود شارل‌دوّم را بر تخت‌انگلستان

(۱) - Monk

نشانید او نیز سلسلهٔ بوربون را باردیگر بسلطنت فرانسه برساند. کنت دو پروانس که همان لوی هیجدهم باشد آنوقت در ممل (۱) پروس متواری بود دوبار مراسله بقنسول اوّل نوشته درخواست یاری کرد و ویرا وعده داد که اگر در تجدید سلطنت خاندان بوربون مساعدت نماید هر پاداشی بخواهد مضایقه نخواهد شد (فوریهٔ ۱۸۰۰)، بناپارت جوابی مؤدبانه و مغرورانه بوی داد و تقاضای او را رد کرد. بناپارت نه فقط مایل باعادهٔ سلطنت بوربون نبود بلکه در اینوقت میخواست فرمانروائی خودرا جاودانی ساخته و مؤسّس سلسلهٔ جدیدی شود ودر دو مرحله بمقصود خود نایل شد نخست در ماه او ۱۸۰۲ خود را قنسول مادام العمر کرد، سپس در ماه مه ۱۸۰٤ خویشتن را امپراطور فرانسه خواند.

قنسول مادام‌الحیات

روزی که عهدنامهٔ آمین بمجلس تریبونا تقدیم شد رئیس مجلس مزبور بتحریك کامباسرس نطقی کرده واظهار داشت که خوب است در اینموقع مجلس سنا از طرف ملّت فرانسه قدردانی کرده و پاداشی بقنسول اوّل بدهد، سنا مساعدتاً ده سال دیگر بر دورهٔ قنسولی بناپارت افزود (۸ مه) امّا این پاداش در چشم بناپارت بس حقیر آمد و از فرط غرور مقصود اصلی خودرا هم بکسی نگفته بود، مردم فرانسه هم که تشنهٔ امنیّت بودند میخواستند مردی که موجد انتظامات داخلی و محصّل افتخارات خارجی است مادام العمر زمامدار امور باشد، چون دولت ازاین توجّه عامه مطّلع بود بعنوان اخذ رأی از مردم عبارت ذیل را بمعرض رد و قبول ملّت نهاده و منتشر ساخت: «آیا قنسول اوّل را باید مادام الحیات بقنسولی اختیار کرد یا نه؟» بیش از ۳٬٦۰۰٬۰۰۰ رأی مساعد و کمتر از ۹٬۰۰۰ رأی مخالف در ۲ اوت ۱۸۰۲ اخذ شد، علاوه براین بقنسول اوّل حقّ دادند که جانشین خودرا نیز انتخاب کند، بناپارت ازاین تاریخ خودرا ناپلئون بناپارت نامید.

تغییر در قانون اساسی

فوراً قانون اساسی تغییر یافت وعلاوه براختیارات سابقه حقّ امضاءِ معاهدات بقنسول اوّل تفویض شد که بدون مراجعه بمقامات دیگر فقط معاهده را بتصویب انجمنی که خود انتخاب

(۱) - Memel

کرده باشد برساند . فهرست منتخبین ملغی وبجای آن مجالس انتخاب دایر شد از اینقرار : دربلوکات مجلس انتخاب بدوی که تمام فرانسویان از ۲۱ سالگی ببعد که مدّت توقفشان در آن بلوك بیکسال رسیده باشد حقّ حضور در آن داشتند ، در ولایات مجلس ولایتی مرکّب از ۱۲۰ تا ۲۰۰ عضو منتخب ودرایالات مجلس ایالتی مرکّب از ۲۰۰ الی ۳۰۰ عضو تشکیل شد که ازمیان ۶۰۰ نفر ازمؤدیّان معتبر ایالت انتخاب میشدند ، انتخاب‌کنندگانی که عضو مجالس سابق الذّکر بودند و عدّهٔ آنها تقریباً بیکصدهزار نفرمیرسید ازطرف مجلس بلوکات مادام‌العمر انتخاب میشدند ، این صدهزار نفر حقّ انتخاب نمایندگان واعضاءِ مجلس تریبوناومجلس مقنّن ومجلس سنا را داشتند ولی بایستی سنا انتخاب آنهارا بپذیرد والّا رسمیّت نداشت ، همین صد هزار نفر در محل های مربوط بخود عمّال دوایر ایالتی و اعضاءِ بلدیّه را تعیین میکردند یعنی برای هر شغلی که خالی میماند دو نفر را نامزد میکردند وبایستی دولت آن انتخاب را صحّه بگذارد .

چون اعضاءِ مجلس تریبونا در بعض موارد و خاصّه درمورد تصویب فصول نخستین قانون مدنی و قرارداد با پاپ وایجاد لژیون دونور مخالفتی با قنسول اوّل کرده بودند امر صادرشد که عدّهٔ اعضاءِ آن مجلس نصف شود وازیکصدعضوبه ۵۰ تقلیل بیابد وجلسات ومذاکرات آن مخفی باشد .

بالعکس عدّهٔ اعضاءِ مجلس سنا ودامنهٔ قدرت آن‌افزوده شد ، از آن پس مجلس سنا نه فقط موظّف بحفظ قانون اساسی بود بلکه حقّ تعبیر وتفسیر آنرا هم یافت و هر جاکه قانون را محتاج بتفسیر میدید میتوانست اضافاتی در آن وارد کند . این افزایش قدرت سنا بنفع قنسول اوّل بود ، حقّ انتخاب یك ثلث ازاعضاءِ مجلس سنا مستقیماً به بناپارت مفوّض گردید بنابراین از ۱۲۰ عضو آن ۴۰ نفر فرمانبردار ومطیع او بودند واکثریّت را بجانب خود متمایل میساختند .

بناپارت و سلطنت طلبان

چون قنسول اوّل بموجب قانون مادام العمر در شغل خود بایستی بماند سلطنت‌طلبان ناامید و خشمناك گشتند، هنگامی که بناپارت بتقاضای خانوادهٔ بوربون جواب ردّ داد بعضی از شاه پرستان درصدد قتل «غاصب» بر آمدند شبی که ناپلئون از قصر تویلری به اوپرا میرفت در کوچهٔ سن نیکز (۱) چلیکی پر از باروت در ارابه نهاده و در معبر او آتش زدند (۲٤ دسامبر ۱۸۰۰) . معذلك قنسول اوّل در صدد بر آمد که نجبای قدیم را که درپایتخت ساکن بودند باخود یار سازد و قوانین و احکام انقلابی را که برضدّ مهاجرین صادر شده بود نسخ ولغو کرد و بآنها اجازه داد که بفرانسه باز گردند و آن قسمت از املاك خود را که هنوز بفروش نرسیده تصرّف کنند مشروط بر اینکه بخدمت جمهوری سوگند یاد نمایند .

توطئهٔ کادودال (۲)

درماه اوت ۱۸۰۳ جمعی از مهاجرین مقیم انگلستان که خدّام کنت دارتوا محسوب میشدند وپولینیاك ها هم از آن جمله بودند درصدد توطئهٔ بزرگی بر آمدند ودولت انگلیس مصارف آنرا بعهده گرفت.

یکی از رؤساء سابق شورشیان مغرب فرانسه که آنهارا شوان میگفتند موسوم به ژرژ کادودال مأمور شد که باحضور کنت دارتوا گروهی مردان مصمّم وبیباك را با خود برداشته و قنسول اوّل را در میان موکب خود هنگامی که بنا برعادت از پاریس به مال مِزُن اسب میتازد بقتل برسانند ، دراین هنگامهٔ عظیم پیشگرو که از گویّان فرارکرده ودرلندن اقامت داشت بوسیلهٔ قوای نظامی کودتا کرده وخانوادهٔ بوربون را برسریر سلطنت بنشاند ، پیشگرو امیدوار بود که مورو (سردار فرانسوی) نیز باو دراین عمل مساعدت خواهد کرد زیرا که مورو بتحریك زن و مادر زن خود از قنسول اوّل رنجیده و ناراضی بود ، مورو در نهان باپیشگرو ملاقاتی کرد و باو وعده داد که درسقوط ناپلئون اورا یاری کند امّا نمیخواست لوی هیجدهم بسلطنت برسد بلکه خود مدّعی سلطنت بود .

---

(۱) ـ Saint - Nicaise (۲) ـ Cadoudal

در ماه ژانویه ۱۸۰٤ توطئه کشف شد، مورو و پیشگرو و کادودال که چند ماهی در پاریس پنهان‌شده ومنتهز فرصت بودند پی‌درپی دستگیر گشتند، کادودال اقرار کرد که علّت‌تأخیر این‌بود که انتظارمیکشیدبنا برمعهود یکی‌ازشاهزادگان خانوادهٔ بوربون در محلّ حاضر شده ناظر کارهای او باشد.

اعدام دوك دانگین (۱)

ازقضای بد دراین موقع که کادودال بترتیب فوق اقرار کرد دوك‌دانگین پسر پرنس کُنده که درحوالی‌رودرن‌مقام داشت بطرز اسرار آمیزی مسافرت نموده بود، این خبر را پلیس بناپلئون داد، مشارالیه حدس‌زد که‌آن شاهزاده‌ای که کادودال حضور اورا انتظار میکشیده همین دوك‌دانگین باید باشد، پس باخشم‌تمام گفت: «مگرمن‌سگم که در کوچه مرا بکشند! من‌تا ازخود دفاع نکنم نمیمیرم، باید این‌مردم را برخود بلرزانم وبآنان بیاموزم که چگونه آرام بنشینند.»

با اینکه کامباسرس ولوبرون ناپلئون را منع کردند تالیران وزیرامورخارجه او را واداشت که گروهی سواره نظام بولایت بادْ آلمان فرستاده و دوك دانگین‌را ربوده بفرانسه‌آوردند (۱۵ مارس) و اورا بمحکمهٔ نظامی سپردند بتهمت اینکه برضدّ فرانسه مسلّح شده است، مشارالیه مقارن نصف شب محکوم بمرگ‌شودرهمان وقت درخندق قلعهٔ ونسن در روشنائی چراغی تیرباران شد، این قتل و محاکمه سلطنت‌طلبان را مرعوب ودسایس آنها را متروك ساخت، کمی‌بعد کادودال‌سیاست شد، پیشگرو در زندان خود را خفه کرد ومورو بفرمان دولت تبعید شد.

استقرار امپراطوری

توطئهٔ کادودال تغییر حکومت قنسولی را بسلطنت موروثی سریعتر ساخت، مجلس‌سنا بنا برپیشنهادفوشه که‌ازترورهای حزب سابق ژاکوبن‌بود ازناپلئون درخواست کرد که: «ای مرد بزرگ کاری‌را که شروع کرده‌ای‌انجام بده‌واعمال‌خویش‌را چون‌افتخارات‌خویش‌جاودانی‌ساز.» یکی‌از اعضاءِ تریبونا موسوم به‌کوره (۲) درخواست فوق‌را تصریح کرده‌پیشنهادنمود

(۱) _ duc d' Enghien (۲) _ Curée

که ناپلئون امپراطورفرانسه شده منصب امپراطوری در خانوادهٔ او موروثی گردد، تنها کسیکه مخالفت نمود کارنو بود، مجلس سنا فرمان داد که از تاریخ ۱۸ مه ۱۸۰۴ زمام جمهوری فرانسه دردست امپراطور ناپلئون خواهد بود ومقام امپراطوری نسلاً بعد نسل باولاد ذکورخاندان اوبرحسب ارشدیّت انتقال خواهدیافت، چون ناپلئون اولادنداشت مقرّر گردید که برادرانش ژوزف ولوی جانشین وی گردند، این رأی مجلس سنا بآراءِ عمومی عرضه شد و ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفررأی موافق وکمتر از ۳،۰۰۰ تن رأی مخالف اظهار داشتند.

II
حکومت امپراطوری

قانون اساسی امپراطوری

تبدیل قنسولگری بامپراطوری مستلزم تغییراتی درقانون اساسی سال هشتم بود و بموجب مواد مقرّره از جانب مجلس سنا بعمل آمد، مقصود اصلی از مواد ملحقه این بود که اوّلاً شکوه وجلال ظاهری سلطنت های سلف را بدربار امپراطور بدهند و ثانیاً قدرت وی را حتّی المقدور بیفزایند، قانون اساسی بااین تغییرات بنام قانون سال دوازدهم خوانده شد.

امپراطورمثل لوی شانزدهم سالی ۲۵ میلیون ازدولت میگرفت ومنسوبین خانوادهٔ امپراطوری بالقاب شاهزادگی وپرنسی ملقّب شدند، جمع کثیری ازصاحبان مناصب درباری که القاب آنها از مشاغل و القاب دربار سلاطین فرانسه مأخوذ بود در حضور ناپلئون پیدا شدندازقبیل مارشال‌های فرانسه وکلنل ژنرال‌های سواره نظام و صاحبمنصبان ارشد موکب همایونی و غیره. مشاغل عالیه که بموجب صوابدید تالیران ایجاد شد شش منصب از اینقرار: منتخب کبیر، صدر اعظم امپراطوری، صدر اعظم دولت، خزانه دار کل، رئیس کلّ قوی، امیر البحر کبیر و بترتیب اشخاص ذیل دارای مقامات مذکوره گشتند: ژوزف بناپارت برادربزرگ امپراطور، کامباسرس قنسول دوّم، اوژن دوبورهارنه پسری که امپراطریس ژوزفین ازشوهر

سابق خود داشت، لوبرون قنسول سوّم، لوی بناپارت برادر اصغر ناپلئون، مورا شوهر خواهر امپراطور. این اشخاص فقط جزءِ جلال دربار بودند و اگر چه رسماً ریاست عالیه مشاغل مهمّه مملکتی را داشتند مثل ریاست هیئت منتخبه و عدالتخانه و سیاست و مالیه و قشون و بحریّه لکن امپراطور آنها را از قدرت حقیقی در این شعب محروم ساخته و حتّی منع کرده بود که این اشخاص شغل وزارت را هم بامقام افتخاری که دارند توأم و منضم کنند.

مارشال ها بیست تن بودند و سرتیپ ها چهار تن که همه ازسرداران بزرگ انقلاب بشمار میآمدند مانند: کلرمان، ژوردان، ماسنا، اوژرو، برون، لان، نی، داوت و غیره.

امّا صاحبمنصبان ارشد موکب همایون دارای مشاغل مخصوصهٔ درباری بودند از قبیل ریاست تشریفات و ریاست قصور سلطنتی و ریاست اصطبل و غیره. دربار شاهی درعهدلوی شانزدهم هرگزباین وسعت و کمال نمیرسید، بعضی‌ازاین‌صاحبان مناصب از بزرگان دربار قدیم بودند، مثلاً کشیش اوتون یعنی تالیران علاوه بر وزارت خارجه ریاست پیشخدمتان امپراطور راهم داشت، رئیس تشریفات کنت ـ دوسگور بود که سابقاً لوی شانزدهم او را بدربار کاترین دوّم ملکهٔ روسیّه سفارت داده بود.

مجلس تریبونا که در مورد قنسولی مادام الحیات ناپلئون اظهار مخالفت کرده وازعدّهٔ اعضاءِ آن کاسته شده بود دراین موقع بسه شعبه منقسم گردید که مشترکاً حقّ اجلاس نداشتند، رئیس آنرا امپراطور معیّن مینمود، همچنین رئیس سنا از طرف امپراطور معلوم میشد وغالباً یکی ازشاهزادگان یاازحائزین مقامات عالیهٔ سابق الذّکرباین مقام‌میرسیدند، امپراطورمیتوانست‌هرقدرلازم باشداعضاءِ جدید وارد مجلس سنا کند، لکن ناپلئون از این حقّ خود هیچوقت استفاده نکرد و همواره عدّه ای که از طرف او بعضویّت سنا مفتخر میشدند از اعضاءِ اصلی سنا کمتر بودند، مجلس سنا ازحقّ اساسی‌واصلی خود که تمیز صحّت وسقم قوانین

موضوعه باشد محروم گردید، دراین موارد بایستی رأی سنا بتصویب امپراطور برسد، بنابراین هم تهیهٔ لوایح بنظر امپراطور بود و هم تصویب آنها و هماطور که قوه مجریه کاملاً در اختیار او بود قوه مقننه نیز بالتمام بدست او افتاد.

سوگند امپراطور

علاوه بر این اختیارات امر قضاوت هم که بنام ملت فرانسه میشد من بعد بنام امپراطور گردید ودیگر هیچ شبهه نماند که استقرار امپراطوری ارتجاعی است بطرف سلطنت استبدادی سابق و انقلاب کبیر خوابی و خیالی بیش نبوده است، فقط چیزی که با سلطنت استبدادی اختلاف داشت سوگند امپراطور بود که بموجب قانون بایستی یاد کند، امپراطور در این سوگند نامه متعهد میشد که: «تساوی حقوق و آزادی مدنی و سیاسی و عدم نقض بیع اموال دولتی را محترم شمرده و هیچ مالیاتی و عوارضی بر ملت تحمیل نکند مگر بموجب قانون.» بعقیدهٔ ناپلئون اکثر ملت فرانسه دو چیز را اهمیت فوق العاده داده و نتیجهٔ انقلاب کبیر میدانند و بس، یکی مساوات ودیگری احترام بمالکیت، بعبارت اخری افراد میخواستند خالصهٔ دولت را پس ازخرید وانتقال مالك باشند وهیچ قوه‌ای مالکیت را از آنها سلب نکند.

بنابر این امپراطور محض اینکه افکار عامه را مطمئن کند و خود را وارث بالاستحقاق انقلاب کبیر و مجری اصول موضوعهٔ انقلابی جلوه دهد نسبت باین دو مطلب تأکید بسیار واجب شمرد، پس در روز ۱۵ ژوئیه ۱۸۰٤ یکماه بعد از جلوس برار یکه امپراطوری در کلیسای انوالید صلیب‌های لژیون‌دونوررا درنخستین بار باشخاص معین اعطاء کرده و سوگند رسمی ذیل را درحضور مفتخرین بنشان مزبور یاد کرد ومتعهد شدکه «خودرا برای دفاع قوانین موضوعهٔ جمهوری وحفظ و احترام مالکیت اشخاص که بموجب قوانین مذکوره صورت گرفته فدا کند و هراقدامی را که برای تجدیداصول ملوك الطوایفی بشود دفع کند وتمام قوای خود را در ابقای آزادی و مساوات بکار ببرد» لکن درحقیقت امپراطور یکدقیقه هم بفکر رعایت قسمت اخیرسوگند خودنیفتاد وقدمی درحفظ آزادی بر نداشت.

ناپلئون

در ازمنهٔ بعد از میلاد مسیح مردی بزرگتر از ناپلئون قدم بعرصهٔ وجود ننهاده است وچون قیصر روم را با وی منظور داریم میتوان گفت که تاریخ عالم مردی مقتدرتر و فوق العاده تر از ناپلئون بیاد ندارد. بنابرقول تن(۱) « هرچیز ناپلئون ازمقیاس عادی خارج بود، گوئی اورا درقالبی غیرقالبهای معمول ریخته‌اند » مادام دواشتال(۲) که یکی‌ازدشمنان‌اوست در حقّ وی گوید: « باکلماتی که ما عادتاً بکارمیبریم نمیتوان ناپلئون را تعریف وتوصیف کرد» اوصاف این مرد ازحیّز تصوّر وتخیّل خارج است، درجهان مردی نمیشناسیم که بتوان در حقّ او اینقدر محسّنات و اینقدر معایب ذکرنمود.

ناپلئون‌هنگام جلوس برتخت امپراطوری۳۵ سال داشت، قدّش کوتاه وقدری خمیده بود و از یك متروشصت‌وهشت سانتیمتر تجاوز نمیکرد، حرکاتی چالاك و سریع داشت وغالب اوقات برپای ایستاده ودرحرکت بود، هنگام جلوس برسریر امپراطوری لاغری ایّام جوانی تاحدّی برطرف‌شده بود لکن هنوز اثری ازفربهی اواخر عمرش بنظر نمیرسید، یکی‌ازانگلیسها گوید «سیمائی بجذابیّت رخسار ناپلئون تاکنون ندیده‌ام.» زیبائی‌مردانه داشت، چانهٔ پیش‌آمده‌وآمرانه ودهانی کامل‌عیار وپوستی برنگ عاج‌زرد رنگ وموئی خرمائی سیر وبی‌پیچ و شکن و قلیل داشت که در پیشانی‌او پیچی خورده و بشکل واوی نمایان میشد، چشمانش آبی بود لکن از دور سیاه وبرّاق مینمود، هنگامی‌که میخواست خود را مطبوع طباع سازد چهرهٔ موقرومتین‌او ملایم شده و درلبانش تبسّمی جذّاب ظاهرمیگشت، گفتارش موجز و رنگین و پرازعبارات و اصطلاحات مؤثر و کمیاب بود و چون بهیجان میآمد مانند سیلی خروشان وجوشان وشتابان از دهانش بیرون میریخت.

در وقت رسیدن بمقام امپراطوری قوای عقلی و اخلاقی او بحدّکمال رسیده بود، بسادگی بسیار میل داشت وهمواره اوایل کار و زندگانی پست خودرا بخاطر میآورد که «درتوپخانه سمت نیابت داشت وپیاده در کوچه‌ها میگشت.» ناپلئون

(۱) - Taine (۲) - Mme de Staël

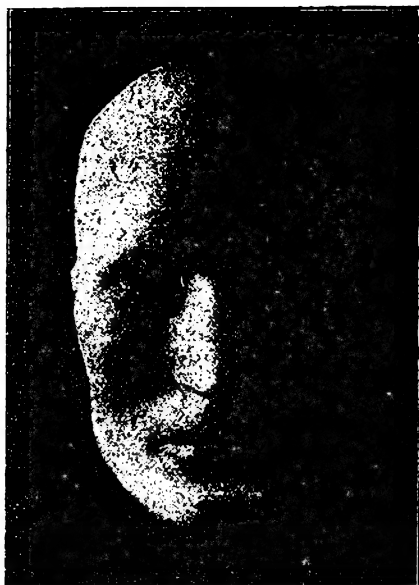
طبعاً در زندگانی غیر رسمی خیر خواه و محسن و وفادار و نسبت بکوچکترین خدمات حقشناس وحقگزار بود ، لکن عظمت ناپلئون که ویرا از نوع بشر بالاتر برده بود درقوّت عقل ووسعت‌خیال وعشق بترقی وشوکت وافتخار واراده استبدادی و پشت‌کار و فعالیّت بی‌نظیر او بود .

عقل نیرومند او که عالم پیر نظیر اورا درصفا وسرعت ادراك ندیده است بی‌اندازه منتظم ومرتب بود ، خود گفته است که « اندیشهٔ کارهای مختلف در مخزن مغزمن بترتیب هر یك در طبقهٔ خاصّی چیده شده است ، هروقت بخواهم کاری را قطع کنم دریچهٔ آنرا درمغز خود بسته ودریچهٔ دیگری‌را میگشایم ، هیچوقت شغلی با شغل دیگر تزاحم نمیکنند و کثرت افکار واشغال‌مرا آزرده وخسته نمیسازد » و هم او گوید « من بهیچ کاری دست نمیزنم مگر آنکه قبلاً مدّتی دراندیشهٔ آن بسر برده وعواقب آنرا ازمدّنظر گذرانده باشم » خیال‌بافی وفلسفه‌سرائی‌دیگران را نمیپذیرفت و تا کاری متّکی بتجارب نبود در عقل وی رسوخ نمییافت .

معذلك قوّه خیال خودش در نیرومندی بپای عقل میرسید ، دورهٔ امپراطوری او صرف تحقیق خیالات وآمال مختلفهٔ او شد و اتّفاقاً روزگارهم مساعدت میکرد ودشمنانش مستقیماً بهانه کار بدست او میدادند، ناپلئون درمجالس متعدّد خیالات وآرزوهای خودرا چنین بیان‌میکرد که میخواهم: امپراطوری فرانسه‌را مادرجمیع ممالك عالم سازم ، خویشتن را وارث شارلمانی و فرمانفرمای اروپا کنم ، بفرمانی کشوری‌را بیکی ازسرداران خود ببخشم ، پادشاهان را خدّام دربار وپاپ را وزیر روحانی خویش کنم ، پاریس‌را بلدهٔ منحصر ومخزن اسناد ونفایس وذخایرسلاطین و مجمع شاهکارهای صنعتی وعلمی و نوادر آثار قدیم و جدید و پایتخت پایتختها وامّ‌البلاد نمایم ، ملوك اروپارا امر میدهم که هریك قصری عالی در پاریس ساخته و در روز تاجگذاری امپراطور فرانسه درآن قصور فرود آیند .

عشق قدرت وشهوت غلبه برخصم نیز بپایهٔ عقل و خیال سرشار او میرسید ، ناپلئون اروپارا تنگنائی‌میشمرد که درآن‌مجال کارهای بزرگ‌نیست، تأسف‌میخورد

که دیر بدنیا آمده است و در آن عهدی که اسکندر پس از فتح آسیا خود را بملل مغلوبه فرزند ژوپیتر رب‌الارباب معرّفی میکرد و سرتاسر آسیا دعوی او را می پذیرفت قدم بعرصهٔ وجود نگذاشته است، ناپلئون میخواست قدرت سلطنت بالتّمام در دست او باشد و کسی شرکت با وی نکند و حتّی باندیشهٔ این اشتراك هم نیفتد، این میل باقتدار تا آخرین دقیقهٔ امپراطوری روی بافزایش داشت، در اوایل زمامداری



قالب سر و روی ناپلئون کبیر

در ۵ مه ۱۸۲۱

خاصّه هنگام قنسولی ناپلئون جمعی از مردان کاردان کافی را در اطراف خود جمع کرده و از رأی آنان استفاده نموده آنهارا بانتقاد وادارمیکرد ولی بعد از ۱۸۰۸ دیگر نصیحتی از کسی نپذیرفت وحسّ ابتکارزا پسند نکرد، مثلاً بمارشال برتیه نوشته است: «بفرمائهائی که من میدهم اکتفا کنید زیرا که فقط من میدانم چه باید کرد» این استبداد رأی منحصر بکار جنگی نبود بلکه درجمیع شئون جهانداری شمول داشت، همه‌کس در مقابل این استبداد رأی خاضع و سرافکنده شد، حتّی پادشاهان گردن بفرمان او دادند، مورا پادشاه ناپل باتأسّف میگفت: «بلی ما پادشاهیم امّا پادشاه که نباید از کسی اطاعت کند!» امپراطور رأی این پادشاهان را بچیزی

نمیشمرد، روزی بخواهر خود که شاهزاده خانم اعظم ایالت توسکان بود چنین نوشت: « شما هم رعیّت هستید و باید مثل سایر آحاد و افراد فرانسویان مطیع اوامر و نواهی وزرا باشید، وزیر نظمیه هروقت بخواهد باصدوریك حکم شما را بزندان روانه خواهد ساخت.» این رفتار ناپلئون ذوق ابتکار و حسّ اختراع را دردلهای مردم خاموش ساخت و مردمان کاردان لایق را از درگاه دور نمود و کار بجائی رسید که دراواخر سلطنتش ناپلئون نه تنها بر نصف اروپا فرمانروائی داشت بلکه به تنهائی جزئیّات امور این ممالك وسیعه را اداره میکرد.

حکومت امپراطور

فکر ناپلئون بهمه چیز توجّه داشت: سیاست، نظام، مالیّه، ادارهٔ داخله، نقشهٔ جنگ، تهیّهٔ مهمّات قشونی، کفش سربازان، ماهوت کلاه ولباس آنها، استحکام یا ایجاد قلاع، ساختمان جهازات، اعطاءِ جایزه برای اشخاصی که بهترین ماشین پنبه ریسی را بسازند، طرز آبیاری وخشکاندن باتلاقها، کشتیرانی دررودخانه‌ها، مساعده دادن بکارخانه هائی که پشم‌ریسی را برپنبه‌ریسی ترجیح میدهند، تقویت اراضی خالصه بوسیله رشوه بخاك، کشت وزرع چغندر وتهیّهٔ قند، تأسیس کارخانه برای ساختن صندلی راحت، تعیین ساعت افتتاح موزه، مراقبت در مضامین و مطالب مقالات جراید که بوسیلهٔ آنها افکار عامّه براه راست هدایت شود، دستور وترتیب نمایش قطعات تئاتر های جدید در اوپرا، پرداخت حقوق ملازمان دربار، تأدیه مخارج صندوقخانهٔ امپراطوری، دقّت درصورت حساب خیّاط و کفش‌دوز دربار، تمام این مسائل مختلفه جزئاً و کلاً از نظر ناپلئون میگذشت و در همه اظهار رأی میکرد و مراقب حسن ختام آنها بود.

ناپلئون این مشاغل عظیمهٔ طاقت فرسا را که بواسطهٔ میل بتفوّق بردیگران وتمشیت امور و انجام وظایف ریاست برخود تحمیل کرده بود فقط بوسیلهٔ کثرت کارازعهده برمیآمد، پشت کارناپلئون تاکنون نظیری درنوع بشر نیافته است مگر کلبروزیر لوی چهاردهم. وقتیکه خود لوی چهاردهم را که ازسلاطین فعّال بشمار میآید با ناپلئون بسنجیم کارهای او بازیچه و تفریح بنظرمیرسد، امپراطور خود

گویدکه «طینت من از کارسرشته است ، تا کنون من منتهای قوّهٔ کارخودرا نیافته‌ام»
روزی طبیب مخصوص باو توصیه کرد که قدری کمتر بخود زحمت بدهد ناپلئون پاسخ داد «گاو بسته شده است باید شیار کند .»

کمتر اتّفاق میافتاد که روزی هیجده ساعت تقریباً بدون تعطیل و تنفّس کار نکند ، درهمه جا بکار مشغول بود چه در سر میز چه در هشت دقیقه‌ای که صرف ناهار میکرد یا پانزده دقیقه‌ای که درسر میزشام می‌نشست چه در وقت شکار چه درتیاتر. شبها برحسب ارادهٔ قویّه عجیبه که دراوبود هروقت میخواست میخوابید و هروقت میخواست برمیخاست ، سه چهارساعتی را که بخواب اختصاص داده بود غالباً قطع کرده وبکارمیپرداخت ، چنان سرگرم کارخود میشد که عالم را فراموش میکرد و گاهی چندین روز علی‌التّوالی مشغول بود و احساس خستگی نمیکرد وچون قدرت عجیبی درتنظیم امور و افکارخود داشت به تنهائی بهمه چیزمیرسید و بقول اشخاصی که در خدمت او بسر برده اند ناپلئون در مدّت سه سال باندازهٔ سلاطینی که صد سال کار کرده‌اند زحمت کشید .

درهفته یك روزمعیّن ناپلئون وزراء را جمع میکرد ، هریك امورمربوطهٔ بخود را ازلحاظ اومیگذرانیدند ، هیچیك ازوزراء حقّ اخذ تصمیم نداشتند ، تمام مکاتبات ومراسلات ده وزارتخانه را هرروز بنظرناپلئون میرسانیدند و درواقع وزراء سمت ریاست دفترداشتند ، بایستی مقدّمات را فراهم کرده واوامرناپلئون‌را ابلاغ کنند .

طرز صدور اوامر ناپلئون چنین بود که منظّماً در اطاق خود راه رفته و با آهنگی موجزومختصربدون تجدید وتکرارمطالب را بمنشیان حضورااملاء میکرد و گاهی چنان تند میگفت که منشیان ازثبت‌آن عاجز میماندند ، احیاناً ناپلئون چندین دستور را دفعةً بنویسندگان مختلف املاء میکرد ، چون نظری بمجموعهٔ رسایل و مکاتیب ناپلئون که ۳۲ مجلّد حاوی ۲۳،۰۰۰ مکتوب است بیندازیم از کثرت کاروفعالیّت وی تاحدّی مستحضرمیشویم ، معذلك هنوزهم قریب ۵۰،۰۰۰ مراسله از وی در ضبط های دولتی موجود است که بطبع نرسیده است .

تشکیلات دولت امپراطوری

دقت دراخلاق ناپلئون ما را ازطرز تشکیلات دولت او واقف میسازد ، بواسطهٔ قوّت خیال وخس تجمّل دوستی که داشت مقرّرفرمود کهدربارامپراطوری‌را بجلال‌وشکوهی فوق‌العاده مزیّن سازند و ترتیب دربار و طبقهٔ نجبا سابق را تجدید کنند ، ناپلئون معتقد بود که برای اداره کردن بشر خصوصاً فرانسویان باید چشم آنها را از زرق وبرق خیره کرد .

هر چیزی که در مملکت مخالف رأی او بود ملغی شد ، مجلس تریبونا منحل گردید و ادارهٔ پلیس توسعهٔ فوق‌العاده یافت ، زندان دولتی دایر گردید و آزادی مطبوعات از میان رفت ومحض اینکه درآتیه هم افکار مردم موافق آمال او تربیت شود مقرّر فرمود که دارالعلومی با پروگرام خاص تأسیس یابد .

دربار امپراطوری

ناپلئون شخصاً بسیارساده بود ، خیّاط مخصوص اوشکایت میکرد که امپراطورخیلی عادت بدی دارد زیرا که امر میدهد شلوار شکاری او را وصله بزنیم و تمام صندوقخانه و جامه خانهٔ او ۲۰۰۰ فرانك ارزش ندارد ، ناپلئون هیچوقت لباس سرهنگ شاسوردوگارد را که عبارت بود ازپارچهٔ سبز رنگ یقه‌دار وسرآستین سرخ وشلوارسفید ترك نمیکرد ، نظامیان میگفتند بد لباس‌ترین و مندرس جامه‌ترین افراد قشون خود امپراطور است .

امّا صاحبمنصبان حضور همه درلباسهای فاخر با نشان و علائم مخصوص وجامه های قلاّب دوزی و زربفت صف میکشیدند ، مثلاً مورا سالی ۱۰۰،۰۰۰ فرانك بمصرف لباس میرسانید ، ناپلئون محض اینکه مثل سلاطین قدیم از قبیل شارلمانی و پپن(۱) از طرف رئیس مذهب تقدیس شود باصرار تمام پاپ پی هفتم را بپاریس آورد و در ۲ دسامبر ۱۸۰٤ در کلیسای نوترام از دست او تقدیس یافت ، در این روز تظاهرات و تجمّلاتی دیده شد که نظیر آنرا کس بخاطر نداشت .

پاپ چهارماه توقف کرد ودراین‌مدّت ناپلئون‌ویرا بانواع احترامات واکرامات

(۱) ـ Pépin

مخصوص داشت و اهالی پاریس در پیشگاه مقدّس او نهایت خضوع و خشوع دینی را بخرج دادند، در قصر تویلری که اقامتگاه عادی ناپلئون بود وملکه ژوزفین نیز دراینجا توقف داشت رسوم وآداب دربار سلطنتی قدیم تجدید گردید، البسهٔ رسمی دربار قدیم مثل قبا و شمشیر و کفش مخصوص و پیراهن دامن بلند اجباری بود، تصوّر نرود که امپراطورشخصاً کوچکترین اهمیّتی باین تجمّلات میداد بلکه میگفت اینها از ضروریات فرمانروائی است، همانطورکه در عهد سلاطین اندرون ملکه وخانهٔ برادران شاه جدابود ودستگاه مخصوص داشتند، درعهد او نیز ملکه صاحب دستگاه شد و دوشس دولارشفوکو ندیمهٔ مخصوص او شد، همچنین مادر امپراطور وشاهزادگان و شاهزاده خانمها یعنی برادران و خواهران ناپلئون نیز دستگاه مجلّل داشتند، لکن نباید تصوّر کرد که از هر حیث اوضاع درباری قدیم تجدید شد، ظاهراً تجمّل ولباس و رسوم دایر گردید امّا باطناً دربار امپراطور ابداً اهمیّت سیاسی نداشت و نه ندما حضرت ونه نسوان اندرون بقدر ذرّه‌ای در اوضاع سیاست مملکت اعمال نفوذ نتوانستند بکنند.

نجبای دورهٔ امپراطوری

بعداز غلبه براطریش وروس و پروس ناپلئون در سنهٔ ۱۸۰۷ مقرّر داشت که طبقهٔ نجباءِ امپراطوری تشکیل بیابد، این نجبا هریك مشاغلی داشتند حائز اهمیّت مخصوص، چنانکه پطر کبیر درروسیه طبقاتی‌بنام «چین» تأسیس نمود(۱) در فرانسه‌نیزاین‌طبقه‌ممتاز گشت، اشخاصی که بلقب کنت نایل شدند عبارت بودند از: وزراء، اعضاءِ سنا، مشاورین دولتی، آرشوِكها، چند تن از اعضاءِ انجمن علمی و بعض از سرداران قشون. آنان که لقب بارون یافتند بقرار ذیلند: رئیس‌دیوان عالی تمیز و رؤساءِ استیناف و مدیران هیئت های منتخبین و بعض از کلانتران و کدخدایان، امّا اعضاءِ لژیون دونورلقب شوالیه گرفتند، دربعض موارد مطابق شروط معیّنه مقرّر گردید که القاب کنت وبارون ارثاً از پدر به پسر انتقال بیابد.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۸۶ «مؤسّسات سیاسی و اداری ومذهبی» رجوع شود

بعد از چندی ناپلئون القاب عالیتر مثل دوك و پرنس ببعض اشخاص عطا کرد از قبیل اکثر مارشالهای قشون و چندنفر ازصاحبان مقامات عالیهٔ کشوری ، القابی که بمارشالهای لشکر داده میشد بیادگار درخشان‌ترین فتوحات آنان بود چه‌در دورهٔ جمهوری و چه‌در عهد امپراطوری . کلرمان‌دوك‌دووالمی ، اوژوودوك‌دو کاستیک‌لیون ، ماسنادوك دوریولی ، سپس پرنس دسلینگ لقب گرفته و قس علی ذلك .

از جمله بزرگان کشوری تالیران‌وزیرامورخارجه‌ملقب به‌پرنس‌دو بنونت گردید ، فوشه وزیرپلیس لقب دوك دو ترانت گرفت ، ناپلئون بصاحبان این القاب موروثی عطایای مالی و تیولات عظیمه نیز بخشید مثلاً داوت سالی بیش از یك میلیون میگرفت ، تا این اواخر دولت فرانسه بعض از مستمریّات و مواجبهای ناپلئون را بخانواده‌ها میپرداخت .

حکومت استبدادی

ناپلئون مجلس تریبونا را منحل نمود زیرا که میگفت « دراین مجلس هنوز اثری ازافکارمضطربی که سالهافرانسه‌را منقلب ساخته بود موجوداست . » پنجاه نفر ازاعضاء مجلس تریبونا داخل هیئت مقنّنه گشتند ، راجع بهیئت مقنّنه هم ناپلئون در اواخر سال ۱۸۰۸ مقاله‌ای درروزنامهٔ مونی‌تورانتشارداده وصفت‌نمایندگی ملّت را ازآنهاسلب‌وانکار نمود وعملاً آنرا منحل‌ساخت زیرا که جلسات‌آن‌چند هفته یکبارتشکیل‌میشد و بعض سنوات ابداً مجلس مزبور تشکیل نیافت و دز غیاب هیئت مقنّنه ناپلئون برخلاف قانون اساسی مجلس سنا را که بیشتر مطیع بود مأمور گذراندن قوانین مربوطه بنظام وظیفه و بودجهٔ مملکتی و غیره میکرد ، ناپلئون در ۱۸۱۳ کار را بجائی رسانید که خود بودجه را تنظیم کرده وبرخلاف سوگندی که‌درابتدای امر راجع بحفظ اساس‌مشروطه خورده‌بودشخصاً مالیاتهای جدیدوضع کردوفی‌الحقیقه مهمترین نتیجهٔ انقلاب ۱۷۸۹ که عبارت باشد از حقّ ملّت در تنظیم جمع و خرج مملکت منسوخ ومحو گردید .

پلیس و زندانهای دولتی

همچنین آزادی اشخاص ازمیان رفت ، گروهی عظیم از پلیس ومفتّش مخفی تشکیل یافت ونظمیّه بدرجه‌ای اهمیّت پیدا کرد که وزارت مخصوصی برای آن ایجاد کردند. تمام پاریس وایالات در زیر نظر مفتّشین و مأمورین نظمیّه بود ، مأمورین ولایات ومفتّشین مرکز مراقب و مواظب حرکات و سکنات مردم بودند وبادنی سوءِظنّی بنام توطئه بر ضدّ امپراطوری مردم را دستگیر میکردند ، در ۱۸۰۷ قریب ۶۰۰ نفردر زندانهای دولتی گرفتاربودند ، بدون محاکمهٔ منظّم فقط بنام آرامش مملکت و حسب‌الامر امپراطور مردم را بمحبس میبردند چنانکه درعهد سلاطین مظنونین را بیمحاکمه بباستیل روانه میکردند درسال ۱۸۰۸ ناپلئون ازاسپانیا بوزیرپلیس امر داد که اطفال مهاجرین قدیم را که سنّشان از ۱۶ الی ۱۸ سال باشد جبراً بمدرسهٔ نظامی سن‌سیر بفرستند زیرا که « اولیاءِ آنها قائل باصول جدیده نبوده واولادخودرا در بطالت وبیکاری بسیار مضرّی نگاهداشته اند » اگراولیا مزبور اعتراضی کردند جواب آنها جز این نیست که : « ارادهٔ سنیّهٔ ما چنین اقتضا کرده است . » این کلام شاهانه گوئی از دهان لوی چهاردهم یا دیگری از سلاطین مستبدّه خارج گردیده است .

مطبوعات

همین ارادهٔ سنیّه آزادی مطبوعات را هم سلب کرد ، چنانکه رؤسا انقلاب هم در دورهٔ ترور و هیئت مدیره سلب کرده بودند . در آغازدورهٔ قنسولی ناپلئون ضربتی بجراید واردآمد ، از ۷۳ روزنامه که در پاریس منتشر میشد در روز کودتای برومر ۶۰ جریده توقیف گردید و از ۱۳ جریده که باقی ماند درسنهٔ ۱۸۱۱ فقط چهارعدد اجازهٔ انتشار داشتند ازاینقرار : روزنامهٔ امپراطوری که سابقاً جریدهٔ دبانام داشت ودارای ۳۲،۰۰۰ مشترك بود ، دیگر گازت دو فرانس ومونی تور و روزنامهٔ پاریس . امّا سردبیر ومحرّر کلّ آنها را امپراطور معیّن میکرد و هیچ مقاله ای بدون اجازهٔ ممیز ادارهٔ نظمیّه منتشر نمیشد . درماه ژوییه ۱۸۰۸ روزنامهٔ گازت دوفرانس مکتوبی را که ازآلمان رسیده

و درآن نسبت بصمیمیّت اتّحاد فرانسه و روس تردیدی اظهارشده بود انتشار داد، امپراطور به فوشه وزیر نظمیّه‌چنین نوشت : «مدیر رایکماه حبس کنیدودیگری را بجای او بگمارید ، همچو بنظر میرسد که دراداره نظمیّه کسیکه‌سوادخواندن داشته باشد نیست والّا اینطور سهل‌انگاری‌نمیشد » در غیر پاریس‌جز۸۰روزنامهٔ معیّن هیچ جریده‌ای حقّ انتشار نداشت وهرشهرمعتبری جزیك جریده‌نمیتوانست داشته باشد ومندرجات این یك‌روزنامه‌هم تحت تفتیش و نظارت حاکم بود و جز اعلانات و اخبار جاریه و خبر عروسی و عید و عزا چیزی را منتشر نمیساخت .

با مؤلّفین و ناشرین کتب هم همین معاملات میشد ، دراین زمینه هم ناپلئون افعال سلاطین مستبدرا تجدید وتکرار کرد و ممیّزمخصوص برای‌اینکارتعیین‌نمود، در سنهٔ ۱۸۱۰ ممیّز مزبور از نشر ترجمهٔ مزامیر داود ممانعت بعمل‌آورد و رفتار خود را چنین تعلیل کردکه : «نه‌اینکه‌فی حدّذاته‌مزامیرداود انتشارش‌مضرّاست امّا ممکن است بعض اشخاص در برخی از فصول‌آن اشاره‌ای بیابند که آنرابه‌نزاع ناپلئون و پاپ تأویل وتعبیرکنند » عدّهٔ طبع‌کنندگان هم تقلیل یافت، هیچکس بی‌جوازحق نداشت بشغل حروف‌چینی دست بزند وهیچکس بی رخصت‌مخصوص حقّ‌دایرکردن مطبعه نداشت ، ناپلئون میگفت : « چاپخانه بمنزلهٔقورخانه‌است و نباید آنرا دردسترس همه کس نهاد ، فقطمعتمدین دولت حقّ مداخله‌درکارچاپ دارند . »

ناپلئون و تعلیمات عمومی

ناپلئون‌میخواست‌که‌درآینده دولت ازافکار اکثر ملّت‌فرانسه اطمینان‌کامل داشته باشد ، برای رسیدن باین منظوربایستی افکار مردم را بطرز خاصّی تربیت کرد ، این فکر جدید را ناپلئون از عقاید انقلابیّون اخیرکسب نمود ، در عهدسلاطین دولت هیچ مداخله‌ای در تعلیم و تربیّت رعایا نداشت ، مدارس ابتدائی ومتوسّطه دولتی موجود نبود ، بعض مدارس‌که روحانیّون اداره میکردند تعلیمات‌عمومی‌را انجام میدادند، قائدین انقلاب‌شروع نمودندبتأسیس معارف دولتی وناپلئون‌اعمال

آنها را تعقیب کرده و اهمیّت بسیار بآن داد و میگفت امر تعالیم عمومی یکی از صخره‌های صمّالی است که باید اساس جامعهٔ جدید را بر آن استوار ساخت، در عهدقنسولی خود مدارس متوسّطه ودردورهٔ امپراطوری مدرسهٔ عالی (اونیورسیته) را تشکیل داد.

دارالعلوم (اونیوِرْسیتِهْ)

دارالعلوم امپراطوری در ۱۷ مارس ۱۸۰۸ تأسیس یافت و حکمی به مضمون ذیل صادر شد «مقصود از این مؤسّسه آن است که اتّحاد طرز تعلیم را تأمین کرده و اشخاصی تربیت نماید که بدین وشاه و وطن وخانوادهٔخود علاقمند باشند» اعلیحضرت امپراطور منظورشان از این مؤسّسه آنست که «درمقابل اصول مضرّه که مخرّب هیئت جامعه محسوب میشود ازهر جهت سدّی آهنین باشد» دارالعلوم باید «وفاداری واطاعت نسبت بامپراطور و سلطنت امپراطوری را که ضامن افتخار و سعادت ملّت است تعلیم نماید.»

رئیس کلّ معارف که ازجملهٔصاحبان مقامات عالیه شدوا کنون وزیر معارف نامیده میشود ادارهٔامور اونیورسیته را متکفّل بود، اونیورسیته بسه قسمت منقسم میشد: ابتدائی، متوسّطه وعالی وازحیث اداره بچندین شعبه یا آکادمی انقسام مییافت، این دو نوع تقسیمات که ذکر گردید هنوز هم در فرانسه برقرار است.

تعلیمات ابتدائی را دولت مورد توجّه قرار نداد، از طرف امپراطور بعهدهٔ برادران روحانی واگذار شد و جمع مستمرّی سالیانه که دولت باین روحانیّون میپرداخت از ۴،۲۵۰ فرانك تجاوز نمیکرد، تمام بودجهٔ تعلیمات ابتدائی به‌این مبلغ منحصر بود.

فقط تعلیمات متوسّطه را اهمیّت شایانی دادند زیرا که اعضاءِ ادارات و صاحبمنصبان قشونی که امپراطور برای اجرای مقاصد خود لازم داشت از این مدارس متوسّطه بایستی خارج شوند، موادی را که موجب بیداری حس انتقاد و نکته گیری میدانستند مثل حکمت و تاریخ از پروگرام مدارس حذف کردند،

در مقابل بنا بر روایت یکی ازاهل زمان دولت مقرّرداشت که موضوع انشاءِادبی کلاسهارا مربوط بخدمتگزاری ووفاداری نسبت بامپراطور وشرح فتوحات‌وبیان صفات حسنهٔ او نمودند، شاگردها در ابتدا عموماً شبانه‌روزی بودند و بامعلّمین خود مشقهای نظامی میکردند و تمام حرکات شاگردان و معلّمین در مدارس با صدای طبل و شیپور انجام میگرفت و مدرسه شبیه سربازخانه بود.

تعلیمات عالیه را در فاکولته‌ها اجرا میکردند ازقبیل فاکولتهٔ علوم دینیّه، فاکولتهٔ حقوق وفاکولتهٔ طب وفاکولتهٔ علوم و فاکولتهٔ ادبیّات. درجمیع‌این‌شعب تعلیمات را از لحاظ عمل میدادند، مثلاً مقصود پرورش علمائی نبود که از تبحّر سرشار خود خدمتی بعلوم‌کلّیهٔ بشری بنمایند بلکه منظور پرورش صنعتگران‌و معلّمین و قضات و اطبائی بود که بخوبی ازعهدهٔ مشاغل خود برآیند، مؤسّسات عظیمهٔ علمی دورهٔ انقلاب مثل کلژ دوفرانس و مدرسهٔ دارالفنون و غیره جزءِ تعلیمات عالیه محسوب گردیدند(۱)، در سال ۱۸۰۸ مدرسهٔ دارالمعلّمین عالی‌هم اضافه شد که معلّمین لایق در علوم و ادبیّات تهیّه نماید.

انحصار تعلیمات

تعلیمات متوسّطه و عالیه بدولت انحصار داشت و جز در مؤسّسات دولتی و بوسیلهٔ معلّمین دولتی انجام نمیگرفت، شاگردان مدارس‌آزاد مجبور شدند که مدارس متوسّطه‌را به بینند، این‌انحصار تا نیم‌قرن در فرانسه باقی بود، در سنه ۱۸۵۰ بموجب قانون فالو(۲) تغییر یافت، نتیجه‌ای که امپراطور از آن توقّع و انتظار داشت یعنی تهیّهٔ فرانسویان مطیع‌و منقاد نسبت باوامر دولت حاصل نشد.

امپراطور و روحانیّت

ناپلئون برآن‌شد که روحانیّت را هم مثل تعلیمات عمومی آلت اجرا مقاصد خود قرار بدهد، کشیش‌ها بفرمان اواین عبارت را شعار خود ساختند که «احترام کردن و خدمت نمودن بامپراطور ستایش و پرستش پروردگار است» ناپلئون در یکی ازدروس

(۱) - بصفحهٔ ۴۵۵ «کارهای داخله» رجوع شود

(۲) - Falloux

شرعیّات شخصاً تصرّفاتی کرده و بعداز بیان تکالیف انسان نسبت بخداوند وظایف چندی نسبت بامپراطور اضافه نمود ازاینقرار: «محبّت، احترام، اطاعت، وفاداری، خدمت نظامی و ادای مالیات که برای حفظ ودفاع امپراطوری لازم است» کشیشها از قول سن پل روایت میکردند که «هر کس ازخدمت امپراطور کوتاهی کند چنان است که بافرمان خدائی مخالفت نموده باشد وچنین شخصی مستوجب عذاب الیم جاودانی خواهد بود» آن سربازی که از رفتن بفوج سرپیچی کند یاتاجری که مالیات خودرا نپردازد آتش جهنّم را برخود واجب ساخته‌اند.

اختلاف نظر با پاپ

ناپلئون نه فقط روحانیّون فرانسه را که آنهارا کشیشان من خطاب میکرد میخواست آلت اجراءِ مقاصد خویش قراردهد بلکه پاپ‌را هم متوقّع بود که مزدور سیاست خویش سازد، ازاینجا اختلاف نظری بین پاپ پی‌هفتم وناپلئون ظهورکردکه تا پایان امپراطوری او دوام یافت ومقاومت های پاپ موجب شد که خوی استبدادی وخشونت اخلاقی ناپلئون کاملاً ظاهر وآشکار شود.

وقتیکه مجدّداً جنگ با انگلیس شروع گردیدناپلئون پاپ را که سلطانی مستقل محسوب میشد مثل اینکه حاکم وگماشتهٔ اوست واداشت که انگلیسهارا ازولایات کلیسا خارج ساخته و بنادر خودرا بر روی تجارت انگلیس بربندد (۱۸۰۶).

ناپلئون برای اینکه اقدامات خودرا مشروع جلوه دهد میگفت: «ماتبعیّت از شارلمانی میکنیم که امپراطور فرانسه و سلف عظیم الشّأن ما بود» و چون شارلمانی موقوفات سن‌پیررا تفویض کرده بنابراین امپراطوران فرانسه اختیاراتی در روم دارند وبپاپ چنین نوشت: «جناب شما پاپ روم هستید امّا من امپراطور آنجا هستم» لکن پاپ‌پی‌هفتم بادعای اینکه خلیفةالله وحافظ صلح بشراست خود را موظّف میدانست که درجنگ وجدال اقوام مسیحی بیطرفی برگزینند، ناپلئون چون اینطور دید ولایات پاپ را اشغال کرد (۱۸۰۷) و بعداز آنکه قشون او در (۱۸۰۹) بدروازهٔ وین رسید فرمان الحاق ولایات پاپ را بامپراطوری خود

صادر نمود، بعد ابلاغیّه‌ای بعموم روحانیّون فرانسه فرستاد که «حضرت‌عیسی(ع) اگرچه نژادش بداود میرسید امّا بهیچوجه طالب سلطنت ظاهری نبود.» پاپ‌هم ناپلئون را تکفیر نمود.

توقیف و تبعید پاپ

ناپلئون‌شرحی به‌رئیس‌امنیهٔ ایطالیا موسوم به‌سرهنگ‌راده(۱) نوشته وقضیهٔ دستگیری پاپ بونیفاس هشتم را بامر فیلیپ‌لوبل یادآور شده و اورا بتوقیف پاپ مأمور ساخت، مشارالیه در روز فتح واگرام(۲) عنفاً وارد قصرپاپ شده و اورا دستگیر کرده وبشهر گرنوبل وازآنجا به ولایت ساوُن تبعیدکرد، این‌محل درحوالی ژن واقع‌است. دراین‌محبس پاپ ازاعتراض نسبت بخشونت ناپلئون‌کوتاهی‌نمیکرد وناپلئون هم اگرچه‌اینکار خودرا دیوانگی بزرگی‌میدانست معذلك سختگیری را بمنتها درجه رسانید وپاپ را مثل اشخاص جانی‌مقیّد ساخته ونخست مراسلات اورا امر داد که بنظر ریاست مذهبی پاریس برسانند سپس فرمان داد که هیچ قسم وسیلهٔ تحریری در دسترس او نگذارند وشب و روز یکنفر صاحبمنصب ژاندارم مراقب او باشد.

مجمع دینی ۱۸۱۱

نتیجه وانعکاس این وقایع درسرتاسرفرانسه محسوس‌شد، پاپ ازتصویب انتصاب روحانیّونی که بامر ناپلئون حائز مقامات دینی‌میشدند خودداری‌نمود وتدریجاً ۲۷حوزهٔ دینی‌ازکشیش متصدّی خالی ماند، چون ناپلئون خودرا فرزند ارشدکلیسا خوانده و مدّعی بود که هرگزازپستان‌این‌مادرمهربان دورنخواهد شدتصمیم گرفت‌که چاره‌ای‌بیندیشد، بنابراین‌مجمعی از روحانیّون در پاریس‌تشکیل داد که اصول‌تشکیلات‌آن‌مأخوذ ازقانون۱۷۹۱مربوط به روحانیّون بود، ناپلئون مقرّر داشت که درموقع انتخاب و انتصاب یکنفر کشیش بریاست حوزهٔ کلیسائی ابتداء از پاپ درخواست شود که بپذیرد بعد از ششماه اگر مشارالیه خود داری کرد مجمع دینی پاریس حق خواهدداشت‌که بموجب تصویب اسقف ناحیه نصاب اورا بپذیرد، باوجود تهدیدات

---

(۱) ـ Radet (۲) ـ Wagram

فوق‌العاده وحبس جمعی ازاعضاءِ مجمع مزبورتمام اعضاء تقاضای ناپلئون را رد کردند حتّی اشخاصی که در موارد دیگر نسبت باحکام امپراطورمطیع ومنقاد بلکه جاهد و ساعی بودند حتّی عموی خود ناپلئون موسوم به کاردینال فِش هم ازاین ترتیب اعراض نمودند و گفتند وقتی ما وارد این اعمال میشویم که قبلاً حضرت پاپ اجازه داده باشند و الّا بی رخصت ایشان مداخله نداریم (ژوئن ـ اکتبر ۱۸۱۱).

پاپ درفونتن بلو

چون پی هفتم بیم داشت که عاقبت جاسوسان و مبلّغان ناپلئون مردم را برخلاف مذهب کاتولیك بر انگیخته و عیسویان فرانسه را بنفاق وادارند قبول کرد که مقرّرات امپراطوری را بپذیرد لکن برای حفظ اوقاف کلیسا شرایط مستحکمه کرد و اعتراضات سابقه را راجع بغصب موقوفات سن پیر تکرار نمود، ناپلئون بامید اینکه اگر مستقیماً وارد صحبت ومذاکره باپاپ شود اورا بقبول مقاصد خود وادار خواهد کرد در موقع شروع



پاپ پی هفتم در سنّ ۶۲ سالگی
(۱۷۴۲ ـ ۱۸۲۳)

لشکرکشی روسیه پاپ را بفونتن بلو آورد، پاپ در این وقت نزدیك بمرك بود (ژوئن ۱۸۱۲) درمراجعت ازمسکو ناپلئون اورا غافلگیر کرده وقراردادی بامضاءِ او رسانید (۲۵ ژانویه ۱۸۱۳) این قرارداد قسمت اعظم قدرت پاپ را محو ساخته و ولایات او را جزءِ فرانسه نموده و شخص پاپ را مجبور میساخت که در شهر آوینیون فرانسه اقامت گزیده و معاون روحانی امپراطور باشد، پاپ که بعلّت

ناتوانی و ضعف در سنّ ۷۱ سالگی این قرار داد را امضاء کرده بود بعد از آنکه مزاجش قوّتی گرفت منکر شد (مارس ۱۸۱۳) چیزی نگذشت که بسبب شکستهائی که به ناپلئون وارد شد مجبور برهائی پاپ گردید(ژانویه ۱۸۱٤)پاپ بولایت خود بازگشت و در ۱۸۱۵ ناپلئون را که ازفرانسه طرد شده بود پناه داد وهنگامی که ناپلئون در جزیرهٔ سنت‌هلن محبوس شد پاپ نامه‌ای حیرت‌انگیز بسلاطین متّحده نگاشته وتخفیف عذاب وشکنجهٔ «تبعید شدهٔ بدبخت سنت‌هلن» را درخواست کرد.

این منافشات نتایج سیاسی بسیار داشت، نخست روحانیّون و کاتولیك های فرانسه ناپلئون را مجدّد و محیی رسوم مذهبی شناخته و حامی کلیسا میدانستند و مساعدت باو را فریضهٔ دینی میپنداشتند، لکن بعد از نزاع او با پاپ ویرا مخرّب دین ودشمن پاپ دانسته بااو آغازخصومت کردند، اگرچه ترسی که مردم ازشخص ناپلئون داشتند مانع شد که خصومت آنها تا آخر دورهٔ امپراطوری ظاهر وعملی شود لکن روحانیّون قبلاً مستعد مساعدت خانوادهٔ بوربون شده و بمحض تجدید سلطنت در ۱۸۱۵ طرفدار و فدائی بوربون ها گشتند.

ناخرسندی عمومی

هنوزپنجسال ازعهد امپراطوری سپری نشده بود که ناپلئون با آنهمه محبوبیّت عامّه مورد بغض و کینهٔ مردم شد و چون سال ۱۸۱٤ فرارسید ناخرسندی عام شد، سختگیری وتفتیش نسبت بسیاست وافکار ومطبوعات طبقهٔ منوّره‌را رنجانید، قرق ومحاصرهٔ تجارتی انگلیس اگرچه برای صنایع فرانسه مفید شد ولی تجارت را فلج کرد و بعض اقدامات قاچاقی را رواج داد و در سنهٔ ۱۸۱۱ بحران عظیمی در اغلب شعب تجارت و صنعت وارد نمود.

مالیاتهای غیرمستقیم

از طرف دیگر نظر بتوسعهٔ امپراطوری قلمرو ناپلئون به شصت میلیون جمعیّت رسید وازروم بهامبورگ آلمان گسترده شد و ادارهٔ این مملکت عظیم هر قدر بطرز عقلائی هم میشد لیکن مستلزم مخارج هنگفت بود، همچنین مصارف جنگی‌را اگرچه غالباً ملل مغلوبه تحمّل میکردند ومیپرداختند لکن نگاهداری قشون محتاج پول بسیار بود باین

لحاظ وجوهی که ازمالیات مستقیم بدست میآمد کفایت نکرد بفکر منابع عایدات جدیده افتادند و مالیاتهای غیر مستقیم وضع شد، در سال ۱۸۰۵ این مالیاتها را عوارض مجتمعه نام نهاده و از مشروبات و اوراق قمار و وسایط نقلیه گرفتند، در ۱۸۰۶ مالیات نمك هم بر آن افزوده شد، در ۱۸۱۱ انحصار دخانیات معمول گردید و در واقع عوارض و اخراجاتی که در اوایل انقلاب نقض گردید مجدّداً مرسوم شد و این تجدید مالیات که مردم از تذکّر آن تنفّر داشتند موجب رنجش عمومی گردید.

نظام اجباری

علّت عمدهٔ انزجار مردم اخذ نفرات نظامی بود که بواسطهٔ جنگ دائمی هرسال مردم را بمیدان میبردند وازهمان اوایل اجراءِ قانون نظام اجباری مردم تنفّر داشتند زیرا که چون خطری برای فرانسه متصوّر نمیشداقدام باین تجهیزات را لازم نمیدانستند، درعهد قنسولی خود ناپلئون سعی میکرد که چندان تحمیلی بمردم نکند وازدویست الی دویست وپنجاه هزار نفرمشمولین فقط سی هزارنفر را تحت سلاح میبرد و ترتیب قرعه را اجازه داد، هر کس در قرعه نمرهٔ مساعد میآورد معاف میشد و همچنین اگر شخص مشمول کسی دیگررا بجای خود معرّفی میکرداز خدمت معاف میگردید، باین ترتیب ممکن بود که مشمولین اشخاصی را اجیر کرده بجای خود بفرستند، بعد از سال ۱۸۰۵ ناپلئون کم کم اغماض وسهل گیری را ترك کرده هرسال برعدّهٔ نظامیان تحت السلاح افزود وبیش ازپیش مشمولین را بجنگ دعوت نمود، امپراطور کار را بجائی رسانید که معافیهای ده سال قبل را هم بخدمت طلبید واحیاناً یکسال ودوسال قبل ازموقع شمول مردم را تحت سلاح برد، در ۱۸۱۳ ۱،۲۰۰،۰۰۰ نفر را تحت اسلحه بردند، بعداز ۱۸۰۸ جوانان فرانسه هزارهزار خود را ناقص کرده ویادرجنگلها و کوه ها متواری میشدند، حکم صادرشد که هرکس کمك بفراریان کند یکسال حبس شود واقوام وکسان فراریهارا مسئول قراردادند وجریمهٔ سنگین بستند. دریکسال ازاین ممر ۱۷۰ میلیون جمع شد، دولت جمعی ژاندارم وتوپچی را درخانهٔ

اولیاءِ فراریان جای میداد ، چنانکه در زمان لوی چهاردهم نظامیان را در خانهٔ پرتستانها مسکن میدادند ، مخارج این نظامیان تماماً بعهدهٔ صاحب خانه بود ، معذلك در ۱۸۱۰ عدّهٔ فراریان به ۱۶۰٬۰۰۰ نفر رسید و ۵۰٬۰۰۰ نفر مأمور تعقیب و دستگیری آنها شدند ، در ۱۸۱۳ که ناپلئون از کوچههای سن آنتوان پاریس میگذشت یکی از نظامیان اجباری اورا دشنام داد ، پلیس اورا توقیف کرد لکن جمعی از نسوان ریخته واورا از دست مأمورین خلاص کردند .

فریاد شکایت از همه جا برخاست وامپراطور را غول بیابانی لقب دادند ، اگر سختگیری و خونریزی قشون دول متّفقه در نواحی شرقی فرانسه نبود و خجالت شکست ازاجنبی باعث نمیشد و بوربونها اینقدر بی‌لیاقتی بخرج نمیدادند ناپلئون مجدّداً مقبولیّت عامّه نمییافت .

امور عام المنفعه

ناپلئون امور مفیده ای را که در دورهٔ قنسولی خود شروع کرده بود تعقیب کرد ، چندین قانون ازقبیل قوانین جنائی و مدنی و تجّاری بمجموعهٔ قوانین سابقه افزوده که امروزهم اصول آنها برقرار است ، برای رسیدگی بجمع وخرج خزانه دیوان محاسبات را دایر ساخت ، صنعتگران را تشویق وتجّاررا ترغیب کرد وگاهی کمکهای مالی هم بآنها نمود ، مثلاً یك میلیون و نیم به ریشارلونوار(۱) که مؤسّس صنعت پنبه ریسی در فرانسه بود قرض داد ودر ۱۸۱۱ که بحران صنعتی شدّت گرفت محرمانه مزد واجرت کارگران نسّاجی شهر آمین را پرداخت ، منع تجارتی که نسبت بدولت انگلیس مجری داشت مستلزم این بود که کارگران فرانسه را تقویت کرده و جبران خسارتی که ازعدم ورود محصولات انگلیسی بآنها وارد میشد بنماید ، اغلب صناعات مثل تدارك پارچهٔ ابریشمی و پنبه‌ای وقند وغیره ازهمّت وپشتیبانی امپراطور حیات جدیدی گرفته ، ناپلئون هم مثل کلبر وزیر میخواست که فرانسه نه تنها بمحصولات خود اکتفا کند بلکه بسایر ممالك اروپا هم صادراتی بفرستد .

(۱) ـ Richard Lenoir

در پاریس بامر ناپلئون ابنیهٔ عالیه و آثار خیریهٔ بسیار ساخته شد مثل پلهای اوسترلیتز و ینا(۱) ومعبد فتح ومؤسسهٔ بورس و طاق کاروسل و کوچهٔ ریولی وغیره ، همچنین بامر او قصور لوور وتویلری بیکدیگر اتصال یافت وطاق عظیم موسوم به آرك دولتوال (ستاره) بیادگار خدمات لشکر کبیر فرانسه بنا نهاده شد ، از توپهائی که درفتح اوسترلیتز بدست افتاده مقرر داشت که ستونی بنام ستون واندوم بسازند ، دراکثر شهرهای بزرگ هم ابنیهٔ عظیمه وجداول مهمه بنا وحفر کرد وبنادر برست وشربورگ رامرمت نمود وطرق وسیعه درجبال آلپ وایطالیا وغیره ساخت ، تمام این خدمات در ظرف ده سال با وجود اشتغال بجنگ دائمی انجام گرفت و ظاهر ساخت که این مرد بزرگ صاحب چه روح فعال وچه رأی روشنی است .

---

(۱) - Austerlitz, Iéna

فصل هفدهم

سیاست خارجی ناپلئون

نزاع با انگلستان ـ جنگها تا معاهدهٔ تیل‌سیت ـ اوسترلیتز ـ ینا ـ فریدلند ـ قرق و محاصرهٔ بری ـ مقاومت ملل ـ اسپانیا ـ اطریش

تاریخ خارجی عهد امپراطوری ناپلئون عبارت است از جنگ و جدال با دولت انگلیس و بس. سایر منازعات و مناقشاتی که با دول دیگر چه منفرداً و چه مجتمعاً رخ داد از فروع جنگ با انگلیس محسوب میشود که بمنزلهٔ اصل و مرکز جمیع أعمال سیاسی ناپلئون بشمار است، دراین جنگها که عددشان بهفت مصاف مهم میرسد واتّحادهائی که دول بایکدیگر نمودند همیشه انگلستان عضویّت وشرکت داشت وعلل مهمّهٔ آنها را دو چیز میتوان تشخیص داد: یکی تحریکات سیاسی انگلیس وحقد وحسدی که دول از ترقّی فرانسه دردل داشتند، دیگر جهانگیری وحرص ناپلئون، ترتیب این جنگها ازاینقرار است:

جنگ بااطریش وروسیه که معروف باتّحاد ثالث است از سپتامبر تادسامبر ۱۸۰۵، حوادث مهمّهٔ آن فتح ناپلئون است دراولم که قوای اطریش را درهم شکست وغلبهٔ اوست بر قشون متّحدهٔ روس واطریش دراوسترلیتز، خاتمهٔ این جنگ بامعاهدهٔ پرس‌بورگ صورت گرفت.

جنگ با پروس وروسیه که باتّحاد رابع معروف است از اکتبر ۱۸۰۶ تا ژوئن ۱۸۰۷، حوادث عظیمهٔ آن شکست پروسی‌هاست در ینا واورشتات و غلبهٔ بر لشکر روس درایلو وفریدلند که منجر بمعاهدهٔ تیل‌سیت شد.

جنگ اسپانیا ازمه ۱۸۰۸ تادسامبر ۱۸۱۳.

جنگ بااطریش که معروف باتّحاد خامس است درآوریل وژوئیه ۱۸۰۹ که

وقایع معتبر آن عبارتند از زدوخورد اِکمول واسلینگ و واگرام(۱) که منتهی بصلح وین گردید ، در تمام این مجادلات فتح و ظفر نصیب ناپلئون شد .

سال ۱۸۰۹ و صلح وینه آخر دورهٔ ترقی وپیشرفت ناپلئون محسوب میشود ، در این تاریخ امپراطور بدورهٔ تعالی رسید ، درسال ۱۸۰۷ با روسیه عهد دوستی بست و توجّه کامل بجانب انگلستان معطوف داشته از سال ۱۸۰۶ ببعد جنگ مخصوصیکه بجنگ اقتصادی وتجارتی موسوم وبمحاصره وقرق برّی مشهوراست(۲) با دولت انگلیس شروع کرد و اکثر دول اروپارا مجبور نمود که در این محاصرهٔ تجارتی با فرانسه همدست شوند ، از این سال تا ۱۸۱۲ ناپلئون فرمانفرمای قارّهٔ اروپا بود .

در سال ۱۸۱۲ دورهٔ دوّم تاریخ ناپلئون که عهدتنزّل وسقوط امپراطوری است شروع گردید و کمتر از دوسال طول کشید از ژوئن ۱۸۱۲ تاآوریل ۱۸۱٤ .

درآغازاین دوره ناپلئون دوستی خودراباروسیه برهم زد ولشکر بجنگ آندولت کشید ، تدریجاً سایر ملل مغلوبه هم سربرداشته ونبرد عمومی شروع شد وعاقبت در دروازهٔ شهر پاریس خاتمه یافت ، این دوره را بسه قسمت میتوان تقسیم کرد :

لشکر کشی بروسیه از ژوئن تا دسامبر ۱۸۱۲ که باتّحاد سادس موسوم است ، وقایع عمدهٔ آن فتح مسکوا و تصرّف شهر مسکو وبازگشت مشئوم مصیبت آمیز .

لشکر کشی بآلمان ازمه تااکتبر ۱۸۱۳ که باتّحاد سابع مشهورمیباشد ، در این دوره جنگهای لوتزن وبوت زن ودِرِسد ولایپزیگ رخ دادَ وقشون فرانسه کاملاً مغلوب شده و از رود رن گذشت و بخاك فرانسه رسید .

لشکرکشی بفرانسه ژانویه تاآوریل ۱۸۱٤ که منجر بتسلیم پاریس واستعفای امپراطور درفونتن بلو وتبعید اوبجزیرهٔ اِلب گردید ، اوّلین معاهدهٔ پاریس دراین وقت بسته شد ، بموجب این عهد نامه فرانسه بحدودی که در ۱۷۹۲ داشت محدود گشته و تمام فتوحات فرانسه در عهد جمهوری از دست رفت .

---

(۱) ـ Eckmühl, Essling, Wagram (۲) ـ Blocus continental

ناپلئون چون از جزیرهٔ اِلب مراجعت کرد در ۱۸۱۵ مسبّب انعقاد اتّحاد دیگری ازدول اروپاشد ، درماه ژوئن ۱۸۱۵ درواترلو ناپلئون مغلوب شد وعهدنامهٔ جدیدی موسوم بمعاهدهٔ ثانی پاریس انعقاد یافت ، حدود فرانسه بسرحدّات سال ۱۷۸۹ رسید ودرواقع آن مملکت کوچکتر ازآن شد که قبل ازانقلاب کبیر بود .

I

مخاصمه با انگلستان

علل عمدهٔ جنگهای عهد امپراطوری

جنگهای دورهٔ امپراطوری نتیجه ودنبالهٔ جنگهای عهدانقلاب بود وعلّت آن حسدورقابت دول اروپا که راضی نبودند فرانسه راقوی وقلمرو آندولت راوسیع به بینندو میخواستندبهروسیله باشد ممالك مفتوحهٔ اورا ازدستش بگیرند ، سلسله جنبان این رقابتها و خصومتها دولت انگلیس بود .

دول اروپا مقصود اصلی خودرا که ضعیف و کوچك کردن فرانسه باشد مستور داشته و علی الظّاهر میگفتند جنگ ما باشخص ناپلئون است که حرص بی پایان اواروپارا متزلزل ساخته است ، این کلمات عوام فریب اهل فرانسه را دراواخر عهد ناپلئون فریفته و افکار عامّه را از آنوقت تا کنون معتقد باکاذیبی ساخته است .

حقیقت امر همان است که امروز از روی یادداشتهای سیاسیّون اروپا مثل صدراعظم اطریش مترنیخ(۱) وازروی اسناد دولتی ومطابق تحقیقات عالمانهٔ مورّخ مشهور آلبرسورل(۲) کشف گردیده است ، خلاصه اینکه سرهم رفته وقتیکه جنگهای دورهٔ امپراطوری وعلل حقیقی آنرامورد توجّه قراردهیم میبینیم مسئول خونریزیهای آنزمان دول اروپا بوده اند نه ناپلئون وسلاطین اروپا مقدّم شده و باب مقاتله را گشوده اند .

ازهمان اوایل جلوس امپراطوردر ۱۸۰۴ که بهیچوجه اثری ازحرص وجهانجوئی ناپلئون ظاهر نبود انگلستان وروسیه نقشهٔ تغییرات سیاسی را که عاقبت در ۱۸۱۵

---

(۱) - Metternich (۲) - Albert Sorel

اجراء شد ترسیم نموده بودند، آلکساندر اوّل تزار روس با انگلستان قرارداد دائمی بست (۱۸۰٤) که اصول عمدهٔ آن عبارت بود از اینکه « مصالح اروپا و فرانسه حکم میکند که طرز حکومت فرانسه سلطنت استبدادی باشد » در نتیجهٔ این اتّحاد دائمی بایستی بناپارت بکلّی مضمحل شده و فرانسه بحدود اولیه خود بازگشته و در اطراف آن دولی تأسیس شود که مراقب بوده و نگذارند پا از گلیم خود بیرون گذارد، قرارداد مودّت مذکور در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ بنام آبادی و عمران اروپا بامضاءِ انگلستان و روسیّه رسید و مقرّر شد که بلژیک را از فرانسه گرفته بهلاند بدهند و ولایات یسار رود موزل را به پروس و ایالت ساووا را به سویس تفویض نمایند، در حقیقت ده سال قبل از تشکیل کنگرهٔ وین (۱۸۱۵) تمام مقرّرات آن کنگره بامضاءِ انگلستان و روسیّه رسیده بود.

بهترین عبارتی که بطور خلاصه احوال آن عصر را توضیح دهد جمله ای است که در ۱۸۰٦ هنگامیکه پروس بناپلئون اعلان جنگ داد بقلم یکی از مأمورین سیاست خارجی هوت ریو(۱) نام نوشته شده است: « باید دولت فرانسه یا بکلّی مضمحل شود یا چندان از پادشاهان اروپا معدوم و مخلوع کند که دیگر عقد اتّحادی میان سلاطین امکان نپذیرد.»

علّت قطع روابط باانگلستان

صلحی که در شهر آمین بین فرانسه و انگلستان انعقاد یافت در ۱۷ مه ۱۸۰۳ گسیخته شد و مقدم و مسئول آغاز خصومت انگلیسها بودند. علاوه بر علل کلّیه‌ای که سبق ذکر یافت(۲) و علاوه بر مسئلهٔ بندر آنورس بلژیک که انگلیس مایل نبود در دست فرانسه باشد دو علّت مخصوص هم در اینمورد بود: یکی مسائل تجارتی و دیگر مسئلهٔ جزیرهٔ مالت.

مسائل تجاری

ده سال بود که تجارت انگلیس دوچار تحدید و تقلیل فوق العاده میشد، در موقع انعقاد صلح آمین انگلیسها گمان کردند که دورهٔ فلاکت سر آمده و بزودی صنایع آنها در تمام اروپا حتّی در شهر پاریس درجهٔ

(۱) - Hauterive

(۲) - بصفحهٔ ٤۸۵ و ۵۰۹ رجوع شود

اوّل را احرازخواهد کرد باینجهت درآنوقت نهایت خوشوقتی را ازمعاهدهٔآمین ابراز داشتند.

امّا این مسرّت اساس نداشت، ناپلئون که درآنوقت طالب صلح بود وقشون برّی وبحری خودرا نمیخواست بکار بیندازد تمام توجّه‌را بجانب صناعت وتجارت معطوف داشت برای اینکه فرانسه اوّلین دولت تجّاری شود بایستی اورا ازرقابت خارجی صیانت کرد، بنابراین گمرکات را سخت کرد وتعرفهٔ جدیدی وضع نمود وچون انگلیسها برای تقلیل تعرفهٔ گمرکی فرانسه ورواج تجارت خود تقاضای عقد مقاولهٔ تجارتی کردند قنسول اوّل خواهش آنهارا رد نمود.

مغلوبیّت تجارتی برانگلیسها گران آمد، در کمال وضوح دیدند که نه فقط بازارهای‌فرانسه برمال‌التجارهٔ آنهامسدودداست بلکه‌عنقریب‌محصولات‌صنعتی‌فرانسه دراروپا جانشین محصولات آنهاخواهد شد، بنابراین‌مقدّمات صلح هنوز استحکامی نیافته وبصورت معاهدهٔ رسمی‌درنیامده وکلا مجالس‌انگلستان ازوخامت‌آن سخن رانده وآنرابمنزلهٔ حکم اعدام ملّت‌انگلیس‌قلمدادنموده‌ورسوائی‌بزرگ‌پنداشتند و در ۱۸۰۱ جراید انگلیس نوشتند که: «خسارات سه سال جنگ کمتر از این خسارت تجارتی‌است» بعدازامضاءِ قرارداد طرفداران پیت بنای مخالفت گذاشته و گفتند این‌قرارداد «منافی‌آسایش‌ملّت وشرافت دولت‌ماست (آوریل۱۸۰۲)».

چون ناپلئون میخواست تجارت فرانسه را منحصر باروپا نساخته و در عالم بازارهای معتبر برای فرانسه پیدا کند ودرواقع عظمت استعماری سابق‌را تجدید نمایدانگلستان بیش‌از پیش‌مضطرب‌شد، درسال ۱۸۰۰ (ماه‌اوت) ناپلئون مستعمرهٔ لویزیانرا ازاسپانیا پس‌گرفت ومیخواست فلوریدراهم ازآنها بگیرد(۱)، چون در سال ۱۷۹۱ غلامان سیاه در جزیرهٔ سن دومنگ شوریده و آنجزیره را تصرّف کرده بودند ناپلئون در سال ۱۸۰۱ (۲۰،۰۰۰) نفر بسرداری ژنرال لوکلر(۲) بآنجا گسیل داشت لکن بدبختانه تب زرد (حمّای اصفر) آن قشون را اذیّت فوق‌العاده کرد.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۲۰ و ۲۲۱ رجوع شود

(۲) ـ Leclerc

ناپلئون به انگلیسها فشار آورد که مستعمرات هندوستان را بفرانسه مسترد بدارند، حرص وخودخواهی اقتصادی انگلیسها ازمشاهدهٔ این خیالات عالی واین فعّالیّت فوق‌العادهٔ ناپلئون بهیجان آمد، همان اشخاصی که مصالحه نامهٔ آمین را امضاء کرده بودند درصدد نقض وفسخ آن بر آمدند.

مسئلهٔ جزیرهٔ مالت

انگلیسها بهانهٔ نقض قراردادرا درموضوع جزیرهٔ مالت بدست آوردند، بطوری که گفتیم(۱) انگلیسها متعهّد شده بودندکه سه ماه بعد از انعقاد صلح جزیرهٔ مذکور را تخلیه بنمایند، امّا مصمّم شدند که این تعهّد را انجام ندهند، ناپلئون بعهد خود وفا کرد وقشون فرانسه را ازمملکت ناپل احضارنمود، امّا انگلیسها تایکسال بعد ازامضا قرارداد هم جزیرهٔ مالت را تخلیه نکردند.

ناپلئون بی‌اندازه مایل ومصرّ بود که جزیره تخلیه شود، روزی بسفیرانگلیس گفت برمن گواراتراست که انگلیسها را درمون مارتر(۲) (خاك فرانسه) ببینم تا در جزیره مالت زیرا که مالت در دست انگلیسها بمثابهٔ جبل‌الطّارق ثانوی بود که در مرکز بحرمدیترانه باشد، ناپلئون عقیده داشت که دریای مذکور دریاچهٔ فرانسه باشد یعنی تمام سواحل آن درقلمرو فرانسه بیفتد ومیگفت: «دست یافتن برتمام مدیترانه هدف عمده ومقصود اصلی سیاست من است» امّا اگرانگلیسها در جزیرهٔ مالت که در وسط دوقسمت شرقی وغربی بحرمدیترانه جای دارد میماندند حصول آن مقصود اصلی محال مینمود، ناپلئون میخواست طریق بحری تولون به بندر اسکندریّه را دراختیار خود داشته باشد زیرا پیش بینی میکرد که عنقریب امپراطوری عثمانی تجزیه میشود ومیخواست شامات ومصررا سهم فرانسه قراردهد لکن جزیرهٔ مالت اگر بدست انگلیسها باقی میماند این مقصود بعمل نمیآمد.

اگرچه ناپلئون ازاین اوضاع کاملاً مستحضر بود لکن اظهارتشویش وشتابی نکرد وصلحجوئی را بدرجهٔ نهائی رسانید، ابداً تجهیزاتی در قشون نکرد بلکه

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۱۸ «صلح آمین» رجوع شود

(۲) ـ Montmartre

۲۰۰،۰۰۰ نفر ازسربازان تحت سلاح‌را مرخص نمود وعدهٔ قشون‌را به۲۴۰،۰۰۰ نفر که معادل قوای عهد لوی شانزدهم بود رسانید ، درمارس ۱۸۰۳ که رسیدگی ببحریهٔ فرانسه کردند دیدند در وضع بسیار بدی است ، جز ۵ کشتی جنگی و ۱۵ سفینهٔ کوچك و۱۰ کرجی چیز دیگر دراختیار خود ندارند ، در این اوقات دولت انگلیس قریب ۲۰۰ سفینه داشت .

پس ناپلئون سعی وافر کرد که روابط قطع نشود وبگمان اینکه تسار روسیه بی‌طرف است او را میانجی قرار داد غافل از اینکه تسار هم در نهان با انگلیس همرأی وشریك‌است ، ناپلئون محض حفظ صلح حاضرشد که تاده سال دیگرجزیرهٔ مالت‌را بانگلیسها واگذارد ، اهالی‌لندن قلباً مایل‌بجنگ بودند وازاین‌سلامت‌روی وصلح‌جوئی قنسول اول فرانسه دل‌خوشی‌نداشتند ، یکی‌ازوزراءِ انگلیس موسوم به‌لرد مالمس بوری(۱) در یاد داشت خود نوشته است : « بناپارت هنوز هم طالب صلح و از جنگ گریزان و بیمناك است ، در این ساعت که ساعت ۹ روز ۱۷ مه است هرپیشنهادی‌را که ما باو بکنیم خواهد پذیرفت ، دراینصورت جنگ قدری بتأخیر میافتد امّا بکلّی از دست نمیرود . »

قطع روابط

مقارن همین‌تاریخ انگلیسها محض‌اینکه روابط کاملاً تیره شود شروع بعمل قاچاق بحری کردند و وقایع سال ۱۷۵۶ راکه موجب جنگ هفت ساله معروف شد تجدید کردند (۲) . قبل از اعلان جنگ کشتیهای تجارتی فرانسه وهلاندرا که دربنادرآنها توقف داشتند توقیف‌کردند ، عدهٔ این جهازات به۱،۲۰۰ میرسید وقیمت اموال توقیف‌شده به ۲۰۰ میلیون بالغ میگشت ، پس جنگ شروع شد ویازده‌سال تمام سرتاسراروپا را خراب ومغشوش و مضطرب ساخت .

اردوگاه بولونی

ناپلئون فوراً ایالت هانور را که ملك‌شخصی پادشاه انگلیس بود اشغال کرد وبنادر ناپل‌را ازقبیل تارانت وغیره که مشرف

---

(۱) ـ Malmesbury

(۲) ـ بصفحهٔ ۲۱۶ رجوع شود

برطریق جزیرهٔ مالت بود بتصرّف آورد و ساخلو گذاشت، دوسال تمام مشغول تدارك قوائی بود که بجزایر انگلیس پیاده کند، چون پول نداشت مستعمرات نوول اورلئان ولویزیان را بقیمت ۸۰ میلیون بدول متّحدهٔ امریکای شمالی فروخت زیرا که باوجود بحریهٔ انگلیس حفظ آن مستملکات محال مینمود، قریب ۱۵۰،۰۰۰ نفر درحوالی پادوکاله فراهم آورد که قسمت عمدهٔ آن دراردوگاه بولونی متمرکز بود.

برای عبور از دریا وحمله بجزایر انگلستان درسواحل فرانسه تاهلاند قریب ۲،۳۰۰ کشتی کوچك وبزرگ و قایقهای ماهیگیری و تجارتی مسلّح فراهم نمود، امّا باوجود طول مدّت تدارکات واهمیّت فوق العادهٔ این امر معلوم نیست که واقعاً ناپلئون مصمّم باین عبور خطرناك بوده است یا نه، علی الظّاهر درآغاز امر مقصود ناپلئون از تجهیزات فوق وتشکیل اردوی بولونی فقط ترسانیدن دولت انگلیس بوده که او را حاضر بمذاکرات صلح کند.

اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس

هرچند جمعی اعتقاد داشتندکه عبور ازدریای مانش ممکن است ولی ناپلئون میدانست که با بودن جهازات جنگی انگلیس در دریای مزبور گذراندن سفاین فرانسه وورود قهری بخاك انگلیس ازمحالات است، بایستی ابتدا بتدبیر وخدعه یا باجنگ رسمی قوای بحری انگلیس را از آن دریا خارج کرد بعد حمله برد واینهم اگرچه کاملاً محال نبود ازکارهای بسیار مشکل بنظر میآمد.

انگلیسها بحریّهٔ فوق العاده ای در اختیار خود داشتند، در سنهٔ ۱۸۰٤ فقط در بحار اروپا قریب ٤۰۲ جهاز کوچك و بزرگ مالك بودند، امیرالبحر نلسون با ٥٦ سفینهٔ جنگی مراقب دریای مدیترانه و معبر جبل الطارق بود، از دماغهٔ برست تا بلژیك ۲۲٥ کشتی مواظب سواحل بود و دربنادر جنگی هم ۸۹ جهاز مسلّح داشتند.

قوای فرانسه

مجموع قوای فرانسه که دربنادر جنوب وشمال پراکنده بود بزحمت با دو دسته کشتی انگلیس که در دریای مانش و بحر



نِلسون امیر البحر انگلیس

(۱۷۵۸ - ۱۸۰۵)

شمال جای داشتند مقابله میکرد ، چون در سنهٔ ۱۷۹۶ اسپانیولی ها معاهد و دوست فرانسه شده و کشتیهای فرانسه را در بنادر خود راه داده ومجهّز میساختند انگلیسها در ۱۸۰۵ بآندولت اعلان جنگ دادند بنابراین فرانسه مجبورشد بقوای بحری خود بیفزاید، لکن ازحیث تدارکات جنگی و ازحیث ملاّحان کارآزموده

فرانسه درمضیقه بود وصاحبمنصبان بحری او جرئت نمیکردند دست بکاری بزنند.

بعقیدهٔ ناپلئون اگر بیست وچهار ساعت اختیار دریای مانش بدست او میافتاد کار تمام بود لکن فی الحقیقه شش روز برای این مقصود کفایت میکرد، باری ناپلئون برای تصرّف مانش سه تدبیر بزرگ جنگی کرد امّا هرسه تدبیر باطل شد چه بعلّت بدی هوا و دریا و چه بسبب فوت ناگهانی صاحبمنصبان ومأمورین اجرای امر.

در آغاز کار دستهٔ جهازات فرانسه در تولون بسرداری لاتوش ترمویل(۱) که از مجاهدین داوطلب جنگ استقلال امریکا بود مأموریّت یافتند که به بندر روشفور فرانسه رو نهاده وجهازاتی را که آنجا محصور انگلیسها هستند رها کرده وبجانب جزیرهٔ ایرلند رهسپار شوند، البتّه در اینصورت انگلیسها بمقابلهٔ آنها رفته و کشتیهای فرانسه که در بندربرست محصورند خلاصی میبافتند واین دو دسته کشتی فرانسه بالاتّفاق دریای مانش را از وجود دشمن پاك میکردند؛ لاتوش ترمویل که سرداری نیرومند ومتهوّر بود میتوانست این امر را انجام دهد لکن شبی که فردایش بایستی دست بکار بزند جهانرا وداع گفت (اوت ۱۸۰٤).

پس ناپلئون نقشهٔ جنگی را تغییر داد، مقرّر کرد که سفاین فرانسه واسپانیا در جزایر آنطیل امریکا جمع شده ومستعمرات پرثروت ومعتبر انگلستان را تهدید نمایند، البتّه در اینصورت انگلیس قوای خود را از بحر مانش بآن صوب میبرد پس از آنکه مقداری دور میشدند بحریّهٔ فرانسه بشتاب تمام مراجعت نموده و صاحب اختیار دریای مانش میشد.

امیرالبحر فرانسوی موسوم به ویل نو(۲) باتّفاق سردار اسپانیولی گراوینا(۳) بجزایر آنطیل رسیدند وسفاین بندر روشفور هم بآنها ملحق شد لکن جهازات بندر برست نتوانستند دروقت مناسب خودرا بآنها برسانند، طوفانهای عادی که هرسال درآخر بهار رخ میداد وفرانسویها بامید وقوع آن میخواستند برجهازات انگلیس ظفر بیابند از اتّفاق در سال ۱۸۰۵ اصلاً رخ نداد، در ظرف دو ماه تمام یکروز

(۱) ـ Latouche - Trèville (۲) ـ Villeneuve (۳) ـ Gravina

باد موافق ومساعد بروی جهازات فرانسه نوزید .

تدبیر ونقشهٔ سوّم عین نقشهٔ اوّل بود ، ویل‌نو را باجهازاتش از آنطیل بفرانسه احضار کردند ومقرّر شد که این سردار با قوای بحری اسپانیا بندر برست فرانسه را از محاصرهٔ انگلیسها خارج و خلاص کرده و دریای مانش را متصرّف شوند (ژوئیه ۱۸۰۵) . ویل‌نو اگرچه بنیه ومزاج قوی داشت اخلاقاً مردی ضعیف‌النّفس بود ، از جزئی حادثه‌ای بیمناك میشد و بسیار بدبین بود و اعتقاد داشت که با این بحریّهٔ ضعیف مقابله باجهازات انگلیس محال‌است، با این تصوّرات بنزدیکی سواحل فرانسه رسید ، درآنجا چند کشتی انگلیسی را دریافت که نسبت بقوای‌او ضعیف بودند لکن نظربهمان‌جبن اصلی شجاعتی بخرج نداد ونتیجهٔ مهمّی حاصل نکرد، دراین‌وقت باو خبر دادند که تمام قوای انگلیس در برست مجتمع است، اگرچه این خبر اصل نداشت لکن ویل‌نو ترسیده و بدون اینکه اوامر ناپلئون را منظور داشته بسمت‌شمال روی‌آورد راه جنوب پیش گرفت و به بندر قادس پناه برد (۲۰ اوت ۱۸۰۵) .

ناپلئون که‌در اردوگاه بولونی منتظر وصول سفاین‌ویل‌نو ببندر برست بود چون از عقب نشینی او آگاه شد بی‌اندازه خشمناك گردید، معذلك برفرض‌ورود ویل‌نو بدریای مانش گمان نمیرود که ناپلئون اقدامی در عبور از دریای مانش میکرد وتمام این اقدامات ظاهرسازی وتهدید بود زیرا که در ۱۸۰۵ دیگر این اقدام دیر بود ، قشون دول متّحدهٔ روس و اطریش بمدد انگلیس میآمد وناپلئون میدانست که اگر ازحمله بخاك انگلیس صرف‌نظر نکرده وقشون خود را بمقابل خصم جدید نکشد فرانسه پایمال دشمنان خواهد شد .

ویل‌نو برای‌اینکه رفع تهمت‌جبن ازخود بکند با۳۳ کشتی‌بجنگ‌امیرالبحر نلسون انگلیسی که ۲۷سفینه داشت عزیمت کرد ، روز ۲۱ اکتبر درمقابل‌دماغهٔ ترافالگار قریب تنگهٔ جبل‌الطّارق آتش حرب در روی آب مشتعل شد ، ویل‌نو نتوانست از تفوّق عددی سفاین خود استفاده کند ، کشتیهای فرانسه و اسپانیا را

بموازات ساحل در خطّ مستقیم جای داد ، جهازات انگلیس در دوستون عمودی بر آن خطّ حمله آوردند ودرظرف شش ساعت کشتیهای فرانسه رااز هم جداساخته ومرکز ومؤخّرةالجیش آنرا دچار ضعف نمودند ، اگرچه‌فرانسوی‌هابوظایف خود عمل کردند وبعضی از آنها فداکاری وجانفشانی هم نمودند ورئیس قوای اسپانیا هم که گراوینا باشدازبذل کوشش‌مضایقه ننمود لکن عاقبت چندین‌سفینهٔ اسپانیولی خودرا بدست بادداده ازمیدان جنگ دورشدند ، ویل‌نو بعداز مجاهدهٔ بسیار تسلیم شد ، یکی از جهازاتش غرق شد و۱۷ کشتی دیگر او بدست دشمن افتاد ، پانزده کشتی دیگر خودرا به‌بندر قادس رسانیدند ، امّا انگلیس‌ها درمقابل امیرالبحر خودرا قربانی دادند ، نلسون که خودسرداری یکی‌از ستونهارا بعهده داشت وارد میدان شده وباکشتی ردوتابل فرانسوی مقابلهٔ ازدیك کرد ، تیری‌از کشتی فرانسه خارج‌شده واورا درروی پل سفینهٔ خود ازپای درآورد .

نتایج جنگ ترافالگار

درخشکی تأثیر شکست بحری محسوس‌نشد زیرا که‌قبل‌وبعد از آن‌مغلوبیّت دوفتح‌بزرگ نصیب ناپلئون گردید : اوّل‌فتح اولم (۲۰ اکتبر) ، دوّم فتح اوسترلیتز (۲ دسامبر) لکن فی‌حدّذاته واقعهٔ بی اهمیّتی نبود زیرا که پس از قضیّهٔ ترافالگار انگلیسها بطور قطع فرمانفرمای بحرشدند وازبیم حمله بجزایر خود ایمنی حاصل کردند. ناپلئون چون دید که دشمن‌بدست نمیآید وطریقی‌برای غلبهٔ‌مستقیم بنظر نمیرسد بر آن شد که من‌غیر مستقیم خصم را ازپا درآورد پس ابواب اروپا را برانگلیسها بربست وبسفیر انگلستان چنین گفت : « فراخنای بحار را زندان قوم انگلیس خواهم کرد» فی‌الحقیقه‌شکست‌بحریّهٔ‌فرانسه‌موجب شد که‌سیاست‌خارجی‌ناپلئون صورت ثابتی بگیرد و میتوان ترافالگار را مقدّمه و ریشهٔ قرق و محاصرهٔ برّی انگلیس دانست .

II

جنگهائی که بمعاهدهٔ تیل سیت منتهی گردیده‌اند

اوسترلیتز ، ینا ، فریدلند

منشاء اتّحاد ثالث اروپا

درهنگامی که ناپلئون مشغول تهیّهٔ مقدّمات عبور ازبحرمانش بود دول اروپا در پایان سال ۱۸۰٤ اتّحاد جدیدی کردند ، محرّك و رابط فعّال این اتّحاد الکساندر اوّل تساررروسیه بود ، پل اوّل پادشاه روسیّه را بعض صاحبمنصبان ناخشنود او در اطاقش خفه کردند و پسرش الکساندر اوّل را در سنّ ۲۳ سالگی بجای اوبر اریکهٔ تساری نشانیدند (۲۳ مارس ۱۸۰٤) . آلکساندر خیالات ومقاصد عالیه درسر داشت ، میخواست دراروپاسمت‌میانجی و حَکم بین‌الدّول داشته‌باشدودرمشرق‌زمین خاصّه‌امپراطوری عثمانی امرش نفاذ یابد ، این مقصود ثانی‌را از جدّهٔ خود کاترین دوّم ارث میبرد .

در این مقاصد با افکار و مرام ناپلئون مصادف ومعارض میشد ، علاوه براین مقاصدخاص علّت دیگرهم که درآن عهدمیان سلاطین‌مشترك بود وی‌رابخصومت و کینه‌ورزی برمیانگیخت وآن حسد ورقابت بود نسبت بعظمت فرانسه .

اعمال ناپلئون‌هم که قوّت ونیروی اورا بیش از پیش جلوه میداد آلکساندر اوّل را بیشتر برسر رقابت وحسادت آورد ، منجمله ناپلئون ولایت پیمون را که درتصرّف قشون‌فرانسه بود رسماً بمملکت‌خودملحق ساخت که بعدهادرصورتیکه انگلیس بمعاوضه حاضر شود این ولایت‌را وسیلهٔ تعویض قراردهد(۱) ، در آغاز سال ۱۸۰۳ نیز جمهوری هلوتیك‌را بفرانسه منضم ساخت وسویسی‌ها راضی شدند که‌ناپلئون میان آنها حَکم‌واقع شده ومسائل سیاسی کشور آنها را فیصله دهد (فوریه ۱۸۰۳) .

مقارن این‌احوال‌ناپلئون امور مغشوشهٔ آلمان را تصفیه وتعدیل‌کرد ، چنانکه دیدیم(۲) بعدازعهدنامهٔ‌لونویل‌بعضی‌شاهزادگان‌وامرای‌آلمان‌تقاضای‌جبران‌خسارات

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۱۰ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۵۱۹ رجوع‌شود

وارده برخویش میکردند و ناپلئون‌را بحکمیّت خواستند ، وی نیز تسار روس‌را در اینکار شرکت داد لکن تمام کارها در پاریس گذشت و نمایندهٔ تسار مارکوف نام آلت دست تالیران وزیر خارجهٔ فرانسه بود و هرچه امضا کرد عبارت بود از تصمیمات و فرمانهای شخص ناپلئون ، این وقایع بر تسار روس بسیار گران آمد.

دستگیری دوك دانگین (مارس ۱۸۰٤) بهانهٔ قطع روابط شد ، تسار اعتراض کرد که چرا ناپلئون در اراضی آلمان مداخله کرده و ناپلئون جواب داد که چرا روسیه بمهاجرین مدد میفرستد و آنها را پناه میدهد و محض اینکه مستقیماً تسار را متنبّه سازد پرسید که آیا اگر تسار میدانست که در قرب سرحدّات او جمعی مشغول توطئه برای کشتن پل اوّل تسار سابق روس هستند در دستگیری آنها تردیدی و تأخیری جایز میشمرد ؟ باری ایلچیان را از دوجانب احضار کردند.

تشکیل اتّحاد دول

از این تاریخ تسار روسیه درعقد معاهدات لازمه بشتاب تمام کوشید ، در مه ۱۸۰٤ با پادشاه پروس و در نوامبر ۱۸۰٤ با امپراطور آلمان و در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ با دولت انگلیس پیمان بست و امپراطور آلمان وعده داد که ۲۳۵٬۰۰۰ مرد جنگی بمیدان گسیل کند (۱). انگلیس هامتعهّدشدند کهمبلغ ۳۱ میلیون هرسال بهر لشکر صدهزار نفری که حاضر میدان جنگ شود تأدیه کنند ، ورود انگلیس در اتّحاد دول آتش جنگ‌را یکباره مشتعل ساخت.

مکر و خدعهٔ اطریش

فرانسوای دوّم امپراطور آلمان در ۹ اوت ۱۸۰۵ معاهدهٔ جنگی روس و انگلیس را امضاء کرد لکن از اواخر ۱۸۰٤ ببعد مصمّم اینکار بود و از روی سیاست نیات خود را پنهان میداشت و ابراز خصومتی نمیکرد مگر ناپلئون غرّه شده و از جانب خشکی اطمینان یافته نقشهٔ حملهٔ بحری بجزایر انگلیس راعملی کند آنگاه بروی بتازد. ناپلئون جمهوری سیزالپین را مبدّل بسلطنت ایطالیا کرده و مدّتی میخواست پادشاهی آنجارا ببرادر خود ژوزف بدهد لکن عاقبت بر آن شد که خود تاج سلطنت را بپذیرد ، امپراطور

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۷۲ و ۵۷۳ رجوع شود

اطریش برای اینکه کاملاً ناپلئون اغفال شود رسماً سلطنت اورا برایطالیا شناخته و از جانب خود سفیر فوق العاده فرستاد که در جشن تاجگذاری در شهر میلان شرکت جوید (۲٦ مه ۱۸۰۵) ودرژوئن ۱۸۰۵ الحاق ولایت ژن را بفرانسه تصدیق نمود. این روش مسالمت وصلح جوئی امپراطور اطریش فقط برای فریفتن ناپلئون و بانتظار ورود قشون مجهز روسیه بود ، بمحض مهیاشدن مقدمات نقاب مکر وتزویر از رخسار برداشت، بدون اعلان جنگ به تقلید انگلیس ها روی براه نهاد و لشکریان خویش



فرانسوای اول

(۱۷٦۸ ـ ۱۸۳۵)

را به ایالت باویر که تازه باناپلئون اتحاد بسته بودند راند (۷ سپتامبر ۱۸۰۵).

سپاه بزرگ

کوبن زل وزیر اطریش دراینخصوص نوشته است : «بناپارت نمیتواند بزودی خود را بما برساند ، پیش از آنکه او آماده کارزار شود متحدین ماجمع و بمیدان وارد خواهند شد ، اینمسئله بطوری حساب

شده وپیش‌بینی گردیده است که هیچ جای تردید وبیم در آن‌نیست. » امّاحساب اطریشی‌ها ازدوجهة درست‌نشد وخطا کرد، یکی کُندی‌وتأخیر روسها که گوئی برموزچه سوارند(۱)، دیگر سرعت حرکات ناپلئون.

مکر وحیلهٔ اطریشیها امپراطورفرانسه‌را نفریفت، درهمان‌اثنائیکه‌دراردوگاه بولونی علی‌الظّاهر منتظر ورود ویل نو و سفاین بحری بود بدقّت تمام در احوال اطریشیها مراقبت میکرد ومیگفت: « نمیدانند که من باچه سرعتی ۲۰۰٬۰۰۰ نفر مردان جنگی خود را پیچ داده وبمیدان‌آنها خواهم فرستاد » در مدّتی‌کمتر از یکماه (از ۲۷ اوت‌تا ۲٤ سپتامبر) ناپلئون لشکر خود را که مشهور بسپاه بزرگ است از ساحل مانش بکنار رود رن سوق داد.

نظر بکثرت عدّهٔ افراد که تاآنوقت‌سابقه نداشت (یعنی ۱۸٦٬۰۰۰ نفرو۳٤۰ توپ) ناپلئون مصلحت دید که سپاه بزرگ خود را بترتیب جدیدی تجزیه کند وچندین لشکرمنفصل مهیّا سازد، هرلشکر دارای دوالی‌چهار فوج پیاده‌نظام بود ومقدار کافی توپخانه وسواره نظام برای حفظ امنیّت و طلایگی‌قشون بآن منضم میشد، مجموع افراد هر لشکر از ۲۰٬۰۰۰ الی ٤۰٬۰۰۰ میرسید، این لشکرها سپاه کامل نبودند و فقط هنگامیکه امپراطور وقت را مناسب میدید و عدّهٔ کافی سواره‌نظام‌وتوپخانه‌بهرلشکرملحق‌میساخت‌آنوقت‌صورت‌سپاه کاملی‌بخودمیگرفت، عدد این‌لشکرها هفت بود که هریك ازروی شمار معیّن شناخته میشد وسرداران هر یك بترتیب از اینقرار معیّن گردیدند: سردار لشکر اوّل برنادوت، دوّم مارمون، سوّم داووت، چهارم سولت، پنجم‌لان، ششم‌نی، هفتم اوژرو. امّا افواج سواره‌نظام سنگین اسلحه زره‌پوش وتفنگچی وافواج دراگون وچندین دستگاه توپخانه که مجموع آن به ۲۸٬۰۰۰ نفر میرسید در تحت فرماندهی مورا ملقب به « پادشاه سواره نظام » قرار گرفت، این عدّه را سواران احتیاطی نام نهادند. قوای احتیاطیّهٔ عامّه موسوم بگارد امپراطوری مرکّب بود از بمب اندازان و

(۱) ـ در آن زمان تصویری از روی مزاح رسم کردند که روسها را بسوار بر سنگ پشت و خرچنگ نشان میداد

شاسورهای پیاده و سوار و ممالیك و توپچیان که جمعاً ۷،۰۰۰ نفر بودند و آنانرا « بر گزیدهٔ بر گزیدگان » میگفتند ، دراین عدّه ۲۴ توپ نیز موجود بود .

جنگ دو ماه دوام یافت و بدو قسمت منقسم گردید : اوّل مصاف با اطریش در سمت علیای دانوب در حوالی اولم (ماه اکتبر) ، دوّم مصاف با قوای متّحدهٔ روس و اطریش در شمال وین که واقعهٔ عظیمهٔ آن جنگ اوسترلیتز است(نوامبر و دسامبر) .

جنگ اولم

لشکری از اطریش بعدّهٔ ۸۰،۰۰۰ نفر بخطّ مستقیم خود را بنواحی اولم رسانید ، سرداراطریش موسوم به ماك منتظر بود که فرانسویان از طریق جنگل سیاه وارد میدان بشوند لکن ناپلئون طرز محاربهٔ مارانگو را تجدید کرده قشون خودرا از طریق استراسبورگ و کارلسروح وسپیر و منهیم و مایانس(۱) ازشطّ رن عبور داد و بمسافت بعید ازخطوط دشمن درپناه سلسلهٔ ژوراسواب(۲) واز درّه‌های مین و نکار پیشرفت ، جناح یمین را در استوتگار ثابت نمودکه هنگام لزوم محور جناح چپ و قلب شود ، آنگاه میسره را به وورزبورگ(۳) برده و از راه آنس باخ(٤) بجانب جنوب تمایل جسته وغفلتاً تمام(سپاه بزرگ) را در مقابل دونووُرث(۵) بدانوب رسانید ، باین ترتیب ناپلئون در میان اولم و وین واقع شد و با اشغال اوکسبورك و پلهای لخ(٦) راه معاودت و ارتباط و فراررا بر لشکر اطریش مسدود ساخت ، آنگاه لشکریان را دودسته کرد و از دوسمت رود دانوب تازان تازان روبراه نهاد ، گوئی از اطریش بفرانسه باز میگردد . درعرض راه چند جا دشمن را شکست داد و عاقبت اطریشیها را در اولم بمحاصره افکند ، روز یکشنبهٔ ۲۰ اکتبر همانروز یکه واقعهٔ ترافالگار در دریا اتّفاق افتادماك سردار اطریشی امان خواست ، این جنگ ١٤ روز دوام یافت و ۶۰،۰۰۰ اسیر و ۲۰۰ توپ و ۸۰ رایت بدست فرانسویان افتاد .

---

(۱) ـ Carlsruhe, Spire, Manheim, Mayence (۲) ـ Jura Souabe (۳) ـ Wurzbourg
(٤) ـ Ansbach (۵) ـ Donauvœrth (٦) ـ Lech

جنگ اوسترلیتز

ناپلئون از اولم عنان بجانب وین تافت و گفت: « بگذارید روسها را از زحمت طی نیمه مسافت برهانیم » علت شتاب ناپلئون این بود که میترسید مبادا پروس خیانت ورزیده ودرجنگ مداخله کند، با وجود بدی راهها و باران و برف شدید و جنگ و زد و خورد دائم ناپلئون مسافت اولم تاوین را در ۲۳ روز طی کرد، شهر وین بی مقاومت تسخیر شد(۱۳- نوامبر) و بسبب خدعهٔ متهوّرانهٔ موراتمام پل‌های دانوب بدست فرانسویان افتاد، آنگاه ناپلئون بساحل یساردانوب رفته‌ووارد ناحیه‌موراوی(۱) شد، چون‌بالاخره قشون روس و اطریش درحوالی اولموتز(۲) بیکدیگررسیده بودند ناپلئون‌بسمت شمال توجّه کرد که‌فرانسوای‌دوّم وآلکساندررادریابد، ناپلئون‌ده روزقبل‌ازمصاف زمینی را بازدید کردوبر دقایق آن استحضار یافت آنگاه خدعه‌ها بکار برد و نمایشهای بسیار از ضعف و ترس خود داد تااینکه دشمن جری شد وهردو پادشاه روس و اطریش بمیدان مذکور واقع در ۱۲۰ کیلومتری شمال وین وارد شدند.

در این محل ناپلئون در روز دوشنبهٔ ۲ دسامبر ۱۸۰۵ که مقارن روز جشن تاجگذاری او بود جنگی کرد که نه تنهازیباترین وبهترین جنگهای‌اوست‌بلکه بقول مورّخ نظامی آلمان روستو نام « سرمشق نبردهای عالم » بشماراست‌وشاید در تاریخ دنیا جنگی بتمامی و زیبائی آن نباشد.

اوسترلیتز

میدان جنگ برگزیدهٔ ناپلئون محلّی است در جنوب شرقی برون در فرجهٔ زاویه‌ای که از تقاطع جادهٔ وین به برون و برون به اولموتز تشکیل میشود و این مکان واقع است درشش کیلومتری مقابل شهر کوچك اوسترلیتز. این دشتی مرتفع است که سمت شمالش‌را رشته تپّه‌های پوشیده از درخت کاج محصور داشته و تمام جانب شرقی آنرا رودخانهٔ باتلاقی و فرو رفته گولدباخ احاطه نموده وچندین قریه در کنار آن رود واقع‌گردیده‌است.

جمعه ۲۹ نوامبرناپلئون ازپیش سپاه روس واطریش‌گریخته‌شهر اوسترلیتزرا

---

(۱) - Moravie (۲) - Olmutz

بخصم واگذاشته قرای کنار رودخانه را گرفته و ۷٤،۰۰۰ نفری را که داشت قدری در پشت رودخانه در طول جاده‌ای که موازی با رود مزبور است ترتیب داد، طول جبهه لشکرش به ده کیلومتر میرسد، جناح راست قشون بفرماندهی داووت در قریه تل نیتز وسوکول نیتز بود، جناح راست باتّفاق سواره‌نظام احتیاطی مورا و لشکر لان به تپّه‌های مستحکم سانتون تکیه داشت یعنی درست روی جادهٔ اولموتز.

ساحل چپ رودخانهٔ گولدباخ چند ذرعی مرتفع‌تر از ساحل راست است و بر جانب دیگر مشرف است، در طرف جنوب سواحل رود مزبور انخفاض یافته و بطور سراشیب به قریه تل نیتز میرسید، در اینجا مرداب کوچکی است که در آن فصل طبقهٔ ضخیمی از یخ سطح آن را پوشیده داشت، ناپلئون این اراضی مرتفع را بدشمن گذاشت و دربرابر آن لشکری را که تحت فرماندهی سولت بود و قلب سپاه محسوب میشد جای داد، نقشهٔ ناپلئون این بود که چون قوای خصم باراضی مرتفعه رسید حرکاتی کنند که دشمن بخیال قطع ارتباط سپاه فرانسه باشهر وین بیفتد و قوای خود را از جانب یمین سوق داده بقصد سدّ راه فرار بطرف وین متمایل کردند. البتّه برای انجام این مقصود بایستی دشمن قلب سپاه خود را در پراتزن(۱) سبک کرده و قوای خودرا بسمت جناح چپ میل بدهد و در برابر پیل نیتز متمرکز سازد، آنوقت بمحض اینکه خصم مرتکب این خطای نظامی شد ناپلئون اراضی مرتفعه را بتصرّف آورده و قلب سپاه خصم را که ضعیف شده مورد حملهٔ سخت قرار داده و باین ترتیب دشمنان را منقسم ومجزّی میساخت، بعد از تجزیه بهر جناحی از دشمن را که ضعیف‌تر دید روی بآن نهاده و آنرا درهم می‌شکست.

همانطور که ناپلئون خواست شد، دشمن چنان حرکت کرد که گوئی شخص ناپلئون باو فرمان میدهد، سپاه اطریش و روس روز ۳۰ نوامبر اراضی مرتفعه را گرفتند، عـدّهٔ این سپاه ۹۰،۰۰۰ تن و عنوان ریاست آن با کوتوسوف روسی بود ولی در نفس‌الامر اطرافیان تسار نقشهٔ حرکات آنرا رسم میکردند و این اشخاص مردمانی

(۱) ـ Pratzen

بیمغز و سبکسار بودند و ادّعا میکردند که درظرف چند لحظه بوناپارته وقشون اورا مضمحل‌خواهند ساخت ، شب‌یکشنبه اوّل دسامبراطریشیها وروسها حرکات استداری خودرا شروع کردند و ناپلئون با کمال مسرّت درآن شب سرد و روشن گوش ببانگ طبل وشیپور آنها داده و تا سه ساعت بعد از نصف شب از حرکات آنها محظوظ و ازفرود آمدن دشمن بسمت تل نیتز مسرور بود ، دشمن در این مکان قریب سه خمس از قوای خود را بسرداری بوخ هودن[1] متمرکز ساخت .

روز دو شنبه ۲ دسامبر ساعت هفت صبح بطوری که ناپلئون انتظار داشت بوخ هودن شروع بحمله بر قریه تل نیتز وسوکول نیتز کرد ، برای اینکه کاملاً روسها فریب بخورند مارشال داووت فرانسوی با ده هزار نفر در مقابل ۳۵،۰۰۰ نظامیان خصم‌ایستادگی میکرد وتاسه ساعت تمام درمیان خانهٔ دهقانان ودرخلال اشجار باغ وزیر درختان انگور جنگی سخت برپای داشت ، سه بار دهات مزبور بدست جانبین افتاد وعاقبت در ساعت یازده بتصرّف روسها درآمد .

دراثناء این‌جنگ ناپلئون بقلب‌سپاه‌روی‌نهادکه‌مقرّ کوتوسوف وامپراطوران روس‌واطریش بود ، درساعت هفت ونیم آفتابی درخشان طالع‌گشت‌که‌درخشندگی آن از نوادر است و در افواه عوام بشهرت تام اختصاص دارد ، مه غلیظی اراضی پست را پوشیده ومجرای رود گولدباخ وتپهٔ پرات‌زن را مستور داشت ، فقط نقاط مرتفعه اززیر پردهٔ مه برآمده ودرنورخورشید خود نمائی میکرد ، افواج مارشال سولت مأمور حمله شدند و در ساعت هشت‌و نیم در پناه حجاب مه غلیظ رهسپار گشته غفلتاً به پهلوی خصم رسیدند و در ساعت نه ببالاترین نقطهٔ اتلال رسیده و ناپلئون هم با گارد مخصوص بآنها پیوست ، آنوقت روسها و اطریشی ها ازخطای خود مستحضر وازعظمت خطرواقف گشتند ، با کمال‌نومیدی برای تجدید تصرّف پرات زن کوشیدند وتمام یکصد هزارنفراحتیاطی روس را بکارواداشتند ، تاچهار ساعت مغلوبه سخت بود ، درفاصلهٔ سی‌قدم توپخانهٔ جانبین یکدیگررا بباد آتش و

(۱) ـ Buxhœwden

گلوله گرفتند، یکساعت بعد از ظهر روسها شکست یافته خود را در گودالها افکنده و رهسپار جانب اوسترلیتز گشتند.

دراثنائیکه قلب سپاه فرانسه مشغول تسخیر پراتزن بود جناح چپ دردامنهٔ تپهٔ سانتون بسرداری مورا و لان بفتح دیگر نایل شد، چهار هزار نفر زره پوش را بجانب سواره نظام اطریش فرستاد که آنها را ازدم شمشیر آبدار گذرانیدند، لان پیاده نظام روس را شکسته یك دسته را بسمت اولموتز عقب نشانید و دستهٔ دیگر را بسوی اوسترلیتز گریزاند.

فقط جناح چپ خصم بسرداری بوخ‌هودن برجای بود، دریك جنگ کوتاهی آن هم شکسته شد، ساعت دو بعد از ظهر قشون فرانسه جبههٔ خود را تغییر داده و از همان طریقی که شب پیش دشمن طی کرده بود رو بسمت دهات تل نیتز و سو کول نیتز نهاد، روسها که درمیان دولشکر ناپلئون و داووت افتادند مثل این بود که در دهان گاز گرفتارند، در اندك مدّتی ده هزار نفر تلفات دادند و ازقریهٔ تل نیتز اخراج شده بسوی مرداب منجمد سابق‌الذکر روی نهادند، چون بروی یخ رسیدند توپخانهٔ فرانسه بقدری گلوله بارید که یخ در زیرپای خصم شکسته و چندین صد نفر از فراریان با چهل توپ در آب غوطه خوردند، ساعت چهار بعد ازظهر که شب فرارسید کاربکلّی تمام شد، بارانی‌سیل آسا وبرفی‌سهمگین باریدن گرفت، روسها و اطریشی ها ۲۷،۰۰۰ نفرمقتول و مجروح واسیر بجای گذاشتند و مهمّات بسیار باچهل بیرق و ۱۸۰ توپ بفرانسویان‌سپردند، در واقع تمام مهمّات جنگی وقورخانه وتوپخانهٔ آنها بدست خصم آمد. یکی‌ازسرداران‌مهاجر فرانسوی لانژرون(۱) نام که درسپاه دشمن بودمیگفت: «من‌خیلی‌شکستها دیده‌ام امّاهرگز چنین شکستی‌درمخیّلهٔ من‌خطور نمیکرد» درمقابل این فتح نمایان ناپلئون ۸،۰۰۰ نفر تلفات داد که ۱،۳۰۰ تن ازآنها بدرود حیات گفتند، یکدقیقه هم محتاج نشد که ۲۵،۰۰۰ قوای احتیاطی را بجنگ بیندازد، فی‌الحقیقه برای شکست دادن به

(۱) - Langeron

۹۰،۰۰۰ قشون دشمن بیش از ۴۵،۰۰۰ نفر بمیدان نیاورد، فتح اوسترلیتز نتیجهٔ کثرت عدد وقوای جنگی نبود بلکه نتیجهٔ تفکر وحساب وپیش بینی دقیق بود.

مصالحهٔ پرِسبورگ

شب بعد از جنگ فرانسوا امپراطور اطریش در حال فرار از ناپلئون تقاضای ملاقات کرد، دو روز بعد دیدار صورت گرفت ومنجر بوقفهٔ جنگ شد وناپلئون اجازه داد که قشون روس آسوده عقب بنشیند ولی منازل ومراحل آن را قبلاً ناپلئون معیّن میکرد، اطریشیها وارد مذاکرهٔ آشتی شدند، این مقاولات منتهی بمعاهدهٔ پرسبورگ شد (۲۶ دسامبر ۱۸۰۵).

اطریش ایالات ایستری ودالماسی ووِنیز را که بموجب معاهدهٔ کامپوفورمیو تصرّف کرده بود از دست داد، بعلاوه ولایات سواب وتیرول و غیره را که ازاملاك قدیمهٔ اوبود رها کرد وباین ترتیب راه آن مملکت بدریای آدریاتیك وایطالیا ودرهٔ رن مسدود و سه میلیون اتباع آن دولت از دست رفت.

ناپلئون ایالات ایستری ووِنیزودالماسی را بمملکت ایطالیاضمیمه کرد وباین ترتیب با ممالك عثمانی و مشرق زمین مرتبط شد و ایالات سواب وتیرول را میان متّحدین آلمانی خود، منتخب و ورتمبرك باویر تقسیم کرد.

امپراطور غرب

فتح اوسترلیتز ناپلئون را موّفق کرد که بنابرخیالات وآمال قدیمهٔ خود کارهای شارلمانی راتجدیدکرده(۱) وتاج بخشیو کشوردهی کند، درششماه اوّل ۱۸۰۶ چهار پادشاه ساخت، دو نفردرآلمان یکی ایطالیاودیگری درهلاند. منتخب وورتمبرگ ومنتخب باویرتاج شاهی برسرنهادند، ناپلئون میگفت: «این پاداش حسن اتّحادی است که باامپراطور داشته‌اند» در ایطالیاحکم دادکه ایالت ناپل را ازطایفهٔ بوربون منتزع ساختند بجرم اینکه درزمان جنگ باانگلیسهامساعدت کرده اند درواقع مثل این بود که حکومتی را دریکی ازولایات فرانسه معزول میکند(۲۷دسامبر۱۸۰۵) بموجب فرمان دیگر

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۵۲ رجوع شود

سلطنت ایطالیا را ببرادر ارشد خود ژوزف داد (اوّل فوریهٔ ۱۸۰۸) و جمهوری باتاو را سلطنت هلاند نام نهاده و پادشاهی آنرا ببرادر دیگر خود لوی تفویض فرمود (۵ ژوئن ۱۸۰۶). ناپلئون علاوه بر تاج بخشی ولایت بخشی هم میکرد مثلاً امارت برگ را به مورا داد که پسر میفروشی بود و چنانکه گفتیم در سوق سواره نظام او را عدیم النّظیر میشمردند، ایالت نوشاتل را بمارشال برتیه عطا کرد که رئیس ارکان حرب کل بود و ایالت بنونتدا به تالیران وزیر امور خارجه سپرد و قس علی ذلك.

ازطرف دیگر برای جلب پادشاه پروس ولایت هانور را باو تسلیم کرد، در این اوقات ناپلئون تشکیلات عتیقهٔ آلمان را بر همزد و حوزهٔ امپراطوری مقدّس ژرمانی را درهم شکستهٔ اتّحاد رَن را تشکیل داد و برسرتاسر ممالك اطراف رن و دانوب مسلّط شد.

تغییر مملکت آلمان

تغییراتی که در آلمان رخ داد نتیجهٔ مستقیم فتح اوسترلیتز بود، بطوریکه دیدیم(۱) قشون کنوانسیون درزمان انقلاب و قراردادهای بال ولونویل نقشهٔ آنجا را برهمزده وسرحدّات غربی فرانسه را بشطّ رن رسانیدند.

فرمان ناپلئون در ۱۸۰۳ عدّهٔ امارتهای آلمان را بسیار کم کرده وبه ۸۲ امارت رسانید، ناپلئون میخواست باز هم تقلیل داده و تشکیلات آلمان را بنفع خود ساده تر کند، در این اقدام جمعی ازامرای آلمان خاصّه اسقف منتخب مایانس باو کمك کردند، اسقف مزبور ناپلئون را دعوت نمود که «هرج ومرج ملّت نجیب آلمان را» خاتمه داده و «قوانین قدیمهٔ ژرمانی را احیا کرده» و «امپراطوری مغرب زمین را چنانکه درعهد شارلمانی بود ازنو ایجادنموده وباز ایطالیا وفرانسه وآلمان را در تحت سلطنت واحده درآورد.»

اتّحاد رَن

ناپلئون مسئول اسقف مایانس را برآورد، دو پادشاه جدید باویرو وورتمبرك را باپانزده تن ازامرای جنوب ومغرب آلمان

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۱۹ رجوع شود

تحریك نمود که ازامپراطوری آلمان گسیخته وتشکیل اتّحادی موسوم به‌امارات متّفقهٔ رن بدهند(۱) (۱۲ ژوئیه ۱۸۰٦) .

این متّحدین شهرقدیم فرانکفورسوزلومن(۲)را که محلّ تاجگذاری بودکرسی ومرکز خود قراردادند ، دراین‌شهر دو مجلس تشکیل‌شد : انجمن سلاطین‌وانجمن شاهزادگان وامرا که بایستی مراقب اموراتّحادی خود باشند، فی‌الحقیقه مجلسین نفوذی نداشتند ، امراءِ مذکور با ناپلئون قرار اتّفاق دائمی بسته و در دفع وحمله بدشمنان همعهد شدند و امپراطور فرانسه را حامی خود خوانده وسیاست خارجی را باو گذاشتند، حقّ صلح وجنگ و قیادت لشکرمتّفقین مزبور وتعیین عدد سپاه امرا را نیزبوی سپردند، درواقع ناپلئون سلطان متّفقین‌مزبور بودوآنان درظاهر متّحدین او بشمارمیآمدند و درباطن دست نشانده وخدمتگزاراو محسوب میشدند .

انجام امپراطوری مقدّس

تشکیل امارات متّفقهٔ رن امپراطوری مقدّس رومی ژرمانی را بهم زد ، این امپراطوری ده‌قرن قبل بوسیلهٔ اوتون کبیر (۹٦۲) تأسیس یافته بود و در این اوقات قلمرو آن محدود بخاك اطریش و پروس وساکس و چند امارت کوچك شده بود وطبعاً موضوعش منتفی گشته و از میان رفت . ناپلئون فرانسوای دوّم را مجبور کرد که از عنوان امپراطور آلمان بگذرد ، فرانسوا درسنهٔ ۱۸۰٦(ماه‌اوت) از این لقب صرف‌نظر کرد و بعد از آن خود را فرانسوای اوّل وامپراطور بالاستحقاق اطریش خواند، این لقب اخیر را مشارالیه در سال ۱۸۰٤ هنگام وصول ناپلئون بمقام امپراطوری اختیار کرده بود .

مذاکرات ناپلئون باروسهاوانگلیسها در پاریس

علی‌الظّاهرصلح پرسبورگ مقدّمه‌ومبشّرصلح عمومی محسوب میگردید وناپلئون هم شخصاً آرزومند این صلح بود . تفوّق وبرتری ناپلئون چنان ظاهر و بارز بود واتّحادی‌که بادولت پروس کرد چنان کاررا مستحکم ساخت‌که هرکس گمان‌میبرد

---

(۱) ـ les États confédérés du Rhin　　(۲) ـ Francfort-sur-le-Main

دیگر در قارهٔ اروپا مجالی و موردی برای جنگ باقی نمانده است. تسار روسیه هم بنابراین ظواهر امر وارد گفتگوی صلح شد و نماینده‌ای بپاریس فرستاد، انگلیس‌ها هم با وجود فتحی که در ترافالگار کردند بی‌میل به آشتی نبودند، پیت صدراعظم انگلستان درژانویه ۱۸۰۶ وفات یافت ومشهور شد که غصّهٔ اوسترلیتز او را هلاك کرد، بجای اوفوکس که ازحزب ویگ بود و مثل پیت کینهٔ دیرینهٔ فرانسه‌را دردل نداشت بصدارت نشست، مشارالیه مدّتی بود آرزوی صلح داشت پس وزیرمختاری بپاریس روانه کرد لکن نه‌روسها و نه‌انگلیسها صمیمانه مایل‌بصلح حقیقی‌نبودند، قصد اصلی آنها بهم‌زدن میانهٔ فرانسه وپروس بود، ناپلئون گاهی باروس و گاهی با انگلیس مشغول مقاوله شد و میخواست از طرفین استفاده های کامل ببرد لکن رویهمرفته فریب خورد و دشمن باظاهر آراسته وصلح جویانه‌ای که نشان میداد بین فرانسه وپروس‌را شکر آب کرد وجنگ را میان آن‌دو دوست مشتعل‌ساخت.

سیاست پروس

فردریك گیّوم ثالث

از ۱۷۹۵ تا این زمان که قریب ده‌سال بود روابط حسنهٔ فرانسه وپروس که بموجب‌عهدنامهٔ بال تشدیدیافت کماکان برقرار بود، سیاسیّون فرانسه نظر به تبلیغات نیکوئی که ولتر ودوستانش کردند نسبت‌بآن دولت احساس‌محبّتی درخود مینمودند وجنگ هفت ساله هم نتوانست این محبّت را بالمرّه زایل سازد، اعضاءِ هیئت مدیره هم که علاوه برخصومت‌قدیم بادولت اطریش عداوت خاصّی باآن دولت ازلحاظ کاتولیك بودنش داشتند میخواستند بـا پروس عقد مودّت بسته و آنرا در مقابل اطریش نگاهدارند، ناپلئون‌هم درعهد قنسولی خود برای جلو گیری ازدسایس مفسدین که مبادا ازقدرت نظامی پروس استفاده کرده تشکیل‌اتّحادی دردول اروپا بدهند مایل بجلب پروس شد (نوامبر ۱۸۰۳) و چون بامپراطوری رسید عقد اتّحاد با پروس بست(اوت۱۸۰۵)، امّا مساعی ناپلئون باخلق و خوی مخصوص فردریك گیّوم ثالث مصادف شده و باطل گردید.

فردریك گیّوم‌ثالث نوادهٔ فردریك بزرگ جوانی‌شرافتمند وساده وصلح‌طلب

و مردّد و محجوب بود ، تالیران در ۱۸۰۶ اخلاق او را چنین بیان میکند : پادشاه پروس نمیداند « بچه باید معتقد باشد و چه باید بکند » و مثل شاهزادگان خاندان خود جوانی طمّاع و حریص بود ، در نظر او املاك و ولایاتی که بموجب قرارداد ۱۸۰۳ بدولت پروس افزوده شد کفایت نمیکرد(۱) ، طالب ایالت هانور ملك شخصی پادشاه انگلیس بود وچون وسیله برای اینکار نداشت میخواست من‌غیر مستقیم آن ایالت را بجنگ آورد وبدون جنگ آنجارا بواسطهٔ فرانسه یابواسطهٔ روس تملّك کند امّا فردریك گیّوم مردّد بود که از این دو طرف کدام را اختیار کند ، بهتر از همه بنظر او بیطرفی بود زیرا که دربیطرفی خطری تصوّر نمیرفت و مقصود هم حاصل میشد .

ندما و مشاورین این پادشاه ازخود او مردّدتر بودند وهردسته عقیدهٔ خاصّی داشتند ، ملکه لویز که زنی جمیل و صاحب اراده و با همّت و تند خیال ومتعصّب و طرفدار اتّحاد ملل ژرمن و ریاست و قیادت پروس برآنها بود طبعاً دشمن‌جانی فرانسه محسوب میگشت ، دو وزیر خارجه پروس هوگویتزوهاردن‌برگ(۲) مثل پادشاه درمیان روس و فرانسه مردّد ونسبت به بیطرفی مشکوك بودند و هیچوقت در یك رأی اتّفاق نمیکردند ، پس فردریك زمانی متمایل بملکه وزمانی متمایل بوزرا شد و سیاستی ناموزون ومزوّرانه پیش گرفت ، از ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۶ شش‌بار تغییر رأی داد ، سه مرتبه با ناپلئون گفتگوی صلح کرد و سه عهدنامهٔ مودّت با تسار روس بست .

تردید رأی و تلوّن فردریك گیّوم

در ماه سپتامبر ۱۸۰۵ که روسها و پروس ها امیدوار بودند که ناپلئون را دراردوگاه بولونی غافلگیر کرده وکار فرانسه را یك رویه کنند ناپلئون مارشال بزرگ تشریفات سلطنتی موسوم به دورُك(۳) را ببرلن فرستاد که با واگذاشتن ایالت هانوربپادشاه پروس رابااومتمایل سازد ، فردریك ازاین تفویض شادمان ومایل بدوستی

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۰۹ « فردریك و تقسیم لهستان » رجوع شود

(۲) ـ Haugwitz et Hardnberg (۳) ـ Duroc

امپراطورشد، لکن چهارهفته بعد که قشون فرانسه درحمله به اولم ازخاك آنسباخ متعلّق به پروس گذشت وقبلاً کسب اجازه ازپادشاه پروس نکرد فردریك گیوم روی توجّه بروسیه آورد وهنگامی که ناپلئون بجانب وین رهسپاربود فردریك با تسار روس در پوتسدام دیدار نمود و باو وعده داد که قوای خود را باتّفاق لشکر روس و اطریش وارد میدان کند، این اتّحاد تسارروس و پادشاه پروس دردخمهٔ فردریك دوّم با حضورملکه لویزاتّفاق افتاد، دراین مکان محترم سلاطین مزبور در روشنائی مشعل‌های چند سوگند اتّحادودوستی جاودانی یادکردند، قشون پروس مجهّزووزیر فردریك موسوم به هوگویتز نزد ناپلئون روانه شد که قطع روابط را اعلان کند.

وقتیکه هوگویتز بلشکرگاه فرانسه رسید که فتح نمایان اوسترلیتز نصیب ناپلئون شده بود و وزیر پروس کلام را تغییر داد و ازترس دوستی فرانسه را قبول نمود لکن ناپلئون از جزئیّات اتّحاد پروس و روس خبر داشت، پس عهدنامه ای میان دودولت منعقد شد، هانوربپادشاه پروس اختصاص یافت وولایت کلو ونوشاتل ازاومنتزع گردید، ناحیهٔ آنسباخ نیز ازپروس مجزّی وبه باویرملحق شد، پادشاه پروس تعهّد کرد که در هرجنگی با لشکر فرانسه دوش بدوش قدم بعرصهٔ کارزار گذارد، امّا همان شبی که ورقهٔ عهد نامه بامضای ناپلئون بدست فردریك رسید رسولی نزد تسارروس فرستاد وپیغام داد که هرگز با روسیه داخل جنگ نخواهد شد و چهارماه بعد مجدّداً فردریك سوّمین معاهده را با آلکساندر اوّل تسار روسیه برضدّ ناپلئون امضاء کرد (اوّل ژوئیه ۱۸۰۶).

اتّحاد رابع

در اینوقت که تسار روس از اتّحاد فردریك گیّوم اطمینان یافت قراردادی را که سفیرش درپاریس با امپراطوربسته بود برهمزد (۲۰ ژوئیه ۱۸۰۶) و انگلیسها هم مذاکرات را قطع کردند.

انگلیسها درطی گفتگواز ناپلئون تقاضای استرداد هانور کرده بودندو ناپلئون هم اصولاً موافقت ابراز داشته و موکول بدادن حقّی بدولت پروس کرده بود که جبران این خسران را بنمایند، انگلیسها به پادشاه پروس چنین وانمود کردند که

هانور از او گرفته میشود و سخنی از جبران و ردّ مثل بمیان نیاوردند، در نتیجه فردریك گیّوم دیوانه‌وار امر بتجهیز و آرایش سپاه داد (۱۰ اوت ۱۸۰۶).

واقعهٔ دیگر رخ داد که موجب اشتعال غضب فردریك شد، ناپلئون هنگام تشکیل امارت متّفقه درنواحی رن پادشاه پروس را هم دعوت کرده بود که ازجانب دیگر تشکیل اتّحاد و اتّفاقی با امارات وایالات آن طرف داده وخود ریاست آنرا عهده‌دار شود و باو نوشت: «وقت است که عنوان ومقام امپراطوری را درخاندان براندبورگ وارد کنید.»

پس فردریك بی‌تأمّل امرا و شاهزادگان شمالی را دعوت کرد که امر اتّحاد را سر وصورتی بدهند، یکی ازآن امرا که منتخب هس کاسل(۱) بود وبا پادشاه پروس رقابت داشت ونمیخواست تحت ریاست او قرار گیرد جواب داد که ناپلئون درنهان مرا از شرکت در این اتّحاد نهی کرده است واین مطلب دروغ محض بود، این دروغ که هنوزهم درفرانسه بچشم راستی درآن مینگرند پادشاه پروس را از ناپلئون بدگمان و ازمکر وخدیعت او هراسان ساخت، آنگاه درظاهربا ناپلئون دم از مهر ووداد زد ودرباطن بشتاب تمام مشغول آرایش لشکر ودعوت دول شد، باین ترتیب اتّحادرابع ازدول انگلیس وپروس وساکس وروسیّه وسوئدتشکیل یافت.

مقدمهٔ قطع روابط

ناپلئون بعد از صلح پرسبورك در ۱۷اوت۱۸۰۶ امر داد که سپاه بزرگ از خاك آلمان غربی بفرانسه باز گردد زیرا که یقین داشت دیگر موردی ومجالی برای جنگ نیست وبوزیر خارجهٔ خود تالیران چنین نوشت: «تصوّراینکه پروس تنها روزی قدم بجنگ من خواهد نهاد چنان مضحك و غیر عقلائی است که لایق بحث و گفتگو نیست» (۱۲ سپتامبر ۱۸۰۶).

امّا زمامداران امور در برلن عقل خود را ازدست داده و بقول ناپلئون دچار صرع وسرگیجه شده بودند، ملکه با لباس نظام فوج مخصوص خودرا سان میدید،

(۱) ـ Hesse - Cassel

صاحبمنصبان گارد محض خود نمائی بپای پلهٔ سفارت فرانسه آمده و شمشیرهای خودرا نیز میکردند، تذکر فتوحات فردریك کبیر مغز ها را بجوش میآورد، همه اعتقاد داشتند و جراید پروس مینوشتند که سپاه پروس نخستین لشکرجهان و مرکب از پهلوانان است و همین قشون منجی آلمان و آزاد کنندهٔ آن سامان خواهد بود، نسبت بفرانسویان جزاظهار تنفّر وتحقیر کاری نمیکردند ومیگفتند: « دفع این سگان محتاج تیغ و تفنگ نیست! » و بناپارت را لایق سرجوقگی در قشون پروس نمیدانستند.

روز ۷ اکتبر در بامبرگ (۱) اولتیماتوم بدست ناپلئون رسید باین مضمون که اگر تا ۸ روز دیگر خاك آلمان ازقشون فرانسه خالی نشود جنگ راآماده باشید، ناپلئون چون از مضمون نامه مستحضر شدگفت: « بقید شرافت ما را تا هشت روز دیگر بجنگ دعوت میکنند، هرگز فرانسوی از وعده گاه جنگ رو برنتافته است » و بعد از آنکه از قرائت مکتوب فارغ شدگفت: « فردا من در ساکس (آلمان) خواهم بود. »

جنگ ساکس

جنگ ۱۸۰۶ ـ ۱۸۰۷ تکرار مصاف ۱۸۰۵ بود و بدو قسمت منقسم شد: یکی جنگ با پروس در ولایت ساکس که وقایع عمدهٔ آن فتح ینا و اورشتات بود و شش روز دوام یافت (از هشتم تا چهاردهم اکتبر ۱۸۰۶) دیگر جنگ با روس در لهستان که ششماه طول کشید و فتوحات آن موسوم به فتح ایلو (۲) و فریدلند بود (از دسامبر ۱۸۰۶ تا ژوئن۱۸۰۷).

جنگ ساکس تکرارجنگ‌اولم شد، قبل‌ازقطع روابط ناپلئون دراردوگاهی بطول ۵۰ کیلومتر هفت‌لشکر خودرا باگارد وسواران احتیاطی مورا در ساحل رود مَن متمرکز ساخته بود، جمع لشکریان او به ۱۶۶،۰۰۰ نفر میرسید و از این جمله ۲۸،۰۰۰ نفر سواره نظام و ۲۵۶ توپ بود، پروسی ها ۱۵۰،۰۰۰

(۱) ـ Bamberg　　(۲) ـ Eylau

قشون داشتند ، ۲۵٬۰۰۰ درسیلزی بجای مانده و ۲۰٬۰۰۰ درما گدبورگ بود ، پادشاه پروس با بقیهٔ سپاه (۱۰۷٬۰۰۰ نفر) باتّفاق سردار بزرگ سالخورده دوك دوبرونسویک که در جنگ والمی مغلوب شد اردوگاه خویش را درساحل یسار رود سال(۱) در شمال تورن ژروالد (۲) قرار داد ، پروسی ها افواج خود را در طول رودخانهٔ َمن ازگوتا(۳) به ینا بمسافت ۱٤۰ کیلومتر جای دادند ، امید داشتند که ناپلئون را غفلتاً دریافته واز جانب گوتا سلسلهٔ کوه را طی کرده و از اردوی او تجاوز نمایند .

روزهشتم اکتبر قشون فرانسه بسه ستون ازگردنهٔ فرانکن والد(٤) درمحاذات کروناخ(۵) عبور کرد وبسرعت ازجانب یمین رود سال گذشت ، روز دهم در محلّ سال‌فلد(٦) بسپاه پرنس‌لوی دوپروس‌که مثل ملکه لویز ازطرفداران بسیارجدّی جنگ بود برخورد وقریب سه هزارنفرازآن مقتول ومجروح ساخت ، خودپرنس هم بقتل رسید ـ روز ۱۳ اکتبر سپاه به ینا و اورشتات رسید و جنب و عقب مواضع‌سپاه پروس را دریافت ، درهمین روز پادشاه و سردارانش از بیم آنکه مبادا محصور فرانسویان شوند مصمّم ببازگشت بودند و بدو ستون رهسپار ناحیهٔ اِلب وطریق برلن شدند ، یکی ازستونها تحت فرماندهی پادشاه پروس ودیگری‌تحت قیادت پرنس‌هوهن‌لوهه(۷) بود واتّفاقاً این پرنس ازهمه بیشتر اطمینان داشت که بسهولت ناپلئون را مغلوب خواهد ساخت .

ینا

ستون این پرنس مؤخّرةالجیش بود وبرفراز رشتهٔ‌ارتفاعاتی که درمغرب ینا بصورت‌کوه بی‌دامنهٔ جنگل‌پوش بادرّه‌های عمیق وچین وشکنج بسیار واقع است مقام داشت ، این مکان مرتفع دارای دهات و قصبات بسیار است و دامنهٔ آن به ویمار(۸) میرسد . شب ۱۳ اکتبر تا روز ۱٤ بی‌خبر دشمن ناپلئون که میپنداشت تمام قشون پروس درآن مکان مرتفع است با ۳۰٬۰۰۰ قشون مرکب از قوای مارشال لان وگارد از طرق کوهستانی باریك

---

(۱) - Saal (۲) - Thuringerwald (۳) - Gotha (٤) - Frankenwald
(۵) - Kronach (٦) - Saalfeld (۷) - Hohenlohe (۸) - Weimar

که جز بُز از آن صعود نتواند کرد خودرا بمرتفعات مشرفه بر ینا رسانید ، اینجا رالاندگرافنبرگ (۱) گویند، ناپلئون چراغ دردست ایستاده واشخاصی را که ببریدن درختان ووسعت دادن راه توپخانه مشغول بودند روشن میکرد . بامداد چهاردهم اکتبر که سپیده دمید مقارن ساعت شش صبح مه غلیظی میدان را فرو گرفته و به پیشرفت فرانسویان مساعدت میکرد ، این جنگ برخلاف اوسترلیتز نتیجهٔ نقشه و پیش بینی نظامی نبود ومیدان هم وسعتی برای اجرای اعمال نظامی نداشت، سرتاسر میدان بچهار کیلومتر میرسید ، باصطلاح جنگ ینا عمیق بودولی عرضی نداشت ، عاقبت میان دو نقطه که پی در پی لشکر پروس مغلوب شد ده کیلومتر فاصله شد ، این دو لشکر تفاوتی عظیم باهم داشتند ، درطرفی پادشاهی فرمان میداد که معتقد بجنگ نبود وغفلتاً گریبانش بچنگ افتاده وقبل از آنکه قوای خودرا تمرکز بخشد دچار دشمن گردیده و ناچار بود که قطعه قطعه قشون خود را بمقابله بفرستد که متوالیاً مغلوب ومعدوم شوند . درطرف دیگر سپاهی بود متمرکز وآراسته که درآغاز جنگ درهم فشرده و دوش بدوش در مصافگاه ایستاده بودند وسپس بتدریج انبساط یافته و منتشر گشتند مثل انگشتان دستی که بسته باشد و کم کم گشوده شود .

در نخستین مصادمه لان سردار فرانسوی حمله برد و هشت هزار تن پروسی را که درسه قریه سنگر بسته بودند طرد کرد ، چون باینطریق میدان جنگ وسعتی یافت لشکر مارشال سولت از درهٔ سال بالاآمد ولشکر مارشال اوژرو از سمت چپ ینا بدرهٔ کوسپدا (۲) رسید، مارشال لان که مرکز وقلب سپاهرا داشت مقدّمة‌الجیش نی (۳) را هم بیاری خود برد از اینقرار مجموع قوای ناپلئون در این میدان به ۵۰،۰۰۰ نفر بالغ شد .

سخت ترین جنگ که دوّمین مصادمه حساب میشود از ساعت ده تا دو بعداز ظهر (٤ ساعت) دوام یافت ، پرنس هوهن لوهه با سی هزار سپاهی بجنگ آمد

(۱) ـ Landgrafenberg (۲) ـ Cospeda (۳) ـ Ney

پیاده نظام پروس مثل اوقاتی که نمایش نظامی میدهند با شکوه تمام حمله بیکی از دهات برد که مارشال نی در آنجا مقام داشت، این پیاده نظام در ۵۰۰ متر فاصلهٔ قریه توقف کرد و بدون اینکه جرئت حمله داشته باشد مثل ایّامیکه نمایش تیراندازی میدهند مشغول شدند و دودتفنك و توپ فرانسویان‌را هدف قرار دادند، امّا هیچ اثری نبخشید و بالعکس تیر فرانسویان غالباً بآماج رسید، قشون پروس ملاحظه کردند که ساعت بساعت برقوای خصم افزوده و اصلاً طرزحرکات نظامی آنها موافقتی بااصول جنگی فردریك ندارد، تأثیری ازتیرباران آنها دیده نمیشود، بعکس تیر فرانسویان غالباً بهدف رسیده وصفوف آنانرا غربال آسا سوراخ سوراخ میکند وچون در این اثنا سواره نظام مورا هم وارد عرصه کارزار گردید یکبار پای پروسیها ازجای رفت وبنا برقول مارشال فُن دِرگولتز(۱) دریك لحظه سپاه پروس «بطوفان و گردبادی از افراد فراری» مبدّل شد.

در اینوقت ۱۵٬۰۰۰ سپاه پروسی از ویمار بمیدان رسید، سردار این دسته ژنرال روچل(۲) بود، این‌جنگ که سوّمین مصادمهٔ آنروز است‌آخرین‌هم محسوب میشود، ژنرال روچل با اینکه گروه گروه سپاهیان پروس را درحال فرار میدید دستهٔ خودرا چنان بحمله واداشت که چند فوج ازفرانسویان را عقب نشانید ولی جنبش او بزودی بسکون مبدّل شد، خودش مقتول و درظرف نیمساعت افواجش متفرّق و جزءِ دریای فراریان پراکنده گشتند.

از ۵۵٬۰۰۰ نفر پروسی که بجنگ مبادرت جستند ۲۷٬۰۰۰ نفرمقتول واسیر و مجروح شدند و بقیّة السّیف در روی جادهٔ ویمار ازدحام کردند و از پشت سر سوار نظام زره پوش مورا با شمشیر آخته برسر آنان تاخته و چون برگ درخت فراریان را بر زمین ریختند، بیش از ۲۰۰ توپ غنیمت فرانسویان شد.

اورشتات

دراثناءِ حرب ینِاستون دوّم‌سپاه پروس که ۵۰٬۰۰۰ نفر بود بسرداری‌فردریك گیّوم‌ودوك دوبرونسویك درظاهر اورشتات

(۱) - von der Goltz (۲) - Ruchel

بمارشال داووت مصادف شد، مارشال داووت را ناپلئون با ۲۸٬۰۰۰ نفر سوار و پیاده مأمور جلوگیری از دشمن در حال شکست و عبور از پل کوسن(۱) کرده بود، شب (۱۳) ناپلئون بگمان اینکه تمام قشون پروس با خود او سر و کار دارند و کسی در مقابل داووت نیست فرمان داد که بمحلّ آپولدا(۲) ناخته و از عقب لشکر پروس را دریابد، داووت برای انجام این دستور درساعت شش صبح (۱٤) حرکت کرد و در مقابل قریهٔ هاسن‌هوسن(۳) بمقدّمة الجیش پروس رسید که شب را در اورشتات بروز آورده و درساعت شش عازم حرکت بودند.

قریهٔ هاسن‌هوسن عرصهٔ کارزاری شد که درجنگهای امپراطوری بسختی آن کمتر دیده شده است، جمع کشته و اسیر ازطرفین به ۲۵٬۰۰۰ نفر بالغ گردید.

جنگ تا چهارساعت دوام داشت، پروسی‌ها سعی بیفایده کردند که یا قریه‌را بگیرند یا از خطوط فرانسویان تجاوز کنند، در آغاز کار جزیك قسمت متعلّق به ژنرال گودن قوائی دراختیار داووت نبود، افواج داووت درشمال قریهٔ مزبور مربّعی تشکیل داده و با حملات سواره نظام بلوخر(٤) و پیاده نظام مقاومت میورزیدند. دراین مدّت قسمت فریان(۵) فرصت کرده بجناح یمین واصل‌شد، فوج ۸۵ درقریه ماند و بعد ازشکست بلوخر چندان ایستادگی کرد که قسمت موران(٦)هم بآنها ملحق‌شد وجبهه چپ قشون فرانسه تشکیل یافت، قسمت موران که ۹٬۰۰۰ نفر بود مدّت مدیدی با ۱٤٬۰۰۰ سوار برادر پادشاه موسوم به پرنس گیّوم مقاومت کرد وعاقبت خصم‌را شکست داد، درحوالی ساعت ۳ مارشال داووت بااینکه بیش از ۱۰٬۰۰۰ نفر که ثلث عدهٔ او باشد از دستش رفت حالت حمله گرفت و دوقسمت احتیاطی پروس را درهم شکسته بصوب ویمار فرار داد، ۱۵٬۰۰۰ مقتول و ۳٬۰۰۰ اسیر و ۱۱۵ توپ از خصم گرفت در صورتی که خود بیش از ٤٤ توپ نداشت. ازجملهٔ مقتولین یکی دوك دوبرونسویك بود که شخصاً سردستهٔ پیاده‌نظام شده و بقریه حمله میبرد ضربتی مهلك بر سر او رسید و درخون غلطید.

---

(۱) _ Kœssen (۲) _ Apoldat (۳) _ Hassenhausen (٤) _ Blücher
(۵) _ Friant (٦) _ Morand

هزیمت سپاه پروس

هزیمتیان ینا و فراریان اورشتات در ویمار بهم رسیدند و چون از عظمت حادثه واقف شدند شورش و هزاهزی عظیم در آنها افتاد. نظامیان پروس اسلحه را ریخته و گوش بهیچ فرمانی نداده راه فرار پیش گرفتند و سر در بیابان نهادند، سواران فرانسوی که بدستگیری فراریان مأمور بودند هزاران اسیر گرفته وفردای جنگ ینا ۱۴،۰۰۰ تن را باردوگاه آوردند، سه سواره نظام فرانسوی یك گروهان را اسیر آورد، دو دسته از قشون که بزحمت خود را جمع آورده بودند یکی بسرداری هوهن لوهه بسمت رود اودر میرفت و دیگری بریاست بلوخر بجانب الب میشتافت، موراو لاسال فرانسوی مأمور تعقیب وتعاقب آنان گشته و چنان بسرعت تاختند که در هر بیست و چهار ساعت ۸۰ کیلومتر قطع مسافت نمودند، هر دو دسته محصور و گرفتارشدند، دستهٔ هوهن‌لوهه که ۱۶،۰۰۰ نفرداشت درپرنزلو(۱) (۲۸ اکتبر) و دستهٔ بلوخر که ۲۰،۰۰۰ بودند در لوبك(۲) (۷ نوامبر). روز هشتم نوامبر درست یکماه بعدازشروع بجنگ ازلشکرپروس اثری پیدا نبود، تمام قلاع مستحکمه میان الب و اودر بدست افتاد مثلاً قلعهٔ شتتین(۳) که ۲۰۰ توپ داشت تسلیم سواران لاسال گردید، قلعهٔ ماگدبورگ که ۲۲،۰۰۰ مرد درآن توقف داشت در مقابل ۱۵،۰۰۰ سپاهیان نی امان آورد.

از هیچ طرف مقاومت ملّی ظاهر نشد، مملکت پروس عرصهٔ نمایش محو جمیع قوی واضمحلال کلّیهٔ خصال اخلاقی گردید، ناپلئون چون ببرلن رسید استقبالی شایان فاتحین بزرگ از او کردند ومردم سرگرم تیاتر وبازی خود بودند وباحترام تمام بوی سلام میدادند (۲۷ اکتبر). مأمورین و زمامداران امور برلن خاصّه پنج تن از وزراء سوگند یاد کردند که « بدل و جان اوامر مرجوعه را اطاعت کرده ودرخدمت لشکر فرانسه بکوشند وباخصم مکاتبه و مرابطه نداشته باشند » در واقع با هموطنان خود قطع ارتباط نمایند. بنا برقول گود فروا کاوی‌نیاك(۴)

(۱) ـ Prenzlau (۲) ـ Lübeck (۳) ـ Stettin (۴) ـ Godefroy cavaignac

« گوئی هر کسی میخواهد در ابراز اطاعت و اظهار ضعف بر رفیق خود پیشی بجوید » یکی ازمشاوران و محارم فردریك گیّوم نوشته است که « باید در این وقت نه فقط صلح را تقاضا کرد بلکه باید صلح را گدائی نمود » خود پادشاه پروس فردای شکست ینا در نامه‌ای که بنده‌وار بامپراطور غالب نوشته استدعای متارکه نموده است باین ترتیب : « شما ازآن بزرگوارترهستید که به‌نتایج یك روز فتح سرگرم شده و در من بچشم حقارت وبی‌لطفی بنگرید » فردریك که دریکی از نواحی پروس متواری بود بوزیری ازوزراءِ خود دربرلن چنین‌نوشته است : « مراقب باشید که از ناپلئون خوب پذیرائی شود و در هریك از عمارات سلطنتی کـه مایل است وارد شده ومهمان خزانهٔ پروس باشد » (۷ نوامبر ۱۸۰۶) ، در تاریخ جهان این قسم انحطاطی نادراست.

امّا در اثر تحریکات ملکه لویز پادشاه پروس آخرالامر از خواب بیدار شد وهنگامی که ناپلئون تقاضای متارکهٔ وی را جواب موافق داد ازآنجا که شرایط امپراطور بسیار سخت و ناگوار بود گیّوم تن در نداد ، ناپلئون دانست که تاروسها را مغلوب نسازد صلح محال است .

لشکر کشی به لهستان

ناپلئون به ورشو وارد شد و ملّیّون ونجباءِ لهستان را تشویق کرد که در پی تحصیل استقلال از کف شدهٔ خود بر آیند و وطن تجزیه گشته خویش را باردیگر بهم به پیوندند ، سپس ازرود ویستول گذشته عنان بصوب شهر کونیکسبرگ که تنها شهرغیرمفتوح پادشاه پروس بود تافت .

جنگ در این سرزمین بکندی وصعوبت پیش‌میرفت ، مصاف ینا یکماه‌دوام کرد ومدّت جنگ لهستان هفتماه شد ، دراین‌دشت وسیع که قرای‌آباد نادراست بسختی غذا وعلوفه بدست میآمد، کمی‌طرق و کثرت باتلاق ووفور برف‌وبازشدن ناگهانی یخ وچسبناکی گل ولای بقدری کار سوق‌الجیش را مشکل ساخت که قدمی بسرعت نمیتوانستند بردارند ، هرجا بدسته‌ای از روسها برمیخوردند چنان

مقاومت میکردند که نظامیان فرانسه معتقد بودند « دو دفعه باید هر روسی را کشت تا بمیرد » سپاهیان روس بی‌باکانه ازخلال ستونهای لشکر فرانسه گذشته وتن به محاصره نمیدادند.

ایلو

درماه فوریه ناپلئون گمان‌برد که خصم رابجنگ آورده‌است امّا بالعکس خود غافلگیرشد، روز ۸ فوریهٔ ۱۸۰۷ در برف ومه سختی که دیده‌را از دیدار مانع بود ۵۰،۰۰۰ نفر قشون ناپلئون به۷۰،۰۰۰ تن سپاهیان روس تحت فرماندهی بنیک سن(۱) مصادف شد، نزدیك بود کار او ساخته شود، یك لشکر ازلشکرهای او بسرداری اوژرو چنان در جنگ مغلوبه راه را گم کردکه تمام‌مضمحل‌گردید، دروسط روز روسها بقلب‌قشون‌که امپراطور درآن بود نزدیك شدند وخود را بقبرستان ایلو رسانیدند، برای خلاصی از این حملهٔ دهشتناك ناپلئون مجبورشد هشتاد اسکادرون سوار مورا را بکار بیندازد، شب فرا رسید و روسها دست از جنگ بر نمیداشتند امّا در این گیرو دار مارشال نی از پشت جناح یمین‌آنها بمیدان‌وارد شدوآنهارا مجبوربعقب نشستن‌کرد، میدان بدست ناپلئون افتاد ولی چیزی جز ۲۵،۰۰۰ جسد مقتول ومجروح که از طرفین بخاك هلاك افتاده بود درآن دیده نمیشد.

تدارکات نظامی وتدابیر سیاسی

بعدازاین «قصّابی» بیفایده بقول ناپلئون‌طرفین‌بسبب‌خستگی مفرط وسردی‌هوا دست از کار کشیدند و «سرداران دولشکر بصلح مایل و ازجنگ متنفّر وسیر گشتند» امپراطورچنان از ایستادگی و سخت جانی روسها متوحّش شده بود که مستقیماً پیشنهاد صلح بفردریك گیّوم کرد (۱۳ فوریه ۱۸۰۷) امّا فردریك بگمان اینکه روسها غالبند از مذاکره خود داری نمود.

ناپلئون‌دانست که دربهار جنگ بزرگی‌باید کرد، پس‌بفکر تقویت‌سپاه‌افتاد وعدد آنرا به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید، این جمعیّت را از امارات متّفقهٔ نواحی رن

---

(۱) _ Benningsen

و از مملکت ایطالیا و ازدول متّحد خودیعنی اسپانیا و هلاند فراهم آورد، درواقع لشکر امپراطوری مبدّل بسپاه ملل شد.

درحین تجهیز قشون امپراطور بمذاکره و تدابیر سیاسی نیز مشغول بود، هیچوقت فعّالیّت او باین درجه نرسید، در اقصای آلمان دور از خاك فرانسه امپراطور بایستی مراقب دولت اسپانیا باشد زیرا که یقین داشت در اوّلین شکست عهد دوستی او را درهم میشکنند و مواظب اطریش باشد که میدانست مترصّد فرصت و گرفتن انتقام است، از روی احتیاط با پادشاه اطریش مذاکراتی میکرد و سلطان عثمانی را هم میخواست از جنوب بجنگ روس بفرستد و با پادشاه ایران(۱) هم مکاتبه میکرد که شاید از سمت بحر خزر بروسیّه حمله کند.

فریدلند

در بهار ناپلئون بسمت کونیکسبرك که محل قورخانه و جبّاخانهٔ روس بود توجّه کرد و بنینگ سن سردار روس را وا داشت که به پهلوی قشون او حمله کند، سردار روس از رودخانهٔ آل که شعبه‌ای است از پرگل(۲) گذشت باین تدبیر ناپلئون با روس مواجههٔ کامل یافت و روز ۱۴ ژوئن ۱۸۰۷ در میدان فریدلند آن لشکر را پشت برودخانه چنان درهم فشرد که مغلوبش ساخت.

فریدلند آنوقت شهر کوچکی بود دارای ۲،۰۰۰ نفر جمعیّت و واقع بود در زاویهٔ دو رودخانه که درشمال شهر مردابی بزرگ تشکیل میدادند، درروی رودخانه که هشتاد متر عرض داشت چهار پل ساخته بودند و شب و روز قبل ۷۵،۰۰۰ سرباز روسی با ۲۰۰ توپ از آن پلها گذشته بودند، سردار روسی قشون خودرا بشکل قوس در ظاهر فریدلند گسترد.

درعرض جغرافیائی فریدلند وضع طبیعی چنین است که در ماه ژوئن روز بسیار دراز است، از سه ساعت بعد از نصف شب تا ساعت ده شب هوا روشن است و در واقع این یکروز جنگ ۱۹ ساعت طول کشید.

لان همان شب بآنجا رسید و از ساعت ۳ بعد از نصف شب بجلوگیری سردار

---

(۱) ـ فتحعلی شاه

(۲) ـ Prégel



لانی از سرداران معروف ناپلئون

(۱۷۶۹ - ۱۸۰۹)

روس همت گماشت که ناپلئون از قصد خصم مطلع شده و مجال حرکت بیابد ، سپس بکمك سواره نظام گروشی(۱) بساحل دیگر رودخانه تاخته ودرصدد قطع طریق روسها بسمت کونیکسبرگ بر آمد ، درفاصلهٔ ساعت هفت صبح تاظهر جنگ سواره نظام درقسمت شمالی جاده دوام داشت ، شش هزارسوار فرانسوی مظفرانه با ۱۲٬۰۰۰ سوار روسی کوشیدند ، قشون لان یك ثلث قشون روس بود زیرا که ده هزار نفر بیش نداشت وخصم دارای سی هزار سرباز بود ، بعداز ٦ ساعت لشکر مورتیه فرانسوی بکمك او رسید و روسها هم دائماً در تزاید بودند چنانکـه مقارن ظهر در برابر ۲۷٬۰۰۰ نفر فرانسوی ۷۰٬۰۰۰ نفر روسی دیده میشد .

کمی ازظهر گذشته ناپلئون تازان تازان از ایلو خودرا بمیدان فریدلند رسانید وبسرعت وضع میدان جنگ رانگریسته گفت : « اگر دشمن بهمین وضع بماند کارش ساخته است » برای اینکه خصم درهمین موقع بماند بایستی چهار ساعت تمام اورا سر گرم کرد تابقیهٔ قشون فرانسه بمیدان حاضر بشود ، پس حرکات ماهرانهٔ نظامی شروع شد وچون گندم درمزارع بلندبود بخوبی ازعهدهٔ حملات وزدوخوردها وجنگ و گریز ها برآمدند ، خستگی جنگجویان هم که ده ساعت بود نفسی براحتی برنیاورده بودندباین ترتیب کمك کرد و کارجنگ بکندی هرچه تمامتر پیش میرفت ، درواقع میان دولشکر متارکهٔ قهری بود وتا ساعت پنج ازجانبین تعطیل موقتی پیش آمد .

درساعت پنج تمام قوای فرانسه بمیدان واصل شد وصفوف قتال آراسته گردید ، سرداران وسران سپاه ازامپراطور دستورالعمل کامل گرفتند وبعضی از افراد که دیر رسیدند قریب یکساعت بیاسودند ورفع خستگی کردند ، آنگاه ۲۰ توپ را یکدفعه شلیك وجنگ واقعی قطعی را اعلان نمودند ، ازهر جانب غریو جنگجویان برخاست وتاشش ساعت جنگی خونین دوام یافت .

نقشهٔ ناپلئون این بود که مورتیه ولان ازسمت یسار وقلب دشمن را نگاهدارند

---

(۱) - Grouchy

و از جانب یمین نی بجناح چپ و مرکز خصم حمله ببرد و بقول ناپلئون « بدون نگریستن باطراف و اعتنا به پیش آمدها » حرکت کند وخودرا بشهرفریدلند رسانیده پل‌ها را خراب نماید، پس از این اقـدام مورتیه ولان حالت حمله گرفته و قلب و یمین لشکر روس را عقب رانده بررودخانه بریزند.

نقشه طابق‌النّعل بالنّعل بموقع اجرا رسید، لشکرنی قـدری از حملهٔ گارد روسی عقب رفت ولی یکدسته توپ (۳۰ عدد) کـه متهوّرانه در جبهـهٔ صفوف قرار گرفته و صد متر پیش با خصم فـاصله نداشت طوفانی از گلوله برپا کرد و دشمنان را بازپس راند.

در ساعت هشت شهر فریدلند از آتش گلوله مشتعل و از هـر جـانب قشون فرانسه وارد آنجا شد، در ساعت ده مورتیه ولان صحرا را ازوجود دشمن پاك کرده وقشون روس را بسرداری گورچاکف عقب رانده عدّه‌ای کثیر را درآب رودخانه غوطه دادنـد، در این مصاف ۲۵،۰۰۰ سرباز روسی تلف و ۸۰ تـوپ غنیمت فرانسویـان شد، امپراطور فرانسه از ۸۰،۰۰۰ نفر قشون خود بیش از ۵۵،۰۰۰ نفر را بجنگ نیاورده بود، بعد از شکست خصم بقیّهٔ سپاه تازه نفس رابسرداری داووت و مورا از پی فراریان بصوب نیمن فرستاد، تسار تقاضای صلح کرد.

صلح تیل‌سیت

دو امپراطور مستقیماً مذاکرات صلح را در تیل سیت انجام داده و در روی قـایقی در وسط رودخانه نیمن از یکدیگر دیدار کردند (۲۶ ژوئن ۱۸۰۷). پـادشاه پروس که جز یك شهر (ممل) در آن طرف رود نیمن برایش باقی نمانده بود دراین ملاقات اصلاً پـذیرفته نشد و در جریان مقاولات او را مداخله ندادند و تمام خسارت جنگ بگردن او افتاد.

پس از معاهدهٔ تیل سیت (۸ ژوئیه ۱۸۰۷) ایالت هانور و تمام اراضی ساحل چپ رود الب و جمیع ولایاتی که درتقسیم لهستان سهم پروس شده بود ازفردریك گیّوم منتزع گردید، امپراطور چهـار ولایت را باو واگذاشت: براندبورگ، پومرانی، پروس و سیلزی. ملکه لویز هم که بتقاضای شوهرش به تیل‌سیت آمد

با وجود تضرّع و زاری بسیار نتوانست چیزی بیش ازاین بدست آورد حتّی قلعهٔ ماگدبورگ را هم برآن چهار ولایت نیفزودند و محض تخفیف وتحقیر فردریك گیّوم درمقدّمهٔ عهدنامه قید شدکه استردادولایات اربعهٔ سابق الذّکر بپادشاه پروس « بر حسب خواهش اعلیحضرت امپـراطور کلّ روسیه » است مطابق قرارداد ضمیمهٔ عهدنامه وقت خروج قشون فرانسه از ولایات چهارگانه مذکور معیّن شد و در واقع تخلیهٔ آنجاموقوف بتأدیه غرامات جنگی‌بود ولی‌میزان غراماتمعلوم نبود چیست .

اتّحاد فرانسه و روس

در اینوقت عهدنامهٔ وداد بین ناپلئون و آلکساندر تسارروس انعقاد یافت که درحمله ودفاع‌دشمنان‌شریك و یاوریکدیگر باشند (۸ ژوئیه۱۸۰۷) . آلکساندر تمـام تغییراتی را کـه ناپلئون در ممالك غربی اروپا داده بود برسمیّت شناخت خاصّه در ایطالیا وآلمان و متعهّد شد که واسطه شده و دولت انگلیس را هم با خود در این‌شناسائی‌شریك سازد و اگر انگلستان میانجی‌گری اورانپذیرد دردفع آندولت‌باناپلئون‌مساعدت نماید و در مقابل ناپلئون هم متعهّد شد در میان سلطان عثمانی و دولت روس که مشغول جنگ بودند میانجی واقع گردد و اگر سلطان نپذیرد ممالك عثمانی را تجزیه نموده وبرای سلطان جزاسلامبول وروملی جائی‌را باقی‌نگذارد ، بنابراین ناپلئون و تسار روس اروپا را میان خود تقسیم کردند .

آلمانِ ناپلئون

پس‌ازعهدنامهٔ‌تیل‌سیت‌ناپلئون‌تغییرات آلمان‌رابکمال‌رسانید، اراضی منتزعه از پروس واقعـه در میان شطّ ِالب وشطّ رن را باولایت هانور جمع کرده وسلطنت وستفالی‌را تشکیل‌داده و پادشاهی آنرا به برادرخود ژرُم(۱) عطانمود ، حوزهٔ انتخابیّهٔ ساکس را مبدّل بسلطنت ساکس کرده و منتخب آن ولایت را بپادشاهی آنجـا بعلاوه دوك نشین بزرگ ورشومنصوب کرد،این‌دوك‌نشین ازاراضی لهستان که پروس از دست‌داده بود

(۱) ـ Jérôme

تأسیس یافت ، ولایات و سلطنتهای مذکورهمه جزءِ متّفقین رن قرار گرفتند ، در واقع تمام خاك آلمان باستثناءِ ایالت پروس خاص جزءِ قلمرو متّفقین رن گردید و امپراطوری آلمان را ناپلئون بنحوی تشکیل داد که بیش‌ازپیش متمرکزومتّحد و ساده بوده کاملاً مطیع و منقاد امپراطور خود باشند ، در زمان قدیم هیچوقت لیالات آلمان باینددرجه اتّحاد و یگانگی نداشتند ، ناپلئون را حامی وسرپرست خود شناخته و در سیاست خارجی و سوق‌الجیش قدمی بی فرمان اونمی نهادند ، از سال ۱۸۰۹ ببعد دول متّفقهٔ آلمان ۱۶۸،۰۰۰ مردجنگی دررکاب امپراطور حاضر ساختند.

علل اتّحادروس و فرانسه

انتقال ازجنگ وخلاف بصلح وصفا مخصوصاً بدوستی و وداد صمیمانه البتّه علل عمده میخواهد ، حال به بینیم چه شدکه تسار روس بعد از صلح تیل سیت و همچنین ناپلئون اینقسم بایکدیگر محبت پیدا کردند ، علل آن بسیار است منجمله آلکساندر تسارروس چون دیگرامیدی بانگلیسها نداشت‌ودیرزمانی بودمصارف جنگ و پول باونمیدادند وچون قبل‌ازجنگ فریدلند ازانگلیسها مبلغی قرض خواست وآنها مضایقه کردند بنابراین سخت بخشم‌آمد وهنگامیکه درروی‌قایق در تیل سیت با ناپلئون ملاقات کرد اوّل سخنش این بود که : « من همانقدر که با شما عداوت دارم با انگلیسها هم دشمن هستم » وروز دیگردرموقع عقد اتّحاد گفت: « دراقداماتی که‌برضدّانگلیس بکنیدمن‌همراه ومددکارشماخواهم بود » . علّت دیگر این بود که پیشنهاد های عظیم ووسیع ناپلئون راجع بسرنوشت اروپا چشم عقل تسار را خیره کرده مخصوصاً نقشهٔ تقسیم امپراطوری عثمانی . امّا علّت اینکه ناپلئون دودستی روس‌را گرفت وبا اوعقد دوستی محکم‌ساخت این بودکه بعد از نقض معاهدهٔ آمین با انگلستان همواره در میان دول معظمهٔ اروپا دوست و یاوری میجست که دافع تبلیغات و دسایس انگلیس باشد (۱) .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۹٤ رجوع شود

پروس امید اورا بیأس مبدّل گردانید ، اطمینانی هم باطریش نداشت ، پس جز تسار روس کسی باقی نمیماند.

در سال ۱۸۰۷ مخصوصاً بیش از هرموقع ناپلئون محتاج بدوستان صمیمی در اروپا بود زیرا که اعلان جنگ خاصی بانگلیس داد و آن قرق و محاصرهٔ برّی بود و حصول مقصود منوط بداشتن قدرت کامل در تمام سواحل و بنادر اروپا بود والبتّه رفاقت و دوستی دولت روس در این امر نعمتی عظیم بشمار میآمد.



آلکساندر اوّل تسار روسیه

(۱۷۷۷ - ۱۸۲۵)

III

قرق و محاصره برّی - مقاومتهای ملل: اسپانیا - اطریش

منشاء محاصرهٔ برّی ومقصود از آن

پس از مغلوب شدن بحریّهٔ فرانسه در ترافالگار ناپلئون اجباراً ازخیال حملهٔ مستقیم بانگلستان صرف نظر کرد ، پس بر آن شد که اساس عظمت وبنیان ثروت انگلستان را منهدم سازد یعنی فعالیّت صنعتی و تجارتی آنرا درهم شکنند. بامنع مال التجارهٔ انگلیس ازدخول ببازارهای اروپا البتّه محصولات مستعمرات ومصنوعات کارخانه های آندولت در انبار ها ومخزن ها نافروخته میماند ، کثرت مال التّجارهٔ بی خریدار موجب تقلیل پول وموجد بحران اقتصادی میگردید ، چون تجّار در دکانها را بستند صنعتگران و پیشه وران هم دست از کار میکشند وعمله و کارگر

هرچه هست بیکار و دچار فقر میشوند ، این حوادث مستلزم بحران اجتماعی خواهد شد ، گرسنگی و بیچارگی مردم را بشورش کشانده و دولت انگلیس را مجبور بمصالحه خواهد ساخت ، این فکر تازگی نداشت قبل از ناپلئون کمیتهٔ نجات عمومی در اکتبر ۱۷۹۳ و هیئت مدیره در نوامبر ۱۷۹۶ این خیال را در دماغ پخته وچارهٔ انگلیس را منحصر باین دانسته بودند و بقول بارتلمی « اولیا امور فرانسه در سرتاسر خاك خود فروش جمیع امتعه و محصولات ممالك امپراطوری انگلیس را ممنوع داشته و میخواستند آندولت را در زیر بار کثرت امتعهٔ بی‌خریدار خود مغلوب سازند . »

اقدام در قرق بری

دولت انگلیس درسنهٔ ۱۸۰۶ خود بهانهٔ شروع جنك اقتصادی رابدست داد ، همانطور که درزمان جنگ باامریکا(۱) دولت مزبور بخشونت وسختی باتجّار ممالك حتّی باتجّار بیطرف رفتار کرده و امتعهٔ آنانرا ضبط کرده تا آنجائی که منجر بانعقاد اتّحاد دول بیطرف بر ضدّ انگلیس گردید همانطورهم دراینوقت دست بجلوگیری ازتجارت فرانسه زد . اگرچه دولت انگلیس آنقدر بحریّه نداشت که تمام طرق دریائی فرانسه را مسدود کند ودراکثر بنادر کشتی جنگی انگلیس دیده نمیشد لکن عملاً تمام بندرها را محصور داشت وورود وخروج مال‌التجاره را ازبنادر فرانسه ممنوع کرد (۱۶ مه ۱۸۰۶) .

خلاصه ناپلئون دیرزمانی بود که میخواست این محاصره را که جز دراوراق کاغذ وجود خارجی نداشت عملی کند ، پس روزی در فوریهٔ ۱۸۰۳ قبل ازقطع روابط با انگلستان بسفیر آندولت اخطار نمود « همینطور که شما مارا محصور کرده‌اید عاقبت من‌هم شمارا درمحاصره خواهم افکند ، شما با سدّ طرق بحری بسیط زمین را زندان ما کرده اید ، من نیز روزی فراخنای بحاررا محبس شما خواهم ساخت . »

فرمان برلن

امپراطور در جواب اعلان جنگ اقتصادی انگلیس مورّخ ۱۶ مه ۱۸۰۶ در ۲۱ نوامبر همان سال بموجب فرمان

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۴۰ رجوع شود .

برلن چنین جواب داد که : « برحسب حقّ طبیعی جایز است که همان سلاحی که دشمن بروی شخص میکشد او نیز همان سلاح را بروی او بیازد. » پس مقرّر میشود که جزایر بریتانیا از این تاریخ درحال محاصره است . آنگاه تصریح کرد که مردم فرانسه ومتّحدین فرانسه باید ابواب تجارت ومرابطه را با انگلستان مسدود ساخته و فروش محصول مستعمرات ومتاع انگلستان را ممنوع دانسته وهرچه از آن امتعه بدست بیاورند ضایع یا ضبط کنند ، باید بنادر فرانسه را برروی تمام سفاینی که از انگلستان یامستعمرات آن میآید بربندند وبهیچ اسم ورسم وبهیچوجه من الوجوه یکنفر انگلیسی را نگذارند که قدم در خاك اروپا بگذارد ، این مقرّرات را قرق و محاصرهٔ برّی میگویند . ناپلئون در شرحی که ببرادر خود پادشاه هلاند نوشته گوید : « میخواهم دریا را به نیروی خشکی فتح کنم . »

فرمان میلان

انگلیسها چون دیدند که ناپلئون بعدازصلح تیل‌سیت دستش گشوده‌تر وقدرتش بیشترشد آنانهم برلجاجت وسختگیری افزوده فرمان دادند که هرکشتی متعلّق بفرانسه یادول متّحد او باید قبل‌ازدخول به بنادر بوسیلهٔ جهازات انگلیس تفتیش‌شده ومالیاتی‌را که پارلمان معیّن‌میکند بپردازد (۱۱ اکتبر ۱۸۰۷) . ناپلئون هم بموجب فرمان میلان در مقابل مقرّر داشت که «جزایر بریتانیا هم در خشکی و هم در دریا محصور است» (۱۷دسامبر ۱۸۰۷) و هر کشتی که بسمت انگلستان راهسپار شود یا تن بتقاضا و اوامر انگلیسها بدهد مستحق و محکوم به توقیف خواهد بود ، این حکم انگلستان را نه فقط از اروپا بلکه از تمام عالم مجزّا میکرد .

نتایج اقتصادی محاصره

قرق و محاصرهٔ برّی نتایج بسیار و عواقب مختلف اقتصادی و سیاسی داشت ، اگرچه قرق کاملاً عملی‌نشد وبقول یکی‌از وزراء ناپلئون‌مولّین(۱) نام «قاره اروپارا مانند قلعه نمیتوان ممنوع‌الورود ساخت » واگرچه با وجود هزاران مأمور گمرك در سواحل و بنادر

---

(۱) _ Mollien

باز قاچاقچیان بسیار در خاك فرانسه و دول متّحدهٔ او امتعه و محصول انگلیس را وارد میکردند لکن بازمتاع انگلیسی در اروپا کمیاب شد ودول مجبورشدند که مصنوعات داخلی خود را ترقّی داده و صنایع قدیم یا جدید را رونق بدهند که جبران نقصان بشود.

مثلاً قند چون از انگلستان وارد نمیشد و آن قسمتی هم که از مستعمرات میرسید کفایت نمیکرد کارش بجائی کشید که درولایات دور از بنادر جز در دواخانه‌ها و قوطی عطّاران نمیتوانستند حبّه‌ای قند بیابند، پس بنا گذاشتند که از نباتات اقلیم اروپا قند بگیرند مخصوصاً ازچغندر. امّا باوجود فعّالیّت ولیاقت صنعتگران و استادان نظربیدی اسباب کار کاملاً موفّق نشدند و در۱۸۰۹ هر کیلو قند به‌شش فرانك و بیست سانتیم رسید که سه برابر قیمت کنونی است، این گرانی ارزاق و حوائج زندگانی که موجب تغییرعادت مردم وزحمت و خسارت رعایا بود عموم ملل را ناراضی کرد، مثلاً در آلمان قیمت هر کیلوگرم قهوه به ده فرانك رسید، از طرفی منع صدور شراب وغلاّت وشاهدانه وغیره که مخرج آن بنادر انگلستان‌بود براضطراب وناخرسندی مردم افزود، این‌سختگیری درفرانسه موجب انزجارمردم ازامپراطوری ودرممالك خارجه که مجبوربردّ متاع انگلیس بودند باعث‌تنفّرمردم ازفرانسویان‌شد، ازاینجا میتوان به‌نتایج مهمّهٔ سیاسیّهٔ قرق ومحاصرهٔ برّی پی‌برد.

نتایج سیاسی

محاصرهٔ برّی ناپلئون‌را مجبور کرد که دائم در جنگ باشد و متّصل ممالك اطراف‌را جزء حکومت فرانسه کند.پس‌بایستی طوعاً و کرهاً تمام ممالك اروپا از دریافت امتعهٔ انگلیس خود داری کنند و الّاهر ولایتی که راهی باانگلیس داشت بامر ناپلئون جزء فرانسه میشد. بیطرفی معنی نداشت یا بایستی مطیع و منقاد ناپلئون باشند یااستقلال خود را ازدست بدهند.

ناپلئون بتدریج موفّق شد که روسیه و اطریش و پروس و دانمارك را دراین عمل با خود یار کند و چون دولت سوئد در دوستی انگلیس باقی بود امپراطور

نسار روسیه را واداشت که ایالت فنلاند را از وی منتزع سازد و خود قسمتی از پومرانی را که تعلّق بسوئد داشت گرفت (ژوئیه ۱۸۰۷). سپس ناپلئون از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۱ تمام ولایات ساحلی آلمان را ازمصبّ رود اِمس تامصبّ رود اِلب با بلاد آزاد بِرم و هامبورگ جزءِ امپراطوری فرانسه کرد وسلطنت هلاند را هم که مستقلاً در اختیار برادرش لوی بود چون لوی در اجرای محاصرهٔ برّی تعلل داشت ونمیخواست بامنع امتعه انگلیس رعایای خودرا بخاك سیاه بنشاند بامپراطوری فرانسه ملحق گردانید (ژوئیه ۱۸۱۰) وبطوری که سابقاً گفتیم(۱) ولایات متعلّقهٔ بپاپ را قسمتی بسلطنت ایطالیا ملحق کرد وقسمتی را بامپراطوری فرانسه پیوست. مملکت پرتغال که ازاوایل قرن هیجدهم یکی ازمهمترین بازارهای تجارت انگلیس بود چون در اجرای قرق برّی خودداری ورزید ناپلئون با پادشاه اسپانیا شرکت کرده آنجارا میان خود قسمت نمودند وقشونی بسرداری ژونو به لیسبون گسیل کرد (نوامبر ۱۸۰۷) خانوادهٔ سلطنتی پرتغال بامریکا رفته و درمستعمرهٔ برزیل اقامت ورزیدند، خلاصه جنگ مشئوم اسپانیاهم که در ۱۸۰۸ ناپلئون بآن مبادرت جست فقط محض اجراءِ کامل محاصرهٔ برّی بود.

دولت اسپانیا

در اسپانیا شارل چهارم که مردی احمق و ابله بود سلطنت داشت، ازپانزده سال قبل زمام اموررا بیکی ازمحارم ودوستان ملکه گودوئی(۲) نام داده بود که وزیری نسبةً لایق بشمار میآمد، پسر پادشاه فردینان که بقول ناپلئون « بسیار احمق و بسیارموذی » بود داعیهٔ سلطنت داشت وچون با گودوئی وزیرعناد میورزید درچشم عامّه محبوبیّت ووجاهتی احراز کرده بود زیرا که تمام اسپانیولی‌ها از گودوئی تنفّر داشتند ودشمن اورا بجان میخواستند، خصومت پسر پادشاه با محبوب ملکه منشاءِ وقایع ناگوار و حوادث ناهنجاری در خاندان سلطنتی شده بود.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۶۳ « اختلاف نظر با پاپ » رجوع شود

(۲) ـ Godoï

نا پلئون و اسپانیا

از ۱۷۹۵ تـا ۱۸۰۶ دولت اسپانیا پیمان دوستی را کـه بموجب عهد نامهٔ بال با دولت فرانسه بسته بود حفظ کرد. لکن هنگامیکه دولت پروس بناپلئون حمله برد تحریکات و دسایس روسیه سیاست اسپانیا را بر گردانید، بعداز فتح اوسترلیتز روسها تقاضا کردند وناپلئون پذیرفت که از پادشاه مخلوع ناپل دلجوئی کرده ومحلّی بعوض مملکت از دست‌رفته باو بدهند، طرفین اتّفاق کردند که مجمع‌الجزایر بالئار متعلّق باسپانیارا باو واگذارند وروسیّه وفرانسه متّفقاً شاه‌اسپانیارا باین‌واگذاری‌راضی کنند، هنگامیکه تسار روس ازدوستی‌فرانسه عدول کرد بابیان مخصوصی بپادشاه اسپانی خبر داد کـه ناپلئون چه خیال داشته وچگونه بی اطّلاع او قسمتی از مملکتش‌را بخشیده‌است، همانطور که دسایس‌انگلیس درپروس مؤثّرشد تحریکات روس دراسپانیا مؤثّر افتادو گودوئی صدر اعظم اسپانیا کمی قبل‌از فتح ینامهیّای حمله بفرانسه شد (۵ اکتبر ۱۸۰۶). ناپلئون این مطلب را از روی نوشته ها و اسناد سلطنتی پروس در برلن بدست آورد، امّـا چون پروس مغلوب شد شارل چهارم و گودوئی اظهار کمال بندگی بناپلئون نمودند واونیز خودرا فریفتهٔ آنان وانمود کرده دروغ آنها را ظاهراً پذیرفت و در دل کینهٔ خانوادهٔ بوربون را کـه برتخت اسپانیا مقام داشتند در سر میپخت ولشکرکشی پرتغال را بهانه قرار داده سپاهی‌بشبه‌جزیرهٔ اسپانیافرستاد وازجنگ خانگی‌دودمان سلطنتی‌استفاده نموده دست بکار زد.

واقعهٔ بایّون

درشب ۱۷ تا۱۸ مارس ۱۸۰۸ در ارانژوز(۱) که مقرّ پادشاه بود شورشی بر ضدّ گودوئی برخاست، شاه موافق نبود کـه صدراعظم را از تمام مناصب ومشاغل خلع کند، روز ۱۹ شارل چهارم چون دید که آتش شورش بالا میگیرد از سلطنت استعفا ومقام خود را بفرزندش فردینان داد، امّـا در این اثنا مورا سردار فرانسوی وارد شدوشارل چهارم را واداشت

(۱) ـ Aranjuez



ژواشیم مورا ازسرداران ناپلئون که بسلطنت ناپل رسید

(۱۸۱۵ - ۱۷۷۱)

که استعفا و کناره جوئی خودرا از سلطنت در نتیجهٔ فشار و جبر وانمود کرده وحمایت ناپلئون را درخواست نماید ، ازطرف دیگرمورا فردینان را متقاعد ساخت که برای بقا در مقام سلطنت لازم است باستقبال ناپلئون شتافته و از امپراطور که عازم اسپانیاست شناسائی رسمی خودرا استدعا کنی ، ناپلئون دراین وقت در بایّون اقامت‌داشت ، فردینان خودرا بآنجا رسانید ، شارل‌چهارم نیزبآنجا شتافت .

در این مکان با حضور ناپلئون مجلسی غریب و دهشتناك صورت یافت ، پدر چوب دست خودرا بروی پسر کشید ومادرفردینان اورا خائن وبی‌غیرت وقسی‌القلب وجانی خوانده ازامپراطور مستدعی‌شدکه وی را بپای دار مجازات بفرستد ، دراین حیص وبیص‌ناپلئون ساکت وتماشاچی بود عاقبت سربرآورد وبه فردینان امرداد که قبل از نیمه شب باید پدرت‌را بپادشاهی بشناسی و گرنه یاغی وطاغی‌محسوب خواهی شد ، فردینان بوحشت افتاد وفرمان راگردن نهاد ، امّا چون شارل‌چهارم ازشورش ونهضت آرانژوز هنوز بیمناك بود از بازگشت به اسپانیا خودداری نمود و از جانب خویش و تمام فرزندانش استعفا داده تاج و تخت را « بدوست خود ناپلئون بزرگ » واگذاشت (۲۰ ـ ۳۰ آوریل ۱۸۰۸) و ناپلئون قصر کمپی‌ینی(۱) را با ۰۰۰،۰۰۰،۲٬٤ فرانك مقرّری سالیانه باوبخشید لکن شارل‌از آن قصر به مارسی رفت وازآنجا به روم مسافرت کرد .

فردینان‌را درقلعهٔ والانسی درولایت اندرکه ملك‌تالیران بود عنفاً جای‌دادند، دوسال بعد فردینان « نظر بعلاقهٔ قلبی ومحبّت کاملی که بشخص امپراطور داشت استدعا کرد که وی‌را بفرزندی خود بپذیرد تا باینوسیله زندگانی او مقرون‌بخیر وسعادت‌گردد » بعدازواقعهٔ بایّون چندنفر بپادشاهی رسیدند ، ژوزف پادشاه ناپل بسلطنت اسپانیا منصوب شد (٦ ژوئن۱۸۰۸) . مجلس اسپانیا که اعضاءِآن بدستور و فرمان ناپلئون انتخاب شده بودند در بایّون مجتمع شده ژوزف را بسلطنت شناختند ، مورا که قلباً مایل بپادشاهی اسپانیا بود ازاین پیش‌آمد رنجیده‌گشت

---

(۱) ـ Compiègne

امّا امپراطور وی را بفرمانفرمائی و سلطنت ناپل برگزید (اوّل اوت ۱۸۰۸) .

جنگ اسپانیا و اهمیّت آن

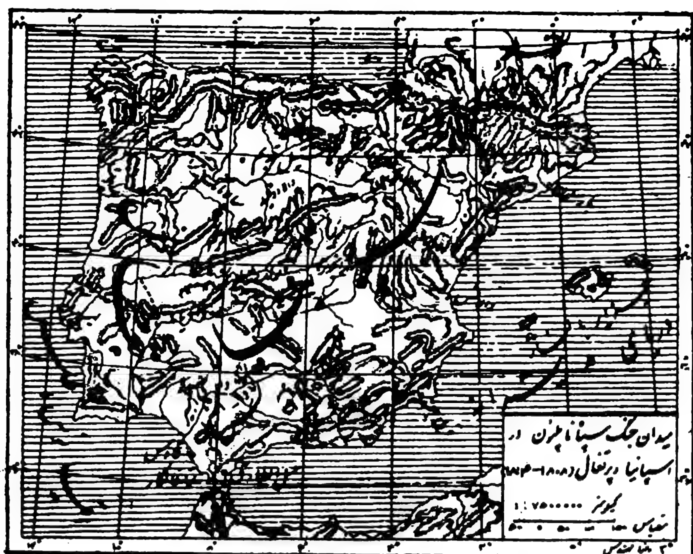
وقایع مذکوره موجب هیجان عموم مردم اسپانیا شد که سلاح جنگ برگرفتند و زد وخوردی شروع شد که پنجسال تمام ناپلئون را بخود مشغول داشت وعاقبت وی را مغلوب ساخت (مه ۱۸۰۸ ـ دسامبر ۱۸۱۳) . این جنگ دراز و بیفایده وتاریك یکی ازاعمال اساسی امپراطوری ناپلئون بشمار میآید ، مجلس انقلابی اسپانیا دراشبیلیّه وقادس تشکیل یافته بنام فردینان هفتم انگلیسها را باسپانیا خواندند ، انگلیسها قدم در خشکی نهاده ومیدان جنگی ترتیب داده بتدریج بهترین سربازان فرانسه رابآنجا جلب کرده وبخاك هلاك افکندند ، امپراطور قریب ۳۰۰،۰۰۰ تن ازمردان کاردیده و جنگ آزموده را در این مصاف از دست داد و چون روز سختی رسید و سال ۱۸۱۳ فرازآمد لشکراواز رزم آزمایان مجرّب خالی ماند وشدآنچه شد ، بنابراین لشکر کشی اسپانیا را باید اوّلین علّت اضمحلال وانقراض دولت ناپلئون دانست .

صفات ممتازهٔ جنگ اسپانیا

این جنگی تازه وازسایر محاربات ناپلئون ممتاز ونخستین جنگ ملّی بود که ازآن تاریخ ازهرمملکتی نایرهٔ آن اشتعال یافت . تا آنزمان سروکار امپراطور با سلاطین ولشکر سلاطین بود و پس ازغلبه برلشکر پادشاه مغلوب ومطیع میشد ، ملّت بیطرف وناظر میماند . امّا در اسپانیا علاوه بر قشون منظّم دولتی و سپاهیان انگلیس تمام ملّت بمیدان ناپلئون قدم نهاد وچنانکه در ۱۷۹۲ در فرانسه واقع شد ملّت اسپانیا برای دفع مهاجم و رفع ظلم ظالم قیام عمومی کرد ، ازاین تاریخ ببعد ناپلئون بهرجا لشکر کشید همین ترتیب پیش آمد مثلاً در سال ۱۸۰۹ ملّت اطریش و در ۱۸۱۲ ملّت روس و در ۱۸۱۳ ملّت آلمان بمقابله او دامن بکمر زدند .

دراسپانیا قیام ملّت عام بود وبقول یکی از رؤساء نهضت پالافکس (۱) نام «ملّت در برابر مهاجمین با کارد وچاقو بمیدان آمد . » هر دهقانی سربازی شد که مثل

(۱) ـ Palafox



زمان دفع مسلمانان از اسپانیا تعصّب ملّی و تعصّب دینی را بهم آمیخته داشت ، کشیشان اسپانیولی که در آنوقت ۱۹۰،۰۰۰ تن بودند ناپلئون را بسبب توقیف پاپ دشمن داشتند و اعلان جهاد کردند و در کتب درسی مذهبی و رسالات سؤال وجواب مدارس عباراتی ازاین‌قبیل درج کردند : «فرزند فرانسویان چه هستند ؟- عیسویان قدیم که اکنون مرتد شده‌اند ـ آیا کشتن فرانسوی گناه است ؟ ـ خیر هرکس یکی ازاین سگان از دین برگشته را بکشد بهشت را خریده است . »

چون اسپانیا مملکتی است کوهستانی پراز درّه های عمیق و گردنه های بلند دسته‌های دهقانان مسلّح درهرقدم کمینی میگشادند وناگهان برقشون‌فرانسه تاخته آذوقه ومهمّات جنگی‌را بغارت‌برده واسرا را بانواع شکنجه وعذاب وعاجزکشی هلاك میکردند . لاوو(۱) مینویسد : « درطول طریق سربازان مقتول را میدیدیم بعضی نیمسوخته وبعضی مُثله‌شده وبرخی بردرخت میخکوب گشته وگروهی بینك پای

(۱) ـ Lavaux

ازاشجاربلند آویخته .» درمقابل این وحشیگری وقساوت قلب قشون فرانسه هم مأمور تهدیدات سخت بود ، نویسندهٔ فوق که سرجوقهٔ قشون است مینویسد : «ما دستور داشتیم که ازهرقریه وقلعه‌ای که تیر بروی ما خالی شود سیل خون جاری کنیم و دود آتش بافلاك رسانیم ، بر کودکان گاهواره نیز رحم نکنیم . . . شش هفتهٔ متوالی هر روز کار ما غارت وآتش زدن دهات بود . »

نمونهٔ خونریزی وسفّاکی این دورهٔ جنگ را میتوان ازمحاصرهٔ شهرسارگوس دریافت ، لان سردار فرانسوی مأمور فتح شهر و پالافُکس مشغول حفظ آن بود ، زنان نیز در کنار مردان بنگاهداری قلاع مشغول بودند ، چون لشکر وارد شهر شد بایستی خانه بخانه پیش رفته و در هر خانه اطاق باطاق و طبقه بطبقه را پاك کنند، چهارماه تمام این قصّابی طول کشید (نوامبر۱۸۰۸ـ فوریه ۱۸۰۹) وقریب ۴۰،۰۰۰ نفر بهلاکت رسید ، لان به ناپلئون چنین نوشته است : « این جنگی است که روح را بدهشت میافکند ، جنگی است بر ضدّ انسانیّت ، مصافی است برخلاف عقل وانصاف زیرا که برای تحصیل تاجی باید دمارازروزگارملّتی بر آورد. »

تسلیم قشون فرانسه دربیلن(۱)

در اوایل جنگ که قشون فرانسه در طرف شمال درمدینه‌ـ دوریوسکو(۲) بفتحی درخشان نایل شد (۱۴ ژوئیه۱۸۰۸) درجنوب آندلس شکستی فاحش خورد که نتایج آن وخیم و مشئوم شد .

یکی ازبهترین سرداران ناپلئون که ازقهرمانان جنگ اوسترلیتزوفریدلند محسوب و بژنرال دوپون موسوم بود مأمور فتح اشبیلیّه شده و شهر قرطبه را بیك حمله تسخیر کرده بود لکن در این اثنا تمام ایالت آندلس شورید و چون دوپون قوای خودرا کافی ندید فراررا اختیار کرده رو بسمت نوول کاستیل عقب نشست ، در حوالی بیلن اسپانیولی ها او را در تنگهٔ کوهستان محصور ساختند .

بعد ازده ساعت کشش وکوشش ومجاهدت برای فتح طریق فراردوفوج سویس

(۱) ـ Bailen (۲) ـ Médina de Rio Seco

ازسپاهیان دوپون پشت دادند و دوهزار نفر ازقشون او بخاك هلاك افتادند وبیش ازشش هزارنفرسربازان‌جوان که‌هیچ‌طاقت گرمای چهل‌درجه‌وتشنگی وگرسنگی فوق‌العاده نداشتند باقی نماند ، توپخانه از کار افتاد و دو مرتبه ژنرال دوپون جراحت یافت ، چون دریافت که عنقریب متنفّسی باقی نخواهد ماند امان آورد (۱۹ ژوئیه۱۸۰۸) و بعد از دو روز مذاکره ورقه‌ای بامضاءِ طرفین رسید .

ژنرال دوپون دراینموقع ضعف نفس بخرج داد و دودسته قشونی را که تازه بمدد او رسیده بود و ابداً در جنگ مداخله نداشتند جزءِ نظامیان خود قلمداد کرده ومشمول خلع سلاح قرار داد ، مقرّر شد که از طریق دریا اسراءِ فرانسوی را بااسلحه وآذوقه سالماً بخاك فرانسه برسانند ومتعرّض آنها نشوند ولی انقلابیّون اسپانیا آنها را اسیر حربی بشمار آورده گروهی را بقادس وگروهی را بیکی از جزایر بالئار فرستادند که بیش ازنصف آنها ازجوع وفلاکت شربت هلاك نوشیدند

نتایج واقعهٔ بیلن تسلیم سربازانی که اروپائیان در آنزمان بشکست ناپذیری آنان ایمان داشتند شهرت فوق‌العاده گرفت وهیجانی عظیم دراسپانیولی‌ها تولیدکرد، چنانکه ژوزف مجبور بترك مادرید وقشون فرانسه مجبور بعقب نشینی وتمرکزدرنواحی شمالی گردید . مردم پرتغال نیزعموماً ازاین خبرقیام کردند ، ژونو فرمانده فرانسوی با ۹٬۰۰۰ نفردرلیسبون محصور ۱۶٬۰۰۰ سپاهی انگلیسی بود که تحت فرماندهی ولسلی(۱) (که بعد‌ها دوك‌ولینگتون(۲)شد) بجنگ مشغول بودند ، پنج هفته بعدازامان‌آوردن دوپون ژونو نیز تسلیم شد و بموجب قرارداد سنیترا سربازان اورا بخاك فرانسه معاودت دادند ، پس ازاین مغلوبیّت پرتغال‌ازدست‌امپراطور خارج گشت (۳۰ اوت۱۸۰۸).

درتمام‌اروپا مغلوبین ناپلئون بهیجان‌آمده وبانتقام امید بستند، شوکت وابهّت امپراطور متزلزل و حفظ اروپا برای او مشکل شد ، اشتین(۳) وزیر اعظم پروس به فردریك‌گیّوم چنین نوشت :«وقت است که با ناپلئون عهد دوستی‌مستحکم کنیم

(۱) _ Wellesley (۲) _ Wellington (۳) _ Stein.

و این معاهده را حاجب اعمال خود قرارداده وبتدارك انتقام مبادرت جوئیم وافکار انقلابی و شورش را در اقطار اروپا بسط داده بهر کس یاد بدهیم که طریق ایجاد شورش و تولید نهضت چیست . » (۱۱ اوت ۱۸۰۸) .

فرانسوای اوّل پادشاه اطریش بمحض شنیدن خبر تسلیم دوپون امر بتجهیز سپاه داد .

ملاقات در ارفورت(۱)

هیچیك از نتایج شکست وتسلیم دوپون دربیلن از نظر دقیق ناپلئون پوشیده نماند این حادثه بکلّی غیرمنتظره ونابموقع بود، ناپلئون مقارن اینواقعه ۲۰۰۰۰ سپاهی در کمال حسن تجهیز و آمادگی در تارانت تمرکز داده ومهمّات جنگی در کورفو(۲)ذخیره کرده بود و میخواست تصرّف مصر را که از آمال دیرینهٔ او بود عملی کرده و بنا برقول وقراری که با روسیّه داشت امپراطوری عثمانی را تجزیه کند . پس ازاین حادثهٔ ناگوار مجبور شد که دیده ازمشرق مدیترانه پوشیده و بمغرب آن دریا باز کند ومقاومت اسپانیولی‌ها را بشکست وانقیاد مبدّل ساخته ابهّت وشوکت امپراطوری را از نو مستقر سازد ، برای حصول این مقصود جنگی دراز و منظّم لازم بود که شخص ناپلئون در آن بقیادت سپاه بپردازد امّا اگر میخواست خود را باسپانیا مشغول کند بایستی قبلاً از پشت سرخود ایمن شده و از دستبرد خائنانهٔ اطریش مصون بماند، این اطمینان را ناپلئون خواست بمدد دوست خود تسار روسیه تحصیل کند و برای حسن ختام از تسار تقاضای ملاقات تن‌بتن و مکالمهٔ محرمانه کرد .

ملاقات در ارفورت واقع شد (از ۲۷ سپتامبر تا ۱٤ اکتبر ۱۸۰۸) در حضور گروهی از سلاطین و امرا و شاهزادگان دو امپراطور از هم دیدار کردند وعلی‌الظّاهر قرارداد دوستی سال گذشته را که در تیل‌سیت واقع شد تحکیم و تثبیت نمودند و در باطن تسار رخصت یافت که فنلاند وبعضی ازولایات عثمانی را مسخّر سازد و ناپلئون نیز بآسودگی دست بفتح اسپانیا زده و اگر امپراطور

---

(۱) ـ Erfurt (۲) ـ Corfou

اطریش اعلان جنگ بدهد از لشکر تسار روس سدّی سدید در مقابل او داشته باشد (۱۲ اکتبر ۱۸۰۸) . امّا ناپلئون توقّع داشت که تسار روس در همان اوقات اطریش را تهدید کرده و مساعدتاً بخلع سلاح قوای آندولت بپردازد ولی آلکساندر نپذیرفت .

خیانت تالیران

نقشهٔ ناپلئون چون نقش برآب بهم خورد زیرا همان شخص که ناپلئون او را برگزیده بود که تسارروس‌را باخیالات او موافق کند یعنی تالیران وزیرامورخارجه بوی خیانت‌ورزید؛ تالیران که‌ازسیاسیّون هوشمندمحسوب است دچار اشتباهی عظیم بود بگمان اینکه دول خارجه الحاق ولایات رن را بفرانسه پذیرفته ودرقول خود استوارخواهندماند ، حاجت نمیدید که ولایات دیگربفرانسه ملحق‌شود واعمال نظامی‌ناپلئون‌والحاق ولایات همجوار را بامپراطوری فرانسه عبث و مضرّ میپنداشت ، میگفت حال که سر حدّ فرانسه مطابق آمال دیرین سیاسیّون برود رن رسیده است دیگر بس‌است ، بطریق اولی تالیران بانقشهٔ عظیم ناپلئون راجع بمشرق زمین‌وتجزیه‌امپراطوری عثمانی‌مخالفت داشت و میخواست هر طور باشد از اجراءِ این مقصود ممانعت کند ، برای این منظور بایستی اطریش در کمال قوّت و باسلاح کافی باقی باشد و دولت روس هم از اجابت دعوت ناپلئون خودداری نماید یا بقول مشهور آلبرسورل «دوست جدا ودشمن برجا» باشد . تالیران ده ماه قبل از ملاقات امپراطوران در ارفورت دست بخیانت زده و از اوایل ۱۸۰۸ نقشهٔ سرّی ناپلئون را راجع بتجزیهٔ عثمانی به مترنیخ سفیر اطریش نموده و اصرار کرده بود که دربار وین در جلوگیری از این مقصود بذل جهد کند ، در ارفورت هم هنگامی که تصمیم قطعی دو امپراطور در شرف اتّخاذ بود تالیران تسار روس را ملاقات کرده و از او در خواست که « با ناپلئون مخالفت ورزیده واروپارا نجات بخشد» و « کاری که موجب اضطراب اطریش شود نکند » مطابق این درخواستها وابرامهای تالیران بود که تسارروس از« دندان نمودن»وتهدید کردن به اطریش خودداری‌کرد ، اطریش وروس بعدها

شهرتهٔ هنگفتی به تالیران میرسانیدند .

ناپلئون در اسپانیا

آنانکه بظاهر امور قناعت میکنند ملاقات ارفورت را دلیل نهایت وداد دو امپراطور دانستند و ناپلئون هم همین ملاقات را برای ترسانیدن اطریش کافی شمرده خود بفراغت عازم اسپانیاشد که قائد جنگ باشد . بهترین سربازان خودرا باسپانیابرد ، گارد مخصوص و افواج مجرّب قدیم را از ایالات پروس و آلمان خواست و ۱۸۰،۰۰۰ نفر بشبه جزیرهٔ اسپانیا وارد کرد .

بعد ازسه هفته جنگ ناپلئون واردمادریدشد ، سه فتح دراسپی نوزاو بورگوس و تودلا(۱) اوراماللکشمال اسپانیا کرد ، عبور قشون ازکوهسار گوادارا ما(۲) که دیواری سنگین است در حوالی مادرید با حملهٔ سواران لهستانی انجام گرفت ، این سواران نیزمدار تازان تازان چهارتوپ اسپانیولی را که درگردنهٔ سوموزیرا(۳) استوارکرده بودند بدست آورده راه را باز کردند (۳۰ نوامبر) . در مادرید امپراطور فرمان الغاءِ رسوم وعادات قدیمه را صادر کردواصلاحاتی درشئون اجتماعی نمود منجمله الغاءِ حقوق امراءِ قدیم ونسخ حقوق گمرکات داخلی ورفع تفتیش مذهبی وایجاد مساوات و غیر ذلك ، امپراطور گمان میکرد که با این اقدامات قلوب اسپانیولی ها را بجانب برادر خود معطوف خواهد ساخت ولی هیهات !

ناپلئون باین کارها سر گرم بود که ناگهان خبردسایس تالیران و فوشه وزیر نظمیه بگوش او رسید که مقدّمات قتل اورا فراهم کرده وجانشین اوراهم درنظر گرفته اند ، مقارن این احوال خبر رسید که دولت اطریش بر تجهیزات خود افزوده است بنابراین اقامت خود را در مادرید کوتاه کرد و عنان بجانب فرانسه تافت که از خطر جلوگیری کند (۱۷ ژوئیه ۱۸۰۹) .

اتّحاد خامس

اطریش بعدازجنگ اوسترلیتزبآراستن سپاه پرداخت ، فعّالیّت آرشیدوك شارل موجب شد که درظرف سه سال شمارهٔ قشون

(۱) ـ Espinosa, Burgos et Tudela (۲) ـ Guadarrama (۳) ـ Somosierra

آن دولت به ۴۰۰،۰۰۰ رسید که چنین عددی درسپاه اطریش بی نظیر بود امّا ملاقات ناپلئون و آلکساندراوّل تسار روس درارفورت بطوریکه ناپلئون توقع داشت موجب گردید که اطریش ترسیده دست از ادامهٔ تجهیزات بردارد لکن دراینوقت تالیران بار سوّم خیانت ورزید و حقیقت گفتگو و ملاقات دوامپراطوررا در ارفورت باطّلاع پادشاه اطریش رسانید که فریب ظاهرنخورد ، با این اقدام تالیران خودرا مسئول ومحرّك جنگ جدید کرد، فرانسوای اوّل پادشاه اطریش



آرشیدوك شارل اطریش

(۱۷۷۱ ـ ۱۸۴۷)

بازهم تردید داشت لکن مراسله‌ای از تسار روس باو رسید و اورا اطمینان بخشید که « نسبت باستقلال و تمامیّت دولت اطریش ازجانب او اقدامی نخواهد شد . »

پس بمحض دخول ناپلئون بخاك اسپانیا فرانسوای اوّل مشغول لشکر آرائی شد و عدد سپاه را بسیصد هزار مرد جنگی و دویست هزار تن ذخیره رسانید و با دولت انگلیس هم قراردادی راجع بآذوقه و کمك خرج منعقدساخت (۲۷مارس ۱۸۰۹) . سایر دول ناراضی مثل اسپانیا و پرتغال هم باطریش و انگلیس ملحق شده وپنجمین اتّحاد دول را تشکیل دادند .

جنگ ۱۸۰۹

مثل ۱۸۰۵ اطریشی‌ها بی اعلان جنگ وارد میدان شدند ودریکروز ازطرق مختلفه قدم بکارزار نهادند، آرشیدوك شارل از راه باویرو آرشیدوك ژان ازسمت ایطالیا ودوك نشین بزرگ ورشو (۱۰ آوریل

۱۸۰۹) تاختن بردند ، تسار روس که بموجب قرارداد ومذاکرات ارفورت مجبور بود قشون بجنگ اطریش بکشد علی الظاهر سپاهی آراست ودرباطن فرانسوای اوّل را اطمینان بخشید که قدمی برضرراو بر نمیدارد وضربتی بلشکریان او وارد نمیآورد، این اطمینان بیشتر موجب پیشرفت قوای اطریش گردید.

اطریشی‌ها بطوری که در ۱۸۰۵ گمان میکردند ناپلئون راغافلگیر خواهند کرد در۱۸۰۹ نیز باین امیددست بکار زدند ولی همانطور که درآنسال تیر آرزوی آنان بخطا رفت دراین سال هم حسابشان غلط شد ، ناپلئون دوماه بودکه ازاسپانیا بفرانسه وارد شده ومشغول تهیّه جنگ بود ودراین مدّت قلیل چهارصدهزار مرد جنگی آمادهٔ رزم کرد ، قشونی که ابتداء دردسترس داشت ۷۵٬۰۰۰ نفر بود ۲۵٬۰۰۰ گارد را از اسپانیا خواسته بآن ملحق کرد و صد هزار سرباز جدید از فرانسه گرفت که ۸۰٬۰۰۰ نفر آن از مشمولین سال ۱۸۱۰ محسوب میشدند ، از ایالات متّفقهٔ رن و دوك نشین بزرگ ورشو نیز ۱۰۰٬۰۰۰ تن مجهّز کرد ، باری ناپلئون ازاین قشون چهارصد هزار نفری یکصد هزار را بایطالیا روانه نمود و ۳۰۰٬۰۰۰ نفررا بآلمان فرستاد، فرماندهی این قشون اخیر را خود امپراطور بعهده گرفت.

مثل جنگ ۱۸۰۵ این محاربه هم درقسمت درّهٔ دانوب بدو دوره تقسیم میشود: یکی در درّهٔ علیای دانوب و ولایت باویر که مدّت آن پنجروز واز سخترین محاربات محسوب و واقعهٔ عمدهٔ آن جنگ اکمول است (۲۲ آوریل ۱۸۰۹) ، دورهٔ دوّم وقایع شمال ومشرق وین در ولایت موراوی که از حروب مشکله ومدّت آن دوماه بود ، حوادث معظمهٔ آن نبردعظیم اسلینگ (۲۱-۲۲ مه ۱۸۰۹) ومصاف مشهور واگرام (۵-٦ ژوئیه ۱۸۰۹) میباشد.

محاربهٔ اِکمول

آرشیدوك شارل روز دهم آوریل از رود ین (۱) گذشته با ۱۸۰٬۰۰۰ نفر به باویر داخل شد ، دراین موقع هنوز قوای فرانسه کاملاً تمرکز نیافته بود ، داووت با ۵۰٬۰۰۰ نفر از طرف درّهٔ مِنْ حرکت

(۱) - Inn

کرده وتازه به راتیسبون درساحل شطّ دانوب رسیده بود ، ماسنا با ۶۰٬۰۰۰ نفر ازطریق بلفور و اولم پیش آمده و در اوکسبورگ در ساحل رود لخ (۱) اقامت داشت ۳۵٬۰۰۰ نفر قشون ازاهالی باویر و وورتمبرگ درفاصلهٔ دولشکر سابق الذّکر مقام کرده و هنوز از محلّ اینگولشتات (۲) در ساحل یمین دانوب تجاوز ننموده بودند ، اگر آرشیدوك شارل فرماندهٔ کلّ قوای اطریش قدری عجله کرده و خود را در میان این سه لشکر پراکندهٔ ناپلئون قرار میداد نظر بتفوّق عددی سپاه او میتوانست یکان یکان آن لشکرها را از میان بردارد ، امّا آرشیدوك شتابی نکرد و درکمال تأنّی روز ۱۶ آوریل از رود ایسار گذشت ، روز ۱۷ ناپلئون به دوناورث (۳) در ساحل شطّ دانوب رسید و روز ۱۸ بسرداران خویش امر داد که هرچه زودتر تمرکز بیابند ، دستورهای امپراطور باین دو کلمه ختم میشد : « فعالیّت و سرعت . »

میدان جنگ محلّی بود مربّع که دو ضلع آنرا رود دانوب تشکیل میداد و مساحت آن از ۲۰ الی ۴۰ کیلو متر مربّع بود .

نقشهٔ ناپلئون این بود که از آبنسبرگ (۴) حرکت کرده وازطرف لاندشوت (۵) از یسار اطریشی‌ها تجاوز نموده وخطّ آذوقه گیری وارتباط آنهارا باوین منقطع سازد وخصم را عقب‌رانده بزاویهٔ شمالی مربّع فوق که سمت دانوب است برساند .

در این زاویه چون برای گذشتن ازدانوب جزراتیسبون محلّی نیست و آنجا را هم فرانسویان در دست دارند البتّه آرشیدوك مجبوربتسلیم خواهد شد چنانکه ماك درجنگ اولم در ۱۸۰۵ امان آورد .

جنگ پنجروز دوام یافت ، روز پنجشنبهٔ ۲۰ ناپلئون بامارشال‌لان اطریشیها را از آبنسبرگ بطرف روتن‌برگ ولاندشوت راندند وروزجمعه درمکان‌اخیرالذّکر حملهٔ سخت بردند ، در میان گیرو دار ماسنا هم بکمك فرا رسید و قشون فرانسه ۷٬۰۰۰ نفر از اطریشی‌هارا از کارانداختند و ذخیرهٔ کثیر بچنگ آورده و دشمن

(۱) ـ Lech (۲) ـ Ingolstadt (۳) ـ Donauwœrth (۴) ـ Abensberg (۵) ـ Landshut

را از رود ایسار طرد کردند.

ناپلئون پس از خورد کردن جناح چپ اطریشی‌ها بسمت شمال رهسپار شد که داووت باآرشیدوك شارل مشغول جنگ بود، پس از تلاقی دوقشون امپراطور و داووت به ۷۵،۰۰۰ اطریشی بسرداری آرشیدوك در اکمول حمله برد و پس از جنگی خونین ده‌هزار ازسپاه اطریش را بخاك افکنده وغلبه کرد.

معذلك قوای آرشیدوك شارل هنوز چشم زخم کامل نیافته بود زیرا که دو روز قبل‌ازجنگ اخیرداووت یك فوج پیاده نظام بی‌توپ‌را در راتیسبون گذاشته بود و این فوج پس از مقاومت بسیار تسلیم خصم شده و شهر راتیسبون را به آرشیدوك وا گذاشتند، روز یکشنبهٔ ۲۳ آوریل که روز جنگ چهارم محسوب است لان‌بیك حمله مجدداً راتیسبون را از اطریشی‌ها گرفت.

باری این‌جنگ عجیب پنجروزه که ناپلئون آنرا «جسورانه‌تروعالمانه‌ترین جنگهای خود میخواند» تمام شد و ۶۰،۰۰۰ نفر ویکصد توپ و مقدار حیرت‌آوری مهمّات جنگی ازاطریشی‌ها گرفته شد، ایالت باویر کاملاً از وجود اعدا پاك وراه وین باز شد.

اِسلینگ یکماه ازشروع جنگ نگذشته ناپلئون بروین تسلّط یافت، شهروین درابتدا شروع بمدافعه کردلکن‌پس‌از گلوله باران تسلیم شد، معذلك اطریشیها این‌بارموفّق‌شدند که پلهای دانوب راخراب کنند.

در آن‌سمت‌دانوب آرشیدوك‌شارل‌دشت‌وسیع مارشفلد(۱)را مضرب‌خیام‌خویش ساخت، در اینوقت سپاه بوهم نیز باردوی او ملحق شده و دارای ۹۰،۰۰۰ مرد جنگی بود، ناپلئون عزم کرد که از شطّ گذشته وخصم را یکباره معدوم کند.

محلّ عبور را در هفت کیلومتری پائین وین درحوالی قریهٔ اِبرسدورف(۲) معیّن کردند، درمحاذات این‌قریه جزیره‌ای است موسوم به‌لوبو که دوشعبه‌ازشطّ دانوب آنرا احاطه نموده است یکی بعرض ۷۰۰ متر و دیگر بعرض ۱۰۰ الی

(۱) ـ Marchfeld (۲) ـ Ebersdorf

۱۲۰ متر، این شعبه بصورت خندق مدوّری است، درواقع جزیرهٔ مزبور درقسمت سفلای دشت مارشفلد شبیه باستیانی مشرف بر اراضی است.

در حضور آرشیدوك شارل که بنظاره ایستاده بود قشون ناپلئون در ظرف دوروز (۲۱و۲۲ مه) از شط گذشتن گرفت، دراین دو روز یکی از سخت‌ترین محاربات دورهٔ امپراطوری بوقوع پیوست، روز ۲۱ دستهٔ اوّل افواج فرانسوی از جزیرهٔ لوبو گذشته و در آنطرف رودخانه قریهٔ آسپرن(۱)را ازطرف چپ‌وقریهٔ اسلینگك را از جانب راست مسخّر ساخت، دراین اثنا از کثرت ازدحام جسری که از قایق بر روی شعبهٔ کبرای دانوب بسته بودند پاره شد و دراین موقع فقط ۲۲،۰۰۰ نفر از آب گذشته بود، این عدّهٔ قلیل مقارن ظهر مورد حملهٔ ۹۰،۰۰۰ سپاه آرشیدوك و ۳۰۰ توپ لشکر اطریش شدند، لان در اسلینگك و ماسنا در آسپرن محصور گشتند، ماسنا با ۷،۰۰۰ نفر ۳۶،۰۰۰ اطریشی را جلوگرفت و در وسط میدان سواره نظام فرانسه از هر طرف هجوم خصم را دفع نمود و او را از پیشرفت مانع آمد.

شامگاهان که پل مرمّت یافت تا پاسی از شب قشون فرانسه از شط گذشته و بساحل دیگر رسید، فردا (۲۲ مه) ناپلئون چون خود را دارای ۶۰،۰۰۰ مرد و ۱۵۰ توپ دید در ساعت چهار فرمان حمله داد، در ساعت هشت لان قلب سپاه خصم را متزلزل ساخته وفتح نزدیك بود کاملاً نصیب شودکه‌ناگهان‌پل‌شعبهٔ بزرگ دانوب بکلّی خراب گردید زیرا که دشمن چندین آسیارا آتش‌زده ودر مجرای شط افکنده و پل را باین ترتیب محترق ساخته بود، لان از مشاهدهٔ این احوال توقّفی کرد و چون دریافت که قایقهای حامل ذخیرهٔ جنگی نتوانسته‌است از شط بگذرد و وسیله‌ای برای جنگ ندارد باز پس نشست، اطریشها از یمین و یسار فشارهای سخت آوردند که فرانسویان را بدانوب بریزند، لکن همه‌جا تیر مرادشان بخطا رفت، نبرد تا ساعت ۹ شب دوام‌داشت، در ۱۱ساعت مدّت جنگ

(۱) - Aspern

قریهٔ اسلینگک ۹ مرتبه در دست طرفین محارب گردش کرد ، درساعت شش مارشال لان بضرب گلولهٔ مهلکی ازپای درآمد ، قریهٔ آسپرن در دست ماسنا بود و مشارٌالیه در حفظ آن اعجاز میکرد ، گویند درگیرودارقتال از او پرسیدند تا کی این قریه را دربرابر هجوم دشمن نگاه توانی داشت جواب داد : « دوساعت ، شش ساعت ، بست و چهارساعت و هر قدر کـه برای نجات قشون فرانسه توقّف در اینجا را لازم به بینیم » سواره نظام و گارد پهلوانانه کوشیدند تااینکه تمام قشون بسلامت توانست از شعبهٔ شط گذشته و بجزیرهٔ لوبو پیاده شود ، ماسنا آخر کسی بود که از آب گذشت ، در این دوجنگ ازهردولشکر ۴۵٬۰۰۰ نفر مقتول ومجروح شدند .

اردوگاه جزیرهٔ لوبو

ناپلئون قشون را در جزیرهٔ لوبو تمرکز داد و جـزیره را اردوگاهی مستحکم و قلعه و خندقی حصین و متین ساخت ، میان جزیره وساحل یمین شطّ پلی استوار با پایه‌های فرورفته در قعر رودخانه ساختند ومهندسین وکارگران فرانسوی که ازبولونی آمده بودند اینکار عظیم را انجام دادند ، امپراطور در حین تهیّهٔ استحکامات در اردوگاه مشغول فراهم آوردن قوای جدید هم بود مخصوصاً از ایطالیا .

قشون ایطالیا کـه ۵۰٬۰۰۰ نفر بود بسرداری اوژن دوبوهـارنه(۱) نایب السّلطنه و مکدونالد در درّه‌های آلپ لشکر آرشیدوك ژان را درهم شکست آرشیدوك مزبور را آرشیدوك شارل بعد از جنگ اکمول نزد خود خواند لکن پرنس اوژن ویرا تعاقب کرده بجانب هنگری طرد کرده درجنوب جزایرراب(۲) سپاه او را مغلوب ساخته و خود باردوگاه جزیرهٔ لوبو آمده بحضور ناپلئون رسید ، از اینقرار در اوایل ژوئیه ناپلئون صاحب ۱۵۰٬۰۰۰ نفر و ۴۵۰ توپ بود .

چهل روز بعد ازجنگ سابق الذّکر ناپلئون عزم حمله بخصم را جزم نمود واز طوفان بسیار شدیدی که روز ۵ ژوئیه درگرفت استفاده کرده فرمان داد که توپها

---

(۱) ـ Eugène de Beauharnais (۲) ـ Raab

را بسمت قریهٔ آسپرن کشیده و آنجا را گلوله باران کنند ، باین طریق خصم را فریب داده و خود در ظرف چند دقیقه چهار پل مهیّا را بر شعبهٔ کوچك دانوب افکنده و درمحاذات قریهٔ انزرس‌دورف (۱) ازشطّ عبور کرد، صبح ٥ ژوئیه‌درمقابل شهر وین در دشت وسیعی که میان شطّ وزمین مرتفع موسوم به واگرام واقع‌است با آرشیدوك شارل پنجه درافکند ، واگرام زمینی است که چند مترازسایرنقاط ارتفاعش بیشتراست .

واگرام

این جنگ دو روز دوام یافت ، روز اوّل‌را ناپلئون صرف توزیع‌افواج لشکروگستردن افرادنظام کردوسپاه را بشکل چتر یا قوس آراسته جناح چپ را در قریه آسپرن و جناح راست را در حوالی ده نوزیدل (۲) قرارداد .

روز دوّم که پنجشنبهٔ ششم ژوئیه‌بود قشون اطریش رو بسمت جنوب و شرق گسترده شد چنانکه گوئی ازطرف فرانسه میآیند ، مفصل این‌قشون‌قریهٔ واگرام بود، طول جبههٔ قشون مزبور به ۱۲ کیلومتر میرسید، آرشیدوك دارای ۱٤۰،۰۰۰ سپاهی و ٤۰۰ توپ بود و میخواست فرانسویان را چنان در میان دوضلع قشون خود بفشارد که گوئی در دهانهٔ گاز گرفتارند و نقشهٔ او این بود که جناح راست خود را از طرف اسلینگ و آسپرن نقدری پیش ببرد که دست ناپلئون از شطّ دانوب بریده شود .

ازطرف دیگر ناپلئون‌هم میخواست ازجانب چپ‌اطریشیها تجاوز کند ، محض این مقصود لشکر داووت را در جلو قریهٔ نوزیدل جای داد و لشکر اُدینو (۳) را در دنبالهٔ آن گذاشت که درست بمحاذات قریهٔ واگرام برسند ، در مرکز لشکر برنادوت (٤) را قرار داد با افواج ساکسون ، میسرهٔ سپاه را به ماسنا سپرد و در دهانهٔ زاویهٔ صفوف جنگی یعنی درست در وسط دو ضلع گارد وقشون ایطالیا را جای‌داد ، توزیع قشون بترتیب فوق طوری بود که هروقت ضعفی‌ووهنی دریکی

(۱) ـ Enzersdorf (۲) ـ Neusiedel (۳) ـ Oudinot (٤) ـ Bernadotte

از صفوف مشاهده میشد فوراً امداد میّسر بود .

جنگ درساعت چهار صبح آغاز گشت ، ساعت ۱۱ آرشیدوك گمان برد که فتح وظفر با اوست ، میسرهٔ قشون فرانسه عقب نشست واطریشی‌ها بقریهٔ آسپرن تقرّب جستند ، درقلب سپاه هم افواج ساکسون فرار کردند ، ناپلئون چون این احوال را مشاهده کرد تازان تازان ۱۰۰ قطعه توپ را بمیدان برد وچنان آتش بارانی کرد که حملهٔ اطریشی‌ها خنثی شد ، سپس ناپلئون ۲۰٬۰۰۰ پیاده و ۴٬۰۰۰ سواره نظام را بسرداری ماکدونالد بصورت مربّع روانه کرد ، سواره نظام اطریش باین مربع حمله آورد وخوردشدودهات سوسن برون وآدر کلا(۱) بدست فرانسویان افتاد ، داووت هم از طرف میمنه قریهٔ نوزیدل را گرفت و اُدینو بتصرّف واگرام موفّق شد .

ساعت ٤ عصر بعد از ۱۲ ساعت کشش و کوشش آرشیدوك شارل عقب نشینی اختیار کرد امّا هرچند ۳۰٬۰۰۰ نفر از سپاهیان او از حیّز انتفاع جنگی خارج بودند و ۱۲٬۰۰۰ اسیر بدست ناپلئون افتاده بود قشون اطریش ابداً از نظم و ترتیب نیفتاد و باکمال انتظام بسمت بوهم عقب نشست وبافشونی که سردرپی آنها داشت مقاومت میورزید .

صلح وین

بعد از فتح واگرام غلبه وپیشرفت ناپلئون بطوری روشن بود که آرشیدوك شارل درخواست متارکه کرد (۱۱ ژوئیه ۱۸۰۹) صلح قطعی در پایتخت وین امضا شد (۱٤ اکتبر ۱۸۰۹) . قسمتی که اطریش از لهستان بدست آورده بود بعلاوه ولایت گالیسی ازدست آندولت خارج و بفرمان ناپلئون تنصیف گردید ، قسمتی جزءِ گراندوك نشین ورشو وقسمتی جزءِ قلمرو تسار روس شد ، ولایات سالسبورگ و درّهٔ اعلای رودینّ بباویر ملحق گردید ، تریست وفریول وکارنیول و کرواسی را ناپلئون گرفته و با ایالات دالماسی و ایستری منتزعهٔ ازمملکت ایطالیا ملحق ساخته وهفت ایالت ایلّیری را تشکیل داده مستقیماً جزءِ امپراطوری خود نمود .

(۱) ـ Süssenbrunn et Aderklaa

خلاصه فرانسوای اوّل پادشاه اطریش جمعاً یك ششم جمعیّت اطریش را که عبارت از چهار میلیون نفر باشد از دست داد.

صفات مختصه محاربات ۱۸۰۹ نهضت ها

لشکرکشی ۱۸۰۹ آخرین مصافی بود که ناپلئون براعداء خود غالب آمد، با سایر محاربات او تفاوتهای اصلی و اساسی داشت زیرا که ناپلئون بزحمت موفّق بفتح شد. سپاهیان خصم پایداری، و استقامت جدیدی که در سالف ایّام سابقه نداشت نشان دادند چه حسّ وطن پرستی هم در قشون و هم در افراد رعیّت ظاهر شده بود، قبل از شروع جنگ یکی از مأمورین فرانسه از وین چنین اطّلاع داد: «در ۱۸۰۵ جنگ با دولت بود نه با قشون و نه با ملّت، در ۱۸۰۹ هم دولت طالب جنگ است هم قشون و هم ملّت.» ناپلئون چون بوین رسید برأی العین این احوال را مشاهده کرد و کار سختگیری مردم نسبت بقشون فرانسه و اظهار لجاج وخصومت بجائی رسید که امپراطور اجباراً احکام سختی برای حفظ نظامیان از تطاول اهالی مغلوب اطریش صادر فرمود.

در تیرول مثلاً شخصی میفروش آندراس هوفر(۱) نام بانگ مخالفت برداشت و کوهستانیهائیکه بعداز ۱۸۰۵ بفرمان امپراطور رعیت باویر شده ورضایت نداشتند با اوهمداستان شده پادشاه سابق خود یعنی امپراطور اطریش را خواستار گشتند.

این شورش چند ماه دوام یافت، شورشیان تیرول قشون امیر باویر راشکسته وفوجی‌ازساکسونها را درهم‌نوردیدند و کاربجائی رسیدکه ناپلئون یکی‌ازبهترین سرداران‌خودرا که مارشال‌نی باشدبآنجافرستاد ومبلغی گزاف‌وعده‌داد که هر کس سر هوفر را بیاورد بدهد، عاقبت هوفر گرفتار و تیرباران شد (فوریه ۱۸۱۰).

بعلاوه خود دولت اطریش هم حسّ ملّی مردم را بهیجان آورد و این امر تازه ای بود، وقتیکه سپاه آرشیدوك شارل وارد باویر شد آرشیدوك اعلان کرد که «این لشکرمنجی آلمان ورهانندهٔ ملّت ازچنگال‌ظالم غدّاراست» درشمال آلمان

(۱) _ Andréas Hofer

هم دو نهضت نظامی حکایت میکرد که هیجانهائی موجوداست ، ده هزار نفر بسرداری یکی ازصاحبمنصبان پروس شیل نام دو ماه تمام حکومت وستفالی را از مهاجمات خود بتنگ آورده بود ، ازاین قبیل شورشها دراغلب نقاط رخ میداد .

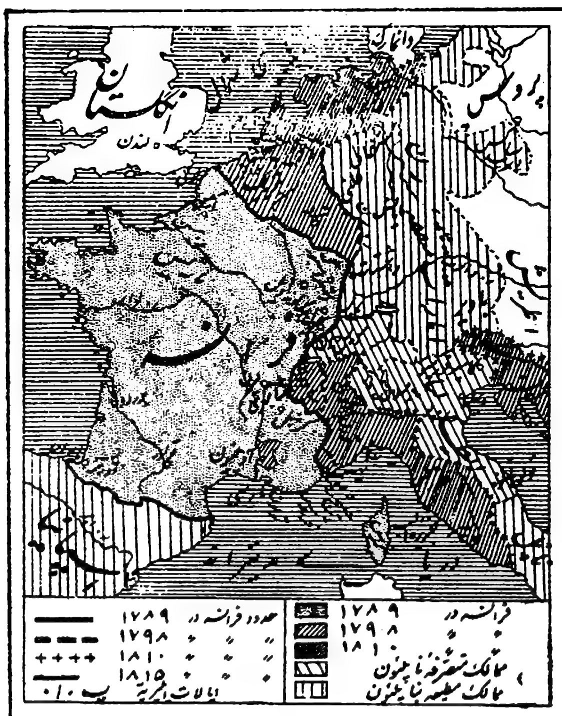
دو روز قبل ازامضاء عهدنامهٔ وین یکنفر محصّل ساکسون فردریك اشتاب(۱) نام درموقع سان سپاه درصدد برآمد که ناپلئون را خنجر بزند ، پس از گرفتاری اقرار کرد که عقیدهٔ راسخه اواین بوده‌است که با کشتن ناپلئون خدمتی شایان تقدیر بمملکت خود وبتمام اروپا کرده است وچون ناپلئون شخصاً از او سئوالاتی کرد در جواب گفت : « قتل شما جنایت نیست ، اداى تکلیف است » امپراطور پرسید : « اگر ترا ببخشم از من ممنون خواهی شد ؟ » جوابداد : « باز هم از کشتن شما خودداری نخواهم کرد . » این نظیر احوال روحی مردم اسپانیا بود ونشانهٔ بیداری حسّ ملّی آلمان بشمار میآمد .

کمال ترقّی ناپلئون

صلح وین نهایت ترقّی وتعالی ناپلئون است ، پس ازاین تاریخ تا دوسال مالك الرّقاب مغرب و مرکز اروپا بود ، امپراطوری فرانسه از روم به هامبورگ کشیده شد و یك ثلث از خاك ایطالیا وتمام فرانسه وقسمتی از سویس ولوکسامبورگ وبلژیك وهلاند وولایات پروس مجاور شطّ رن و ممالك آلمانی در سواحل دریای شمال تاخطّ سیر رود اِلب که مجموع آن به ۱۳۰ ایالت منقسم گردید جزءِ امپراطوری فرانسه محسوب میشد ، در ماوراءِ بحر آدریاتیك نیز هفت ایالت ایلّیری مستقیماً در قلمرو امپراطوری واقع بودند ، ناپلئون پادشاه ایطالیا ـ سرپرست ولایات متّفقهٔ سویس ـ حامی ایالات متّحده رن بود وبسلاطین این ایالات تاج بخشی میکرد ، برادرخود ژوزف راپادشاه اسپانیا وبرادر دیگرش ژِرُم را پادشاه وستفالی وشوهرخواهر خود مورا را پادشاه ناپل کرد ، مستقیماً یا بواسطهٔ سلاطین دست نشاندهٔ خود بر ۷۰ میلیون مردم حکومت میراند واین عدد درست نصف جمعیّت آنوقت اروپا بود ، دوستان ومستخدمینی

(۱) ـ Frédéric Staabs

که طوعاً و کرهاً خود را باو بسته بودند از این قرارند: تسار روس، امپراطور اطریش، شاه پروس، پادشاه دانمارک. دولت سوئد. این دولت تا دیرزمانی به دوستی انگلستان باقی بود ولی او نیز از قرق بری صدمات بسیار دید و چون سلسلهٔ سلاطین آن دولت نزدیك بانقراض بود ناچار سوئدیها یکی از سرداران فرانسوی موسوم به مارشال برنادوت را بولیعهدی اختیار نمودند (ژانویه ـ اوت ۱۸۱۰).



نقشهٔ امپراطوری فرانسه در سنهٔ ۱۸۱۰

در مقابل اوامر ناپلئون هرسری باطاعت خم میشد حتّی خانوادهٔ خودخواه متعصّب اطریش هم طوق بندگی ویرا بگردن نهاد، ناپلئون از نقطهٔ نظر سیاسی برای حفظ نسل و ابقای امپراطوری در خانوادهٔ خود امپراطریس ژوزفین زن خود را که از او اولادی نداشت طلاق داد (۶ دسامبر ۱۸۰۹) و دختر فرانسوای اوّل موسوم به ماری لویز را خواستگاری کرد، در عروسی این شاهزاده خانم که در

کلیسای نوتردام پاریس اتّفاق افتاد (اوّل آوریل ۱۸۱۰) پنج ملکه دامن قبا و بالاپوش امپراطریس را در دست داشتند، ازاین ازدواج پسری بوجود آمد که ویرا پادشاه روم لقب دادند(۲۰مارس۱۸۱۱) .

ناپلئون فقط یك دشمن غیرمغلوب داشت و آن انگلیس بود ، لکن بسبب طول مدّت او نیز نزدیك باضمحلال بود ، هرسال مبلغ خطیری کسر بودجه داشت ، ربح قروض او سالیانه به ۶۰۰ میلیون بالغ میشد ونتایج قرق برّی نیز بنا برپیش بینی ناپلئون بحصول میپیوست ، انبارها ومخازن تجارتی لندن ازمحصول مستعمرات لبریز بود ، امّا نمیتوانستند ازاروپا غلّه بخرند و نظر بتکثیر سکنهٔ انگلستان ارزاق محلّی هم کفایت نمیکرد ، در آخر سال ۱۸۱۱ بنابر قول آلبرسورل مورّخ : «مردم انگلستان ازفزونی ادویه و محصول مستعمرات خفه شده و از کمی نان بجان آمده بودند .» عمله ها و کارگران که غذاهای کافی بدست نمیآوردند ومثل ایّام قحطی با آنها جیره میدادند دراغلب نقاط سر بطغیان برداشته بودند ، پارلمان انگلیس مجبور شد که مبالغ هنگفتی بنام قرض وامداد بتجّار واصحاب حرف وصنایع بدهد تابکلّی از دست نروند ، همه چیز دلالت داشت براینکه ناپلئون بفتح تام وغلبهٔ مالا کلام نایل آمده وبمقصود و آرزوی خویش رسیده است .

فصل هیجدهم

انجام امپراطوری

اصلاحات پروس ـ لشکرکشی بروسیه ـ اتحاد عام
هجوم نخستین ـ دورهٔ تجدید سلطنت ـ صد روز ـ واترلو
معاهدات پاریس و وین ـ تغییرات ارضی در ممالك اروپا

علل انحطاط امپراطوری

جلال و طمطراق قدرت ناپلئون ظاهری بود و در باطن اتقان واستحکامی نداشت، برای تخریب آن اساس بزرگ دوسال بیشتروقت صرف نشد، امپراطوری عظیم فرانسه بنیانش برزور و بقایش با زور بود، مللی که آن امپراطوری را تشکیل میدادند مثل فرانسوی و بلژیکی و هلاندی و آلمانی و ایطالیائی هیچ ارتباط طبیعی و تجانس ملّی با هم نداشتندو یکسان در نفع وضرر شریك نمیشدند مثلاً قرق برّی انگلستان بحال فرانسویان و آلمانیان ساحل رن فایده بخشید و برای اهل هامبورگ و مردم هلاند خسارت بارآورد، فرانسویان در تمام مدّت لشکرکشی های سخت شکیبائی پیشه کردمو تحمّل سربازگیری و مالیات میکردند و دلخوش ومغرور بودند که فتوحات نمایان امپراطورشان موجب شهرت و سرافرازی آنان است لکن مردم سایر ممالك ملحقّه بفرانسه که از سرچشمهٔ این غرور ملّی سیراب نمیشدند تحمّل بارهای گران برایشان دشوار بود، پس وفاداری و دوستی این ملل نسبت بامپراطور تا زمانی بود که زور در دست و تاج اقبال برسرداشت و چون وهنی رسید محو شد مثلاً مردم ایالات متّفقهٔ رن که دائماً بمال و مرد ناپلئون را یاری میکردند در مقابل از فتوحات امپراطوری چیزی که جبران خسارات را بکند حاصل نمیبردند.

امّا متّحدین امپراطور مثل روس و اطریش و پروس همه از بیم دم از اتّحاد میزدند و اندیشهٔ آنها جز بجانب انتقام و کینه کشی توجّهی نداشت و هریك بطریقی

در جستجوی وسایل انتقام بودند.

I

اصلاحات پروس

پروس بعد از تیل سیت

در هیچ جا تهیهٔ وسایل کینه‌خواهی ازپروس شدیدتر نبود، بعد ازعهدنامهٔ تیل‌سیت دوحزب درپروس‌تشکیل‌شد، گروهی سر تسلیم‌فرود آورده وجمعی درپی جبران‌شکست‌دامن‌بکمر زدند، دستهٔ اوّل‌بر آن بود که راه چاره مسدود است جز انقیاد اوامرغالب وحفظ بقیّة‌السّیف پروس و تبعیّت از سیاست و فرمان و دستور امپراطور راه امیدی باقی نیست، دستهٔ دوّم که بوطنخواه موسوم بودمیگفت که شکست وقتی قطعی‌است‌که انسان از خود بگذرد و باب چاره‌جوئی را مسدود پندارد والّا بازگشت‌بسعادت‌و تعالی‌ممکن است، فقط‌بایدشخص خود را مهیّا ومستعدولایق کند تا شاهبازسعادت برسرش نشیند و این منظور باتجدید حیات پروس متلازم است، چون‌ملکه‌لوئیز طرفدار این سیاست بود فرقهٔ وطنخواه نفوذ یافت لکن بیمانع و مخالف نبود، فردریك‌ گیّوم بنا بر فطرت خویش همواره از عقیده‌ای بعقیده‌ای منتقل میشد و بر رائی ثبات نمیورزید و وطنخواهان کراراً برای مصمّم کردن شاه مجبور بودند آنچه فرقهٔ «تسلیم واطاعت» رشته است پنبه کنند ومشقّات بسیار تحمّل‌نمایند.

وطنخواهان

مطلبی که قابل ذکر وتوجّه است این است که‌رؤساء حزب وطنخواه هیچیك پروسی‌نژاد نبودند وهریك را که‌بنگریم از خارج تابعیّت پروس را پذیرفته بودند، مثلاً هاردن برگ و شارن‌هورست(۱) از مردم هانور محسوب میشدند واشتین اهل ناسو(۲) بود و گنیزنو(۳) ازساکس میآمد وبلوخر ازمردم مکلم‌بورگ(٤) وشون(٥) از اهالی لیتوانی بود، چون دولت پروس خاصّه بعدازعهدفردریك ثانی قویترین دولت پرتستان اروپابود ازهرجانب

(۱) - Hardenberg et Scharnhorst (۲) - Nassau (۳) - Gneisenau

(٤) - Mecklembourg (٥) - Schön

مردمان نیرومند و فعّال که مذهب پرتستان داشتند بآنجا روی مینهادند چنانکه کاتولیکها دولت اطریش را ملاذ وملجاء خود میشناختند، هنگامی که ناپلئون سر تاسر آلمان‌را باطاعت فرانسویان آورد پرتستانهای آلمان روی نیاز بدولت پروس آوردند که اگرچه مغلوب و متلاشی بود لکن بازصورتاً استقلالی داشت ومرکز امیدواری وطنخواهان آلمانی محسوب میشد و پناهندگان مزبور باندیشهٔ اینکه روزی پروس پیشقدم شده وملّت آلمانرا از زنجیر فرانسویان آزاد کند در ترقّی وتعالی آن مملکت بجان میکوشیدند.

طرز تجدید حیات پروس

وطنخواهان آلمانی طریق منحصر بفرد کینه‌خواهی‌راتجدید حیات پروس و تغییر کامل اوضاع آن مملکت دانسته دست باصلاحاتی زدند که بشئون اجتماعی و دولتی واداری‌ومالی ولشکری علاقهٔ تام داشت وروی همرفته انقلابی‌تولید کردند که اگرچه بتقلید افکارانقلابی فرانسویان بودلکن‌اصولاً واساساً باشورش‌فرانسه تفاوت واختلاف داشت. وطنخواهان و مصلحین شئون نظامی پروس دریافتند که انقلاب کبیرفرانسه با اعلان مساوات «تمام قوای ملّت را بیدار کرده وتمام نیروی مردم آنجارا بکار انداخته است» وفرانسه راواجد اسلحهٔ جنگی کرده است که تا آنزمان نظیرش دیده نشده بود، این قول گنیزنو ازمصلحین پروس است.

وطنخواهان ازاین فکر نتیجه گرفتند که برای دفع قوای فرانسه بایستی در ملّت پروس‌وآلمان‌همان احساسات وهیجاناتی‌را که موجد تفوّق فرانسه‌استایجاد کرد وباسلاح خودشان بدفعشان پرداخت، پس‌تجدید حیات پروس بتقلید فرانسه بود، امّا فقط بهمین‌اعتبار ایقاظ احساسات نه به اعتبار دیگر.

حال مابه‌التفاوت انقلاب دو ملّت را باید دید: اوّلاً منشاء تجدّد پروس شاه بود نه ملّت و این انقلاب نه محض نشر عدالت و بهبودی حال رعیّت بود بلکه مثل اصلاحات سلاطین مستبدّهٔ منوّرهٔ قرن هیجدهم برای تکثیر عواید سلطنت وافزایش نیروی دولت بود، بعلاوه این اصلاحات همه موقّت وآنی بود و هیچیك

تاپایان نرفت ، اغلب آنها از تصوّر بعمل نیامد و بعضی هم عمداً ملغی شد و بمحض رفع خطر فرانسه در ۱۸۱۵ ازقوّت افتاد .

اصلاح اجتماعی

مهمترین اصلاحات در اجتماع و در قشون شد ، در اصلاح اجتماعی دو درجه باید اعتبار کرد : نخست بارون دواشتین در سنهٔ ۱۸۰۷ شروع کرد وعاقبت چهارسال بعد در ۱۸۱۱ بدست هاردن بِرگ وزیر اعظم بختام انجامید .

پروس مملکتی بود واجد طبقات ممتازه در جامعهٔ پروس سه طبقه دیده میشد : نجبا ، متوسّطین وتوانگران و دهاقین . تفاوت این طبقات با طبقات ممتازهٔ فرانسه قبل از ۱۷۸۹ این بود که درفرانسه باصرف مبلغی ممکن بود ازطبقهٔ ادنی باعلی ترقّی یافت ، ولی درپروس امکان نداشت . اراضی تمام در دست نجبا بود وکسی جز آنان مالك ملك نمیتوانست شد ، طبقهٔ متوسّطه ناچار درشهرها متمرکزشده و اصناف معیّنه تشکیل داده امرارحیات میکرد ، امّا دهقانان رعیّت و (SERF) بودندوبیگاری وخدمت شخصی را تن درمیدادند .

درتاریخ ۹ اکتبر ۱۸۰۷ اشتین فرمانی صادرکردکه بموجب آن خرید وفروش املاك آزادشد ونجبا حقّ فروش ودهقانان رخصت خرید ونگاهداری یافتند ، این فرمان رعیّت را ازخدمات شخصی معاف کرد ، امّا حقّ سخره وبیگار را کماکان باقی گذاشت ومسئلهٔ اساسی دیگررا که مالکیّت دهقان در اراضی مسکونهٔ خود باشد متعرّض نشد .

ظاهراً اشتین میخواست بعدها اینمسئله راهم تنظیم کندلکن چنانکه دیدیم(۱) تسلیم عدّهای ازقشون فرانسه دراسپانیا موجب شد که بمغلوبیّت ناپلئون امیدوار شده وچندان ضرورتی درتکمیل اصلاحات پروس ندید ، درماه اوت ۱۸۰۸ مکتوبی از اشتین بدست پلیس امپراطور افتاد که حکایت از سوءِ نیّت و امیدواری او بشکست ناپلئون میکرد ، امپراطورامرداد که اورا از زمامداری پروس معزول و

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۶۲۲ «تسلیم قشون فرانسه دربیلن» رجوع شود



اشتین وزیر اعظم پروس

(۱۷۵۷ – ۱۸۳۱)

توقیف کنند ، اشتین چون این خبر بشنید به روسیّه رفت و متواری شد.

جانشین او بارون هارْدَنْبرگ اصلاحات را تعقیب کرد و دستورالعمل جدیدی نشر داد (سپتامبر ۱۸۱۱) که بموجب آن بکلّی دهقانان از پرداخت حقوق قدیمه رمالیاتهای امرا و اربابان معاف ومالك و وارث دو ثلث اراضی مزروعهٔ خود شدند ، این دستور هم نجبا و هم رعیّت را رنجانید امّا نجبا برای اینکه ازمالیاتهاوعوارض مأخوذهٔ سنواتی محروم شدند و امّا دهقانان محض اینکه متوقّع بودند تمام اراضی مزروعی ملك آنها بشود نه دو ثلث. باینجهت کاملاً دستور فوق اجرا نشد و در ۱۸۱۶ که خطر ناپلئون دفع گردید دستورالعمل هم ملغی گردید وبعداز سی وپنجسال دیگر در ۱۸۵۰ عاقبت دهقانان پروس ازهرقیدی آزاد شدند ، ازهمین مطلب میتوان بخوبی دریافت که اصلاحات پروس چقدر موقّت وبمقتضای ضرورت زمان بوده است.

اصلاحات لشکری

اصلاحات نظامی بیشتر نتیجهٔ مساعی شارن هورست بود مشارٌالیه از مردم هانور و فرزند یکی از دهاقین ساکسون بود ، چندی در توپخانهٔ هانورسمت صاحبمنصبی داشت ، سپس در ۱۸۰۱ بخدمت پروس رفت وتعلیمات نظامی ولیعهد پروس را عهده دار شد و در

۱۸۰۷ با نهایت شجاعت ادای وظیفه نمود، قبل از جنگ ینا مدّتی در علل فتوحات فرانسه تأمّل کرد و بدین نتیجه رسید که: «با گروه دهاقینی که نجبا جبراً بمیدان میرانند نمیتوان بفتح و نصرت امید بست، چه دهقانی که در خطر با مالك خود شریك امّا از نعمت و پاداش خدمت محروم است از جانبازی دریغ دارد.»

پس بایستی درقشون پروس باصلاحاتی دست زد و مطابق اصلاحات اجتماعی قشون را هم حیات جدید بخشید، اشتین او را مأمور اجرای منویّات خود کرد و یکی ازصاحبمنصبان باویری گنیزنو نیز با او معاونت نمود، لکن کاملاً موفّق بانجام مقصود خود نشد وبیش ازهراصلاحی ازطرف حزب مخالف نسبت باصلاحات لشکری مخالفت ابراز گردید.

شارن هورست میخواست قشون و ملّت را متّحد سازد و خدمت نظام اجباری را که ۷۰سال قبل یکی ازپادشاهان پروس موسوم به شاه سلحشور پیش‌بینی کرده وبعمل نگذاشته بود معمول دارد(۱)، پیشنهاد شارن هورست درسنهٔ ۱۸۰۸ موجب هیجان واعتراض عام شد زیرا که حرفهٔ نظامی بواسطهٔ سوءِ مقصود و سوءِ جریان امور از حرف پست و دانی شده و کسی راضی بآن نبود.

یکی از مورّخین آنزمان موسوم به نی‌بوهر(۲) گفته است: «تمام عالم را نظامی کردن مخالف اصول تمدّن و نتیجهٔ فکر یك صاحبمنصب بی تربیت است» پادشاه پروس هم پیشنهادرا رد کرد.

پس شارن هورست اجباراً باصلاحات کوچکترا کتفا کرد، معذلك بمشکلات عدیده مصادف شد، آن اصلاحات ازاینقرار است: تخفیف خشونت انتظامی، حذف سیاست بدنی، الغاءِ چریکی، طرز جدید تعیین صاحبمنصبان یعنی انتخاب صاحبمنصبان از طبقات نجبا و متوسّطین، ایجاد آکادمی نظامی و غیرذلك.

کرومپرها(۳) شارن هورست میکوشید که حتّی الامکان بر عدّهٔ سپاهیان بیفزاید چه ناپلئون ازراه احتیاط قشون پروس را بسیارضعیف

---

(۱) - بصفحهٔ ۱۱۸ «لشکر پروس» و صفحات ۱۱۹ - ۱۲۰ رجوع شود

(۲) - Niebuhr (۳) - Krumpers

و محدود ساخته بود ، بموجب قرار داد منضم بعهد نامهٔ تیل سیت تخلیهٔ ولایات پروس ازقشون فرانسه منوط بتأدیهٔ کامل غرامت جنگ بود وازآنجائیکه مبلغ کل غرامات را معیّن نکرده بودند ناپلئون از ابهام عبارت قرار داد استفاده کرده محض تنبیه فردریك گیّوم و انتقام دو روئی و خیانت او بنای سختگیری گذاشت وازمملکت پروس در ظرف یکسال مبالغ و مقادیر هنگفت از نقد وجنس گرفت ، ادارهٔ ولایتی را که قشون در آنجا مقام داشت بمأمورین فرانسوی واگذاشت و مستخدمین پروس را ازارتباط باپادشاه ودولت پروس منع کرد ، مالیات‌را مستقیماً وصول نمود وبیهانه های مختلف مقادیر گزاف ازمحصولات جنسی جمع کرد ، بنا برقول خود ناپلئون دراینمدّت بیش‌ازیك‌میلیاردازپروس‌فایده برد ، کار سختگیری فرانسویان بجائی رسید که دربعضی نقاط ازبیست رأس احشام یکی بیش باقی نماند و آتش قحط و غلا اشتعال یافت . ژنرال کلارك(۱) حاکم برلن به ناپلئون چنین مینویسد : « بدون اینکه بخواهم نسبت باحوال این سامان اظهار غصّه و ابراز ترحّمی بکنم عرض مینمایم که بدبختی بدرجه‌ای است که خودکشی هرروزبیشتر میشود مخصوصاً در طبقات متوسّطهٔ جامعه بدرجهٔ دهشتناکی رسیده است » همین فشار و تضییق بود که حسّ وطنخواهی پروس و خصومت با فرانسه‌را تهییج کرد نه جنگها و شکستها ، هنگامیکه جنگ اسپانیا ناپلئون را مجبور بعودت دادن قشون ازآلمان نمود این تضییقات هم خاتمه پذیرفت . قراردادی هم دراوایل سپتامبر ۱۸۰۸ درپاریس بامضا رسید که بموجب یکی ازمواد آن دولت پروس تا ده سال ممنوع شد که بیش از ۴۲٬۰۰۰ سپاهی در ایّام صلح داشته باشد .

امّا شارن هورست عبارت را بطور دیگر تعبیر کرد : در هر دسته قشون پنج شش نفر ازاهالی بلوکات را وارد کرده ومجبور بآموختن اصول وحرکات نظامی ساخت چنانکه بعد از یکماه از مسائل اصلی نظام مستحضر شدند ، سپس آنانرا بولایت فرستاده وپنج شش نفردیگربجای آنها داخل قشون میکردند، باین ترتیب

(۱) ـ Clarke

یك باتاتیون قشون که ظاهراً بیش از ۵۵۰ نفر زیر بیرق نداشت درظرف سه سال ۲،۵۰۰ نفر مرد جنگی را آماده کرده بود. این طرز تربیت نظام را کرومپر گفته‌اند و کلمهٔ کرومپر اصلاً بمعنی اسب یدکی‌است که در هراسکادرون قشونی نگاه میدارند. در نتیجه دولت پروس در۱۸۱۵ موفّق شد که ۳۵۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده وارد میدان کند و ناپلئون را متحیّر سازد.

دارالعلوم برلن علاوه بر اصلاحات اجتماعی و نظامی تغییرات عمده هم دروضع حکومت دادند و بجای وزراءِ منفرد هیئتی از وزرا برقرار ساختند، درامور مالیه هم اصلاحاتی بعمل آمد، اخذ رسوم مشروبات که بشهرها انحصارداشت دردهات هم معمول گردید، بلدیه را هم توسعه داده دارای اختیارات بسیار کردند.

در ۱۸۱۰ بنا بر پیشنهاد گیّوم دهوم بولت(۱) دارالعلومی در برلن تأسیس یافت تا بقول فردریك گیّوم «دولت پروس آنچه را ازقوای مادّی خود گم کرده است بوسیلهٔ تکثیر قوای معنوی جبران نماید» این تأسیسات علمی منحصر به پروس نبود، بنابرپیشنهاد هوم‌بولت «چون مملکت آلمان نیمی درزیرسم ستوران خصم خراب شده ونیمی درزیرچنگال دشمن هنوزباقی است پس این دارالعلوم را باید مأمن و مخزن علوم تمام آلمان قرارداد.» بواسطهٔ ایجاد این دارالعلوم شهر برلن مرکز معارف و علوم شد ومهیّا گشت که بعد ها پایتخت آلمان باشد، لکن درابتدا دارالعلوم مرکزتهییج احساسات وطنی بود، معلّمین برخلاف اصول رایجه درمیان مردم پروس که تسلیم ورضارا پیشهٔ خود ساخته سرِ اطاعت فرود میآوردند بر آن شدند که حسّ وطن پرستی و بغض دشمنان خارجی را در دلها بیدار کرده ومردم رابراحوال وطن که قطعه‌قطعه وخراب شده‌است متأثّر سازند، شارن هورست از یکطرف به تجدید حیات قشون مشغول بود و دارالعلوم از طرف دیگر باحیاءِ همّت وتزریق جان تازه‌ای درطبقات متوسطهٔ پروس اشتغال داشت، کاربجائی کشید

(۱) - Guillaume de Humboldt

که در۱۸۱۳ که زلزله درارکان امپراطوری فرانسه افتاد پروسی ها کاملاً مهیّای تخریب آن اساس بودند و در انهدام امپراطوری پیشقدم گشتند.

II

لشکرکشی به روسیه

قطع رشتهٔ اتّحاد میان فرانسه و روس

دو سال طول نکشید که بعلّت پیش آمدن سه جنگ مشئوم دولت امپراطوری ناپلئون زیر وزبر شد وخود او نیز ازاریکهٔ سلطنت بزیر افتاد. نخستین علّت این واقعهٔ هولناك لشکرکشی بروسیه بود که ازدیرزمانی تسار روس مقدّمات آن را فراهم کرده و مسئول شروع آن شناخته میشود.

آلکساندر تسار روسیه بهمان سرعتی که در۱۸۰۷دوستی ناپلئون را پذیرفت در سنهٔ ۱۸۱۰ بهمان شتاب از وی روی بر گردانید، علل قطع رشتهٔ اتّحاد از اینقرار است: خصومت نجباءِ روس با فرانسه و خساراتی که در نتیجهٔ قرق برّی بطبقهٔ نجباءِ روس وارد میشد و مخصوصاً اخلاق و حسّ جاه طلبی آلکساندر

بعد ازقرارداد تیل‌سیت نجباءِ روس کینهٔ فرانسویان‌را دردل گرفتند چه طبقهٔ مزبور بارعایای خود مثل غلام رفتارمیکردند و آزادی فرانسه را که نتیجهٔ انقلاب کبیر بود دوست نداشتند، محرّك دسته‌ای‌که مخالف بااتّحاد فرانسه محسوب میشدند مادرآلکساندریعنی امپراطریس ماری بود. نخستین سفیری‌که ناپلئون بسن‌پطرز-بورگ فرستاد وموسوم به ساواری(۱)بود خانه نیافت‌که در آن منزل کند زیرا که مالکین دراجاره‌دادن‌عمارات خودمضایقه‌میکردند؛ در کلیساهامردم علناً بفرانسویان نفرین‌میفرستادند و بعض‌اشخاص میخواستند آلکساندررا بجرم‌اتّحاد بافرانسویان بقتل برسانند، کم کم این ابراز خصومت متروك شد ولی بکلّی از میان نرفت وهنگامی‌که قرق برّی درمملکت روسیه هم بموقع اجرا گذاشته شدکینه وعداوت مردم روبافزایش نهاد زیرا که درنتیجهٔ این منع تجارتی امتعه ومحصولات روسیه

(۱) - Savary

مثل گندم و شاهدانه و غیره که بازارش در انگلستان بود بفروش نرفت و فواید عمده‌ای که بنجباءِ روسیه میرسید مقطوع شد.

آلکساندر

علّت عمدهٔ قطع روابط اخلاق و جاه طلبی مفرط شخص تسار بود. یکی از ندما و محارم آلکساندر موسوم به پرنس سزارتوریسکی(۱) او را چنین وصف میکند «مردی صاحب روح متلوّن است» مقصودش این بود که افکار آلکساندر ثباتی نداشت، بسهولت ازصورتی بصورت دیگر انتقال مییافت، آنچه امروز اورا مشعوف میداشت فردا ویرا بخصومت میکشانید و آنچه روز قبل اورا ناپسند میآمد روز دیگر مورد توجّه او قرارمیگرفت:

لکن حقیقت امر این بود که تلوّن مزاج و بی‌ثباتی آلکساندر مثل تمام نژاد اسلاوظاهری بود، افراد این ملّت درظاهراحساسات وتلوّن وسهولت تغییری ابراز میدارند امّا در باطن کاملاً متوجّه بمنافع خود بوده و فرصت استفاده را از دست نمیدهند، الکساندردر آغاز کارخودرا شیفته وحیران اعمال درخشان ناپلئون وانمود کرد وبشتاب وحرارت بسیارخودرا درآغوش اتّحاد وی افکند زیرا که ازناپلئون انتظار منافع عمده داشت و فایده هم برد، بعد از عهدنامهٔ تیل‌سیت مملکت فنلاند را از سوئد گرفت و پس از ملاقات ارفورت اجازه یافت که ولایات مولداوی و والاشی را از عثمانی منتزع ساخته و حدود مملکت روس را برود دانوب برساند و بعد از فتح وین با اینکه مساعدت شایانی بناپلئون نکرده بود قسمتی ازاراضی لهستان نصیب اوشد امّا حرص اوبهمین مقدارا کتفا نمیکرد میخواست که ازسمت جنوب اسلامبول را و از جانب مغرب ورشو را بدست آورد و کاملاً امپراطوری عثمانی‌را تجزیه‌کرده بمیل ونفع‌خود دولت لهستان‌راازنو تشکیل‌بدهد امّاناپلئون در ۱۸۰۹ صریحاً با این خیالات مخالفت ورزید و روسها را از تصرّف اسلامبول منع نمود و درلهستان هم دوك نشین بزرگ ورشو را تشکیل داد که روسها کاملاً از آن‌مملکت دندان‌طمع بکنند، ازاین تاریخ آلکساندردشمنی ناپلئون کمربربست

(۱) ـ Czartoryski

ولی در ظاهر رشتهٔ اتّحاد را میجنبانید و بقول خودش « ناپلئون را در زیر بار تعارفات و الفاظ محبّت آمیز خسته و فرسوده میساخت . » سابقاً گفتیم(۱) که چگونه بعد از ملاقات در ارفورت و در آغاز جنگ واگرام آلکساندر به ناپلئون خیانت ورزید ، قشون روس که بمدد فرانسویان آمد دودفعه با اطریش جنگ کرد لکن در سخت ترین مصافها فقط دو مجروح و دو مقتول در میدان دیده شد .

قطع روابط

از اواسط سال ۱۸۱۰ آلکساندر بتهیّهٔ جنگ مشغول گردید و با انگلستان عقد دوستی بست و امیدوار بود که در ۱۸۱۱ به لهستان غفلتاً هجوم آورده و ناپلئون را غافلگیر کند . پس در آخر ۱۸۱۰ (۳۱ دسامبر) علناً ابراز خصومت کرد و بعضی از بنادر روسیه را بروی تجارت انگلستان گشوده وورود مال التجارهٔ فرانسه را ازقبیل مفرغ وچینی آلات وابریشم وشراب وغیره بخاك روسیّه منع کرد ، اتّفاقاً دراین اوقات صنایع فرانسه هم دچار بحران عظیم بود(۲) ، کارگران شمال فرانسه تعطیل کرده ونیمی ازصنایع وحرف شهر لیون دچار وقفه گردیده بود . در این حین مردم لهستان که با وجود اظهار محبّت آلکساندر و وعدهٔ تجدید استقلال آن مملکت که تسارمیداد ازروسها بیمناك بودند ناپلئون را مستحضر ساختند که تسار باطناً درخیال تصرّف دوك نشین بزرگ ورشو است ، ناپلئون بشتاب تمام لشکر لهستانی را براه انداخت وسپاهی ازفرانسه بسرداری داووت روانه کرد که حافظ سرحدّات لهستان باشند ، این اقدام موجب شد که آلکساندر قدری دست نگاهدارد .

در این اثنا ناپلئون برای اینکه کاملاً قرق برّی را اجرا کند بلاد هانسه ـ آتیك(۳) مثل برم(٤) و هامبورگ و غیره را اشغال کرد و دوك نشین بزرگ الدنبورگ (٥) را که ملك شوهر خواهر آلکساندر بود در ۱۸ فوریهٔ ۱۸۱۱ بتصرّف آورد و این پیش آمد بیشتر موجب عداوت دو امپراطور شد .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٦۲۸ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ٥٦٦ « ناخرسندی عمومی » وصفحهٔ ٥٦٨ « امور عام المنفعه » رجوع شود

(۳) ـ Hanséatiques (٤) ـ Brême (٥) ـ Oldenbourg

معذلك یکسال مذاکره طول کشید، ناپلئون حاضر شد که خسارت وارده به دوك الدنبورگ را جبران کند، امّا تسار عمداً کار را خاتمه نمیداد که بتفصیل تمام تجهیزات قشون را بکمال رساند و اتّفاقاً هر قدر برعدّهٔ لشکر میافزود مشکلات او در تهیّه و تدارك مهمّات جنگ افزونی میبافت، عاقبت دراواخر آوریل ۱۸۱۲ که آلکساندر خودرا آمادهٔ کارزاریافت اولتیماتومی به‌ناپلئون فرستاد، دراینوقت ناپلئون مطّلع شد که یکی از صاحبمنصبان آلکساندر که از ۱۸۱۰ ببعد بعنوان اظهارمحبّت و یگانگی در دربار فرانسه میزیسته شغل جاسوسی دارد و بدستیاری یکی از خائنین اسناد چندی از وزارت جنگ بدست آورده و براوضاع لشکر و مقدار مهمّات سپاه ناپلئون دقیقاً اطّلاع یافته است، باری جنگ در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۲ اعلان شد.

اتّحاد سادس

دراینجنگ انگلیسها وسوئدیها باتسار روس همدست شدند، برنادوت بامید اینکه تسار روس مملکت نروژ را باو خواهد داد در این جنگ با او همراهی کرد، امپراطور اطریش وپادشاه پروس باناپلئون متّحد بودند، لکن فرانسوای اوّل درنهان با آلکساندر عقد دوستی محکم کرده و وعده‌داده بود که ازحال سکون خارج نخواهدشد وحمله‌ای نخواهد برد. فردریك گیّوم هم تسار روس را بهمین‌طریق مطمئن ساخته و گفت: «بجان و دل دوستی و اتّحاد را بپایان خواهم برد.»

لشکرکشی بروسیه قشونها

این لشکرکشی ششماه طول کشید (۲۴ ژوئن – ۱۶دسامبر ۱۸۱۲). ناپلئون ۳۵۰،۰۰۰ نفر سپاهیان خود را بترتیب ذیل‌توزیع کرد: ۳۰،۰۰۰ پروسی جناح چپ‌را تشکیل‌داده از ناحیهٔ بالتیك حمله ببرند و ریاست آنها با ژنرال یورك(۱) باشد، ۳۰،۰۰۰ نفر اطریشی بسرداری پرنس دوشوار زن برگ (۲) جناح یمین را ترتیب داده بجانب پینسك (۳) رهسپار شوند و بقیّهٔ قشون که ۲۹۰،۰۰۰ نفر است بریاست شخص امپراطور از وسط حرکت کنند. از این عدّهٔ اخیر فقط

(۱) ـ York (۲) ـ Prince de Schwarzenberg (۳) ـ Pinsk

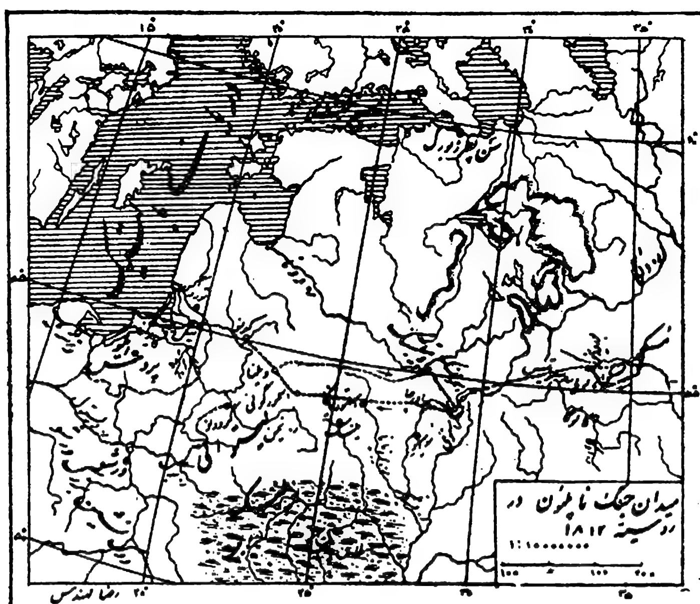
۱۸۰،۰۰۰ نفر فرانسوی بودند و آنهم نه فرانسوی خالص بلکه مردم هلاند و آلمانیهای ساحل یسارشطّ رن واهالی سویس و پیمون‌هم جزء قشون فرانسه بشمار میآمدند، مابقی که ۱۱۰،۰۰۰ نفر باشد از قشون امدادی ولایات متّفقهٔ رن یعنی ساکنین باویر وساکس و ورتمبرگ و وستفالی واهالی لهستان و دانمارك وایطالیا و کرواسی و دالماسی ترکیب میشد، روسها این قشون را که ممزوجی از ملل مرکزی وغربی اروپا بود سپاه بیست ملّت خوانده‌اند ودرست گفته‌اند، تسارصاحب ۳۰۰،۰۰۰ مرد جنگی بود که ۸۰،۰۰۰ نفر آنها قزاق بودند و بدو لشکر عمده تقسیم شده یکی‌درنواحی دونا(۱) بسرداری بارکلی‌دوتولی(۲)، دیگری درجنوب یعنی ناحیهٔ دنیپر تحت ریاست بارکانیون(۳).

حمله

قشون فرانسه در محلّ کونو(٤) از رود نیمن عبور کرد، عبور سه روز دوام یافت و روسها هیچ ممانعتی بعمل نیاوردند، تسار نقشهٔ جنگی خاصّی کشیده و اصول آنرا شخصاً بیکی از سرداران ناپلئون بقرار ذیل بیان کرده بود: جنگی واقع نخواهد شد، قشون ما پیشاپیش ناپلئون عقب خواهد کشید و سکنهٔ دهات و بلاد را «جاروب» کرده بجلو خواهد راند بقسمیکه معابر فرانسویان ازهمه چیز خالی شود و کم کم پیش‌آمده وبمیان‌دشت روسیه برسندآنگاه «زمان وصحراوهوا طبعاً فرانسویان را دفع خواهند کرد.»

خطر این نقشهٔ جنگی از آغاز لشکر کشی برناپلئون روشن شد، پنج روز بعداز گذشتن از رودنیمن هنوزقشون صد کیلومتر راه نبریده و کاملاً بشهرویلنا نرسیده نان کمیاب‌شد، اسبان ازخستگی‌وگرسنگی چنان برخاك هلاك میافتادند که فرانسویان میترسیدند مجبوربترك نصف‌توپخانهٔ‌خود بشوند، بدون‌اینکه تیری خالی شود قشون فرانسه یك ششم افراد خود یعنی ۵۰،۰۰۰ نفر را ازدست داد چه بعلّت هلاك وچه بسبب فرار، با اینحال هنوز لشکر فرانسه ازلیتوانی یعنی خاك لهستان تجاوز نکرده بود ولهستانیها هم کاملاً طرفدار ناپلئون وامیدوار بتجدید استقلال خود بودند.

(۱) - Duna (۲) - Barclay de Tolly (۳) - Bargation (٤) - Kovno



چون امپراطور قدم بخاك روسیّه نهاد جنگ مقدّس‌را که در اسپانیا مشاهده کرده بود بار دیگر معاینه دید ، دهقانان بدست خود محصولات را درخاك نهفته یا بآتش افکنده و دهات را طعمهٔ حریق ساخته معبر قشون فرانسه را صحرائی لم‌یزرع میکردند .

ناپلئون میخواست نخست قشون روس را درهم بشکنند آنگاه درمسکو صلح مظفّرانه‌کند وامیدواربود که درمیان دورودخانه دوناو دنیپرکه بموازات یکدیگر جریان‌دارند هردوقشون روس‌را مغلوب سازد امّا روسها بدست‌نیامدند. امپراطور تصوّر کرد میتواند بارکلی دوتولی را درشهر وی‌تبسك(۱) درساحل دونا محاصره کند (۲۸ ژوئیه) امّا سردار مشارالیه از دست او رها شده به قشون بارکاتیون درسواحل رود دنیپر ملحق گردید آنگاه ناپلئون بجانب اسمولنسك که یکی‌از

(۱) ـ Vitebsk

بلاد عظیمهٔ روس است روی آور شد که هر دو سردار روس را در آنجا حصاری کند لکن روسها پس ازجنگی خونین و پس از فدا کردن مؤخرةالجیش خود شهر اسمولنسك را آتش زده و میان خود و ناپلئون حصاری آتشین ترتیب دادند (۱۷ اوت) دراینوقت ناپلئون شش روزراه تا مسکو داشت ودشمن هم هیچ درصدد جلوگیری او برنمیآمد و بجنگ قطعی تن نمیداد.

مسکوا

امّا مردم روسیه تا این پایه حاضر بعقب‌نشینی نبودندو کاملاً از اهمیّت نقشهٔ جنگی تسار استحضار نداشتندمخصوصاً راضی نمیشدند که‌پایتخت‌قدیم‌روسیه‌یعنی‌شهرمقدّس‌مسکوبدست‌دشمن‌بیفتد، آلکساندر تسلیم افکار عمومی شد وسردار کلّ‌قشون‌کوتوسوف(۱) نامرا که با وجود شکست معروف اوسترلیتز باز قبول عامّه داشت اجازهٔ جنگ داد.

کوتوسوف‌سپاه‌روس‌رادرفاصله۱۵۰ کیلومتراز مسکودرجنوب بورودینو(۲) و پشت رود کولوچا که یکی ازشعب شطّ مسکوا است صف‌آرائی کرد، قشونش ۱۴۰،۰۰۰ نفر بود و ۶۴۰ توپ داشت، میدان جنگ را بـا ساختن سنگر و خندق مستحکم‌گردانید، درمقابل قریهٔ سمنوسکویه(۳) سه دیوارازخاك‌وسنگ برافراشت و در برابر قلب سپاه بنای مهمّی که عبارت از خندقی عمیق وسنگری عظیم باشد ساخت، دراین سنگر ۲۷ توپ بزرگ بود و فرانسویان آنـرا قلعهٔ بزرگ نام نهادند.

شب پنجم سپتامبردولشکر بهم رسیدند لکن روزششم که یکشنبه بود جنگ نشد زیرا که کوتوسوف سردار روسی مجسّمهٔ حضرت مریم را از مسکو باردوگاه آورده وبا مراسم لازمه ازمقابل صفوف لشکر میگذرانیدوروسها بتقدیس‌وتعظیم آن اشتغال داشتند.

روزدوشنبه ۷ سپتامبر۱۸۱۲ ناپلئون به‌کوتوسوف حمله برد، امپراطورتقریباً دارای ۱۲۷،۰۰۰ نفرسپاهی و ۵۸۰ توپ‌بود، ساعت‌پنج‌صبح‌جنگ‌باشلیك‌عظیمی

---

(۱) - Koutousof (۲) - Borodino (۳) - Semenoskoié

از توپ شروع شدکه تاآنوقت گوش هیچ آفریده ای نشنیده بود ، ازصدای ۱۲۰۰ توپ که دفعتاً شلّیك میشد زمین میلرزید ، درساعت یازده پرنس اوژن از جانب یسار وقلب پیشرفته بورودینو و سنگرعظیم را بتصرّف آورد ، نی وموراسه دیوار مقابل قریهٔ سمنوسکویه‌را گرفته وازآنجا برلشکرروس مشرف شدند، اگرناپلئون بنابرتقاضای دوسردارسابق الذّکر قسمتی ازقوای احتیاطی را بمددآنها میفرستاد در حوالی ظهر فتحی نظیر فریدلند نصیب فرانسویان میشد امّا چون امپراطور باور نمیکرد که باین زودی وسهولت کار تمام شود از امداد مضایقه نمود .

روسها باجهدی بلیغ حمله آوردند اگرچه در مقابل سه دیوار مذکور مجبور بعقب نشینی شدند ولی سنگرعظیم مرکزی را بازبتصرّف آوردند ، دراینجاجنگی خونین رخ داد ، بنابرقول یکی ازجنگجویان « اطراف خندق ومیان سنگردرزیر تلّی عظیم از اموات واجساد نیم‌جان پوشیده شده بود ، ازشش تاهشت جسد رویهم ریخته بود » عاقبت پیاده نظام و سواران زره پوش معاً بسنگر مزبور وارد شدند امّا بار دیگر ناپلئون علی رغم اصراروابرام سرداران از روانه کردن قشون احتیاط خودداری کرد چه از جان سختی و استقامت روسها متعجّب بود و میترسید که فردا بازبجنگ بیایند وگارد احتیاطی را برای آن جنگ لازم‌داشت ، پس ناچار بضرب توپ دشمن‌را فرار دادند. روسهاهم مثل اطریشیها درواگرام گرچه عقب نشستند لکن ازانتظام نیفتادند وآماده بودند که هروقت فرمانی برسد بازبجنگ بپردازند و اگرچه چهل هزار تن در میدان گذاشتند لکن سی هزارنفر ازقشون فرانسه را هم ازکار انداختند و رفتند .

حریق مسکو نتیجهٔ فتح مسکوافقط این شد که ناپلئون شهرمسکورا مسخّر ساخت (۱۳ سپتامبر ۱۸۱۲) . امیدوار بود که تسخیر آن پایتخت قدیم روسها را مجبور بصلح کند یا اینکه زمستان را در آنجا بسربرده و آذوقهٔ کافی برای سپاهیان فراهم کرده‌سال آینده بجانب سن پطرزبورگ لشکربکشد.

امّا وطنخواهی روسها خیال ناپلئون را باطل کرد ، تمام مردم روسیه کینهٔ

مهاجمین را دردل گرفته و بقول الیزابت زن تسار « برای هر چیز مهیّا بودند جز برای مذاکرهٔ صلح . » آلکساندر تقاضای صلح نکرد بلکه نمایندگان ناپلئون را هم نگذاشت باردو وارد شوند ، فردای آنروز که فرانسویان وارد مسکو گشتند روسها شهر را آتش زدند . روستوپ چین(۱) حاکم مسکو درحین تخلیهٔ شهرامر داد که وسایل اطفاءِ حریق را دور کرده مغازه‌های الکل فروشی را خراب نموده و عمارت شخصی اورا آتش بزنند ، چون در شهری که تمام خانه‌ها ازچوب است اطفاءِ حریق میسّر نمیشود چهار روز تمام آتش بفلك شعله کشید وقریب ۸،۵۰۰ خانه که معادل سه ربع شهر مسکو است سوخت . ناپلئون در اقامت مسکو ابرام بخرج‌داد وبیش ازیکماه درآنجا ماند چه بیم داشت‌که خبربازگشت اوتولیدآثار ناگوار دراروپا بکند . بنا براین میخواست حتّی‌المقدور مراجعت را عقب‌بیندازد بعلاوه بامطالعهٔ احصائیّهٔ احوال جوّی سی‌سال اخیر مطمئن بود که هنوز زمستان دور است و باین زودی اورا فرونخواهد گرفت .

امّا حساب امپراطور غلط شد « زمستان ۱۸۱۲ پنج هفته پیش از موعد عادی فرارسید » دراواسط اکتبر برفی ناگهانی باریدن‌گرفت وامپراطوربعزیمت مجبور و روز ۱۹ اکتبر از مسکو خارج شد و فرمان داد که قسمتی از حصارقصر کرملن را منهدم سازند .

بازگشت

خیال ناپلئون این بود که زمستان را درجنوب مسکو یعنی ناحیه کالوگا که‌پر از آذوقه‌وارزاق‌است‌بسر برد امّا کوتوسوف درمالویاروسلاوتس(۲) راه را بر وی مسدود ساخت (۲۴ اکتبر) . ناپلئون برای احتراز از جنگ عظیمی که موجب ضعف او میشد از عزیمت آنصوب صرف‌نظر و عقب‌نشینی اختیار نمود (۲۶ اکتبر) و اجباراً بهمان راه ویران و بی آبادی اسمولنسك افتاد . مدّت بازگشت کمی بیش ازیکماه ونیم طول‌کشید وعلّت‌تأخیر اوضاع جوّی وشبهای دراز و روزهای پنج الی شش ساعتی بود ، سرمای سخت و

(۱) ـ Rostopchine

(۲) ـ Maloiaroslavets

بی‌نظیر آن‌سال هم در رسید، دراواسط اکتبر میزان الحراره ۱۸ درجه‌سانتیگراد زیرصفر را نشان میداد ودراوایل دسامبر به۳۷درجه زیرصفر رسید، کلاغ‌هائی که در هوا میپریدند از سورت سرما بزمین میافتادند و خود روسها هم با وجود عادت بسرما عدهٔ کثیری هلاك شدند، چنانکه تقریباً نصف قشون روس از کار افتاد.

امّا افراد قشون فرانسه علاوه بر سرما و شبهای دراز از عقب دچار حملات پی درپی کوتوسوف واز پهلوگرفتارصدمات گروه قزّاق بودند وکم کم‌ازانتظام‌خارج شده جماعتی گرسنه و سرمازده ومحتضر بشمار میآمدند، هرکس پاسست میکرد و بخواب میرفت دیگر برنمیخاست، جزگوشت قوتی‌نداشتندآن نیز ازشدّت سرما ازسنگ سخت‌ترشده‌بود، خون منجمداسبان نیزغذای آنها محسوب میشد، یکی از سربازان گارد قدیم‌گوید: «لشکریان مثل اسیران بی‌سلاح وبی‌انبان راهسپار بودند.» این‌جماعت‌کثیر که ۱۸ساعت طول‌شب را درسرمای هولناك بروزمیآوردند ازطلوع صبح تا غروب راه را باسکوت و افسردگی تمام بریده ودرهرقدم جسدی یا سلاحی یا ارابه‌ای یا توپی بجای میگذاشتند.

معذلك‌این‌قشون‌که بقول یکی‌ازصاحبمنصبان‌انگلیس که درخدمت‌کوتوسوف بود بفوجی ازاموات و اشباح شباهت داشت درطول راه بفتحی نایل‌آمد، وقتیکه سپاه فرانسه بکنار رود برزینا(۱) که ۸۰ متر عرض دارد رسید خود را در میان سه‌لشکرروس دیدکه مجموع آنها به ۱۴۰،۰۰۰ نفربالغ میشد. فرانسویان۶۵،۰۰۰ نفر بودند که ۲۸،۰۰۰ نفر از آنان فقط اسلحه داشتند و میخواستند از روی یخ روخانه‌بگذرند، لکن غفلتاً یخ بازوعبورممتنع‌شد، دراینوقت‌چهارصدنفرازمهندسین پل‌ساز دستهٔ‌ژنرال ابله(۲) مردانگی بلکه پهلوانی کرده و خودرا فدای سایرین نموده ودرمحلّ استودیانکا(۳) دو پل بر رود مزبور بستند، درظرف بیست وچهار ساعت شب وروزاین پهلوانان درمیان‌آب پریخ که‌قطعات آن بگوشت بدن‌میچسبید کوشیدند و اغلب جهان را وداع گفتند، در اینوقت فرانسویان ۱۰،۰۰۰ نفر

---

(۱) ـ Bérésina (۲) ـ Eblé (۳) ـ Studianka

روسی را بخاك افکنده و راهی برای ادامهٔ مراجعت باز کردند ، فقط ۹٬۰۰۰ نفر اشخاص بی‌دست وپا وبطئی‌السّیر را که باوجود احکام مکرّره از پل نمیخواستند بگذرند به کوتوسوف تسلیم کردند (۱۹ ـ ۲۵ نوامبر).

در شانزدهم دسامبر بقیّة السّیف قشون در کُونْو از رود نیمن گذشت ، در این شب که یکی ازآخرین لیالی عقب نشینی بود سرما چنان شدّت کرد که در یکدسته ۱۵٬۰۰۰ نفری ۱۲٬۰۰۰ نفر هلاك شدند. خلاصه از ۲۹۰٬۰۰۰ نفری که ششماه قبل‌بروسیه وارد شدند وریاست‌آنها مستقیماً باناپلئون بود ۲۵۰٬۰۰۰ نفر تلف شد چه مجروح وچه مقتول وچه فراری واگر عدّه‌ای را هم که ازآلمان احضارشد وبقشون‌پیوست‌محسوب داریم عددتلفات به ۳۳۰٬۰۰۰ نفربالغ میگردد.

دسیسهٔ ژنرال مالِهْ

ناپلئون شخصاً در اواخر بازگشت قشون ریاست را بعهده نگرفت ، یك‌هفته بعد ازعبور از رود برزینا فرماندهی‌قشون را به مورا گذاشته خود باتّفاق پنجنفر راه پاریس را معجّلاً پیش گرفت و روز ۵ دسامبر وارد پایتخت گردید زیرا که ازپاریس اخبارموحشه وغریبه باو میرسید.

صاحبمنصبی‌بود ژنرال‌ماله نام که نظربعقاید جمهوری‌طلبی‌وی راجزءِ احتیاط قرار داده بودند وازچند سال باینطرف بواسطهٔ طرح دسایس تحت‌نظرواقع بود ، مشارالیه دراین‌موقع ازغیبت‌ناپلئون استفاده کرده میخواست زمام مهام رادردست بگیردو کودتا کند ، پس‌خبرمرگ ناپلئون‌را منتشرساخت واحکام‌مجعوله ازمجلس سنا صادرنمود ویك باتاییون گارد بلدی باخودهمدست نموده وزیرنظمیه‌را توقیف کرده ودرصدد تأسیس حکومت موقّت برآمد ، لکن‌عاقبت حکومت‌پاریس‌اورا دستگیرودرمحکمه محاکمه وتیرباران‌نمود. درنتیجهٔ استماع‌اخبارمذکوره ناپلئون باین‌نکته برخورد که دروقت انتشار خبر وفات او درپاریس کسی نبودکه بگوید بسیارخوب ناپلئون برفرض مردن خانشین ووارث دارد چرا باید حکومت موقّتی اعلام شود وبابودن وارث قانونی امپراطور درپاریس یعنی‌پادشاه روم این اقدامات

چه صورت دارد. ناپلئون از تأمّل در این مسائل بسیار پریشان خاطر گشت چه دریافت که کسی دلبسته بسلطنت بازماندگان او نیست و به رژیم امپراطوری علاقه ای ندارد.

III

اتحاد عام ـ لشکرکشی به آلمان

نهضت ملّی در پروس اتحاد هفتم

حادثهٔ ناگوار روسیه بقول تالیران برای ناپلئون «آغاز انجام» محسوب میشود، از انتشار خبر بازگشت مغلوبانهٔ ناپلئون تمام ملل مقهوره از شادی وامید برخود لرزیدند و آتش کینه های نهانی از نهاد همه زبانه زدن گرفت.

شدّت هیجان در مملکت پروس بیشتر نمایان شد، در ۳۰ ماه دسامبر ژنرال یورك باروسها قرارداد بیطرفی بست، فرانسویان مجبور بتخلیهٔ نواحی شرقی پروس گشتند.

هنگامی که اشیتن ازروسیه بازگشت و آلکساندر اورابمنصب «کمیسر تسار» منصوب کرد باتّفاق یورك درشهر کونیکسبرگ دعوتی ازوجوه نمایندگان ایالات نمود، نمایندگان رأی دادند که بعنوان سربازگیری فوق العاده دو دسته از قشون ذخیره بخدمت دعوت بشوند، این دودسته که یکی لاندوهر ودیگر لاندستورم(۱) خوانده میشدند کمك قشون دائمی محسوب گشتند بااین ترتیب مسئلهٔ نظام اجباری که دوسال قبل شارنهورست زحماتی درآن کشیده وموفّق نشد عملی گردید.

تمام این حوادث درپروس جنبهٔ انقلابی و ملّی داشت، شخص فردریك گیّوم موافق نبود و در ابتدا ابراز مخالفت هم میکرد زیرا که باور نداشت باین زودی فرانسه تا ایندرجه رو بضعف بگذارد پس شرحی بمضمون ذیل بکنت دوناربون نگاشت: «من اززمرهٔ این مردم مضحك نیستم که آرزومندهستند فرانسه بگردن درافتد» واز ناپلئون درخواست که یورك را از کار انداخته واو را برای محاکمه بدیوان حرب دعوت کند. امّا روزبروز نهضت ملّی درتوسعه بود، هرچند دهقانان

(۱) - landwehr et landsturm

درابتدا آماده نبودند وبایستی مغلولاً آنهارا بصف نظام بیاورند لکن نجبا وطبقات آزاد مملکت مثل نویسندگان وعلماء ومعلمین ومحصّلین ووکلای دعاوی وعمله ها وصنعتگران ومالکین متّحداً حاضر بجنگ شدند، حتّی فلاسفه هم کمر بجنگ بستند مثلاً فیخت(۱) فیلسوف مشهور دروس خود را تعطیل کرده و تلامذهٔ خود را دعوت بمیدان جنگ نمود و تا موقع صلح بتدریس نپرداخت، فردریك گیّوم عاقبت از هیجان عمومی بهیجان آمد و در برسلو عهد نامهٔ اتّحاد با روسیّه بست (۲۸ فوریه) و در ۱۷ مارس اعلان پر هیاهوئی بنام «دعوت ملّت» صادر نموده آنانرا بجنگ فرانسه خوانده وخدمت نظام اجباری را مقرّر داشت، نتیجهٔ این وقایع این شد که بقایای قشون فرانسه تارود اِلب عقب نشست امّا اطریش علی الظّاهر بیطرف ماند که تجهیزات ناقصهٔ خودرا کامل کند وبه ناپلئون پیشنهادمیانجی گری کرد ولیکن درباطن مشغول مذاکره باروسیه وانگلستان وپروس بود ومیخواست وارد اتّحاد هفتم دول بشود.

لشکرکشی ۱۸۱۳

ناپلئون از همین مملکت فرانسه که گمان میرفت بکلّی از پا درآمده وازمردان جنگی خالی مانده است ۳۰۰،۰۰۰سپاهی جدید آراست، این قشون منحصراً از افراد ۱۸ ساله و ۱۹ ساله تشکیل شد که درحین حرکت تعلیمات نظامی بآنها میدادند، ازحیث حرارت ونشاط جنگی این جوانان باافواج سابق برابری میکردندلکن آن پهلوانان تازه کار بنیه وقوّهٔ تحمّل مشاق جنگ وسفررا نداشتند، اگر ناپلئون لجاجت بخرج نمیداد و جنگ اسپانیا را ترك میگفت درهمین حال هم میتوانست بفتحی نظیر اوسترلیتز نایل گردد ولی قریب ۲۵۰،۰۰۰ نفر مردان کار آزمودهٔ نبرد دیده را در ماوراء جبال پیرنه در خاك اسپانیا گذاشت وبکمك خود نخواند و مخصوصاً سواره نظام را دراین مصاف جدیدخیلی لازم داشت ودراوّلین تصادف باخصم ازفقدان آن متأسف گردید، هزاران اسبی که درسفرروسیه تلف شده بود بجای آنهاچیزی بدست نیامد ونظر بهمین فقدان سواره نظام فتوحات اوّلیهٔ ناپلئون نتیجهٔ ثابتی نبخشید.

(۱) _ Fichte

جنگ ناپلئون درساکس و براندبورگ و سیلزی واقع گردید وبدو قسمت منقسم شد: در ابتدا فتوحات درخشان ولی مستعجل در لوتزن و بوتزن(۱) (ماه مه) نصیب او گردید و در آخر در لیپزیك مغلوب و به آن سمت رود رن مجبور بعقب‌نشینی شد (پائیز ۱۸۱۳) درفاصلهٔ ایندوقسمت مدّتی صرف مذاکرات صلح در شهر پراك گردید که نتیجه نبخشید.

لوتزن و بوتزن

جنگ اوّل درفصل بهارسه‌هفته‌طول کشید، ناپلئون ۹۲،۰۰۰ سپاه پروس و روس را که ازهمانوقت به «متّحدین» موسوم بودند بسرداری بلوخر و ویتگنش‌تین(۲) درویسن‌فلس(۳) ودر لوتزن درهم شکست و آنانرا بماوراءِ رود الب فراری کرد (اوّل ودوّم ماه مه) آنگاه از پی‌خصم تاخته در بوتزن و ورشن مجدّداً اورا منکوب وبه پشت روداو‌در افکند، امّا افراد قشون دشمن درهمجا جانبازی و کوشش فوق‌العاده میکردند، درمیدان لوتزن بعضی دهات مکرّر دردست طرفین‌گردش نمود چنانکه‌فرانسویان بعدازحملهٔ ششم توانستند قریه را بگیرند، بلوخرسردار پروس علی‌رغم امرصریح فردریك‌گیوم وآلکساندر تسار روس درشب شکست حاضر بعقب نشینی نمیشد و میخواست مجدّداً حالت حمله بگیرد.

در ظرف سه هفته پروسی ها یك نصف از سپاهیان خود را در خاك میدان گذاشتند، ناپلئون ازاینواقعه تعجّب‌کنان درشب جنگ لوتزن مینویسد: «قصّابی باین سختی ومعذلك نه یك توپ، نه یك بیرق، نه یك غنیمت!»

با وجود این پایداری متّحدین بکلّی بیمناك شده و دریافتند که بدون مدد اطریش کاری از پیش نتوانند برد وازآنجا که سپاه اطریش هنوزآمادهٔ نبرد نبود مترنیخ صدراعظم اطریش ترك جنگ و میانجی گری فرانسوا امپراطور اطریش را پیشنهادکرد مگر باین بهانه چند هفته وقت یافته کاملاً مهیّا گردند. ناپلئون‌هم طالب صلح بود ولی‌نمیخواست ازفتوحات خود چیزیرا ترك‌کند وچون درصدد بود

(۱) _ Lutzen et Bautzen (۲) _ Biücher et Wittgenstein (۳) _ Weissenfels



بلوخر سردار بزرگ پروس درمیدان جنگ واترلو

(۱۷۴۲ - ۱۸۱۹)

که سواره نظام را ازاسپانیا بازپس آورد پیشنهاد متارکه راپذیرفت، درپلس ویتز [۱] متارکه بامضای طرفین رسید (۴ ژوئن) ومقرر شدکه کنگرهٔ صلحی درشهرپراک تشکیل گردد که درآنجا نسبت بصلح عام مذاکرات لازمه بعمل آید.

(۱) - Pleswitz

کنگرهٔ پراگ

نمایندگان طرفین درشهر پراگ فراهم آمدند ولی همه‌کس میدانست که بازی بیش نیست، کنگره هم چندجلسه بیشتر تشکیل نیافت، ناپلئون از نیّت باطنی دولت اطریش مستحضرشد زیرا که اطریش بجای بیطرفی ومیانجی گری هشت روز قبل از تشکیل کنگره بامتّحدین پیمانی بسته بود، درطی مذاکرات مترنیخ تدبیری کرد که موجب ضعف ناپلئون و تهییج افکار عامّهٔ فرانسه برضدّ او میشد، پس ظاهراً به ناپلئون پیشنهاد صلح نمود و اراضی یسار شطّ رن وتمام ایطالیارا بدولت فرانسه واگذار کرد، متّحدین اطمینان داشتند که ناپلئون این مصالحه را رد خواهد کرد، آنگاه همه‌کس ملتفت خواهد شد که مسبّب جنگ حرص وجاه طلبی ناپلئون ومسئول هرپیش آمدی خود اوست واگر اتّفاقاً امپراطور این مصالحه را میپذیرفت آنگاه متّحدین شرایط سخت‌تری برآن افزوده وپیشنهاد را تجدید میکردند تا اینکه یاکار منجر بجنگ شود یا فرانسه بقدری فشرده گردد که بسرحدّات قبل از انقلاب کبیر برسد، اینمسئله رسانیدن فرانسه بسرحدّات قبل از انقلاب یکی از مواد سرّی عهد نامهٔ ۱۸۰۵ روس و انگلیس بود(۱). درماه دسامبر ۱۸۱۳ که درفرانکفورت مذاکرات انجام گرفت همین مسئله تجدید گردید ودر ۱۸۱٤ هم که قوای متّحدین بخاك فرانسه واردشد باز همین مذاکره بمیان آمد، در نتیجه مردم فرانسه در ۱۸۱۳ و ۱۸۱٤ فریب ظاهر خوش این پیشنهاد را خوردند وبرخی ازمورّخین هم تاامروز دچار همین اشتباه هستند.

باری ناپلئون بدام افتاد ودخول درمذاکرهٔ پیشنهاد متّحدین را موکول بخاتمهٔ مدّت متارکه نمود، دراین فرصت اطریشی‌ها مجال تکمیل سپاه یافته وختم کنگره را اعلام داشته جنگ را اعلان کردند، باینطریق درماه اوت ۱۸۱۳ اتّحاد عظیم روس و اطریش و پروس و انگلیس که از سال ۱۸۰۵ در تدارك آن بودند ولی فتح درخشان اوسترلیتز تاچندی آنرا عقب انداخت صورت گرفت.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۷۳ رجوع شود

درسد

ایپزیک

ناپلئون با سه لشکر سروکار داشت : لشکر اطریش بسرداری شوارزن برگ که از سمت بوهم میآمد و ۲۳۰،۰۰۰ نفر بود ، سپاه پروس که از جانب سیلزی میرسید و عدهٔ آن ۱۰۰،۰۰۰ تن بسرداری بلوخر بود ، قشون شمال بریاست برنادوت مارشال سابق فرانسه که ولیعهد سوئد شده و در اینموقع فرماندهی ۱۶۰٬۰۰۰ نفر سپاهیان روس وسوئد را عهده‌دار گشته بجنگ فرانسویان میآمد ، جمع کل قوای متحدین ۵۰۰،۰۰۰ نفر وسپاه ناپلئون ۴۰۰،۰۰۰ نفر بود . متحدین بنا بر مصلحت مورو ویکنفر سردار سویسی موسوم به ژومی نی(۱) که سابقاً ریاست ارکان حرب مارشال نی فرانسوی را داشت طریقهٔ جنگی ناپلئون را تقلید کرده و قوای خود را متمرکز ساختند ، امّا خود ناپلئون این بار بالعکس ۲۰۰،۰۰۰ نفر یعنی نصف لشکر خویش را متفرّق نموده بساخلو دانزیك وهامبورگ و قلاع متعدّد دیگر فرستاد که بکلّی ازمیدان جنگ دوربودند ، ناپلئون میخواست این نقاط مهمّه را در دست داشته باشد که هنگام صلح معاوضه نماید .

ناپلئون برای منع لشکرهای خصم ازتمرکز یافتن در تمام نقاط حالت حمله گرفت ، اُدنیو را ببرلن فرستاد که با برنادوت مقابله کند وخود درنواحی سیلزی بلوخر پروسی را شکست داد امّا نتوانست اورا کاملاً بجنگ آورد ، در اینوقت باو خبر دادند که سردار اطریش شوارزن برگ از سمت بوهم پیش میآید ناچار ماکدونالد را در برابر بلوخر گذاشته خود با ۷۰،۰۰۰ نفر بجانب درسد تاخت ، دراین محل بعد از دو روز جنگ امپراطور ۱۵۰،۰۰۰ نفر لشکر شوارزن برگ را بآنطرف رود الب راند ومورد هدف گلولهٔ قشون فرانسه شده جراحتی مهلك برداشت (۲۶-۲۷ اوت) .

امّا سرداران ناپلئون درسایر میدانها شکست خوردند .

ناپلئون برای تکمیل فتح درسدژنرال واندام را مأمور کرد که ازراه نزدیکی

(۱) - Jomini

تاختن برده خطّ فرار اطریشی‌ها را مقطوع سازد، امّا چون بعضی از ستونهای خصم راه غلط پیش گرفتند، واندام بعوض اینکه دشمن را بمحاصره افکند خود محصورشد ودر کولم مجبوربتسلیم اسلحه گردید (۳۰ اوت)، در سیلزی ما کدونالد در حوالی کاتزباخ (۱) شکست خورد و علّت آن باران سیل آسائی بود که او را دریافت زیرا که رودخانه چنان طغیان کرد که یکی از افواجش از او بریده شد ودرپیش چشم او بدست دشمن خلع سلاح گردید. اُدینوهم درولایت براندبورگ حمله به برنادوت برد ولی یکی ازافواج ساکسون که درخدمت او بود فراراختیار کرد و قشونش مغلوب گردید و نی‌هم دچار نظیر این حادثه شده چند روز بعد شکست خورد (۲۳ اوت تا ٦ سپتامبر).

لیپزیك

ناپلئون محض اینکه محصور نشود بسمت لیپزیك راند و ٤روز تمام از١٦ تا ١٩ اکتبر با ۱۵۵٬۰۰۰ نفر در برابر ۳۰۰٬۰۰۰ تن سپاه متّحدین ایستادگی کرد. این عظیم ترین جنگ دوره امپراطوری محسوب میشود و آلمان‌ها آنرا «نبرد ملل» نامیده‌اند، طرفین بیش از ۲٬۰۰۰ توپ داشتند، با اینکه افواج ساکسون و مردم و ورتمبرگ خیانت ورزیده و مکانهای خود را در بحبوحهٔ جنگ ترك گفته بخصم پیوستند بهیچوجه اثر شکست درفرانسویان دیده نمیشد امّا درشب ۱۸ مه آنوقه جنگی کم شد و مجبور بعقب‌نشینی گردیدند. درشب تاریك و مه غلیظ تمام این سپاه بزرگ بایستی از روی یك پل بگذرند، روز ۱۹ مه جنگ هنوز دوام داشت که ناگاه شخصی سهواً پل را خراب نمود درحالتیکه هنوز جمعی از سپاهیان نگذشته بودند، ۲۵۰ توپ و ۲۰٬۰۰۰ اسیر بچنگ خصم افتاد ولی بآنطرف هم قریب ٦۰٬۰۰۰ نفر تلفات وارد شده بود.

هانو (۲)

شکست لیپزیك دورهٔ اقتدار ناپلئون را در آلمان ختم واتّفاق ایالات متّفقه رن‌را بنفاق وتفرقه مبدّل کرد، در آغازامر نهضت وطنخواهی که ازپروس بسایر نقاط آلمان میرسید چندان پیشرفتی نداشت، یکی از معروفترین حکماء آلمان هگل (۳) نام گفته است: « شش نفر فرانسوی ازیك خوك

(۱) _ Katzbach (۲) _ Hanau (۳) _ Hegel

روسی بهتر و سه روس از یك داوطلب باویری خوبتر است.» امّا هرقدر که از قدرت و شوکت ناپلئون کاسته میشد حبّ وطن و عشق استقلال طلبی در مردم افزوده میگردید. چون امپراطور اجباراً بجانب لیپزیك عقب‌نشست مردم باویر قبل از اهالی ساکس نقض عهد کرده بمتّحدین پیوستند، بعد ازشکست لیپزیك بامید اینکه قشون مغلوب و ازهم گسیختهٔ امپراطوررا کاملاً از بین بردارند طریق هانورا مسدود ساختند (۳۰ اکتبر ۱۸۱۳) امّا فرانسویان راه را گشودند ودر اوایل نوامبر ازشطّ رن گذشتند.

از دست رفتن اسپانیا

همانوقت که مملکت آلمان ازحیطهٔ قدرت ناپلئون خارج شد سرداران اوهم اسپانیا را ازدست دادند، پنجسال تمام جنگ اسپانیا طول کشید ونظربتفرقهٔ قشون وعدم وحدت‌فرماندهی فرانسویان‌نتوانستند کاملاً براهالی‌مستولی‌شوند بلکه بعلّت حسد ورقابت‌سرداران خود غالباً مغلوب میشدند.

بعد از فتح مشعشع واکرام ناپلئون عدّهٔ قشون اسپانیا را به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید و بهترین سرداران خود مثل نی، ماسنا، مارمون و سولت را بآنجاگسیل داشت، دولشکرمعظّم‌درآن‌مملکت‌تشکیل‌شدیکی لشکر اندلس تحت قیادت‌مارشال سولت ودیگر لشکرپرتغال بسرداری ماسنا، سولت‌بفتح تمام بلاداندلس مثل‌قرطبه واشبیلیّه وغیره باستثناءِ قادس نایل‌آمد وماسناهم قوای متّحدهٔ اسپانیا و انگلیس را بقیادت ولینگتون درحوالی‌سالامانك شکست داد وبجانب لیسبون راند(ژوئیه ۱۸۱۰). امّا درآنجا ولینگتون‌انگلیسی بقیّةالسّیف قوارا مجتمع ساخته بمدافعه پرداخت و مشکلی خطیر فراهم آورد.

درفاصلهٔ رود تاج و ساحل اقیانوس بمحاذات تورس‌ودْراس(۱) شبه‌جزیره‌ای واقع است که شهرلیسبون در دماغهٔ آن‌جای دارد، ولینگتون آنجا را مأمن خود قرار داده و چندین خندق و ۱۵۰ سنگر و برج ساخته و ۷۰۰ توپ درآن نهاد،

---

(۱) - Torres Vedras بصفحهٔ ۶۲۱ «نقشه اسپانیا» رجوع شود

ماسنا بمحاصرهٔ این استحکامات پرداخت و مارشال سولت را دعوت کرد که بیاری او بیاید تااینکه قشون سولت ازجانب اندلس بجنوب پرتغال رسیده ازسمت دیگر استحکامات را مورد حمله قراردهد، چهارماه ماسنا دراین انتظار بسربرد، آذوقه وغذای لشکریانش بآخر رسید ودشمن بالعکس ازطرف دریا کاملاً آذوقه میگرفت، ماسنا باشجاعتی نظیر آنچه در ۱۸۰۰ نمایش داده بود در محاصره میکوشید امّا ابرام ولجاج او بجائی نرسید، مارشال سولت ازراه حسد و رقابت بمسامحه روزگار گذرانید ووقتی بساحل یسار رودتاج رسید که قشون ماسنا از شدّت قحطی دست از محاصره برداشته و عقب نشینی اختیار کرده بود (نوامبر ۱۸۱۰) . در سنوات ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ هم چون نقشهٔ متّحدی در کار نبود فتح و شکست بسیار رخ داد ولی هیچیك نتیجهٔ قطعیّه نبخشید .

بعد ازواقعهٔ شکست قشون ناپلئون درروسیه کارها دیگرگون شد، ولینگتون از پرتغال با ۱۲۰،۰۰۰ نفر حرکت کرده مادرید را تسخیر نمود (۲۸ مه ۱۸۱۳) و فرانسویان را بجانب شمال رانده ژوردان را در ویتوریا(۱) مغلوت کرده وقشون او را بخاك فرانسه انداخت (۲۱ ژوئن ۱۸۱۳) . هنوز ناپلئون در سر حدّ رن مقابله بامهاجمین نکرده بودکه سرحدّات پیرنه موردحملهٔ خصم واقع شد، روزهشتم نوامبر ۱۸۱۳ ولینگتون سپاه خودرا از بیداسوا(۲) گذرانید، ناپلئون مصمّم شد که تاج شاهی را بفردینان داده و اورا باسپانیا روانه کند (۸ دسامبر ۱۸۱۳) امّا وقت گذشته بود .

IV
مهاجمه ـ تجدید سلطنت بوربون دفعهٔ اول

هجوم

فرانسه با اینکه ۱۸ سال تمام بود که بر دشمنان خود غلبه میکردوهمه‌جافاتح‌میگردید دراینموقع هیچ‌وسیله‌ای که‌خصم را دفع کند نداشت، لشکرکشی ۱۸۱۳ تمام جبّاخانه‌ها و قورخانه ها و انبار ها

(۱) - Vitoria (۲) - Bidassoa

را از سلاح جنگ و مهمّات حرب خالی کرده بود، ناپلئون تصور میکرد که متّحدین جرئت اینکه در فصل زمستان بر او بتازند نخواهند داشت و او در فصل مزبور از مملکت فرانسه استفاده نموده ولشکری جدید برای سال ۱۸۱٤ تدارك خواهد دید.

متّحدین مصمّم شدند که بی درنگ بجنگ بپردازند لیکن مقدّمةً بر آن شدند که تدبیر سیاسی سابق را که در پراگ اجراء نمودند در فرانکفورت بکار بیندازند پس در شهر اخیر اجتماع نموده و چون میدانستند که ناپلئون آشتی را نمیپذیرد پیشنهاد صلحی کردند که کاملاً در ظاهر بنفع فرانسه بود ولی متّحدین منتظر ختم گفتگو نشدند، همان روزی که ناپلئون جواب پیشنهاد آنها را داده واظهار موافقت نمود دول متّحده اعلامیّه ای خطاب بملّت فرانسه انتشار دادند که چون امپراطور دعوت آنها را نپذیرفته و پیشنهاد را رد کرده است مجبورند بدفع او قیام نمایند و سروکار آنها با شخص ناپلئون است نه با ملّت فرانسه.

سه لشکر متّحدین در ایّام ۳۱ دسامبر الی اوّل ژانویهٔ ۱۸۱٤ از شطّ رن عبور کردند، قشون برنادوت بجانب بلژیك رهسپار شد ودو لشکر دیگر یکی بسرداری بلوخر پروسی ودیگر بفرماندهی شوارزن برگ اطریشی ازشط گذشتند، لشکر اوّل در کوبلانتز ومایانس عبور کرد ولشکر دوّم که تسار روس وامپراطور اطریش و پادشاه پروس هم در آن بودند در سرحدّ سویس مقابل شهر بال از رود گذشت. هرسه لشکر طوری حرکت کردند که در ناحیهٔ رودسن بیکدیگر بپیوندند، در آخر ژانویه سپاه بلوخر وشوارزن برگ درساحل رود اوب(۱) بهم رسیدند، قوای آنها به ۲۵۰،۰۰۰ نفر بالغ میشد وناپلئون بیش از ۸۰،۰۰۰ تن برای دفع آنان نداشت.

امّا هوش و تدبیر نظامی و سرعت عملی که در ناپلئون بود جبران نقص عددی را میکرد و چند برابر بیش از اندازهٔ عادی قوای او را جلوه میداد، امپراطور بقول خودش عزم جزم کرد که «باردیگر موزهٔ سرداری قشون ایطالیا را پوشیده» و برای نجات پاریس همان اعمال جنگی را که در سنهٔ ۱۷۹٦ کرده بود در سال

---

(۱) - Aube

۱۸۱٤ اجرا کرده و کارهائی را که در لمباردی برای تسخیر مانتو کرده بود بار دیگر بمنصهٔ ظهور رساند.

محاربه در فرانسه

متّحدین بخود نوید میدادند که در ظرف هشتروز بپاریس خواهند رسید امّا دو ماه تمام در این راه وقت صرف کردند (۲٦ ژانویه - ۳۱ مارس). جنگ فرانسه اگر چه در ظاهر بسیار پیچیده و مبهم است لکن فی‌الحقیقه بسیار ساده است ومیتوان آنرا بقرار ذیل تقسیم نمود:

در ابتداء متّحدین با ۱٦۰۰۰۰ نفر که چهار برابر قوای ناپلئون بود در ساحل رود اوب اجتماع کرده و امپراطور را در روتیر[۱] مغلوب ساختند (اوّل فوریه) بعداز این فتح متّحدین محض آنکه زودتر به پاریس برسند لشکر خود را تقسیم‌نمودند، بلوخراز ناحیهٔ مارن[۲] وپتی‌مورن[۳] پیش آمد وشوارزن‌برگ ازطریق رودخانه‌های اوب وسن.

ناپلئون قوای خودرا چنان ترتیب داد که هرجناحی در مقابل یك لشکر از دولشکر خصم افتاد، جناح چپ دربرابر بلوخر وجناح راست در پیش شوارزن- برگ وخودش با تمام قوائی که داشت در قلب جای گرفت و اردوگاه مرکزی را درحوالی سزان[٤] قرارداد که بیك فاصله از میمنه ومیسره است، از این نقطه مرکزی ناپلئون بیدرنگ گاهی بجانب چپ میپرید وزمانی بسمت راست‌میدوید که هردوسپاه دشمن‌را ازپیشرفت بازدارد، ناپلئون درماه فوریه بمقصود خودنایل شد ولی‌درماه مارس مغلوب گردید.

جنگ فوریه

دراین ماه امپراطور بلوخر را جلوگرفت وستونهای قشون اورا درشامپوبر[۵] منقطع ساخت (۱۰ فوریه) وروز بعد در محلّ مون میرای[٦] و شاتوتیری[۷] و وُشان[۸] دشمن را شکست داد، در این

---

(۱) - Rothière (۲) - Marne (۳) - Petit Morin (٤) - Sézanne
(۵) - Champaubert (٦) - Montmirail (۷) - Château-Thierry (۸) - Vauchamps

چهار جنگ که در چهار روز واقع شد ۴۰٬۰۰۰ نفر پروسی بـا ۱۰۰ توپ کشته و گرفته شد.

آنگاه امپراطورروی بجانب لشکر شوارزن برگ کرد که نزدیك بفونتن بلو میشد ومقدّمةالجیش اورا درمورمان(۱) ونانژی(۲) شکست داد (۱۶-۱۷ فوریه) سپس تمام لشکراورا درمونترو(۳) مغلوب وبجانب شهرتروا گریزاند وبآنطرف رود اوب انداخت (۱۸فوریه). ناپلئون از روزدهم تا ۱۸ فوریه دائماً در حرکت سریع بود وقسمتی ازپیاده‌نظام خویش‌را باارّابه حمل ونقل میکرد، دراین هشت روزهفت جنگ کرد ودرهمه غالب آمد، خلاصه در آخر ماه فوریه خصم را بجائی رسانید که دراوایل لشکرکشی بخاك فرانسه درآنجا بود.

این شکستهای پیاپی چندی متّحدین را نا امید ساخته و تولید مشاجرات و مناقشات سختی درآنها کرد، بعض‌ازآنها منجمله اطریشیها خواستند خودرا کنار بکشند، امّا آخرالامر ارادهٔ تسارروس چربید وابرام ولجاجی‌که درغلبهٔ برناپلئون داشت اورا وادار کرد که تمام مساعی خودرا بکار برد و میانه را بگیرد که قطع روابط نشود و اتّحاد بهم نخورد، در اوّل مارس روسها و انگلیسها و پروسیها واطریشیهامجدّداًدرشومون(۴) عهد مودّت را تجدید کرده متعهّدشدند که‌هیچیك بصلح انفرادی مبادرت نجسته و هریك از دول فوق ۱۵۰٬۰۰۰ نفر تحت سلاح دربرابرخصم نگاهدارند، دولت انگلیس تعهّد کرد که سالی ۱۵۰ میلیون بعنوان مصارف و کمك جنگی بسه دولت متّحد خود بپردازد.

جنگ درماه مارس

پس‌ازتشدیدمبانی اتّحاد دول متّفقه در آغاز ماه مارس حمله را شروع کردند، ایندفعه هم بلوخربجانب مو(۵) آمد ولی وقتیکه ازنزدیکی ناپلئون خبریافت بی‌جنگ بسمت شمال گریخت که بقوای امدادیهٔ برنادوت متّصل‌شود، امپراطورازپی‌سپاه او تاختن‌برد ونزدیك بوددرحوالی رودإسن(۶) بلوخررا محصورسازد، ولی جبن و کم‌دلی کلنل

(۱) ـ Mormant (۲) ـ Nangis (۳) ـ Montereau (۴) ـ Chaumont
(۵) ـ Meaux (۶) ـ Aisne

مورو حاکم شهر سواسون بلوخر را نجات داد، مشارالیه حتّی ۲۴ ساعت هم از خود دفاع نکرد ودر نخستین پیشنهاد تسلیم امان آورد، بلوخر باینطریق توانست سالماً از پل سواسون بگذرد (٤ مارس) و بقوای امدادیه شمال بپیوندد امّا ناپلئون ازتعقیب دست بر نداشت، در کرائون[1] (۷ مارس) باورسید وشکستی باو داد و بلوخر خود را باراضی مرتفعه صعب‌العبور لائون[2] رسانید، ناپلئون که ازحیث عدّه خیلی کمترازپروسیها بود سه روز دراین مکان بجنگ پرداخت ونتوانست دشمن را از آنجا خارج کند (۷ـ۸ـ۹ مارس).

ازلائون ناپلئون بشتاب هرچه تمامتر بسمت روداوب که مسیر لشکر شوارزن برگ بود فرودآمد، درحین عبوریکدسته از قوای روس و پروس را خورد کرد (۱۳مارس) وروز۲۰ مارس با ۲۸٬۰۰۰ نفربیکصد هزارتن لشکریان خصم برخورد ومجبورشد عقب بنشیند.

دراینوقت امپراطور نقشهٔ بسیار متهوّرانه‌ای رسم کرد ومصمّم شد که بجای برگشتن بسمت پاریس بجانب سن‌دیزیه[3] رانده ودرایالت لورن قوای ساخلوی قلاع سرحدّی را هم جزءِ قشون خود کرده وخطّ آذوقه و امداد خصم را قطع کند، امیدوار بلکه متیقّن بود که متّحدین ازپی اوخواهندآمد زیرا که در آنجا بقول خودش: «همان فاصله که متّحدین باپاریس دارنداوبا شهرمونیخ خواهد داشت.»

نزدیک‌شد که نقشهٔ ناپلئون‌درست شود، متّحدین درطریق مارن تمرکز یافته وعازم مراجعت بجانب متزبودند که اتّفاقاً طلایهٔ لشکروجاسوسان قاصدی را که ازپاریس نزد ناپلئون میرفت دستگیر کردند، دریکی از اخبار پاریس دیدند که به‌ناپلئون اطّلاع میدهند که جمعیّت کثیری بطرفداری خانوادهٔ بوربون در آنجا تشکیل شده واگرلشکردشمن بآنجا برسد بسیارقوت خواهدگرفت، تسار روس بیدرنگ متّحدین را بسمت پاریس برد (۲٤مارس).

متّحدین در سر راه خود جز دو لشکر کوچک مارمون و مرتیه را که جمعاً

---

(۱) ـ Craonne (۲) ـ Laon (۳) ـ Saint-Dizier

۲۰،۰۰۰ نفر بودند نیافتند واین خصم ضعیف را عقب نشاندند لکن بعد ازجنگی بسیارسخت روزسه‌شنبهٔ ۲۹ مارس قشون متّحدین که ۱۱۰،۰۰۰ نفر بودبظاهر شهر پاریس رسید.

پاریس درآنوقت وسعتش کمتر ازامروزبود وابداً استحکامات جنگی نداشت، فقط‌حصاری که برای تفتیش حمل ونقل‌و گمرك ساخته بودند آنرا احاطه میکرد، درغیاب ناپلئون مردم پاریس دراستحکام آنجا کوشش نکرده بودند، قریب ۴۰،۰۰۰ نفرمرکب ازبقیّة‌السّیف لشکرمارمون ومورتیه و گاردملّی وداوطلبان وشاگردان مدرسهٔ دارالفنون وانوالیدها کمر بدفاع ازشهر بربستند.

در روز چهارشنبهٔ ۳۰ مارس ساعت پنج صبح در سمت شمال‌شرقی از ون‌سن تاکلیشی حملهٔ دشمن شروع گردید، جنگ تا آخر روز دوام یافت مخصوصاً در ارتفاعات بل ویل وشارون که مارمون درآنجا بدفاع مشغول بود و در کلیشی که مارشال مونسی بمحافظت آن قیام میکرد، تا ظهر غلبه با اهل پاریس بود لکن در اینوقت بلوخر نقاط مشرفهٔ مون مارتر را تسخیر کرد و در ساعت چهار بعد از ظهر پاریسی‌ها بکلّی از کثرت دشمن مغلوب شده و ۹،۰۰۰ نفر تلفات داده استدعای‌صلح کردند، ساعت۷ بعد ازظهرمتارکه صورت‌گرفت، شبانه‌قوای‌نظامی مسلّح پاریس را تخلیه نمودندوافواج دشمن که پیشاپیش آنها تسار روس و شاه پروس درحرکت بودند روز۳۱ مارس بپاریس وارد شدند.

چند روزقبل ازاین واقعه شهرلیون هم بدست اطریشیها افتاد زیرا که اوژرو عمداً دردفاع ازشهر بذل جهدی نمیکرد (۲۱ مارس). در جنوب فرانسه قشون انگلیس بسرداری ولینگتون قوای سولترا عقب رانده روز۱۰ آوریل شهرتولوز را مسخّر کرد.

ملّت وجنگ

یکی ازمورّخین انگلیس موسوم به‌ژنرال ولسلی در ۱۸۱٤ راجع بناپلئون چنین مینویسد: «درهیچوقتی ازاوقات‌پیشین هوش وذکا وفعّالیّت حیرت‌انگیز وپشت کار بی‌نظیر و قدرت

تنظیم وتشکیل وبرتری بی مانند ناپلئون باین پایه و باین میزان ظاهر نگردید ، هیچ آفریده ای از عهدهٔ کار هائی که این مرد در آن زمستان مشئوم انجام داد برنتواند آمد . »

هیچ سرداری هم تا باین حد از لشکر خود همراهی و فداکاری ندیده است ، بطوری که مشروحاً خواهیم نوشت[1] سربازان پیرقدیم و نظامیان ۱۸ سالهٔ جدید در میدان جانبازی و شجاعت نمائی با یکدیگر رقابت و مسابقه میکردند وملّت ورعیّت هم درایالاتی که مورد هجوم واقع شد بجان ومال امپراطوررامدد میکردند .

در اوایل مهاجمه مردم که از کثرت جنگ خسته و از بسیاری سربازگیری فرسوده بودند بیطرفی وسکوت اختیار کردند امّا خشونت و تعدّیات لشکردشمن خاصّه طایفهٔ قزّاق و مردمان پروس حسّ وطنخواهی را مجدّداً بیدار کرد ، ژنرال یورك سردارپروس میگفت : « من گمان میبردم که بفرماندهی جنگجویان مسلّحی مشرّف ومفتخر شده‌ام اکنون میبینم که برگروهی قطّاع الطّریق ریاست دارم . » لشکر دشمن هرجا میگذشت منظّماً بتخریب وویران کردن آبادیها میپرداخت ، تاکستان را ازریشه ودرختان میوه‌دار را ازبیخ وبن میبریدند ، خانه ها را غارت میکردند و سپس طعمهٔ حریق میساختند و فجایع جنگهای سی ساله را تجدید میکردند بیش از ۲۰۰ شهر و قریه بباد غارت و خرابی داده شد .

آنگاه دهقانان تبر ها و داسها و تفنگهای کهن خود را برداشته ومثل مردم اسپانیا دسته دسته مستقیماً بجنگ ودفاع پرداختند ، درایالت لورن بنابقول تسار روسیه از یك ستون لشکر روس بیش از ۳،۰۰۰ تن بخاك هلاك افتاد « و حتّی یکنفر سرباز فرانسوی هم دیده نشد » بقدری ازافراد خصم تنها در اطراف کشته شد وچندان آذوقه ومهمّات بغارت رفت که نظامیان متّحدین بکلّی دست وپای خود راگم کرده و بیم انقلاب عمومی ملّت فرانسه رؤسای دشمن را در تصمیمات خود متزلزل میساخت .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۶۹۶ و ۶۹۷ رجوع شود

دسایس سلطنت طلبان

نتیجه ورود متّحدین بپاریس انقراض امپراطوری و تجدید سلطنت خانوادهٔ بوربون شد ، محرّك و مؤسّس این دو تغییر عظیم تالیران بود که تسار روس را آلت اجرای مقاصد خود میساخت .

بعداز قتل دوك دانگین فرقهٔ سلطنت طلب حساب خود را کشیده و دیگر نفسی برخلاف ناپلئون بر نیاوردند امّا در همه جا از این فرقه موجود بود وا کثر ازمهاجرینی بودند که بوطن بازگشتند ، در سنوات اخیرهٔ امپراطوری عدّهٔ کثیری از روحانیّون خاصّه کاتولیك ها که از تضییقات وارده بر پاپ رنجیده بودند باین فرقهٔ سلطنت طلب پیوستند ، توانگران و مردم طبقات آزاد که از فشار و سلطهٔ امپراطوری به‌تنگ آمده بودند همچنین جزءِ فرقهٔ مزبور شدند(۱) .

برادران لوی شانزدهم کنت دوپرووانس و کنت دارتوا که از ۱۸۱۱ ببعد در هارت‌ول(۲) انگلستان مقام داشتند چون دیدند که قشون متّحدین قدم بخاك فرانسه نهاد درصدد رسیدن بتاج وتخت خانوادگی‌خود برآمدند، کنت‌دوپرووانس که از ۱۷۹۵ ببعد خود را لوی هیجدهم لقب داده بود(۳) در اینوقت اعلامیّه مشروح و کثیرالعددی انتشار داد وبفرانسویان‌توصیه کرد که« سرداران‌متّحدین را چون دوستان خود بپذیرید ، دروازهٔ شهرهای مارا بر روی آنان بگشائید و بدانید که مقاومت بیفایده وموجب خسران عظیم وتلفات سنگین و مخالف مصالح فرانسه است ، با مسرّت هر چه تمامتر دخول آنانرا بفرانسه استقبال کنید . »
سلطنت طلبان مشغول ایجاد شورش در ایالت وانده و در نواحی جنوب بودند و چون مردم بوردو از محاصره وقرق برّی خسارت دیده وتجارت شراب دچار وقفه شده بود دعوت سلطنت طلبان را پذیرفته و انگلیس‌هارا راه دادند (۱۲ مارس) درآنجا سلطنت لوی‌هیجدهم را اعلان نمودند ، کنت دوپرووانس بارون‌دوویترول را بارکان حرب سپاه متّحدین فرستاد که از جانب او گفتگو کند .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٥٥٨ ومابعد رجوع شود
(۲) ـ Hartwell
(۳) ـ بصفحهٔ ٤٥٣ « ترور ابیض » رجوع شود

انگلیسها کاملاً باخانوادهٔ بوربون موافقت داشتند و از ۱۸۰۷ ببعد حقوقی بآنها میدادند تجدید سلطنت بوربون را بهترین نتیجهٔ فتوحات خود میپنداشتند، اطریشی‌ها وپروسیها اگرچه قدری تردید داشتند امّا اظهار تمایلی هم میکردند، فقط آلکساندر تسارروس با این نظر مخالفت میورزید چه معتقد بودکه لوی‌هیجدهم وبرادرش نخواهندتوانست منصفانه وبدون کینه ورزی طرز حکومت آزادوتساوی حقوق فرانسویان را قبول کرده وتغییراتی راکه انقلاب کبیر بفرانسه داده تحمّل کنند ودراینصورت ملّت‌فرانسه هم که دست‌از افکاروعقاید انقلابی خودبر نمیدارد پس سلطنت بوربون بی‌اساس وبیدوام خواهد شد.

انقراض امپراطوری

چون آلکساندر به‌پاریس‌قدم نهاد پانصد ششصد نفر در معابر اظهار سرور کرده و دستمال بر سر چوب بسته و بیرق سفید علامت سلطنت‌طلبی آویخته‌دراطراف‌موکب اوازدحام‌نموده فریاد «زنده باد بوربون! پست باد غاصب ظالم» بر داشتند امّا این اعمال که در انظار خارجه شرم‌آور بود تأثیر درتسار روس نکرد، عقاید اورا تالیران تغییر داد وعاقبت ویرا با بازگشت بوربونها موافق ساخت.

تالیران خیانات سابقه را ادامه داده و طالب افزایش قدرت خود بود، برای حصول‌مقصود امیدداشت که ناپلئون را ازمیان بردارد وپادشاهی بجای‌اوبنشاندکه چون خود را دست‌نشاندهٔ وی‌خواهد دانست البتّه از اوامر اوسرپیچی‌نکرده‌ویرا بصدارت منصوب خواهد ساخت. پس تسار روس را بخانهٔ خود وارد کرد و بوی ثابت‌نمود که‌صلح کردن‌با ناپلئون بمنزلهٔ تعطیل‌موقّتی‌جنگ‌است‌واگرپادشاهی را به پادشاه‌روم یعنی پسرسه سالهٔ ناپلئون بدهند و امپراطریس ماری لوبز را به نیابت سلطنت نصب کنند بازهم فی‌الحقیقه سلطنت حقیقی‌در دست ناپلئون‌خواهد ماند، پس فقط بوربون ها میتوانند صلح اروپا را تأمین کنند واکثر فرانسویان هم‌آرزومند بازگشت آنها هستند، با این بیانات تسار روس‌متقاعد گشت‌وسلاطین متّحده‌اعلامیّه‌ای‌انتشار دادند که «دیگر نه باناپلئون ونه باهیچیك ازافرادخانوادهٔ

او دم از آشتی نخواهند زد » (۳۱ مارس) .

بامداد که اوّل آوریل بود تالیران مجلس سنا را که بر خلاف قانون خود او افرادش‌را معیّن کرده بود تشکیل داده و کمتر از نصف نمایندگان که ریاست آنها با خود تالیران بود ودو نفر ازجاسوسان لوی هیجدهم دوك دودالبرگ وآبه دو-مونتسکیو در آن بودند حکومت موقتی‌را اعلام داشتند ، روز یکشنبهٔ ۳ آوریل همان اعضاءِ سنا عزل‌ناپلئون را رأی‌داده وعلّت را چنین بیان‌کردند که : « سوگند خود را نقض وبحقوق ملّت تجاوز نموده و برخلاف قانون اساسی در اخذ مالیات و جلب قشون افراط کرده است . » در صورتیکه همین احکام را مجلس سنا سابقاً بحکم ناپلئون تصویب کرده وهمیشه آلت اجرای‌مقاصد امپراطور بشمار میآمد .

استعفاءِ ناپلئون

دراینوقت‌ناپلئون در ۵۰ کیلومتری‌پاریس درفونتن‌بلو اقامت و ۶۰٬۰۰۰ تن قشون متعصّب و فدائی شخص خود همراه داشت که بیك اشاره حاضربجانبازی‌بودند ، هنگامیکه‌محقّق گشت که متّحدین از تعاقب او صرف نظر کرده و بپاریس میروند عنان گشاده تازان تازان رو به پایتخت نهاد ؛ در سی‌ام مارس ساعت ۱۱ شب به‌ژوویزی[1] دو فرسنگی پاریس رسید و درطول طریق متّصل اسب عوض میکرد ، در این محلّ صاحبمنصبی از پاریس رسیده او را از تسلیم شهر وامضاءِ متارکه مستحضر کرد ، پس ناپلئون بجانب فونتن‌بلو رفت .

در آنجا قشون باو رسیدو آمادهٔ حمله به‌پاریس گشت لکن‌سردارانش ازجنگ سیرشده بودند ، آرزو داشتند که هرطور هست صلحی بر قرار شود که از نعمتها و ثروتهای هنگفتی که درسایهٔ ناپلئون جمع کرده اند متنعّم و مستفید گردند و خودخواهی آنها بجائی‌رسید که برای‌آسایش خود امپراطور را فدا کردند، پس از حرکت امتناع ورزیدند ، مخصوصاً مارشال‌نی از همه بیشتر ابرام کرد ودر نهایت غضب به ناپلئون گفت : «وقت است که بس کنی و وصیّتنامهٔ خود را بنویسی . » این ایستادگی و امتناع سرداران ناپلئون را مجبور کرد که در روز دوشنبهٔ چهارم

---

(۱) - Juvisy

آوریل استعفا داده سلطنت را بفرزند خود شاه روم واگذارد .

سرداران استعفا نامه را برداشته بحضور تسار رفتند، تسار اگرچه در ۳۱ مارس اعلان کرده بود که دیگر با ناپلئون وارد مصالحه نمیشود لکن باطناً از جنگ با او هراسان بود و میخواست ناپلئون دوّم را بسلطنت بشناسد، در این گفتگو بودند که صاحبمنصبی ازدردر آمد وخبرداد که لشکری از فرانسویان که دراسون مقر داشتند استحکامات خود را ترك گفتند، اینواقعه که افکار تسار را تغییر و خاندان امپراطور را برباد داد نتیجهٔ خیانت تازه‌ای بود، مارشال مارمون‌دوك‌دو-راگوز(۱) که در جوانی از رفقای بناپارت و در ایّام امپراطوری صاحبمنصب حضور امپراطور و در نعمت و احسان ناپلئون غرق بود در نهان با شوار زن‌برگ کنار آمده بود که مقام مستحکم خود را گذاشته لشکریان‌را بمحلّی که‌ازمیدان جنگ مسافتی دور باشد ببرد.

ناپلئون بعد از این خیانت چون دید که دیگر تاب مقاومت ندارد بلا شرط استعفا داد (چهارشنبهٔ ششم آوریل) . پنج روز بعد در فونتن بلو عهدی میان او و سلاطین متّحده بامضا رسید که بموجب آن لقب امپراطوری وحکومت جزیرهٔ الب (میان ایطالیا و جزیرهٔ کرس) باو تفویض گردید و دولت فرانسه متعهّد گشت که سالی دومیلیون بوی بدهد، شب بعد ازامضاءِ قرارداد ناپلئون سعی‌کرد که خود را مسموم کند، روز ۲۰ آوریل پس ازوداعی مهیّج و مؤثربا گاردقدیم از قصر فونتن بلو خارج شد، پنجشنبهٔ ۲۸ آوریل امپراطور در فِرِژوس سوار یك کشتی انگلیسی شده بجانب محلّ حکمرانی جدید رهسپار گشت .

همانروزی که‌ناپلئون مستعفی شدمجلس سناسلطنت لوی‌هیجدهم‌رااعلان‌کرد.

اوّلین معاهدهٔ پاریس

پس از خلع ناپلئون بکار مصالحه دست زدند، ابتدا در ۲۳ آوریل قراردادی نوشته شد، سپس معاهدهٔ پاریس در تاریخ ۳۰مه منعقد گردید . مملکت فرانسه بحدودسال ۱۷۹۲رسید و از تمام فتوحات انقلاب کبیر جز ولایت ساووا و آوینیون ومون‌بلیارجائی‌برای

(۱) _ Marmont, duc de Raguse

او نماند، متّحدین هم متعهّد شدند کـه فوراً خاك فرانسه را ترك کنند و دولت فرانسه بدون جنگ ۵۳ قلعهٔ مستحکم خودرا با مهمّات وتدارکات جنگی در آلمان و ایطالیا وبلژیك بمتّحدین واگذارکرد، این حصن‌های حصین اکثر دارای ساخلو معتبر بودند مثلاً درهامبورگ مارشال داووت ۳۰،۰۰۰ سپاهی داشت که خود لشکری آماده بشمار میآمـد فقط قیمت مهمّات و اسلحه‌ای کـه تفویض بخصم شد معادل یك میلیار و نیم فرانك بود، ۴۳ سفینهٔ جنگی در بندر آنور و ۱۲،۰۰۰ اسلحهٔ ناریه بمتّحدین تقدیم گردید. انگلیس‌ها هم جزیرهٔ مالت و مستعمراتی را که از فرانسه گرفته بودند مثل جزیرهٔ موریس نگاهداشتند، بلژیك را بهلاند ملحق کردند وجمعاً دولت واحدی تشکیل دادند، مقرّر گشت که ایالات ونیز و لمباردی بدولت اطریش داده شود، برای توزیع وتقسیم سایر اراضی که از لشکر فرانسه تخلیه شده بود بنا گذاشتند که کنگرهٔ عامی دو ماه بعد در شهر وین تشکیل گردد.

صلح و افکار عامّه

این قرارداد و مصالحه قلوب فرانسویان را مجروح ساخت، مردم مرارت شکست را احساس کردند مخصوصاً تسلیم کردن این همه قلاع مستحکمه بدون خالی شدن یك تیر از طرفین در انظار خیانتی عظیم محسوب شد زیرا که میگفتند گرفتن این نقاط محکم برای قوای خصم ارزان تمام نمیشد. محرّك حقیقی وعامل اصلی تالیران بود امّا چون قراردادها را برادر لوی هیجدهم موسوم به کنت دارتوا امضا کرد مردم گفتند بلی این انعام و وجه شرابی بود که خانوادهٔ بوربون بمتّحدین عطا کرد! تودهٔ ملّت که از دهشت هجوم دشمن بجان آمده بود کینهٔ ناپلئون را ازخاطر برد، همه کس اورا حامی فرانسه میگفت و لوی هیجدهم را دست نشاندهٔ اجانب میخواند، باصطلاح اهل زمان لوی هیجدهم « شاهی بود که در کالسکهٔ بیگانگان بمملکت خود آمده است.»

خطای بوربونها

بجای اینکه خانوادهٔ بوربون درصدد تسکین کینهٔ مردم ورفع عداوت و بی اعتمادی ملّت بر آیند کارهائی کردند که بیش از پیش دلها را ریش و خاطر ها را پریش ساخت، رسوم و اصول استبدادی سابق را

یکی یکی احیا و تجدید کردند ، لوی هیجدهم خود را سلطان من جانب الله خواند و درمعنی حکومت حقیقی ملّت را منکر شد وقوانین اساسی را که مجلس سنا تهیّه دیده و برای تصویب بحضور او فرستاد رد کرده خود فرمانی مستقیماً صادر فرمود و احکام خویش را بتاریخ نوزدهمین سال سلطنت خود مورّخ ساخت، چنانکه گوئی نه انقلابی شده است و نه عهد جمهوری و دورهٔ امپراطوری وجود داشته است ، بعلاوه درمقدّمهٔ فرمان سابق الذّکر اشاره بحوادث سالفه کرده و آن اتّفاقات را « انحرافات مشئومه » نامید و انقلابی که فرانسویان را متساوی و آزاد ساخته بود مورد توهین قرارداد ، مقرّر شد که در مدرسهٔ نظامی سن سیر جز اولاد نجبا کسی را نپذیرند و بعنوان صرفه جوئی ۲۲،۰۰۰ صاحبمنصب را متقاعد و منتظر خدمت کردند و باین ترتیب گروهی عظیم را دچار فقر و فاقه ساختند ، بالعکس صاحبمنصبان مهاجر قدیم را در قشون داخل نمودند ، مردم به این صاحبمنصبان بدلباس متکبّر و فرسوده و مندرس نخست خندیدند و آنانرا مورد سخریه و استهزا قراردادند امّا چون دیدند کار شوخی نیست بلکه دولت برای این صاحبمنصبان مقاماتی قائل شده و سنواتی را که درمیان اجنبی زیسته و بروی هموطنان خود شمشیر کشیده‌اند جزء سنین خدمت آنها بشمار میآورد غضبناك شدند ، در کمتر از یکسال از آوریل ۱۸۱٤ تا مارس ۱۸۱۵ باین ترتیب ٦۰۰ سردار و ۲۰۹ سرتیپ و ۳٦٤ بریگادیه ساختند و موافق تسمیهٔ قشون عهد استیداد درجه و لقب بآنان دادند ، مهاجرین و روحانیّون در بعض نواحی شروع بباز خواستن املاك و اراضی خود کردند ، درصورتیکه بموجب کنکردا (قرارداد ناپلئون با پاپ) و بموجب قوانین امپراطوری کسی حق نداشت از رعیّت مطالبهٔ املاکی را بکند که در ایّام انقلاب ضبط و فروخته شده بود .

همین مسئله کمك کرد که ناپلئون مجدّداً قبول عام یافت و ملّت فرانسه بقول یکی از سفرای روس ناپلئون را « مرد انقلاب » نامید و آرزومند بازگشت او شد ، یکی از اطبّای پاریس چندی بعد نوشته است : « رجعت خاندان بوربون

چنان بانواع واقسام مارامنزجر وبیچاره ساخت که ناپلئون را مانند منجی آسمانی و فرستادهٔ خدائی شناخته و آرزو داشتیم که باز گردد و انتقام سیلی هائی که اجانب بروی ما زده‌اند بکشد. »

۷

صد روز ـ واترلو ـ معاهدهٔ دوم پاریس

بازگشت از جزیرهٔ الب

در جزیرهٔ الب ناپلئون کاملاً از افکار و عقاید مردم فرانسه استحضار مییافت ومیدانست که در کنگرهٔ وین لوی هیجدهم بوسیلهٔ تالیران ازسلاطین اروپا تقاضا خواهد کرد که ویرا از جزیرهٔ الب خارج کرده بیکی ازجزایر دوردست در اقصای اقیانوس بفرستند پس عزم جزم کرد که تخت سلطنت بوربون را واژگون سازد.

روز ۲۸ فوریهٔ ۱۸۱۵ ناپلئون پس از ده ماه توقّف در جزیرهٔ الب با هزارتن ازسربازان قدیم بدریانشست واوّل مارس درخلیج ژوان قدم بساحل نهاده روز ۲۰ مارس بقصرتویلری واردشد، چون هنگام رفتن به الب‌اهالی سلطنت طلب نواحی رون باو توهین کرده وتهدید بقتل نموده بودند دراین سفر ازآن ناحیه نگذشت بلکه از کوهستان آلپ براه گرنوبل داخل وطول طریق وصعوبت معابر سرحدّی را برخود هموارساخته ازنقاطیکه مردمان وطنپرست داشت‌گذشت ، عبورناپلئون را مانند سیر فاتحین بزرگ عالم استقبال و بدرقه کردند ، در طول راه دهقانان از قریه‌ای‌بقریه‌ای وی‌را مشایعت مینمودند، هرفوجی که برای جلوگیری او گسیل میشد بیدرنگ بقشون کوچك امپراطوری ملحق میگشت و بشوق و سرور تمام طوق خدمت او را بر گردن مینهاد ، در شهر گرنوبل چون حاکم در صدد بستن قلعه برآمد کارگران قهراً ابواب را بر روی ناپلئون گشادند، در لیون کنت دارتوا که دعوی مقاومت با ناپلئون داشت چون ویرا نزدیك دید بشتاب تمام فرار اختیار کرد که دستگیر نشود ، مارشال نی که مثل سایر مردمان جنوب شور و ادعائی عجیب در سر داشت لوی هیجدهم را امید داد که « غاصب را در

قفس آهنین » به پیشگاه اوخواهدآورد ولی چون بمقابل امپراطور رسید چنان هیجانی درافواج دیدکه خود نیزدگرگون احوال شده افواج خودرا بتهنیت‌گوئی مقدم ناپلئون فرمان داد ودر اوکزر(۱)خود را بآغوش ناپلئون افکند.

باری چون شب دوشنبهٔ ۲۰ مارس ساعت نه ناپلئون در دهلیز قصر تویلری که پرازهواخواهان او بود ظاهر گشت سرورخلایق مبدّل بجنون و هذیان شد، حضارامپراطوررا در روی دست گرفته بتالار طبقهٔ اوّل رسانیدند، ژنرال تیه بو که شاهد واقعه بوده گوید: « گمان کردم که رستاخیز فرا رسیده است، هیجان و شور مردم چنان بود که گفتی سقفها منهدم خواهند گشت، سپس چون خروش رعدآسای مردم خاموشی گرفت حضار مانند مصروعان و مجذوبان بودند و چون مستان سخن میگفتند.»

شب قبل که مقارن عید مذهبی وآخرین یکشنبه پرهیز کاتولیکها بود لوی هیجدهم ازقصر تویلری رفته بود، مشارٌالیه درشهرگان بلژیك اقامت گزید وبرای تجدید سلطنت خویش چشم نیاز بدست سلاطین بیگانه دوخت و امید بشکست فرانسه بست.

متمّم قانون اساسی

ناپلئون بدون فوت وقت برآن شد که در داخله مردمی‌را که از استبداد سابق او رنجیده اند مطمئن وامیدوار سازد. ودرخارجه سلاطین را که در شهر وین مجتمع بودند آسوده خاطر کند.

پس بنیامین کنستان(۲) را که یکی ازرؤسای طبقهٔ آزادیخواه بودمأمورنگارش متمّمی بقوانین‌اساسی‌دورهٔ امپراطوری کرد ونمایندگان ایالات را درماه مه دعوت کرده درمجلسی باشکوه وعظیم موسوم بمیدان مه متمّم قانون‌را بسمع آنان‌رسانید بموجب‌این‌قانون درفرانسه دولت آزادیخواهی‌تشکیل میبافت، قدرت امپراطور محدود بقدرتٌ دومجلس‌میشد: یکی‌مجلس‌اعیان‌که‌همان سنای سابق‌باشدکه موروثی

(۱) ـ Auxerre (۲) ـ Benjamin Constant

میگردید، دوّم مجلس مبعوثان ملّت . وزرا مسئول مجلسین میگشتند و رأی مجلسین برای وضع مالیات و اخذ نفرات قشونی لازم بود ، خلاصه بر طبق این متمّم واقعاً آزادی افراد مصون از تعرّض میگشت .

ناپلئون به پادشاهان اروپا خبر داد که فی الحقیقه و از روی قلب مقرّرات عهدنامهٔ پاریس‌را پذیرفته «وجز فواید صلح‌وسلام ومنافع مهروصفا چیزی طالب نیست ، ابواب رقابت را مسدود کرده وسعادت و خیر ملل را خواستار است »

امّا سلاطین نامهٔ ناپلئون را نگرفتند و در ۱۳ مارس ناپلئون را « دشمن و برهم زنندهٔ آسایش ملل‌عالم » خوانده ویرا ازحمایت قانون خارج ساختند چنانکه در ۹ ترمیدور مجلس کنوانسیون نسبت به روبسپیر معمول داشت(۱) ، بعد از آن سلاطین قراردادند که ۸۰۰،۰۰۰ نفر سپاهی بمیدان‌آورده وتا امپراطور را بکلّی مضمحل نسازند دست برندارند .

جنگ بلژیك

چون ناپلئون از جنگ گریزی نیافت برای اینکه خصم‌را مجال لشکرآرائی ندهد طریق حمله پیش‌گرفت، مقدّمة‌الجیش دشمن دولشکر بود : یکی انگلیسی بسرداری ولینگتون و یکی پروسی بفرماندهی بلوخر و هر دو در بلژیك جای داشتند ، ناپلئون مصمّم شد که باین دولشکر رو نهاده وآنانرا ازمیان بردارد ، مجموع سپاه دشمن دربلژیك ۲۲۰،۰۰۰ نفر بود و ناپلئون ۱۲٤،۰۰۰ سپاهی داشت ، تمام این عدّه از سربازان سابق او بشمار میآمدند که لا اقل دو دفعه میدان جنگ را دیده بودند و بمحض استماع خبر ورود ناپلئون بخاك فرانسه ودخول او بپاریس از زوایا وخبایا بیرون آمده وبافواج خود پیوسته بودند ، اگرسلطنت‌طلبان در ایالت وانده شورش برپا نکرده و ناپلئون را باعزام سی‌هزار لشکر مجبور نکرده بودند قشون‌او دربلژیك به ۱٥٤،۰۰۰ نفر بالغ میگردید .

امپراطور نقشهٔ جنگی محاربات ایطالیا و جنگ فرانسه را تجدید کرد که عبارت بود ازواردشدن بمیان دولشکر خصم بقسمی‌که مجال اتّصال والحاق‌نیافته و

(۱)- بصفحهٔ ٤٥٠ « روز یکشنبه ۹ ترمیدور » رجوع شود

یکان یکان مقهور شوند، برای این مقصود بایستی بشتاب تمام خود را به مقابل بروکسل رسانیده بیك ضربت پروسی‌ها را بسمت رود رن و انگلیسها را بجانب دریا بیندازد، جنگ بلژیك چهار روز طول کشید (از پنجشنبهٔ ۱۵ تا یکشنبه ۱۸ ژوئن) و منجر بشکست واترلو(۱) شد.

لینیی(۲) پنجشنبه ۱۵ ناپلئون از رودسامبر در شارلوروا(۳) گذشت، درحین عبورفرماندهٔ مقدّمةالجیش که یکی‌ازسلطنت‌خواهان متعصّب بود موسوم به ژنرال کنت دوبورمون و ناپلئون او را باصرار مارشال نی درخدمت خود نگاهداشته بود فرار اختیارکرده وطلایهٔ سپاه پروسی‌را از نزدیکی لشکر فرانسه مطّلع ساخت.

نقشهٔ عمومی ناپلئون این‌بود که میمنهٔ سپاه خودرا بسرداری گروشی بمقابلهٔ لشکر پروس گماشته و میسره را بفرماندهی‌نی ببرابری انگلیسها فرستاده خود در قلب قرار گرفته متناوباً بجناحین سپاه مدد بفرستد.

درآغاز کار بهمراهی گروشی روبه‌پروسی‌ها نهاد، روزجمعه درنواحی فلوروس در محلّ لینیی با آنها نبرد کرد ولی برخلاف انتظار کارعمده‌ای ازپیش نبرد، خطا از جانب مارشال‌نی بود توضیح آنکه امپراطور باو دستور داده بود که در ساعت اوّل جنگ محلّ‌تقاطع طرق کاتربرا(٤)را بگیردکه ولینگتون نتواند بمدد بلوخر بیاید سپس‌قسمتی‌ازقوای خودرا بریاست دروه‌درلون(٥) روانه کند که ازپشت‌سر بپروسیها حمله‌آورد، امّا نی دیرحرکت کرد و وقتی‌رسید که انگلیسها محلّ کاتربرا را گرفته بودند آنگاه برای راندن آنها از محلّ مزبور دروه درلون را بباز پس خواند، مشارالیه درحین دخول بمیدان جنگ لینیی فرمان مارشال‌نی‌را دریافت و مجبور شد پس رفته و تمام روز را بطیّ طریق و زد و خورد بیهوده صرف کرده و وقتی‌بکاتربرا رسید که شب‌شده وقهراً آتش‌جنگ خاموش‌گشته بود، این‌حرکت نا مناسب کار ناپلئون را خراب کرد و حملهٔ قطعی را که میخواست ببرد بتأخیر

---

(۱) - Waterloo (۲) - Ligny (۳) - Charleroi
(٤) - Quatre - Bras (٥) - Drouet d' Erlon

انداخت ، این حمله خیلی دیر واقع شد ، تقریباً ساعت هفت شب قلب سپاه دشمن متزلزل گردید امّا تاریکی شب پروسیها را نجات بخشید و از اضمحلال رها کرد ، بلوخر که مدّتی در میان زره پوشان فرانسه دچار و گرفتار بود مجال یافت سپاه پراکندهٔ خود را گرد آورده درنزدیکی قشون انگلیس اردو زد که هنگام سختی بتوانند از او یاری کنند .

واترلو

ناپلئون گروشی را با ۳۰،۰۰۰ نفر از پی بلوخر گسیل کرده خود بکمك مارشال نی شتافت و از سمت میسره بقوای انگلیس پرداخت. انگلیسها عصر شنبهٔ ۱۷ ژوئن درجنوب قریهٔ واترلو مقابل جنگل سوانی (۱) در بالای اراضی مرتفعه مون سن ژان (۲) ودرسر راه بروکسل بودند ، ناپلئون هم در نزدیکی آنها اراضی مرتفعهٔ دیگر را که موسوم به بل آلیانس است اردوگاه ساخت ، از محلّ انگلیسها تا جایگاه ناپلئون بیش از ۱،۲۰۰ متر فاصله نبود امّا میان دو اردو درّه ای بعمق ۲۰ متر با سرازیری خفیفی موجود بود ، جادّهٔ بزرگ شارل روا به بروکسل از شمال بجنوب این درّه را قطع میکند و ازمشرق بمغرب راه برن لالو (۳) به اوهن (٤) بطورعمودی جادّهٔ فوق را قطع مینماید ، اینراه ازکنار اراضی مرتفعهٔ مون سن ژان بشکل خندق طبیعی میگذرد، درطرف مشرق آن پرچین ضخیمی موجود بود که سنگر طبیعی خوبی محسوب میشد وانگلیسها درپشت آن پنهان بودند .

انگلیسها درجلو اردوگاه خود سه بنای محکم را بشکل برج وبارو حایل خود قرارداده وسوراخها و کنگره هائی در آن ابنیه تعبیه کرده بودند که نخستین حملهٔ فرانسویان را از آنجا دفع نمایند ، این سه بنا عبارت بودند ازقلعه و پارك هوگومون در برابر میمنهٔ انگلیسها و قریهٔ هه سنت در مقابل سپاه انگلیس و قریهٔ پاپلوت (٥) درجلو میسرهٔ آنها ، ولینگتون سردار انگلیس در این مکانهای مستحکم ۶۷،۰۰۰ نفر و ۱۹۶ توپ تمرکز داده بود ومقرّر داشتند که در روز جنگ اوّل ۳۰،۰۰۰ سپس ۶۰،۰۰۰ پروسی هم بمدد برسد ، در آغاز کار زار ناپلئون قدری

(۱) _ Soignes (۲) _ Mont - Saint - Jean (۳) _ Brain l' Alleud
(٤) _ Ohain (٥) _ Papelotte

ازحیث عدد تفوّق داشت زیرا که ۷٤،۰۰۰ سپاهی و ۲٤٦ توپ دراختیار او بود، تقریباً معادل قوّه‌ای که درجنگ اوسترلیتزداشت با این تفاوت که آنجا ده کیلومتر طول میدان جنگ بود و اینجا در واترلو کمتر از ٤ کیلومتر عرصهٔ تاخت و تاز داشت ، این تجمّع قوی در مصافگاه تنگ نتایج بسیار مشئومی حاصل کرد .

از بعد از ظهر ۱۷ ژوئن تاپاسی ازشب گذشته بارانی سیل مانند فرو بارید ، زمین سخت گل شد ، مردان جنگی که آب از لباسشان میچکید بقول یکی از ناظرین میدان « دو سه من گل بکفش آنها چسبیده بود » بعضی‌از آنان حتّی کفش خود را هم درمیان گل‌چسبناك بجای گذاشته بودند ، بعد ازحرکتی سریع مجبورشدند که درمیان‌مزرعهٔ گندمی که تا گردن‌اشخاص‌میرسید پنهان‌شوند، این گندم چنان تر بود که هرکس در آن‌واردمیشدمثل آن‌بودکه درحمّامی‌داخل‌شده‌است،هیچکس نتوانست آتشی برافروزد ، غذاهم دیررسید و تا پاسی ازشب افراد گرسنه بودند

صبح ۱۸ ژوئن امپراطور میخواست درساعت۹ بدشمن بتازد لکن برای‌اینکه سپاهیان خسته وفرسوده را قدری بیشتر استراحت بدهد و زمین از اشعهٔ خورشید خشك شود تا توپخانه بسهولت بگذرد جنگ را تا ظهر شروع نکرد .

این‌تأخیر امپراطوررا دچار خطرعظیم ساخت چه دراینمدّت پروسیها فرصت یافته خود را بمیدان رسانیدند و قبل از وصول آنها قوای انگلیس مغلوب نشد .

در این روز سه حمله از طرف فرانسویان شد : اوّل حملهٔ پیاده نظام بمیسرهٔ انگلیسها که دفع شد ، دوّم حملهٔ تمام سواره نظام بقلب سپاه انگلیس که آن نیز دفع گردید، سوّم هنگام غروب حملهٔ عامّ فرانسویان که آنهم بواسطهٔ ورود لشکر پروس دفع و منجرّ بفرار شد .

اوّلین فکر ناپلئون این بود که میسرهٔ انگلیس را در اطراف قریهٔ پاپلوت در هم بشکنند چه دراینجا ممکن‌بودکه پروسیها بانگلیسها برسند، افواج دروه‌درلون که مرکّب از چند ستون سنگین بود از درّه گذشته بجادّهٔ اوهن داخل شدند امّا چون بمرتفعات رسیدند جای انبساط و توسعه نیافتند ، بحال اجتماع ماندند

و آتش توپ وتفنگ دشمن چندان از افراد برروی هم ریخت که ناچار ازحرکت بازایستادند، دراینوقت ولینگتون قسمتی ازسواره‌نظام خودرا که معروف بسواران خاکستری اکوس هستند بمیدان فرستاد که تیغ بیدریغ برفرق پیاده نظام دوره‌ درلون نهادند واینان چون قوهٔ دفاع نداشتند پریشان و آشفته شده خود را بمکان اوّل رسانیدند، دراین فرارسواران اکوسی چیره برخصم خود شده بدرهٔ فرود آمدند و توپخانهٔ احتیاطی فرانسویان را که درگل ولای مانده بود ضایع وباطل ساختند.

این شکست ناپلئون را وادار کرد که بقلب بتازد، امّا در ساعت ۲ از جانب یمین وازپشت سرجبهه میدان جنگ سی هزار پروسی بسرداری بولو[1] ازپشت جنگلی که حایل وپناه‌گاه آنان بود بیرون تاختند، امپراطور مجبور شد که قسمت اعظم ذخیرهٔ پیاده نظام خود را که ۱۰،۰۰۰ نفر بود باینجانب متوجه سازد، در واقع درعین جنگ بایستی بمحاربهٔ تازه‌ای مبادرت کند، هم جلو انگلیس وهم جلو پروس را بگیرد، برای حمله بقلب سپاه انگلیس ناپلئون بغیر از سواره نظام قوه تازه نفسی نداشت، مارشال نی که دراین مصاف پنج اسب درزیر پایش بخاك هلاك افتاد اوّل با پنجهزار سوار زره‌پوش نیزه‌دار، سپس با تمام ده هزار سواری که در لشکر فرانسه بود بخصم تاختن برد، این دریای آهن وفولاد بجنبش آمده درسمت مغرب جادهٔ بروکسل صفی بعرض ۱،۵۰۰متر بست، دراینجا هم همان خطای نظامی دوره درلون که عبارت ازضیق میدان جنگ بود تکرار شد، سواران چنان بیکدیگر فشرده شدند که درعین تاختن نمیتوانستند تفنك خود را پرکنند، مدّت سه ساعت بیفایده در میدان بر گرد هم پیچیدند و مربعات پیاده نظام انگلیس از هر طرف آنانرا احاطه کرد چنانکه گوئی « در چهار دیواری از مردان جنگی وصفوفی از سرنیزه‌های آخته » محصورند. در این هنگامه تمام توپخانهٔ انگلیس بدست فرانسویان افتاد امّا چون وسایل انتقال آنرا نداشتند وبخیال تخریب آنهم نیفتادند بحال خود گذاشتند، مقارن ساعت۷ که مردان خسته واسبان فرسوده شدند ناچار ازآن میدان مرتفع فرود آمدند، نی مکرّر به ناپلئون پیغام فرستاد که پیاده نظام

(۱) - Bulow

را هم بمدد سواره نظام بفرستد که کار یك رویه شود امّا فایده نبخشید ، ناپلئون نتوانست هیچ ازقوای احتیاطی خود یعنی گارد بکاهد چه قشون پروس تا حوالی قریهٔ پلان‌سنوا(۱) آمده ویك کیلومتر در پشت قلب لشکر فرانسه جای گرفته بودند.

وقتیکه پروسی ها عقب نشستند مقارن ساعت ۷ ناپلئون درصدد حملهٔ بزرگ برآمد و پنج با تاتیون بمب انداز و شاسور از افواج گارد را بهمان میدانی که سابقاً سواره نظام رفته بود روانه کرد ، بقیّهٔ قشون هم از هر جانب بایستی بمدد این افواج بروند لکن باران توپخانهٔ انگلیس که کاملاً بهدف میرسید دوثلث از این افواج را بخاك افکند ، بقیّةالسّیف که مشتی بیش نبود روی بگریز نهاد ، در این اثنا ازجانب میمنهٔ فرانسویان صدای توپ اندازی شدیدی بگوش رسید معلوم شد که دستهٔ دیگر از قشون پروس بسرداری زیتن(۲) وارد عرصهٔ کارزار شده و درست درهمان مکانی که امپراطور انتظارورود قشون سردارخود گروشی را داشت قدم بمیدان نهاده است .

سپاه ناپلئون که ازخستگی شب پیش بجان آمده وهشت ساعت جنگ وکوشش بیفایده درزیر آفتاب سوزان ماه ژوئن آنان رافرسوده ساخته وشکست گارد امپراطوری و ظهور دشمن تازه نفس بجای افواج فرانسوی زمام اختیار را از کفها ربوده بود یکباره پای بگریز نهادند ، فریاد «خیانت !» و «خود را نجات دهید» از هرسو برخاست ، قشون انگلیس دراینوقت حالت حمله گرفته بالتمام از اردوگاه مون‌سن‌ژان فرود آمده وبرسرفراریان تاختند ، ازپهلو هم قشون پروس بنای حمله نهاد و کار چنان شد که یکسر سپاهیان فرانسه بهم برآمدند و دیوانه‌وار مثل گلّهٔ گوسفند روی به گریز گذاشتند ، فقط گارد قدیم مربّعی تشکیل داده و در وسط فراریان برجای باقی ماند ، چهارمربّع از گارد که اعتنائی بدعوت خصم برای تسلیم شدن نمیکردند درمقابل میخانهٔ بل‌آلیانس از دم تیغ وتفنگ گذشتند و نابود شدند ، دوباتاتیون دیگر که ازگارد باقی بود یعنی « برگزیدهٔ بزگزیدگان » دوطرف جادّهٔ

---

(۱) _ Plancenoit　　(۲) _ Zieten

بروکسل را گرفته وتنها باهر دو لشکر خصم مقابله کردند، از هیچ شلیك توپ و تفنگی پای ثبات آنها از میدان بدر نرفت، در اطراف آنها ازکشتهٔ مردان و اسبان پشته‌ها تشکیل یافت، عاقبت در ساعت ۹ شب فرمان عقب نشینی دادندوسواره نظام پروسی نتوانست یك تیر- رس تفنگ بآنها نزدیك شود، فقط دورا دور از پی آن ها میتاخت.

خلاصه قشون فرانسه در حال فرار بفرمان بلوخر تعاقب شد و شمشیر پروسی ها در آن گریزندگان افتاد، بلوخر امر داد که تا «یك مرد و یك اسب بر پای است از کشتن فرو گذار نکنند» تا ساعت ۲ بعد از نصف شب این شکار دوام یافت، ماهتاب هم کمك میکرد تا پای بخاك فرانسه نگذاشتند هیچیك از افواج موفّق بتجمّع نگردیدند.



ولینگتون سردار بزرگ انگلیس
درمیدان جنگ واترلو
(۱۷۶۹ - ۱۸۵۲)

امّا گروشی که ناپلئون انتظار ورود اورا داشت فریب حرکات خدعه آمیز پروسی هارا خورده وآنها را موفّق بفرار ساخت وخود با ابرام هرچه تمامتر با مؤخرة‌الجیش پروسی ها بجنگ مشغول بود ، هرقدر سردارانش خاصّه ژنرال ژرار(۱) باو میگفتند که گوش بسمت مغرب فرا داده واز شلّیك توپ مستحضر شود وقوائی بآنطرف بفرستد، بخرج گروشی نمیرفت ، چون امپراطور باو گفته بود که از اینطرف باید بروی طابق‌النّعل بالنّعل میخواست فرمان رااجرا کند، خلاصه اگر گروشی قدری قوّهٔ ابتکار و ذوق سلیم داشت میتوانست مدد بزرگی بامپراطور بکند وهمان افتخاری که درجنگ مارانگو نصیب دسکس شد بهرهٔاو گردد ،کاری که کرد این‌بود که بعداز اطّلاع ازفرارفرانسویان مراجعت‌منظّمی نموده افواج خودرا بی‌آسیب بفرانسه داخل نمود .

دوّمین استعفا

چهارروز بعداز واترلو(۲۲ ژون) ناپلئون‌پس‌ازدو روزتوقّف در پاریس تاج و تخت را ترك گفت ، مقدّمات انقراض او را این‌بار فوشه وزیر نظمیه‌فراهم آورد ، مجلس مبعوثان که برخلاف قانون تشکیل یافته‌بودناپلئون راجبور باستعفاءکردواو‌نیز‌برای احترازازجنگ‌داخلی‌استعفا داد، بحکم‌مجلس‌دولت‌موقّتی‌تشکیل‌یافت‌بریاست فوشه‌که‌بادشمنان واردمذاکره شود.

تجدیدسلطنت بوربون بار دوّم

فوشه رأساً با لوی هیجدهم وولینگتون داخل گفتگو شد ، اگر چه در این بار شهر پاریس دارای استحکامات بود و ۸۰٬۰۰۰ نفرمردجنگی‌بمحارست‌آن کوشش‌داشت‌واگرچه متّحدین مرتکب خطای عظیمی‌شده وقوای خودرا متفرّق و متشتّت ساخته بودند معذلك فوشه شهر پاریس‌را بدشمن‌تسلیم نمود ، هرگاه بنابر تقاضای ناپلئون که میگفت یکروز فرماندهی‌سپاه رابمن داده ومرا ژنرال‌بناپارت بخوانیدسرداری‌لشکر راباومیدادند کار‌متّفقین‌ساخته‌بود ، باری‌روز ۷ ژوئیه‌مهاجین بپاریس داخل شده فوراً حکومت موقّتی و مجلس را از کار انداختند ، روز هشتم لوی هیجدهم که ازپی‌سپاه انگلیس طیّ طریق‌میکرد درست‌یکصدروز بعدازفرار

(۱) ـ Gérard

وارد قصر تویلری شد ، دو روز پیش از ورود فوشه را بوزارت نصب کرده بود .

مهاجمهٔ ثانیه

استعفاءِ ناپلئون و استقرار لوی هیجدهم قشون دول متّحده را از پیش آمدن مانع نشد ، قریب یك میلیون سپاهی از تمام ممالك اروپا به فرانسه روی نهاده از کلّیهٔ سرحدّات گذشته قریب سه ربع خاك فرانسه یعنی ۶۰ ایالت را فرو گرفتند ، اگرچه از طرف مردم فرانسه هیچ مقاومتی نشد و اگرچه بنا بر تقاضای آنها قبلاً قشون فرانسه متفرّق و مرخص شده بود معذلك انگلیسها و پروسیها و روسها و اطریشیها و هلاندیها و آلمانها و ایطالیائیها و اسپانیولیها و غیره با فرانسه مثل ولایات مفتوحه معامله کرده جبراً درخانهٔ اهالی منزل گرفته غذا و لباس و اسلحه و مهمّات را از مردم گرفته و بانتقام مغلوبیّت بیست سالهٔ خود فرانسویان را بزیر شکنجه آوردند ، بقول هانری هوسی(۱) « فرانسه مصلوب » مجدّداً تمام مصائب و بلیّات مهاجمهٔ سابقه را دید ، درنقاط بسیار دهقانان مجبور بترك خانهٔ خود و منزل گرفتن درجنگلها شدند ، پروسیها که بقول یکی از صاحبمنصبان روس « چنان بشهرهای فرانسه مینگریستند که گفتی بگاوان شیرده مینگرند » علناً اظهار میداشتند که وقتی از خاك فرانسه خارج خواهند شد که مثل اراضی صاعقه یافته بشود ، در پاریس بلوخر موزه‌ها را بباد غارت داد و درصدد بر آمد که ستون واندم و پل ینا را منهدم سازد ، این اوضاع چهارماه دوام یافت و منجر بمعاهدهٔ دوّم پاریس شد .

معاهدهٔ دوّم پاریس

این معاهده در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ بامضا رسید ، بعضی از متّحدین مثل آلمانی‌ها و پروسی‌ها میخواستند فرانسه تجزیه بشود و ایالات آلزاس و لورن و فلاندر نصیب آنها شود ، بعضی از آنها عداوت را بانتها رسانیده ولایات فرانش کونته(۲) و قسمتی از بورگونی را هم مطالبه میکردند ، امّا تسار روس و ولینگتون انگلیسی مانع این مقصود شدند ، بقای فرانسه را برای حفظ تعادل دول اروپا لازم میدانستند ، این میخواست فرانسه

(۱) ـ Hanry Houssaye (۲) ـ Franche ـ Conté

را از انگلستان ممنون کند و آن میخواست اورا از روسیه متشکر سازد .

بموجب معاهدهٔ ثانی پاریس مملکت فرانسه بحدود سال ۱۷۹۰ رسید ، فقط ولایت آوینیون برای او ماند ، ساووا و نیس‌راهم از او جدا کردند ، ازسمت‌شمال اراضی درّهٔ سار وچند قلعهٔ محکم که ازعهدلوی چهاردهم ببعد ملك فرانسه محسوب میشد از وی منتزع گردید ، غرامت سنگینی هم بعهدهٔ او قرار گرفت که ۷۰۰ میلیون فرانك باشد و متعهّد شد که تا پنج سال ۱۵۰،۰۰۰ سپاه متّحدین را در قلاع شمالی و شرقی نگاهداشته ومصارف آنهارا بدهد ، درنتیجهٔ بازگشت مشئوم ناپلئون از جزیرهٔ الب فرانسه کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود .

انجام کار ناپلئون

یکماه قبل از امضای عهدنامهٔ پاریس ناپلئون بجزیرهٔ سنت‌هلن(۱) که صخرهٔ عظیمی است در بحار حارّه میان برّافریقا و قارهٔ امریکا یعنی در وسط اقیانوس اطلس وارد شده بود ،

ناپلئون بعد از استعفا به بندر روشفور رفت شاید خود را بامریکا برساند ، امّا کشتی جنگی انگلیس‌مراقب سواحل بود و بطوری که ناپلئون گمان‌میبرد واز حقیقت دور نبود فوشه میخواست ویرا دستگیر کرده به بوربون‌ها یا بسلاطین متّحده تسلیم نماید ، ناپلئون بجوانمردی انگلیس که ازمیان جملهٔ اعدا او فقط مغلوب نشده بود اعتماد داشت ، بنابراین از دولت مشارٌالیها تقاضای‌اجازهٔ ورود بانگلستان کرد که آزادانه درآن مملکت روزگار بگذراند ، روز ۱۵ ژوئیه‌به‌کشتی بلروفون(۲) نشست امّا انگلیسها اورا اسیر جنگی محسوب داشته به سنت هلن فرستادند، ناپلئون باچندنفر ازخاصان ومحارم‌خود درآن‌جزیره ساکن‌شدوسرگذشت وخواطر خود را بآنها میگفت که یادداشت کنند ، امّا نظامیان انگلیس همواره او را تحت نظر داشتند و اذیّت و آزار فوق‌العاده میکردند و در عمارت محبس لانگ‌وود(۳) از طرف حاکم جزیرهٔ هودسن‌لو(٤) نام از وی مراقبت کامل بعمل میآمد ، این‌حاکم بقول ولینگتون « مردی‌احمق ودرامر محارست محبوسین بی‌اندازه

---

(۱) ـ Sainte - Hélène (۲) ـ Bellérophon (۳) ـ Longwood (٤) ـ Hudson Lowe

سختگیر و بیرحم بود ، علاوه بر این شخص نمایندگان دول متّحده هم مواظب او بودند ، دورهٔ رنج و مشقّت و کفّارهٔ گناهان شش سال طول کشید ، آب و هوای جزیره ناپلئون را رنجور ساخت و انگلیسها نیز عمداً توجّهی بحال او نمیکردند و ضعف او را در اثـر صولت مرض وانمود مینمودند ، عاقبت امپراطور در سنّ ۵۲ سالگی درشب پنجم مه ۱۸۲۱ کمی قبل از ساعت شش و پس از حملات شدیدهٔ درد جهان را بدرود گفت ، مرض او را سرطان معده تشخیص دادند .

VI
سپاه امپراطوری

درعهد امپراطور چندان تغییرات عمیقه درامرسپاه رخ نداد ، اصول سربازگیری و تجهیز قشون موافق قواعدعهدانقلاب باقی ماند، تنها کارجدیدی که کردند تشکیل واحدهای نظامی قویتر از دیویزیون بود(۱)، این واحدهای جدیدرا کردارمه یا لشکرنام نهادند ، ازامتیازات بزرگ سپاه امپراطوری این‌را باید شمرد که درآغاز کارمرکب از افراد فرانسوی بود وپس ازجنگهای اوسترلیتزوینا بقدری ازملل متنوعه و عناصر مختلفه بآن منضم شد که درزمان ترقی نهائی امپراطوری ترکیبی ازافراد جمیع ملل فرنگستان‌شد وشخص میتوانست آنرا حقیقتاً سپاه‌اروپا بخواند.

سربازگیری

سابقاً گفتیم(۲) که‌امپراطوردرآغازسلطنت‌خودچگونه‌در کار سربازگیری بامهال و سهل‌انگاری مبادرت جست و تدریجاً چگونه بر شدّت و سختگیری افزود ، سربازان اجباری سنوات ۱۸۱۳ و ۱۸۱٤ بیش از ۱۸ سال نداشتند ،مطابق حساب اشخاص مطّلع نـاپلئون از ۱۸۰۵ تـا ۱۸۰٦ ازممالك امپراطوری متجاوز از ۲،۰۰۰،۰۰۰ سپاهی فراهم آورد وازقشون او قریب یك میلیون و نیم در میدانهای جنگ یا در مریضخانه‌ها تلف شد .

از ۱۸۰۵ ببعـد در سپاه امپراطوری افواج خارجه بسیار شد و هر سال روی بافزایش نهاد منجمله افواج سویسی کـه در سلطنت استبدادی سابق هم مشغول

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۸۰ رجوع شود   (۲) ـ بصفحهٔ ۵٦۷ « نظام اجباری » رجوع شود

خدمت بودند وفوج هانوری وفوج ویستولی که‌از لهستان میآمدند وفوج پرتغالی وپیاده نظام کروات وشاسورهای ایلیری وافواج آلبانی و یونانی .

علاوه برافواج خارجی در سپاه امپراطور چریکی‌های بسیاربود که از ممالك تابعه مثل ایطالیاو ناپل وهلاند وایالات متّفقهٔ آلمان‌میآمدند ، در آغاز لشکرکشی بروسیه عدّهٔ افراد خارجی بیش‌ازفرانسویان شد، باید دانست که‌این‌عناصرخارجی کمتراز خود فرانسویان نسبت بامپراطورفداکار نبودند، هیمنه و سلطهٔ امپراطور درافرادقشون‌بحدّی بود که سخت‌ترین حوادث جنگ وقحط وپریشانی‌وسرمای روسیه را تحمّل میکردند، یکی از صاحبمنصبان گوید : روزی‌امپراطوراز‌برابر فوج وورتمبرك‌آلمان میگذشت « ناگاه‌همه چشم باودوخته و با تحسین وتکریم بوی نگریستند ، بطوریکه آثار اعتماد وامیدواری ازچشمان آنها ظاهر بود . »

تشکیلات قشون

تشکیلات سپاه‌بهمان وضع‌عهد انقلاب‌باقی‌ماند، ناپلئون‌فقط دسته های موسوم به نیم بریگاد را فوج نام نهاد و علاوه بر تقسیمات‌بریگاد ودیویزیون‌یکدسته‌بندی‌دیگر نیزکرده‌آنرا کوردارمه یا لشکر نامید ، در هرلشکر دو الی چهار دیویزیون بود ، ناپلئون‌در نصب صاحبمنصبان‌جز کمال دقّت مرعی‌داشت‌تا شخصی‌را کاملاً کارکشته وجنگ آزموده نمیدید ویرا بصاحبمنصبی اختیار نمیکرد ، هیچیك ازافرادقبل‌ازآنکه دو سال خدمت کرده باشد بدرجهٔ سرجوقه نمیرسید ، برای وصول برتبهٔ وکیلی چهار سال و برای حصول درجهٔ معین تایبی‌هشت سال خدمت لازم بود، برای تهیّهٔ صاحبمنصبان ارشدمدرسه‌ای‌درسن‌سیر تشکیل‌یافت که تعلیمات‌لازمه‌بصاحبمنصبان داده وآنانرا برای ترفیعات نظامی‌آماده میساخت ، ولی ناپلئون شخصاً مایل بود که صاحبمنصبان ارشداوعموماً جوان باشند ، سرهنگ‌ها وسرتیپ‌های‌اومتوسطاً ۳۷ سال داشتند بلکه اکثر سنّشان کمتر ازین بود ، از ۱۶۲ صاحبمنصب بزرگ که بدست دشمن شربت هلاك نوشیدند ۳۳ نفرسنّشان میان ۲۸ الی ۴۰ سال‌بود .

اصناف نظامیان

در این باب ناپلئون تغییراتی در قشون داد ، علاوه بر پیاده نظام صف گروهی پیادهٔ بر گزیده وچالاك وتربیت‌خاص‌یافته را اختیار کرده وپیاده نظام سبك نام نهاد .

در سواره نظام هم ناپلئون تغییراتی داد ، هیچکس مثل اوسواره‌نظام را بکار نینداخت و از آن استفاده نکرد ، سواران عبارت بودند از سواره نظام احتیاط یا سواره نظام سنگین که زره‌پوش و با کلاه خود بودند وتفنگ قرابینه داشتند ، سواره‌نظام صف‌با افواج‌دراگون که تفنگهای سبك‌برای‌حملهٔ‌پیاده دردست‌داشتند و سواران نیزه‌دار که از لهستان تقلید شده بود و در فرانسه سابقاً وجود نداشت وسواره نظام سبك که مرکب ازهوسار وشاسور بود .

ناپلئون‌درتوپخانه‌هم برعدّهٔ‌توپهای اسبی‌یاتوپخانهٔ‌طیّار که ازمخترعات‌فردریك دوّم بود افزود(۱) ، توپچی‌ها را ازمیان افراد تربیت شدهٔ مشق‌دیده انتخاب‌کرد ، تا ۱۸۰۱ رانندهٔ‌توپخانه مردمان‌غیرنظامی‌بودند، چون‌تدریجاً سربازان کار آزموده از بین رفتند و جوانان خرد سال داخل قشون شدند ناپلئون بیش از پیش بکار توپخانه توجّه نمود، در۱۸۱۳ که لشکربه‌آلمان کشید عدّهٔ سپاه او از ۴۰۰،۰۰۰ تن‌تجاوز نمیکرد ولی ۱۲۰۰ توپ بمیدان کشید واین میزان سه برابر ازنسبت عادی توپخانه با قشون بیشتر است .

بالاتر از صفوف نظام گارد امپراطوری بود که لشکری ازمردان بر گزیده و مجرّب بود ، درابتدا عدّهٔ گارد از ۹،۸۰۰ نفر تجاوز نمیکرد لکن درآخرسپاهی شد مرکب از ۹۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده که بسه قسمت میشد : گارد قدیم ، گارد میانه ، گارد جوان . گارد را « برگزیدهٔ برگزیدگان » میخواندند و افراد آنرا ازمیان‌صاحبمنصبان جزء صفی‌میگرفتند ولی‌سربازان ساده هم که چندین جنگ کرده ولیاقت وشایستگی کامل ابراز نموده بودند باین افتخار نایل میآمدند .

پیاده‌نظام‌قشون‌گاردبعدازه۱۸۱۰مرکب‌بوداز‌چهارفوج‌بمب‌افکن «گرنادیه»،

---

(۱) - بصفحهٔ ۱۷۸ « تجهیزات جنگی در پروس » رجوع شود

دوفوج شاسور پیاده، شش فوج پیاده نظام خفیف وچالاك . سواره نظام گارد مرکب میشد ازشاسورها که موکب خاص امپراطور بودند ومماليك که قسمت اعظم آنها ازخاك مصر آمده بودند و بمب افکن سوار که از تمام افراد قشون زیباتر بودند ودراگونهای ملکه ونیزه‌داران سرخ‌پوش و ژاندارمهای منتخب . علاوه بر سوار و پیاده نظام دو فوج توپخانه و ۲۰۰۰۰ نفر قشون بحریه هم جزء گارد محسوب میشد ، تمام اروپا از گارد امپراطور بیم داشت ،گارد را قشون احتیاطی شکست ناپذیر می گفتند وهمینقدر که درمیدان‌جنگ کلاه‌های بلند پوستی آنان نمایان میشد در اکثر موارد دشمن از حمله باز میایستاد و فتح و ظفر بجانب فرانسه روی مینهاد .

تجهیزات وتدارکات

سلاح قشون مانند دورهٔ انقلاب بود، نه در تفنگ اصلاحاتی بعمل آمد و نه در توپ(۱) . لباس پیاده نظام قدری تغییر کرد کلاه نمدی آنها که باران آنرا ضایع میکرد و تاب ضرب شمشیر نمیآورد مبدّل بکلاه خود چرمی شد ، شلوار و مچ پیچ ولباس را برای روز سان و نمایش گذاشتند و از سال ۱۸۱۰ ببعد در میدان جنگ شلواری و سدره‌ای و بالاپوش خاکستری کلاه داری مرسوم گردید که کمال شباهت را به البسهٔ پیاده نظام کنونی فرانسه داشت مگر در رنگ پارچه که قدری مختلف است، مماليك شلواری سرخ رنگ و گشاد وقبائی سبز وزربفت وعمّامه‌ای بامنگولهٔ بلند وسفیدمیپوشیدند ، شاسورها با نیم تنهٔ سبز مليله دوزی وتکمه‌های طلائی وجامهٔ کوتاه سرخ باسجاف پوست که از روی دوش آنها آویخته میشد و قالپاقهای سیاه باخطوط سرخ وپرهای سبز حرکت میکردند ، نیزه‌داران سرتاپا سرخ پوش و قرابینه داران تمام سفید پوش و دارای کلاه و زرهٔ زرّین بودند ، این نظامیان با جامه های فاخر و اسلحهٔ برّاق چشم نظّار را خیره میکردند .

لکن این تدارکات والبسه مخصوص ومنحصر بافواج ممتاز بود ، بقیّهٔ سپاه بواسطهٔ

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۲۴ رجوع شود

کثرت پیکار و لشکرکشی دائمی مجال تبدیل واصلاح لباس نمی‌یافتند، با اینکه ناپلئون کوشش بسیار کرد نتوانست لباس پیاده نظام راآراسته کند وتا آخر باهمان وضع ناپسند دورهٔ انقلاب کبیرباقی بود، در جنگ از ذخیرهٔ دشمن هرچه بدست می‌افتاد بافراد میدادند، درآخردورهٔ امپراطوری کاربجائی رسیدکه حتّی گارد هم لباسی نداشت و در ۱۸۱۵ مثل ۱۷۹۳ که قشون داوطلب گرفته میشد افراد نظام با لباس عادی وکلاه مدوّر و کفش چوبین دهقانی بمیدان یا بسربازخانه میآمدند.

سربازان پرستش امپراطور

سربازان سپاه امپراطوری بیشترخودراسرباز ناپلئون میدانستند تا سپاهی فرانسه و ابتدا خدمت امپراطور را بر خود فرض میشناختند چه صاحبمنصبان وسربازان سالخورده‌ای که جنگهای زمان انقلاب را هم بخاطر داشتند وچه کودکان و جوانانی که در ۱۸۱۳ بخدمت آمدند عموماً با عشق تمام طاعت او را گردن نهاده و فرمان او را برخود واجب میشمردند، و بهوش و ذکاء نظامی ناپلئون که در هیچ جنگی و از هیچ شکستی متزلزل نمیشد ایمان راسخ داشتند ومانند زهاد وصلحائی که تسلیم قضا وقدرالهی میشوند تسلیم ارادهٔ امپراطوری بودند و هیچوقت ازخود رائی نداشتند که منافی ارادهٔ او باشد، وقتیکه مورا سردار فرانسوی بسلطنت رسید بسربازان خود گفت «اورا ترك مکنید، سعادت جزدرحضوراو نیست، ازآنروزکه من وی را ترك گفته‌ام روی نیکبختی ندیده‌ام» بعد ازجنگ ینالان درضمن شرحی که ازاحوال سربازان خود بامپراطورنوشت چنین شرح داد که: «امیدانم چگونه آن اعلیحضرت را از محبّت وعشق نظامیان خود مستحضرسازم، همینقدرمیگویم که هیچیك نسبت بزن خودآنقدرفریفته ودلباخته نبوده‌اندکه بشخص اعلیحضرت مفتون وعاشق هستند» حضور یافتن ناپلئون کافی بودکه مشاق سفر ومخاطرات کارزار را ازخاطرها محو سازد، وکیل قشونی بورگونی نام حکایت کرده است که درساحل برزینا (روسیه) یکی از رفقای او های های میگریست که مبادا «امپراطورش» مجبور شود پیاده طیّ طریق کند، نظامی دیگرگوید: «درمیدان جنگ ینا بعضی ازافراد بودند

که هر دو پایشان شکسته و در خاك و خون می‌غلطیدند امّا ازته دل فریاد زنده باد امپراطور برمیآوردند ! » خلاصه و نمونهٔ فداکاری وجانبازی وعشق سرشار سپاهیان را باید در تفصیل وداع گارد با امپراطور جستجو کرد چه بعد ازجنگ واترلو چه پس از دوّمین استعفا . یکی از افراد گارد که در مالمزون از جانب رفقای خود برخاست تا احساسات آنان را ترجمانی کند از شدّت اندوه و طغیان گریه نتوانست سخنی بگوید، فقط درمیان ندبه وزاری این جمله را برزبان راند :

« ما می‌بینیم که دیگر از سعادت مردن در خدمت شما محروم ماندهایم . »

امپراطور هم با پاداشهای بسیار و درجه و رتبهٔ لژیون دونور آتش این عشق را دامن میزد وبرتعصّب وهواداری سربازان میافزود، مخصوصاً با مهربانی ورخصت گستاخی آنها را فریفتهٔ خویش میساخت، افراد گارد قدیم اورا توخطاب میکردند و سرجوقهٔ کوچك میگفتند ، ناپلئون بهمه اجازه میداد که نزد او بیایند و خود نیزغالباً بآرامگاه سپاهیان میرفت وازغذای آنان میچشید، درزحمات وخستگیهای سفر با نظامیان شریك بود ومخصوصاً نسبت بهمه ابراز اعتماد و اطمینان میکرد، هنگامیکه بجانب اولم لشکرمیراند افواج را دایرهوار گرد کرد و جزئیّات نقشهٔ خود را برای حمله بسپاه دشمن بآنان گفت ، شبی که بامدادان جنگ اوسترلیتز اشتعال یافت افواج را جمع کرد و طرز حملهٔ فردا را بآنان بیان نمود ، هرسربازی گمان میبرد که طرف اعتماد خاص امپراطور است وناپلئون شخصاً اورا میشناسد زیرا که قبل از سان قشون ناپلئون در نهان اسم چند نفر را بخاطر می‌سپرد ودر میان جمع آنان را باسم و رسم پیش میخواند و احوال میپرسید .

سپاهیان چندان تربیتی نداشتند و مثل اکثرصاحبمنصبان خود مراقب نکات انتظامی نبودند و در راه بقصد چپاول و جمع سورسات از فوج خارج و باطراف منتشر میشدند ، بعلاوه خود ناپلئون هم چون نمیتوانست آذوقهٔ این عدّهٔ کثیر را بهمه جا حمل کند غالباً افراد را مجازمیکرد که درخاك دشمن بجمع آوری آذوقه بپردازند ، نظامیان غالباً با صاحبمنصبان گستاخی میکردند امّا با این همه عیب

خصال پسندیده نیز داشتند مثل خوش خلقی و طاقت و قوّت و تهوّر و پهلوانی ، کلوس‌ویتز(۱) پروسی آنان را مردانی «از فولاد آبدیده» نامیده است ، شب قبل ازجنگ اوسترلیتز افرادی را که از وین احضار کردند در ظرف ٤٨ ساعت ۱۲۰ کیلومتر طی مسافت کردند یعنی شبانه روزی ٦٠ کیلومتر ، مردان ازفرط خستگی و رنج سفر بی اختیار درراه میافتادند امّا بمحض شنیدن صدای توپ برخاسته باز براه میافتادند ، بعض از صاحبمنصبان که بازوی آنها را گلوله درهم می‌شکست بمحض تمام شدن جنگ بر جسته بمحل مأموریت خود می شتافتند ، در میدان اسلینگ بمب انداز های گارد ده ساعت تمام از یازده صبح تا نه شب درزیر آتش توپ و تفنگ اطریشی ها ایستاده و یك فشنگ هم آتش نزدند ، حرکات آنها عبارت بود از اینکه هروقت یکی از رفقایشان تیر میخورد و جای او در صف باز می‌ماند محلّ خالی را پر میکردند .

شجاعت و پهلوانی قشون جوانی که در ۱۸۱٤ بسرعت فراهم آمد کمتر از نظامیان جنگ آزمودهٔ سابق نبود ، در سال مزبور در فرشامپنواز(۲) ٤،۰۰۰ نفر از گارد ملّی که لباس عادی و کفش چوبی داشتند با مهاجمین جنگیدند ، در اوّل ۵،۰۰۰ نفر و سپس ۱۰،۰۰۰ نفر و عاقبت ۲۰،۰۰۰ سوار با ٤٨ توپ از سپاه متّحدین بقلع و قمع آنان مأمور شد ، جوانان فرانسوی مربّعاتی تشکیل داده وبا اینکه چندان مشق نظامی نکرده بودند ده ساعت با خصم کوشیدند ودرموقع عقب‌نشینی بطورجنگ وگریز ۲۸ کیلومترراه طی کرده ۲،۰۰۰ مقتول ومجروح درراه گذاشتند وباوجود تقاضا بلکه تضرّع دشمن تن بتسلیم در ندادند ، این یك مشت جوان تازه کار چنان داد مردانگی و پهلوانی دادند که چون تسار روس در آخر کار بآن جا رسید و قتل عام را ملاحظه کرد خود را بمیان آتش سواره نظام خویش و بقیّةالسّیف قشون فرانسه افکنده و با اینکه شخصاً در خطر بود دست برنداشت و گفت : « من باید این شجاعان را نجات بدهم ! »

(۱) _ Clausewitz

(۲) _ Fère Champenoise

مردان سالخورده وجوانان خردسال سپاه امپراطور چه در روز شکست وچه درایّام فتح چنان ابراز لیاقت کردند که قول آن صاحبمنصب پروسی درحقّ آنها راست آمد که بعد از جنگ ینا گفت : « اینها کوچك و ضعیفند، یك نفر از آلمانیهای ما چهارتن ازآنان را بزمین تواندزد امّا وقتیکه آتش جنگ شعلهور میشود موجوداتی فوق‌الطّبیعه میگردند . »

VII

کنگرهٔ وین - تغییرات ارضی در ممالك اروپا

چون‌فرانسه مغلوب شد سلاطین اروپا درصدد تجدید نقشهٔ جغرافیای سیاسی اروپا برآمدند و انجام این امر از وظایف کنگرهٔ وین شد، کنگرهٔ وین (از اکتبر ۱۸۱٤ تا ژوئن۱۸۱۵) مهمترین انجمن عامی است که بعد از کنگرهٔ وستفالی (۱٦٤۸) تا آنزمان در اروپا انعقاد یافته است . چنانکه در کنگرهٔ وستفالی سلاطین در صدد تصفیهٔ مشکلات و محاسبات جنگ سی‌ساله برآمدند در کنگرهٔ وین‌هم مشغول تسویه وتعدیل فتوحات فرانسه درزمان انقلاب ودر دورهٔ امپراطوری شدند . دول متّحدهٔ اروپا اراضی متصرّفهٔ فرانسه را میان خود تقسیم کرده و تشکیلات اروپا را تجدید نمودند . معاهداتی که در این کنگره بامضا رسید موجب رنجش فرانسویان و ملل دیگر خاصّه آلمانی‌ها و ایطالیائی‌ها شد؛ بنابراین این سه ملّت ناراضی قسمت اعظم قرن نوزدهم را صرف تخریب مقرّرات کنگرهٔ وین کردند .

درطی مذاکرات تالیران موفق شد که مجدّداً فرانسه را در ردیف دول معظّمه داخل کرده و درمورد مملکت لهستان و ایالت ساکس اتّحاد دول اروپارا بنفاق و انفصال مبدّل سازد ، امّا بازگشت ناپلئون از جزیرهٔ الب رشته‌های تالیران را پنبه کرد و سلاطین اروپا را مجدّداً باتحاد ویگانگی کامل برانگیخت و در نتیجه باز فرانسه از مقام عالی خود ساقط شده تا چند سال جزء دول درجهٔ دوّم بشمار آمد .

موضوع کنگرهٔ وین

مطابق مقررات نخستین معاهدهٔ پاریس نمایندگان تمام دول در وین فراهم آمدند که اراضی مأخوذه از فرانسه را تقسیم کرده و آنچه درمعاهدهٔ پاریس معیّن نشده است معلوم سازند، این اراضی عبارت بودند از ولایات آلمان درساحل یسار رود رن با ترو ومایانس وسپیر و کانی وقسمتی ازولایات ایطالیا که جزءِ امپراطوری فرانسه بشمارمیرفت، تکلیف دیگر کنگره این بود که ممالك خارج ازامپراطوری فرانسه را که ناپلئون در وضع سیاسی آنها تغییراتی داده بود مجدّداً بمیل خود تغییربدهند ازقبیل ایالات متّفقهٔ رن در آلمان و دوك نشین بزرگ ورشو در لهستان .

مقصود متحدین

این تغییرات وتشکیلات را دول متّحده بعد ازمعاهدهٔ پاریس پیش خود پیش بینی کرده وعزم جزم نمودند که قبلاً مسائل و معضلات را حلّ کنند، پس در تحت ریاست عالیهٔ آلکساندر اوّل و فردریك ـ گیّوم و فرانسوا که دروین بودند نمایندگان مختاری انتخاب و بمذاکره مشغول شدند از اینقرار : صدر اعظم اطریش مترنیخ و صدر اعظم روس نسل رود (۱) و وزراءِ پروس هومبولد(۲) و هاردن برگ ، اسامی نمایندگان مختار انگلیس از اینقرار بود : لرد کاسل‌ریگ(۳) و ولینگتون ومقرّرشد که این نمایندگان قبلاً درمجمع سرّی معضلات امورراحل کرده وبنفع دول اربعهٔ روس واطریش وانگلیس و پروس کار را خاتمه دهند، سپس در صورت ظاهر کنگره را مفتوح ساخته و نمایندگان سایر دول را بقبول مقرّرات دول چهارگانه مجبور سازند، در واقع کنگره بازیگرخانه‌ای میشد که بازیهای آن بنفع دول‌متّحد صورت میگرفت .

متّحدین و فرانسه

در این نقشهٔ سرّی متّحدین نخست محلّی برای فرانسه قائل نشدند لکن بزودی دریافتند که مصالح لوی هیجدهم را هم که دست‌نشاندهٔ آنهاست باید درنظر بگیرند چه لوی‌هیجدهم شخصاً در انظار فرانسویان احترامی نداشت و هرگاه دول معظمه او را بمحافل

(۱) ـ Nesselrode (۲) ـ Humboldt (۳) ـ lord Castlereagh

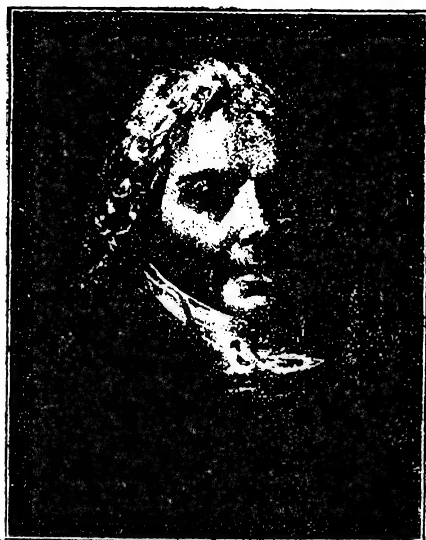
سیاسی خود راه ندهند و یا نمایندهٔ او را در مذاکرات نپذیرند بکلّی حیثیّت و اعتبارش ازمیان خواهد رفت و سلطنت فرانسه قوامی نخواهد گرفت. بعلاوه دول متّحده کراراً اعلان نموده بودند که جنگ آنها باشخص ناپلئون است و با ملّت فرانسه عداوتی ندارند و اگر در این موقع فرانسه را راه نمیدادند پرده از روی سیاست و تدابیر آنها برمیخاست ومقاصد آنها کشف میشد، پس ناگزیر نمایندهٔ لوی هیجدهم راهم که تالیران بود بمحافل خود دعوت کردند.

کارهای تالیران

تالیران‌فرانسه‌را که تبرّعاً بمجامع دول پذیرفته شده بود در اندك مدّتی بامهارت‌وزبردستی بی‌نظیری بمقام‌عالی ترقّی‌داد و نفوذ او را حقّاً دراروپا برقرار و جاری ساخت. تالیران در حضور سلاطین بزرگی که برای تقسیم ممالك وتوزیع اراضی اجتماع کرده بودند بیطرفی کامل اظهارنمود ونخستین کلام او این بود که «ما چیزی توقّع نداریم، مطلقاً هیچ نمیخواهیم حتّی یك‌قریه هم چشم نداریم» تسار روس‌میگفت «سلاطین اروپا در وین اجتماع کرده‌اند که هریك مناسب مقام خویش سهمی ببرند» امّا تالیران در مقابل خود را مدافع حقوق ملل ضعیفه ساخته میگفت: «اوّل حقوق آنگاه سهم مناسب‌مقام» وقتیکه مجمع مقدّماتی‌خطابه افتتاحیّهٔ کنگره را تنظیم میکرد که در روز شروع قرائت شود تالیران پیشنهاد نمود که عبارت ذیل درآن مندرج گردد: «این تصمیمات مطابق و موافق اصول حقوق عمومی ملل خواهد بود» پیشنهادتالیران طوفانی‌عظیم برپا کرد، نمایندگان‌مختارپروس‌فریاد برآوردند: «خیرآقا، حقوق عمومی .... بیفایده است! حقوق عمومی ملل را با این مسائل چه کار است!» تالیران جواب داد «همین حضور شما دلیل وجود حقوق عمومی است» عاقبت پس از دو ساعت جرّ و بحث تالیران پیشنهاد خود را بکرسی نشاند و در ورقهٔ افتتاحیّه وارد ساخت.

بیطرفی وحمایت از حقوق ملل ضعیفه که ازآغاز کار تالیران شعارخود کرد تمام سلاطین‌جز وامراءِ ممالك اروپارا که ازخیالات ومطامع دول معظمه هراسان

ومضطرب بودند بجانب تالیران متوجّه کرد وباهمین کلمه حقوق ملّت دول متّحده را مانع شدکه بنا بر نقشه ای که ریخته بودند منفرداً امور سایر ملل و دول را تصفیه کنند ، چیزی نگذشت که بنابرپیش آمد های موافق تالیران موفّق گردید که میان متّحدین نفاق بیندازد و از این کدورت نفع فرانسه را تأمین نماید



پرنس دوتالیران وزیر خارجهٔ ناپلئون

در سنّ ۵۵ سالگی

(۱۷۵۴ ـ ۱۸۳۸)

مسئلهٔ ساکس و لهستان

بقول یکی از نمایندگان مختار سلاطین متّحده در هیچ مسئله قلباً باهم اتّفاق نداشتند «مگر درعداوت فرانسه» مسائل بسیاری فیمابین سلاطین محل اختلاف بود منجمله موضوع اراضی که روسیه و پروس بایستی بتصرّف آورند ، آلکساندر و فردریك گیّوم این مسئله را بقرار ذیل میان خود حلّ کرده بودند که تسار دوك نشین بزرگ ورشو را یعنی قسمتی از لهستان که سابقاً در تقسیمات آن مملکت نصیب پروس شده بود متصرّف گردد ، در مقابل پادشاه پروس دست بروی ایالت ساکس انداخته و آنجا را از پادشاه جدیدش متنزّع نماید ، ببهانه اینکه مشارٌالیه در ۱۸۱۳ تنها پادشاهی بود که با ناپلئون وفاداری کرد و کفران نعمت ننمود . امّا انگلستان و اطریش مایل باین ترتیب نبودند ، انگلیسها نمیخواستند که پای روس در اروپای مرکزی باز شود و ورشو بآن مملکت تعلّق گیرد و اطریشی ها راضی نبودند که پروس ساکس را متصرّف

شده و کاملاً از سمت شمال و شمال غربی ولایت بوهم را که جزءِ اطریش بود محصور سازد .

گسیختن رشتهٔ اتّحاد

ازروزیکه معاهدهٔ پاریس بامضاء رسید نفاق سلاطین ظاهر شد و در وین اختلاف شدّت گرفت ، تسار روس و پادشاه پروس برای اینکه ضرب شستی نشان داده و یکباره کار را خاتمه بدهند که دیگر جای گفتگوئی برای کنگره باقی نماند لشکر خود را در لهستان وساکس متمرکز ساختند : احتمال قوی میرفت که جنگ میان متّحدین شروع شود .

تنها مانع وقوع جنگ این بود که قوای پروس وروس ازیکطرف واطریش وانگلستان ازطرف دیگر تقریباً تعادل داشت ، بهمین مناسبت فرانسه در آن میان میانجی وواسطه واقع گردید ، غلبه باطرفی بود که دولت فرانسه را باخود همدست سازد ، تسار روس مشغول شد که تالیران را بسوی خود متمایل کند وباو امید داد که قسمتی ازایالات شمال وشمال شرقی را بفرانسه منضم خواهند کرد ، امّا تالیران میدانست که اگر این پیشنهادرا بپذیرد اهمّیتی را که فرانسه پیدا کرده و خود را حامی ومدافع حقوق ملل معرّفی نمودهٔ نموده است ازبین خواهد برد زیرا که خلع پادشاه ساکس که صاحب سلطنت مشروع محسوب میگردید بهیچ قانونی درست نمیآمد ، پس تالیران وعده های تساررا رد کرده بانگلستان واطریش تمایل اظهار نمود ، در ۳ ژانویه ۱۸۱۵ فرانسه و انگلستان و اطریش پیمان بستند که با الحاق لهستان بروسیه وساکس به پروس مخالفت بورزند وبرای اجرای اینمقصود هر یك از آنها ۱۵۰،۰۰۰ سپاهی بایستی آماده و مجهّز داشته باشد ، دول درجهٔ دوّم مثل ممالك آلمان (وورتمبرگ وباویروغیره) نیزداخل این اتّحادمثلّث شدند .

امّا چون روس و پروس پس رفتند و هر یك قسمتی از دعاوی خود را ترك کردند جنگ واقع نگردید ، معذلك تالیران موفّق شد که اتّحادمستحکم دول را برهم بزند و نفعی عظیم بفرانسه برساند و دول کوچك را بفرانسه متمایل ساخته و نفوذ دولت خویش را در ماوراءِ شطّ رن جاری کند ، لکن مراجعت ناپلئون

از جزیرهٔ اِلب این شاهکار سیاست را که نتیجهٔ فکر توانای تالیران بود برهم زد وچهار دولت سابق را مجدّداً بایکدیگر متّحد ودوست نموده کینهٔ ملّت آلمان را مجدّداً نسبت بفرانسه مشتعل ساخت.

کارهای کنگرهٔ وین

کنگرهٔ وین هیچ وقت باز نشد یعنی هیچ جلسهٔ عمومی که نمایندگان تمام دول در آن جمع باشند ومتّفقاً درمباحث معیّنه مربوط باروپا بحث کنند تشکیل نیافت، فقط محافل متفرّقه بین بعض دول تشکیل شد که معاهدات جداگانه بستند و چون خبر بازگشت ناپلئون را شنیدند بزودی کنگره را خاتمه دادند، دول معظمه معاهدات دول کوچك را یکان یکان از نظر گذرانیده وپشت آنها را صحّه گذاشتند وهمین کار را انجام تکلیف کنگرهٔ وین نام نهاده و بهمین مقدار اکتفا کردند (۹ ژوئن ۱۸۱۵). سایر دول کوچك هم دعوت شدند که با معاهدات مذکوره ابراز موافقت نمایند و کردند.

اروپا در ۱۸۱۵

معاهدات وین بعلاوه عهد نامهٔ دوّم پاریس که مکمّل آن محسوب میشود نتیجهٔ تمام جنگهای ۲۳ سالهٔ عهد انقلاب ودورهٔ امپراطوری فرانسه را بر باد داد و مجدّداً نقشهٔ سیاسی اروپا بترتیب ذیل رسم شد:

پنج دولت معظمه تشکیل یافت از اینقرار: فرانسه، انگلستان، پروس، اطریش، روسیه.

فرانسه بسرحدّات قبل از انقلاب کبیر رسید و اگر چه از یکطرف ولایت آوینیون باو منضم گردید لکن از جانب شمال و شمال شرقی از وی کاسته شد، در واقع تنها فرانسه بود که وسعت خاکش از سابق کمتر شد.

انگلستان فرمانفرمای بلامعارض دریا ها شد و جزیرهٔ مالت و جزایر ایونین را در بحر مدیترانه و گویّان و تاباگو و تری نی ته را در امریکا ومستعمرهٔ کاپ را در افریقا و جزیرهٔ سراندیب را در آسیا وجزیرهٔ ایل دو فرانس را در اقیانوس هند مالك شد و فی‌الواقع تمام مستعمراتی را که از فرانسه و از دولی که دردورهٔ

جمهوریّت و امپراطوری با فرانسه دوست بودند مثل هلاند و اسپانیا گرفته بود بطور قطع صاحب گردید.

پروس دارای ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ رعیّت اضافی شد و قسمتی از لهستان ـ دوك ـ نشین بزرگ پوزن(۱) ـ و پومرانی متعلّق بسوئد و یك ثلث ایالت ساکس را بچنگ آورد، درساحل یمین رن وستفالی و دوك نشین بزرگ برگ را مالك شد و درساحل یسار ترو واکس لاشاپل و سارلوی(۲) و قسمت اعظم اراضی مأخوذه ازفرانسه را بدست آورد، فی‌الحقیقه مملکت پروس ثانوی تشکیل شد که میتوان آنرا پروس رن نامید، سرحدّات این پروس بحدود فرانسه پیوسته شد که کاملاً بتواند مراقب این دولت باشد.

اطریش ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ رعیّت بدست آورد، درآلمان سالزبورگ و درایطالیا لمباردی وجمهوری سابق ونیز و در سواحل شبه جزیرهٔ بالکان دالماسی و راگوز را گرفت، امّا بلژیك و قسمتی از اراضی غربی آلمان را که به باویر ملحق شد از کف داد، سلطهٔ اطریش برلمباردی و ونیز (که همان دولت ایطالیای عهد ناپلئون باشد) نفوذ آندولت را در سواحل رود پو بی اندازه راسخ کرد و تصوّر میرفت روزی تمام ایطالیا بحیطهٔ تصرّف اودر آید و آرزوی دیرین خانوادهٔ اطریش صورت انجام بگیرد.

روسیه صاحب ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ الی ۵٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیّت تازهٔ شد، در نواحی بحربالتیك فنلاند را از سوئد منتزع ساخت و در ساحل دانوب ایالت بسارابی را از عثمانی گرفت و درنواحی رود ویستول دوك نشین بزرگ ورشو را بممالك خود ملحق ساخت و سرحدّات خود را برود اودر رسانید. آلکساندر بعد از تصرّف دوك نشین ورشو محض استمالت لهستانیها آنجا را سلطنت مستقلّهٔ لهستان نامید و دوست و متّصل بروسیه خواند نه جزء آن مملکت.

دراطراف فرانسه سدّی از ممالك درجهٔ دوّم ترتیب دادند که کاملاً آن مملکت

(۱) ـ Posen (۲) ـ Saarlouis

را از دول دیگر جداسازد ازاینقرار : مملکت بلژیك وهلاند موسوم به پئی با (۱) که سلطنت آن بیکی از شاهزادگان خانوادهٔ اورانژ تفویض شد ، ایالات متّفقهٔ سویس مرکب از ۲۲ ولایت بیطرف که تمام دول اروپا عهده دار حفظ بیطرفی آن شدند ، مملکت ساردنی که شامل ساووا و نیس و پیه مون و ژن و اراضی مجاور آن بود . در آلمان امارتهای عمده‌ای را که ناپلئون تأسیس کرد بهمانحال باقی گذاشتند از اینقرار : مملکت باویر که لاندو وسپیر هم بآن افزوده شد و باتّفاق پروس موظّف بمحارست و مراقبت سرحدّات شرقی فرانسه گردید، مملکت وورتمبرگ ومملکت ساکس که قسمتی از آن را گرفته به پروس ملحق ساختند محض استرضای خاطر پادشاه انگلستان ایالت هانور را هم مملکتی جداگانه کردند . ازممالکی که بواسطهٔ انقلاب کبیر فرانسه وناپلئون در آلمان از میان رفته بود جز هفت ایالت بقیه‌را احیا نکردند مخصوصاً ایالات روحانیّون را بهیچوجه تجدید واحیا ننمودند. ولایات آلمان که در ۱۸۱۵ عدد آنها به ۳۰ بالغ میشد اتّفاق کرده و برای حفظ امنیّت وآسایش داخلی آلمان هیئت اتّحادیهٔ ژرمانیك را تشکیل دادند ، عدداین ولایات درسال ۱۷۹۲ سیصد وشصت و درسال ۱۸۰۵ هشتاد و دو بود ولی چنانکه دیدیم در ۱۸۱۵ شمار آنها به ۳۹ منتهی شد ، کرسی این ولایات متّحده درفرانکفور و ریاست عالیهٔ آن با اطریش بود لکن ممالك غیر آلمانی متعلّقه به اطریش مثل هنگری و ونیز وغیره جزءِ اتّحادیهٔ مزبور محسوب نمیشدند ، همچنین پروس خاص و ملحقّات آن در خاك لهستان جزءِ اتّحادیهٔ فوق نبود ، این هیئت مجمع چندین پادشاه مستقل محسوب میشد نه اتّحاد چندین ملّت که با یکدیگر مخلوط گشته و ملّت واحده تشکیل داده باشند .

درایطالیا پاپ صاحب ولایات کلیسا شد و پارم و پلزانس بامپراطریس ماری لویز تعلّق گرفت ، دوك نشین بزرگ توسکان بیکی از شاهزادگان هابس بورگ داده شد ، شعبهٔ خانوادهٔ بوربون در سیسیل مجدّداً صاحب اختیار مملکت ناپل شده

---

(۱) _ Pays - Bas

اطریشیها مورا را از حکومت آنجا خارج نمود (مارس ۱۸۱۵)، در جمهوری ونیز و ژن بکلّی ازصفحهٔ سیاست محوشدند، در شبه جزیرهٔ ایبریك هیچ‌تغییرات سیاسی رخ نداد، مملکت اسپانیا ومملکت پرتغال مجدّداً بدست سلاطین سابق‌افتاد.

درشمال‌اروپا مملکت نروژ از دانمارك منتزع و به سوئد ملحق‌گردید ودرتمام شبه جزیرهٔ اسکاندیناومملکتی واحدتشکیل یافت که سلطنت‌آن به برنادوت‌رسید، پادشاه دانمارك درمقابل نروژکه ازدست‌او رفته بودممالك دوك‌نشین‌سلسویگ(۱) ولوئن بورگ(۲) وهولس‌تین(۳) شد و این‌مسئله پنجاه سال بعد موجب مشکلات بسیار صعب گردید.

نارضیها

اگر چه معاهدات ۱۸۱۵ جمعی از ملل را خرسند و راضی ساخت ولی عدّهٔ کثیری از ملل مثل فرانسویها و بلژیکیها وآلمانیها وایطالیائیها را رنجیده خاطر کرد.

علّت رنجش فرانسویان این بود که معاهدات ۱۸۱۵ را کاملاً بضرر خود و بقصد ضعیف ساختن خود میدیدند، تمام ممالك اروپا توسعه یافته وقوی‌شدند مگر فرانسه که پس‌از تسلّط برسرتاسر اروپا یکباره تنزّل کرده و کوچکتراز‌ایّام‌قبل از انقلاب شد، فقدان سرحدّات طبیعی که آمال دیرین فرانسویان متوجّه وصول بآنها بود اکثر مردم آن مملکت را آزرده ساخت بااین جهات معاهدات ۱۸۱۵ را دلیل‌خواری و ذلّت خود شناختند وهمّ خویش را مصروف برهم زدن‌آن کردند.

علّت رنجش بلژیکیها این بود که بدون جلب نظرآنها مملکتشان را به‌هلاند ملحق‌ساختند درصورتیکه ازحیث نژادوزبان فرانسوی وازلحاظ مذهب کاتولیك هستند و هلاندیها ژرمن نژادو پرتستان مذهبند، از اینجهت پس از پانزده سال در ۱۸۳۰ شوریده و مملکت خودرا از هلاند جدا کردند.

علّت رنجش آلمانیها وایطالیائیها آن بود که معاهدات ۱۸۱۵ آرزوی دیرین آنها را که توحیدآلمان و توحید ایطالیا باشد برنیاورد و قوانین اساسی آزاد در

(۱) - Slesvig (۲) - Lauenbourg (۳) - Holstein

آنجا جاری نساخت، آلمانیها بیشتر آزرده و خشمناك شدند زیرا که در ۱۸۱۳ که سلاطین لشکرکشی میکردند بآنهاوعدهٔ وضع‌قوانین‌اساسی داده بودند ومردم آلمان شعارجنگی خودرا عبارت « زنده باد توتونی ! (۱) » قرار دادندوقصدشان ازلفظ توتونی مزج اقوام مختلفهٔ مملکت آلمان بیك ملّت وکشور واحد بود .

چون معاهدات سنهٔ ۱۸۱۵ برخلاف رضای ملل بود علی رغم انتظار امضا کنندگان اسباب صلح کلّ نشد بلکه موقّةً آرامشی بملل بخشید، اگر چه تا چندی از جنگهای بین دول جلوگیری کرد ولی اغتشاشات عمده در داخلهٔ ممالك تولیدکرد ومقدّمات بعیدهٔ محاربات نیمهٔ دوّم قرن‌نوزدهم را تدارك دید ودرآلمان وایطالیا انقلابات بسیار برانگیخت .

اهمیّت انقلاب کبیر وامپراطوری

بعد از آنکه در سنهٔ ۱۸۱۵ اروپا روی صلح و آرامش دید نتیجهٔ انقلاب کبیر روشن شد، انقلاب کبیر فرانسه بعد از رفورم (اصلاح مذهبی) مهمترین واقعهٔ تاریخ عالم محسوب میشود، هم رفورم وهم انقلاب فرانسه جنبهٔ عمومیّت داشتند ومنحصر بهمان‌ممالکی‌که عرصهٔ ظهورآنها شد نبودند بلکه درسرتاسر اروپااثرات مذهبی و اجتماعی آنها نفوذ و جریان یافت، انقلاب کبیر وامپراطوری ناپلئون تغییرات بسیار در نقشهٔ جغرافیای سیاسی اروپا وارد کردند چنانکه در این ۲۳ سال نقشهٔ اروپا بیش از دوقرن سابق تغییر و تبدیل یافت . ایطالیا و آلمان بیش از هر کشوری مورد تغییر وتحول واقع شدند، تقسیمات پرپیچ‌وخم آن‌دومملکت ساده و مستقیم گردید و در حقیقت میتوان انقلاب کبیر و ناپلئون هر دو را بانی و مؤسّس وحدت آلمان و ایطالیا شناخت، شصت سال از سقوط امپراطوری ناپلئون نگذشت که هر دو ملّت بتوحید اقوام مختلفه و تشیید مبانی سلطنت خود کامیاب گشتند .

انقلاب کبیر و امپراطوری موجب تبدّلات سیاسی و تحوّلات اجتماعی اروپا

---

(۱) - Vive la Teutonie

گشتند وافکار وعقاید جدیده را که خلاصهٔ آن دراعلان حقوق بشری مندرج است یعنی حرّیّت ومساوات وحکومت ملّی درقارّهٔ اروپا انتشار دادند. در کلیّهٔ ممالکی که جزءِ قلمرو فرانسه ومجرای نفوذ سیاسی اوشد مثل بلژیك و هلاند وسواحل رود رن و ایالات آلمان متّصله بامپراطوری و در برخی از ایالات متّفقهٔ رن و در ولایت پیه مون ولمباردی و وِنیز بهمّت فرانسویان امتیازات طبقاتی ملغی وحقوق ملوك الطّوایفی منسوخ و قانون مدنی مجری گردید چنانکه سلاطین اروپا در ۱۸۱۵ نتوانستند رسوم و اصول منسوخهٔ قدیمه را باز گردانند، انقلاب کبیر در هر جا که تأثیر کرد ملل را برای تحدید استبداد سلاطین بیدار و مهیّا ساخت و میل شرکت درحکومت ووضع قوانین مربوطه بحقوق و وظایف متقابله حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس را در قلوب ملل برانگیخت و بعد از ۱۸۱۵ روز بروز اثرات انقلاب فرانسه در سایر ممالك اروپا بیش از پیش محسوس شد و تا نیم قرن بدو صورت مختلف جریان یافت: یکی نهضت آزادی خواهی برای وضع قوانین در ممالکی که سلطنت مستبدّه داشتند، دیگر نهضت ملّی در ممالکی که دارای وحدت نبودند وبقصد توحید خویش میکوشیدند مثل ایطالیا و آلمان.

آ

الف

ب

ت

ن

ه



بها: ۵۴۰ ریال



